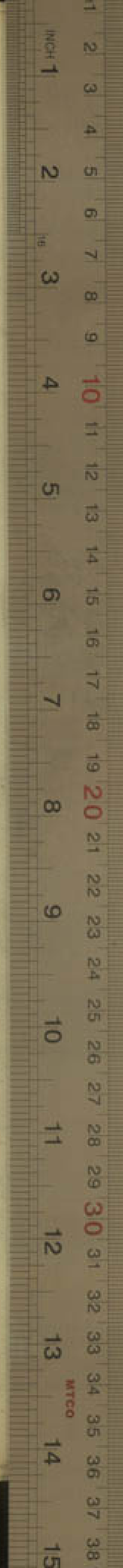
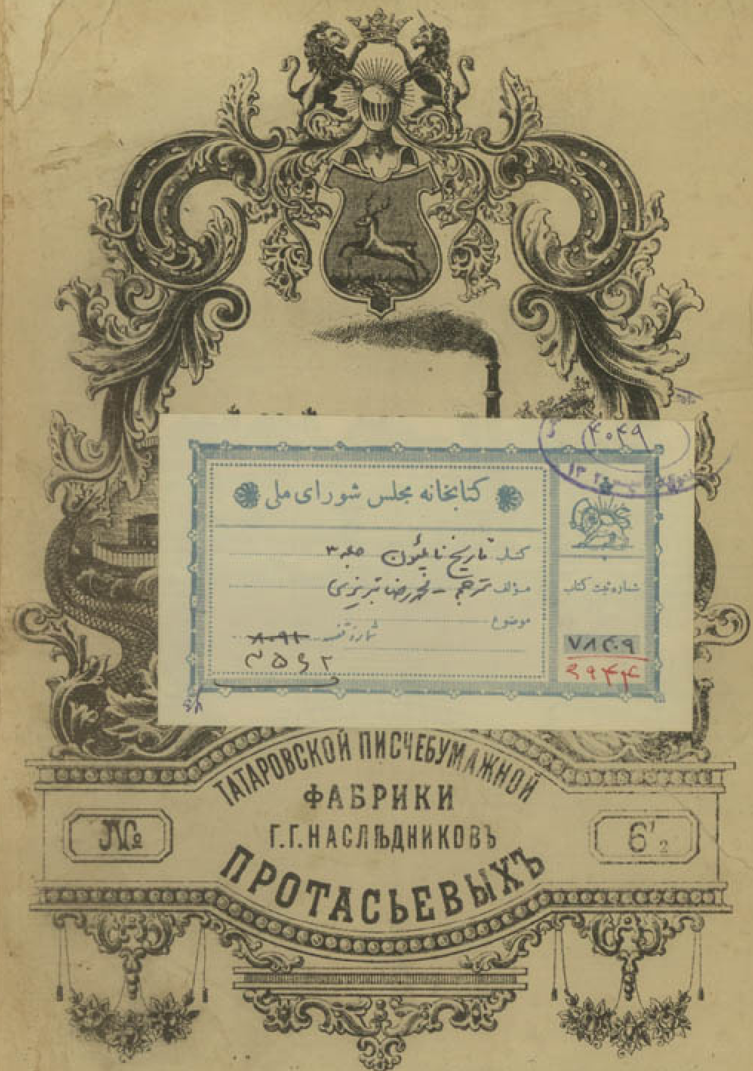

ТАТАРОВСКОЙ ПИСЧЕБУМАЖНОЙ
ФАБРИКИ
Г. Г. НАСЛѢДНИКОВЪ
ПРОТАСЬЕВЫХЪ
№
6½




ТАТАРОВСКОЙ ПИСЧЕБУМАЖНОЙ
ФАБРИКИ
Г. Г. НАСЛѢДНИКОВЪ
ПРОТАСЬЕВЫХЪ
№
6'2



بسم الله الرحمن الرحیم

جلد سیم تاریخ ناپلیون مشتمل بر چند فصل است

فصل اول

بعد از جنگ آسترلیتز که تفصیل آن در اواخر جلد دویم گذشت در پنجم ماه جنویری
که ابتدای سال ۱۸۰۶ عیسوی و مطابق هشتم ذیقعدی سنه ۱۲۲۱ هجری میباشد پادشاه
سوئدن بحوالی شهر همبرق وارد گردیده و کارکنان شهر مزبور که عساکر انگلیس و سوئدن و روس را
در اطراف خود ملاحظه کردند مصمم شدند که جمعی برای خوش آمد پادشاه سوئدن
از شهر بیرون بفرستند و مبارکباد باو بگویند پادشاه مزبور اول خواست که ایشانرا
از آمدن منع نماید بجهتی که استادگی در آن باب که جمهوریه همبرق مطلقه
نموده که او در نظر گرفته بود که بجا آن نسبت بشهر مزبور کرده باشد تمامی فرستادگان
جمهوریه شهر مزبور را باردوی خود راه داده التفات بسیاری هم در حق ایشان بعمل
داشت که بعد از مراجعت همگی اظهار رضامندی از رفتار او نمودند و لیکن
پادشاه مزبور بان شهر از لشکر خود چنان جلوه میداد که گویا او از کمی ممالک

مزبوره

مزبوره از تصرف ناپلیون بیرون می آورد من خواهم بود و لهذا تهدید زیاد
نسبت بشهر و به لواتخانه جمهوریه همبرق بعمل آورد و اهل آن شهر بواسطه ضعیف
و بیچاره نیز همیشه از وجود چنان همسایه قوی خطرناک با خوف و دهشت میبودند
و همچنین پادشاه پروشیا نیز هر ساعت در مقام تخویف و تهدید همبرق
برمی آمد بعلت که تسخیر شهر مزبور خواهش و وزیر او اشکارا گفت
که ممالک شهر در این روزها بتصرف پادشاه ما خواهد آمد و ولایت هنوور که لشکر
فرانس خالی کرده بودند جولانگاه عساکر انگلیس گشت و بنای گرفتن صالدات
جدید گذاشتند که افواج قدیم الولایت را مجدداً برقرار نمایند از آنجهه دولت
انگلیس وجه نقد بسیاری فرستاده که هر کس داوطلب میشود وجه نقد زیادی
باو بخشیده دست نشده از جوانان خاور و بلغ ندارند و یکصد و پنجاه عدد
کالسکه برای حمل و نقل لشکر در آنجا مهیا کرده بکار واداشته بودند و مترلون
میگوید چنان تصور کردم که انگلیس در نظر گرفته است که ولایت هالند که دولت
دولت فرانس متصرف شده و منظور روس و انگلیس این بود که کاری کنند که بلکه
جولان عساکر فرانس از ممالک نمسه کمتر گردد و هنوز از مصالحه مابین دولت
نمسه و فرانس که در شهر پرسبرق که یکی از شهرهای معظم ممالک نمسه است
و پای تخت ولایت هنقری میباشد که صورت انجام یافت انگلیس
و روس خبردار نشده بودند که مبادا از تسلط امپراطور در آن مملکت زیادتر
شود بنابراین حضرت امپراطوری احکام فرستاده بود که هر چه از عساکر فرانس

دست رس است و جمع آوردن آنها زود ممکن میشود بدون یکدقیقه درنگ
جمع آوری نموده حاضر و مهیا کنند که بامداد ولایت هالند که دوست
دولت فرانس است اقدام نموده باشند مؤلف اوراق بیان مینماید
که منظور از تحریر این کتاب ارشادنامه این است که کیفیت لشکرکشی مزبور را
در اینمقام ذکر نموده باشم بلکه منظور اینست که بصیرت و آگاهی برای خوانندگان
حاصل گردد که در آن اوان بجهة جمع عساکر سوئدین و روس انگلیس اطراف
ماراو مینبرق محاصره کرده بودند و مقام ذکر این لشکرکشی زود خواهد
رسید انشاء الله تعالی و در این اوقات از وزیر عساکر بحری فرانس
نوشتجات پی در پی میرسید که بجزیره که اسم آن جزیره فرانس بود و الحزم منظور
امپراطور این بود که جزیره مزبوره را از طرف خود نگاهدارد و انتشار بحری بود
که من کشتی که بجزیره مزبوره برود کمتر پیدا میکردم که نوشتجات مزبوره را فرستاده
باشم و وقتیکه مستر پیت که وزیر دولت انگلیس بود وفات یافت
مستر فاکس در جای او بوزارت منصوب گشت مجموع اهل فرنگستان را
اعتقاد این بود که زودتر فیمابین دولت انگلیس و فرانس مصالحه خواهد شد چراکه
مستر پیت عداوت بسیاری به دولت فرانس و امپراطور داشت و مستر فاکس بر
خلاف او در معاندت چندان اصرار نداشت و علاوه بر این یکنوع الفتی نیز از سابق مابین
او و امپراطور ناپلیون بود و در حال حیات مستر پیت نیز بسیار او فاکس در باب مصالحه
اصرار میکرد و بخلاف وزیر مزبور حرف میزد و امپراطور نیز نظر باعتقادیکه باو

مستر ولیم پیت [illegible] انگلیس بوده است عداوت [illegible] داشت [illegible] تولد در [illegible] وفات در ۱۸۰۶

و مردانگی او داشت احتمال میرفت که در باب مصالحه هر تکلیف او نماید قبول
کند ولیکن دو مانع عظیم در میان بود که وقوع مصالحه را متعذر و غیر ممکن کرده بود اول
اینکه یقینی اهل انگلیس شده بود که هر نوع مصالحه که امپراطور نماید زیاده از مدت بنابر کمی
طول نخواهد کشید یعنی به دوام و ثبات آن چندان اعتماد نمیتوان کرد و اینمعنی در قلب
اهل انگلیس جای گیر شده بود که ناپلیون بتصمیم قلب دست از ادعای سلطنت روی
زمین نخواهد کشید و ثانیا او در اول جلوس خود باین صدد آمد که دولت انگلیس را بقهر
و غلبه مسخر کند و مخرب اساس آزادی انگلیس گردد و توانائی و تسلط ایشانرا از دریا
قطع نماید این دو فقره از دل اهل انگلیس بیرون نمیرفت و در حقیقت این دو فقره
مانع عظیمی برای مصالحه آنها با دولت فرانس بود که ممکن نبود مصالحه شود و در آن
اوقات که مستر فاکس در وزارت دولت انگلیس برقرار بود شخصی از فرارهای فرانس نزد او رفت
گفت که هرگاه اذن دهند و لوازم کار را درست نمایند بفرانس خواهم رفت
و امپراطور را خواهم کشت مستر فاکس از اینمقدمه ملول گردید سهل است که
کاغذ به امپراطور نوشت و کیفیت را معلوم ساخت و بر وجود شخص مزبور اطلاع داد
نوشت که اگرچه قانون دولت انگلیس با هیچکسی را قبل از صدور تقصیر بگیرند
ولی اینکه او را نگاهدارند لیکن شخص مزبور را تا از وقت نگاه میداریم که دولت فرانس
را از اینمقدمه خبردار کنیم که در فکر محافظت خود بوده باشند بعد از آن او را
مرخص میکنیم و اینگونه اخبار مستر فاکس مفتاح ابواب مصالحه گردید و از آن روز
بنای گفتگوی مصالحه فیمابین دولت انگلیس و فرانس گذاشته شد و امپراطور برای

Fox (Charles-James), homme d'état anglais, chef du parti (whig) et éloquent adversaire de Pitt; il demeura toute sa vie partisan de l'alliance de son pays avec la France et l'Amérique
né 1749 mort 1806

اینکه با انگلیس مصالحه نماید تا باینمقام هم آمد که صراحةً مستر فاقس نوشت که اگر
چنانچه دولت شما مایل بمصالحه شود جزیره مالطه و کیپ گود هوپ یعنی بندر مراد را
نیز بدولت شما واگذار مینمایم و امپراطور ناپلیون لارد یرموث را که یکی از اعاظم
اهل انگلیس بود و بعد از شکست مصالحه او را دستگیر کرده و در قلعه وردون که از
قلعه های مضبوط فرنسه و در بلوک میوز واقع است حبس نموده بود از حبس بیرون
آورده مرخص کرده با او نیز باهالی دولت انگلیس پیغام فرستاد که هرگاه بصدق
و راستی پای بجاده راستی بگذارند و مصالحه نمایند این دو جای معظم یعنی جزیره
مالطه و کیپ گود هوپ را که بندر مراد است برضا و رغبت خود بدولت
انگلیس تفویض میدارم و بعضی از راه انصاف قایل براین شده اند که ناپلیون
برتبه تصلیح مایل بود که حتی این دو جای معظم را بدولت انگلیس واگذار مینمود که بعد
از فرودشی و ملامت او کرده باشند بعضی بخلاف اینها در مقام مذمت آمده
گفته اند که او میخواست مصالحه کند و از قرارنامه از دولت انگلیس بگیرد که امپراطوری
خود در فرنسه و پادشاهی خود در ایطالیا و الحاق کردن جباوه بمملکت فرنسه و مسخر
کردن سایر ولایات ونیث و غرل با دشا و نیپل و نصب برادر خود در جای
او کلا مجری و ممضی باشد در عوض این اقرارنامه میخواست که این دو جای معظم
مالطه و کیپ را بدولت انگلیس بدهد در معنی این دو جای معظم را فدای امضای
متمنیات خود نماید بالجمله امپراطور بعد از جنگ آسترلیتز و نظم الصفحات
مراجعت کرده در اواخر سال ۱۸۰۶ عیسوی که مطابق سنه ۱۲۲۱ هجری باشد

وارد شهر پاریس گردید و چونکه در ممالک متصرفه سلاطین از خود تعیین کرده خواست
که در شهر پاریس نیز اطراف سریر سلطنت خود را با شاهزادگان و امیران
محاط نماید لهذا از قبیل مورات امیران دو ولایت معظم که کلیوز و برج
باشد لقب داد و مرشال برتیه را شاهزادگی ولایت عظیم نوشاتل را
لقب نمود و تیرگبرد را امیر بنوونتان اسم گذاشت و کمبیسیرز را امیر پرمه
و لبرون را امیر پلسنزه نام نهاد و همشیره خود را امیره قاستالیه لقب
داد و مؤلف اوراق بگوید با وجود همه اینها از تقدیرات آسمانی غفلت نباید
نمود که بعد از چند سال همین ولایت قاستالیه که ناپلیون بهمشیره خود واگذار کرده
بود ملجا و پناه دختر امپراطور نمسه که حرم ناپلیون بود گردید یعنی بعد از گرفتاری
ناپلیون حرم جوان او در آنجا سکنی و قرار گرفت در این اوقات جنگ و غوغای
ممالک خشکی فی الجمله آرام داشت و دول فرنگستان جنگ را موقوف
داشته بملاحظه اوضاع و حرکت یکدیگر مشغول شده بودند ولیکن مصالحه نشده
بود و مصالحه هم که با امپراطور نمسه کرده بودند همه اوراق و عهود آن از طرفین
بعمل نیامده بود و اوضاع فرنگستان بی نتیجه بود که ناپلیون توجه نسبت ممالک
شرقی کرد جنرال سبستیانی را باسلامبول نزد خواندکار روم فرستاد و با آن
دولت مصالحه کرد و گفتگوی مصالحه که با انگلیس داشتند با وجود اینکه امیر لاوردال
که مستر فاقس از جانب دولت انگلیس بنزد امپراطور فرستاده بود و با جهود
مصالحه از طرفین ناقص و ناتمام ماند و گفتگوی اینها در آن باب مثمر ثمری نشد

[illegible]

Murat (Joachim), beau-frère de Napoléon Ier et mari de Caroline Bonaparte, vaillant capitaine, né à la Bastide (Lot) roi de Naples de 1808 à 1814; né 1771, fusillé en 1815

(Sebastiani) (comte), maréchal de France né en (Corse) 1772 – mort 1851

بعلت اینکه در همان اوقات مستر فاکس وزیر دولت انگلیس طالب مصالحه بود
و نزدیک شده بود که مصالحه را تمام کند بیمار و بستری شده و تا کسی از طرفین مجدد
که عهود مصالحه منعقد شود وزیر مزبور وفات یافت جانشین او ایلچی را طلبیده
از پاریس بانگلند احضار نمود و باز امید مصالحه از طرفین قطع گردیده و اگرچه با وجود اینکه
ناپلیون دوباره بعزم جنگ از پاریس حرکت نکرده و بمعسکر عساکر خود ملحق نگشته
ایلچی مزبور از پاریس بیرون نرفته بود ولیکن علامات وقوع مصالحه بالمره از میان
برداشته شده و معلوم و مشخص گردیده بود که صلح نخواهد شد

فصل دویم در بیان تعیین ایلچی پروش و تکلیف داکه در لندن و هابت خان در بانگلیس و ابتدای مجادله فیما بین فرانسه و پروش
و جنگ اورستید و مرگ امیر برنزویک

در این اوقات در هر سمت علامات جنگ در ممالک نمسه هویدا گشت و دولت
پروش که تا حال از این خبر رسید که مبادا مصالحه در مابین انگلیس و روس و فرانسه
واقع شود و او تنها بماند آرام نداشت حال خبر باو رسید که مستر فاکس وفات
یافت و گفتگوی مصالحه برهم خورد از شنیدن این خبر جری شده بنای دست اندازی
گذاشت و امپراطور ناپلیون که هشت ماه در شهر پاریس توقف کرده و اوقات
خود را بسبب گفتگوی مصالحه بهدر داده و بعد از هشت ماه توقف از شهر پاریس
در بیست و پنجم ماه سپتمبر سال ۱۸۰۶ عیسوی که مطابق سیم میزان سنه ۱۲۲۱ هجری
بود حرکت فرموده بممالک سواحل رود رین رفت و در دهم ماه اکتوبر
سال مزبور که عبارت از هجدهم میزان سنه مذکور باشد آثار و علامات جنگ

درمابین

Prussia

در مابین دولت فرانسه و پروش آشکار گردیده و مولف اوراق میگوید چهاردهم
ماه مزبور که بیست و دوم میزان سال مذکور است جنگ عظیمی در ولایت نمسه
مابین امپراطور و پادشاه پروش واقع گردیده و فتح نمایانی برای عساکر فرانسه حاصل
آمد و این خبر را فراریهای جنگ بیست و هشتم میزان در جنبرق مذکور ساخته
ولیکن بر عکس شهرت داده بعضی گفته که لشکر پروش بر لشکر فرانسه شکست داده
روز بعد از آن احکام و فتح نامه از امپراطور رسید من نمیدانم چه کنم با تکلیف گردم
و در آن اوقات امیر برنزویک که یکی از شاهزادگان مملکت پروش بود و از
شهر اتالیانا کرده که در جنگ مزبور زخم برداشته و چند روز بعد از آن بهمان زخم
وفات یافت و هفتاد و دو سال داشت

فصل سیم جنگ ناپلیون با پادشاه پروش و امیر برنزویک که در حوالی شهر اورستید و شهر ینه
اتفاق افتاده و غلبه او بر دشمن از قرار تقریر جنرال رپ

جنرال رپ میگوید قبل از آنکه ما از پاریس حرکت کنیم حوال جوشش رود فانه
سال که یکی از رودخانهای ولایت نمسه که لا در تصرف ما بود و خوب بری
کرده بودیم که از حوالی شهر مزبور روانه شویم و بسوی دشمن میبریم و دشمن از این سبب
که عزم و اراده قشون را بطرف خود برگردانیم و از آن عزم و مقصود که در نظر گرفته
منحرف سازیم در حقیقت مجموع تدبیرات امیر برنزویک در مقابل تدبیرات
عسکریه امپراطور عاطل و باطل گردیده شرح این مجمل اینکه امیر برنزویک تدبیری کرده
بود که در رودخانه متین مقابل با پایه لشکر مداخله بر خلاف عساکر فرانسه تعیین کنند

(Brunswick (duc de)
chef des armées coalisées
contre la France en 1792
publia le fameux manifeste
de Coblentz, vaincu à
Valmy par Dumouriez
et Kellerman en 1792
il fut battu par Davout
à Auerstaedt où il fut
mortellement blessé (né 1735)
mort 1806)

یعنی ولیبار ما را متصرف شده آنوقت با لشکر مستعد بقلب لشکر ما داخل شود و چون
جا جاهای او گرفته و دست ما را از هر طرف بریده قبل از ان که توانیم عساکر جوق
جوق خود ما را که از راههای متعدده روانه داشته ایم یکجا فراهم آوریم حمله بر سر
ما آرد و ما را مخذول و منکوب سازد و چونکه همین امیر کبیر در عصر پادشاه سابق
در فرنس و از تدبیرات ناپلیون از انجا بیرون امده بود و از هوشیار کردن سرداران
فرنس و از تدبیرات مخفیه انها که چگونه لشکر را از راههای دالکه متفاوته تعیین مینمایند
آگاهی داشت و لشکر ما را دیده است که چه قدر است و راههائی که برای هر جوق
جداگانه لشکر که از شهر میلوران مامور و روانه میکنیم معین کرده بودیم مستحضر شده بود
و بهیچ وجه من الوجوه شک در این باب نداشت که تدبیرات ما و راههائی که لشکر
ما روانه خواهند شد و مکانی که بنای جنگ خواهیم گذاشت همه را دانسته است
و بسیار خاطر جمع بود که بهمانطور که خود خیال کرده و در عرض راه پیش روی ما را
بجبر خواهد برید و قبل از انکه بتوانیم دسته های جمع کنیم و عساکر یمین و یسار یکدیگر را
برامداد خود بیاوریم ما را شکست خواهد داد و بیچاره بالمرّه غافل از تدبیرات عسکریه
حضرت امپراطوری بوده چرا که امپراطور را ذکر امیر مزبور آگاه گفته و از شیوه
سپاه گردانی او که در ان اوقات متداول بوده دانسته بود که او چه تدبیر کرده است
برای اینکه همین خطای بزرگ او در اوقات به حد اطفال خیال خام او را باید در مشق نماید
و او را درست خاطر جمع سازد که از همان راه که او فکر کرده است لشکر فرنس روانه خواهد شد
وارد و مین عبور خواهد کرد همان ساعت از مهندسین و از صاحبان علوم تخطیط بلاد

و چنین فوج

و چنین فوج دیگر که معین کار انها باشد تعیین کرد که مجموع اطراف راهها را تا برود خانه
مین ملاحظه کنند و از اوضاع رودخانهای عرض راه و کوه و جنگل و ابادی و غیر
ابادی و مزرع و مرتع سهل المسالک و صعب المعابر سنگ و خاک در یک
و زمین شوره و باتلاق و دو محل که در وقت بارش و غیر بارش چگونه میشود و جاهای
اردو زدن و وسعت انها را الکاء در هر محل که هر سه میل که فرسخ است مشخص کنند
وقتیکه امیر مزبور نیز از این فقره خبردار شد بالقطع الیقین نمود که از تدبیرات عسکریه
امپراطور آگاه شده و در همان مکان که در نظر گرفته است و ما را از زور کار ما بیرون خواهد آورد
یعنی از سیاق تفحص راهها چنان فهمیده بود که در حوالی رودخانه مین گذرگاه
لشکر ما است و در حوالی شهر کالی شغنبن لشکر ما ظاهر و آشکار خواهد شد غافل از انکه
مجموع تدبیرات امپراطور برای این بود که او را بدام آورده فریب دهد و نگذارد
که از جنگل فرنگین بیرون آید چنانچه در همان وقت عزیمت لشکر امپراطور بطرف
شهر کوبرق و منچین بوده و از ولایات جنگلستان و کوهستان عبور بکرد که گذار
سوار لشکر امیر مزبور در انجاها ممکن نمیشد و از اوضاع ما استحضار نتوانست بهم رساند و
چون امیر کبیر از مهمات عظیمه مسبب انست که زود خود را بجا برساند و قبل از انکه ما از امدن
او خبردار شویم راه ما را ببرد بنابراین بتعجیل تمام روانه سمت شهر کالی شغنبن شد
و در انوقت که امیر مزبور با لشکر خود در جنگلات مشغول رفتن و جستجو کردن در حضرت
امپراطوری بحوالی شهر شلیته که یکی از شهرهای ولایت ... است رسیده این
مکان چهل فرسخ بر پهلو و در عقب ان مکان بود که امیر مزبور تصور کرده بود که لشکر

فرانسه از انجا سر بیرون خواهد آورد و در روز دهم ماه جون سیم سپاه منصوره را امر
فرموده و حکم فرستاد که در حوالی شهر ایلم و تیبرق و در پشت امیر کبیر ژنرزویک
با نهایت خاموشی و آرام قرار گیرد و از انجا دو روز راه بمقام جنگ مانده
بود که دو روز بعد از ان جنگ و غوغا شروع گشت و امیر ژنرزویک که خبر
از هیچ جا نداشت و سمت چپ او بالمره خالی بود و نزدیک بود که بضربت
شجعان لشکر فرانسه همگی عساکر او در زیر شود و اتصال او به دو خانه الیت
مشکل بود و نتوانست بدون مخاطره بر دو خانه مزبور آمده و سد شرقی
بطوریکه جنرال ماک در استقرار خند غفلة اطراف خود را از هر طرف برید
یافت و امیر کبیر ژنرزویک نیز بهمین مرتبه غفلت جنرال مزبور را ملامت
میکرد و میگفت چرا باید باین مرتبه غافل شده باشد خود و انجا مانند اسیر مزبور
گرفتار آمده و او بجز از اینکه در عقب و در یمین و یسار لشکر خود به سپکذر رود حضرت
امپراطور در کجاست و در چه کار است پیش قراول با تعجیل روانه کرد که بحوالی رود
تیمین برسند و از ورود لشکر فرانسه بانمکان خبر رسانند بعد از انکه پیش قراول مزبور
بحوالی رود مذکور رسیدند صحرای وسیع انجا را مملو از لشکر فرانسه یافته خبر با امیر کبیر
رسانیدند از این کیفیت نیز آگاهی و بصیرت برای او حاصل گشته دانست که
بچه بلا مبتلا شده و بچه مخاطره گرفتار آمده است و چنان دانست که هنوز امپراطور
و لشکر او بانجا نرسیده است مقارن این احوال شکست شش قلعه کلوش رسید
و این خبر وحشت اثر او را متزلزل انداخته و از مرتبه اعتقادی که باستواری خود داشت

فروتر افتاد

فروتر افتاد همان ساعت از انجا مراجعت کرد و فوراً حکم فرستاد که جنرال ماک
و جنرال ماک هنکوز زود خود را با عساکر ابو الجمیع خود برسانند و لشکر به قوت بیندازد
حکم فرستاد که دو منزل را یکی کرده بسرعت تمام نزدیک او بیایند و لیکن بعضی
از اجزای لشکر راه را گم کرده و برخی سرعت و تعجیل خوب بکار نبرده بمقام
جنگ نرسیدند و امیر کبیر این گونه حرکات و سلوک و رفتار لشکر کشی امپراطور را
ملاحظه کرده و طور و طرز و تدبیرات سپاه گردانی او را که همگی جدید و تازه بودند
دیده و خود را بحدی باخت که ندانست چه طرح و چه تدبیر در مقابل ان بلای ناگهان
بکار باید برد و از ان همه قطع منازل و طی مراحل و انهمه تهیه و تدارک سرکار و جز
و هر حرکت عسکریه را که بچنان سرعت و تعجیل حضرت امپراطور بعمل آورد
بطوری امیر ژنرزویک مضطرب و مغشوش گردید که مطلقاً نتوانست دریافت
نماید منظور و مقصود امپراطور چه چیز است و چه طرح در جنگ ریخته است نه طرح
و نه مقصود او را توانست فهمید باشد تا اینکه عساکر فرانسه قلعه ایلم و تیبرق را نیز گرفتند
بعد از ان امیر کبیر از مطلب و از جنگ امپراطور آگاه گشت و دانست
که چه تدبیر بکار برده است الوقت بفکر رفع ان افتاد و لشکریکه نمبر ا
که مأمور سمت قلعه خالی بودند تاکید کرد که مراجعت کنند و جنرال ماک هم بشنود
و در اردوی کیلیند ارف گذاشت که سلوک و رفتار عساکر برده شان را که مراجعت
کرده و میخواستند بتعجیل تمام باردوی او ملحق شوند از شر عساکر دشمن محافظت
نماید تا اینکه رود ترخوش شان را باردوی او برسانند با وجود این احوال

باز مسأله انتهای پروشا که از مصائب و مخاطر جنگ شل قبلیه که بر رفیقان
ایشان رسیده بود نصیب و بهره نبرده و افواج شکست خورده را استهزا
و تسخر مینمودند و میگفتند که پادشاه و حرم پادشاه با زنده لشکر فرانسه القدر نیست
که کفایت ما را کند و امیر کبیر خود نیز وقتی در راه شهر آورستید زیاده از سی نفر
از سوارهای مجران لشکر فرانسه پیدا نکرد ما را باعتقاد او ولی آنکه لشکر فرانسه کمتر
است شکست خواهیم داد و در راه تردد او شهر مزبور گشاده بود مانعی در سر راه
او نبود چنین دانست که راه تردد او را بهیچوجه من الوجوه نتوانست بست
مورخ از راه مطایبه میگوید که اعتقاد امیر برنزویک این بود که شبخون بر
چنان امیر جنگجوی صاحب تجربه بردن و علی الغفله او را مضطرب و متحیر ساختن امر
آسانی نبود و ملخص کلام اینکه عساکر ابوالجمع جنرال طاینلو در شب نیمه بهای
قلعه ینه اردو انداخته وسعت اردوی او از آنجا بهر جا که چشم کار میکرد کشیده و تا
بحوالی شهر ویمر رسیده بود و حضرت امپراطور در عصر روز سیزدهم ماه جای اردو
و مکان و اوضاع مجموع لشکر دشمن را ملاحظه نموده همه را معین و مشخص کرده فردای روز
مزبور را برای حمله و جنگ تعیین ساخت و شب احکام بر مجموع عساکر اردوهای جدا
گانه خود صادر نموده چنانچه مرشل دیوانشت حکم فرستاد که بسر قلعه آپلده برود
و در هر جا عقب عساکر دشمن را از دست نرهد و او را مأذون ساخت که از برای
که مصلحت داند برود ولیکن زود خود را بمقام جنگ برساند و پهلوی از جنگ گرفته
باشد و باز حکمی صادر فرمودند که هرگاه مرشل برندات در دست راست او ممتاز گردد

امداد و معاونت مرشل دیوانشت نماید و در ساعت نصف اللیل مانده
بود که امپراطور از تهیه و تدارک روز جنگ فراغت حاصل ساخت با وجودیکه
باز سرداران عساکر دشمن هنوز چنان تصور مینمودند که برای توپ عراده
از تنگه های کوه که در میان واقع بود عبور و مرور ممکن نخواهد شد و فردا مقابل
ایشان نخواهیم رسید ولیکن تبر و کلنگ افراد عمله و کارگر عساکر فرانسه آن موانع را
بزودی رفع نمود و در همان شب کوه و سنگ و تنگه هر چه در میانه واقع بود همه را
شکافته و معبر باز کشودند و وقتی دشمن خبردار گشت که از طرف یمین و یسار ایشان جنگ
آشکار شده و حرب آغاز گردیده و از طرفین تشنه دو مبالغه در جنگ نموده حضرت
امپراطور مرشل دیوانشت را در این جنگ مخصوصه در مقابل و اداشته بود که هرگاه
دلیری و رشادت او نبوده و در مقابل آن سپاه قوی دشمن استقامت نمی ورزید
و کسی دیگر با این خدمت مأمور میگردید هر آینه وهن عظیم از صدمه دشمن بسپاه
رخ مینمود و مرشل برندات از امداد او و در روز جنگ انکار ورزیده و حتی دو عقب
از تیپهای افواج سواره جدیدرفته را نیز که مطلقا با وجود مخفی نبت مانع از معاونت
مرشل دیوانشت آمده خود ما دام جنگ در اطراف قلعه آپلده گردش نموده و یک
جنگ ننمود و مرشل دیوانشت با بیست و شش هزار عساکر فرانسه در مقابل هفتاد هزار
لشکر منتخب و جرار پروشا که ابوالجمع امیر برنزویک و پادشاه پروشا خود نیز در میان
ایشان حاضر بود ایستاده و جنگ مردانه میکرد و در آن روز که روز جنگ
و تحصیل نام و ننگ بود عدم معاونت مرشل برندات که علی الظاهر بر عقب

برای و حاصل نشد و منصب سر سپهبدی نگفت که من فلان منصب طالب نیستم بلکه برای
حفظ ناموس سلطنت لابد این تکلیف را قبول بکنم آن صالدات نیز بعد از
اعطای منصب سرجوقگی باو از بابت کنایه بگفت که من برای منصب این قدر را
نکردم بلکه برای حفظ ناموس دولت و مملکت بانجام خدمت مزبور قیام و اقدام نمودم
و خواستم برای حافظ مملکت بشنیده و بار خبار این مرتبت نیکو بد که در این جنگ
که در حوالی شهر آوزستید اتفاق افتاده شکست فاحش برای عساکر پروشا روی داده و در جنگ
ینه نیز فتح و ظفر عساکر فرانس گردید از ان شده و در آنجا نیز لشکر دشمن شکست عظیم
یافت و با تمام روی هزیمت نهادند در عرض چهار روز حضرت امپراطور
امر فرمود که بتعاقب لشکر هزیمت یافته دشمن روانه شدیم و بعضی از افواج سگشان که از لشکر
پروشا بودند رسیده و محفوظ برآمده شدند داخل شهر و یبزگ کردیم و آنجا نیز متفرق
گشتیم و لشکر خود را در پیش روی شهر جای و مکان داده چند فوج سواره نیز
از فوج سواره ساخته خود در قلعه جابجا ان گرفتیم در یک شهر مزبور را که چندی
قبل از آن از جانب پادشاه پروشا ایلچی در های لبت پاریس اقامت داشت
در شهر مزبور دیده و شناخته بودیم بدین ما آمده بشدت ترس و وحشت
داشت ما او را خاطر جمعی داده از وحشت بیرون آوردیم و جمیع دیوانیان
و حرم و حواشی متعلق امیر کبیر در آنجا بودند خدمت امیر شهر مزبور رفتیم و ما
بسیار احترام کرد و باوقار و تمکین با ما رفتار نمود مطلقا خوف و وحشت از
احوال او ظاهر نگشت و فی الجمله احتشامش در شهر روی داد و لیکن چندان اعتنا

شکست و استیصال مرشل نیز بودند متوالیات شود و از یمن اقبال حضرت
امپراطوری مراتب رشادت و افتخار و مدارج جلادت و اعتبار او روز بروز
افزون از حد ساخت و الحق مرشل مزبور طرحهای جنگ را چنان خوب قرار داده
بود و سردارهای افواج ابو الجمعی او نیز چنان بجرات و دانائی و وقوف حرکت
نمودند که چنارال بلوچر که یکی از چنارالهای رشید و جرار لشکر پروشا بود و با دوازده
هزار سواره شده رفتار با یک حرکات ابو الجمعی خود قادر بر این نشد که در عمل
یکدسته از دستجات افواج قاهره لشکر فرانس شود و صدمه بوجود ایشان رساند
و پادشاه پروشاه با افواج فراوان خاصه رکابی خود بلکه با مجموع عساکر پروشا حمله
مردانه بردند و لیکن چاره ثبات قدم لشکر فرانس را نکردند و در آن هنگام که آتش
و گلوله توپ و تفنگ مانند برق و باران بر فرق صفوف و جوقهای لشکر
فرانس میریخت از اطمینان قلب و آسودگی یکی از صالداتهای فرانس شش که
با همقطاران خود در محل امن بشده مشغول شوخی و مطایبه شده و او را در مقام شوخی
امپراطور نام نهاده بودند و صالدات مزبور چون ثبات و آسایش وجود بی خصم را
ملاحظه نمود رفقای خود ترغیب و تحریص کرده پیش افتاده فریاد برآورد که ای
مجرمان و بهادران و افراد سپاه همراه امپراطور خود روان شوید و بهمین طریق
جمعی را از مکان خود حرکت داده خود را بجمعیت عظیمی از سپاه مخالف زد و نیز آنها را
از مزیر داشتند بعد از آنکه آن صالدات این عمل را بجا و سرانجام رسانید
منصب سرجوقگی را باو عنایت شد چون ناپلیون بعد از انجام هر تنبیهی که ترقی

بهار

نشان داده از طرف دولت ایران در سرحد کوشش می‌رود از آنجا روانه شده
بشهر بندر رفته بحضرت امپراطور رسیده از گذارشات که شده مفصل تمام آگاهی داد
و سبب قلعه دیگر را مفصل عرض کردم بعد از شنیدن داستان شهر آنجا بسیار
متعجب گشت زیرا که سپاه لشکر انگلیس مجروح از قلعه دیگر عقب نشسته بودند
داشته بود که فرار بجا گذارده قلعه بروند جمع شوند دوباره بجنگ اقدام نمایند و لشکر
انگلیس را چند روز معطل بمانند و همچنین از ماندن مشغول بودن امیر کبیر در آن قلعه
مخصوص مردم را منظر مقدم ... زیاده از حد حیرت نموده بجرأت و جسارت مردم
شاهزاده مرحوم مرحبا از این گفت و گو ... از آن سلسله مطلقاً خوش نمی‌آید
و آن خاندان را اصلاً محبت ندارم فی الجمله ... مشغول احوال پرسی
بودند که در همان ساعت عرایض مفصل و شرح از جوق ... عساکر منصوره ...
که در برازجان از ... بوده رسید چنانچه ... بعد از آنکه ...
گذارشات جنگ را مفصل خوانده بود که ... جنگ عظیمی کرده و پیغام
بدین گرفتار آمده بوده است پادشاه ... امیر کبیر ... هر دو باتفاق جنگ
اقدام کرده بوده اند و لشکر ... روانه ... گردیده اند زیاده
از حد ... ورزیده اند و بسیاری از آنها مقتول گشته امیر کبیر زخم
مهلک برداشته و مجموع لشکر ... متفرق و پریشان شده با ...
و برهم خورد ... انگلیس ... رفتار نیک
نموده که ... داشته است که ... ولایت

از دولت

از دشمن شکست یابد و از پیش روی خصم فرار نماید لکن بخلاف شما مقصود
او فتح و ظفر ... توجه کرده و ... کرده است و ...
... بدین واسطه خود را در انظار خلایق جلوه گر ساخت و مقام بلند خود را ...
و بعد از آن ... نخواهد شد لطف کلام اینکه در آن دو جنگ ...
با تمام شکست واقع شده ... مدد طالب مصالحه و ... گردیده
برای اینکه باقی عساکر ... مطالبات کنند قبل از ... که در میان
حق مشهور ساخته که ... وقوع یافت ... از طرفین آمد و شد نمودند ...
... راه ... لشکر ... شما ... کرده بود ... از لشکر ...
که در ... چنانچه ... که از آنجا عبور کنند ...
به سپهسالار لشکر ... پیغام فرستاد که یقین حاصل است که امر ... روزی
منعقد شده که شما ... که لشکر را ... خود را ... در جنگ ...
... عبرت ... شما ... خورده ... شکست یافته و شما
راه ... دارم ... یقین بدانید که این ... شما را ... گذاشت ...
بردارید حال ... مجموع اسلحه حرب را تسلیم نمائید و مانند ... جنگ ... باشید
اگر حکم از امپراطور رسید شما را روانه خواهم کرد که بدون اسباب و اسلحه
حرب روانه شوید و الا و ... باشید به سپهسالار ... در اول ... که ...
... بدین ... عساکر را از آن ورطه نجات دهد لکن ...
خود ... تسلیم کرده و سایر ... لشکر ... کرده که چند ...

قرار نمود که در زحمت و مشقت خود افزوده‌اند چرا که عاقبت الامر همگی اسیر و دستگیر شده
پادشاه برما از وقوع چنان امرا که زمستان شده بود ناگزیر بحضرت
امپراطور نوشت و تکلیف مصالحه کرد امپراطور در جواب نوشت که پادشاه برما
اینگونه تکلیفها که در مصالحه اظهار کرده است هرگاه قبل از جنگ و شکست یافتن خود
نوشته بود جواب میدادم و اعتماد بحرف و قول او میکردم لکن الآن هرچه جنگ و قتال
ملکت و نفس و موقع اعلای آن گذشته است قبول خواهم کرد باره را گوش نخواهم داد
و جنرال و امرای نزد پادشاه برما نخواهم فرستاد که گفتگوی شروط مصالحه را با او نماید
کند لکن حال کار و جنگ از آن در پیش ادبیم اولا باید آن کار را وشاعل و جنگ را بانجام
رسانیم بعد از آن در اینجا جنرال و امرای آورده فرمود که حال روانه شود بجوار شهر ناو برق
و در شتاب و در هر جا بر خدا امان لشکر را ملاقات کرده احوال آنها ملاحظه کند و بین
که هر چه مایحتاج آنها است از دوا و غذا و سایر تدارک حاضرات باید و از طرف
یکیک آنها را بازدید کرده از زبان فرینسل و خاطر جمعی بدهد و هرچه منفق مقام است
از جانب من آنها را رفتار کن و مرتشل و توابت و جمیع جنرالها و صاحب
منصبان و قرار لشکر ابوابجمعی او عموما کرد که باید معه خدمتی کرده‌اند
که ابد الاباد حق خدمت آنها در ذمه من خواهد بود مؤلف اوراق
گوید که امپراطور با وجود این نوع فراشات زبانی باز اکتفا
نکرده درین باب دستخط نوشت و مراتب رضامندی خود را از مرتشل
دیوانش و سایر عمدها شرح داد و مصاحبت جنرال و امرا قدردانی

داشت

داشت و مقرر فرمود که این دستخط را با آن تقریرات که در باب
رضامندی خود از آنها فرموده بود در احکام روزنامه ثبت نمایند و بجای لشکر
منتشر سازند چون تمامت اخبار آن احکام را دیدند و از مضمون آن اطلاع
حاصل کردند امیدواری کلی بهمرسانیدند حتی زخمیها از شدت مراتب
التفات امپراطور زنده دل گشتند و با اخبار الحمدلله شوقی نمودند بعد از
صدور این احکام حضرت امپراطور معسکر خود را در شهر ویتبسک قرار داده
و بجمیع امرا شهر مزبور که در آنجا بود فرمان صحبت بجای آورده مقارن این احوال
عساکر شکست خورده پروس که در حوالی شهر ... هزیمت یافته
و از جنگ و الامان و نفس خلاص گشته بودند با اخبار الحمدلله شوقی
نمودند و با سایر عساکر همره ... لشکر ... شهر ... رسیده امیر
و ... در این اوقات در شهر ... گزین گشته بود مرتشل ...
لشکر ابوابجمعی خود را برداشته بر سر آنها رفت و چون لشکر او در جنگ ...
شرکت جنگ نشده و از آن مفاخرت محروم مانده و نفس در افتخار آنها
داغ گشته بود مرتشل مزبور بجوانب که خدمت نمایانی کند و جبران
شکستهای سابق را نماید که فتح آن کار از نظرها محو شود بنابراین وقتی
که بجای لشکر امپراطور ... رسیدند با نیزه‌های آنها حمله برده
و از این حمله شکست بر دشمن واقع شده و جمیع آنها متفرق شده و بکمال
با جلادت تمام و عنقریب ... در مقابل لشکر ... مرتشل ... ایستاد و از ...

جاری گردید بسیاری از دشمن بقتل رسید و گذارش آن را بتفصیل تمام بحضرت
امپراطور نوشت و چنین اتفاق افتاد که شکایت نامه [illegible] و دیوانات در عدم
اهتمام او و فتح نامه [illegible] هر دو با یک زمانی فاصله بحضرت امپراطور
رسید و در روز دوم حضرت امپراطور بملاحظه میدان جنگ روان شده
و [illegible] گشته در آن صحرا بنظر آمد و بعضی از [illegible] هم در میان کشته‌ها
[illegible] که امپراطور نزدیک آنها رفت در لباس هر کدام ایشان [illegible]
[illegible] ملاحظه نمود افسوس و دریغ نمود در مقام تعجب [illegible] که اکثر از افواج
فوج [illegible] در جنگ ایطالیا و مصر و سایر جاها کشته شده [illegible] که فوج
[illegible] بالمره تمام شده است

فصل چهارم ذکر جنگ [illegible] که جنرال [illegible] حکایت [illegible]

جنرال [illegible] دید که شهر [illegible] رسید [illegible] که لشکر دشمن [illegible] بوده
و از شهر [illegible] آمده‌اند و [illegible] لشکر در زیر حکم خود پادشاه
پروس [illegible] که از شهر [illegible] تا [illegible] رسیده بوده
[illegible] در زیر حکم شاهزاده [illegible] بود در راه شهر [illegible]
[illegible] که [illegible] لشکرها بالای [illegible] شهر [illegible] شدند
[illegible] که [illegible] بالا رفته صفوف لشکر دشمن [illegible]
کردند و از [illegible] که بالا رفته بودند دیدند که در پیش روی آنها افواج عساکر دشمن
مشغول [illegible] جا و مکان [illegible] هنوز آفتاب بمحل غروب رسیده بود

که [illegible] امپراطور [illegible] امپراطور [illegible] مکان [illegible] آمده [illegible]
[illegible] دشمن رفته و مجموع مکان آنها و مکان لشکر خود را [illegible]
[illegible] آمده [illegible] نزدیک دشمن رفت که مکان صفوف
لشکر آنها و جای [illegible] لشکر خود را [illegible] دشمن از بعضی [illegible] گشته [illegible]
برای [illegible] شده [illegible] بعد از [illegible] جاهای [illegible]
[illegible] حکم فرستاد که [illegible] تمام [illegible]
لشکر خود [illegible] هر جا که [illegible] دیده بود [illegible] کرده [illegible]
خود [illegible] مکان [illegible] کرده [illegible] که فرار [illegible] آنها
[illegible] با [illegible] خود [illegible] مکان [illegible] آنها [illegible] کرد
[illegible] آفتاب غروب نکرده [illegible] تاریکی [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] قبل [illegible] آگاه کرده [illegible] آرام [illegible]
شده [illegible] دشمن حرکت [illegible] طرح جنگ [illegible]
[illegible] بعد از آنکه با مجموع سردارهای خود [illegible] شام خورده در مکان
معین خود [illegible] راحت نمود لکن قبل از آنکه [illegible] بالای کوه
[illegible] ملاحظه کنند که آیا مجموع [illegible]
[illegible] که [illegible] بعد از آن [illegible] استراحت [illegible]
[illegible] کوه رسید و دید که [illegible]
[illegible] در تاریکی [illegible] کوه [illegible]

داخل کرده اند که باز دیگ مثل توپچی‌ها و قراول‌ها کلا از هر دو طرف بکوه چنان جسته که
بطور ... و برگشتن از برای آنها ممکن نیست و یکعده قراول‌ها در پشت سر یکدیگر مانده و همچنین
توپخانه پیش جنگ بود که در آنجا مانده بود و توپخانه و قراول‌های سایر دسته‌های لشکر
کلا در عقب آنها مانده بودند حضرت امپراطور از مشاهده این اوضاع بغایت متغیر
شده آتش خشم عظیم را آب خاموش فرو ننشانده و داد که تا فی الفور
بعد از آنکه کرجنال توپخانه مورد را احضار کرده و حاضر بود عدم حضور او
در آن مکان بر عقب او مزور گشت و عوض این گذشت را در ملامت دید نیست
آنها ملتفت نباید در ساعت مشغول کار گشت و حرکات صاحب منصبان توپخانه
عقب بود گرفت و یکجا ماندن توپچی و قراول‌ها با اشتغال خود و حکم داد که قراول
آنها را روشن کردند و مجموع [illegible] و علف کار را حاضر نموده اسبابهای [illegible]
ترتیب دکوه [illegible] را در میان آنها تقسیم کرده جدا شدن [illegible]
راه مشغول شدند و [illegible] سابق بود و دستور العمل [illegible] شدن [illegible]
[illegible] توپخانه خود گرفته مکان آنها را روشن کرده بود آنقدر
[illegible] را گشودند در آنجا ایستاد که توپ و قراول‌ها اول [illegible]
گذشت بعد از آنکه خاطر جمع گردید که باقی آنها نیز خواهد گذشت مراجعت
کرد جنرال [illegible] که مردم دیدند که امپراطور فانوس [illegible]
روشنی بر آنها انداخته است از شرمندگی [illegible] مرتبه [illegible]
[illegible] میزدند که من از تعریف آن عاجز میباشم و از غایت [illegible]

مطلقا

مطلقا خستگی نفهمیده تا موقع نصف شب راه را از آن تا آخر گشودند امپراطور بعد از
خاطر جمعی باز دسته [illegible] که لازم بود بآنها داد و مراجعت بمنزل خود فرمود
و با قبل از آنکه استراحت کند احکام چند صادر نمود و باستراحت مشغول
گشت و این عقده در شب چهاردهم ماه اکتوبر بود که عبارت از [illegible]
باشد و در آن شب نیز مانند شب جنگ [illegible] هوا تیره گرفته بود و همینی باشد
وقت [illegible] علت اینکه لشکرها در بالای کوه مکان [illegible] بودند که آن [illegible] از هر طرف
محدود بود و از جانب [illegible] لشکر [illegible] بقدر چهار صد قدم فاصله داشته
و برای [illegible] فوج بسهولت [illegible] از آنجا پرستون مقام خود [illegible]
و [illegible] در جای [illegible] خود صف آرایی نموده باشند جمیع لشکر را در آن
مکان در یکجا فراهم آورده و چنان نزدیک بیکدیگر شده ایم که ستونها
متعدد لشکر بیکدیگر متصل شده بودند و هرگاه آفتاب هوا نیز [illegible]
[illegible] گرفته بود آتش فانوس ما را دشمن [illegible] هدف گلوله توپ
و خمپاره مینمود و یک گلوله توپ آن برای لشکر ما بی ضرر و بی خطر بود ولکن
بخت ما یاری کرده اقبال ناپلیون امداد نموده همان نیز که هوا فردا
که روز جنگ باشد در ساعت [illegible] گذشته بروشنی مبدل گشت بحکم
امپراطور در طلوع فجر لشکر کلا بجنگ حاضر بودند و بمکانهای خود که در مقابل
صفوف دشمن معین شده بود قرار گرفتند لکن هوا بحدی تیره بود که راه را نمیدیدیم
و یک روز قبل از آن از میان جنگل که جانب [illegible] لشکر [illegible] بود بتصرف گرفته [illegible]

خالی شخص کرده بودیم که از آنجا بگذریم و بمقابل صف دشمن برسیم راه را
غلط رفته بمکان جنگلی که جانب یسار دشمن بودیم رسیدیم در ساعت افواج
قراولان از طرفین یکدیگر را ملاقات نمودند و بنای انداختن تفنگ گذاشتند
در آن هنگام دانستیم که راه را غلط رفته ایم فی الفور میل بچپ کرده بسرعت رسیدیم
و از همان راه توپخانه را بطرف [illegible] که خود یک راه بود قرار داده ایم
لشکر پروس را که در جانب یسار بمکان [illegible] جای [illegible] نمودند که تا لشکر
فرانس بر سر صفوف آنها رسیده و چنان دانستند که لشکر فرانس با تمام
در برابر آنها حرکت نموده عزیمت پروس دارند از همین خائف گشته
[illegible] تمام بعزم [illegible] مکان داده در عقب خود [illegible] قلب لشکر [illegible] کرده
حرکت نمودند و این حرکت بعد از روشنی هوا در سه ساعت قبل از نصف النهار
بود و از جانب ما [illegible] تیر گلوله توپ بطرف خصم انداخته [illegible]
بعد هم که از افواج [illegible] پیاده که [illegible] بسرعت [illegible] خصم ممانعت وصول
[illegible] عساکر فرانس بمقابلات خود مشغول محاربه نمودند سایر افواج [illegible]
مطلقا تا کنون باستعمال آلات حرب [illegible] نمودند تا اینکه [illegible]
و شجاع [illegible] ظاهر گشت و در [illegible] مقابل صفوف لشکر فرانس که سپاه
پروس شده بود و فی الفور از طرفین حکم مقابله صادر شده [illegible]
قلب [illegible] بکار افتاد و در حقیقت آتشباری توپ خصم از شرر
باری توپ ما افزون بود [illegible] که در طرف راست مرشال

لاینت بود با آخر طرف یسار خود پروس حمله آورده بود است که بنا
گاه سپاه بود از تصرف دشمن گرفت و باز دشمن هجوم قلعه را بتصرف
خود در آوردند و مرة اخری مرشال فی الفور غلبه دست دشمن را از حصار مزبور کوتاه نمود
و کرت دیگر از عهده ضبط بر نیامده مجبوراً از دست داد و احتمال قوی میرفت
که بهمین کیفیت از خود همین مرشال [illegible] در [illegible] این ضرب [illegible]
در قلعه مزبوره بمعرض تلف در آید و لیکن نصف از جنود [illegible] مرشال
[illegible] از طرف [illegible] لشکر ما در ساعت [illegible] سپاه [illegible] مرشال
[illegible] رسیدند و بقدر نیم ساعت توقف نمودند تا [illegible] مکان مزبور را تصرف
کرده و [illegible] را از ملاقات و هلاکت رها [illegible] اگر این امداد خود [illegible]
از [illegible] خود [illegible] در آن [illegible] بمعرض تلف آید
[illegible] مرشال [illegible] فی الجمله [illegible]
[illegible] بوضع مناسب [illegible] فی الجمله [illegible]
[illegible] آن بود که [illegible] لشکر پروس را که [illegible]
مزبوره [illegible] از جا کنده باشد که موجب [illegible]
گردد و لشکر پروس را [illegible] حرکت [illegible] سپاه
علیه مرشال لاینت با افواج [illegible] خود [illegible]
لشکر دشمن [illegible] با خود اندیشه [illegible] که [illegible]
قلب لشکر مزبور نموده بدین راه [illegible] بر قلب لشکر [illegible] اندازد

تا میمنه رسیده برای رفع اختلال قلب متوجه گردید پس بعزیمت خود جنود
ظفر نمون هجوم آورده مکان جناح چپ را که برای سر معهود بود بحباله
تصرف آوردند لشکر بزرگ شاه چون جرأت و دلیری و جسارت و ...
آوری بر رشک لاینقطع و تعجیل اردو و دستبرد قلب لشکر مشاهده نمودند در آن حالت
میمنه مقدم محاربه را تنها بر طرف ایبرا تعقیب نداشتند و از راه
این حرکت مخالف طریق محاربه بر ما مضطر آن گشت که در جناح
یسار مقدم مقابله را تبدیل داده جناح ایمن را مقدم قرار دهیم درین
اثنا گیرودار حرب از طرفین گرم و هنگامه جدال بر پا شده صدای
آتشبار توپ و تفنگ چون باد سموم که ما تذر من شیء اتت علیه الا جعلته
کالرمیم بر هستی خرمن جانهای جانبازان آغاز نمود و شده بایستی
و جارفه نار [illegible] جمله [illegible] جانبازان بر باد داد طرفین را جنگ شاه
فتح و نصرت از پس پرده مطلوب رخ ننموده و نقاب از چهره جهانگشائی نگشوده
تا آنکه مقتضای [illegible] آخر صورت فتح از پس پرده تقدیر رخ نمود که بدا [illegible]
معقده از کار ما گشود و لشکر بر فتح و ظفر بر نصرت رایات جنود با [illegible]
و صورت مرقوم آن بود که حضرت امپراطوری بعد از وقوع محاربه
استرآباد [illegible] آورده را با چند فوج در شهر [illegible] گذاشته بودند
که چند فوج دیگر از سپاهی که پیش از مصالحه بپاریس فرستاده
بودند فراهم آورده لشکر جداگانه که مجموع [illegible] از [illegible]

از خود و ...

از خود داشته باشد مهیا سازد درین اوقات حضرت امپراطوری اردو
بتعجیل تمام معسکر فیروزی اثر احضار نموده بود که در پیش [illegible] چپ
الامرا [illegible] نوشته روانه شده بود که در همان روز محاربه وارد شهر [illegible]
گردیده بعد از مشاهده صورت محاربه بدون تامل ورود [illegible] باد [illegible] جنگی
و تهیه [illegible] که از اول [illegible] ورود [illegible] حرب و جنگ [illegible] وارد
میدان گشت که بر وضع [illegible] حمله بر صفوف لشکر بزرگ شاه برده بودیم افواج [illegible]
[illegible] جان از میان جنگل [illegible] بر سر ایشان تاختن گرفت
که در عقب جناح یمین او برآمده تضعیف صفوف محاربه پرداخت و در [illegible]
ستون خود را از فوج چهارم [illegible] ساده [illegible] از استحکام لشکر بزرگ شاه
از وصول [illegible] وقوف از وضع صف آرای [illegible] لشکر [illegible] تفنگ [illegible]
داد لشکر بزرگ شاه از فوج [illegible] مستاصل گشته بجای آنکه دو مرتبه باکمال
بجنگ اقدام نماید [illegible] صفوف خود را فی الجمله حرکت بعقب داده
و این حرکت موجب تزلزل و انقلاب مجموع یمین و یسار و قلب گشت
حضرت امپراطور بملاحظه این صورت در صفوف بزرگ شاه افواج سواره ملازم
رکاب را که از آن جمله افواج [illegible] جناب [illegible] از یمین و یسار [illegible]
کال [illegible] فوج اول و نهم [illegible] سواره [illegible] بودند و [illegible] در مرکز صفوف
مظفر [illegible] در حکم بودند حکم یورش و حمله بر سر [illegible] خصم فرستاد افواج
سواره [illegible] وصول حکم [illegible] چون نزول [illegible] مانند شهاب

تا عقب صفوف دشمن رخنه و غبار نموده یورش نمایند از ضرب [illegible] سواران و بیدرنگ
که آوران عرصه کارزار بر لشکر روس شایستگی و کارشان زار گشته [illegible] بپریشانی
و صورت انقلاب بحیا ثانی از نواحی احوال ایشان برای العین مشاهده افتاده
مفری جز فرار ندیدند و هر قدر خواستند تا که افواج سوار خود را بمقابله سوار افواج
فرانسه آرند بواسطه پریشانی احوال و انقلاب و پراکندگی و اضطراب افواج
پیاده خود صورت نپذیرد و امکان نیافت و همانا از امداد و تحت امپراطور یکی
بود چه اگر سوار ایشان میرسید بواسطه کثرت عدد و افزونی از سوار فرانسه
بلا شبهه بر ما غالب می آمدند بالجمله صفوف جنود روس بالمره منهزم و پیاده
بجای طریق فرار گشته و در همان زمان [illegible] [illegible] گرداب
سپهبد سواره فرانسه امکان حمله اول سواره رسیده و باتفاق آنها تعاقب
لشکر روس نمود که بعنوان فرار بسمت شهر [illegible] رو بخانه [illegible]
و ناراج و اسیر دشمن پرداختند حضرت امپراطور در همان مکان توقف
و هزیمت جنود روس و صولت سوار خود و اسیر [illegible]
ملاحظه نموده احکام [illegible] لشکر و محافظت لشکر [illegible] و هر یک
فرمان [illegible] تا اگر [illegible] کلاه [illegible] سپهبد
همدان حربی نام مغرب رزل اجلال فرموده از ظهور کواکب
آثار جراحات بر پیکر [illegible] گردون [illegible] امپراطور [illegible] شده او
[illegible] نموده [illegible]

و ملاحظه مقتول و زخمداران میدان عزیمت متعلق ساحت [illegible]
[illegible] در بسیاری اینکه در میان [illegible] آمده و دست
عنایت [illegible] بعضی از آنها بگذاشت که شاید رمقی در وی باقی باشد و اندازه و وفور
جراحات و [illegible] خون بحال گشته اند هر گاه حرارت غریزی یا حرکت
ظاهری یا [illegible] از یکی ایشان [illegible] کنان [illegible]
[illegible] که یکی از [illegible] ایشان [illegible] و پرستاران بر آنها
بگماشت که مداوا نمایند و هرگاه [illegible] دیگر گشته [illegible]
[illegible] آمد [illegible] آمده و [illegible] ملاحظه [illegible]
که ملاحظه [illegible] از کدامین فوج [illegible]
گشته [illegible] کدام سردار بوده اند و امپراطور [illegible] آن بود که بعد
از هر محاربه [illegible] که [illegible] احضار [illegible] از سرداران
و افواج و افراد لشکر تحقیق [illegible] که بچه طرح جدال انداخته
و طریق حمله [illegible] بوده و سبب زیادتی کشته
[illegible] از سایرین چه بوده [illegible] طریق سبب زیاده کشتن ایشان
[illegible] حضرت امپراطور هنگام [illegible]
کشتگان یکی را دید که رمقی دارد و از شدت جراحت بیهوش
گشته و گمان حیات در وی رفت [illegible]
که وصف آن خارج از قوه وهم است [illegible]

در هر کمیت و شمار شمرده متأسف می آمد که بیرون از خیز امکان و دایره بیان است
در سبب آن بود که مبطر بود با القطع در شمار این جمع فقط بسی کثیر و جمعی غفیر
از این قبیل مجروح و مقتول و مدهوش خواهد بود که گمان حیات در آنها دور است
دریغ می نماید که یا من ایشان مرا امکان نخواهد یافت و در کتب عالم
امپراطور که از شکوه طلبکاران اجناس و سوء رسانیدن صدمات اساس عظمت
مورسمندی حاصل گشت چه در سابق آن آوازه افواج جنود و رسیدن جراحات
مجروحین نامعدود جمع آمده بکلی تغافل در مداوا نمودند او در اواخر وقت متروک و ماند
نکذاشته آن در خدمت تغافل رود نداشته با الجمله از انجام این مهام
از آن مقام عنان عزیمت بسمت شهری معطوف ساخته و شب در آنجا توقف
کرده اعیان و مدارس و بزرگان و اهالی شهر مزبور شرف جناب خدمت امپراطور رسیده
و ظفر یافتگی لشکر پروشا در هنگام جدال اسیر و گرفتار شده و گرفتاران
جنود فرانس را روانه شهر مزبور نموده بودند و اعیان و بزرگان مزبوره لوازم محبت و رعایت
در باره هر یک از اسرا و معتقدین معمول و شرایط پرستاری و مداوای ایشان
مبذول داشته بودند در هیئت مرده ملتفات گوناگون و دو از شأنات ار عبد
افزون از جانب امپراطور آمده و بزرگ شهرزاده با دستمال عنایت
و عطوفت فرموده با عطای تحفه مرغوب همگانش برتری دادند و به ظهور تفقدات
ملوکانه هر یک قرین سرور و مباهات کامل شده بود

فصل پنجم در بیان احوال پادشاه پروشا و جلادت او در جنگ ینه

حرم پادشاه پروشا بجهد دقیقه قبل از شروع در جنگ میان لشکر پروشا رفت
و جمعی از مردان شهامت ارکان مملکت مزبور تیز ملازم رکاب او بودند در میان
صفوف جنود سیر کرده و بر هر یک از افواج که عبور می نمود تعظیم او و
همراهان یادگاری را که خود بدست شریف تزئین نموده و در تهاد لشکر فردریک
بزرگ پادشاه سابق پروشا بود بسبب دود باروط توپ و تفنگ که
مجاری میدان جنگ سیاه شده بقاعده سلام بحرکت تعظیم فرود
می آوردند و لشکر پروشا صداها بافرین و تحسین او بلند می نمودند و از اتفاقات
دارنده روز هوا جنبه انصاف بود و لشکر پروشا و فرانس چنان نزدیک یکدیگر
بودند که لشکر فرانس معاینه حرم مزبور را دیده وضع ملبوس رنگ از آنجا هم
تشخیص نمودند طاس کلاهی از فولاد مصقل بر سر داشت و بر بالای آن تعلیه
بغایت ثمین و نهایت رنگین آویزان بود و چهار آئینه و شانه بند و بازو بند
زرین مفصص بر خود آراسته بود و کمربندی از حریر در بر داشت که تا پای
او را داشت و فرین و شمشیر بود و تکلابتون و ابریشم و چشم نظارگیان را
خیره و تار می ساخت پس از هزیمت لشکر پروشا و فرار ایشان خاتون مزبور
با معدودی از ابطال دار الملک پروشا در معرکه کارزار قدم ثبات افشرده
توقف فرموده و جمعی از سواره خاصه فرانس او را دیده حکم از سردار به آنها رسید
که بهر طریق که امکان یابد او را بچنگ آورند سواره مزبوره تعاقباً
از تمام جنگ اسب بسبقت او انداختند مغرمین رکاب خاتون مزبور

بتر از صولت شیران جنگی تاب مقاومت نیاورده چون دیگران طریق هزیمت
پیش گرفتند و اسب از ترس رم نموده روی بر راه شهر وینه نهاد و اگر چه آن بود
که شهر مزبور در تنگ و تاز بود در ازدحام گردون پیشی گرفتی و قصب سبق از
همگنان ربوده سواران مزبور او را اسیر کرده و لیکن در هر جا که او را تعاقب
نموده قریب به وصول او گشته دست بر او نمی یافتند تا اینکه به دروازه
شهر مزبور رسیده و بر رو دروازه دو دروازه بار البسته و سواران فرانس که تعاقب
او میکردند بدون نیل مقصود مراجعت نمودند

فصل ششم در بیان احوال جنرال پژان و مستر بازمن و مامور شدن مراق نیز به پادشاه پروس و گریز

تمامی اهل فرنگستان را از صورت احوال و معطلات
افعال جنرال پژان که در میان فرنگیان از او بطور پوست اطلاع
استخبار کامل حاصل است مستر تورین میگوید که من خود از یک سال بود که
وارد حجرق گشته بودم که جنرال پژان در آنجا وارد گردید به عزیمت
ولایت فرانس و بنابر جهت اخذ ضبط نزد من آمد و واقعات سفر خود را
در هندوستان و در میان فرنگیها از تحصیل مال فراوان و ارتکاب امورات
معظمه مفصلاً برای من صحبت نمود و از آنجمله تذکره ساخت که به جهت فلان
که در معنی کیسه کرده دولت است به دست آورده بودم و لیکن برای حصول
اذن و اجازت که از سرحدات هندوستان در یکی از کشتی های انگلیس نشسته
بیرون بیایم سه ربع دولت خود را ببخشیدن دولت مزبوره دادم

دارائی

و از آنجا روانه گشتم مولف گوید که اکثر از صنعت و فنهای او معلوم شد که به چه
طاقه نیز از آن بی بهره نبوده و بگیدیست این جنرال در محاربات الصفحات مقطوع
اصبع گشته بود به جهت از خدمت استعفا نموده باغات و مزارع و عمارات
منسعه در حوالی شهر شرمام که یکی از بلاد مملکت فرانس و در بلوک لایر واقع است
ابتیاع و با متعلقان در آنجا سکنی گرفته تا کنون در همانجا روزگار میگذارد
و مستر بازمن نیز چند روز پس از جنرال مزبور از بنگال هندوستان مراجعت
و وارد شهر حجرق گشته از من ضبط گرفته روانه فرانس شده و این دو در سفر با
یکدیگر بغایت متناقض و مخالف گردیده بودند و هر یک بر خلاف دیگری سخنان
میراندند و در باب استیصال انگریزها تقصیر را بر یکدیگر وارد می آوردند و در ماه نومبر
سنه ۱۸۰۶ عیسوی که عبارت از سنه ۱۲۲۱ هجری است در میان تمام ممالک
فرنگستان شهرت یافته بود که هرگاه میانه فرانس و پروس محاربه شود امپراطور
روس فوراً با دولت پروس بر مخالفت فرانس متفق خواهد گشت لهذا در شهر
پاریس بتوسط مباشرین طرفین یک نوع عهد و پیمانی فیمابین امپراطور الکساندر
و امپراطور ناپلیون نوشته ممهور و ممضی گردیده بود و بنابر آن شرط و عهد دولت
روس بایست دهنه رودخانه گترو را که کشتیهای جنگی خود را مرور و عبور آنها
بسته بود خالی نموده کشتیهای خود را ببرد و لیکن بجهة وفای این شرط چندان
تعجیل در آن امر از طرفین ننمود و مستر تورین میگوید که در این روزها از اخبار
نامجات و روزنامه امپراطور روس چنین ظاهر است فیمابین آنها جنان

معلوم میگشت که امپراطور الکسندر رسمی مبنی بر اظهار و ابتدای امپراطور ناپلیون
فانا بممالک فرنگ بیان و خطاب بعموم فرنگستان و سلاطین با فر و شان
نموده بود که بر همه ممالک واجب و متحتم است که قبل از ظهور و فوات کلیه و فوت
ماده تدارک رفع این بلای ناگهان و دفع این آتش سوزان کوشیده ممالک را
از دست جور ناپلیون استخلاص و رهائی دهیم تا امنیت مملکت رو بر ثبات نهد
و آبادی آن سر و بوم را بگذارد و نیز امپراطور الکسندر قلمی داشته بود که من
محض از راه رفاه رعیت و امنیت عموم مملکت و حمی و حفظ جنود و ممالک خود لشکر خود را
زیاد خواهم نمود و بر تعداد سپاه خواهم افزود و امر کرده ام که در کل ممالک محروسه ام
از هر پانصد نفر چهار نفر صالحات جوان کار آمد نام نویسند علاوه افواج
جنود نمایند و قبل از شروع در مجادله و مقاتله حضرت امپراطور روسیه قبلاً
نزد پادشاه پروسیا فرستاده که شاید بتشخیص امکان مصالحه و عدم آن توانند نمود و لکن در
الوقف امورات آنچه که روی داده بود که پادشاه پروسیا را امکان مصالحه با
دولت فرانسه نمانده بود و در وراقلم بل مقصود مراجعت نمود و این اوقات همسر
پادشاه پروسیا در قلعه کنگره بود و از هر طرف جنود مسعود فرانسه را آیات نصرت
و فتح گشته کتاب اعلام ظفر موهبت استقبال نکه شاهزاده جانشین که جنرال
لشکر پروسیا بود الجمع او بود در شهر پوتو اسیر و دستگیر جنود فرانسه گشت بعد از
هزیمت لشکر و شکست و گرفتاری او جنرال بلوخر که یکی از سرداران معظم لشکر
پروسیا بود بقیه عسکر او را صاحب گشته و سایر لشکر پروسیا را که در قلعه مزبور

نموده و محاصره جنود فرانسه اقدام نکرده بود جمع آوری نموده کلا را در یک مکان مجتمع داشته این
لشکر را با جنودی که جنرال بلوخر خود در شهر آذرستید داشت متفق ساخته و در
حقیقت همین لشکر با شاهزاده ملجاء و پناهگاه دولت پروسیا بود و استظهار دولت
پروسیا همین لشکر بود در خلال این حال احکام از مرشل مورات و مرشل سالت و
مرشل برنادت قرین وصول آمد که بسرعت و تعجیل بسر جنرال بلوخر بروند و
با ایشان نوشت که او همت بر این گماشته که لشکر شما را از شهر برلین بیرون نماید بنا علیه
جنرال بلوخر لشکر خود را برداشته روانه سمت شهر لوبک گشت و مرشل مورات
بتعاقب لشکری که از ولایت سقلم فرار و براه شهر تقیه برق روان گشته بوده
راه پیما و مرشل برنادت تعاقب جنرال بلوخر را جهنها نموده ضمیر ساخت تا آنکه او را
بشهر لوبک رسانیدند و فرصت آنقدر ندادند که از آنجا تجاوز نماید و این جنرال بغایت
صاحب وقوف و با تجربه بود و منظور ایشان این بود که لشکر فرانسه را در برلین بگذارد و
و خود با جمعیت فراوان بجانب دریا بولایت ستین با شهر حالند که بر سر
در تصرف دولت فرانسه بود برود و تسخیر آنجا نماید و از آنجا بجنود انگلیس
ملحق گشته عقب سپاه فرانسه را بگیرد و طریق نزد و شدن را با مملکت
فرانسه بسته نماید ولی هوشیاری و دانش جنود و سرداران فرانسه مانده بر
او را بسته نموده با استیصال و جنود او کوشیدند مؤلف که بجمیع این
حالات را مرشل مورات برای من مینوشت و از اوضاع و وقایع لشکر مرا
مطلع میساخت چون جنرال بلوخر را مرشل برنادت در شهر لوبک تنگ داده

فی الفور او را دستگیر نموده به همبرق فرستاد و بمن سپرد که در شهر مزبورش نگاه داری
نمایم مستر بورین میگوید من ولایت بدان وسعت فسحت را مجلس ان یگانه
دوران نمودم یعنی در شهرش مطلق العنان و در شتم تا هر جا خواهد برود و از
دروازه بدون اذن و اجازه من قدم بیرون ننهد و این سردار را میل بسیار
بمصاحبت زنان و شرب شراب بود در هنگام صرف شام بر سر سفره بسیار
می نشست و بشرب مدام و عیش تمام اشتغال میورزید و پس از اخبار ال مزبور شاهزاده
[illegible] را برسم حبس بهمبرق آورده اند این شاهزاده فرزند یکی از پادشاه بود که پیش ال
قبل از ان حضرت امپراطور در ممالک جرمنی تعیین فرموده بود و این جوان از اده غیرت
ازادی مملکت خود خیره سری نموده بدون اذن و اجازت پدر خود از شهر
ستلفرد بیرون رفته در سلک خدام پادشاه پروس داخل گشت و بسپهداری سپاه
منصوب و مامور محاربه با نپلیون شده از اتفاقات در اوایل محاربه دستگیر و گرفتار آمد
خلاصه حضرت امپراطور بعد از اتمام امور حرب در شهر برلین متوقف و از اطراف و اکناف
از جانب بزرگان ممالک فرنگستان که با او رابطه مودت در میان داشتند ایلچی و ارمغان بسیار آمده بود
او آمدند و سایر شاهزادگان و بزرگان ممالک جرمنی و دستشان را که در ایام محاربه بنای مخالفت
گذاشته بودند بیراه وقیح و قبیح پیشه گذاشته دست از ازادی شسته دانستند که از قهر و
قهرمان امپراطور راه گریز از برای انها نخواهد بود تمامی بعقیده اتفاق کرده پناه بعفو او برده
بودند و در این اوقات از هر طرف اختلال زیاد و اذیت بود در بلاد و ولایت همبرق هم رسیده
حتی لشکر فرنس نیز در بعضی از ولایات و بلاد همبرق سکنی گرفته بودند و موجب

وطالع

وطالع اهل همبرق ان بود که افواج لشکر فرنس که متوقف انجا بودند بالوجه شاهزاده
با تمت کار و اگه خود از اهل جرمنی بود و مراعات اهل همبرق را که جزو جرمنی محسوب میشود
بالبسی منظور داشت و با وجود مراتب مزبور ضرر و خسران بسیار از جنود مرقومه
بشهر همبرق میرسید و اهل شهر مزبور را وحشت و دهشت فراوان حاصل بود و
چون از توقف زیاد لشکر فرنس در شهر برقدارف چنین مفهوم میگشت که لشکر فرنس را منظور است
که تجار اهالی المره منصرف شوند و در جزو ولایات متصرفی خود آرند و بهمراه دولت انگلیس در
مقام آن آمده که مال تجارت اهل همبرق را نیز در بندرات انگلند ضبط نمایند و مانع
نزد ایشان شوند که من بعد مال همبرق و مال فرنس و غیره که باسم اهل همبرق بهر طرف
حمل و بیع و شری نمایند و بهمراه کشتیهای تجارت این سه ولایت روی نمود
و در حقیقت توقف جنود فرنس در برقدارف لزومی نداشت زیرا که لشکر پروس و شاه
مطلق در ان حدود نبوده اند که فرنسیان نیز در مقابل ایشان نشسته باشند از غرایب
وقایع و عجایب امورات انکه در ان هنگام دو نفر از مباشرین گمرک که در انجا بوده
بودند بواسطه چند رنج ماهوت انگریزی و چند تومان وجه نقد که از مباشرین دولت
انگلیس عاید ایشان گشت باعث ان آمدند که هشتاد کرور مال تجار اهل فرنس
و اهل همبرق و اهل [illegible] در انگلند ضبط شود مستر بورین میگوید که روزی مخصوص تخلیه همبرق
و برقدارف بمرسل پروغدات نوشته بودم که لشکر فرنس را از این جا احضار نمایند و
مرسل پروغدات در شانزدهم ماه ناوامبر نوشت که اکنون حکم صادر نمودم که لشکر فرنس
از برقدارف و سایر ولایات و بلاد متعلقه بهمبرق بیرون روند و از [illegible] خود

گشته بود که کارگذاران دولت همبرق در عرض سه روز هزار زوج کفش ادمی بجهة لشکریان
سر انجام و تحویل نموده و قیمت ان را نقد با مبلغی که خواهند دریافت نمایند و کار
گزاران همبرق را از انجا که براستی اقوال و درستی افعال [?] اعتماد و اعتقاد تمام بود
تعجیل تمام فرموده او را افرین بانجام و اتمام نموده و در ایام توقف لشکر فرنس در مملکت
پروس بجهة جمع اوری وجه نقد جهات عدیده لشکر نموده بود هر اسم و رسم وجوه مبلغ از
مردم اخذ مینمودند و پادشاه پروس بعد از انکه ملاحظه نمودند که هر طرف تنگی بسیار باو
عارض گشته و مملکت او قبل از ممالک [?] و جزو من تصرف امپراطور آمده لا علاج
دست التماس شده نامه مبنی بر استمهال و مبارکه خدمت امپراطور نوشت اگرچه امپراطور
در اول اجابت مسئول او نموده جواب فرموده که مطلوب او لغایت با پروس بموقع ثبت
و لا [?] اخبار را ال دور افتخار السفارت مامور فرمود که چنانکه سبق ذکر یافت اولا
افواج عساکر را در هر جا توقف دارند بازدید نموده مرضی و مجروحین را از جانب امپراطور
پرسش احوال نماید و محقق سازد که دوا و غذا و ما یحتاج ایشان را بوقت و موقع میرسانند
یا نه پس از ملاحظه اوضاع جنود و فراغت از ان روانه نزد پادشاه پروس شود و هرگاه
او تکالیف مناسب در امر مصالحه نمود که متضمن منفعت دولت فرنس بوده باشد امپراطور را
مخبر سازند و از ان پس مقدمات مصالحه از طرفین بمیان آید و تکلیفات ناپلیون از
ان قبیل بود که قبول ان خارج از عهده و توانائی پادشاه پروس بود زیرا که رای ناپلیون
در ان بود که در ان مصالحه دولت انگریز نیز دخیل و در کار بوده باشند و از ابتدا
مجادله دولتین تا ان زمان هرچند ره نوابادی که از مملکت فرنس دولت انگلیس در حیطه ضبط

در آورده

در آورده بودند در ضمن همین مصالحه واگذار به دولت فرنس نمایند و دولت روسیه نیز از
بندرات مولداویه و والیشیه تخلیه نمایند و در حقیقت تکالیف او مبنی بر ان بود
که جنگجو بوده بهیچوجه راضی بامر مصالحه نبوده باشند و به اراده شرایطی در مصالحه نهند
تکالیفی نمایند که قبول آن خارج از حیز امکان بوده باشد و بدین جهت حصول نرسید و فی الحقیقه
خود نیز از قبول تکالیف ناپلیون ابا نمود و پادشاه پروس را امید امداد از امپراطور
روس بود و مقدمات امر مصالحه [?] از طرفین بستن تمام نگذشت انکه
بتحریک و سعی ارکان دولت انگلیس امپراطور روس مایل و منضم بران گشت که
با پادشاه پروس متفق گشته با دولت فرنس مجادله نماید مقارن این احوال جنرال
دوراک که از جانب حضرت امپراطور در شهر آستراد که در انطرف رود ویستوله
واقع است در خدمت پادشاه پروس بعرض تکالیف مشغول بود و اهتمام در انجام
امر مصالحه مینمود خبر از پادشاه قرار داد [?] که وقت مصالحه منقضی و از این پس امر
امر مصالحه سرانجام نخواهد یافت مقرر این بود که در ان اوقات که جنرال
دوراک در خدمت پادشاه پروس بگفتگوی مصالحه مشغول بود امپراطور بمن نیز اعلام
فرموده بود که در همبرق ایلچی سوئدین گفتگو نموده دولت سوئدین نیز با دولت فرنس
متفق نمایم و پادشاه سوئدین را مایل بدوستی ناپلیون گردانم چون در ان اوان
پادشاه دنمارک با دولت فرنس متحد بود و هرگاه پادشاه سوئدین نیز پا در جاده دوستی
نهاده طریق موافقت و اتحاد دولت فرنسرا می پیمود از اتفاق دولتین انگریز
و روس در معاونت و امداد پادشاه پروس نفعی حاصل نگشت هرگاه آن

سه دولت میخواستند در سمت شمال اتحاد و جمعیت نمایند از اتحاد دولت سوئدین بدولت
فرانس خدمات کلیه بعمل می آمد ولی به حاصل که مستر پیزان ایلچی دولت سوئدین
که در همبرق متوقف بود در دولت خود بغایت معتبر بود و مصلحت دولت را
در موافقت پادشاه سوئدین با امپراطور میدانست در همان ایام که حکم از حضرت امپراطور
بمن رسید ایلچی مزبور از دولت خود یک اذن رخصت حاصل نموده بولایت خود رفت
و مستر فیظرل بجای او مامور گشت و این صحبت را با او در میان نهادم او را نیز مایل بدین
دیدم کار مصالحه را از زودی بعرض دولت رسانیده مراقبت که تعجیل فیصل یاب شود
مستر نوریس میگوید چون او را مایل مصالحه دیدم از روی صداقت با او اظهار نمودم که
من از جانب امپراطور ماذون و برانداز تمام این مطلب گشته ام و حکم بار تبه ظاهر
مصالحه دارم پس از مکالمات بسیار ایلچی مزبور صورت ماجرا را کما جری بعرض
پادشاه سوئدین رسانید پادشاه سوئدین ازین معنی بغایت متغیر گشته وزیر خاص خود را
فرمود که باو بنویس که من رخصتی براو داده ام و با ایلچی فرانس بنود هم دادو را مامور بحکم
در امورات دولتیه نکرده بودم دیباچه ماجرا و مراتب مزبوره و مکالمات که
نموده انذر زود از همبرق بیرون آید مستر نوریس میگوید روزی بخبر گشته بودم که
ایلچی مزبور آمد و از صورت حال مرا استحضار داده همان روز بسوئدین روانه گشت
و پس از یکسال مجدداً مامور بسفارت گشته او را در آنجا دیدم

مؤلف گوید که حقیقةً ناپلیون سرداری بی‌نظیر و زبردست و صاحب تدبیر بود
و در علوم عسکری و لشکری و رموز حرب و جدل جهان مسلط و ماهر بود که قواعد و قوانین جنگ
و حرب که در آن ایام و سوابق ازمان در فرنگستان متداول بود و بالمره منسوخ و
متروک نموده کلیه را تغییر و تبدیل داده از خود طرح و طریق جدیدی بنا و نهاد از آنجمله
قبل از ایام ناپلیون سرکردگان مجرب و صاحب هنر فصل نهضت موکب و محاربه
و مجادله را در تقویم سنوات تشخیص نموده بودند و متفق الرای قرار بر آن داده بودند
که پنج روز بعد از وصول فصل ربیع الی پنج روز مانده بانتهای خریف بگردانیدن سپاه
و محاربه خصم اشتغال نمایند و مابقی زمان سنه را که ایام برف و باران و یخ
و طوفان است در هر جا باشند باید قشلاق نموده لشکر را در آبادیها سکنی دهند و این
قانون را و فنی که جنرالان مشهور در عالم گذشته بود از میان برداشت و ملاحظه اختلاف
فصول نکرده و ناپلیون نیز در حوالی شهر استرلیتس سختی زمستان را نگذارده و مقصود
او بحصول پیوست و امورات بر وفق مطلوب او بعمل آمد باین سبب در سنه ۱۸۰۶
عیسوی مطابق سنه ۱۲۲۱ هجری همان قانون را انتخاب نموده زمستان را برای سفر
قرار داد و چونکه بجرأت لشکرکشی و سپاه آرائی خود مغرور بود و بر قوت
و توانائی و رشادت و زور آوری جنود خود اطمینان تمام داشت لهذا عزم
بر آن جزم نمود که در ایام زمستان لشکرکشی نماید و بر ولایاتی که زمستان آنجا سخت تر

از زمستان بلادی بود که تا از زمان رحل اقامت در مناقشت افکنده لوای نصرت
برای محاربت افراز دو جنود ظفر نمود فرنس را که ربقهٔ رقیت ناپلیون در قلادهٔ
رقبهٔ مطاوعت و ارادت داشته و تطابع و انقیاد اوامر و نواهی او در فرض
عین و عین فرض انگاشته بودند نوازشات ملوکانه فرموده یک یک را فرمود
که چون که در سفر مصر بحرارت تابستان و زحمات بی پایان تن داده دل نهادید
در این سفر نیز زحمت تن را از جهة سردی هوا و سختی کار خاطر نگارید تا باز
روزگار سستی در احوال روی نماید و امورات برحسب مرام مواجه آید و از
اینجا که ناپلیون خود را بر همه سرداران جهان سرور از هر لشکر کشی برتر میدید و
مقام مقابله خصم و مکان مقاتله در نظر او از جنگ و پایان پرکار و خصم افکن خونخوار
نکوتر میدانست مصلحت در توقف در ممالک پروشانه دانست که لشکر روسیه بولایت
نه آمده از ولایت پروشا عبور ننماید و در صحاری ولایت مزبوره که تازه
بحیطهٔ تسخیر در آورده با او بمقام مقابله و مقاتله بر آید بنا علیه عزیمت بر آن
نهاد که جنود نصرت نمود را در التزام رکاب مسعود مانند اجل محتوم باستقبال خصم برد
و قبل از عبور لشکر روس از رود ویستوله ناپلیون سبکدستی نموده در انسب رود
مزبور با او تلاقی نموده سد راه بر او باشد و قبل از حرکت از شهر برلین جبار نامه‌جی
بر فصول رشادت و بزرگی و مردانگی و جلادت و دوام و ثبات و استقامت
خود در مجاری امور و مبنی بر ابواب وقایع و سوانحی که از زمان روی داده بود
لشکر خود قلمی فرموده و در ضمن آن مرقوم داشت که عزیمت ولایت لهستان و

ممالک روسیه دارم تا دشمن را در حدود ممالک ملاقات نموده او را فرصت و مهلت
ندهم که تواند بولایت من آید یا در ولایت مفتوحهٔ من مانند پروشا بمقابله پردازد مؤلف
گوید که این عمل از ناپلیون بر وفق حکمت و برهان بوقوع پیوست زیرا که لشکر
روس در جناح حرکت بود و هرگاه ناپلیون منتظر می‌گشت که جنود روس از
ولایت له و در رود ویستوله عبور نموده وارد مملکت پروشا شود احتمال این داشت
که در زمستان لشکرکشی موقوف شود و روسیه در اینجا توقف نماید و در آن وقت ناپلیون
بلا علاج بایستی در میان دو رودخانه ویستوله و اودر در مقابل خصم در قشلاقات
نامطبوع و بهواان زمستان را بسر برد یا اینکه روسیه بپروشا می‌آمدند و ناپلیون را
بایستی بر خلاف مقصود از برلین مراجعت نموده از رود اودر عبور نموده وارد پروشا
گشته بمحاربه روسیه پردازد و این هر دو صورت محتمل ضرر کلی بجهة جنود فرنس بود
ولی تدبیرات صائبه و مساعی کامله و سبکدستی و درستکاری ناپلیون رفع این
احتمالات نموده تقدیرات ربانی نیز موافق تدبیرات او آمد مستر لوبرین میگوید
که حضرت امپراطور قبل از حرکت از شهر برلین حکمی نوشته پنجاه هزار بر تیه مقرر فرمود که
در ولایت حبق رق سرانجام نموده بتعجیل تمام القاء اردو نمایم و من حسب الامر سرانجام
نموده ارسال داشتم و میدانستم که جنود فرنس را تا بسرمای بلاد شمال جنگ و
بقدر قوه سعی در اتمام برتیه بزودی نمودم و بتعجیل تمام روانه داشتم و مجدداً از جانب
امپراطور امر آمد که چهار صد هزار روزینه گندم که هر روز نوبت و حصه است از
رعایای دولت روسیه در شهر لویک جا باشد اینها را ضبط و بزودی حمل و نقل

شهر مسقو بحریق تمام و حریق شامل آن شهر بزرگ بیش از بیست هزار اصله چوب که در دولت روس الا
و سه کرور فرنگ قیمت آن بود گرفته ضبط نمود بالجمله در این اوقات حضرت امپراطور
نهضت فرموده بتعجیل و سرعت تمام بطی منازل و قطع مراحل پرداخت چنانکه در شش
مورات که قراول سپاه بود با جنود ابو الجیش خود را در وسط ماه ناونبر که اوایل
قوس باشد وارد شهر وارسا که پای تخت مملکت له است گشت و حضرت امپراطور
در آنوقت شهر پازرین را که یکی از بلاد محکم و قلاع مستحکم مملکت پروشیا بود مقر نزول
موکب و معسکر جنود ظفر کوکب فرموده و در آنمکان از مجموع بلاد و امصار مملکت له
و سایر ولایات و اقطار بزرگان و مباشرین بدربار امپراطوری شرفیاب و پس از
تقدیم شرایط مبارکباد و تهنیت فتح و ظفر مستدعی آمدند که مملکت له را همچون سوابق
ایام قرار و ضبط و مقرر فرمایند و آزادی لها برقرار و مستدام نمایند مورخ گوید
که جنرال رپ که یکی از آجودان نیار الان معظم محترم امپراطور بود در نزد مورخین
مذکور نمود که وقتی که مباشرین ولایات مملکت پروشیا این استدعا را نمودند
از حضور حضرت امپراطور رخصت حاصل کردند امپراطور خطاب بمن فرمود که اهالی لها
بغایت محبوب دارم و تعصب و غیرت ایشانرا که در باب آزادی مملکت خود
مرعی و مسلوک داشته مستحسن میشمردم و زیاده طالب و راغب آزادی ایشان
میباشم و میخواهم ولایات ایشانرا از دست دیگران مستخلص سازم و قرار داده
پادشاهی در آنجا بنشانم ولهذا در این اوان این امر برای من در نهایت صعوبت است
زیرا که مملکت استشار او روس و پروش هر یکی حصه از این مملکت در دست دارند و هرگاه قرار

ازار

آزادی را در آنجا و سیم خدا عالم است که شعلهٔ آتش این فتنه تا کجا خواهد کشید و چنان
مصمم است که دولت فرانس را استحکام و استقرار دهم و اکنون نفع از برای
رفاه مملکت له از دست نخواهم داد لیکن است که انجام این امر را بمفاد الامور
مرهونة باوقاتها بمقتضای وقت و هنگام محول نمایم و در هنگام وصول وقت
راه آن خود بدست خواهد آمد علی ای حال در همین شهر پازرین جنرال دوراق
از نزد پادشاه پروشیا معاودت و بموکب سعادت کوکب حضرت امپراطور پیوست
و در عرض راه کالسکه او افتاده استخوان ساق پای او شکسته بود و مستر بوریین
مسیکوبیر کالفد که از موکب مسعود بمهم رسیدگی بر شکایت از صعوبت راه و
کثرت باران و برف و شدت گل و سرما و ابتلای افواج جنود در عرض راه
بصعوبات متکاثره بوده مبنی بر آن بود که عزا و کلام از دو فرقه دولت حرب را
بشفقت تمام و رحمت لاکلام مشمول مسیر سانیده اند و در آن روزها مستر بوریین
وزیر دول خارجه را بمعسکر فیروزی اثر احضار فرموده بودند که شاید صحبت
مصالحه در میان آید و در باب او بمن نوشته بودند که کالسکه او در عرض
راه بگل فرو رفته دوازده ساعت معطلی برای او روی داده بود و از سربازان
فرانس از ملازمان و همراهان او تحقیق نموده بود که این شخص مسافر کیست در
جواب او گفته بودند که وزیر دول خارجه است سرباز مزبور در مقام تعجب سر را
متحرک نموده گفته بود چرا او چنین اوضاع و تدارک دلیله ورشه همراه خود برداشته بتعجیل ولایت
که برای او منفعت و فرخ نیست آمده است که پای مصالحه میان خواهد آورد خلاصه کلام

حضرت امپراطوری در ابتدای ماه جنیوری یعنی هشتم صفر تشریف فرمای شهر
وارسا که دار الملک مملکت لهه بود گردیده و قبل از ورود بکرات خبر فتحها بعرض
او رسیده بود که جنود مسعود در اثر شدت سرما و برف و صعوبت راه و انقلاب
فصل و هوا طاقت و توانائی بفرجام رسیده و کار بر ایشان بغایت سخت گردیده
و در روز ورود نیز خبر [illegible] الان جنود ظفر نمود حضرت امپراطور را از اوضاع لشکر مستحضر نمودند
امپراطور در مقام تسلیت ایشان فرموده اکنون که بمقابل خصم رسیده و هنگام مردی
و غیرت و مردانگی و همت است افواج من که با دست [illegible] و نام [illegible] در بند [illegible]
ننگ تن در ندهند مطمئن و دانم که لشکر من نظر بقرار داد که نسبت بمن دارند
حصول نام و آبرو را بهترین موجودات عالم میشمارند و شدت و رنج و محنت و راحت را
مقابل میپندارند و از آن پس خطاب بسرداران فرمود که حالا باید شما از خواب
غفلت بیدار و بیدار و بر سر همت و کار کارزار آرام و در ساعت بنگارش اعلانات به
بدین مضمون و پیران عظام و شان را فرمان داد که افواج جنود مسعود و افراد سپاه
جلادت نمود را از جانب اعلام باد که از زمان [illegible] که آن جلادت نشان
در صحرای استرلنکه با لشکر روسیه صف محاربه آراسته لوای جدال افراشته و تا [illegible]
میمون بر خصم غالب گشته روسیه را منهزم و پراکنده کرده و در نهایت
استیصال فرار و هزیمت داده و جمعی را اسیر و گرفتار نموده اساس و اسباب
و اسلحه و ادوات حرب ایشان را بحیطه تملک آوردند تا کنون مقدار یک ماه است
و دو روز بعد از جنگ مزبور را از تاب صدمات شما و عدم توانائی مقاومت بنای صلح

نهاده

و متارکه نهادند و به مقام کذب شروط و عهود بعمل آوردند و چاره را منوط بایشان نمودند
که من بعد اتفاق در مخالفت نکنند و با مطیعان جوانمردی و [illegible] در جهان
مقام از شما حفظ نمودند که با وجود تسلط و قدرت کار را بر ایشان سخت نگرده فرصت
و مهلت چندان بایشان داد که جان از ورطه مهلکه چنان بسلامت بنجات رسانیدند
عهود و پیمان و شروط و ایمان را بر طاق فراموشی و نسیان نهادند در مقام
اتفاق آمده دول انگلیس و روس و پروس متفق گشته بنای تسخیر و استرداد
ممالک مسخره ما را نهادند ولی جنود روسیه که نظر باغضاء جنود و سپاه و از نظام
دستگاه بی استظهار مانده و معاونت پادشاه پروس شاه اطمینانی تمام حاصل کرده‌اند
که در مقابل شما تاب مقاومت نخواهند آورد و بر شما غالب خواهند آمد دیگر در ولایت
دار الملک پروس و مجموع قلاع و انبارات آذوقه و قورخانه جات و ادوات
حرب پادشاه آن دولت و هشتاد شهر از بلاد آن دولت عراده توپ
را که از آنها بحیطه تصرف و قبضه تملک ما و دلیران جنود فرانسه در آمده و تا کنون
وفور آب رود اودر که از صلابت آن [illegible] از بهره [illegible] جنود ما سعد و
شهرها را که بصولت شیر ژیان را از [illegible] دوار [illegible] و چاپا [illegible] مملکت [illegible]
و صفات [illegible] سختی هوای زمستان و زیادتی برف و باران و صعوبت معابر
و طرق و [illegible] دشوار گشته مانع کار و عایق کارزار و تسخیر بلاد و مملکتگیری شما آینده
و متحمل انواع سختی و مشقت گشته در هر محل بر دشمن فائق آمده‌اید و تا [illegible]
از این حادثات مانع عزم و وصول مقصد برای شما نیامده و بجهد و [illegible] [illegible]

شما در محل عموم موانع رفع و دفع گشته است و جنود روسیه چندانکه جهد و کوشش
بعمل آوردند که شهر دار السلطنه را که دار الملک مملکت ایشان است محافظت نمایند از عهده بر نیامدند
بر آمده اعلام عقاب رقاب دولت فرانسه شغل کشای سواحل رود ویستوله گردید
اهالی و از کون طوایف مملکت لهستان که شما را ملاحظه نموده چنان تصور کردند که
افواج قدیم سردار خود ایشان است که از محاربات عظیمه بانیل مقصود و سعادت آن
نامحدود مراجعت نموده اند بدان راه چنان مشعوف و مسرور گردیدند که بسبب تسخیر
بنگیهای افواج سپاه اکنون چنانچه ما دشمنان عموما نخود لوا دمابا مصالحه
نمایند و خاطر از سلامت دوستان بالمره جمع سازیم و نوابادهای ما را که در دریا
داریم و دشمنان متصرف گشته اند عموم فرالات فرنگستان مجا واگذار نکنند
و آزادی تجارت مملکت ما را در دریا استقرار حاصل نگردد دست از قبضه تیغ ابدا
نداریم و واسطه حرب از تن فرو نگذاریم و ما اکنون و ولایات رود الب و رود اودر را
عوض بناهای جزایری که در راه هند نهاده بودیم و بندر هرا و نوابادهای دیگر را
که در ولایت اسپانیول بنا نهاده بودیم و انگلیس و روس بدون استحقاق متصرف شده اند
بعلیه تسلط بخبطه تسخیر آورده ایم چرا باید روسیه اصل منظور ما را که اصلاح و امنیت
مجموع فرنگستانست بطریق دیگر در نظرها جلوه دهد بر خلاف مقصود و منظور ما جهد
و جهد نمایند و لشکر روس و فرانسه همان اشخاص منحسیلا که در آسترلیتز با یکدیگر
محاربه نموده و جلادت و رشادت یکدیگر را آزموده ایم چنانچه از این حکایت نمود
که امپراطور این فقرات مسطور نموده و من مسوده نمودم بعد از اتمام فرمود که بخوان تمام را

خواندم

خواندم و باوجود آنکه بواسطه تعجیل امپراطور در فرمایش بعضی الفاظ از فرصت تحریر
نکرده بودم از مضامین آن بسیار مشعوف گشته فرمود نوشته بر مجمع عسکر انفاذ
نمودند و فقرات مرقومه و مسطورات مزبوره چنان در خواطر افراد لشکر و عیان
عسکر تاثیر نموده ایشان را بر سر شوق آورد که تحریر نظری از آن زیاده امکان نپذیرد
چنانچه آنانکه از افراد افواج که از موکب مسعود بعقب مانده بودند حسرت میبردند
و تأسف میخوردند که چرا عقب مانده اند و سعی میکردند که خود را باردو ملحق سازند
و باوجود آن صعوبت راه طی مسافت نمایند و آنانکه ملازم رکاب
نصرت مآب بودند مجموع زحمت و خستگی را فراموش نمودند و شب و روز
در پی آن بودند که مستعجلا خود را بدشمن رسانند و فی الحقیقه تاثیر امپراطور
بمرتبه بود که بمحض حرف فرمایش لشکر را جان بخشیده بر سر شوق می آورد
که برهنه و گرسنه بهر جا میفرمود بمیل خاطر میرفتند چنانچه از این حکایت کرد
که قبل از ناپلیون پادشاه چنین دار و ولایت وارسا گشته روسها را از آنجا بیرون
نموده از ورود حضرت امپراطور مسرور و اهل شهر خارج از اندازه بیان بوده چنان
میدانستند که این شخص موجب استخلاص ایشان خواهد بود و چون لشکر فرانسه
بواسطه زحمات و صدمات راه از زده دل و پریشان خاطر گشته مملکت لهستان را مطبوع
نمیدانستند و اکثر اوقات در مقام مزاح با یکدیگر میگفتند که اهل لهستان الکلام
منحصر در این چهار حرف که در مطالبه نان میگویند میگوییم میگویند و چو د
ندارد میگوییم آب میگویند میرویم می آوریم روزی امپراطور از جلو شهر از

که یکی از ولایات مملکت دیست عبور می‌نموده بود بر فوجی عظیم از جنود فرانسه که
که از بسیاری زحمت و کمی آذوقه و سختی راه و سستی دستگاه و نرسیدن عراده آذوقه
تشنه و گرسنه بودند چون کوکبه جلال امپراطور را دیدند یکی از افراد فوج از روی مطایبه
و مزاح باواز بلند بزبان له فریاد بر آورد که پپه یعنی ای پدر نانی ده گرسنگیم
حضرت امپراطور نیز بزبان له باواز بلند در جواب فرمود خیال وجود نان محال است
از وضع آن سؤال و طرز این جواب جمیع افراد فوج مزبور در خنده شدند که از شدت
آن عنان اختیارشان از دست برفت از آن پس هیچیک عرض مطلبی بخدمت امپراطور
نکردند و شبی در دارالملک لهی یکی از لشکریان فرانسه بتماشاخانه رفته بود و پس نشسته
شده بود و در اثنای بازی تا اوضاع اما سرانجام و تعب ... بند پرده در برابر او کشیدند
و در برگرفتن آن از عادت معهود اندکی تهاون ورزیدند لشکری مزبور که در زاویه
استقرار داشت باواز بلند ندا داد که پرده را برگیرند که روی دلبستگی ما جانب آن طرف عبور
نخواهیم نمود در این مملکت باز بذکر شمه‌ای می‌پردازیم

فصل هشتم در بیان اختراع سلطنت در مملکت ... و تدارک لشکر به ... و جنگ ... و سفارت جنرال
قاردان بدرگاه شهریار ایران ...

مؤلف گوید مرا منظور است که وقایع اواخر سنه ۱۸۰۶ عیسوی را که مطابق سنه ۱۲۲۱
هجریست تماما برشته بیان آورم بلکه بعضی از وقایع را که مناسب مقام و در تحقیق وقوع
آن اطمینان تمام حاصل دارم در سلک تحریر می‌آورم در فصل قبل سبق ذکر یافت
که حضرت امپراطور در ابتدای ماه ژانویه که اول سنه ۱۸۰۷ عیسوی که مطابق ... هجری

۱۲۲۱

سنه ۱۲۲۱ هجریست وارد ولایت ... از رسا کرده و سابق بر این در ایام توقف او در شهر
بازرین مصالحه با والی سقسان نموده و ولایت مزبور را مملکت جداگانه مقرر فرموده
ولایات سواحل رود رین انتیربان منتظم نموده پادشاهی در آنجا مقرر فرموده و بعلاوه سقسان
و سلطنت داشت چون سوار سقسانی پنج هزار سوار نامدار مسلح و مکمل تمام
اسباب در خدمت امپراطور فرستاد که ملتزم رکاب بوده باشند این حرکت
در نظر شاهزادگان ولایات گرجستان که همیشه بر عادت قدیم معتاد
بوده‌اند بغایت غریب و مستبعد می‌نمود که یکنفر از ایشان تسلط بهمسایگان
خلاف رعیت خود بشمارد و حکم رعیتی ایشان میفرماید و موجب
تنگی خاطر و دلتنگی ضمیر ایشان گشت و چاره بر ایشان منحصر گشته
تا ما باتفاق بزرگان سقسان پناه بظل حمایت حضرت امپراطور
آوردند و حضرت امپراطور بی سبب نام حکمرانی مملکت را بوالی سقسان
نداده بود و از آنکه والی مزبور را از حسب و مرتبه بر تمامی بزرگان و شاهزادگان
گرجستان برتر دیده ملاحظه میفرمود که در مجاری امور دولت و مهمات او را زیاده بر
دیگران حرمت نهند و رعایت جانب احترام او را لازم بشمارند و از تفصیل
این امر چنین فرمود اگر چه احترام و عظم و شأن هر کس در قبضه اقتدار خود ناپلیون
بوده هر گاه امور و انظار التفات میفرمود در اندک وقتی پایه اعتبارش برتر از فلک
می‌داشته در اول هر کار جانب ملاحظه دولت ایران تا آنچه منظور ... است
مورخ ... ناپلیون وارد شهر ... کرده ...

بروشنا که لشکر در انجا مامور فرموده بوده همچنین از صورت وقایع و حرکات
و خیالات و تدبیرات روسیه بالتمام مستحضر باشند و مخبر شود که قبل از فوت وقت
و اختلال امر در صدد تدبیر آن بر آیند و امپراطور استاریه نیز چهل هزار لشکر جمع آوری
نموده در ولایت بوهیمیه متصرف بود که تا ایام فتح ارشقه رابا شهر یک
ظاهر کرده خود را با دولت متحد نموده چنان نماید که اراده امداد و قود داشته و دارد حضرت
امپراطور در اواخر ماه نیوزی از شهر وارسا نهضت ارادو احکام باطراف و جوانب
فرستاد که در اوایل ماه فبروری که دهم دلو است از هر مقام شروع بمقابله و مقاتله
با جنود روسیه نمایند ولی با وجود حسن تدبیرات اولیای دولت اول بمحاربه روسیه اقدام نماید
لشکر روس سبک دستی نموده غفلة بر سر او آمده تبیین اشتغال نمود در نهجیم و
در هنگام طلوع صبح جنود روسیه معسکر او را تا ختن گرفتند و در این وقت خبر سرنگ
خبرا نمونه گروه ظهیر نموده بود لشکر روس بعزم شبیخون آن وقت علی مرعی منع و هجوم آورد
موکب ظفر اثر گردیده منذ افواج خاصه قراولان موکب امپراطوری مستحضر گشته بمقابله
ستیزان لشکر روس پرداخته القدر ایشان را سرگرم و مشغول نموده تا افواج عساکر فرانسه
مطلع گشته تعبیه صفوف جدال و قتال پرداختند و در حقیقت از روز محاربه روسی‌ها
که کس ندیده و گوشی نشنیده بود افواج ابوالحجبی مرشل برنادات در میسره جنود فرانسه
در حوالی ولایت ناخرچخین بوده و هرگاه مرشل نزبور با چهار فوج پیاده و دو فوج سواره
و توپهای ابوالحجبی خود در هنگام هنگامه کبری در مقاتله و جدال بر سر صورت
محاربه در آن روز بوضع دیگر واقع میگردید و بی شبهه جنود روس یکباره منهزم و

اقدام بمحاربه روسیه فرموده همه اوقات اهالی پروسیه متعلق بهم مطلب بوده که تا بلون
در مملکت ایشان نیز پادشاهی مقرر فرماید و مملکت ایشان بر سلطنت قدیم و آزادی سابق
خود قرار دهد ولی تا میمون وقت اقتضای آن نمیشد و اگر چه در شهر مشغول عیش و
عشرت و ملاحظه صفوف نظام و سلام عساکر نصرت آیت بوده که جلالت و مدت
جنود فرانسه را باهل آن ولایت نماید و بی‌سکنه دیده حقایق بین ذرات فضایل را
ملاحظه میفرموده حسن ترتیب و کمال لفضول انتظام و اختلال امور را در می یافت
و آوازه صولت و شوکت خود را گوش زد ساکنین ربع مسکون می ساخت
و در شهر وارسا نه تنها اوقات فرخنده ساعات معروف نظم لشکر و انتظام مهام محاربه
و تسخیر هر مرز و کشور میداشت بلکه مجموع بیان و پادشاهی امور و لوازم ممالک
فرانسه نیز موکب سعادت کوکب ملحق گردیده در همانجا جمیع امورات مملکت فرانسه را
بنحوی صورت انجام میداد که گویی خود در شهر پاریس متوقف است و جوابات
و دیوانیات هر ولایت در موعد مقرر را امضا میگردید و در دستگاه هر یک از سبا شر هرکات و
بیحاج جنود مسعود موجود گشته در اوقات معینه باردوی کیوان شکوه انعقاد می‌یافت
و قرار هر امری در هنگام مقرر میگذشت الی آن از آنوقت تخلف ظهور نرسید و مادام
توقف در شهر وارسا روزنامجات وزرا الغیر از روزنامجه وزیر جنگ و وزیر دول خارجه
در هر هفته از شهر پاریس مستقر موکب ظفر نامی میرسید و امضا میگشت و وزیر جنگ
مامور بسفر با نفرمانی ولایت برلین فرموده وزیر دول را موکب نصرت اثر احضار
فرموده بوده و در آن وقت حضرت امپراطور بالبتی از یکطرف سرپرستی مملکت

پراکنده میکردید ندولی از قضایای ناموافق آن بود که در موقع مناسب نرسیدنها
سبب نرسیدن عدم اطلاع بر حکم ناپلیون بود و چون در ابتدای محاربه حضرت
امپراطور سرکرده را مامور حکمی بر شکستن نگذاشت مزبور مقرر فرموده بودند که با لشکر جمعی
خود بتعجیل تمام روانه میدان کارزار گردد سرکرده مزبور راه سواران قزاق روس
در راه گرفته احکام ناپلیون را ضبط نموده و بدین راه شکست بر نگذاشت نخورده
معرکه نیامد و ناپلیون را قرار بر آن بود که در مجاری امور صورتیکه نه بر وفق منظور
او روی نمودی غالبا جرم را بر دیگری وارد آورده در این ماده نیز بر نگذاشت امر بانواع
ملامت فرمود که چنین او را مانع است از حضور میدان آمدن الا اخبار از حالت لیست
قبل از ورود او را مجبور نموده بود که حضور او در میدان کارزار بغایت لازم است و خبار ال
مزبور نیز در محاربه بقتل رسیده بود ملخص مقام آنکه جنگ مزبور سخت ترین محاربات
بود و طرفین مردانه اقدام ثبات استوار نموده بودند بالاخره جنود فرانس را طالع غالب آمد
صاحب میدان محاربه گشته لشکر روسیه را بهزیمت و جنگ گریز بنا ده هنگام ظلمت شب
بشهر کانتزبرگ رهسپر شدند که همین یک ولایت از مملکت پروس در تحت احتساب ایشان
مانده بود و پادشاه پروس در آنوقت در بندر ممل که یکی از بنادر کوچک سواحل بحر بالتیک
و بقدر بیست فرسخ از ولایت مزبور که محل تحصن لشکر روس است دور تر میباشد
بود و در این محاربه بواسطه رسیدن مرشل بر نگذاشت بسیاری از عساکر فرانس بقتل آمدند
و از صبح تا هنگام ظلمت شب مردانه محاربه نموده بالاخره شکست بدشمن داده از روزها
زیاد و قتل لشکر فرانس در آن شب نا پذیر سانه در میدان محاربه ماندند و مرشل نگذاشت

در این

در آن شب وقتی رسید که در عرض راه لشکر منهزم روس را در هر حال فرار ملاقات نموده بود
بالجمله بعد از این جنگ که مشهور بمحاربه ایلو است طرفین در اماکن خود بارام و
و آسایش مشغول و تا چند روز مطلقا از طرفین حرکتی واقع نگردید و بواسطه فوز جمعیت
و خسارتی که بهر یک رسیده بود مایوس و متحیر مانده بودند تا چند روز وقایعی
که قابل ذکر بوده باشد معرض ظهور نرسید باز در این حالت حضرت امپراطور بجهت
تکلیف مصالحه میفرمودند ولیکن قبول نمیفرمود امپراطور ناپلیون متدارک آن
بود که موکب خود را از مقام حرکت داده متعاقب لشکر روسیه روان کرده و دائما
مردانه تعاقب نماید در خلال این ایلچی او که در اسلامبول بود دولت
روم را نیز بر مخالفت دولت روس بر انگیخته دولت روم نیز از الطرف
بنای محاربه با دولت روس نهاده و از همین جهت شکست کلی در کار روس آورده
امپراطور روس لا علاج بر آن شد که حدود غربی مملکت را تخلیه نموده جنود
آن حدود را بمحافظت سرحدات جنوبی مملکت خود که لشکر رومی عزم آن نموده
بودند مامور سازد و این مقدمه نیز مقوی کار ناپلیون گردیده چندی بعد از
ظهور این مقدمات حضرت امپراطور جنرال قاردان را بسفارت دولت علیه ایران
مامور فرمود و راه سفارت او را قبل از آن چنانچه مذکور شد بسبب فرستادن [illegible]
خود بر ثبت گشوده و مقدمات آن را مضبوط نموده بود و این مفارقت جنرال قاردان
مانند سایر سفارات عارضی و اتفاقی نبود که در دو لشکر رسم تعارف و شهرت اسم
شده او است ملکه ناپلیون را در ابتدای طلوع نیر اقبال این غربت داشت خیال آمد

و صورت این عزیمت در آیینه خاطرش منقش گردیده بود که تسلطی در ممالک شرقی
بهم رساند و از راه تسلط و برتری بر ولایات شرقیه مانند هندوستان که متعلق
به دولت انگلیس است زخمی کاری از انقلاب به ممالک دولت مزبور زند و منظور او در روانه نمودن
جنارال قاردان آن بود که با شکوه تمام و استقلال الکلام او را روانه نموده باشد
و چهار فوج سرباز و ده هزار قبضه تفنگ و پنجاه عراده توپ مصحوب وی انفاذ دربار
سرکار اقدس شاهنشاه ایران نماید و احکام نیز باتمام آن مقرر فرموده بود و متعهد
آن دولت که حضرت شاهنشاه ایران هشتاد هزار لشکر فراهم آورده حمله و هجوم
بر ولایات سمت شرقی دولت روس آرند و بر حدود ممالک مزبور حکم تاراج
و تاخت فرمایند و حدود شرقی انگلیس را محل ورود جنود مسعود سازند و بسبب مخالفت
جنارال قاردان نیز همین برحسبه بود ولی در آن اوقات کثرت مشاغل ملکی و وفور
وقوع حوادث فلکی که در هر لحظه رخ مینمود مانع از انجام مطلوب و نیل مقصود گردید
و جنارال مزبور را با معدودی از مهندسین با فطانت و سرکردگان صاحب جلادت
روانه دربار اعلیحضرت شاهنشاهی نمود جنارال قاردان که وارد مرز ایران گردید بسیاری
از سرکردگان انگلیس را در آن مملکت دید و از ملاحظه ایشان بغایت متعجب گشت که
در چه هنگام به مرز ایران آمده و منظور از توقف ایشان در آن دولت چیست مجملا سرکوب این
میگوید که در آن اوقات احکام متواتره از حضرت امپراطور در باب سرانجام
تدارکات جنود از ملبوسات و غیر آن به تعجیل تمام و انفاذ باروی ظفر فرجام در حسرتی
بتن میرسید از آنکه سرانجام تدارکات مزبوره از ولایات خبرتی بر بین دیگر میسر

امکان

امکان نمی یافت با وجود حکم ناپلیون که مقرر فرموده بود از امتعه انگلیس بممالک محروسه
نیاورند لاعلاج گشته حکم ناپلیون با ناجری ابواب مراودت و معامله باز
داد و او را از راه مطمئن و خاطر جمع نموده بواسطه او جمیع مایحتاج را از ماهوت و چرم
و غیره ملزومات از انگلیس آوردم و به ازاء فرمایشات امپراطور را بالکلیه تقبل شاب
و از آن قرین اتمام و انجام نمودم و جنود فرانسه را از صدمات سرمای هوای زمستان
ممالک شمالی روس که نمونه کره زمهریر بود مستخلص ساختم و در این ایام شاغل من
چیزی از چیزی و افزونتر از حد و مر بود چه بایستی باتمام ملزومات و ملبوسات سپاهی
پردازم و اشرار و مفسدین دول خارجه را که برای اختلال امور دولت فساد و ما
بین اهالی مملکت بلباسات غریبه و سیافات عجیبه در زده و بودند نیز مراقب و متوجه
باشم و در هر جا اساسی برای گرفتن ایشان فراهم آرم در خلال این احوال خبر رسید
که جنارال دومارز باستصواب اولیای دولت انگریز بسرداری جنود سوئین
که درین قرب در سفر بسطرالقرند سنجگی خواهند آمد نامزد که با شجاعی فنف افواج ولایت
خاور را نیز ملحق بایشان نموده بامداد دولت پرتوگال روان گردد و حضرت
امپراطور را با وجود مراتب مزبوره هیچ به هیچ وجه نشه بخاطر حضور نگرده هر بار در
حدود ممالک روس با هر خود اشتغال مشغول تسخیر بلاد و غلبه بر خصم به نهاد بوده
مؤلف گوید که چون منظور حضرت امپراطور آن بود که احوالات لشکرکشی و کشورگشایی
و مملکت گیری [illegible] ی و فنون معالی حنیان و محاربات در آن زمستان
که از او منضبط و رسیده بود مفرح مسامع عموم ساکنین وقاطبه

قاطنین اروپا کرده ولهذا اشرحی در آن باب من نوشته حکم فرمود
که مضمون آنرا در اطراف و اکناف منتشر سازم و اشتهار دهم
و من برحسب فرموده ده هزار نسخه از آن استنساخ و باطراف
هر مملکت فرستادم و نیز مولف گوید که ناظرین این اوراق بین عرض
نکنند و گمان نبرند که وقایع غریبه و فتوحات عظیمه جنود فرانسا از زمان وقوع محاربه
آکتوبر تا هنگام روی داد هنگامه فریدلند برشته بیان نیاورده و کیفیات
سانحه و سوانح واقعه آن مدت را در سلک تحریر منتظم نکرده ام بجهة دلیل آن از دو
راه است یکی آنکه فتوحات آن ایام لغایت الشهره بر هر کس آشکار و معلوم
و عموم اهل یوروپا را در السنه مراتب شجاعت و جلادت جنود فرانس خاطر
نشان و مفهوم گردیده بود و محتاج بشرح مجدد نبود و دیگری آنکه
جنرال برتیر که روز بروز اخبارات موکب ناپلیون و نقل و
او را کماهو بدون زیاده و کم می نوشت و روزنامچه وقایع را نزد من میفرستاد در آن اوقات
از رکاب امپراطور بولایت نیدرلند مامور و رفته بود و این ولایت از معظم ولایات
و دار الملک سمت غربی مملکت پروشیا است و محتوی بر عمارات خوش طرح
و مناظر عالیه و کلاً بغایت مرتبه میباشد و از راه عدم حضور جنرال مزبور در
خدمت امپراطور از اخبار صحیحه کمتر مطلع میگشتم و بنابر آنچه اکثر وقایع آن
ایام را ننوشته تفصیل را محول بتواریخ دیگر که در آن ایام درباب صلح و جنگ
ناپلیون با دول فرنگستان روی داده نگارش یافته نموده ام و چونکه در

باب ملاقات دوستانه که در آن ایام در مملکت پولند در شهر تلذت فیمابین امپراطور
الکسندر و امپراطور ناپلیون و پادشاه پروشیا اتفاق افتاده لازم است اشاره بچگونگی
لهذا الطریقی که جنرال سوریش نوشته است برشته بیان می آورد که از آن پس که
قوت بخت ناپلیون و صولت و هیبت او رعب افکن قلوب دشمنان گردیده و در هر
مکان از صفحات مملکت پولند و ولایات پروشیا غلبه و محاربه نهاده بر دشمنان
فایق و غالب آمد و سرداران جنود ظفر نمونش بهر طرف روی توجه نهادند
آیت نصرت بر نواصی احوالشان هویدا گشت و هر شهر و دیار و قلاع و
امصار را که مطرح انظار می نمودند ابواب تسخیر و فتوحات بچهره ایشان
باز آمد بالاخره دشمنان قوی او امپراطور روس و پادشاه پروشیا از در استمالت
در آمده طالب صلح و الفت و رفع دشمنی و خصومت آمدند و بنای ملاقات
دوستانه با او در میان نهادند و ناپلیون از آنجا که در هر کار و هر عمل بردباری
و تحمل و شیرین کاری و حاشیات معروف و مشهور آفاق بود امر فرمود
تا در وسط رود میمن که از رودهای معظم مملکت پروسیا است در روی آب دو ایوان
و غرقی سقف بنا نهادند و مکان مزبور را لغایت آرایش و زینت نمودند
و دو در مقابل یکدیگر بران ترتیب دادند که هر یک بخلوتخانه خاص او گشوده
میگشت و خلوت مزبور را بنوعی آرایش و ترتیب نمودند که بی شبهه چنان
عمارتی بدان زودی در هیچ کونی در ولایت پاریس که دار الملک مملکت فرانسا است
صورت امکان نمی یافت و فرمود تا در بالای سقف آن عمارت دو گلدسته

مرتب سازند که در یکی رایت عقاب آیت جنود روس نگاره و در دیگری رایت فلک
فرسای دولت فرانس منقوش بوده باشد و نیز در بالای ابواب خیمه‌ها اعلام
نصرت فرجام آن دو دولت را منصوب ساخته بودند و این عمارات از چوب در
وسط حقیقی رود مزبور بود که اند و در مقابل یکی بسمت یمین و دیگری بجانب یسار رود
خانه مفتوح میگشت که هنگام ملاقات آن دو پادشاه یکی از آن سمت و دیگری ازین سمت
بر زورق نشسته بعمارت مزبوره میرسیدند در روز ملاقات آن دو امپراطور از
طرفین بر لب رودخانه آمده هر دو یکوقت بزورق نشستند ولی از آنکه زورق
امپراطور ناپلیون را زورقی نیکو بود و ملاحان چابکدست قراول خاصه در رفت و
مواظب گذرانیدن او بودند لمحه از امپراطور الکسندر زودتر بعمارت رسیده در درب
حجره داخل گشته وارد ایوانی که در مقابل واقع بود شده و بالبتی امپراطور الکسندر
نیز از همان مقام وارد گردد و در کناره بالنشسته منتظر ورود آن تاجدار بود و چون امپراطور
الکسندر را ملاحان از بردست نمودند کمی آهسته زمین صاف نمود و چون امپراطور
الکسندر وارد گشت با نهایت شوق و شعف دست یکدیگر را گرفته در عمارت وارد
گشتند و زمانی متمادی خلوت نمودند پس از مکالمات بسیار برخواسته بطریق
مودت معهود مجددا مصافحه و معانقه نموده وداع و هر یک بمعسکر خود رجعت نمودند
و روز دیگر حکم از جانب حضرت امپراطور شرف صدور یافت که نیمی از شهر
تلزیت که از ولایات معتبره مملکت پروسیا است خالی نموده امپراطور الکسندر
با یک فوج قراول خود تشریف فرما و منزل گزین آنجا شدند و در آنروز که امپراطور

با فر و جاه

با فر و جاه روس شهر مزبور وارد میگشت امپراطور ناپلیون مقرر فرمود تا استقبالی
شایان با شکوه نظام بجهت ورود او نمودند افواج خاصه قراولان امپراطور ناپلیون
از لب رودخانه که محل عبور امپراطور الکسندر بخشکی بود تا منزل امپراطور ناپلیون
و از آنجا تا محل نزول اجلال حضرت امپراطور روس در دو طرف راه کوچهای شهر
سه صف ایستاده صفوف سلام آراسته شده و امپراطور ناپلیون برای احترام
مهمان جلیل الشان خود بر لب رود رفته منتظر ایستاد و چون امپراطور الکسندر
از زورق پای بخشکی نهاده دست مودت با امپراطور ناپلیون داد و یکصد توپ
برسم سلام آن امپراطور عالیمقام خالی نمودند و امپراطور ناپلیون مراتب
احترام درباره آن مهمان عالیمقام به انتظام رسانید که مافوق آن در حوصله
وهم دورسیدن نمیگنجید و تحف و هدایای بسیار اهدای بزم مودت داشت
و چون در اوایل کار مراودت امپراطور روس چاپاری که علامت طول سفر و
زحمت است بجهت امپراطور ناپلیون اتحاف نموده بود و از آنوقت که کار مصالحه
و مواددت رسید امپراطور ناپلیون خوابگاهی که نشانه راحت و علامت
استراحت است در جزو هدایا اتحاف خدمت امپراطور روس فرمود و خوابگاه
مزبور مخصوص ناپلیون بود و امپراطور روس را اتیمنی لغایت مستحسن و
مطبوع افتاده زیاده مسرور و مشعوف گردیده و بیشتر از سایر هدایا مقبول
افتاده و از آنکه اینگونه ملاقات مراودت فیمابین آن دو عظمت ایست حقیقه
موجب تعجب اهل عالم و استبعاد ایشان بوده هرگز در تواریخ و کتب چنین

روایتی نمیدارد همان جهانیدگان اینچنین جنگی نشنیده بودند مسافات بعیده از
هفتاد فرسنگ و هشتاد فرسنگ زیاده و کم طی نموده طوایف ناس جوق جوق و
فرقه فرقه بتماشای ان شکوه و استعظام آمده بنزدیکی روی براه شهر مزبور می آوردند
و بسر میبردند وزیر دول خارجه دولت فرانس نیز وارد گردید پس از تقدیم رسوم تعارفات
رسمیه و تمهید قواعد مصافات نموده که شایسته ملاقاتی چنان و مناسب برادرات
تاجداران تواند بود تمهید مبانی مصالحه که عمده اساس تلاقی ان و علت غائی مراودت
همان بود پرداختند مستر بوربن میکوید که گرت اولکه امپراطور الکساندر را با امپراطور
ناپلیون اتفاق ملاقات افتاد و هنوز مجلس منقضی نگشته بود پادشاه پروس نیز وارد گشت
مبین اشتغال انکه دران اوان سعادت اقتران که ان دو امپراطور جلالت نشان
برحسب مذکور در شهر تلسیت برجانبین رود نیمن که در وسط شهر مزبور واقع است
استقرار یافته پادشاه پروس که ولایات او را جنود فرانس مسخر و ویران و
اوضاع او را مختل و پریشان نموده بودند مانند ارباب تغرب و مصیبت با حرم خود
در طاحونه که دران حوالی بود در حال اقامت افکنده بود یکی از فضلاء ان که
دران روز بمحافظت عمارات ناپلیون مامور بود و معاینه وضع ملاقات و طرز
مقالات ایشان را دیده و می شنیده است مذکور مینماید که دران وقت که امپراطور
الکساندر بناپلیون وارد گردید ناپلیون علی الطریق که در سال سابق در مجاری
ملاقات و مقالات امپراطوران معمول و مرعی داشته بود آغاز مکالمت نموده
دلایل چند در صلاح رفع خصومت فرمود از جمله انکه چون جدال را اصل معین نیست

درین حق و الضرورت اعتماد شاید نمود و کسی را بر عواقب امر محاربه وثوق نباشد که
رهبری فتح بجانب او افتد که در سرانجام هر امری ابتدا اصرار در کار محاربه و جدال از طریق
حزم دور و خلاف قوانین خردمندی و شعور است در اثنای مکالمت قبل از حصول
فراغت پادشاه پروس نیز وارد مجلس گشت فرادل مزبور میگوید که آثار هراس و خشیت
و آیات اضطراب و دهشت در ناصیه احوال پادشاه پروس ظاهر و هویدا بود بجهت انکه
ولایاتش از دست رفته و رشته کارش از یکدیگر گسسته و علاج کارش بجهت
دوری و فوت وقت گذشته دشمن غالب و تعدی قاهر افتاده بود فرادل مزبور
حکایت میکند که اضطراب و خضوع او بمرتبه بود که ناپلیون نیز از مشاهده احوال
او متأثر و متألم گشت و او را باتفاق حرمش در شام بضیافت خواست و چون
حرم محترمه او از ناپلیون ولایت سیلیسیه را که یکی از ولایات معتبره است درخواست
نموده بود که دران قرار و مدار که در امور داده و ضایع از دست پادشاه ولایت نداد
صفحه مملکت پروس شاه از ولایات جزین موضوع نباید هنگام صرف شام
ناپلیون مسئول او را مقرون درجه قبول نموده فرمود که برحسب شأن و شمول
خواهم داشت حاصل کلام انکه میگویند که دران ایام که در شهر تلسیت گفتگوی مصالحه
در میان بود ناپلیون شرحی بمضمون به خوشنمایان حرم خود نوشت که حرم پادشاه
پروس حقیقه در غایت صباحت منظر و لطافت پیکر و با نجابت و ظرافت
منظور او آنست که بطریقه عشقبازی و شاهدی با من رفتار نماید ولی از نیزاه حرمی
بکار برد تا خاطر خطیر نماید و حد شاه نیز نرسد زیرا که من اکثر غم که به ان طالبان

دلفریبی درد و محبت گرفتار سلسله زلف طرازی و رجای عشق کمند آیم و اگر
خواهم تا طرز عشقبازی و وضع دلبستگی رفتار نمایم موجب ضرر و خسارت کلی خواهد
بود و بلا علاج باید مال بسیاری در راه بابت بیشمار در سر این کار صرف نمود بعد از چندی که
ذکر این صحبت در مجلس جو سفان منتشر شده که روزی حرم پادشاه پر نشاط کل
سرفی درست بود ناپلیون کل بر بوزه اراده تماشا نمود حرم مرقوم فی المجلس بر خبر داد ناپلیون
با اعزه کل با بوی داده و گفت این چه رسمیت که با این من حرکات ایشان تماشا
نکنان تمکین و اطاعت نمایم و شارا همچو مظهر التفات در انجاح مقاصد من مبذول
می افتد و مطالب مرا اصلاً استماع نمیفرمایند و مراد او تفویض قلعه بغشرق بود که
کرات تمنا نموده و بعز اسعاف مقرون نگشته بود مؤلف گوید در ایام توقف
شاهزاده و نجیبین در شهر بغشرق مرا با او جانی الفت مودت تعلق
استحکام یافته بود و او مردی بود بزیور کمال دانشمندی آراسته و از سایل صفات
دستی عقل پیراسته و در اکثر مواد مجاری امورات نصایح عاقلانه بپادشاه بر وقت
میفرمود و بدین راه محل اعتبار و اعتماد پادشاه مربور گشته منافع کلی از نصایح
او برای پادشاه مربور حاصل میآمد این شخص بزرگوار در تابستان سنه ١٨٠٧
عیسوی مطابق سنه ١٢٢٢ هجری بمملکت انگلستان مسافرت نمود و پس از چندی مراجعت
نمود و باز در ولایت بغشرق با او ملاقات نمودم و حکایت میفرمود که در ایام توقف
من در الکلند چاپاری نزد مستر لاکت ایلچی دولت روس که مامور توقف
دولت انگلیز بود وارد گردید و دستخطات و احکام متعدده از کارگذاران دولت

روس

روس برای او آورده مضمون یکی از دستخطات این بود که فیمابین امپراطور روس
و امپراطور ناپلیون پادشاه فرانسه در باب مصالحه میان آن دو دولت در شهر
تلزیت چندان مکالمات روی داده و شروط و عهود چند در باب امورات
عالمگیر با انعقاد یافته که فرصت نگارش مجموع آن ندارم و تفصیل [illegible]
مستر لاکت نیز چاپاری مدار الملک دولت روس [illegible] نموده عهد و شروط جدید را
که در باب تجارت با [illegible] دولت انگلیس کرده بود و عهدنامه کارگذاران
دولت مربوز مهر و دستخط در آن مرقوم نموده بوی داده بودند برای امنای دولت
روس فرستاد مستر [illegible] بگوید که در آن اوقات [illegible] دولت
[illegible] دولت انگلیس مربوط بود که در باب قرار امر تجارت چند ماه قبل ایلچی
دولت روس ایشان تکلیف نموده و در قبول آن امتناع کرده بودند و این روزها
که خبر جلوه در تزی امپراطور ناپلیون با امپراطور روس پادشاه [illegible]
سمع ایشان رسیده و دانستند که امر سلاطین مربوزه بمصالحه خواهد رسید فوراً
تکالیف دولت روس را در باب قرار امر تجارت ممالک قبول نموده
امضا نمودند و در منع قبول نمودن و امضا دادن [illegible] اتفاق افتاد
که در همان روز که در شهر تلزیت که محل توقف امپراطور روس و امپراطور
ناپلیون پادشاه فرانسه در مکان مصالحه ایشان بود دستخطات ایلچی
[illegible] رسیده در ساعت مربور مضمون مکاتبات ایلچی مربور [illegible] انگریز
[illegible] که قرار قانون جدیدی که در باب تجارت رعایای دولتین [illegible] انگلیس

٩

وروس اظهار تکلف شده و قبول نموده ممضی دارند سفرای دولت انگریز بملاحظه
صلاح کار و مقتضای وقت بدون تأمل و درنگ تکالیف مزبوره را بدرجه قبول
موصول و امضا نموده در آن باب دادند و هم ایلچی دولت روس معلوم امنای
دولت انگلیس داشت که امپراطور ایلکسندر منظور داشت که فیمابین این دولت و دولت
دولت فرانس وساطت نموده مبانی امر مصالحت را فیمابین مستحکم سازد بنا و علیه
امنای دولت انگلیس در مصلحت خانه خاص دولت اجلاس نموده جارج سیم پادشاه
دولت مزبور نیز در آن اجلاس حاضر بوده در مدت دو روز لوازم امر مشاورت قیام
ورزیده آخر الامر لارد [illegible] گین وزیر دولت انگلیس بمستر لاکرت ایلچی دولت روسیا
مشافهة اظهار نمود که امنای دولت انگلیس را [illegible] مقبول خاطر و مرضی ضمیر افتاده
که امپراطور ایلکسندر وساطت فرموده در میانه دولت انگلیس و فرانس بجهت
والتیام [illegible] بر این اساس که اولا کارگذاران حضرت امپراطور نسخه عهود
[illegible] که در [illegible] امپراطور ناپلیون منعقد گشته [illegible]
[illegible] عام ممالک فرنگ [illegible] امور [illegible]
[illegible] امنای این دولت اتفاق دارد که فقرات مسطوره من البدو الی النهایه [illegible]
سعادت آثار پادشاه با اقتدار انگلیس [illegible] حاصل نماید [illegible]
[illegible] که در عهود و شروط معقوده امری منافی منافع دو دولت و منافی
صلاح سلطنت و مغایر مصلحت اهالی مملکت [illegible] اسرار [illegible] دولت
انگلیس مندرج نه [illegible] گین اظهار نمود که امپراطور مملکت [illegible] قبل از مکالمه [illegible]

که در مقام

در مقام این بود که رابطه مصالحه فیمابین دولتین فرانس و انگلیس را اکنون اگر او نیز
در این باب با امپراطور روس بدون [illegible] مصالحه گشته بالاتفاق مقصود این
این امر خطیر کرده هرآینه اقرب طریق صواب خواهد بود [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] گین [illegible] با ایلچی روس اتفاق نموده در [illegible] ثانی [illegible] است که
در مکالمات و مکاتبات ایلچیان با امنای هر دو دولت مقاربت فاحش خواهد
بود [illegible] تکرار [illegible] طرفین [illegible] ایلچی دولت
روس [illegible] در جواب [illegible] امپراطور روس گفته بود [illegible]
نموده اتفاق نزد امنای دولت خود [illegible] چندی گونه مکالمات
[illegible] که فیمابین امپراطور ایلکسندر و امپراطور ناپلیون واقع شده [illegible]
در باب [illegible] معاهده [illegible] بالاخره [illegible]
[illegible] از طرفین استحکام یافته در نهم ماه جولای سنه ۱۸۰۷ عیسوی مطابق ابتدای [illegible]
سنه ۱۲۲۲ هجری مصالحه نامجات از طرفین نگارش پذیرفته ممهور [illegible] بدستخط
خود در آن جزئی نوشته بیکدیگر سپردند و بعد از [illegible] دوستی و مروت
[illegible] و محبت بیکدیگر را وداع نموده مفارقت کردند

فصل نهم در بیان وقوع مصالحه [illegible] که در شهر [illegible] واقع شد و [illegible] شهر [illegible] سیم [illegible] انگلیس و مراجعت ناپلیون بشهر پاریس و ضبط اموال تجار انگلیس [illegible] امپراطور روس در باب [illegible] فیمابین دولت [illegible] و فرانس [illegible]

جامع اوراق در صفحهٔ بیان می‌نگارد که پس از انعقاد عقود معاهده و احتشام
امر مصالحه فیمابین روس و فرنسه در ولایت تیلسیت جزیره بود در شهر
آنکاره که محل پایهٔ لنگراو کان [illegible] انتشار یافت و خبر آن به جزیرت
و اضطراب ایشان گردید شاهزادگان ممالک جزیره که در ولایت آلمان و
جزیرت متوقف بودند گاه منتظر وصول خبر خاتمه امر مصالحه بودند چون مسموع
ایشان گشت که اختتام امر مصالحه فیمابین امپراطور الکساندر و امپراطور ناپلیون رو به
استقرار یافته که اختیار ممالک جزیره در قبضهٔ اقتدار ناپلیون بوده هر آنچه رای او
اقتضا نماید در بارهٔ پادشاه جزیره نامعلوم است و باره از عهدهٔ وصف و حصر بیرون ایشان
خاطر و منقلب احوال گشته مضطرب گردیده زیرا در حضرت احکام امرا و وزرای
ایشان کلیهٔ مشمول الطاف ناپلیون بوده همه مستند گرانبهای نشان‌ها سهو التفات
ملوکانه [illegible] نموده ولایات متعلقه هر یک را که آن [illegible] معترض خواهد نمود با [illegible] خلاف
آن معمول خواهد داشت مترقب بین سیکه که در بین اوان [illegible] دولت و ترک
اخبار و حکایتی که از جانب دولت [illegible] رسیده بود بدین اطلاع نمود یکی از
اخبار این بود که در روز سیم ماه آگست ۱۸۰۷ عیسوی مطابق بیست و نهم سلطان
۱۲۲۲ هجری دوازده جهاز جنگی بزرگ و دوازده جهاز جنگی کوچک از جهازات
دولت انگلیس به سرکردگی [illegible] از [illegible] بنادر دریای بالتیک گذشته دیگر

کشتی‌های

کشتی‌های جنگی را در پهلوی دریای جزیره که میان مرز سوید و دنمارک افتاده
بوده اند و در همین دم جوقهای لشکر انگلیس که در [illegible] جزیره که یکی از
آبادهای دریای بالتیک دیده اند یکی از چهار رسد فرسنگ از بندر شهر اشترالزند
که از بندرهای لسپارین بوده شهر پامرینه است و در سپاه نشین جنگی رده بودند و جمعا
یکشنبه در گشته [illegible] پس از استماع این خبر متحیر شدند در برای
[illegible] صورت امکان نیافت که [illegible] چند دو جهازات جنگی را دولت
انگلیس کجا و برای چه مامور نموده اند و از کدام سمت بیرون خواهند آمد ولی روز
دوشنبه [illegible] ایلچی دولت فرانسه
که در دارالملک مملکت دنمارک متوقف بود در چهارم ماه سنه مزبوره وارد شهر
[illegible] که دیده کشتی‌های مزبور در یکی از جزیره‌های بحر که آب بحر بالتیک از آنجا
به بحر شمال جاری میگردد ملاقات کرده بود و از نیت [illegible] او بود که قدر آنان
نمیگذرد از [illegible] آن کذشته بود و حقیقت را [illegible] کیفیت مزبور را
در ساعت نوشته به جهت اطلاع حضرت امپراطور به پاریس فرستاده و [illegible]
ایشان اگر دولت انگلیس بعد از اتمام امر مصالحه فیمابین امپراطور ناپلیون و امپراطور
الکساندر که در ولایت تیلسیت اتفاق افتاده بیست هزار نفر لشکر [illegible]
و بیست و پنج جهاز جنگی به سرکردگی جنرال لاد کتکرت در دریای بالتیک فرستاده
و [illegible] کشتی جنگی دیگر را [illegible] محاصره سواحل و بنادر ولایت [illegible] که یکی
از ولایات مملکت [illegible] مامور نموده بود و راه تردد [illegible] را بالکلیه

اراده دریا نمود و ساحل جزیره مملکت از سفارت امپراطور پادشاه مملکت فرنگ
داشته داد و تکلیف باین نمود که کشتیهای جنگی خود را که در بندر الست کلاسفرد
امنای دولت انگلیس بوجه اکید که دولت مزبور را محاربه با دولت فرانسه جهازات
جنگی ادا نمیشد و تدارک با جزو بحری که در ساحل دارد کما لحظه ضرر دولت انگلیس
بوده باشد و دولت انگلیس تا آن آثار حفظ نموده امر که بضرورت
مقتضی و عمل اینکه احتساب باقی است جهازات و تدارکات مزبوره را نزد خود
مضبوط دارد و تکلیف آن بود که مبادا پادشاه فرنگ جهازات جنگی خود را
بمعاونت دولت فرانسه بدان سپارد و پادشاه فرنگ را این خیال گریبان
گیر گردید که مقصد دولت انگلیس ازین تکلیف آنست که جهازات جنگی
و تدارکات لشکر بحری مرا متصرف گشته مطلقا در تحت اسیر درآید و چاره ناچار این
راه است که تا مدتی برای استرداد آن مقرر و معین نکنند که معلوم من بوده
باشد و در خلال این خیال جهازات جنگی انگلیس وارد ببندرات گشته
آغاز محاربه و جنگ و محاربه دهشت دادند و پادشاه فرنگ نیز اقدام بثبات استوار
ورزیده وارد محاربه و مشغول اشتغال ورزید بالاخره جهازات جنگی
انگلیس بضرب توپ و خمپاره آتش در مخزن عمارات و قورخانه
و جبه خانه ولایت کوپنهاگن که دارالملک مملکت فرنگ است انداخته با اتمام
برسید و جهازات جنگی فرنگ را بکلی ویران و منهدم کردند بنای طاقت
و شکیبائی و صبر و تحمل اهل شهر از مدتی سیل آتشین خمپاره و توپ

دیوار و خانه قلعه کوب روی بخرابی نهاده در تیه استیصال نجر ماندند
عاقبت طرق چاره را منحصر دیده رقبه اطاعت و انقیاد را برخیز تسلیم
نهاده ولایت را بتصرف مخالف دادند مشتهر باین که میگویند که رفتار
ظلم آثار این سلوک ستم اشتهار که از دولت انگلیس نسبت بپادشاه فرنگ
گشته شان بدنامی ابدی بر ناصیه آن دولت نام نهاده و در تواریخ عالم ازین
ارتکاب بدنامی که ای ننگ خواهد شد که از دولتی بدان قوت
بدان جهت بمبین ضعیفان این ستم روی نموده بود اشتعال آنکه در آن ایام
یکی از اکابر شوری مفصل مجتمع بر تغییر و مذمت دولت انگلیس از ارتکاب
این حرکات نوشته و اندک فرصتی در صفحات ممالک فرنگستان
انتشار یافت و حقیقت آن تعذیبات از دولت قوی کنف انگلیس نسبت
بپادشاه فرنگ منافی لازمه انصاف و طریقه طرق انصاف بود مشتهر
بود این میگویند که یکی از آن شرح مزبوره را ترجمه نموده انعقاد صلح تا لیدن
داشتم مولف میگوید که حکایت پرداخته این شهر کوپنهاگن قبل
از انعقاد مصالحه شهر تلیست صورت وقوع یافت امپراطور ناپلیون
بملاقات آن رفتار ستم مقرون یکباره اسم مملکت پرتوگال را بواسطه دوست
ایشان با دولت انگلیس از صفحه نقشه جهان محو و در دفتر ممالک عالم اخراج
مقرر نموده با وجود وقوع مصالحه نیز بعد از استماع خبر این مقام برآمده برآن شد
که بیشتر از پیشتر در صدد انهدام دولت پرتگال برآمده و اسم مملکت را از ربع الارض جهان

اسامی ممالک ازو باز ربا یده و بی رضای امپراطور الکسندر ترک این عهد کنند
خرابی چند از مملکت پروس را ناز رسانید مورخ میگوید موکب ظفر کوکب حضرت امپراطوری
در اواخر ماه جولای سنه ۱۸۰۷ عیسوی مطابق اوایل سنه ۱۲۲۲ هجری از سفر جنگ تلزیت
مراجعت و تشریف فرمای شهر پاریس گشته بمتداد ایام سفر ده ماه تمام کشید در آن طول
اسفار امپراطوری بود که از زمان دراز تا وصول مرتبه امپراطوری همیشه از اسفار
او هرا بقدر استعداد و ساخته بود و از آن پس بواسطه ملاقات او با امپراطور روس و وقوع آن
مصالحه در شهر تلزیت عظمت قدر و جلالت مرتبت او بیش از اندازه فایض گشته و تسلط
و نفاذ امر او در صفحات ممالک بری فرنگستان از مرتبه وصف در گذشته باو
قانونی جدید در مملکت مقرر فرموده که بمقتضای قانون مزبور دو دیوانخانه مراد را افزوده
گردید که در یکی تهیه و جبر نقد نموده و در آن دیگر مدارک افواج بسیار شود و مقرر داشت
تا هر آنچه از وزیر امور مراد و امر برده در کار شود و دیوانخانهای مزبور بدون سخن و اعتراض
و گفتگو و اعتراض کارسازی نمایند و برای اهالی مملکت وارد آرند که فرمایشات امپرا
طوری را بدون تکاهل و تاخیر سرانجام نموده با تمام رسانند و مانند سابق مجال
ناشایستی در سر مطلب دو طرف لازم چندین روز شور و مصلحت نموده اذن و اجازت
از دیوانخانه احمد محکمات متعدده حاصل نمایند و در حقیقت از این قانون
بر مرتبه استقلال او افزوده مانند سلاطین سلف بر آنچه اراده استقرار یابد فعل آورد
بدون آنکه به بحث و سخن در دیوانخانهای دولت عمل و مجری افتاد و مقرر بود یکی
یکی از غرایب وقایع آنکه در آن عشیه اوقات ممالک فرنگستان

وکیفیات

وکیفیات واقعه بعد از مصالحه تلزیت تسلط و تفوق دولتی ناپلیون بر دولت روم
انحطاط و نقصان پذیرفت از آن پس که بمحل و مقر ابر ملکی چنانچه پیش ذکر یافت
دولت روم را بمخالفت و معادات دولت روس برانگیخته اندرون دولت سلطنتی
آیت را بحضرت بلند مرتبه کمال ساخت و آغاز محاربه و مجادله با یکدیگر نهادند چندانکه
سعی و جهد در اصلاح فیما بین ایشان معمول داشت مفید فایده نشد و سلطان مصطفی خواند
کار روم کوشش باو از اصلاح ناپلیون نداده در محاربه و معادات روس قدم در راه
ثبات نهاد و چون حضرت امپراطور در مصالحه شهر تلزیت متعهد گشته بود
که فیما بین امپراطور الکسندر و سلطان مصطفی صفائی داده گرداند و بعد از تعمیر
ارزاده ایشان نفع ساز و در باب مصالحه کرات جدیده و فصول انشر و صدر و شیخ و صلح
بالطبع خود که مامور وقف اسلام بول بود نوشت که بنا و آتش این فتنه از کجا برخاسته
افشاء و افروخته گشته هم آب حسن تدبیر خود فرو نشانده و خاک مخالفت آن دو
دولت را با صلاح ذات البین از میانه بردارد و فایده بر آن مترتب گشته سلطان
روم مرتبه دیگر از قبول مصالحه انکار کرده اظهار فرمود که ترک مجادله و محاربه
نمود و در آن اوقات که کوکب بخت ناپلیون از اوج سعود و اقبال بحضیض هبوط
و بال روی نهاده بنای مداخلت در امورات مملکت اسپانیول گذارده امر محاربه فیما
بین دولتین روم و روس تشدید و تمام یافته بود و سابقا سمت تحریر یافته که ناپلیون در اوایل
زمان که در مرتبه کونسل اول بوده پادشاه پرتغال را لابد بر آن داشت که با دولت
موافق گشته بمخالفت و معادات دولت انگلیس اقدام و ثبات استوار دارد و

واکنون که بمرتبهٔ جلیل امپراطوری رسیده بود دیگر نمی‌خواست که پادشاه مزبور بوضع سابق با او
یکدل و موافق بوده بمحاربهٔ دولت پردازد و از آنجا که پادشاه مزبور با دولت انگلیس عهد
موافقت بسته و دست از خلاف ایشان نشسته بود نمی‌توانست از عهد خود نکول نموده
نقض شرط نماید امپراطور ناپلیون لشکری بمملکت پرتگال مأمور و از جوانب امور آنکه
سرداری جنود مزبور را بژونات که از مقربان او بود محول فرموده بسم آنکه ولایت مزبور را از
شر دولت انگلیس و اصحاب ایشان محافظت کنند ژونات را با جنود متعدده
روانهٔ آن مرز و حدود نمود و چون ژونات بعدم وقوف از کار لشکر و امور ازو فروتر بوده
معروف بود و اهل مملکت از حسن رای ناپلیون متعجب گشتند که چگونه در آن باب خطا نموده
سرداری این سپاه را باو محول فرموده مستر بورین میگوید مراد این کار را وقتی سبب از
پرسش ژونات استفسار نمودم در جواب چنین گفت که چون ژونات بغایت بدرفتار
و ناخوش کردار و اسراف کار بود ناپلیون تا اهالی ولایت پاریس از شر او در عهدهٔ امان
نبوده باشند او را بسرداری سپاه مزبور نامزد و مأمور فرموده و مجملاً چون جنود مزبور بدان جانب
شتافت وارد پرتگال گردیدند از اینکه پادشاه مزبور مقابل نمی‌خواست که
مخالفت عهد دولت انگلیس نموده نقض شرط نماید و تاب محاربه و مقاومت با لشکر
ناپلیون نیز نداشت و از عهدهٔ معاودات او بر نتوانستی آمد ناچار در ساعت بر کشتی
نشسته روانهٔ شهر برزیل گشت اهل مملکت خود را فرمود تا با جنود فرانس بطور نیکو
رفتار و ایشان را در نهایت اعزاز و احترام از در یکرنگی داخل مملکت نمایند و حوائج
امور در قبضهٔ اقتدار مالک‌الملک قدیر جبار است و مکافات انان را که بدون جهت از

مملکت

مملکت بیرون آمده اند مدافعه مصلحت نخواهد داد و در خلال این حال امپراطور ایلچی
پیغام فرستاد که تعیین لشکری بمملکت از آن راه است که شما را با دولت انگلیس همه
طریق محبت و یگانگی مسلوک و مرعی است و مداخلت با دوران مملکت نسبت به
مجادله با دولت مخالفت است مورخ میگوید در آن اوان که لشکر فرانس بجانب
مملکت پرتگال رهسپار بود اهالی دولت انگلیس جزیرهٔ جلیقالند را که در بحر
جرمن واقع و متعلق بدولت دنمرک که با دولت انگلیس رابطهٔ مواحدت دارد و معاش به
ازروی غیرت و تهور بحیطهٔ تملک درآورده مسخر نمودند مقارن این احوال آن
قانون نامه که ناپلیون چندی قبل از آن شروع نموده در باب قوانین دولت و آئین
مملکت می‌نوشت صورت اتمام یافت و نسخها از آن استنساخ نموده بجمیع
ممالک ارسال داشت که تا اکنون مزبور را ضبط نموده احکام بر طبق آن صادر نمایند
و عموم اهالی ممالک در مجاری معاملات و موارد مرافعات ملکیه و دیوانیه از
آن قرار رفتار کنند فصل دهم در اوضاع پرتشال مملکت اسپانیول و احوال فتنه‌ای
که انقلاب و صلاح الملک داشت و وقوع افتراق در مابین پادشاه اسپانیول و ولیعهد و تعهد ناپلیون در باب
اصلاح مابین ایشان و رضا دادن اهل مملکت اسپانیول از آمدن لشکر فرانس و استعفای چارلس چهارم
پادشاه اسپانیول از سلطنت و حبس فردینانه و ورود مرشل مورات بشهر مدرید که پایتخت اسپانیول است
و شورش مرشل مزبور بسلطنت آن مملکت و حمایت او از فردینانه و انکار چارلس از استعفای خود و انتقال
تاج سلطنت اسپانیول بجوزف برادر ناپلیون و هم
انتهای کار فردینانه و [illegible]

مولف میگوید که در اواخر سنهٔ ۱۲۲۲ هجری اختلالات کلیه در امورات مملکت
سپانیول که یکی از قرالات فرنگستان است روی داد و انتظام کارهای آن مملکت
روی بسستی نهاد در اوایل حال که شرح آن اختلال معروض خدمت
حضرت امپراطور افتاد مقتضای مصلحت و مصلحت کار را در توجه بجانب
ندیده متعرض احوال ایشان نگشت ولی پس از انقضای روزی چند عطف عنان
عزیمت بدانسمت نموده بنای مداخلت و تصرف در آن نهاده دست تسلط
از آستین بر آوردن آغاز کرد تبیین مقال و تفصیل این اجمال آنکه قادای نام که از
ارکان دولت و معتمد علیه چرل چهارم پادشاه سپانیول بود رسوخی تمام و احاطهٔ اکمل
در مزاج آن سلطان ساده لوح بهم رسانیده نوعی مسلط شده بود که زمام مهام مملکت را
از قبض و بسط و حل و عقد و رتق و فتق و امر و نهی کلا در قبضهٔ اختیار خود آورده عنان
تمالک از کف چرل چهارم بدر برده بود و از لوازمات سلطنت برای اسمی بی مسمی
با چرل چهارم نمانده بود و قادای مزبور شخصی بود که احدی را خود صاحب منصب و
عمل نکرده شغلی نداده بود چنانکه سابق بر او در دربار سلطنت صاحب عمل و منصب
بودند از ایشان احتراز و اجتناب نموده عمل کار خود میدانست و ریخت
پادشاهان او نیز بنظر حقارت و تخفیف در او دیده متحمل بار تمکین او

نمیگشتند

نمیگشتند همانا قول مورخ است آنکه اینگونه الطاف و اعطاف سلطان و ولی نعمت
خود را در انظار مردم چنان نماید که ظهور این التفاتات و بروز این نوع
اشفاق و عنایات از جانب پادشاهی در بارهٔ من بواسطهٔ شمول مزید توجهات
و عنایات بیغایات مرحم شهریاری میباشد نه بمقام توقع فهم و فراست
و عقل و کیاست از او خواهد بود و چه محل اعتماد بر رفتار و کردار و افعال و اطوار
او باقی خواهد ماند مجملا چنانکه مذکور گشت عنان اختیار برون و درون و مفاتیح خزاین نقود
و جواهر مخزون بالتمام در دست او بود و بر حسب خفت عقل و دانش و قلت
بینش در غیر موضوع که مصرف طلبی نمود و دست غرامت باسراف و تبذیر گشود و همه
اسباب تخریب و انهدام مملکت سپانیول آن بود و باشد آنچه شد حتی اذا بلغ
بالجمله اعیان دولت و ارکان سلطنت و سران سپاه و بندگان درگاه و افراد
جنود و کسبه و عموم قاطنین مملکت را خاطر از او منزجر و عداوت او گریبان گیر خاطر
گشت و شاهزاده استوریه فرزند پادشاه سپانیول و ولیعهد دولت را
نیز در این عزیمت با خود موافق نموده مخالف او ساختند تا آنکه شاه
زاده مزبور پرده آرزوی کار را بر داشته بر ملا بنای مجادله و معادات
با او نهاد و پادشاه سپانیول از شدت محبت و اعتماد و التفات
و اعتقادی که بقادای داشت چنین میدانست که هر کس با او محا
جمت و منافقت ورزد همانا با پادشاه معادات نموده و در مقام بدخواهی
ذات او بر آمده است بنا علیه از در خصومت فرزند خود در آمده

برادر نشست که فرزند من اراده آن دارد که مرا در حال بقای حیات از سلطنت
خلع نموده خود متصدی این امر خطیر و متصرف تاج و سریر گردد
درین باب شروح مفصله بر سبیل مشاورت و مصلحت با امپراطور
ناپلیون نوشته در دفع فرزند خود از او استمداد عقل و تدبیر نمود که از
آنجا که در نظر ناپلیون صلاح و مناسب نشاید در طریق مودت
او را اعلام کنند ایلچی دولت فرانس که متوقف دار السلطنه مملکت اسپا
نیول بود بوناپارت را اخبار و وقایع را خدمت امپراطور نگارش میداد و او را
از کیفیات و اوضاع آن مملکت و مخاصمات فیمابین فرزند و پدر مطلع و مستحضر
میساخت تا آنکه شعله عداوت و نفاق فیمابین پدر و فرزند بالا گرفت اندک اندک کار به آن
مقام کشید که پادشاه خواست تا موافق قانون مملکت فرزند خود را مقصر کرده از ولایت
عهد سلطنت معزول و محروم سازد و قاعده مزبور نیز بدون استصلاح سلطان در آن ایام
بنا برآن بعضی دیگر کسان و متعلقان و خواص شاهزاده را گرفته محبوس و از خدمت او مأیوس
سازد و شاهزاده از شورش این صورت ماجرا استحضار حاصل نموده او نیز عریضه [illegible]
ایلچی بجانب اعانت امپراطور ناپلیون گشت و پدر و فرزند در مجاری مخاصمت
هر یک ایلچی به ناپلیون گردیده حضرت امپراطور را منظور آن بود که بعضی از [illegible]
وقت این هر دو را از مملکت اسپانیول مقطوع الامید نموده یکی از برادران خود را
در آنجا والی سازد و آنجا را نیز جزو سایر ممالک محروسه ضمیمه ممالک خود گرداند ولی
در بدو الحال نخواست که جا علانیه دست تداخل در آن مملکت دراز و باب [illegible]

بازنماید

بازنماید چون آثار اختلالات کلیه و اغتشاشات نامناسبه در همه احوال مملکت
اسپانیول مشاهده فرموده در [illegible] لشکرهای فرانسه چند از حدود مملکت
در ظاهر باسم اصلاح میانه پدر و فرزند و بعضی برای انجام منظورات امپراطور
در آن قرب مأمور توقف نمود تا شاهزاده [illegible] نموده بهنگام ورود مملکت پرتوگال
در مجاری مرور و عبور از آن [illegible] منظور را عزیمت آن راه و حرکت لشکر
اسپانیا بر آنکه [illegible] نموده بعضی تقریر منظور چنان [illegible] نموده که اراده تمکین
استقرار پادشاه بر سریر سلطنت است و برخی چنین فهمیده که منظور خلع سلطان
و تمکین شاهزاده بر تخت شاهی و فرمانفرمایی در خلال این احوال [illegible]
[illegible] پسر پادشاه ایران [illegible] که با اتفاق این جمال [illegible]
[illegible] که با [illegible] دار السلطنه مملکت اسپانیول بوده نماید و در آنجا در مقام
[illegible] در مخالفت و موقف [illegible] نموده به برادر پادشاه
[illegible] احکام [illegible] اصلاح و لازم الاتباع میدانست و خلاف
[illegible] عزیمت [illegible] و حرکت از مستقر سلطنت [illegible]
[illegible] جماعت [illegible] گشت از وقوع این احوال
که حقیقة منافی صلاح دولت و خلاف طریق مصلحت بود [illegible] در نظر اهل
مملکت [illegible] های [illegible] دولت و [illegible] معروف مشهور
گردیده لهذا عموم اهل شهر [illegible] شاهزاده [illegible] ولیعهد دولت [illegible]

یکجهت گشته هجوم عام اطراف او را احاطه نموده قاوقچی اوغلی از عمارات فوقانی
سرای خود مخفی گردید پس از تجسس بسیار او را بدست آورده اراده قتل او نمودند
در این اثنا یکی از الواط شهر آواز داد که شاهزاده از محبس بیرون فرمود دو
ساعت نجومی دور از مجلس بعد میعاد باخبر شد و چرکل چهارم از این معنی بغایت
خوف و با هراس گشته مقرر کرده شاهزاده مستوره دریافت بقتل
کرده فرصت غنیمت شمرده درجه سلطنت خود را باعانای دولت اظهار نمود
ارکان دولت نیز بر حسب فرموده او پادشاه را تکلیف باستعفای از امر سلطنت
نمودند و پادشاه طوعا او کرها قبول مطلب نموده از سلطنت استعفا و عزل خود
متوقف شد و چون روزی چند از این مقدمه گذشته ایشان قوه نشست
خوف و هراس از مقوله خاطر پادشاه برخواست و دو ماه که ز را خوف برادر
مستولی گشته بود مرتفع آمده از هم جان اطمینان حاصل ساخت و اراده
و رایج شد که فرزند دو دو ... ملک قصد جان او داشته و در اراده ... بعضی
سخن آهنگ گشت باربش بهوای یاست ... و خاطر از این سر راه فراغت از استعفا
نادم و مجددا عزیمت سر بریرا جازم گردیده و در ساعت با یکطور ناجولی
و شاه ... کار از استعفا و هتک و استعداد در خواست متعاقب این احوال
تزلزل مودات با اوج ... خود ... و پرهیز و کیستانات
آن جمهور منهدم در هجده ای ماه آوریل ۱۸۰۷ عیسوی مطابق اوایل حمل سنه ۱۲۲۳

گرازده لین

هجری واله و شهر تحمید که والی سلطنه مملکت سیپا بیرقدار بود گشت و از آنجا
مرکز اظهار نمود که سلطنت مملکت سیپا بیرقدار موعود و مرکول بر شه و او صبر و تحمل
تصرف در آن نیست چون این معنی معروض خسرو امپراطوری گشته از تمکین
خاطر تزلزل مودات است حضرت رعایت نموده شاه ثانی باو در قوم رتبه که از ابدا بقیه
مملکت سیپا بنوال دیگر که مستطور ... سلطنت انگلت بتربیت و لیه
حضرت نیز در نظر مخالف گشته و جان دیگر وبال تسلط است مرتبه مکروه
اگرچه تزلزل مودات شده است خود نام سلطنت انگلت را بدست گرفته
انتقام گرو که از دست چرکل بجای او برده ترتیب اختیار ... چرکل بخیه بنا
بر عادت قدیم ... تام و مجتبی لا کلام ... دانی داشت و جانب خود را منضبط
بادی پیوسته بنا بر دوستی با ... ناپلیون ... شاه ... قاوقچی
و معروض ... کرمن و حال این چنین ... حضرت ممنون و خورسند
خواهیم گشت که ... ناموس و مقامی که ... این برای ... مقرر کرده
که در آنجا ... که قاوقچی ... آنجا باشد ... پادشاه
چنان معلوم بگشت که آن بیچاره با ... سلطنت کرده و دیگر آن ...
تزلزل ... پادشاه ... خورسند گشته محبت ...
... از جانب ... در صدد حمایت ... پادشاه ... اظهار نمود که ...

شما از سلطنت استعفا نمایند اصرار او در امر سلطنت اسپانیول سوای فردینان و جمیع کلام

داشت تا آنکه حکم عزل و نصب و دیگری از حضرت امپراطور رسید و ایالت مملکت [illegible]

که از قادری داشتند از هر جهت برشته گشته کلا در مقام محابت شاهزاده ژوزف

بر آمده همه کار داشته شد و در خلال این احوال حضرت امپراطور از شهر پاریس حرکت

نموده وارد شهر بایون که یکی از ولایات ساحل بحر مملکت فرانس است شده

گردیده و ولایت مزبور در جوار کوهسار پیرنه جبال واقعست مرسل شده است با شاه امپراطور

ناپلیون پادشاه اسپانیول و فرزندان او متحرک شده در حق رکاب امپراطوری شود

تا در حضور او امور ایشان چو مسطور صورت انجام پذیرد بلا تامل و شاه اسپانیول

با فردینان که مجبور از جمیع مطلوب یکجا او بود وارد [illegible] ناپلیون با

مسطور خود که بخواسته است که مملکت اسپانیول را بحیطه تصرف آورده ضمیمه ممالک محروسه

سامی قرار دهم چه که پادشاه اسپانیول از سماحت [illegible] سلطنت خود کناره شود

بر [illegible] تمام در رجعت [illegible] استعفا از سلطنت نموده استعفانامه نوشته خود

و مجموع اولاد که همراه بوده [illegible] نهاده به ناپلیون سپردند

و بالمره قطع نظر از سلطنت اسپانیول کرده متمنی گشتند که در مملکت فرانس

با ایشان [illegible] شود تا در آنجا سکنی کرده بفراغت روزگار گذرانند پس از وقوع

این امر [illegible] در شهر مادرید که دارالسلطنه اسپانیول است روی داد نسبت [illegible]

با ناپلیون

برادر خود ژوزف را لقب پادشاهی داده بجای او بتخت مزبور مامور ساخت [illegible]

پادشاه آن مملکت که در آنجا بود و چون ناپلیون او را از سلطنت خلع کرده بجای او برادر

[illegible] در دوران [illegible] ولیعهد مملکت [illegible] در شهر مادرید بود او و تمامی اعیان

دول خارجه که در آنجا توقف داشتند اظهار [illegible] و [illegible] از [illegible] مساعدت [illegible]

امپراطور [illegible] اسپانیول نموده [illegible] خلع [illegible] در مملکت [illegible]

[illegible] نموده [illegible] ممالک [illegible]

و [illegible] ممالک متعلقه و [illegible] از جمله [illegible]

گردیده بود از جمله روزی حکمی [illegible] رسید که باید شاهزاده [illegible] از مادرید [illegible]

[illegible] و نیز حکمی فرستاد که باید [illegible] هزار [illegible] از ولایات [illegible]

[illegible] سرانجام [illegible] آورده [illegible] نموده [illegible]

از مملکت فرانس فراهم آورده [illegible] ربیع [illegible] مطابق [illegible] در [illegible]

هجری حکم [illegible] امپراطوری [illegible] که شاهزاده [illegible]

که [illegible] مامور [illegible] شهر [illegible] که دارالسلطنه مملکت [illegible]

[illegible] گردیده [illegible] فرانس که [illegible] در آنجا [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] امپراطور [illegible] در شهر مادرید حرکت نموده [illegible]

وارد آنجا شود [illegible] امپراطوری [illegible] در ممالک [illegible]

[illegible] دولت انگریز [illegible]

[illegible] دولت انگریز [illegible]

مملکت پروس قتال نامور نموده و مطلقا مهیای الفت و وداد نبود لهذا امپراطور فرانسه کارزار
ورود که با اتفاق امپراطور نمسه و سایر ملوک و سلاطین فرنگستان در مقامی
مناسب مجمع گشته مشورت و مصلحتی ساخته از آن جمع آورده قراری جدید دهند و بنای
تازه در کار نهند به تعطیل و ارسال رسایل در این مطلب خود را بجمع آورده ولایت ارفورت
که یکی از بلاد معظمه متعلقات اعلیحضرت ... محل اجتماع مواکب سلاطین نامدار شهریار
کامکار معین گشت و امپراطور فرانسه بتاریخ ... رجب از پاریس فرنسه مرخص و عازم جانب
سپتمبر مطابق اواخر سنه ۱۲۲۳ هجری از شهر پاریس نقل و حرکت اجلال نموده تهیه تمام اسباب
سفر کرده و در عرض راه در هیچ مقام مکث و توقف ننموده بجز برای ... جمعیت و
امور مملکت سپاهیان که در راه ... در مقامی چند چون بایست توقف نموده
باز دیده اوضاع ایشان نموده روانه گشت و وارد اجتماع امپراطور نمسه و امپراطور
ناپلیون و سایر سلاطین مقرر ... اهالی مملکت گشته از کثرت نشاط و شور
نظاره یکی از کثرت ... که با اسباب تجمل و زینت
بشهر ارفورت ... ماده بود و جمله حضرت امپراطور ناپلیون
قبل از امپراطور نمسه وارد شهر ... گردیده و ... از آنجا امپراطور نمسه
استقبال ... و امپراطور ناپلیون ... امپراطور نمسه ...
نموده و ... همدیگر ... با غایت محبت و مودت ...
لوازم ... و اتفاق ... ملوک و سلاطین ممالک ...
نمودند

بوده سر برین مسکوبیه که پادشاه پروس شاه و امپراطور استاریه در این مجمع حاضر
نبوده و امپراطور استاریه بشرحی بمضمون ذیل با امپراطور ناپلیون نوشته بود

مضمون نامه امپراطور استاریه که بناپلیون نوشته

صاحب و برادر من ایلچی من که در ولایت پاریس بود اخبار نمود که جناب
شما در جناح حرکت و عازم شهر ارفورت میباشید که در آنجا امپراطور الکساندر
ملاقات نمایید چون بحوالی حدود ممالک من تشریف فرما میباشید فرصت
غنیمت شمرده بوثوق تمام برای اظهار دوستی و وداد دوست خود نیز با آن سرکار دارم
بر آن دو این سفیر جنرال ... خود را نزد شما فرستادم که مراتب صدق و صفا
مرا که قبل از این نوشته و مطلقا تغییر و تبدیل در آن راه نیافته عرض نماید و در باب بعضی
فاسده و قانون که برای نظام و انضباط امور ممالک محروسه خود بنا نهاده و اموری بنظارت
مختلفه و اقوال کاذبه که در باب آنها شهرت یافته هرگاه ترددی بخاطر شریف از آنها داده باشد
منظور و مقصود من را با ذات امپراطور ... بوده‌ام که توضیح و بیان ایلچی من که نزد شما
... داشته باشد ... تردید خاطر جناب امپراطوری را رفع نموده باشد
و جنرال ... را از امور آنها آگاه و ... سبب و جهة آنها را
باو القا نموده‌ام که بحضرت امپراطوری عرض و خاطر نشان نماید و علاوه
بر آنها هرچه تحقیقات از او فرمایند عرض خواهد نمود و تمنای من از جناب
شما این است که جنرال ... را التفات فرموده بهمان طریقی که در شهر
پاریس و در شهر ... مشرف اندوز گشته بود قبول فرمایند که از جانب من

در مجمع ملاقات حاضر بوده باشد و هرگونه توجه و التفات که درباره او
مبذول افتد موجب امتنان و سپاسگزاری من خواهد بود مورخ مسکو بیک گوید چون
کسی نبود که از اینگونه نوشتجات مفتون و فریفته گردد و گمان [illegible] که در
انگستاربه در آن قرب بنای محاربه خواهند نهاد و منظور اصلی و مقصود کلی او در آن
ایام انجام و اتمام امر مملکت اسپانیول و صدور امضا نامه و اقرار در باب سلطنت
آن مملکت بجهة برادر خود از امپراطور الکسندر بوده در ولایت ارفرت مقصود خود را
بدرجه حصول رسانیده امپراطور الکسندر سلطنت جوزف را در مملکت اسپانیول
ممضی داشت و بتوسط ایلچی خود که متوقف آن دولت بود بپادشاه قدیم آنجا اعلام نمود
که تمکین بسلطان جوزف نموده بفرمان و اوامر و احکام حکومت خود پردازد و بروایت
بعضی امپراطور الکسندر نیز در باب ضبط و تصرف ولایت فینلند که یکی
از ولایت مملکت سوئدن است از امپراطور ناپلیون استیذان نموده امپراطور ناپلیون
اذن تصرف آن داد و علی ای حال بعد از انقضای ایام ملاقات هریک از آن دو
امپراطور مراجعت بدار السلطنه خود نموده حضرت ناپلیون از ناحیه [illegible] در پاریس
توقف فرموده و از آن پس در ماه نوامبر مطابق [illegible] سنه ۱۲۲۳ هجری
بعزم مملکت اسپانیول با موکب مسعود حرکت داده

تفصیل حالات انگلستان با ناپلیون بنا بر تقریر [illegible]

جنرال [illegible] در ماه سپتمبر ۱۸۰۸ عیسوی مطابق سنه ۱۲۲۳ هجری از ابتدا

[illegible]

مشغول تعیین روز حرکت امپراطور الکسندر و امپراطور ناپلیون شدند که هریک از ممالک
مملکت خود در فلان روز حرکت نمایند و منازل عرض راه را تا مکان ملاقات بر وضعی قرار دهند
که در یک وقت وارد شوند و تقدیم و تاخیری چند از آن فیما بین واقع نگردد و امپراطور ناپلیون
شهر ارفرت را برای ملاقات تعیین فرموده در ولایت مزبور مکان مناسب
و منزل موافق بجهة هریک از ملوک و همراهان و من تبع ایشان مشخص نمود
و مخصوص هریک را معین کرده دستور العمل تهیه اخراجات داد که من جمیع الجهات
آماده و موجود سازند و جمیع طباخ و عمله کارخانه اولاً روانه فرمود و مطرب
و بازیگر و آلات طرب از هر قسمی برای ساخت و ساز [illegible]
و مشروب و مزه ما تعیین چنانکه در خور مرتبه سلاطین و ملوک تواند بود
سرانجام فرموده در ابتدای ماه اکتوبر که اوایل [illegible] از شهر پاریس
نقل کوکبه جلالت فرموده بجانب ولایت ارفرت که مقام ملاقات [illegible]
[illegible] بود و جنود مسعود که [illegible] بمامور مملکت اسپانیول فرموده بود در عرض راه
ملاقات کرد و حکم بتوقف آنها داده نفر بنفر و یک یک را ملاحظه و اسباب
و ملبوس و مایحتاج آنها را از هر جهة بدقت تمام بازدید کرده روانه مملکت مامور بها ساخت
و از آن مقام عبور فرموده وارد ولایت [illegible] گردیده و از آنجا منزل
بمنزل تا شهر ارفرت رفت در عرض راه تمام بزرگان ولایت و ملوک که حضور
[illegible] ملوک و سلاطین و شاهزادگان و اعیان و نجبا و بزرگان آن [illegible] و رعایا
و ساکنان آن محل تعظیم او را باستقبال شتافتند و لوازم احترام و توقیر بجا آوردند

و هم در همین راه ایلچی فرانس که مامور توقف در دار الملک مملکت روس بود در رکاب ظفر
مآب ملحق گشته معروض داشت که امپراطور الکسندر در ولایت [illegible] منتظر حضور
بجهت ادراک دولت حضور امپراطوری بشهر ارفورت شتافته حضرت امپراطور
بمحض استماع بتعجیل روان گشته هنگام طلوع فجر وارد ارفورت گردیده و در آن
پیش فرمان داده بود که علاوه بر افواج قراول ولایات و عمارات که محل
نزول موکب امپراطور الکسندر بود چند فوج از افواج خاصه نیز از ولایت ارزنشت
ماشیر و نیز در هر یک از منازل توقف ورود به احترام جناب امپراطوری
روس در مجاری مرور و عبور احترام سپاهی و سلام نظامی بعمل آورده و بنا
بر قراری که سابقا داده بودند امپراطور و همراهان او و کلا بر اسبان
کوه پیکر باد سرعت سوار گشته ابر برق کردار گردون توان
که هیکل هیچ کوهان نیز برای رکوب سرکار امپراطور الکسندر
ربوده بودند از آستانه زین و براق مخصوصی که برحسب امر اعلی
در دار السلطنه پطربورغ بعادت روسیه سرانجام یافته بود بران
زین [illegible] همراه برداشته بعد از دو فرسنگ باستقبال
آن شاه با دستگاه دو فرسخ راه روان گشته چون
گرد موکب امپراطور روس نمایان گشت معلوم گردید که او
دوازده نفر خواص در کالسکه نشسته در راه می باشد امپراطور
از همراهان سبقت گرفته با طمانینه [illegible] نزدیک کالسکه

آمده

آمده و هر دو کالسکه را از اسب [illegible] بزیر آمده برادروار مشتاقانه بغل
در بر گرفته و طرق آیات مودت و اخوت را چنان معمول داشتند که [illegible]
ایشان را موجب تعجب گردید پس از تقدیم مراسم اخوت و وداد و تمهید
مقدمات تعارف [illegible] هر دو بر اسبان کوه پیکر تازی نژاد سوار و به شهر
ارفورت مشغول صحبت و گفتار گشته در عرض راه از ارکان و [illegible]
و [illegible] و کدخدایان و کسبه و ساکنان ولایات قرب و جوار که بتماشا
آمده بودند چنان جمعیت و ازدحام بود که طریق عبور بسته بود چون قریب شهر
آمدند از اطراف برج و باره یکصد [illegible] سلام ایشان را از [illegible] توپ رعد آشوب شلیک
در زدند و افواج قراولان حسب الامر از دو جانب صفوف نظام بسته
بودند و آوای طبل تهنیت و نوای [illegible] و شیپور [illegible] را بر
رسانیدند و شاهزادگان والاشان و امرای جلالت نشان
و اعیان و اشراف هر مرز و بوم که برای مبارکباد و تهنیت
از هر کشور و مملکت بدان ولایت فسیح المساحت آمده مقابل منزل امپراطور
الکسندر منتظر ورود امپراطوران با فرهنگ و فر ایستاده بودند
چون نزدیک آمدند چند نفر از اسب بزیر آمده هر یک با توابع و همراهان
برحسب [illegible] از دو پا تقدیم لوازم احترام و تکریم نمودند و در آن شب
آن [illegible] امپراطور در منزل امپراطور الکسندر بصرف شام پرداخته
امیر اعظم شاهزاده قسطنطین برادر امپراطور الکسندر نیز که در رکاب

برادر خود آمده بود در آن مجلس حضور داشت و از آن پس طریقه آمد و این بود
که هر یک فرادی جهت در منازل خود مقرر نموده بودند که بر هنگام آن یک
به دیدن آن دیگر صرف نگردد و ورود اخبار رسیده ماند منزل هر دو آمده تا مقام
بر سر آمدن از کالسکه استقبال دوستانه دست یکدیگر را گرفته محل جلوس بر نشستند
و مادام توقف در ارفورت همه اوقات در لیالی صرف شام در منزل یکدیگر بوده
که در بعضی لیالی که بجهة انجام خود هر یک با خواص در منازل خود صرف شام می‌کردند و معارف
و ورود آن دو عظمت نمود جمعی کثیر از سلاطین کامکار و ملکزادگان و سرداران بزرگ مملکت
دوبار برای عرض صداقت و اظهار مراتب خدمت و ارادت بشهر ارفورت
آمده شرفیاب حضرت امپراطور گردیدند که در آنجمله سلاطین بلاد [illegible]
و [illegible] و [illegible] و شاهزاده [illegible] و ملکزادگان ممالک [illegible]
و [illegible] و جمعی ملکزادگان و ولایات دیگر بودند و پادشاه پروس نا خود نیامده
برادر [illegible] را وکیل و نایب مناب قرار داده و فرستاده بود و
امپراطور مملکت استاریه بزرگ [illegible] بود و کمال سعی بعمل می‌آورد که شاید
مرتبه امپراطوری ناپلیون را قبول داده بجای خود جا از آن [illegible] را
روانه آن بزم ارم نظم و مجمع سلاطین [illegible] بزم مریخ رزم نموده [illegible] می
بمی برطرز رسوم محبت و [illegible] جایز بود [illegible] امپراطور ناپلیون ملاحظت
نکرده [illegible] از آشنایان است که در باب [illegible] دو دوست بیرون آید و اکثری از
صحبت های سلاطین و ملکزادگان ممالک [illegible] در آن ولایت حاضر بوده و در تمام
اوقا

توقف آن دو امپراطور در شهر ارفورت بسبیل استمرار از طلوع صبح تا هنگام مغرب
اوقات را صرف ملاقات و دید و بازدید رجال و نساء طرفین می‌ساختند
و در لیالی جمعی از ملکزادگان و اکابر ممالک را بجهت ضیافت خواسته بنغمات
تا هنگام چنگ و مطربان باربد آهنگ و بازیگران خوش رفتار در قاعات بزم
گشتار که از دولت پاریس به انجام آن بزم تا بیس آمده بودند بنغمات اطراب ماطرزا
آن یک با لحن داودی آواز برکشیدی و این یک مضراب بر دل چنگ
کشیدی یکی نای خوش نواز را بدستی چون غنچه لب بهوا آوردی و دیگری
تار را مایه در حصار کردی یکی را با اطوار خوش ربودن دل از همگنان کار
بودی و یکی بحرکات دلنشین غم خاطر از مستمع و ناظر ربودی و چون امپراطور
الکساندر را در سامعه ثقلی بود بجهت آنکه آواز مطربان را بسهولت استماع تواند
نمود امپراطور ناپلیون مقرر فرموده که ایوان جلوس سلاطین و ملکزادگان را
بهم مادر صف مجلس ارباب طرب نزدیک سازند که استماع اصوات طرب
با سهل وجه میسر گردد معلوم نکرد که امپراطور الکساندر را سامعه ثقیل است جای آل
سوزش [illegible] بگوید در میان یکی از لعب مطربان ادا نمودند که محبت دوستی و [illegible] بزرگی
با دیگری ادا خاطر نمود امپراطور [illegible] بزرگ است پس امپراطور الکساندر روی
بجانب امپراطور ناپلیون نموده نگاهی یاد کرده بعضی را اعلام داشت
که بما مرد بزرگ شمائید که بامن بنای محبت و دوام نهاده [illegible] اهالی مجلس از
وقوع این مکالمت یکباره آواز تحسین و آفرین آن دو جلالت قرین برداشتند

فصل یازدهم در بیان گرفتن مساعدات از علیات محترمه که در تصرف ناپلیون بود و دیگر بیان مستر مطرنیک و وضع رفتار روس نسبت بفرانس و اتفاق کردن روس با نمسه و مراجعت لشکر انگلیس از اسپانیول و رفتن ایمپراطور ناپلیون بمملکت نمسه

مولف کتاب گوید چون ناپلیون فتوحات و ضبط و تسخیر ولایات متعدد نمود و در
احکام و استقرار و استحکام کار خود اراده فرمود و رعب گرد ضرب تیغ قضا اثر
[illegible] بود مجموع ملوک و سلاطین فرنگستان را منقاد و مطیع خود ساخته
بود احکام محکمه بولایت [illegible] و ممالک محروسه صادر [illegible] احکام جنود جدید
در زمان داده و تعیین نمود بهر [illegible] ملوک سرباز و [illegible] داشت حواله داد و زیاده بر قوه
طاقت [illegible] تحمل حواله میفرمود مثلا از مملکتی که زیاده بر [illegible] نفر گنجایش نداشت مطالبه دو هزار
سرباز [illegible] همانا منظور او آن بوده که قوم اهالی اروپا را سپاهی و رعیت
[illegible] کلا اهل حرب برخود است و بطرز لشکری در حصول مقاصد عظیمه او
و تسخیر ممالک عالم متابعت و معاونت او نمایند ولی آن [illegible] کری
که در مطالبه لشکر از ولایات [illegible] میفرمود موجب این شده که طرق مراودت
اکابر آن ولایات با اعادی دولت فرانس باز و شماتت و اخلال در امورات
ناپلیون آغاز نهاده [illegible] چند وقت مطالبه لشکر را از ولایات
نمسه موقوف فرمود در آن وقت مدت بکام بود تا مستر مطرنیک
که بر وزارت کفایت و درایت و مراسم دانش و کیاست معروف و مشهور

بود

بود از جانب امپراطور [illegible] بسفارت مأمور و در ولایت پاریس توقف داشت و او بحالت
دانشمندی عاقل و خوش محاوره و کامل بود و بدین راه در قلوب [illegible]
امپراطور جلوه کلام داشت و در باطن برای منافع دولت خود مساعی کامل معمول
میداشت و [illegible] بذل و بخشش و رشوت و دهش هر یک از امنای دول خارجه را
با خود رام و یکجهت نموده بود و برای مصالح دولت خود چیزها با ایشان [illegible]
[illegible] که با [illegible] دولت خود مینوشتند تا این که از این حفظ و خطا معروف گشته منافع
دولت امپراطوره حاصل کرد [illegible] که پدر مستر مطرنیک شخصی بود که در
قدیم دولت [illegible] از ولایت [illegible] و در [illegible] واقع است در آن
مدرسه تدریس علوم سفارت مینمود [illegible] تربیت یافته بود و آن بزرگوار مستر مطرنیک
فرزند خود را تعلیم علوم مرقومه [illegible] اکمل نموده تربیت فرموده و معظم آداب سفارت
[illegible] دولت باشند [illegible] مباشرین تعیین نمایند که [illegible]
در ثروت کارگزاران دول خارجه را معتقد بعضی امورات نمایند که موجب
حفظ و خطای دول خارجه و منافع دولت [illegible] است این شخص
[illegible] آن شده که دولت [illegible] اظهار رنجش از دولت فرانس نموده و
استعفا ورزد و چنان نماید که از این پس در مقام محافظت مملکت خواهد بود
و تقصیر [illegible] که سابقا از دولت فرانس [illegible] وارد [illegible] و هرگاه
[illegible] بعد از این نیز اراده نمایند که معمول دارند [illegible] خواهد نمود و در آن
دوران امپراطور [illegible] فرانس را [illegible] از مملکت [illegible] بردن [illegible] مملکت

اسپانیول فرموده بود و همین نیز موجب مزید جرأت امپراطور ممالک
نمسه گشت حضرت امپراطور از حرکات و خیالات و افعال امپراطور نمسه مطلع
گشته آثار محاربت و آیات مخالفت از نواصی احوال او استنباط فرموده [illegible]
ایلچی دولت نمسه را احضار و علت و موجب آن امور را از او استفسار نموده که ایلچی
بیان نماید ایلچی مزبور نظر به دستورالعملی که از امپراطور نمسه داشت کتمان حقیقت مطلب
نموده جوابی که باید داد نداد حضرت امپراطور ناچار بیان کرد امپراطور ناپلیون بونا
بلند و بلند پروازی امپراطور نمسه را دریافت فرموده در ساعت احکام اکیده
باجتماع عموم عساکر که در وجود مأموره مملکت اسپانیول را مراجعت فرموده تمامی را
بممالک نمسه مأمور فرموده و در آن اثنا به این خیال افتاد که منظور دولت روس نیز در این
خصوص دریافت نماید و در آن اوقات دولت روس را محاربه با دولت علیه
عثمانیه روم و [illegible] در میان بود در باب مخالفت بالکلیه این معنی بغایت
ظاهر باشد که دولت نمسه قبل از اقدام با محاربت ناپلیون این معنی را دریافت
بلکه از امپراطور روس استنباط نموده بود که هرگاه با دولت فرانس آغاز جدال
نماید دولت روس اگر اعانت او ننماید اهانت نخواهد نمود و دولت روس
نیز از عزیمت محاربت دولت نمسه با دولت فرانس استحضار یافت متوقف
خاطر گشته بر این خیال بود که در مقام فرصت اعانت از امپراطور نمسه نماید و در
صورت پیشرفت کار او با او متفق گشته ناپلیون را از تنجز و تصرف
سایر ممالک و بلاد و شکستن آن جانب خود مستقر بودن بگوید از خلاف دولتین

ناپلیون

ناپلیون این عیب بود که با وجود مراتب مزبوره از اندیشه این کار غافل و به همه جهات دریافت نموده
بود که هرگاه با امپراطور نمسه بنای محاربه گذارد امپراطور روس بنا بر عهدی که در شهر
تلیزیت نموده بود امداد او خواهد کرد و از معاهدات مخفیه و مراودات که امپراطور
روس نمسه با اطلاع داد این معنی را دریافت ننموده بود که از امور ایشان در حقیقت اطلاع
و افشاء امر ناپلیون و او را اعظم اعادی خود دانسته و چون دولت انگلیس
از مخالفت دولت نمسه با دولت فرانس استحضار حاصل نموده وقت فرصت
شمرده لشکر خود را که از مدتها جنود فرانس از مملکت اسپانیول اخراج نموده بود
حکم بمراجعت ایشان داده و لشکر مزبوره از حدود مملکت پورتگال از جهات متفرقه
به اهل جنگ آماده و بسمت مملکت اسپانیول روان گشته در آن وقت پنجاه هزار
جنود فرانس که در اسپانیول بود از این مقدمه مستحضر گشته با جنود جمعی خود مقابل عساکر
انگلیس شتافت و هرگاه دیگری بکثرت عساکر در آنجا بود احتمال قوی میرفت
که بواسطه کثرت موانع وقت نمود و صعوبت راه و [illegible] ولایت مزبوره
و پریشان و شکسته و گریزان گردد با همه این امپراطور نمسه با وجود احراز
[illegible] دولت خود مغرور و در آن بود که اولاً او اقدام در محاربه ناپلیون نماید
یا تأمل کند تا مبادرت از جانب ناپلیون شود و رأی او در تأمل بود و لیکن
بالاخره اصرار و انکار دولت انگلیس و ترغیب نمایندگان دولت روس و غیره
که برای مخارج محاربه از دولت انگلیس بوی رسید رفع تردید او نموده قرار
بر محاربه نهاده و لی باز بکرات حرکت اظهار محاربت با دولت فرانس کرده بمعادات

گماشته و بتوسط ارکان دولت معروض حضرت امپراطور ناپلیون میشد و
حضرت امپراطور بجا نموده ساعت از وصول خبر مزبور از شهر پاریس نقل و کوچ
اجلال فرموده عطف عنان عزیمت بجانب مملکت نمسه نمود با وجود آن
اختلالات که در امور روی داده بود و کثرت مشغله که در آن اوقات
دامنگیر او گشته بود چنان با جرأت و جلادت بچابکی و چالاکی حرکت
کرده بود آن مجمل روزی گذشت که بوقتی وارد ولایت بوزیه گشت و بجنود موفقی
انجا رسیده بودند در ساعت لشکر مزبور را برداشته در وقتی که سپاه اوتریش
شاهزاده جنرال تازه از رود این عبور نموده بود معسکر خود را در شهر دانه‌ورت
که یکی از بلاد محکمه و مضبوطه ولایت بوزیه است و در ساحل رود دنیوب
واقع است استقرار داده و آن هنگام روز ششم هفت امپراطور از شهر پاریس
بود در مقام تخویف و تهدید عساکر نمسه بود و جنود نمسه را از حرکت و نهضت
جنود فرانس اطلاع حاصل بود و لیکن از آمدن امپراطور ناپلیون هنوز مخبر
نگردیده بودند و ناپلیون بعد از ورود بشهر دانه‌ورت در مقام ترغیب و تحریص
عساکر خود برآمده اعلام نامه بر وجه مشتمل بر ترغیب جدال و تحریص و تشویق
قتال به عساکر خود نگاشت تا لشکر از سر غیرت و حمیت آورده بمحاربه
خصم بی محابا اقدام و از مخاطرات عظیمه اندیشه و تحاشی ننمایند و چون عموم
اهالی ممالک اروپا طالب اطلاع بر حقایق احوال و دقایق اقوال و
افعال ناپلیون بوده‌اند در هر یک مباشری چند گماشته بوده که وقایع

او را بپای تخت دولت شان درست رسانیدند بعینه بمقالی که در روز نهم ماه اپریل
مطابق هفدهم حمل شاهزاده جنرال سپه سالار جنود نمسه را که محافظت
سرحد استقلال داشت با عساکر اوتریش مأمور تسخیر ولایت بوزیه که از ولایات
متعلقه امپراطور ناپلیون و از اولیای دولت فرانس بود فرمود پس از وصول
این حکم شاهزاده مزبور سرحدی بر مضمون سپه سالار لشکر فرانس
که در ولایت بوزیه موقف بود نگاشت که لشکر اوتریش مراد دیگر
غیر از حضرت امپراطور نمسه و امپراطور ناپلیون بوده است آن
جناب را که سپه سالار جنود فرانس پیشه مطلع و مخبر بعزم کرده
حسب الامر حضرت امپراطور نمسه با جنود اوتریش خود مأمور بضبط
و تسخیر ولایت بوزیه میباشم و هر لشکر در مقام مخالفت من برآید
و تمکین امر امپراطور نمسه نماید البته پس سوزد و سپاه آن دولت
نمسه با او معامله نموده بمحاربه و مقاتله او اقدام خواهم نمود و چون نوشته
مزبور بسپه سالار دولت فرانس رسید در ساعت سواد شرح مزبور را
مصحوب چاپار برق رفتار روانه ولایت استراسبورغ که یکی از
ولایات معظمه ممالک فرانس و دار السلطنه ولایات ... سپاهی
میباشد نمود و از آنجا بتوسط ... و علامات که برای اطلاع
اخبار در عرض راه مرتب ساخته بودند سواد مزبور را بدار السلطنه پاریس رسانیدند
و در روز یازدهم ماه اپریل مطابق نوزدهم حمل خبر مزبور در عمارت سنت

کلو



و احوالات و صادرات و مقالات او را بروزی بعرض ایشان رسانند
که دستور العمل سلطنت و مملکت گیری نمایند لهذا اعلام نامه مزبوره بلغات مختلفه
متفاوته ترجمه و تفسیر نموده در روزنامجات عموم ممالک و از باغ فرنگستان انتشار داد
و ابتکار عزم و حرکت ناپلیون بسمت مصر و مضامین آن اعلام نامه موجب تزلزل
و هراس عموم اهالی فرنگستان گشته هریک با اضطراب تمام بفکر چاره کار و علاج
در خود افتادند و الحق اینکه آشوب و انقلاب و اختلال مواد مملکت
اهل فرنگستان و ترکش بود و لیکن موجب ظهور جلادت و رشادت ناپلیون
بر تمامی اهل عالم گشت و نحو مطالب و منظور او مکشوف عامه نزدیک و دور گردید
چون انشا [illegible] نام که در [illegible] انشار بکلمات و برای تجدید مضامین
جدیده طالب این بود که همیشه در صفحات عالم آشوب و انقلاب حاصل آید
و او خود در میان معرکه باشد تا جودت ذهن او بر عالمیان واضح آید بجهت
ناپلیون بزمیجو است که هنگامه و آشوب در ممالک و دول روی دهد تا او
مراتب [illegible] بر جمیع [illegible] در مراسم ملکگیری و کشورگیری برای اهالی عالم
واضح و ظاهر سازد [illegible] معال که بعض وصول خبر عزیمت جنود مملکت

بجا و الحق نوشته که هر یک بیک [illegible]

نمه بر سر حد ولایات [illegible] احکام [illegible] خود تماشا گاه [illegible] کار را [illegible]
از انجا حکمی [illegible] شاهزاده [illegible] صادر فرمود که با وجود ولایت [illegible]
[illegible] خود بعسکر ظفر اثر پیوسته و چون شاهزاده مزبور در ولایت [illegible] بود [illegible]
داشت [illegible] که مادام [illegible] او با مر حکومت در سرحد [illegible] اقدام

ملاحظه

نماید و مرشل [illegible] را درین ایام چندان مشاغل معظمی نبود و بدین سبب
[illegible] و ناراضی بود و هما این بهانه بود که از بد و طلوع نیر اقبال ناپلیون
قبل از طلوع مرتبه کونسلی اول مخالف بسیار از مرشل مزبور بظهور رسیده و بجهت
منظور او رفتار نموده [illegible] ممکن [illegible] بود و بچاره او را مورد [illegible]
نامناسب [illegible] بهم [illegible] مفاخرت شایان و نامی نمایان
مراد او را حاصل نماید [illegible] بر او جمع [illegible] و بعد امکان در [illegible]
جمعی او [illegible] رسید [illegible] منظور چنان [illegible] که وقایع لشکرکشی
و محاربه [illegible] چون لشکر اول [illegible] احوالات شهر [illegible] مفصل
بیان نمایم [illegible] کرد [illegible] مقام [illegible] خواهم نمود الحق درین سفر
[illegible] در شادت و [illegible] و جلادت ناپلیون زیاده بر [illegible]
واضح گشت که بدون اندیشه و درنگ بدار السلطنه [illegible] رفته و دولت [illegible]
را مسخر نموده [illegible] و تمامی [illegible] جمیع [illegible] و دیگران که برای [illegible]
ناپلیون [illegible] سلطنت او [illegible] بودند نابود و باطل گشت [illegible]
از [illegible] تا [illegible] تمامی ملوک متفق گشته بودند که بطور [illegible]
[illegible] کار او را [illegible] تمام نمایند و بعزم همین کار از جنود انگلیس ده هزار [illegible]
شمال مملکت [illegible] در کمین بودند و شاهزاده چرل [illegible]
[illegible] ممالک [illegible] نموده سرداران چند هریک با جنود [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] متفق گشته منتظر آن بودند که اهالی ولایات چند که متعلق [illegible]

دلیل و بنای مخالفت و طغیان و هوای استخلاص خود از آن دولت داشتند
با ایشان متفق و متحد گردند و بخصوص جنود انگریز در صدد بودند که عساکر فرانسه فی الجمله از ولایات
فرانسه [illegible] چند که یکباره بالکلیه متفق و موافق گشته ناپلیون را در صفحات مملکت
[illegible] محل نزول عساکر خود سازند و اما الی الولایات [illegible] ناپلیون بری کرده
مختصر کلام انکه جنود انگلیس در ابتدای ماه [illegible] مطابق اوایل سرطان ١٢٢٣
هجری با دو [illegible] چند جهاز جنگی وارد بندر کافتردین که یکی از بنادر ولایت
[illegible] و در ساحل رود [illegible] دخول کرده و با پانصد نفر [illegible] و پنجاه
نفر از لشکر بحری از آنجا بیرون آورده بیدق دولت مزبوره را در یکی از [illegible]
خارج [illegible] منصوب نمودند و روز دیگر آن لشکر عسکری که در ولایت دارالسلطنه
[illegible] واده بودند منهدم [illegible] از آنجا بیرون آمده بمعیت
لشکر بزرگ انگلیس که در بنادر ولایات [illegible] بودند روان گشتند و در هنگام
خروج از بندر کافتردین [illegible] جمهوریه ولایت [illegible] را گرفته همراهی
خود بردند [illegible] میگوید این طریقه امپراطور ناپلیون که در محاربه [illegible] نمود
[illegible] دارالسلطنه مملکت خصم [illegible] بالجمله امپراطور
انگلیس و دیگر دشمنان او را [illegible] فایده [illegible] کرده [illegible] که دولت انگلیس
و سایر دشمنان [illegible] از لشکر و سپاه [illegible] امپراطور ناپلیون دارالسلطنه
فرانسه منصرف شد مختصر کلام انکه حضرت امپراطور در یازدهم ماه اپریل مطابق
[illegible] هجری از دارالسلطنه پاریس حرکت فرموده [illegible]

وارد دار

[illegible]

مزبور [illegible] ولایت [illegible] کرده و در [illegible] ولایت [illegible]
ولایات [illegible] دارالسلطنه و در محاربه [illegible] ولایت [illegible]
گشته بود [illegible] برپای حضرت امپراطوری رسیده بود با وجود آن [illegible]
[illegible] آن محاربه [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] محاربه [illegible] کرده [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] از خروج [illegible] ناپلیون علاوه [illegible] جنود [illegible] مظفر و منصور گشته
[illegible] ولایات [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] خود [illegible] فرموده بود که [illegible] از این پس دارالسلطنه
[illegible] و در همان وقت [illegible] اختلاف [illegible]

فصل [illegible] در بیان [illegible] که [illegible] تخت [illegible] در حوالی شهر [illegible]

[illegible] که یکی از [illegible]
[illegible] امپراطور ناپلیون [illegible] که چون عساکر [illegible] بر ممالک [illegible]
وارد [illegible] احکام [illegible] صادر کرده [illegible] موکب مسعود
[illegible] حسب الامر [illegible] هنگامی رسیدم که حضرت امپراطور در حوالی
شهر [illegible] ایشان را [illegible] داده با موکب مسعود در شهر [illegible]
از ولایات [illegible] متوقف گشته بود و از آنجا حکم داد که جنود [illegible] از طرف
دارالسلطنه [illegible] روان شوند و خود [illegible] از طرف [illegible] حضرت [illegible]

در عرض راه افواج ملاحظه وارفته در مجاری رفتار لیاقت بخود مسعود و مبعوث دوران عرض
راه محاربه با ایلخچین روی نمود و چند نفر از ابطال جاهل جنود روس در آن کارزار
عرصه تیغ آبدار گردیده و هر قسمی که از سرداران رشادت نشان روس بود
در آن گیر و دار زخم دار گشته بنا صلاح چند روز درگذشت و هم در آن محاربه اسب
نایب و [illegible] سواره جنود روس روی داده و برای قریه ایلخچین جا و کاهی برای سپاه
روس باقی نمانده بود و لشکر روس در محافظت قریه مزبوره نهایت اهتمام معمول داشتند
به اگر آنجا [illegible] چون سابرا که نیا خصم نصرت جنود لشکر روس بالضروره منهزم گشت
و چند نفر از لشکر مخالف بر قریه مزبوره یورش آورده و ما را طاقت محافظت
قریه مزبوره نمانده نزدیک بود که جنود مخالف در آن لشکر [illegible] که حضرت
امپراطوری بجهة محافظت قریه مزبوره ترتیب داده بودند نموده امیر [illegible] مشاهده
صورت [illegible] بمقابله [illegible] مخالفت و محاربه دشمن [illegible]
از آن طرف برودی بلشکر مخالف رسیده برفوت ایشان [illegible] حضرت
امپراطور از [illegible] گشته [illegible] تا با دو فوج از قزلدان [illegible] امیر مزبور دوم
و ایشان را بجنگ گریز از مقابل دشمن معاودت داده جنود مخالف
را بجانب قریه مزبوره [illegible] خاک [illegible]
[illegible] که خراب نموده بودند باتفاق امیر مزبور مکانی مناسب گرفته محافظت
و [illegible] اشتغال ورزیدیم و در آن وقت مجموع افواج لشکر مخالف هجوم
[illegible] مکان نموده از اطراف شروع بمحل مزبور گردیده بودند و در [illegible] جنود [illegible] جان

[illegible]

[illegible] سپه نیز مکان خود را از دست داده بود و اگرچه جمعی کثیر از جنود و جمعی کشته
بود در خاطرش خار [illegible] همه وهمی نگنجیده بجرأت تمام در مقام مقاومت بجانم [illegible]
از محل کارزار انحراف نورزیده بود جنرال [illegible] که من [illegible] امیر [illegible]
با دو فوج وارد ایلخچین شدم و در عقب جنود جنرال مونتان [illegible] صفوف پرداخته
بود برای ابلاغ احکام امپراطوری روانه نزد امیر مزبور گردیدم مقارن آن
حال عموم افواج [illegible] جنود مخالف به سالاری امیرالامرا جنرال [illegible]
مکان جنرال مزبور [illegible] قتل [illegible] شدند که با لشکر سابق که مقابل
جنود روس بود موافق گشته عرصه جنگ بر جنرال مونتان و امیره [illegible]
و ایشان [illegible] در معرکه کارزار [illegible] جنرال [illegible]
حال مشاهده نمودم که اگر این لشکر [illegible] مجال مقاومت [illegible]
کار ما از خسران مآل خواهد بود لهذا [illegible] که علاج کار ما منحصر در آن
[illegible] اصول جنود [illegible] و خصم [illegible] مقابل ما افواج لشکر [illegible] بردارند
[illegible] بر سر دشمن تازیم و ایشان را منهزم نموده [illegible]
تا که بدین راه [illegible] از ارتفاع مخالف [illegible] نسیم نصرت [illegible]
بر دوش [illegible] معهود [illegible]
جنود مخالف منهزم و پریشان گشت [illegible] موجب مزید اعتبار [illegible]
امپراطوری [illegible] خواهد بود و هرگاه [illegible]
مزبور [illegible] نمود [illegible]

مرا خواهد بود امیر جزیره لابو امتحان شمرده در این تصور تصدیق من کرده فوراً باج
فوج با وجهی خود را وضع برازد تا حمل صفوف دشمن شدیم و صفوف جنود مخالف
از تحرک مردانه و حمله فرزانه افواج فرنگ مضطرب گشته تاب ضرب سنان
و طاقت صدمه افواج جلادت نشان نیاورده متفرق شدند و ما قریه اسلنگ
را باحیطه تصرف آوردیم و مجدداً سپهسالار لشکر نمسه با جنود خود هجوم آورده
اراده استرداد قریه مزبوره را از ما نمود ولی زحمت او را ثمری مترتب نگردید
مجملاً از طرفین به انتهای ثبات قدم در مجاری کارزار معمول بود که چند کرت
نفر و ما جمع و هجوم آورده منهزم شدند و مجروح و مقتول زیاد از طرفین
اتفاق افتاد و جنرال مونتان و جنرال [illegible] مجروح گشته برگردید
و صاحب منصبان چند مقتول شدند و امپراطور از مشاهده هزیمت خصم و بیرون
رفتن از قریه مزبوره مشعوف گشته و فرصت مغتنم شمرده فرمان داد تا از اطراف
هجوم آورده دشمن را یکباره منهزم ساختند و پس از اهتزاز علم فتح در مقام
التفات و نوازش من فرموده که اگرچه خلاف حکم من کردی ولی رای
بخلاف فتح و نصرت از جانب لشکر ما شد و علامتی ما بود اسلنگ نگاهداری
همان قریه اسلنگ بود هرگاه در تسخیر و تصرف آن اهمال میرفت امر
محاربه بصعوبت می‌انجامید و کار تباه میگشت
جنرال [illegible] میگوید که مرشال لانیت از افغانان در ابتدای محاربه هنگام صبح
حرکت کرده برای حمله دشمن پیشتر رفته بود و مجدداً بمکان مزبور مراجعت نموده لازم بنام

دونیم

و بسته الله کوشش در محافظت و نگاهداری آنجا نمود و معاینه همه است
که هرگاه از افغانان اندک انحراف ورزیده عقب نشینند موجب هزیمت عموم لشکر خواهد
گشت و چون توپهای دشمن نزدیک بافغانان بوده گلوله نارنگک و توپ
ما بفتنه تاب نیاورده و مرشال لانیت از اسب فرود آمده و در راه [illegible] گرداند
از افغانان عبور نموده در جزیره لابو استقرار یافته بوده و حضرت امپراطور چون ملاحظه فرمودند
که جنود مخالف زور آورده است احکام نافذه صادر فرمود که مجدداً عساکر فرنگ از رود
عبور و بالنفسه رونده و خود از معرکه کارزار بیرون رفته دستور العمل میداد که عراده
چند توپ آتشبار گلوله صاعقه نشان طریق فرار جنود فرنگ را مسدود نموده نگذارند
که از پل رود مزبور عبور کرده فرار نمایند مقارن این حال بعرض امپراطور رسید
که پاهای مرشال لانیت از صدمه توپ مخالف از زانو افتاده ما فوق گشت حضرت
امپراطور از استماع این خبر بغایت متأثر و متغیر گشته بسبب [illegible] از چشم اشکبار
چشم برچهار روی بروان ساحت در این اثنا جاری [illegible] کارزار نموده گشت
که مرشال لانیت را بر آن جاده می‌آوردند امپراطور حکم فرمود تا در [illegible] جناب
رنج برده و [illegible] فرمود که [illegible] تردد ننماید که [illegible] گشته مراجعت نماید
و خود مستعجلاً بر پا بین او فرود آمده دست او را در بر گرفت و [illegible] نموده
و مرشال لانیت را از شدت جراحت [illegible] رسیده و [illegible] خون که از او رفته بود ضعف تام
طاری گشته در حالت نزع بود در آن حالت [illegible] امپراطور چون و صدای [illegible] چند
کلمه با غایت صعوبت و ناتوانی معروض [illegible] داشت که ای صاحب [illegible]

و سرور رفت آب شد و حفیظ حافظ وجود شریف باد که بیخ چون این چاکر را بوده
نثار و از خدمت و فدویت غلام خود یاد آورد و از خاطر مبارک محو نمی دارد که من زیاده
بر دو ساعت دیگر پای [illegible] عاریت تکلم هم بود خاطر امپراطور را [illegible] سخنان دیگر را
مزبور اضطراب و انقلاب با محضر روی نمود مقارن همان حال [illegible]
[illegible] رسیده آن محاربت اراده که پای او زیر [illegible] کرده داشت [illegible]
چند همان صدمت [illegible] داشت [illegible] الیقین اتفاقی قضائی
و بعد از حضرت امپراطور رخصت حاصل [illegible] توقف ورزد
و چون حرکت و حمل و نقل مرشل لانیست امکان نداشت [illegible] در خانه [illegible]
[illegible] نشسته امپراطور را [illegible] بر روز [illegible]
از جانب مرشل لانیست معروض حضرت امپراطور [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible]
که [illegible] هوش بود چون از آن حالت باز آمد [illegible] امپراطور
عرض کرد که در عالم خواب [illegible] دیدم که قصد جان من دارند [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible]
[illegible] حالت [illegible] زیاده متغیر گردیده [illegible] عرض نمود توقف زیاده ورزد [illegible]
[illegible] خاطر امپراطور مراجعت فرمود [illegible] ساعت بعد [illegible] از جانب مرشل [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible] عرض نمود که مرشل [illegible]
[illegible] برای [illegible]

فصل سیزدهم در بیان قلعه دیرنستین و ریچرد نام که ملقب بشیردل بود و رسیدن امپراطور به [illegible] پایتخت نمسه و حکایت نقل کردن دختر امپراطور نمسه را بواسطه [illegible] از پایتخت

محرر اوراق چنان بخاطر دارد که جاده آن راهی که در [illegible]
رکاب حضرت امپراطور بود [illegible] ناپلیون [illegible]
برای من [illegible] که [illegible] معلوم گشت که ناپلیون مستقبل کار
[illegible] استخبار احوال [illegible] حکایت [illegible]
[illegible] پای تخت مملکت [illegible] امپراطور [illegible]
[illegible]
[illegible] عرض [illegible]
دیرنستین که یکی از ولایات مملکت نمسه است در ساحل رود دانوب واقع
قلعه مخروبه بنظر امپراطور رسید دران قلعه قدیم بود که در عهود سابقه ریچرد نام از سلاطین
انگلستان ملقب بشیردل در آنجا محبوس بوده است امپراطور احوال آن منظور [illegible]
[illegible] استفسار فرمود [illegible] صورت حال [illegible] معروض داشت
ناپلیون از استماع نام آن قلعه ایستاده متفکر گردید پس از [illegible] مرشل
لانیست را مخاطب نموده که همان قلعه مخروبه [illegible] مجلس ریچرد
شیردل بوده و آن شیر صولت چون ممالک [illegible]
[illegible] ممالک [illegible]

کرسی مملکت مزبور است حرکت و با محاصره آن پرداخته [illegible] شد انسیتیم برآمد
مؤلف که کیفیت این محاصره در جلد اول سمت تحریر یافته است و [illegible] طول و فتور
که همان شهر [illegible] پادشاه ممالک انگلیس مرد جلالت شأن [illegible] بود
یکی از شاهزادگان ممالک فرنگ که با امپراطور ملکش [illegible] و امپراطور
مرقوم را در همین قلعه مادام الحیات محبوس ساخته زندگی تلخ نموده [illegible]
که سلاطین و ملوک دنیای [illegible] عهود و مواثیق آداب رفتار و رویه
سلوک و گفتار اختصاص داشتند عاری و جاهل بودند در این خجسته زمان [illegible]
هر طبقه از طبقات و صنفی از اصناف خلایق را تربیت کامل حاصل و در
آداب رفتار و سلوک قرین [illegible] کامل گشته اند دارا اخلا
قات فاحشه این عهود و صدق مدعا را دریافت توان نمود و جناب تحقیق
این معنی بر عموم قرالات اروپا واضح و روشن و ظاهر و مبرهن است
که من با وجود اینکه دو نوبت بر امپراطور [illegible] مسلط گشته قدرت
بر حبس او داشتم ملاحظه آداب سلطنت و حرمت بزرگی او نموده
سوء خلاف حرمت نسبت باو معمول نداشتم و احترام سلاطین
و ملوک از لوازم رفتار و سلوک [illegible] میکند که پس از اینکه [illegible]
چنانکه سابقا سمت تحریر پذیرفت و ورود مقام محاربه عظیم دا
قع گشته پس از وقوع محاربات حضرت امپراطور با عساکر منصوره فرانس
بدروازه دارالسلطنه [illegible] رسیده و یکی از امرای آن مملکت که در شهر بود در مقام

محافظ

محافظت آن ولایت برآمده بعلت مخالفت امپراطور [illegible] و فرستاده کلان اهالی او را جواب
نمود که شهر را بایدی اهالی آن تخریب نموده [illegible] انواع اذیت برسانند
و تا اینکه کار به انجام رسید که [illegible] امپراطور را چه آن اذیت نموده که [illegible]
و [illegible] پیغام فرستاده که هرگاه امپراطور را اراده دخول شهر باشد باید [illegible] تسلیم
امکان ندارد که لشکر [illegible] دارالسلطنه خود داده [illegible] حضرت امپراطور پس از اتمام حجت [illegible]
داده باز اطراف شهر سنگربات مرتب نموده توپ [illegible] و خمپاره [illegible] کرده [illegible] لشکر
کشیده از گلوله [illegible] حق محافظه باید [illegible] ولایت [illegible]
بر پا داشته [illegible] امپراطوری [illegible] امپراطور [illegible] هنگام [illegible]
و منسوبان و اطفال خود را همراه خود برده [illegible]
و نقل داشت [illegible] در حالکه [illegible] و اکنون اردو و مال سلطنت [illegible]
حضرت امپراطور را استماع [illegible] گشته [illegible] توپ و خمپاره [illegible]
دارند که [illegible] وقوع [illegible]
محاربه [illegible] دارالسلطنه [illegible]
[illegible] مخالف [illegible] دارالسلطنه [illegible]
امپراطور [illegible] شاهزادگان [illegible] ولایت [illegible]
و [illegible] چون [illegible] امپراطور را
ولایت [illegible] چون [illegible] همیشه [illegible]
شهر را [illegible] را در [illegible] قتل و غارت مخالف [illegible]

یکی از اتفاقات عجیبه و وقایع غریبه آن روز وقت که ذکر آن بی مناسبتی نیست این که

چون در بدو امر کار به دزدیدن اطفال شایع شده بود که منعقد [illegible] فرنگستان انگلیس و بعضی

متعلقان از فرانسه و نمسه و دیگر ولایات متعلقات به ملک روس [illegible]

فرنگستان بیاورند چون [illegible] بسیار [illegible] تمام [illegible] که [illegible]

در صفحات بیع و شری نمایند در اوقات حضرت امپراطور [illegible] اشتغال امور کار به

و کثرت مشاغل دیگر [illegible] رابطه و مباشرین معمول فرموده بود که [illegible]

و چون [illegible] شایان [illegible] معمول مملکت در ولایات [illegible]

فرنگستان [illegible] از منع [illegible] فرنگستان که بیع و شری آن ممنوع بود [illegible]

گریزانیده [illegible] شهر [illegible] این عمل [illegible]

[illegible] شهر [illegible] و انواع [illegible] اذیت کرکیان

بدر چه [illegible] یکی از آن [illegible] که [illegible] نیست [illegible] معبری

که [illegible] قطعه زمینی بود که در آنجا چاههای بسیار

حفر نموده بودند که ریگ از آن چاهها بیرون آورده و برای سنگفرش طرق

و معابر [illegible] چه [illegible] در آفتاب [illegible] بود [illegible]

~~چنان مقرر بود که~~ [illegible] که در شهر [illegible] شهر [illegible] و [illegible]

کرده و در این وقت [illegible] کاک [illegible] آن ولایت [illegible] گشته

[illegible] در هر شب [illegible] آورده و چاههای مزبوره [illegible]

[illegible] در روز [illegible] بجای ریگ از چاه بیرون آورده و بر عرادهای

کرچک که مخصوص حمل و نقل ریگ بود و [illegible] بی [illegible] معتبری [illegible]

برای اشتباه [illegible] نقل شهر و [illegible] و [illegible] و برنامه [illegible] معتد

اشتغال [illegible] حمل و نقل سنگ امتدادی تمام کشیده

کاری که چاره بانجام رسید و بدین راه مردم شهر شکایت [illegible] ایشان

[illegible] این صحبت متداول گشته [illegible] کرکیان [illegible]

پس بروزی که هوا صاف و روشن بود و [illegible] شهر عرادهای را با اسم ریگ از

[illegible] بار کرده [illegible] و [illegible] داران [illegible] روان گشته دیده

که عرادهای [illegible] معلوم کرده که درین [illegible] شد [illegible] یکی از [illegible]

گرفته [illegible] شد و در حقیقت حال استحضار یافته و بجهت آن [illegible]

با [illegible] ضبط و در مقام دریافت [illegible] دیگری [illegible] شهر [illegible]

در حاصل [illegible] محله [illegible] بود و عموم [illegible] و [illegible]

و [illegible] بجا بودند و طریق ایشان این بود که چون کسی در آن محله

وفات [illegible] باداب [illegible] که دارند [illegible] آورده

[illegible] در آن ایام اهل شهر دیدند که از محله مزبوره جنازه بسیاری

می آورند از بعضی متعجب گشته [illegible] که [illegible] در مقام

این حال برآمدند که موجب [illegible] در آن محله [illegible]

جنازه را گرفته [illegible] معلوم شود که [illegible] رحلت [illegible] حیات بسته

معلوم [illegible] که بجای میت [illegible] موجود دیگر [illegible] حالت [illegible]

و کو بضبط عثمانیان ه

فصل چهاردهم در ملاحظه صحرای نوتردام و الحاق کردن ولایات پاپای روم بممالک فرانس و جنگ تورریه و عزم انگلیس بولایت هالند و قصد جان امپراطور ناپلیون در شهر شنبرون و سایر وقایع

vagrame

حضرت امپراطور بعزم ملاحظه دوباره اقالیم جنوبیه و نوتردام عطف عنان
ظفر فرجام فرموده و مقام محل وقوع محاربه عظیمه بود که چند روز از آن قبل
نمود کیفیت آن سبق بیان پذیرفته و حقیقة تا مرز محاربه بدان طرف روی داده
و فتحی چنان وقوع نکرده بود و قبل از تسخیر دار الملک مزبور به پنج روز حضرت
امپراطور فرمانی مقرر نموده که ولایات متعلقه خلیفه اعظم مملکت روم قدیم
کلا ضمیمه ممالک فرانس و دار السلطنه مملکت مزبور منتظم بولایات امپراطوریه گردد
هرچند صدور این حکم منافی عدالت و مخالف انصاف امپراطوری بود ولی خلیفه
مزبور را تمامی از توقف و سکنای دار السلطنه خود نمانده و او را خلیفه اول
و بعد [illegible] از ولایات آنجا [illegible]
که بهمه حال [illegible] در [illegible]
[illegible] تا چندی پس از تسخیر دار السلطنه [illegible] توقف
آنجا معروض ضمیر منیر [illegible] که جنود انگلیس [illegible]
جنود فرانس را که متوقف اسپانیول بودند منهزم و عزم تسخیر
هالند که متعلق به دولت فرانس بود نموده جزیره [illegible] را که یکی از جزایر

ولایت هالند است منصرف گشته بتصرف در آمدند [illegible] موجب وحشت خاطر و ملال ضمیر
بحر مآثر امپراطوری گشت و اگرچه لشکر انگلیس دست بتسخیر ولایت هالند یافته
از عهده محافظت آن جزیره بر نیامده و بناچار پای از آن کار کشیده بزودی مراجعت
کردند ولی باعث آن شد که چون دولتین [illegible] فرانس و نمسه [illegible]
محاربه [illegible] آن نموده بنای مصالحه در میان نهاده بودند [illegible]
[illegible] مصالحه آمده [illegible] جنود انگلیس [illegible] فرانس [illegible]
هالند را منصرف خواهند گشت [illegible] مصالحه [illegible]
بودند که شاید شکستی از اسپانیول به دولت فرانس رسیده [illegible] ناپلیون [illegible]
مصالحه [illegible] تخلف [illegible] احوال صورت عجیب [illegible]
پرده تقدیر [illegible] محاربات عظیمه جنود [illegible]
[illegible] جنود فرانس در مملکت [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] علاج کار [illegible]
این جهان [illegible] این مملکت [illegible]
[illegible] امپراطور در قلعه شنبرون [illegible]
جنود منصور [illegible] نظام آراسته بود [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible]
[illegible] در خدمت امپراطور عریضه [illegible]
رفته [illegible] گفت که [illegible] حضرت امپراطور

حالات او برآمدند اولا از نام او استعلام فرموده عرض کرد مرا ... نام است پس فرمودش
از زبان فرانسه استحضار داری عرض نمود بغایت اندک از مسقط الراسش پرسیدند
نام شهر قراری که از ولایات ممالک روس است معروف داشت شغل والدش جویا شدند بزازی شغل پدرش
نسبت داد از عمر او تحقیق رفت سی و چهار سال معین کرد سبب کار در دربار پلیسش پرسیدند گفت
ما شما را بحق امام خود حضرت امپراطور این سخن حیرت نموده فرموده معلوم شد از ... گذشته از
عقل بری دارد خود دعوی شده در جواب عرض کرد هرگز فریب این غالب نبوده و نبود خود را از
سر از بوده و مطلقا در عقل قلتی در خاطرم وقتی نیست پس امپراطورش فرموده سبب چه بود که قصد
جان من کردی دیگر گذشتم بیتی عرضه داشت چه تکلیف که شما مملکت ما را خراب و چشمه عیش
ما را سراب کرده و بید فرموده کسی از من نسبت ... فراری رسیده و که امپراطوری
در حکم داری عرض کرد منشی مرا که عموم اهالی مملکت ... را مقرر و مملکت آمده این ... حق
متصرف گشته اند فرموده حرکت در این کار ناشایست که بود عرض کرد که
انکه علم حاصل است که از قتل شما منافع کلیه مر مملکت را فایق و نام ... باقی خواهد بود
محرکی نداشتم ... گفت که این ... مرا دیده ... این اول مرتبه ملاقات است
عرض کرد داری ... از فرصت که با امپراطور روسیه ... ملاقات ... بود
بودم حضرت شما را دیدم فرموده ... نیست قتل من داشتی گفت ...
دوستترین خلایق با شما بودم چه چنان میل داشتم که از آن پس ابدا در مقام
مقاتله و محاربه با امپراطور نسبت ... آمد فرموده چند وقت است ...
عرض کرد ده یوم ... در این روز چه بود که ... خطیر ... خستی ...

معمول و موکول بعهده جنرال رپ چنانچه نمود در جواب گفت که عرض است بجا به
حضور مهردن خدمت امپراطور را دادم و قدم پیش نهاده جنرال ... فرمود الحاقی
او نموده جوان ... برخی شمشیر نزدیک ... ناپلیون ...
سلام نظام بود من چون ... امپراطوران جوان ...
دور آنکه ... نمود ... تمام سان سپاه باش ...
گشته ...
نمایانست از چهره و سیمای او آثار شرارت مشاهده نمودم ...
در نظر داره و در ساعت یکی از صاحب منصبان را گفتم تا او را بقلعه برده نگاه دارند
تا از سلام با تمام رسید چون حضرت امپراطور را از امر ... فراغت
حاصل گشت و تشریف بقلعه بردند اخبار نمودند که آن جوان کاردی بزرگ و ...
... در بغل داشت پس با اتفاق ... در اطاق مجلس آن جوان
... را دیدند ... از خوف و ... دیدیم اولا
از اسم او استفسار نمود و سبب کاردداری تحقیق کردیم در جواب گفت
با حضرت ناپلیون ... جان او را ...
بدون انکار اقرار نمود ... جواب اول
کرد جنرال رپ ...
امپراطور داشتم فرمود تا او را بمقامی خلوت برده و پس از ...
حضرت امپراطور به آنجا تشریف فرما شده و در مقام تحقیق حالات

او برآمده

تا خبر آن زخمی که هشت روز قبل گرفت بسته بغلبه شمشیر دوان پادشاه دم و دیوان
و ورود روز کار است روز وقت اتمام رسیده بود بوقتی رسیدیم
که سلام نظام اختتام فتح تمام رسیده و بعمارت خود تشریف برده بود
و درین هفته از نیش چشم خواص هیچ کار جمع ایلغار و چاره را منحصر در اشعار
وقت مزبور دیدم که با تمام مقصود پردازم تا ستیزه کاری برای
وزیر اعظم یکپاره از مقصد دور و از وصال شاه مرام مهجور ساخت
جنرال رتب میکوید حضرت امپراطور پس از این مکالمات فرمود
این جوان معلوم الجنون است و مرا امر کرد تا کسی با حفاظ کار و درشت
زندهم بجوان استعدام کار درشت ارمن کرد گفتم حکیم باشی امپراطور را
گفت مرا مرضی هست که محتاج بدوای حکیم باشی باشد مجملا پس از حضور
حکیم امپراطور را مر ملاحظه نبض آنجوان فرمودند و حکیم پس از ملاحظه
بعرض عرض رسانید که مرا این را از نیجاه نا خوشی هست مجدد امپراطور
جوان را مخاطب ساخت که ترا جنون گریبانگیر و عاقبت مخرب
خاندان خود خواهی گشت اکنون اگر خواهی ازین راه باز آیی دار و
و از آنجا تقصیرت گذرم و بمقتضای عفو جبلی حشمت فرو خورم جوان عرض کرد
ای اعلیحضرت های خود تقصیر نخواهم کرد و همه بار خاطرم بهانست که دست در گردن شاه
گردیده و قتل شما مرا گناه نبود و حق لازم الاداء اهل مملکت بود پس امپراطور از
حال الضرورت که دربغل داشت استعلام فرمود عرض کرد صورت معشوقه من است

که اراده ما گو اراده دارم امپراطور فرمود حتما او از استماع این حکایت پریشان
حال و مضطرب احوال خواهد گشت عرض کرد موجب افسردگی خاطر او شمرده نبود
که از عدم قبل من چنین مقصود چاه او پیش این از وجود شما حاصل است امپراطور
فرمود با وجود این سکوت عمدا ان وکنا و همراه فهم معذرت بر جرایم اعمال گذشته
از عقوبت بگذرم ممنون من خواهی بود گفت نه ولی اگر تو از نفسی خود نیز بگذشت
از نجابت ممنون می بودم جنرال رتب میکوید پس از مقالات مزبوره
فرمود تا او را از مجلس بردند و مرا فرمود تا چون آن تجربه کنید و دیگران قدم در این کار
نهاده حکمی از جانب من بجنرال لا بزیر نویس تا او را بخواند و تحقیق این مطلب نماید که
محرک او که بوده و او را برین داشته که بدین شدت که قتل من همی خواست
جنرال مزبور بر حسب امر امپراطور لوازم سعی در اهتمام در ان کار
معمول داشت ولی نتوانست کشف کند و همینقدر را معلوم نمود
بالاخره حکم بر قتل او صادر کردید و از آن پس امپراطور فرمود که
نعش او را بجنرال معلوم نسازم جنرال مزبور مذکور نمود که
مطلقا دست بغذا نزده و بوقت حضور طعام نگفت که مرا چندان وقت
هست که بر استعمال خواهم بدون رخصت محض سیاست توانم
حکم قتل او از جانب ما چون رسید [illegible]
ضرب قتل فرمود و برادر دیگر بدان مملکت
که [illegible] جنب کرده است بعد از آن او را بمکافات عمل رسانیده

تحشش از بارسر رابنه و مؤلف که به پنهان جنابه که ایمنی را بر عموم اهالی دولتین معلوم
کرد پس از فوج محاربه دفع رفته ام و انهزام جنود فرنسه و تشریف فرمائی امپراطور
بشهر [illegible] شب که یکی از ولایات مملکت نمسه است با هزار و پنجاه بستنین
از جانب امپراطور فرنسه وارد و در مقام انعقاد امر مصالحه آمده و با وجود گفتگو
برای هر دو دولت زمینه آن هر دو امپراطور با امر مصالحت صلح و شروط آن
در این اثنا انعقاد نیافته و فی الحقیقه اخبار مزبور از جانب امپراطور ناپلیون
بود چه تکالیف مالایطاق در آن باب میفرمود ولی پس از روی داد این حادثه
و حرکت آن جوان فوراً وزیر دول خارجه که بجهت امر مصالحه بود حضور را از او
امور مزبور استفسار فرموده وزیر مرقوم روی داد امور و کیفیات را تقدیم
معروض ضمیر امپراطوری داشت حضرت امپراطور با کمال تمام در اتمام امر مصالحه
و صلح مصر داشت که در باب معاهده مصالحه که امپراطور نمسه را بعد از
آن تکلیف کرده بود هرگاه در دو بند بیان و به سخن و حرف گوینده چندان بحث
نکرده و بدین مقدار کم و زیاد دعوی نکرده بود و سایر تکالیف را کلا به رضا قبول نماید
از این دو بند بیان چون آن گذشت امر مستقر نظر و متصور ما خاطر است که امر
بزودی انجام پذیرد و ضرر رسانی که بر ما وارد گشته جبران آن نماید بشود و مطالبه
منفعت لزوم و ضرورت ندارد وزیر مزبور بر حسب احکام مسطوره در آن وقت
سابق الذکر که از جانب امپراطور با تمام امر مصالحه مامور بود و مشری نگاشته
در همان شب یکدیگر را ملاقات و مکالمات و محاورات کردند تا بیست و دوم [illegible]

معاهده را تمام و در باب وجه خسارت محاربه دولت فرنس که بایستی دولت نمسه
از عهده ادای آن برآید نیز ختم کلام نمودند و از طرفین شرطنامجات مرقوم و ممهور گشت
و صبح همان روز وزیر مزبور شرفیاب حضور حضرت امپراطور گشته صورت عهدنامه را
ملحوظ انظار همایون داشت و حضرت امپراطور فصول آن را با انظار دقت ملاحظه
مرقومه را با امعان نظر معلوم فرموده تمامی را مقرون درجات استحسان و قبول
داشته وزیر را مورد کمال التفات خاطر عنایت مشمول فرمود و در ضمن فصول
معاهده مشروط نموده بودند که [illegible] دوم امپراطور مملکت نمسه مزبوره
همیشه خود را بجهالت نکاح امپراطور ناپلیون در آورده به از راه عقود مواخذت
درآورد و از این کمال استحکام دارند بعد چنانچه سابقا بر نگارش آن
رفت در هنگام محاصره دار السلطنه نمسه بواسطه عروض [illegible] بعث پدر در فرار
باز مانده و در شهر [illegible] داشت فصل یازدهم در بیان نتیجه تسلط ملایات روم قدیم و فتوای
خلیفه روم بخلاف حکم ناپلیون و اخراج خلیفه از روم و رفتن ناپلیون بجهه ملاحظه دیوان و پای تخت
نوریه و وارد تبرق و مراجعت به پایتخت فرنس و اظهار طلاق با زوجه جوزفین و عقد کردن
دختر امپراطور نمسه و سفر کردن امپراطور با حرم تازه خود بولایت هالند و گذاشتن
تخم جنگ با دولت
روس

قبل از این مرقوم کلک در سلک تحریر در بیان کرده که حضرت امپراطور در هنگام

استقرار موکب منصور در حوالی دار الملک مزبور احکام محکمه صادر فرمود که ولایات
متعلقه خلیفه روم قدیم ضمیمه ممالک فرانسه شود و ادای خراج برای خلیفه اعظم مقرر شود
که از انقراض رومیه و معتاد مخالفت در امر سلطنت افزوده یا رعایا به پیش خلیفه
اعظم بمقصد روانه بر ناپلیون بزرگ چون سایر سلاطین و حکمرانان بعقوبت رو غایت
غالب خواهد آمد چنانچه ایشان خلاف او اراده کرده منافی حرمت بنیاد
معمول نموده شده داشت ناپلیون بزرگ چنین خواهد بود در مقابل حکم امپراطور
فرانسه مذهبی بدین دستور مرقوم داشت که بحکم خداوند اعظم و حواریون مذهبی
که یکی پاول و دیگری پطرس است و بحکم خود که خلیفه و جانشین ایشانم اظهار و بیان
بنمایم که بسبب صدور این حکم که در خصوص ضبط ولایات روم قدیم
نموده و ولایات متعلقه خلفای دین را منصرف گشته مطالبه وجوه و دیوانیه از آنجا
می کنند نشاید مباشرین شامل بر حسب حکم ربانی مستحق عقوبت گشته از حقوق
ضعیف نشاید انحراف ورزیده و بنابراین احکام و فتاوی دینی
در مقام نوشته در معابد و کنائس و بقاع و مدارس و رباطات و
معابر و غیرها و سایر مجامع قبایل و عشایر ملحق از غرب و قرب
و عامی و داوطلب ولایات روم قدیم بگذاریم تا عموم خلایق را معلوم و مشهود
آید که غاصبین ولایات مزبوره که متعلق بخلفای دینیه است مردود
و مطرود شده اند و معین و ناصر ایشان عاصی درگاه خداوند جهان و مستحق
غضب و نیز از ان سبحان است و هر که در روم قدیم باد و ولایات متعلقه خلفای

دینی

دین مبین کسی از ایشان یا باعث محروم حضرت جاثلیق قبول نماید محروم و مردود
عامی و نامسعود شده خواهد بود و نیز خداوند و دود مبغض باید و حواریون که
خلفای ایشانیم میگوئیم هر کس تقویت اعمال مزبوره نماید یا مباشرین امور دینیه
ناپلیون را دلالت نماید در اجرای احکام معاودت ایشان کند بر این
مجرم و مبغوض پروردگار جهان خواهد بود مؤلف میگوید منشور امپراطوری
از دار السلطنه عطف عنان عزیمت بجانب ممالک فرانسه نموده بود
که حکایت مخالفت خلیفه اعظم مفروع سمع شریفش گردیده و از آن آثار
زیاده متوحش گشته در ساعت حکمی بجهت جنرال راده نوشت که در آن
دو نوبت امور توقف روم قدیم بود صادر فرمود که خلیفه اعظم را گرفته
به دار الملک فرانسه و جنرال مزبور حسب المقرر او را در کالسکه نشانیده
از شهر روم روانه ساخت و آن خلیفه بیچاره که بهر ده دور تر در حوالی
سلاطین و اعاظم دار کاه بر وی بکمال احترام و اعزاز بوده اسیر وار از شهری
بشهری و دیاری بدیاری میرفت و اهالی ولایات بجهة خوف از ناپلیون
احترام و استقبال از او معمول نمیداشتند و اگر چه ملالت خاطر و کدورت
سایر مردم در این باب خارج از ضبط حساب بود و عموم خلایق معتقد آن بودند
که اگر در خصوص او ارتکاب منع از موجب سخط خداوند غفار خواهد بود ولی در اینجا گفته
مشتبه است زیرا که موقوف باعتقادات خلفا باید و لغو برات
نسبی که بر حسب تصرفات ... آزمایش سر اتفاق بغداد ... از دیگر مجلس خلیفه

اهتمام فرمان [illegible] و [illegible] برحسب مرام مرجوه امپراطور را
بسر کرده [illegible] ذکره [illegible] مرقوم را [illegible] عنایت حضرت
امپراطور است مؤلف بگوید که [illegible] تحریر منظم آمد که وزیر دول
خارجه چگونگیت امر مصالحه را با [illegible] دولت نمسه بانجام رساند
و چون امضا مصالحه در شهر شنبرون صورت اتمام یافت مسمّی بمصالحه
شنبرون گشت و بسبب امضا و [illegible] مملکت [illegible] خارج سلطنت
[illegible] دیگرگون گشت و [illegible] امپراطور ممالک [illegible]
وسیع مملکت و انهزام [illegible] خود و تجزیه و تصرف امپراطور ناپلیون در ممالک او
که حقیقة مجدد از جانب ناپلیون با امپراطوری مملکت خود [illegible]
گشته [illegible] سلاطین [illegible] سلسله که [illegible] سلطنت خود
ممکن شوند کرده امپراطور ناپلیون [illegible] ممالک برحسب مصالحه نامه
خارج [illegible] ممالک خود فرمود [illegible]
دولت [illegible] از جانب خود مأمور باشد
و [illegible] اطراف بری و بحری دریای آدریاتیک [illegible] صاحب گردید
و [illegible] ممالک نمسه را بموجب مصالحه نامه [illegible] تصرف آورده بود
دولت [illegible] بسبب مصالحه شنبرون [illegible] منقرض گشت و طرق تجارت
و [illegible] ایشان چنان مسدود شد که [illegible]
و [illegible] امر المصالحه [illegible]
نمسه

نمسه متحمل آن تحمیلات و خسارات [illegible] گشت و [illegible] شرایط مصالحه [illegible]
خلاصه حضرت امپراطور ناپلیون بعد از اتمام امر مصالحه از شهر شنبرون حرکت و
[illegible] تمام مرحله های طریق مملکت فرانس کرده و در عرض راه بملاقات
پادشاه باویره اقدام فرمود و از آن پس پادشاه ولایت [illegible] را ملاقات
نموده در اواخر ماه اکتوبر مطابق دوازدهم [illegible] سنه ۱۲۲۴ هجری وارد شهر فانتن بلو
که در ده فرسخی ولایت پاریس واقع است گردیده و از آنجا در غایت سرعت
روانه و [illegible] آن در شهر پاریس در دولتخانه امپراطوری بازگشته و چنان معلوم
که از [illegible] راه [illegible] و برگزیدن [illegible] چون در مصالحه
شنبرون فی ضمن العقد شرط یافته بود که امپراطور جوزفین را [illegible] خود را
طلاق داده و صبیه امپراطور نمسه را بحباله نکاح درآورد با هم توقف خود در شهر فانتن
بلو [illegible] پسر جوزفین را که از شوهر اول خود داشت و در [illegible] ناپلیون
تربیت یافته بود احضار فرموده کیفیت را کما ینبغی پیغام بجوزفین داده [illegible]
از روی صداقت مصلحت کار را خاطرنشان او [illegible] طلاق داد
بصورت حال [illegible] حضرت امپراطور ناپلیون مقرری [illegible]
درباره جوزفین مقرر فرموده برحسب [illegible] عیسوی [illegible] علیه السلام
[illegible] فرموده [illegible] امپراطور نمسه [illegible]
تمام [illegible] در کلیسای بزرگ شهر پاریس عقد [illegible] بسته شد و در
آن جشن میمون [illegible] حضرت ناپلیون احکام [illegible]

صادر شده بود که از امتعه و اقمشهٔ نفیسهٔ مملکت نمسه به انگلستان [illegible] تا مجموع خواتین
فرانسه و لوئیز [illegible] خوش آمد آن عروس محجوبهٔ سلطنت در ایام جشن لباس بر وضع نمسه
مرتب نموده بر تن پوشند و بعد از آن متعهد شده [illegible] تمام [illegible] کلام [illegible]
و حرم [illegible] فرانسه در این جشن سعید [illegible] خاطر [illegible] بود که [illegible]
را و مخاصمت و جدال فیمابین دو دولت [illegible] اتصال بالمره مسدود و ایجاب محبت و [illegible]
مشروع خواهد گشت مجملاً چون ناپلئون [illegible] ماری لوئیز [illegible] امپراطور نمسه را [illegible]
[illegible] همراهی خود برداشته بولایت هالند برسم تفرج رو نموده در عرض
جا در انتظامات امور [illegible] استحکام فرموده با اتفاق حرم مراجعت نموده در
عمارت [illegible] که یکی از اعاظم عمارات امپراطوری بود نزول کوکبه
عظمت و اجلال فرموده [illegible] بیکوبه که در ایوان عمارت [illegible]
من را [illegible] انجمن حضور امپراطوری کرده که ولایت [illegible] و ولایات [illegible]
عمده و متوجهات دیوانی نتوانسته براه مواجب و مخارج [illegible] مورد
[illegible] را [illegible] نموده در مقام [illegible]
بودیم که ایشان را از تکالیف شاقهٔ دیوانی معاف فرموده تخفیفی
در وجه ایشان مرحمت فرماید و حضرت امپراطوری در آن
اوقات هنوز بمحاربه دولت انگلیس [illegible] اقدام [illegible] نموده
طالب مصالحه با دولت انگلیس بوده [illegible] بر آن مطلب [illegible] مصالحه صورت
امکان و حصول نیافت و چون امپراطور ناپلئون [illegible] دیگر [illegible] بود
که در

که در ولایت هالند که برادرش [illegible] ضمیمهٔ ممالک فرانسه کرده بود نیز چون سایر
توابع دولت فرانسه متعهد [illegible] اقمشهٔ انگلیس [illegible] نشود و معامله با آن دولت را
موقوف دارند و از آنجا که امور اهالی آن ولایات بمعامله و تجارت بستگی [illegible]
این حکم راه معاش ایشان مسدود گشته بود عموم اهالی ولایت هالند و سایر
ولایات [illegible] مضطر گردیده و معاینه دیده که هرگاه چندی کار بدین منوال
گذرد بالمره از جملهٔ آبادی عاری و خراب و ویران خواهند گشت [illegible]
[illegible] که دولتی [illegible] محاربه با دولت فرانسه [illegible] ایشان
[illegible] مستقلاً با اعانت و امداد دولت مخالف پردازند [illegible] ناپلئون [illegible]
ساخته [illegible] که سبب اصلی و راه کلی مخالفت دولت انگلیس با دولت
فرانسه این بود که ناپلئون ولایت [illegible] را ضمیمهٔ ملک فرانسه نموده بدین راه دولت
انگلیس قدم در طریق مصالحت نگذاشته [illegible] که ولایات [illegible]
که هنگام محاربت برای وسعت [illegible] کارزار و در مقام صلح [illegible]
مصالحت مناسب در کار بود [illegible] ناپلئون [illegible] تصرف آورده [illegible]
ضمیمهٔ مملکت فرانسه نموده بود هرگاه امر مصالحه صورت انجام [illegible]
[illegible] تصرف ایشان بوده باشد امور ممالک بخصوص مملکت انگلیس [illegible]
صورت خواهد گرفت [illegible] مطلقاً از در صلح در نمی آمد و در طریق محاربت جازم بود [illegible]
[illegible] امپراطور ناپلئون [illegible] در سال ۱۲۲۴ هجری [illegible]
ممالک متعلقه [illegible] خوش گذشت [illegible] ایشان [illegible] ناپلئون [illegible]

حکمی عجیب که از طریق خرد غایت غریب بود فرمود و این آن بود که در ممالک محروسه
فرمان بهر جا متاع و قماش انگلیس یافت گردد کلاً با آتش بسوزانند و حکم او نیز
چنان حکمی نبود که در دولت سامح و مغفول گذارند در آن قوانین دریده هیچ متاع و قماش
انگلیس هر جا بود سوزانیدند و بهمین سبب تمام و حرفی الکلام بود مرقوم مصنف
مصادره بلاد را که اکثر اهل ثروت و سرمایه بودند در اعلی العلیین میرسانیدند
که آن اموال و امتعه فراوان را بدین سبب و خیانتش چاره جویند داکران
[illegible] بجا هر چه معمورای مملکت تفنیم و تقویت جمع و بهر امری مستطیع [illegible]
مبالغه مقارن ابتحال حضرت امپراطور مرشل برنادات را ولیعهد دولت سوئدن کرده
[illegible] همین موجب وحشت خاطر دولت روسیه در معاملات ایشان حضوری
بیشمار [illegible] که تفصیل ولیعهدی مرشل مزبور در فصل دیگر مذکور خواهد گشت

فصل شانزدهم در ولیعهدی مرشل برنادات در سوئدن و توقف او سه روز در شهر
همبرق و ملاقات آخرین او با امپراطور ناپلیون و وداع او و دیگر گذارشات

مؤلف بیسکویه که زمینه کلام در این مقام مقتضی آنست که ذکری بر سبیل اجمال از وقایع
[illegible] این ایام و واقعات و موجبات و مرقوبات ترقی مرشل برنادات بر سر شنته
تحریر در بیان آید که ناظرین را فی الجمله بصیرت حاصل و از بصیرت مجموع اخبار کامل را
[illegible] بنده برادر باب فطنت معلوم گردد که در زمانیکه ناپلیون وزرای جمهوریه در ایام
استقلال بود نهایت مخالف نسبت باو نموده بود چندانکه آخر الامر مخالفت ازو ظاهر بود

درین مرد

پروان [illegible] چگونه منفرد [illegible] منصب پیش ولیعهدی دولت سوئدن منتخب کرده
تبیین این مقال آنکه در سیزدهم ماه مارچ سنه ۱۸۰۹ عیسوی مطابق پنجم [illegible] سنه ۱۲۲۴ هجری
قستاو گستاو ادولفوس پادشاه مملکت سوئدن در محافظت ثغور مملکت و اجرای قوانین
و آداب دولت قرین عجز و قصور و بهمان [illegible] کرده بنا بر علیه
اهالی مملکت او را گرفته حبس مقید نمودند تا مملکت خالی از وجود حکمرانی بوده
باشد در آن ایام زمام مهام ولایت بقبضه اختیار امیر شهیر [illegible] که عموی او
بود نهاده و چند روز در زندان قستاو گستاو ادولفوس را در دیوانخانه دولت حاضر نموده
بزور واداشته که حکم استعفا از سلطنت نوشته در ولایت منتشر سازد و در
ماه مئی سال بعد مطابق [illegible] سنه ۱۲۲۵ هجری به دو ماه بعد از حبس سلطان سابق بر طبق
که قانون مملکت است عموم بلکزادگان و اکابر مملکت در شهر استوکهلم دار
السلطنه مملکت سوئدن مجلس شوری آراسته همان امیر شهیر [illegible] را بسلطنت
و دارائی مملکت منتخب و مقرر ساختند و امیر مزبور را فرزندی بنام کرستیان
آگستنش بود که بر حسب [illegible] ولیعهد [illegible] کرده بود [illegible] و آخر ماه مزبور
[illegible] بمرگ مفاجات [illegible] در [illegible] نمود و بعضی ازان [illegible] که
[illegible] سخن ولیعهدی [illegible] بود [illegible] باعث قتل ولیعهد مزبور گشته
کشته [illegible] ماه [illegible] امستر [illegible] بود کارگزاران دولت
سوئدن [illegible] مصلحت کرده [illegible] کارگزاران [illegible] که مرشل برنادات [illegible] از خطر [illegible]

سازند چه قبل از آن او را آزمایش و امتحان نموده حسن تدبیر و اصابت رأیش را در امور ممالک [ظفر]

ولایت و پرستاری رعیت در ایام حکومت او در یکی از ولایات پروس که در جنب

امپراطور ناپلیون با مرها پسوده و دیده و آزموده بوده بنا علیه صورت

مطالب را برای پیشنهاد رای حضرت امپراطور و غیره جنرال مرشل مزبور معروض میشود

امید است که در این وقت مرشل برنادت در ولایت پارس بوده در ساعت

بحضور حضرت امپراطور رفته حقیقت را معروض داشت و در باب امورات

سپهسالاری خاص دوستی تعمل خواست حضرت امپراطوری مبلغی بتعرض

مرا ... فرموده که از این کار نظر حاصل نخواهد بود در چاره امورات رجب

مرحمت متمشی کرد پس فرموده اختیار و قبول تکلیف امنای دولت

... بایست و بهانچه بخاطر مقبولات معمول دار و موافق که در جواب

باشد مانع خواهم از این فرمایشات امپراطوری چنان مستفاد میگشت

که رفتن برنادت بدان ولایت مصلحت کار و صلاح دولت پادشاهی نیست مترجم

میگوید برنادت روزی چند با انجام تدارک و تهیه اسباب رفتن استعمال

ورزیده با آب گرم که چند منزل با پاریس فاصله دارد در وقت حرکت بولایت پارس

مراجعت و از آنجا گفت ما مورتیت خود را بولیعهدی نویون مینوشتم که در ولایت [illegible]

برای من نگاشت و بفاصله چند یوم از خدمت امپراطوری رخصت حاصل و روانه صوب مقصود

گشت و در پانزدهم ماه اکتوبر مطابق نوزدهم میزان سنه ۱۲۲۵ هجری وارد شهر [illegible] شده

چون فایان امرم

سه روز در شهر مزبور توقف نموده مسترتورین میگوید مرشل برنادت در ایام توقف [illegible]

مشغول ملاقات و تلافات و تعزیتها بجهت خود و سپاه پدران او فائت متعذر

نمود و بسبب نقصان ملاقات ناپلیون را پس از محاربه و قتال نسبت بجو دریزی

پایان آورده گفت که با وجود اظهار جلادت و شهور رشادت افواج بحر امواج

و ولایت سقفان [illegible] من بازپس از محاربه ایشان را مورد و ملامت

و مواخذه فرموده مراجعت شرفیاب حضور نمودند ان بازماندگان حریم عزت

و شأن استعداد ننمودم اظهار کرده که و دلیل بدان بود که نام فتح محاربه و قتال

باسم افواج سقفان تمام شود و بدین راه افواج مزبوره را مورد ملامت و ا

و شما با وجود شجاعت و دلاوری ناپلیون اعلام نامجی بر تعریف و تحسین ایشان شعار

بر طور مرد و بکار ایشان نوشته فتح مزبوره را با اسم خود تمام نموده و بعضی معترض خواهند

شد و دیگر اعلام نامه مزبوره که منافی رای ناپلیون انتشار شده در همه

ولایات منتشر گشته است مسترتورین میگوید از مرشل برنادت استعلام

نمودم که عاقبت امر بقدر مزاج امپراطور کجا منجر گردید گفت اعلام نامه را بنام ایشان

خود نشر نمودند که آنچه برنادت در باب فتح محاربه و قتال نوشته خلاف

واقع است و بر آن اعلام نامه مزبوره را که چاره داشت بین مضمون انتشار

بود که در احکام یومیه حکمی که مرشل برنادت در هشتم ماه جولای نوشته و چاپ

نموده بر مجموع ولایات انتشار یافته و مضمون آن اینست که جنود سقفان را حقیقت

داشته که در روز پنجم ماه جولای هفت یا هشت هزار نفر از شما قلب لشکر مخالف

دشمن را شکافته بهره و قزاق ببینند و از صدمت و صولت چهل هزار لشکر و شصت
عراده توپ اردوها یکی دشمن که چون سد سکندر در برابر شما بود انداخته بخاطر دارید هر شهر
در ضمایر شما راه یافت و از مطلع هر خاور تا مغرب شمس انور و از مغرب تا جنوب
محاربه اکاره از اشتغال ورزیده و شب را در محل ... مخالف بسر آورده بودید و از کوهستان
روز تا به بود چون روز دیگر در مقابل صفوف ... مخالف ... عده شما اگر چه
عده قلیل ... جهان که در این مقاومت کرده با در مقابله و مقاتله پرداختید
و ایمپراطور اعظم مراتب جرأت و جلادت شما را با چشم خود مشاهده فرموده
شما را چون افواج رشادت قرین اهل مرتبه برتر و بهتر از ایشان معهود نگردیدن تحسین
و آفرین فرمود اکنون ظهور رشادت و نام برداری هر یک از شما منوط
موقوف بر آنست که لوازم حقوق ولی نعمت خود را بجا آورده تا جان در بدن
دارند محاربه نموده بر خصم غالب آیند و نیکنامی حاصل سازند الحق شما در این محاربه
حق خدمت را ادا نموده لازمه خدمت را بعمل آورده دشمنان شما را احاطه
جاوید از نام و ننگ حاصل و در زمان قرین مفاخرت کامل آمده اکنون که ...
حضرت ایمپراطور در روز محاربه مزبور خود مرحمت کرده بس بود ... بعمل فرموده
و ... سپاه و بخشش مرتبه و مقدار افواج و جنود جلالت دستگاه احتشام بوده
نبایه ویگران ... جلت ... نمایند چون مرشل برناست گستاخی کنند
بنابر آن حضرت ایمپراطور فتح و نصرت خود را با شما بر جلادت و رشادت
جنود فرانس ... نهاده ... که فاتح بوده اند و نام شما در میان ... این حکم

مرشل برناست محض خوف و خلاف محض است و چون سقسان ابدا هیچ اد
بروز بروزی اظهار رشادت و جلادت خود آن علم را نوشته و فتح مزبور را
با افواج سقسان که یکباره پا شکسته منضرب داشته و زیاده بر آن تعریف ایشان را
کرده ... ایضا محض منافی رأفت و مخالف صلاح و صواب دولت بوده
در امور مملکت ... هست که شخص اهل مملکت خود را چشم پوشیده در تعریف
بیگانگان کوشیده و خود اقرار نماید که افواج سقسان باعث فتح و ... شده
حقیقت آنست که فتح مزبور را از اهتمام ... و مرشل ...
و فرع یافت که آن دو سردار والاتبار در روز ضرب هجوم برده دل ...
لشکر مقابل گشته و همچنین مرشل ... که در پنجم ماه جولای افواج سقسان
فریه و قزاق را متصرف شده و ... این در مقابل دشمن مقاومت
در روز ... مخالف واقع است زیرا که فریه و قزاق را در روز ششم ماه مزبور
افواج ... مرشل ... متصرف شده و مرشل برناست و جنود
... هرگز نمانده این در مقابل دشمن مقاومت کرده ...
... بود و حضرت ایمپراطور لا علاج گشته افواج ... مرشل ...
... افواج ... خاصه ... محافظت
... مرشل برناست ... فتح ...
بر خود و افواج سقسان نسبت داده حقیقت ... مرشل ... افواج
... ایمپراطور ... [illegible]

برخود پسندیده و بیهوده مفاخرت کند و فتوحات دیگر از نسبت بخود دهند بانجام
دیگر آن جماعات نماید بالجمله اگرچه افواج عثمانیان خود دیده‌اند که [illegible]
[illegible] درباره ایشان خلاف وقوع بود و رشادت دیگر از ابا ایشان
نسبت نمود ولی باز این حکم [illegible] حکم [illegible] شرف [illegible]
البته موجب [illegible] خاطر [illegible] ایشان خواهد گشت مابین آن حضرت
امپراطور می‌فرماید که چنانچه این حکم مخفی ماند و بغیر ایشان [illegible] آن و سرداران
[illegible] از افواج عثمانیان و دیگران [illegible] از این استحضار نیابند محقق
کلام اینکه [illegible] مذکور ساخت که بروزی از ایام بسلام امپراطور
رفتم در مجمع سلام از من استعلام فرمود که خبری از مملکت سوئد داری
عرض کردم بلی مرا خبر فرستاده‌اند که وقایع نگار حضرت امپراطور که در
دار السلطنه سوئد متوقف است [illegible] کارگزاران دولت مزبور بحث نماید
که برای چه [illegible] ولیعهدی انتخاب کرده‌اند [illegible] معتقد
هستند حضرت امپراطور اراده داشت که دولت سوئد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ولیعهد [illegible] حضرت امپراطور از این معنی متعجب
گشته فرمود خاطر جمع دار که این سخنان را من محض [illegible]
[illegible] بگوید که [illegible] است پس [illegible]
مذکور ساخت که تاکنون [illegible] منتظر [illegible] درباره خود کرده‌ام [illegible]
از این [illegible] درباره من [illegible] بالقطع [illegible] که او مرا جواب نفرستاده

[illegible]

[illegible] بابت با من عداوت دارد ولی اطمینان من به اینست که رجب [illegible]
مملکتداری در انتظام امورات دولت سوئد مطابقه و موده داری [illegible]
در باب ولیعهدی من مانع نباید و مرا از قبول آن ممانعت نفرمود چون خبر
رسید که امر ولیعهدی انتخاب نموده‌اند در ساعت امر فرمود خبر [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] در باب حرکت
من از [illegible] پاریس [illegible] مملکت سوئد سلطان فرمایشی نفرمود
[illegible] از [illegible] خود را از [illegible] [illegible] داشتم [illegible] حضرت
[illegible] احکام [illegible] این [illegible] آثار [illegible] [illegible] داشتم [illegible]
[illegible] مزبور نمودم [illegible] بزرگ [illegible] آن [illegible] [illegible]
[illegible] حضرت امپراطور [illegible] تعجب [illegible] نمود [illegible]
فرمودند که برای مصلحت [illegible] دولت [illegible] کارداران [illegible]
[illegible] از [illegible] خلاف امر من [illegible] مخالفت [illegible]
[illegible] [illegible] جواب معروض داشتم که اعلیحضرت امپراطور [illegible]
[illegible] [illegible] چنان [illegible] [illegible] زیرا که کارگزاران
دولت سوئد مرا ولیعهدی دولت مزبور [illegible] کرده‌اند و حضرت امپراطور نیز
[illegible] فرموده‌اند و من [illegible] ولیعهدی سوئد شده‌ام [illegible]
[illegible] و من هم [illegible] که این [illegible] از خود حضرت امپراطوری [illegible]
بلکه [illegible] بزرگ مجلس مصلحت [illegible] نموده [illegible] [illegible]

دریافت کرده است که این تکلیف موجب ارتقای مراتب من خواهد گشت حضرت
امپراطور فرموده مفهوم این کلام جهت عرض کردم ای شاهزاده هرگاه شما بواسطه
قبول کردن این تکلیف مرا از ولیعهدی دولت مرفوع و ممنوع خواهید نمود مفهوم
میکرد که هرگز زیاده بر جهاز انیهایم با خود که امپراطور اعظم چها شنیده بهمسر
و برابر شمارید و حال که تفاوت ما بین از زمین تا آسمان است
مرتبه شاهزادگیت بیکوه چون این عرض را کردم حضرت امپراطور فرمود بسیار خوب
ما از این تکلیف گذشتیم و مرا مرخص فرمود و گفت در هر کار بحث و اطلاع مصلحت
کار مارا فرو گذار کرده انشاء الله مارا زود بعمل خواهد آورد و در پرسش از آن بخت
گفت بعد از مکالمات مرا چنین معلوم گشت که مرا خواهد گرفت و سعی
بسیار نمودم که امپراطور رفع به تکالیف از من نماید و قسم یاد کردم
حضرت امپراطور دست مرا گرفته که بر من معلوم گشت که از راه
التفات نمی پرسد بهمان حالت که دست مرا در دست داشت از
بر رحمت و عنایت خود اطمینان داد و چاره کردن فرنگ در عوض شاهزادگی
من که در وقت پایتخت کاغذ را داشتم مرحمت فرمود که بطور نیابت
بکار اداره و کفایت خارج دولت گات مرا نمود چون رخصت از امپراطور
حاصل نمودم بجهت آنستم در راه منصور شوم یکی از احبای من که ذکر اسم او
مناسب نیست بعزم وداع بنزد من آمد و چیزی که جانشان او و ناپلون شنیده
ذکر کرد و گفت ناپلون در این مجلس فرمود که آیا شاهزادگات از رنگ فرنس

معلوم

معلوم نمیباشد بار عرض کردم بلی البته بغایت دلیکر است پس فرمود من زیاده میخواستم
او ولیعهدی ناپولیون را قبول نماید و ترک وطن خود کند ولی چه حاصل که او من
قابل جهت عرض کردم ای شاهزاده گستاخی نموده عرض مینمایم که حضرت امپراطور
در این باب سهو فرموده اند و اکنون مدت شش عام است که شاهنشاه
ایران بی التفات شده اید و ابداً التفات به این از روی که بر من معلوم گشته است
انگلیسها میکه امپراطور را از جمهوریه را گرفته اند مخالف نهایت از روی
بطور ریاست و معاونت زیاد و ورزیده ولی این بر من اظهر من الشمس است که اکنون
ولی عهد است نابصداقت در خدمتکاری میکوشد و با وجود اینکه طریق ارادت
میجوید حضرت امپراطور فرمود که شاید این سخن صدق داشته باشد ولی چه حاصل
که در این مدت مقصود دیگر برآمده ام و حال وقت منقضی گشته کنون او
در منافع مملکت خود کوشش نماید و در جلال دولت خود مستقر بودن بیکوبه
از آن پس که فرنس شاهزادگات این مکالمات تمام نمود در باب رفتار خود در
سلطنت نمودن از من استشاره کردن به آنچه صلاح کار او را دیدم
القا نمودم و وداع نموده روانه مقصد گردیدم

فصل دهم در بیان کیفیت جنگ دقزام و سبب تغیر مزاج امپراطور نسبت به فرنس شاهزادگات

صبح ستین روز محاربه دقزام که مخالف میبوزم
ساخته بودند امپراطور ناپلیون احکام کرده به اطراف فرستاده دستور
العمل کار هر جوق از جوقات و هر فوج از افواج لشکر را مقرر نمود و از اطراف

و اکناف بعد از ضرورت عساکر نصرت مآثر بتعاقب جنود مخالف مامور ساخت و چون
از وفور رحمت و کثرت شفقت که غریزی در مزاج شریفش طاری گشته بود تا ساعتی
استراحت نبوده در آن ساعت که افواج جنود در حرکت و نهضت بوده در بستر استراحت
غنوده معروض میشد که تا خود کسی از احضار حضور سعادت منقول تا یک قدم
در بارگاه سلطنت ننهاده مراجعت نکرد و چهار ال ستون بیگ مغازی همین حال را
بر گذاشت بعزم شرفیابی خدمت ناپلیون آمده و مراجعت از دخول براق
افواج ابواب جمعی او در اراده شجاعت و جلادت چند آن در محاربه نموده اراده
کار بسر آورده او ایشان تا کی بود که افواج مزبوره از شوق محاربه جنبش
و مانده کار منت پیشه و سرکرده گان خود را اعتبار زده عطا نمایند و نوازش
من بعد نیست که در روز محاربه کاری از ایشان منحنی نشود و موجب بدنامی
نگردد و باوجود مراتب مزبوره چنین اتفاق افتاد که در روز محاربه
دو قوم فسخ مرتبت آن شده از دیگران قطب المسیر در غلبه رحم بوده
مرشد قوات را که جانال طور جلادتی چنان از افواج شقاقان در محل دوم
نگذشت از مشاهده آن صورت بغایت مسرور گشته نظر لطفانه او
رشته در میان احکام یومیه در موکب مسعود منتشر ساخت ناپلیون
از سماع این خبر بغایت متغیر گشته مرشد قوات را احضار از سرداری
افواج مزبورش معزول ساخت و بر حلاف نظر لطفانه او چنانچه پس تحریر یافت
احکام تمام نوشته بسرداران تمام افواج فرستاده و مقرر فرمود که بحضور ایشان

[margin note:] چنین نوشتم و فرستم که منظور او
از دیدن امیرالطوریه بوده چون

اخذ از مضمون احکام استحضار یابد تا بعد لشکر شقاقان که در تحت لوای
ناپلیون بمحاربه اشتغال دارند همگی را دریافت نموده مایوس از مراحم خاطر سعادت
مانوس شوند و سرداری افواج شقاقان در همان روز بجانرال قنبار رود داد
یکی از وقایع روز حرب آنکه در حین گرمی هنگامه یکی از روسیه جنود فرنسوی
جلادت بطور رسانیده موقعی بکار برد که خود را بیکبار رسانیده بوضعی ترتیب
صف داده که بر اطراف صف بیمنه جنود فرنس عمود گشته باد امثال گلوله توپ
صاعقه بار کار بر ایشان تنگ نموده صاحب میدان کارزار شود و جنود فرنسه
علاوه بر آنکه در ضلع زاویه لشکر فرنس از هدف گلوله دمار تفنگ توپ
آتشبار نموده بوده چند عراده توپ را نیز بر کنج زاویه لشکر فرنس نصب که یکباره
مار اضطراب در ایشان سازند جنرال ال بیروشن بیگ چون حضرت امپراطور
دیده است که صفوف میمنه ما تاب این گونه صدمات گلوله دمار تفنگ توپ
مخالف می آورد و دست بر استعمال تفنگ نبرده‌اند چه دشمن از قرب
چندان دست نداده که توان با تفنگ آتش فشان با دور مقام محاربه برآمد
به همت سامی تمام در همان کنج زاویه لشکر ما که محل باریدن گلوله توپ
صاعقه بار دشمن بود چون سد سکندر ایستاده مطلقاً حرکت نفرمود که مبادا
حرکت او موجب اضطراب لشکر ما شود و غیبت او از آن مکان باعث
پریشانی و پراکندگی ایشان گردد و پس از ساعتی که گرمی هنگامه شورش رفت
بر آمدی موسوم بمراکات که در رنگ مانند برف بود و حضرت شاهنشاه

هم جابجا در آتش بمیدان اقدام فرموده بودند چون بخت برگردد در مقابل صفوف
سیصد لان آورده بدرست داد و احکام میفرستاد و از صف لشکر با
ما همراهان میرفت و بارها دو فاز تمام مراجعت میفرمود و با وجود آنکه گلوله
توپ و تفنگ از اطراف او مانند موج دریا باران شده نیسان بر
زمین میریخت بخاطرش ذره اضطراب حاصل نگشت جنرال نوزین
میگوید در هر جا بر قفای ناپلیون روان بودم و در همراهان با خود خیال مینمودم
که اینک هدف گلوله دشمن گشته از اسب خواهد گشت بالجمله حضرت امپراطور
لشکری گران تعیین و مقرر فرموده که در عقب سپاه مخالف عبور داده عقب را
بگذاشته و از آن پس تمامی افواج سواره در ساعت گردش کرده برعقب
جنود مخالف که بر صفوف جسر لشکر مخالف داخل گشته بودند تاختن آوردند
و بعض اصول لشکرها را خالی نموده باستعمال آلات استقبال دوره مارشال
بسیر را با بلاغ بعضی احکام لازمه و از آن ماموریت فرمود مارشال برای
انجام خدمت ماموره اسب را بجنبش در خلال این حال گلوله از توپ مخالف
بمیان صفوف لشکر رسید که چون برق میان ابر بشکل مارپیچ حرکت مینمود
و تا از زمان چنان گلوله دیده نشده بود از صدمت باد آن گلوله مارشال بسیر
از اسب بر زمین افتاد و بیهوش گشت و کلاه نمایش از فرق بر زمین افتاد
حضرت امپراطور ملاحظه فرمود که کسی از اسب بر زمین افتاد و یا معلوم
نکرد که که بوده و چه منصب داشته برحسب عادت تحقیق از حقیقت او فرمود

ملازمان

ملازمان رکاب نصرت انتساب معروض حضرت سعادت نصاب داشتند
که مارشال بسیر بود که به اطلاع این خبر بغایت متاثر گشته فرمود چرا به
رف که مرا وقت گریه و طاقت دیدن او نیست و نمیتوانم بگذارم مارشال لانیش
کباب دیده از آن حسرت پر آب و مراقبه فرمود بازرفته تحقیق نمایم که او را
رمق باقی یا در ساعت تسلیم نموده است چون به انجا رفتم او را از معرکه بدر
برده بهوش آورده بودند و چون در هنگام محاربه اهالی دار السلطنه از زن و مرد اناث
بر فراز باره شهر و بر بام بیوتات جمع گشته نظاره مینمودند و به هنگام صبح که
در طلوع کواکب محاربه بود خاتونان از ملاحظه ضعف در لشکر با دیده اشک
مشکبار رسید بغایت بشاشت و خرمی مینمودند و از عاقبت امر که
در دست قضا و تقدیر است غافل بودند تا به دو ساعت از وقت ظهر که
شمس به هنگام زوال و اختر اقبال جنود نمسه را گاه هبوط بالجمله نزدیک زوال بود
گذشته که هزیمت سپاه نمسه را مشاهده نمودند شعف و سرور شان به ملولی
و سرور مبدل گشت و بهنگام غروب آفتاب که جنود نمسه با امرا منهزم
و حضرت امپراطور در میدان معرکه کارزار بنظاره و جولان بسر میبرد
اتصال
در رسید که در شلیک اخر سپاه مخالف که رو بوادی فرار نهاده جنرال
بضرب گلوله تفنگ از پای درآمده بر سر آمده و در مجاری عبور برسید آن جراحت
ناپلیون رو بکنار رحمی و وقت افواج ابواب مارشال گذارنده افتاده چند که لشکر
مخالف زور آور گشته بود که او را از ملاحظه خود حرکت ده امکان نیامده بود

وچندان از افواج ابوابجمعی بعرض تلف رسیده بود که فوق آن متصور نیست و ناپلیون
از ملاحظهٔ مقتولین بغایت متأثر گشته فرمود که جلادت و ثبات قدم افواج
مزبوره را [illegible] دلیری افواج ازین نخواهد بود در میان کشتها مرتکب [illegible]
وچندی از آن قبیل خلاف نظامی ازو ظاهر گردیده بود که فی الجمله موجب رنجش
ضمیر امپراطوری گشته بود چون او را بآن حالت دید فرمود [illegible] وچون [illegible]
بوده دریغ [illegible] و [illegible] ظاهر من در آن است که قبل از [illegible] ملال آن [illegible]
کرده را ملاقات نموده بگویم که از تقصیرات گذشته و چند حالات دیگر [illegible]
از خاطر سپرده ام [illegible] دل [illegible] راحت [illegible] دیگر کشید حضرت
امپراطور قدمی چند پیشتر رفته یکی از [illegible] فوج را در میان موج
خون چون مرغ بسمل طپان دید که بهوش [illegible] رمقی در بدن داشت [illegible] بود در
ساعت از اسب پیاده و در برابر او نشست ملاحظه نمود که سرش را صدمه گلوله
لطمه رسیده و در میان خاک و خون غلتیده و [illegible] خون و خاک
را [illegible] پاک کرده دو [illegible] که از مسکرات است بر لب او ریخته
[illegible] دید و باز حضرت امپراطور را بسر خود ایستاده دید و شناخت چشم
خود را [illegible] ساخت [illegible] از شدت ضعف بیهوش گشته از خود رفت
اگرچه آن بیچاره [illegible] امکان نداشت و لیکن امپراطور از راه ملاطفت بحکم فوج
مزبور سپرده روان گشت و بآن لشکر که مامور بتعاقب خصم فرموده بود
رسیده [illegible] را در آنجا دیده در ساعت دست دراز کرده

در آن

دست او را گرفت و فرمود ملاطفه کن که بسبب خدمتی که درین محاربه از شما
و افواج ابوابجمعی بمنصهٔ ظهور رسیده مرا با شما نسبت دوستی مقرر و ازین پس
هیچ وجه خاطر محبت [illegible] ارشاد [illegible] و چند ساعت [illegible] عدم التفات
من سرخجلت بگریبان حسرت برده داری و بهمین خدمت و درین غزوه
بتقدیم رسانیده غبار ملال [illegible] باب ملاطفت نازل و با عطای نشان و حمایل
و علامات [illegible] و سپهداری که علامت [illegible] رفع ملالت من [illegible] ظهور
خدمت [illegible] کاملت خواهم داشت [illegible]
شبی که در غزوه [illegible] با امپراطور مشغول بازی ورق بودیم [illegible]
بسیار [illegible] بتصویر و سکه [illegible] ناپلیون در برابر او بود مرا امر فرمود که [illegible]
[illegible] ناپلیونهای کوچک هست [illegible] عرض کردم بلی ناپلیونهای کوچک
[illegible] و [illegible] ناپلیون اعظم را [illegible] و محبت دارند و [illegible]
ناپلیونهای کوچک [illegible] از ناپلیونهای بزرگ [illegible]
[illegible] اهل [illegible] منحصر باین فقره است که همواره [illegible]
فصل [illegible] حرکت [illegible] از شهر [illegible] و رسیدن [illegible] و اختلاف [illegible] ناپلیون و مکاتبات
[illegible] ناپلیون و [illegible] ناپلیون ولایت [illegible] راه [illegible]
[illegible] ناپلیون بدولت [illegible] پایتخت [illegible]
[illegible] شهرهای [illegible] و عدم رضای دولت [illegible] ناپلیون [illegible]
[illegible] ناپلیون [illegible]

مقارن آن اوان که مرض برنادت متدارک نقدی امر منصب

چون ولیعهدی دولت سویدن که اهل مملکت بدو مفوض داشته بوده بود

حضرت امپراطور مشغول رفع خلاف و اخراج خصم از حدود خلیفه اعظم روم

و بدین سرگرم تنظیم امور مملکت پرتقال بوده و امور مرقومه بر وفق

مطلوب امپراطور سمت انجام نیافت و بهنگام عزیمت برنادت

از ولایت مجرن امیر [illegible] [illegible] و از ولایت [illegible] دایم

مزبور را در [illegible] ولیعهد ثانی دولت سویدن بود که برنادت را بجای او منصب

ولیعهدی نموده بودند در راه آن امیر مرقوم به ولایت [illegible] بود

که همشیره خود را [illegible] که در [illegible] ولایت مجرن [illegible]

[illegible] به واسطه انتخاب برنادت ولیعهدی از دولت خود مایوس

گشته با دولت روس طریق مراودت و مرابطت باز داشته بود و از جانب

دولت روس لوازم محبت و مودت نسبت باو مبذول میداشتند مجملا برنادت

بعد ورود در [illegible] سلطنت سویدن [illegible] بر حقایق حالات خود [illegible]

نگاشت [illegible] میگوید اکنون مقتضای مقام آنست که حقیقت [illegible]

مرض برنادت را [illegible] [illegible] که [illegible] گشته [illegible]

ازولیعهدی

از ولیعهدی برنادت در دولت سویدن بغایت اندیشناک گشته بود

که برنادت نظر بصداقت و دولتخواهی مملکت خود [illegible] با همه [illegible]

که رابطه اتفاق ناپلیون را برقیت نهد و تن بطاعت و فرمانبرداری او

در ندهد چنانچه سایر سلاطین و سرحدداران هر آنچه رای او استقرار یابد بر

رفتار [illegible] خواهد کرد و مخالف [illegible] صاحب

منصبانی راکه همراهی برنادت مامور و روانه فرموده بود مقرر داشته

که تا یکسال در نزد او مانده [illegible] او باشند برکاب [illegible]

احضار فرمود لهذا ولیعهد برنادت مکاتبه باین جنبه بحضرت

امپراطور نگاشت که مضمون یکی از مکاتبات مکتوب این بود

که در هنگامیکه مجوز ستم عرایض صادقانه مبنی بر شکر نعمت

وقبول منت از بندگان آنحضرت نگاشته از مراحم ملحوظ

حضرت امپراطور مستدعی شوم که التفات فرموده حکم اذن

مقرر دارند که صاحب منصبان مامور توقف نزد کمترین تا یکسال دیگر [illegible]

بوده باشند حکم باحضار ایشان صادر فرموده اند از صدور این حکم

[illegible] و استماع [illegible] اخبار از مقر سلطنت [illegible] استنباط میشود که خاطر

مهر مظاهر امپراطوری را از کمترین [illegible] و [illegible] کامله [illegible] طاری

گشته و [illegible] بی التفاتی را دلیلی نمیدانم مگر آنکه مبنی بر افترا و تهمت جمعی است

که نسبت بمن در خدمت حضرت امپراطور [illegible] عرض نموده اند و هرگاه

التفات خواطر و عنایات ضمیر مرحمت مظاهر امپراطوری حامی و معین من در
مجاری امور لبعید نگردد اظهر من الشمس و ابین من الامس است که ارباب
غرض و فساد ارباب حسد و عناد تهمت و افترای زیاد در خدمت سعادت
بنیاد بر من اسناد خواهند داد ای خداوند هر عرضی که ارباب غرض در باره کمترین
معروض میدارند استدعای من اینست که حضرت امپراطور هرگز به
قبول موصول نداشته در ارادت و دولتخواهی من اشتباه نفرمایند
زیرا که در خلوص ارادت خود قصوری نمی‌بینم که علامت خود کوشم و همچنین
معلوم ضمیر منیر امپراطوری باشد که من نه از راه ترس و بیم اطاعت‌گذاری بر خود
لازم نموده‌ام بلکه بارادت قلبی خود را بنده آنحضرت میشمارم و اگر عموم امورات
سوئدین بر وفق مطلوب و مقصود حضرت امپراطور نگذرد جرم و جنایت و تقصیر
و خیانتی بر من نخواهد بود بلکه مقتضای قوانین مملکت است و مرا دران مجال
چاره نیست و اینمعنی بر رای بیضا ضیای واضح است که در دولت اینجا و در قوه
پادشاه نیست که خلاف قانون رفتار نماید و در این مملکت چندین رای مختلف میباشد
که هر یک برای نفع خود در آن اهتمام مینمایند که باید متدرجا آرای مختلفه را متفق
کرده راجع بنفع مملکت سازند و نیز دولت سوئدین اجبار فرقه است که چون جماعات
هر یک طبیعتی دارند تدبیری سیاست نیز باید که طبایع مختلفه را راجع به یک طبیعت واحد
نماید در اینصورت مرا لازم است که در کار این دولت چنان بهوشمندانه رفتار نمایم
که توانم روزی صاحب فخر در این مملکت شوم حال بر حسب حکم حضرت

حضرت امپراطور

حضرت امپراطور سفیر چقتیل افغان را روانه بزم ارم نظم حضور سعادت دستور نمودم
و عریضه ارادت طراز را نیز مصحوب او انفاذ خدمت فلک بنیاد نمودم شایان
ارادت آئین آنست که چون سوی الیه را الحال مبنی از حقایق امور استحضار
حاصلست استفسار حالات از او فرمایند که او کما کان بدون زیاده و نقصان
معروض خواهد داشت مراتب گرفتاری من بدین معارک و اشتغال مهام
معظم موقوع در ممالک و مراسم شوق کمترین که رضایت و خوشنودی امپراطور
از خدمات خود معلوم ضمیر کیمیا تأثیر خواهد گشت و شرح اضطراب من از انتظام
خدمات محوله بعهده بنده نحویکه مبادا امری منافی رای امپراطوری روی دهد
مفرات حزن و اندوه کمترین را از احضار سرکردگان فرنگ که مأمور بخدمت
من فرموده بودند نیز معروض خواهد داشت امیدوارم از مکارم اخلاق امپراطوری
آنست که مجددا بنده را ارادت آئین امور و مرحمت فرموده نفری چند دیگر
از سرکردگان را روانه فرمایند و هر قدر بیشتر و زودتر باشند مزید الطاف من از
آمدن ایشان ممنون گشته بقدر امکان در باره ایشان محبت خواهم ورزید
و هر گاه رای مبارک میدانه نمودن ایشان استقرار نیابد مستدعا دارم که ایشان از امور
نهایت عنایت فرمایند که الحق در خدمات من کوتاهی نکرده و از مراحم و عنایات
ملوکانه که بعد از سفر شته برایشان و اقران ایشان مبذول گشته بهره و نصیبی
نبرده اند چون سررشته سرکشی برگذاشت ملحوظ انظار امپراطوری هست بعنایت
متغیر گشته فرمودند بایستی برگذاشت را ما دون بولیعهدی ولایت سوئدین.

نکرده باشد که اکنون مدعی سلطنت بوده باشد بلکه سزاوار آن بود که او را گرفته
بقلعه و بنیشت محبوس سازم تا زبان مملکت سوید را از دست منضبط فهم تمام
مرشل برنادات از فقرات مزبوره مستحضر گشته اعتقاد بصدق آن نکرد که
امپراطور را منظور عزل او نمیده و حبس او در قلعه مزبوره که یکی از قلاع ولایات
نیکی و نیاست میباشد بالجمله دران اوقات در خفیه اوضاع مخالف در سوید
برنادات را فراهم آمده و مخالفین چند فرو نگذشته خود را که ابنوده علاجات ازرا
بر اجبر ساختن که برنادات را اسرف نموده در کشتی نهاده ببرند ولی
این معنی بزودی منتشر و برنادات مخبر گشته مخالفین از خوف برنادات بی
بیل سطوت بر کشتی سوار و فرار نمودند مقارن این حال امپراطور ولایت پامرنیه را
که از ولایات سوید است عنفة متصرف گشت مرشل برنادات مجددا شرحی
در این باب بامپراطور نگاشت که از فحاوی نوشتجاتیکه در این اوان
از حدود ممالک سوید رسید چنان معلوم گردید که فوجی چند از افواج جنود
فرانس بسرداری شاهزاده اکول در بیست و ششم ماه جنوری مطابق چهارم
ذی‌القعده وارد ولایت پامرنیه که متعلق بسوید است گشته بدار السلطنه ولایت
مزبور رفته از آنجا عبور بجزیره روجن را که قرب ساحل بحر بالتک است متصرف
گشته‌اند اکنون پادشاه سوید را تمنا از امپراطور است که راه و اطوار را که
منافی عهود و دولتین است بیان فرمایند و نظر برابطه قدیم که دران آستان دارم
استدعا مینمایم که مقصود از این رفتار خلاف از روی بیان فرمایند

تا اینکه

تا اینکه دولت سوید از تکلیف خود مستحضر گشته طریق رفتار خود را بداند و نکته دیگر بعید
این دولتم مصلحت دید خود را دران باب معروض خدمت پادشاه سوید
دارم و معلوم رای حضرت امپراطور باشد که دولت سوید متحمل این نوع نا
حساب نخواهد گشت و برین که حسب التمنای اهالی این مملکت بولیعهد انتخاب دولت
منصوب گشته‌ام لازم است که در محارست و محافظت ایشان بقدر المقدور ساعی
موفور معمول دارم مشرلوبرتن گوید که در این اوقات من در شهر
پاریس متوقف بودم چون امپراطور رسائل مزبوره را ملاحظه فرمود بغایت
متغیر گشته گفت برنادات میبایست در محاربه کشته شود یا بدست آمده بعقوبات
منکره مبتلا گردد و چون دولت سوید را قوت مقاومت نبود و منفردا
از عهده معاودت دولت فرانس بر نمی آمد بنای محبت و وداد با دول
خارجه نهاده و مرشل برنادات امیرال ونچ را اجودان پادشاه سوید را
بسفارت مامور دولتین روس و انگلیس نموده نامه بدین مضمون نوشت
که چون امپراطور ناپلیون بر خلاف قانون محبت ولایت پامرنیه را
که متعلق بمملکت سوید است متصرف گشته بر ذمت دولت سوید را
بنای مخالفت با دولت فرانس میباشد و حمایت و اعانت انجه دولت
قوی شوکت ارغب مجملا حضرت امپراطور از مراسلات مزبور مخبر و
مستحضر گشته تدبیرات و اجتهادات کامله مبذول فرمود تا مگر بمو منعی
مرشل برنادات امرا الملک پاریس قواعد بر دولی مفید فایده شیاد

دو نفر شیل نیز بندات در باب این معنی کرده بود که هرگاه بجا رسیده ناپلیون اقدام نماید و اورا
استحکام حاصل نخواهد گشت بنا علیه اراده کرد که بنحوی مناسب فیمابین
دولتین التیامی دهد لهذا محبوب آشرجی مدین مضمون بامپراطور ناپلیون نگاشت
که مکاتیبی چند از کارگذاران آن دولت ابد پیوند بمن رسید و از اطلاع بر فحاوی
آن مایل بر آن گشته‌ام که تفاصیل وقایع انیولا را کماهی بصداقت معروض
خدمت ناپلیون دارم در هنگام عزیمت مملکت سوئدین منتظر بآن بودم
که پس از ورود توانم اهالی این مملکت را با خود موافق و متحد ساخته نظر بر
ارادت قدیم که با دولت ابد قسیم فرنس دارم در مقابل نکوخواهی
و صداقت اندوخته و اشتهار نام نیک آنحضرت برآمده وجود خود را
بسته وجود حضرت امپراطور نموده باشم چون وارد این مملکت شدم
عموم اهالی این ولایت را نیز بطیب خاطر متوسل به دولت فرنس یافتم و دایم
که در باب حفظ قوانین مملکت و آزادی خود چه اسبابی بهیچ وجه تحمل نتوانستند
شد که در صورت امکان کسی از دست دشمن رخنه در مملکت ایشان نماید
و تغییری در اوضاع قوانین ایشان دهد با بجمله ایلچی حضرت امپراطور که مامور
توقف دارالسلطنه این مملکت بود مطلق احترام دولت منظور نداشته
فرمایشات حضرت امپراطور را بنحوی بکارگذاران این دولت القا نمود که
احدی نسبت بغلام زرخرید خود این وضع تکلیف و خطاب ننماید و
ایلچی مزبور بدین راه روابط اتحاد این دو دولت را برهم زده اهل مملکت را

در مقام

در مقام مخالفت حضرت امپراطور آورده و ایشان را بر آن داشت که در مخالفت
آنحضرت استمداد و اعانت از دول خارجه نمایند و خواهش نمایند که بعد از این
دولتم برای رفع این غوایل و مفاسد در بیست و هشتم عقرب با هم در جمیع
قوس سنه ۱۲۲۵ هجری اوضاع مملکت سوئدین را معروض رای امپراطوری
داشتم و عرض کردم که تمنای اهالی این دولت و قاطنین مملکت آنست
که حضرت امپراطور حامی و حافظ ایشان باشد و چون از جانب آنحضرت
جوابی شرف صدور نیافت اهل مملکت متزلزل و خائف گشتند که مبادا آزاری
از آنحضرت نسبت بایشان برسد لهذا ابواب اتحاد با دولتین روس
و انگلیس گشادند اکنون اگر مکنون ضمیر ناپلیون اصلاح میباشد علامات آن ظاهر
فرمایند تا پادشاه سوئدین مطمئن گشته فسخ عزیمت خود را با امپراطور روس
اظهار نماید و معذرت خواهد و من که ولیعهد این دولتم از جانب پادشاه سوئدین
مطمئن میباشم که هرگونه تکلیفی که سزاوار دولت فرنس و مناسب احوال مملکت
سوئدین باشد فرمایند قبول نماید بالاخره اگر چه بواسطه عزت و اعتباری که اهل این
مملکت بمن داده‌اند چون اهالی این مملکت شده‌ام در مراسیل ضمیر به بیت فرنس
میباشد که موطن اصلی من است و از بدو جوانی بصداقت تمام در آن دولت خدمت
نموده‌ام و هرگونه اطاعت که اهل این مملکت نسبت بمن مینمایند ظاهراً نتیجه خدمات
که در آن دولت نموده‌ام و اهل مملکت که مرا بولیعهدی خود منتخب نمودند محض
آن بود که انتسابی خاص باهل فرنس داشته باشند مؤلف اوراق بیان

مینماید که ناپلیون چنان خام کار نبود که اعتماد بچنین مراسلات نماید و از پرنس
برنادات مطمئن گردد مجملاً قبل از آنکه مرا از پطربرق احضار فرمایند وزیر دول
خارجه شرحی باین مضمون بمن نگاشت که امپراطور را از شما شکایت بسیار است
و راه آن این است که در میان اخبار نامجاتی که در هر ماه چاپ میزنند
اخبار نامهٔ پطربورغ منافی رای امپراطوری اشاعه مینماید
که چرا مستر لوریستن گذاشت که چنان روزنامه در آن ولایت
نشر گردد و از آن پس مجدداً رسیده از وزیر مزبور رسید که حضرت
امپراطور مستعجلاً شما را احضار فرموده که در باب پطربرق و تصرف
ولایات حنز مشورت با شما نماید بروز دیگر از پطربرق روانه فرانس
گشتم و چنان تصور کردم که حقیقه منظور ناپلیون مشورت در امور است
پطربرق در باب تصرف ولایات حنز است و از آن پس بالمره انکار [illegible]
متصرف خواهد گشت چون وارد ولایات ~~حنز~~ شدم ولایات مزبوره را ضمیمهٔ ممالک
فرانس دانسته بقوانین فرانس معامله در ولایات مزبوره مینمایند چون وارد ولایت
شدم مطلع گشتم که احکام مزبوره در دیوانخانهٔ خاص دولت برحسب گشته و
ولایات مزبوره متعلق بفرانس شده است و معلوم گشت که اینگونه توسیع ناپلیون در ممالک خود
منافی رای امپراطور روس خواهد بود و موجب رنجیدگی او خواهد گشت
چنانچه امپراطور الکساندر را فرد خاطر گشته فرمود تا متاع فرانسه را
بولایات روس نبرند و از آن پس با دولت انگلیس بنای اتحاد نهاده

بود از آنی

در شهر پطربرق باسمه شده و در جمیع ممالک منتشر شده این نوع روزنامه‌ها

تا بشهر حنز رسیدم [illegible] روانه است و احکام از امپراطور [illegible] که شهرهای حنز را متصرف شده‌ام

بمرور زمان از هر دو دولت آواز شکایت از اطوار ناپلیون بلند
گشت و عاقبت همین شکایت منجر بوقوع گردید محاربه که ابتدای
از استرلتز شد ابتدای خط اتمام ناپلیون نام نهاد مستر لوریستن میگوید
روزی وزیر دول خارجه را ملاقات نمودم وزیر مزبور گفت امپراطور
مرا فرموده که بشما بگویم که خواهش امپراطور این است که ششصد هزار افرنک که در
معنی یکصد هزار تومان است برای اتمام عمارتی که بجهت دستگاه امور دول خارجه
میسازم کارسازی شده و قباله من نامه مستر لوریستن میگوید از استماع این کلام
چنان متعجب و مبهوت گشتم که قدرت جوابم نماند وزیر دول خارجه گفت
حضرت امپراطور نمیخواهد شما بحضور رسیده در این باب جواب بگوید بلکه
هر چه جواب گوئید باید بمن معروض دارم باز قادر بر جواب نگشته قدری
سکوت نمودم وزیر مزبور دو سه مرتبه تکرار و اصرار در صدد جواب از من نمود
پس گفتم آنچه گفتم از زبان من عرض کن که گفتم رد و چندانکه وزیر مزبور
سعی کرد تا اگر جواب دیگر از من صادر نماید همان جواب اول را مکرر نمودم
وزیر دول خارجه خدمت ناپلیون رفت ناپلیونش فرمود مستر لوریستن را
دیده ابلاغ فرمایش ما نمودی عرض کردم بلی فرمود در جواب چه گفت
عرض کردم جرأت عرض ندارم امپراطور اصرار از حد بیرون برد وزیر جواب مرا بعرض
داشت امپراطور از روی تعجب فرمود به حقیقه چنین جواب داد عرض نمودم بلی
اندک تامل فرموده بدرگاه اطاق رفت و بعد از هشت دقیقه در آنجا ایستاد و

[illegible] ناپلیون [illegible]

عجب [illegible] جواب [illegible]

ناخن بر کید بکر زد لیکن چون مراجعت بمقام خود نموده مطلقا از اثبات سخنی که
زبان زانده مطلبی دیگر در میان آورده بنای صحبت خارج نهاد مستر
بوریان میگوید ناپلیون چنان در مقام انفعال برآمد که مزبور از من بود که از حد وصف
خارج است و هر هنگام از حوالی عمارت وزارت دول خارجه عبور میفرمود
بلا اختیار بکشف مخارج تعمیر این عمارت را با مستر بوریان میداد و
الحمد لله این مطالبه از قول منجر بفعل نگردید

فصل نوزدهم در بیان احوال مستر زرنشیف و تجاهل ناپلیون از احوال او و هر اسب نزول
وقع لشکر فرنس در اسپانیول و پس نشستن مرشل ... از دشمن در پورتقال و دیگر نقدادن
انگلیس بلشکر ... بولایت ایبریه و مرشل ... پورتقال را
گذاشت

مستر بوریان میگوید از زمان ورود ولایت پاریس از مراتب حیل و
تدبیر و مکر و تدبیر مستر زرنشیف ایشیک آقاسی نظام دولت روس
بسیار استماع مینمودم حضرت الکسندر امپراطور روس پس از وقوع
مصالحه از فرنسه هر هنگام که اراده مراسلت و مکاتبت با ناپلیون میکرد
مشار الیه البغایت بسفارت داد و از فور تردد بولایت پاریس در آخر
مانند جاسوس دولت گشته قرار کار بران داده بود که از امورات
مخفیه و اوضاع لشکریه امپراطور ناپلیون مطلع گشته اخبارات دولت
روس فرستد و فیما بین فهماند ناپلیون نزد وی ازین مقدمه مستحضر شد

ولا میخواست اصدار اطلاع بر این معنی حاصل آید که ناپلیون از رفتار مشار الیه مخبر
میشد و روز بروز محبت دربار او افزون میفرمود که اعتبار
او در سوالات امپراطور الکسندر زیاده بر سابق معلوم کرده نا فرصت
و اطمینانی در امپراطور الکسندر ... حاصل گشته و چون سابق تقصیر از طرف
او ظاهر کرده و بهانه برای نقض عهد و شروع حرب در ممالک شمالی متعلقه
به دولت روس ناپلیون را بدست افتد عاقبت کار منجر به انتقام کرده
که مستر زرنشیف بدست او نیز بتحصیل علوم بنده ... کمی از اربابان فن مزبور را
که دوست و آشنای بسیار از پیشکاران دولت فرنس داشت با خود
متفق و رفیق ساخته بنای تحصیل نهاد و شخص مزبور بتوسط اولیای خود
از وقایع دربار امپراطوری مستحضر و از مخبر مباحث و مشار الیه فورا
کیفیات وقایع را با امپراطور روس نوشته او را مطلع مینمود و حضرت
امپراطور با وجود اطلاع بر آنکه دیگران الکسندر را از اوضاع او مخبر مینمایند
و با اینکه علاوه بعرض او میرسانیدند که وقایع دستگاه دیوان و دفتر
رجال دولت فرنس را کلا مستر زرنشیف مطلع به دولت خود می نگارد
از آنجا که در فن تجاهل کامل بود مطلقا ابراز طلب ننموده بمراتب محبت
بالشخص افزوده خواهش او را چنان روانه نماید که او نفهمد که امپراطور از
رفتار او مخبر بوده لهذا اناث و دستانه نیز او را خود الکسندر نگاشته
مصحوب او ارسال داشت امپراطور الکسندر نیز بزودی جواب نامه

ناپلیون را نوشته مجدداً تعجیل تمام مصحوب همانشخص انفاذ داشت و چنان متعجل مراجعت
سباستیان کرد که گوئی مدار الملک روس را نرفته مراجعت نموده است و چون
این نوع رفتار از امپراطور روس سوای هم مخالف و نفاق بود ناپلیون را
بنا بر منظوری که داشت این حرکت بغایت مطبوع افتاد و هم در آن اوقات بدولت
فرانسه محاربه با دولت سپانیول و پورتقال در میان بود و فرانسه دیگر
عموما منصرف و منتظر مآل محاربه مزبوره می بودند و این محاربه را علت
آن بود که ناپلیون میخواست جوسف برادرش را در سلطنت مملکت
سپانیول مستقر سازد و اهل مملکت راضی باین معنی نبودند و دولت انگریز
و پورتقال متفقاً امداد باهل سپانیول مینمودند در اوایل سنه ١٢٢٤ جنود فرانس
بر عموم مملکت سپانیول منصور و مظفر گشته ولی بعد ماه از آن پس
چهرهٔ امورات دیگرگون گشته صور خلاف مطلوب از پس پرده بظهور
روی نمود توضیح آنکه امیر شهر بلولو که یکی از ولایات مملکت ایطالیا است
با وجود شهادت جنود ابوالجمیع در حوالی شهر چنگلانه که یکی از ولایات سپانیول
و در ولایت گلوسیه وقعت از جنود پورتقال و انگلیس هزیمت یافته از آن
پس عساکر فرانس در آن صفحات قدرت غلبه بر جنود انگلیس و پورتقال نیافت
حتی مرشل سبینه که در تسخیر ... ملقب بلقب شاهزادگی گشته بود نتوانست مصدر
فتحی شود و لشکر متفقه پورتقال و انگلیس در آن صفحات روز بروز زیاده
شده جنود فرانس نقصان می یافت و لشکر انگلیس دقیقه آرام نداشت دعا

الدوام در مرارت و زحمت بود که بر عموم جنود فرانس فایق آید و در رسم
هجوم بر آن لشکری دریغ نمیکرد و چون جنود برا مأمور خدمتی میساخت از ایصال
و تهیه تدارکات از آذوقه و سایر ملزومات با کمال دقیقه نارعی نمیگذاشت و تهیه
تمام تدارکات او بمکان مقرره ... منمود و لشکر فرانس نیز از بیم آنکه مبادا
مطالبه سیورسات از اهالی ولایات موجب تنفر ایشان از دولت فرانسه و التجا
بدولت انگلیس گردد در هر مقام تمام آذوقه و ملزومات را ببهای گزاف ابتیاع
و ازین راه ضرر و خسارت بغایت بر ایشان میرسید و تقارن این حالات
مرشل سبینه سپهسالار جنود فرانسه که در صفحات پورتقال بمحاربه و جدال اشتغال
مزاج متغیر و احوال منکسر گشته و دولت فرانس بلا علاج او را احضار نموده حضرت
امپراطور مرشل مرمونت را از حدود ولایات ایلیریه مأمور بولایت پورتقال
و اشتغال بسپهسالاری جنود مزبوره در مقام مرشل سبینه فرمود و مرشل ... را
در عوض مرشل مرمونت مأمور بسرحدداری حدود ولایات ایلیریه فرمود و
مرشل مرمونت بمجرد ورود جنود فرانسه را جمع آوری نموده در اندک زمان
امورات ایشان را قرین نظم کامله داشت و بعد از آن چندان ...
تا سی هزار پیاده و چندین هزار سوار بکار جلادت شعار و چهل عراده توپ ...
بار فراهم آورده منتظر حکم ناپلیون نشسته و در آن اوان امورات لشکر فرانس را
در سپانیول نیز چون پورتقال اغتشاش و اختلال کامل حاصل بود در اوایل سنه ١٢٢٦
هجری جنود فرانس در هر مقام و محل بر خصم غالب گشته فایق می آمد و در هر حمله

از بعد او جنود فرانس نقصان تام میافت چه در معرکه کارزار هدف گلوله آتشبار
و عرضهٔ تیغ اهل ملک شده روز بروز در تناقص بود و هر قدر از قوت می افتادند
و عموم اهالی مملکت اسپانیول ترتیب اسلحه حرب نموده برای آزادی و
استخلاص مملکت خود اهتمام مینمودند و هر قدر از جنود فرانس میکاست بر لشکر خصم
می افزودند اهالی آن ملک بغیرت و تعصب دینیه مشهور هستند و شمه از ممالک
خود مدد نمایند در اینصورت معلوم است تا چه مرتبه قوت و مکنت میباید که از
عهدهٔ ایشان توان برآمد مؤلف میگوید که قوانین برّیه و بحریه که ناپلیون
مقرر فرموده بود هر گاه بسبب استعمال دیگر و بهم بشد لا محاله موجب
تعجیل استیصال او همان گشت مثلا قانون برّی آن این بود که هر ولایت را
مسخر مینمودند با اینکه دوست و مطیع خود میساختند اهل آن مملکت را البتّه با دول
خارجه که مخالف دولت فرانس بود ترک معاملات با اهالی ممالک فرنگستان
از دوست رفته بخرابی و ناتوانی رسیده بودند و اکثر ممالک اروپا را زور
لشکر و قوت عسکر و قوام دولت و استقامت شوکت از معامله و تجارت
و هر گاه طریق تجارت آن مسدود آید هر دو یکباره پریشان و مستاصل
میشوند و ناپلیون را خیال آن بود که از راه مسده طرق معاملات
فرالات اروپا با ممالک انگلیس قوت و مکنت مملکت
نقصان پذیر خواهد گشت غافل از آنکه انگریز با هندوستان
از راه دریا طریق معامله گشاده و از قوت نمی افتد و با فرالات اب

را نموده و بجهت این قانون ممالک محروسهٔ امپراطور ناپلیون

هنوز

میشوند چنانچه در اوایل سنهٔ ۱۲۲۳ هجری دولت فرانس را نهایت قوت و شوکت
و غلبه و مکنت بود و امکان تصور انحطاط دولت مزبور نداشت و همین
قانون تجارت برّیه موجب یعنی و سرکشی عموم ممالک متصرفهٔ او گردید و
در مملکت اسپانیول نیز همان قانون را مقرر فرموده مرشل دورا فرا گفت
که بهمین سبب اختلال تام در امر تجارت انگلیس راه خواهد یافت و چنانچه
برادرم جوزف را پادشاه اسپانیول کرده ام هر کس بندر مملکت خود را
بر روی انگلیس بند و مال تجارت دولت مزبور را بمملکت خود راه ندهد
او نیز برادر من است و سلطنت مملکتی را باو مفوض توانم داشت مشار الیه نیز
میگوید مرشل مورات پادشاه نیپل در آن ایام برای حضور در جشن وضع
حمل امپرس حرم جدید امپراطور ناپلیون بولایت پاریس آمده بود و در آن
ایام فرزندی از حرم جدیده ناپلیون دختر امپراطور نمسه متولد گردیده او را
لقب پادشاه روم قدیم نموده ده روز پس از ولادت مزبور روزی
علی الصباح در باغ عمارت بتفرج میگشتم مرشل مورات را ملاقات
نمودم که او نیز منفرداً بتفرج اشتغال داشت پس از تقدیم تعارفات گفت
که بچه کار مشغول میباشی من تفاصیل اوضاع را حکایت کرده رفتار ناپلیون
و وضع احضار مرا از جبر و قهر بیان نمودم در جواب گفت ناپلیون درباره
شما بسیار بی انصافی نموده ولی این معنی عمومی دارد و هر گاه ملاحظه نمائی
احدی نیست که این اوقات ناپلیون با او بی انصافی نکرده و از انکار بنده

واو را رنجانیده باشد و من در این اوقات بی التفاتی ناپلیون را از التفات
او بهتر میشمارم زیرا که در صورت ولی‌نعمت امرا این است که بی‌شغل و
عمل بمانیم ولی باز بغیرت و حرمت خود در منصب نظام باقی بباشیم
و چون ناپلیون تفویض حکومت ولایت و مملکتی بشخصی نماید بنزد وی تقبل عهده
خود نماید و منظورش نیست که با اهل آن مملکت حسب خواهش و خود طرز
خواه او رفتار شود و همواره منت بر ما نهد که شما را بمرتبه سلطنت
و شاهزادگی و سرشیلی رسانیده‌ام و این مرحله را چنان بنماید که ما در این مرتبه
امپراطوری رسانیده‌ایم ای بوریین اکنون عهدی متمادیست تا با شما دوست
و متحدم و بدون تردید مکنون ضمیر خود را برای شما میگویم شمشیر و
خون و جان من متعلق امپراطور است هرگاه مرا برای محاربه دشمن احضار
میفرماید خود را پادشاه نمیدانم بلکه یکی از سرلشکران لشکر میشمارم و بقدر قوه
در دفع دشمن او میکوشم ولی متوقعم که او نیز زیاده بر این از من توقع ننماید
و چون دشمن او را دفع نموده بولایت هلند رفتم و در آنجا پادشاه بباشم
رعیت آنجا رعیت من میشوند دیگر شایان شان من نیست که جان و مال
ایشان را باحکام خلاف ناپلیون در معرض تلف آرم و امپراطور تصور
نماید که با من نیز چون لوئیش میتواند رفتار نمود زیرا که مصمم‌ام که بقدر امکان در
حفظ و حمایت مملکتی که او خود بمن داده کوشم و نگذارم حقوق ایشان را
باطل سازد و راه تجارت ایشان را که طریق گذران ولایت است

مقطوع

مقطوع دارد مستر بوریین میگوید همانا همین راه بود که سرشیل متوالیات پس از
زمانی چند رشته مخالطت و مخالصت خود را از امپراطور بریده لاعلاج جدا
گشت که بنای مراودت و مخالطت با پادشاهان مخالف و مناقض امپراطور
گذارد و در این خصوص روایات مختلفه مذکور گشته اعتقاد مورخ آنکه چون
سرشیل بزرگ دولت فرانسه بود شایسته او نبود که مخالف بدولت
خود نموده آغاز مخالطت با خصمای آن دولت گذارد و خود در امور و مهمات
آرد ولی از آن رهگذر که پادشاه هلند بود و بر حسب قوانین متداوله فرنگستان
محافظت و محارست مملکت بر او مستلزم و مستحسن از راه مخالفت تخطی او
وارد نیست مستر بوریین میگوید که در اوایل سنه ۱۸۰۹ عیسوی مطابق اوایل
زمستان سنه ۱۲۲۴ هجری مجددا از راه حمبرق گشتم و اتفاقا که از امپراطور ممنوع
بودم مادام توقف در پاریس نسبت بمن مبدل گشت و چون از هر جهت
ابواب آمالش بر چهره اقبال باز و نسایم فتوحات ممالک بشمارش
بر بوستان امانی در اهتزاز بود و فرزندی هم بدید از صبیه امپراطور
نمسه از پرده عدم در مرات وجود مراو را جسته و از وجود مسعود وی
که ملک و دولت را وارث میشود بر بهای دولت افزود و چنان مغرور گردیده
بود که خدمتکاران قدیم و جدید و دولتخواه و خائن در نظر او یکسان گشته
نه او را خواهان و نه از ین هراسان بود و در این صورت مرا مجال توقع نمانده
از مرخصی و مراجعت بحمبرق ممنون گشتم ملخص کلام در مملکت اسپانیول

در فصل تابستان سنه ۱۸۱۱ هجری مطابق موسم مزبور سنه ۱۲۲۶ هجری محاربات
عظیمه فیمابین عساکر فرانسه و انگلیس در اسپانیول واقع گشت و اگر چه فتحی کامل و شکستی
تحریر اقامت هیچیک از فرق مقابل را حاصل نیامد ولی از بعضی امورات عظیمه
از جنود فرانسه بمعرض ظهور و بروز رسید که رشادت فی الحقیقه وجوهر باطنی سران
سپاه و افواج جنود ظفر دستگاه فرانسه ظاهر و باهر ساخت سیمین انتقال انگلیس
در محاربه شهر البوفیره بر مخالف فایق آمده و قلعه ترقانه را بغلبه و قهر
مسخر نمودند از وقوع این فتوحات لارد ولنگتان که سردار جنود دولت
انگلیس لاعلاج بر آن گشته که دست از محاصره قلعه مزبوره برداشته برکنار رود
و شهر مزبور بتصرف جنود فرانسه آمد و شهر مزبور از معظم ولایات مملکت اسپانیول است
ناپلیون از استماع این خبر بغایت مستبشر گشته امیدوار گردید که از عساکر او در مملکت
اسپانیول مشرف خواهد یافت لهذا با خاطر مسرور بنای جشن برای
مولود مسعود جدید ملقب بپادشاه روم قدیم نهاد و بعد از فراغ از جشن برای
ملاحظه اوضاع بعضی سرحدات عزیمت نموده روانه ولایات هالند گشت
چون مراجعت بولایت پاریس فرمود از نواهی امور چنان استنباط کرد که
صلاح کار در مباحثه و مجادله با دولت روس است لهذا لاریستان را ایلچی مختار
نموده بپای تخت روس فرستاد که بجای کالنکورت که ایلچی مقیم دولت
روس بود و مأذون بمراجعت فرانسه بود مشغول کفایت امور سفارت شود
و با کارگذاران دولت روس در باب اصلاح فیمابین مکالمات نماید و چون

اینمرد

این مرد جلیل القدر پس از ورود بشهر پطرزبورغ دار السلطنه دولت روس
چندانکه سعی و اهتمام نمود تا مگر رفع کدورت تواند کرد صورت امکان نیافت
و دید با کارگذاران آن دولت مکالمات در ابواب خشنت بردباری و ثبات و
مصمم بر محاربت گشتند لهذا او نیز چون ایلچی اول بی نیل مطلوب مراجعت نموده
ناپلیون را از صورت حال استحضار داد امپراطور ممالک بحری انتقالات و
ادوات حرب فرمان داد و بدین راه لابد شد که کار مملکت اسپانیول را
بهمان وضع گذارد و دست از نفع المملکت باز دارد و در حقیقه منظور ناپلیون از
مبالغه و اصرار در تسخیر اسپانیول آن بود که از اظهار شوق در امر مزبور سایر دول
چنان تصور نمایند که هرگاه ناپلیون محاربه با دولت روس نماید لاعلاج در آن
خواهد گشت که جنود خود را فرقه فرقه منقسم نماید و بدین راه از قوت
و شکست خواهد افتاد و از آن سبب اراده محاربه او نمایند و بر خلاف
خیال ایشان چون بنای محاربه با دولت روس نهاد فوراً احکام باطراف
فرستاد تا مجموع جنود فرانسه که در ممالک ایطالیا و نمسه بودند با عساکر ولایات
فرانسه متفق گشته یکمرتبه از اطراف حرکت و روانه مملکت روس شوند در
ماه بهار سنه ۱۸۱۲ عیسوی مطابق بهار سنه ۱۲۲۷ هجری حضرت امپراطور تمامی
افواج فرانسه فرنگستان را در تحت لوای نصرت انتمای خود فراهم
آورده بمحاربه روس اقدام فرمودند اهالی مملکت عموماً از ملاحظه آن متعجب
گشته که چگونه عساکر تمامی فرانسه که بحسب ادیان و دین و مذهب و آیین

کردار و رفتار و آداب که فیما بین کلی با یکدیگر دارند در مقام واحد جمع
و محض وجود ناپلیون بمخاصمت و معادات دولتی چون روس که ابدا
اضراری از او با حدی از فرلات نرسیده و بدون سببی از اسباب
برخواسته اسلحه حرب بر تن راست داشته اند حتی دولت پروشیا با
وجود ضرر و خسارات بی منتهی که از ناپلیون بر او رسیده بود در مخالفه
روس با او موافقت ورزیده ولی مکنون ضمیرش آن بود که در وقت فرصت
دست از موالفت ناپلیون شسته پای در دایره دوستی دشمنانش گذارد
مولف گوید قبل از شروع بمحاربه در باب مآل آن بذر شکل و وراق از هر در
سخن راندیم و آنچه از مکنون ضمایر سلاطین فرلات دریافت نموده بودیم
بر یکدیگر خواندیم و اسپیر را و یقوبیز در اسباب باهم متفق بوده و اقامه دلایل و
براهین مینمود که کنون هنگام عزیمت این محاربه عظیم نیست و هنوز که از صداقت
و خیرخواهی سایر فرلات اطمینان کامل حاصل نیامده باستظهار ایشان
داخل مملکتی مانند روس شدن منافی صلاح دولت و مملکت است و لیکن چون
که امپراطور کلام امپرنزبوره و موافقین او را وقعی ننهاده اگر سخنان ایشان را بسمع
قبول اصغا میفرمود محتمل آن بود که عزیمت او سرا در همان سال فسخ نماید
ولی دولتخواهان مغرورش هر یک بطمع حکومت ولایتی و هوای ریاست
و سلطنت مملکتی از رای محرک گشته بر آتش داشته که سخن امدیرا مقروع
سمع قبول نداشته بلاتامل روانه روس گردد و از آن پس که امپراطور را

ان

این عزم عظیم جزم گشت تدارکات تهیه بسیار برای اتمام آن کار سرانجام
فرمود پس از حرکت از ولایت پاریس مغرور داشت فراولان ممالک
محروسه را نیز که بسه جوق بوده در رکاب ظفر انتساب حاضر
سازند و ایلچیان بممالک دول سایر فرستاد که قطع و فصل نزاع با تمام
دول نموده با ایشان اتفاق نمایند که تمامی همت مصروف محاربه روس
شود و با دولت پروشیا عهد مودت ابدی بسته قرار کار بر آن دادند که ولایات
یکدیگر را محافظت نموده مانع اختلاف فیما بین ایشان شده و نیز عهد نمودند که ولایات
ایرا که در صدد فرنگستان واقع شده است چون دولت نمسه نیز با دولت
روس در نزاع بود محافظت نموده نگذارند که از دولت روس اضراری بر
ایشان رسد و با دولت نمسه نیز بهمین دستور شرط و عهد نمودند و در همین
اوقات سمت وضوح پیوست که میکائیل نام محرر دستگاه وزیر حرب او رقاع
جنود فرانسه را که در ممالک نمسه و حدود ممالک فرنگ متوقف بود با تفصیل
احکام و فرمایشاتی که از جانب امپراطور بایشان شرف صدور یافته بود
که بایستی اعادی اطلاع از آن نیابند کلا بایلچی روس که نامش سبق
ذکر یافت اظهار داده تدابیر مزبوره را بدولت خود معروض داشته است
و ناپلیون محرر مزبور را بعد از اطلاع بهدف گلوله ساخته از پای درآورده و بیان
مقام چنان است که اشارتی بحکایتی که سابقا سمت تحریر یافته نمائیم و آن
اینست که چنان دارالخلافه که یکی از اخبار الان دولت نمسه و ناپلیون در

مقام نزاعی بود جاسوسی جبوک ناپلیون فرستاد که از اوضاع او مستحضر
گشته جنارال مزبور را مخبر سازد و ناپلیون نظر باعتماد و محبت میمون مقرر
فرمود که اوضاع لشکر و تدابیر مملکت را الفا نوشته بجاسوس مزبور
داد و مدوان امر مبنی بران بود که دران اوقات ناپلیون را اطمینان تمام
حاصل بود که جنارال مزبور مغلوب گشته و استحضار از اوضاع جنود
ناپلیون مر او را ثمری نخواهد بود ولی در این مقام از این خیانت اکثر
بغایت ملول و متاثر گشت زیرا که مصلحت مقتضی آن نبود که در بدو کار
کارزار دولت روس از تدبیرات او مستحضر گردد و در مقام چاره
آن امر آید مجملا از بی احتیاطی خود که خیانت کاری چنان را اعانت مباشر
امری چنین نموده بود نه زیاده متاثر گشت فصل هشتم در بیان بردن خلیفه اعظم
پاپای روم را بفونتن بلو و حرکت ناپلیون از پاریس با حرم جدیده خود مراجعت بشهر دریزدن
و اوضاع امور ممالک اسپانیول و پرتقال و گزارش عزیمت امپراطور ناپلیون بشهر و نظر یک از دوا
تقریر مرتین زنب دخواهش امپراطور انگستنه و امپراطور ناپلیون بجنگ و بیان احوال ایلچی
گردن با مملکت روم و سعی بجانب نمودن ناپلیون در اینکه رشته الفت گردن دوری
منقطع سازد

چون ناپلیون تصمیم توسیع حدود ممالک خود نموده عزیمت آن

اراد

کرد که بتلافی مجرمتی که از دولت روس بواسطه منع مال التجاره فرنس و متعلقات
از مملکت خود نسبت بناپلیون واقع شده بود غرامتی تمام از ایشان گیرد و از خلیفه
روم قدیم هم که ذکر آن گذشت بالیتی اطمینان خاطر حاصل نماید و قبل از
حرکت نسبت بخلیفه آنکه اهتمام نمود تا که خلیفه مزبور را بمقام قصد و
مودت آورده با خود همجهت سازد صورت امکان نیافت و مصلحت هم
در بودن او در ولایت سوانه که محل توقف او مقرر فرموده بود نه زیرا
بیم آن داشت که چون جنود فرنس کلیة از صفحات ممالک ایطالیا
دمتر روانه شهر ثمین گشته ممالک خالی گشت دولت انگلیس فرصت
یافته او را از ولایت مزبور بدر برند یا اینکه اهالی ایطالیا بتحریک علمای دین
آشوب نموده مواعظ ایشان مفسده برپا نمایند که اطفای نایره آن از
آب تمبر شوان نمود لهذا فرمود تا جناب خلیفه مزبوره را از ولایت
مرقومه برکالسکه سوار بقلعه فان تین بلو واقعه در سه فرسخی دار الملک
فرنس برند و مکانی مناسب در قلعه مزبوره برای سکنای جناب معظم الیه
معین داشته و مشترط آنکه مروی بغایت مسرور و عالم بود در
نزد خلیفه متوقف داشت که مصاحبت آن روزگار گذارد و حقیقة امپراطور
از تعیین افراد جلیل در خدمت خلیفه نبیل نهایت ادب بعمل آورده معلوم
نمود که منظورش نیکی با خلیفه می باشد و نمیخواهد بر او بد بگذرد مجملا حضرت
امپراطور پس از آنکه مقام خلیفه را مقرر فرموده از جانب اطمینان

حاصل ساخت باتفاق برادر تویش صبیه امپراطور نمسه حرم جدید خود که اراده ملاقات
پدر خود داشته وا نمسه ولایت ورزدین گشت و شهر مزبور یکی از ولایات
معظم ممالک نمسه و دارالسلطنه سقسانست در رودخانه الب در وسط شهر
جاریست ولایت مزبور را چون شهر بغداد منقسم بدو قسمت نموده یکی را
بشهر قدیم و دیگر را به جدید مسمی داشته اند و این دو ولایت بواسطه پلی که بر فوق
رود مزبور ساخته اند بیکدیگر متصل گشته است بالجمله حقیقه این عزم عظیم و قصد
بزرگ امپراطور ناپلیون درباب تسخیر ممالک روس شهرت عظیم اسکندر را
از یونان تسخیر هندوستان بگشت و زبان سخن سنجان را از توصیف خاقان
و قیصر بربست و موجب تحیر و تعجب تمام اهل عالم گشت مورخ گوید ناپلیون
تدارکات و اذوقه و ادوات حربیه در ولایات متروزز برای تسخیر
مملکت سپانیول فراهم آورده بود بکلی فراموش نموده تمامی خاطر
بر جمع تدارک و تهیه لشکر در رودخانه نیمین و ولایت تلیزیت گماشت
توضیح این مقال و تفصیل این اجمال آنکه متروزز دو شهر معظم از ولایات
مملکت سپانیول یکی در ولایت نیوکیش و در سواحل رودخانه متروزز هشت
فرسخی دارالسلطنه مملکت واقع است و دیگری در بوگس شنج در سواحل رود
اذور جا شده و قبل از این ناپلیون همت برین گماشته بود که برای تسخیر ممالک
سپانیول آلات و ادوات حربیه آذوقه و ما یحتاج لشکر را کلا در
آنجاها جمع نماید اکنون چون تسخیر ممالک روس را پیشنهاد همت امپراطوری

داشته

داشته بود و ولایات مزبوره را بالمره از نظر محو و خاطر بر رودخانه نیمین
و شهر تلیزیت نهاد و رود مزبور چنانچه سابقا تحریر یافت رودخانه ایست
از حدود مملکت پروشا در گذر است و در همانجا امپراطور ناپلیون عمارتی
از چوب مرتب و با امپراطور الکساندر ملاقات نموده بودند و در رود مزبور
وسط شهر تلیزیت است که شهر معتبر از مملکت پروشاست و چهار سال قبل
از آن امپراطور ناپلیون و امپراطور روس و پادشاه پروشا در محل مزبور عقد
مصالحه بسته و در این اوقات نیز حضرت امپراطور مغفور فرموده که از
اطراف و اکناف ممالک فرنگستان افواج و عساکر پیاده و سواره
و تدارکات و اذوقه و لوازمات و مایحتاج سپاه و سایر حشم و دستگاه را
در آنجا مجتمع سازند و این معنی مبرهن است که سران سپاه و جباران جلادت
دستگاه و صاحب منصبان افواج و جنگیان غضنفر مزاج برای حصول منافع
و وصول مناصب و مراتب هر یک جویای محاربه و جنگ و خواهان غلو
توپ و تفنگ میباشند و مردان عاقل و عاقلان کامل همواره مآل
کار را نگران و از عواقب امور مضرت حرب خائف و ترسانند اکنون
مردان کارزار فرنسه را هنگام نشاط است و تهیه تسخیر مملکت روس کاردیدگان
هوشیار را موسم هراس از اندیشه مآل کار و استحضار بر قوت و مکنت
اندولت حشمت مانوس میباشد چنین است عاقبت امور محاربه را احدی آگاه
نیست چنانکه همان محاربه سپانیول را که اعتنائی بدان ننموده سرداران فرنسه را همی

محاربه با مملکت عثمانی رو نهاده بود و آن کار را خدمت نالایق شمرده هیچیک راضی
بدان نبودند و هر یک برای حصول نام طالب محاربه مملکت روس بودند
و از تنگ جنگ اسپانیول نیک فرار نموده بودند در آن چند روزه امپراطور اطریشه
عریضه بخدمت حضرت امپراطور نگاشت که با بودن جنود انکلیس در این
صفحات و تسخیر دو بندر معظم این مملکت لشکر فرانسه را درین مرز و بوم
کاری از پیش نخواهد رفت الا آنکه جنود بی شمار و تدارک وافی
معتد بها بدان لشکر متوقف این کشور روانه فرمایند مستر بورین میگوید ناپلیون
قبل از اشتغال بمهام معظم محاربه در اردوی تمیمن و واقعه تشریف فرمای شهر
ونظرنیک گردید و شهر مزبور یکی از ولایات معظم و قلاع محکم فرنگستان
و در آن اوان دار السلطنه مملکت پروشیای غربی و مرشل ربیکر بیگی
آنجا بود و مرشل مزبور بنا بر اقتضای زمانی چند کیفیت وقایع باب
امپراطور را به بن دستور العمل من مذکور ساخت که حضرت امپراطور از
ولایت دریزدین بشهر ونظرنیک آمد و من چنان دانستم که مرا تنبیهی خواهد فرمود
زیرا که مباشرین گمرکخانه زیاده بر رفتاری سخت گیری با اهالی ولایت و تجار
و مترددین میکردند و بواسطه چندین هزار تن دشمن دولت فرانسه گشته
بودند و درین راه گمرکچیان را اذیت بی نهایت نموده بودم و دیگر شموم وقایع
مملکت روس را سابقا بناپلیون نوشته عرض نموده بودم که عاقبت امر بجائی
منجر خواهد گشت و نیز معروض داشته بودم که محاربه این اوقات مصلحت

دولت

دولت نیست و متوهم بودم که مبادا حرکات مزبوره منافی آرای امپراطور
بوده باشد و از جمله فقرات معروضه در اوایل سنه ۱۸۱۲ عیسوی مطابق اوایل
زمستان سنه ۱۲۲۷ هجری نوشتم که هرگاه حضرت امپراطوری را در محاربه
مملکت روس وهمی رسد یقین دانند که دولت روس و دشمنی که اکنون
گردن در ربقه اطاعت امپراطوری دارند با یکدیگر متفق گشته سر از گریبان
طغیان بدر خواهند آورد و اهالی فرنگستان را عموما بر محاربه و دفع شما
خواهند داشت حتی پادشاه بوریه که محل وثوق و اعتماد سرکار
با دشمنان شما دوست گشته عهد مخالفت آنحضرت را خواهد شکست
گر پادشاه سقسان که شاید در دوستی شما ثابت ماند ولی او را نیز
اهل مملکت بران خواهند داشت که با مخالفین شما موافق گشته در دفع شما با آنها
اهل اردو با شراکت ورزد و مستر بورین میگوید که مرشل رپ نیز حکایت نمود که
مرشل مورات پادشاه ولایت نیپل در آن اوقات لبرکردگی افواج اختصاص داشت
وقبل از امپراطور بشهر ونظرنیک آمد و او نیز چون من مصلحت در لشکر کشی امپراطور
بمملکت روس نمی دانست دنگ شکایتی نیز از امپراطور نمود که او را بشهر
دریزدین احضار نفرموده بود و من گفت ای بورین این اوقات و اطوار
سلطانی فوجی از سلطنت ملکی چنانچه من دارم بهتر مینماید زیرا که در پادشاهی
باید تحمل بار گران کشت چه هرگاه بخواطر خواه و رای امپراطور رفتار
نمایم باید حقوق مردم را ضایع نمایم و چشم از رعایای مملکت و اهل مملکتی که سپرده

اوسپاه و سوگند بر محارست و محافظت ایشان خورده بودند بلکه بهمت خود
شجرت ایشان کوشند تا مطلوب ناپلیون حاصل و خاطرش مراد او امایل کرد و
و بر خلاف تصورات مزبوره در سلطانی یکسر فوج فرانسه کامل حاصل و مدام
فارغ البال و آسوده حال مترصد خدمت در رکاب قیصر مانش میباشد و اندیشه و لای
و پریشانی مملکت ندارد و تنها انتظام دسته ابواب جمعی خود پریشانی خاطرش نیست
بوربین میگوید چون مرشل ربت الکلام بدین مقام رسید مرا او را گفتم که مرشل
مورات در هنگام وضع حمل حرم جدید ناپلیون در ولایت پاریس بود و از
نیز امپراطور حضار بولایت مزبور فرموده بود روزی در باغ عمارت
مرشل مورات ملاقات نموده مرا گفت که هرگاه ناپلیون اراده نماید با من
نیز چون سایر سلاطین دست نشان خود رفتار نماید بیجا وله و وقایع او اقدام مینمایم
مرشل ربت از استماع این کلام متعجب گشته گفت به مورات انرا با وجود اشتهار جلادت
و رشادت و مردانگی و جرات نمیدانم که در خدمت ناپلیون چون خروس سی
مغلوب مورات معیوب بنهایت سکوت و انکسار و خفض جناح دولت
نشسته است مثر بوربین میگوید که نیز مرشل ربت حکایت نمود که چون امپراطور
وارد شهر دانطزیک گردید اول سخنی که مرا فرموده ان بود که ای ربت
این ایام وصلتی تازه و الفتی بی اندازه با دولت پروس و شنه نموده ام
و بقدر امکان رفع ظلم و تعدی از ایشان نموده ام اطمینانی فی الجمله
حاصل کرده ام که از این پس خلافی از ایشان ظاهر نگردد و بر مودت باشند

مرشل ربت

مرشل ربت گفت ای بوربین ازین فرمایش ناپلیون عنان طاقتم از دست
رفته بی اختیار عرض کردم که چندانکه دوست و دولتخواه ما زیاد میگردد
زیاده ایشان از ازار و اذیت نموده از خود مایوس و بیزار میسازیم زیرا
که بر من واضح و اشکار است که جنود فرانسه در ولایات دوستان البته
بی اعتدالی بجد نموده ضرر بسیار بایشان از ایشان رسانند ناپلیون از استماع
این مضمون متغیر گشته چنانچه عادت تغیر او بود سر را بلند فرموده
دقیقه ساکت گشته بعد فرمایش نمود که ای جنابان صاحب و جنبش اوقات
انگونه امورات چون سیلاب است که عنان از انها باید گرفت تا خود
بسیلان خویش جاری گشته بگذرد مرا در ثبات و دوامی نخواهد بود
اکنون تخمین حمله که تحقیق ان مرا فرض و مستلزم است انست که با هم
امپراطور الکسندر حقیقة مایل بمحاربه میباشد و منظور او ازین تدارک و
لشکر ارائی حقیقة محاربه و جدالست یا منظورش شما ی مطلبی است که از
من حاصل سازد مرشل ربت گفت که چون بنجا رسید حضرت
امپراطور تغیر کلام داده فرمود که شما در این ایام تغیر در احوال مرشل
مورات ملاحظه مینماید که تفاوت بسیار حاصل نموده است یا نه عرض کردم
بلی احوال و بکلی متغیر گشته فرمود مگر مزاجش را عرض عارض گشته معروض
از عوض مرض نیست بلکه خاطرش منضجر و قلبش منکسر شده است در مقام تحقیق سبب
فرمود مگر سلطنت مملکتی مرا درا کافی نیست تا او را پادشاه مستقل

ذهشتم م

مملکت نپل نموده ام عرضه داشتم که مورات را سخن اینست که من در سلطنت خود
استقلال ندارم فرمود قصور و تقصیر از جانب خود اوست زیرا که از طرز
خیر اندیشان دولت بوربان امپراطوری فرنس کیش ایشان
رفتار مینماید و باین طریق خلاف میپیماید بایستی چون یکی از اهالی مملکت فرنس
شود و در مملکت خود مرتکب اموراتی چند منافی رای من نگردد یکی از
امورات خلاف وانستکه میخواهد تجارات و معاملات انگلیس را
در ولایت نپل رواج دهد و حمایت اهل انگلیس نماید و من ابدا راضی باین معنی
نگشته نمیگذارم اینگونه رفتار نماید و عموم ولایات متعلقه دولت فرنس که من
حاکم و شاهزاده و پادشاه از جانب خود در انجا مقرر داشته ام میباید مانند
اهل مملکت فرنس نسبت به دشمنان رفتار نموده چنانکه در مملکت فرنس طریق
تجارت اهل انگلیس بسته و پای تردد تجارشان از ان ممالک شکسته است
در ولایات متعلقه نیز باید این حکم جاری و این قاعده استمراری باشد
و هرگاه مورات طریقی جز این پیش گیرد البته مانع خواهم گشت [illegible]
کلام چون عزم رخصت از خدمت ناپلیون نمودم فرمود امشب
امشب را صرف شام در نزد ما کن حسب الامر امپراطوری شب در محضر
او حاضر گشته مرشل مورات و مرشل برتیر را در خدمت او دیدم فردای
انشب امپراطور بجا زدید وضع قلعه و نظر یک تشریف فرما گشته از ان پس
مدار الحکومه شهر [illegible] سران سپاه و امرای درگاه و اشراف و اعیان و قاطنین

سکان

و سکان ولایت کلا شرفیاب حضور امپراطوری گشته تقدیم رسوم احترام
و لوازم شکر گذاری مقدم میمنت التزام نمودند و باز مرا و مرشل مورات
و مرشل برتیر را برای صرف شام احضار خدمت سعادت فرجام فرمود
و در شب هنگام صرف طعام حضرت امپراطور ساکت نشسته ما نیز افسرده
دل و پژمرده خاطر مشغول صرف شام گشته قدرت بر تکلم نداشتیم حتی
مرشل مورات نیز با آن همه گستاخی در انحضرت فلک بسطت مجال سخن با وقت
پس از ساعتی امپراطور مرا فرمود که بعد مسافت از شهر گدنز تا ولایت
وانظر یک چند است عرض کردم طول مسافت زیاده از حد است فرمود
منظورت ازین کلام مرا معلوم است و محتملی که بچند ماه دیگر بعد مسافت
افزونتر خواهد گشت عرض کردم بعد مسافت هر قدر خواهد بود در ضمن این گونه
مکالمات انچه ناپلیون را اراده ان بود که در صفحات شهر گدنز که در ممالک
سپانیول واقعست دو گران خواهد آمد اساس حرب فراهم آورده و
اغاز محاربه با دولت روس در انجا نماید و مرشل برتیر عزیمت ناپلیون را در اوقات
هر آن سرحد مصلحت میدانست و مناسب میدید لهذا از بابتی بعد و طول
مسافت را معروض داشت و منظور ناپلیون از اینکه فرمود بعد مسافت [illegible]
افزون خواهد گشت ان بود که ممالک روس را نیز مسخر نموده مسافت را البعد و
دورتر خواهم ساخت پس ناپلیون لب از سخن بسته ما نیز ساکت نشستیم و در وقت
با وجود انکه ناپلیون نگاه [illegible] مرشل مورات و مرشل برتیر افکنده

از وضع نظاره اش استنباط که فرمایشاتی چند ش در نظر است و منظور دارد
که ایشان مبادرت در کلام نمایند مطلقا آوازی از ایشان بر نیامد
مورخ میگوید که کدیز شهریست با حصار محکم و قلعه نهایت مستحکم در اندلوسیه
که یکی از ولایات سپانیول است واقع است و بندرگاهی است نهایت
معتبر و ممتاز و در سمت جنوب شهر مزبور جزیره ایست که مانند جزیره از اطراف
از آب دریا فرا گرفته راه باریکی دارد که از صفحه بری به انجا مرور و تردد می شود
و سه فرسخ طول و یک فرسخ عرض جزیره مزبوره است و فیما بین ان جزیره و ساحل
بحر بندرگاهی است که سه فرسخ طول و دو فرسخ و نیم عرض است و جهازات
جنگی و تجارتی سپانیول را در بندر مزبور باز داشته فرود می اورند و سمت شهر مزبور
کوهسار است که از دریا عروج بران امکان ندارد و در سمت غربی جزیره مزبوره
قلعه ایست مسمی به سنت سبستین که در استحکام سبقت از کوهسار برده
و در جانب شرقی قلعه ایست مسمی به سنت فلیپ و در ما بین شرقی و غربی
بندرگاه جزیره مزبوره نیز دو قلعه محکم است و توپهای بسیار بزرگ در انجا قرار
داده اند که دخول کشتی در بندر بی اذن اهل ان امکان ندارد و در آن
جزیره بدان حقارت سی و هشت سال قبل هفتاد هزار جمعیت بود و حالا دیگر بر ان
جمعیت آن افزون شده است و تمامی اذوقه و مایحتاج ایشان از دور تمام است
بجز آب شیرین که از فقدان ان اهالی جزیره در ملال بودند آب هم از سواحل دریا و چشمه ها
حوالی جزیره در سفینه ها بدست می آورند و این جزیره و بندر مرکز و دار

تجارات

تجارات و معاملات ممالک سپانیول و هند مغربی و ینگی دنیا میباشد
و شهر کدیز از سنه ۱۷۹۶ عیسوی مطابق سنه ۱۲۱۱ هجری تا سنه ۱۸۱۴ عیسوی موافق
سنه ۱۲۲۶ هجری تصرف دولت انگلیس بود و در سنه مزبوره بواسطه آنکه چند
سال بود تا جنود فرانس حسب امر ناپلیون از جانب بری قلعه و جزیره
مزبوره را محصور و در تسخیر ان مجاهدات نا محصور معمول میداشتند اهالی انگلیس
مستاصل و لاعلاج گشته عمارات و ابنیه انجا را خراب و بر کشتیها نشسته از
قلعه و جزیره مزبوره بیرون رفته تصرف دولت فرانس درآمد مجملا مرشل ریب
حکایت نمود که پس از سوال و جواب مزبوره ما سکوت نموده قدرت
بر تکلم نداشتیم امپراطور بی آنکه احدی از ما را مخاطب سازد به ملایمت
فرمود ما اینجا معاینه ملاحظه میکنیم که هیچیک از شما مایل بمحاربه نیستید
و اراده ندارید که این سفر بسرداری جنود فرانس اقدام بمحاربه نمائید زیرا که
مرشل مورات از آب خوش و هوای دلکش مملکت نیپل دل نخواهد کند و
مرشل بسیر از تفرج شکارگاه و صیدگاه مملکت خود نخواهد گذشت و
مرشل ریب نیز مترصد است که بزودی ترخص حاصل نموده بولایت پاریس
رفته در عمارات عالیه خود بتفرج اشتغال ورزد مرشل ریب گفت
چون دیدم ان دو تن را یارای سخن گفتن نمانده سیما مرشل
مورات که قدرت بر حرکت لب ندارد و لاعلاج گشته جسارت ورزیده
در جواب امپراطور معروض داشتم که فرمایشات امپراطوری تمام

صحیح و معتبر بوده است حضرت امپراطوری درست استنباط فرموده اند بالجمله امپراطور
ناپلیون را منظور آن بود که در انظار همگنان چنان نماید که مایل بمحاربه و جدال و در اسباب
معرکه و قیل و قال نیست لهذا از در صلح با امپراطور الکساندر در آمد ولی از وضع
تکالیف طرفین استنباط می‌شد که هر دو جویای جنگ و در بند نام و ننگ
میباشند و ناپلیون را از محاربه استحکام مبانی مملکت و دولت خود و امپراطور الکساندر را
از آن مراد عتق رقبه خود از ربقه رقیت ناپلیون میشناسد و بود چه هر گاه دو امپراطور از محاربه
و دفاع اهمال و امتناع ورزیدی عنقریب بود کش ناپلیون مطیع اوامر و
نواهی و فرمانبردار خود سازد موید این مدعا آنکه در آن اوقات ناپلیون دولت
عثمانیون را تکلیف میفرمود که برای اشغال دولت فرانس طرق سد
طرق تردد کشتیهای دولت انگلیس را در وسعت مأنیس خود نموده ابواب مراودت
با ایشان در بند نمود و از زمان که ناپلیون میان محاربه با دولتین روس
و انگلیس منعقد و عموم ولایات فرنگ بغیر از روم و سوئدین گردن باطاعت
او نهاده تن بفرمایش داده بودند منظور داشت که قبل از شروع مطلب آن دولت را
نیز با خود متفق سازد ولی هیچیک راضی بتکالیف او نگشته متابعت نورزیدند
و دولت روم که با روس محاربه در میان داشت عاجلاً بمصالحه پرداخت
و ناپلیون را از این راه پریشانی ضمیر حاصل و مرسل برنادات بعهد دولت سوئدین
نیز با دولت روس در موافقت دو باعث و امپراطور الکساندر قبل از این
موالات لشکری گران مامور توقف ولایت فنلاند نموده بود که محل مذبور را

[illegible]

اضرار و هجوم جنود سوئدین محافظت نماید و ولایت مزبور یکی از ولایات متصرفه سوئدین
بود چنانکه سابقاً مذکور شد در مصالحه شهر تلسیت امپراطور ناپلیون برای تحصیل
رضای خاطر امپراطور الکساندر از ضبط ممالک سیسابی و ولایت مزبور را واگذار
باو فرموده ضمیمه ممالک روس شد در این اوقات که فیمابین امپراطور
ناپلیون و امپراطور الکساندر مخالفت اتفاق افتاد ناپلیون به برنادات نوشت
که اکنون هنگام فرصت است باید لشکر بر ولایت فنلاند گماشته و
انجار القهر و غلبه از دست گیری تا اهل مملکت سوئدین اطمینان کامل بشما حاصل
حاصل نموده در اطاعت شما راسخ شوند ناپلیون را منظور از این تکلیف آن بود
که برنادات لشکر بر آنجا گماشته بدین راه امپراطور روس نتواند جنود
خود را از ولایت مزبور بدر برده علاج کرده که لشکری زیاده برای محافظت
آنجا از دارالسلطنه خود مامور سازد و بدان علت قوت و عدت دولتش
نقصان پذیر گردد و در بند آن نبود که برنادات را کاری از پیش رود باید
و چون ناپلیون را در آن اوان مهمی مانند تسخیر روس پیشنهاد ضمیر سعادت [illegible]
بود متابعت و موروث ولایات محفوظه فرنگستان را نیز از مبالغ
معظمه و مهام عمده میشمرد لهذا منتظر جواب برنادات نگشته مراسل
نی را فرمود تا با افواج ابوالحسنی خود داخل ولایت پامرنیه که
یکی از ولایات سوئدین است گشته سوئدین را لاابد و در اطاعت و انقیاد
نماید برنادات از حرکت خلاف و ترسان و اندیشناک همه جهان گشته

تکالیف ناپلیون را قبول نکرده بنای اتحاد با دولت روس نهاد و امپراطور
الکسندر را اراده آن بود که جنود خود را از ولایت فینلند بیرون برده بسایر
عساکر خود ملحق نموده تواند در مقابل جنود نامعدود فرانس تاب مقاومت
آورد و لهذا از دار الملک خود حرکت نموده تشریف فرمای شهر ابوکه سواد
اعظم ولایت فینلند است گردید و مرشل برنادات نیز از دار السلطنه
سویدین بولایت مزبور رفته در بیست و هشتم اغست سنه ۱۸۱۲ عیسوی مطابق
ششم سنبله سنه ۱۲۲۷ هجری ملاقات فیما بین ان دو نامدار اتفاق افتاد
و با یکدیگر از نو بهم تمهید کرده و امپراطور الکسندر متعهد ان گشت
که در مجاری حالات حمایت و اعانت ولیعهد برنادات نموده او را بر
سریر سلطنت سویدین مستقر و مستقل سازد و ولایت ناروی را در عوض ولایت
فینلند بدولت سویدین واگذارد و از جانبین از روی شروط و عهود فیما بین ایشان
استحکام یافته در مخالفت امپراطور متفق و متحد گشتند و برنادات علانیه اظهار معادات
با ناپلیون نموده سترلزین میگوید اگر چه برنادات از این عمل مورد تعییر و ملامت
همگنان گشته و این نوع بیوفائی که از او نسبت با ناپلیون بمنصه ظهور رسید
موجب بدنامی ابدی و شماتت دایمی او گشته ولی در حقیقت تنجی برا او وارد
نیست چه این حرکت مبنی بر مصلحت وقتیه بود و برنادات اگر بری از
ان دچاره دران منصور نگشته و موجبات و دلایل چند در آن امر بود اولا
آنکه برنادات را از غضب و سیاست ناپلیون هراس و اندیشه تمام بود

و مدتی مدید و زمانی بغایت بعید بود که در خوف و بیم روزگار میگذرانید
سیما بعد از ولیعهدی دولت سویدین که حقیقة هرگاه برا و دست میافت
در سیاست و زجر او بکوتاهی اقدام راضی نمیگشت ثانیا انکه برنادات بواسطه
ولیعهدی دولت سویدین از اهل مملکت فرانس خارج و از اهالی مملکت سویدین
محسوب میگشت و امکان نداشت که با ناپلیون متحد گشته احکام و تکالیف
مالا یطاق او را که سراسر ضرر و خسران مملکت سویدین است ممضی و مجری دارد
و در ازای محبتی چنان که از اهل مملکت نسبت باو بظهور رسیده او را بولیعهدی
انتخاب باختیار عموم مهامش کامیاب داشته اند خیانت و جنایتی
چنین بایشان رساند ثالثا انکه مملکت سویدین در قرب جوار دولت
قوی آیت روس واقع و دولت مزبور را قدرت بر ان بود که بکلی [illegible]
خاندان قدیم را بولیعهدی مملکت سویدین منصوب و فرمانروا مسلوب الاختیار
سازد و با مراتب مزبوره ناپلیون او را تکلیف میفرمود که لشکر بولایت فینلند که
خود با امپراطور روس مفوض کرده تعیین نماید و با دولتی چنان مخاصمت آغاز
کند رابعا انکه هرگاه برنادات و دولت سویدین با دولت روس متفق نمیباشت
دولت انگلیس نیز بمخاصمت دولت سویدین بر میخواست و انروز دو دولت
قوی آیت از طرفین او را در میان گرفته زد و جهازات جنگی و تجارتی
دولت سویدین را از دریا مانع می آمدند و بدین راه ضرر و خسران بیشمار
بر دولت مزبور را رسیده بکلی مستاصل میگردیدند

فصل بیست و دوم در بیان مراتب هجوم خیالات و غلبه غرور ناپلیون و لشکر فرنسیس در شهر مسکو و وقایع
گریز لشکر فرنسیس از آنجا و ذکر دسته جنرال ملّه در شهر پاریس و رسیدن خبر او بناپلیون
در شهر سمولنسک و احوالات او در شهر ... حکایت کردن حقیقت ناپلیون از مراجعت بشهر پاریس
و در آن ... و شاهزاده اوجین و تابستان ... لشکر ... روس و سعی ناپلیون
در مرمت خسارات سفر مسکو و مشورت کردن او با بزرگان و جهت او بر جنگ و مخالفت خلیفه
روم و گفتگوی ... حاصل مصالحه با دولت ... و ... کردن ناپلیون ...

اگرچه ناپلیون را در مجاری امور رای مستقیم و تدبیری صائب و
دانا مستقیم بود ولی در بعضی موارد و مواد مغلوب خواهش و هوس خویش
گشته چنان می پنداشت که آنچه بر مرآت خیالش منقش شده از پس پرده
خفا چهره نما خواهد گشت و در ابتدای عزیمت روس چنان فریفته خیالات
خود گشته تعجیل در تسخیر آن مملکت می نمود که مافوق آن متصور نبود چنانچه قبل از وقوع
این حوادث عظیمه و فرار از مسکو که مذکور خواهد گشت عموم عقلای عصر و سر
داران هنرمند صاحب تجربه متفق الرای بودند که موافق تدابیر حرب ناپلیون
آن زمستان را که در سنه ۱۸۱۲ بود در مملکت لهستان توقف نموده در هنگام بهار
شروع در کارزار و تسخیر بلاد و امصار دولت قوی آثار روس نماید

ولی بر خلاف

ولی بر خلاف گمان دانایان هجوم افواج وساوس و خیالات و غلبه جنود حرص
کشورگشائی و محاربات چنان سرمست باده غرورش داشت که بر دولت بستان
ممالک روس که نشانی از مهر پر بهر و نمونه از نفحات بهار گلستان ارم بهشت
و با چنان لشکری گران که همانا بحر بیکران و دشت بی پایان بود قدم مجاهدت در آن
مرز و بوم گذاشت شتاب در محل درنگ و درنگ در مقام جنگ
مناسبت شمار و حضرت امپراطور اگرچه در مقام تعجیل فرصت را از
دست نمیداد ولی در مقام درنگ تحمل نداشت و بی محابا قدم در آن مسلک نهاد
چنانچه در مملکت لهستان که مناسبت که زمستان را متوقف آید توقف ننموده عاجلاً
حرکت کرده و در مسکو که مقام توقف نبود رحل اقامت افکند و این حرکات
خام موجب شکست کار ناپلیون گردید چنانچه در کتاب تجربیات قیصر اول پطر را
و ناپلیون همواره مطالعه می نمود و بر او معلوم بود که قیصر اول [illegible] ولی
که تسخیر ممالک فرنسه نماید بلکه کرات عدیده لشکر برانگیخت تا بر ممالک انگلیس و فرانس
استیلا یابد و این معنی خبط عظیم بود که ناپلیون بر خلاف جمهور اراده نموده که
عزیمت ولایتی چون روس را مسخر نموده باشد خبطی دیگر که از ناپلیون ظاهر
گشت آن بود که اطمینان تمام داشت که چون لشکر کشور روس گشته و قدم
در صفحه آن مرز و بوم نهد امپراطور الکساندر فوراً از در صلح درآمده چون مرات سابق
و دفعات قبل به مصالحه اقدام خواهد کرد و کار بر نهج مطلوب ناپلیون صورت
انجام خواهد یافت و طول توقف ناپلیون در ولایت مسکو نیز دلیل بر آن

بود که منتظر مراجعت امپراطور از لشکر گشته نزد و در آمدن او از در مصالحت و موافقت
بود و الا توقف در مسکو را راهی و دلیلی نبوده و بایستی بمحض ورود مسکو روانهٔ
ولایت پطربورغ شده بانجام مهام انفتاحات پردازد و کار انجا را قرین
اختتام سازد بالجمله ناپلیون از آن پس مدتی بجهت در مسکو توقف نموده
دید که وقت کار منقضی و فرصت فوت گردیده بلا علاج از آنجا حرکت نموده
بعزم توقف زمستان روانه مملکت لهکرد گردید و بنا بنحسی که از ازل و روزگار
در روزگار تیره روزی وی بدبختی کوشید و کوکب بخت و دولت دول
روس از افق اقبال طالع و لمعات انوار اقبالشان بر ساحت احوال
طالع بود که لشکر گردون کرد و فر ناپلیون را با عظمتی چنان و عدتی چندان که بشیر ژیان
و پیل دمان و سیل روان را از صلابت و عزیمت و شوکت ایشان عرق
آب و جگر کباب بوده پرآب گشتی بسهولت در میدان کارزار
زبون بیزار نمودند چنان وهنی که بر لشکر ناپلیون روی داد درین سنوات بر
احدی واقع نگشته بود بلکه چند هزار سال از آن قبل چنانچه در تواریخ مسطور است
لشکر دارا را نیز صدمتی چنین و وهنی قریب بآن واقع گشته است در
آن اوقات از استماع اخبار ناپلیون اهالی پاریس را دهشتی و تمام مضطرب
لاکلام بود ولی از امنیت خالی نگشته و مردمان بامورات خود اشتغال
داشتند تا اینکه از وقایع ناپسند در همان روز حرکت ناپلیون از مسکو جنرال
میلت در ولایت پاریس بنای فساد را نهاده هنگامه برپا داشت و جنرال مزبور

در انجا نگه داشته

از انجا که طالب دولت جمهوریه بود همواره اخلال در امر سلطنت میکرد
چنانکه در ایام توقف حضرت امپراطور در پروشیا نیز مصدر فسادی کلی گشته بود
افواج مستحفظین ولایت مطلع و او را گرفته در محبسی در جنب سربازخانه محبوس ساخته
و در آن اوان یکهزار و دویست نفر سرباز و یکنفر سرتیپ در انجا متوقف بودند و
محبس مزبور موسوم به بیمارستان ... بوده و جنرال مزبور را دو جنرال دیگر دوست و یار
بودی که بنام لحارتی و دیگری قیدال جنرال لحارتی نیز بواسطه میل بجمهوریه و کراهت
از سلطنت ناپلیون در اوقات توقف امپراطور در پروشیا زاده محبوس نموده
وزیر امنیت خانه ولایت او را نیز گرفته در محبس لاقورث مقید و
محبوس ساخت و جنرال قیدال را نیز بواسطه انکه بکشتی جنگی انگلیس رفته
پسر شراتر بدانجا فرستاده مدتی بود مراوده با دولت مزبور سپرده گرفته
در محبس مزبور افکنده دایم شب و روز در بند اخلال و قید تشویش
امر سلطنت امپراطور بودند و منتظر و مترصد بهنه وقت و فرصت میبودند
جنرال میلت را که تا آن زمان فرصتی در دست نبوده دست رسی بتدبیری
نداشت غیبت ناپلیون را غنیمت شمرده وصول اخبار موحشه را
وسیله وصول مطلوب ساخت و در فکر اخلال و افساد در امر ولایت
و سلطنت افتاد و بنا علیه در محبس خیالات پخته تدبیرات نموده
و نوشتجات و مکاتبات مجعوله از زبان وزرای دولت جمهوریه فرانس
ساخته منتشر ساخت که این نوشته اند در هشتم ماه اکتوبر در حوالی ولایت

مسکو از امپراطور ناپلیون در محاربه گذشته و از جانب کارگزاران قدیم جمهوریه
مجعولا مکاتیب و نوشتجات نگاشت که پس از وصول خبر قتل امپراطور
بطور سلطنت او سپری و دولت جمهوریه استقرار یافت و ما که وزرای
دولت آنرا دولت ستیم بتکلیف یکی کری آن کشور و سپهسالاری لشکر را مفوض
و محول بتو داشته ایم می باید از قرار همین دستور العمل از محبس بدر آمده بر وفق
و حل و عقد و نظم و نسق امورات محوله پردازی و کار اهل مملکت بر وفق
مصلحت پردازی و بر حسب قوانین مقرره مملکت به سیاق و تحفظ وزرای
جمهوریه قدیم آخر مکاتیب را ثبت نموده تا معلوم گردد که حکم مزبور از دیوانخانه
بنای جمهوریه سمت صدور یافته و نیز احکامی چند بر وضع مزبور مرتب ساخته
که کسانی را که اراده داشت بمناصب رفیعه منصوب و منسوب ساخته اند
و چون چنانکه مذکور گشت در جنب محبس جنرال ملیط سربازخانه بود و سرتیپی
با سربازان افواجی در آنجا توقف داشت و سرتیپ مزبور بغایت ساده
لوح و صادق بود و از نوشته تازگی مراجعت نموده و بسرتیپی فوج از ... منصوب
بود حکمی مجعول نیز بطریق مزبور بسرتیپ مسطور نگاشت که معزز داشته ام چنانچه از
فرنک وجه نقد از خزانه دولتیه شما کارسازی شود و شما را بمنصب جنرالی سرافراز نمودیم
و یکی از وزرای عظام مملکت اسپانیول در محبس رفیق جنرال ملیط بود و در آن اوقات
استخلاص یافته در شهر پاریس در خانه استیجاری سکنی داشت و یکی از رهبانان ... این
عیسوی علی نبینا و علیه السلام مسمی بلقاند در محبس با جنرال مزبور بود جنرال ملیط

ادم لقاند ... حاکم

او لالقاند را از احکام مزبوره مستحضر ساخت و بهمراهی او با دو جوان
دیگر از اهل نوشته که رفیق لقاند در شهر پاریس متوقف بودند بنای مراوده نهاد و بعدی
کاغذی در محبس بزوجه خود نوشت و بیکی از جوانان مزبور سپرد که ابلاغ نماید و آن جوان
در فوج نظام بمنصب سرجوخه منصوب بود و در کاغذ درج کرد که لباس جنرالی
او را بیکدست ملبوس جنرال آجودانی در صندوقچه نهاده مقفل سازد و با کلید بدان
سپارد و زوجه جنرال مزبور خالی الذهن و غافل از خیالات خام و باطل شوهر
خود امر مزبور را اطاعت کرده لباس مرقوم را چنانچه نوشته بود بدان
جوان سپارد و زوجه جنرال ملیط در روز بیست دویم ماه اکتوبر مطابق اوایل
عقرب دو جوان مزبور را احضار نمود که در محبس آمده باتفاق لقاند و
محبوس مزبور صرف طعام نماید پس از صرف طعام بدان دو جوان اشارت
کرد که لباس نظام را برداشته بمنزل واعظ مملکت اسپانیول که ذکر
حالش سابقا نگارش یافت روان شوند و در آنجا منتظر او باشند تا وقتی
از شب که فرصت یابد خود را بدین مقام رساند چون پاسی از شب گذشت و در بستن
ابواب محبس را محکم در بستند و هر کسی بمقام خویش استقرار و آرام
یافت جنرال ملیط باتفاق لقاند بنحوی که احدی را اطلاع حاصل نگشت از دریچه محبس که بدیوار
اتصال داشت بزیر آمده و از معبر داخل و مستعجلا بمنزل واعظ شتافته چون آنجا رسید شتاب
کرد تا قدری مقصود ... و آب لیمو با شکر حاضر نموده شربت ... با شوربا ... خوراک آن
خود نموده پس از بهر خوش ... لباس اطلس زر بود و فقرات مجعوله از قبیل دیوان و صدر

احکام و نوشتجات وزرای جمهوریه در باب بیگلربیگی گری و سپهسالاری خود در زیر دستان بنمود بکف
اکنون مأمور باجرای احکام مزبوره میباشم و تمدیدت که فراهم چیدن این اوضاع و برچیدن
قرارات سلطنت ناپلیون و استقرار قواعد جمهوریه فیما بین من و وکلای قدیم
جمهوریه معهود و در میان است و همواره منتظر فوت ناپلیون میبودیم که باجرای
و تقریر منظورات خود بپردازیم اکنون که خبر قتل امپراطور ناپلیون و اصل و
احکام و دستور العمل وزرای جمهوریه مرا حاصل گشت ملزوم همت و مستلزم
ذمهٔ من افتاده که حسب المقدور در این امور کوشش و از بن بسی
بر مکنون خاطر بوده پس نوشتجات مجعوله را با اهتمام در آورده بر عموم
حضار مجلس باواز بلند خوانده صراحتاً ابراز مطلب نمود که میباید بکلی قرار اوضاع
رجال دولت برداشته اساس جمهوریت استقرار داشته اجرای این احکام
بر ذمت همت من [illegible] پس صندوقچه را گشوده لباس نظام خود را بر تن
راست و جنرال [illegible] را بر قامت اخوان ناپ [illegible] ارایت
و لباعثی از بیم شب فته جنرال لکیط با سر نفر مزبور را زنبراول عظا [illegible]
رو نهادند و چون قراول الشباز از دخول مخلوق ممانعت نمود جنرال میلا که ملتبس
بلباس جنرالی بود قراول را فرمود که میباید در دم مرا البر سرترتیب رسانید که حکمی فوری
مرا رسیده میباید براو را ابلاغ نمایم قراول او را نزد سرترتیب برد و سرترتیب
بیچاره بیمار و در بند بستر گرفتار بود و چون جنرال لکیط براو وارد گشت سرترتیب
از شدت مرض نتوانست از جای حرکت نموده احترام جنرال مزبور را اکرامات

مزبور را

سرداری از ناحیه لباسش با هر دو اسم و رسمش نامعلوم و غیر ظاهر بود بتقدیم
رساند پس بتقدیم شرایط معذرت پرداخت و جنرال لکیط نام خود را برخلاف
آنچه بود لاماط قلمداد نموده مر سرترتیب را گفت که همانا رنجوری شما موجب
آن گشت که از واقعه سانحه و سانحه بیخبر مانده اید سرترتیب مزبور متعجب و متحیر مانده
استفسار کیفیت نمود جنرال در غایت تکدر و ملال بیان انفعال کرد
که امپراطور ناپلیون پای از دایره دوران دون برون کشیده و دست
ماندگان از ازدیاد اقبال و اجلالش بریده و وجود مسعودش در صفحات گیتی
بمعرض قتل رسیده سرترتیب را از این کلام سرشک از دیدگان جاری و خونابه
گلگون بر گلگونه زعفرانی گون ساری گشت جنرال چون تیر کلام خود را بر
هدف خاطر سرترتیب مؤثر دید بلا تأمل و تمهل بر زبان راند که سلطنت سپری
گشت و اینک حکم بیگلربیگی گری و سپهسالاری جنرال لمیطات که از جانب
جمهوریه رسیده و مرا باعلام شما از آن حکم مأمور ساخت و نیز حکمی هم داد که
لمیط بشما نوشته است سرترتیب نوشته مزبور را ملاحظه نموده دید مرقوم گشته که بوصول
حکم افواج قراول را احضار و بآنچه جنرال لاماط قرار دهد رفتار نمایند
سرترتیب بیچاره فوراً تعظیم جنرالی از او معمول و آجودان فوج را احضار و امر بحاضر
فوج نموده فرمان داد که اطاعت اوامر و نواهی لاماط نمایند و خود معذرت جواب
که مرا قدرت التزام خدمت نیست جنرال لاماط ببرابر خانه رفته فوج را از قبیل
امتثال امر و تغییر اوضاع سلطنت و احکام وزرای جمهوریه مسخر ساخت

و از استماع این خبر وحشت اثر چنان مضطرب و پریشان گشتند که احدی را
مجال سؤال از جنرال نماند که چه هنگام امپراطور مقتول و این خبر بچه وقت
صورت وصول یافت و سبب تغییر اوضاع سلطنت بدین تعجیل چه بود
بالجمله لما لا اجلال مثال داو تا فوج قراول که کمتر از دویست نفر بودند کلا
باستعجال از محل مزبور بدر آمده و از شدت تعجیل ده هزار فشنگ گلوله دار
که در سربازخانه موجود بود فراموش نمودند لهذا از آن سویت و تقسیم تمامی
وجوهاتی که بجای سنگ برای شش رجخماق تفنگ نصب نموده بودند
تعویق کنند و جمعی از سربازان را در آنجا بتوقف مأمور داشته فرمود که باید مراقبت
لعمارت و الی رشته منتظر اجتماع کارگذاران دولت جمهوریه در عمارت
باشند و یکی از اتفاقات اینکه امروز چهارشنبه عید یونین بود
وحسب الامر ناپلیون مقرر بود که هنگام غیبت او در هر هفته بروز مزبور
جنود متوقفه ولایت پای تخت بیرون رفته در میدان سلام و سان
حاضر و از نظر سپهسالار بگذرند و حسب مقرر بایستی فوج مزبور را از سایر
افواج زودتر روانه کردند که بموعد مقرر بمحل سلام حاضر شوند چه راه ایشان از دیگران
دورتر بود و لهذا اجتماع و حرکت ایشان را انظار مردمان محمول بر آن داشت که
حاکمان بمحل سان میبرند و هنگامی که حرکت نموده جنرال لمیلطی با فوج مزبور
بدر محبس رفته فرمان داد تا درها را گشوده جنرال لاقیدال و جنرال لگاری را مستخلص
نمودند و سایر محبوسین را بر حال خود نهادند و در انبار قبل ناپلیون استحضار داد

و از تغییر امور و اوضاع سلطنت واقف ساخته گفت اکنون مجال سخن و گفتار نیست
دستورالعمل شما از قرار یست که در این ورقه شرح یافته میباید این فوج را با خود جمع
داشته به آنچه در دستورالعمل نوشته ام از اقتدار رجال دولت و استقرار بعضی مناصب
با شایستگی انتظام و ضبط پاره اموال رجال و سایر متفرقات احوال معمول و تمامی احکام
مطلع خود تمامی احکام مدرجه را تمام موصول دارید و خود با پنجاه تن از دلاوران لشکر بیایید از
کف لضبط دارالحکومه پاریس میروم که بلوازم امر حکومت پردازم شما نیز پس از
اتمام احکام دستورالعمل پیروی خود را به انجام رسانید پس از آن گشته وزیر اعظم را
گرفته و دو تن از همراهان خود بر جای او مقرر داشت راوی حکایت میگوید
که در آن اوقات با پاریس بود میگوید وزیر اعظم اشخاص چون دیدار آگاه گشتند
بخفیه یکی از محرمین ابا جنرال مزبور نزد من فرستاده و بمحل مزبور من آمده مشغول
بیان صورت حال بود که جنرال لگاری که مأمور بمقید و حبس من بود وارد گردید
جنرال لمیلطی جنرال لاقیدال را مأمور بقید و حبس وزیر حرب داشته و کیلی را
نیز بقبض من فرستاده بود و وکیل مزبور از حکم جنرال لمیلطی بهم استحضار یافته
بر تعاقب لاقیدال روان و او را با فوجی از سربازان برداشته بمنزل من
آورده و مجلس ورود مرا محبوس و مقید کرده و جنرال لمیلطی فوجی از افواج آن شهر را
بر معابر ولایت موکل داشته مقرر نموده که عموم سکنه شهر را از خروج ولایت
ممانعت نموده احدی را مرخص خروج ندهند و این امر مبنی بر آن بود که مبادا
اهالی حوالی ولایات از بلوک و دهات مخبر گشته بامداد و اعانت اهل شهر آیند

و چی دیگر را می قطعیت دهی ارست منزل آنجا نه و خزانه مأمور داشت و یکی از سرکردگان را
با پنجاه نفر مأمور باحاطه اطراف اطاق نظام نمود و احکامی چند مبنی بر
دستور العمل رفتار و کیفیت وقایع ورودی داد و کار از جانب وزرای جمهوریه به
دو شخص نام جنرال آجودان ولایت نگاشت و در احکام مندرج داشت
که جنرال مزبور از قواعد نظام احکام با زواج قراولان تفرقه سایر محال و مکان صادر
نماید و در دستور العمل جمهوریه رفتار نمایند و بدین رزق و حیل در آن اندک زمانی
در دو کاینت مشغول گشته اساس سلطنت را متصرف گردید و نیز جنرال
آجودان مزبور را مأمور بقید و حبس مستر گبارد که متصدی انتظام تمام مهام احداث
نظام شهر پاریس بود فرمود و هم او را نوشت که چون جنرال خولین که یکی از
روسای دفترخانه دولت است با شما منصب و شما را از کرمش او خاطر
متاثر خواهد گشت این زحمت را بر خود نهاده و خود کار او را با تمام رسانیده و از
آن پس بنزد شما خواهم شما در گرفتن مستر گبارد استعجال نمایید جنرال آلماط
مجهول پس از انفاذ این حکم خود با پنجاه نفر سرباز روانه عمارت جنرال
خولین گشت بوقتی وارد گردید که آن مرد کهن سال بطریق مستمر در دیوانخانه
نشسته بلوازم مشاغل خود اشتغال داشت هنگام صبح بود جنرال آلماط
مجلس درو مراد را کشف که من از جانب وزرای احداث مأمورم که شما را
محبوس سازم و دفاتر و ثبت و سررشتجات شما را کلاً بر هم بسته
مهر نمایم تا به نظر ایشان رسد جنرال خولین مطالبه حکم مزبور نمود که از اظهار

انکار کند

رفتار کند جنرال آلماط مراد را کشف بمقامی خلوت مناسب بفرماید
تا حکم را البتما بنمایم جنرال خولین از پیش و جنرال آلماط عقب او
روان شد چون دوار داوطاق گشت جنرال خولین بعزم باز یافت
حکم روی بجانب جنرال آلماط منعطف ساخت جنرال آلماط با تامل طپانچه بروی
او خالی کرد گلوله از روی او بر گذشت و بر سرش نشست اگرچه جانش بر نیامد
ولی گلوله آتش نیز از سر بدر نیامد پس او را گرفته بمجلس فرستاد و خود روی
بعمارت جنرال آجودان نهاد و در آن وقت جنرال آجودان بر حسب حکم جنرال آلماط
مستر گبارد را احضار نموده در مقامی خلوت بمطالعه احکام اشتغال داشتند
جنرال آلماط منصور آنکه او را گرفته محبوس ساخته اند بعمارت جنرال آجودان رفته
قراولان در گذشتگی احدی برون و درون رفته داخل و خارج گرداند
چون قدم در اطاق خلوت نهاد گبارد را در آنجا نشسته دید پس خطاب با جنرال
آجودان نمود که از بیست که تا کنون این مرد را بمجلس نفرستاده و گبارد را
کشف ز محبوس دولت میباشی و او اندک تامل نموده بعزم خروج
بر پا خواست و بر زبان راند که از چه راه بجای خود مجلس روم چون خواست
از پر قات اطاق بر آید و بیاشد امور احداث شهر را نوشته ام که برای کشف
حقیقت حالات او در عزم بر آمدن دارد و قراولان ترحب بر جنرال آلماط ممانعت
بنمایند گبارد از مشاهده این حالت بر آشفته فریاد برآورد که مرا در امانع از خروج
نگردید قراولان چون همه اوقات اطاعت امر او کرده بودند با سخن او را

مناط اعتبار شمرده مباشر مزبور را بالا برده چون وارد گشت لباز و صورت
وقایع را کلاً باو باز نموده باو باطاق دوست مراجعت کرد تا انوقت خبار ال
یکیط در آنجا بود مباشر امداسرا چون نظر براو افتاد گفت ای یکیط صاحب
شمارا که از مجلس مرخص نموده این همه هنگامه است برپا کرده و چه حیلتی است
برروی کار آورده خبار ال یکیط چون دید پرده از کار برافتاده و راز از پرده بدر رود
او را که از خفایای امور آگاه و مخبر است بزرق و تلبیس نتوان فریفت طپانچه
بعزم قتل او از جیب برآورد در ساعت نشستن که در آنجا حاضر بود نیز مشغول گشته
طپانچه از دستش بستد خودش را محبوس نموده قراولانرا که بر در منظر
خروج او بودند از حقیقت مستحضر ساخته و مرادالبقر اولان مزبور سپرده
بمجلس فرستادند و پس از گرفتاری او بواسطه آن شرارت و فساد و چهار دزن
سیاسات دولت رسیدند که سه نفر از ایشان یعنی خبار ال یکیط و خبال ال
قیدال ولکار که حقیقةً مستوجب سیاسات و مشافهات و شرارت بودند
و ما بقی از حقیقت مراتب مستحضر نبوده سخنان آن سه کافر را صدق پنداشته
اعانت و امداد ایشان میکردند بالجمله آتش آن فساد و نایره آن هنگامه
در فساد و اشتعالی چنان و هنگامه ای چندان در ولایت پاریس تا بقیمه
هرچند یکمرتبه آتشی افروخته ولی زود باب تدبیر مصلحین فرو نشست و
طریق فساد و شرارت اصلاح دولتخواهان برایشان بی محل تعجب و تکلف
هر کسی توانستی شد که خبار ال یکیط با وجود آنکه سنین بسیار مقید و محبوس

بود

بود غفلتاً در عرض چند ساعت تمامی اعاظم و اعیان دیوان و دفتر وزیر و مباشر
اعداد اس گشته را محروس ساخت مجملاً چنانچه اشارت رفت در هنگامی که خبار ال
یکیط در ولایت پاریس آتش آن فتنه برافروخت حضرت امپراطور را
از شهر مسکو حرکت فرموده از روز نوزدهم اکتوبر مطابق بیست و ششم رمضان بود
حضرت امپراطور در ولایت سیاه لینکو متوقف بود که حکایت فتنه خبار ال
یکیط معروض حضرت امپراطوری افتاده و شهر مزبور یکی از ولایت معظمه ممالک روس
و در ساحل رود دنیاپر واقع و بنا شده و قلعه اطراف او زاده ذرع ارتفاع و
پنج ذرع عرض است و دو گذر از آن شهر تا مسکو واقع است و مسافت از آنجا
تا مسکو یکصد و سی میل راه است و در سنه ۱۲۲۷ هجری که امپراطور عزیمت تسخیر
روم و مملکت روس نمود قلعه مزبوره را محصور ساخت و چون اهل شهر ثبات
قدم ورزیدند جمعی کثیر از جنود امپراطور مقتول شدند بالاخره در نیمه شب از
مستحفظین شهر غفلتاً قلعه را تخلیه نمود و انبار و قورخانه و سایر اساس شهر را آتش زده
فرار کردند و جنود فرانس قلعه را متصرف گردیدند مجملاً امیر شل ... که
ملتزم رکاب امپراطوری و در محاربه مسکو زخمدار گشته حکایت میکند که حضرت
امپراطور از استحضار بر مضامین مکاتیب مزبوره بغایت متغیر گشته اولاً
با شرارت اعداء اس و محافظین ولایت را مورد کمال ملامت فرمود و
ثانیاً کیفیت تا کنون سطوت و صلابت من در قلوب اهل مملکت
تمامی تأثیر نکرده که یکنفر با وجود احتباس در دارالسلطنه چنان هنگامه برپا نموده از حکومت

استنباط میشود که مراسم سلطنت سلم و امور بزرگی مستحکم نیست و گرنه از تزلزل جزئی بنگاه
و فساد و زوال رابطه من بنیاد منکشت بر شکل ... پس در انجا محفل قسم بود که
مصائب متوالی و متواتر میرسید این واقعه شهر پاریس ننگ ضمیمه و سوانح و صدمات منتشر گشت
و من که نفس و اعدام بکر زمان در امکنه متعدده چگونه توانم بود اکنون باید بشهر پاریس
رفته از مصباح وجودم قلوب اهالی مملکت ضیا اندوزد و شاعل مشعلها را از ضیای وجودم بر فروزد
و تدارک سپاه دیگر و تهیه آذوقه و زر در آنجا نمایم که جبر انکسار این شکست و انهزام
التیام جراحات این نوائب و آلام موقوف بچاره فتوحات و افرود مراهم تسخیر
ممالک و ولایات متکاثره است این گفت و دراه ولایت پاریس نهاد و مرشل ...
میگوید که ناپلیون مین راه معسکر را گذاشته خود روان گشت بسیار فرار از بیم خصم
مراد او را محض کذب و خلاف صحیح برار بابان فطن و ذکاء که بر احوال
ناپلیون دانا و بینا بند اظهر من الشمس است که مراد او از حرکت از دشمن
و هراس از مخالف مطلقا نبوده ابدا از راه خوف فرار از دشمن
متنفر بود ولی اختلال امر مملکت و غیبتش از کار ولایت خود زیاده موجب
اضطراب خاطر و پریشانی ضمیر مهر مظاهرش میگشت
چنانچه در سفر روس و مراجعت از مسکو مطلقا آثار خوف و هراس
از جبین احوال ظاهر نبود و از استماع اخبار مختلط الغاب پریشان کرده بود ...
مملکت اساس سلطنت برقرار است صدمات دشمن را رفع میتوان نمود و هرگاه
ولایت امن نباشد در وقت محاربه و نزاع صاحب مملکت را از دو جانب خاطر

پریشانی

پریشان و مضطرب جان و مختل الارکان میگردد یکی منازعه خصم خارج و دیگری
اختلال مفسدین داخل مملکت بالجمله چون ناپلیون عزیمت حرکت از ولایت
مسکو نمود عنان اختیار و حراست لشکر را بکف کفایت ...
و سپهسالاران جلادت شعار که محل اعتماد و اعتبار بوده نهاد و مرشل مورات را
که در منصب سپهسالاری عموم سواره لشکر مقرر بود از عهده خدمت بخوبی بر
آمده بود و اختیار جمیع سپاه بسبب او ... او پس از حرکت پادشاه لشکر
بر حال خود نهاده بولایت نیپل رفت و ناپلیون اختیار جمیع جنود از مرشل پرنس
موکول فرموده بود در شجاعت و جلادت او بر عموم اهل عالم معلوم و ظاهر
و نام نامیش در جریده دلیران روزگار تا ابد مرتسم. در قربت و کیفیت ...
او نیز در محل مقام دو گروه از یکدیگر ... تعرض جان ... تدریج ... گشت
مولف میگوید در سفر روس و مراجعت از آن و مجاری اغتشاشات و ...
واقعه از سپه سواران شجاعت شعار و سپهسالاران جلادت آثار و افواج
نامدار و مردان کارزار کی که اقدام ثبات در معرکه شجاعت و جلادت
استوار داشت تا هزار ... و افواج ... او بود ... اصل ...
از مملکت ایطالیا ... ولایات ... پادشاه جنود ...
روز و روز دیگر او ان بعرض تلف رسید و مضطرب شوند ... ان حدود ... گشت
رسیده ثبات قدم در زمینه عمل کرده مجددا بنوبت ... ناپلیون بشهر
پاریس بر خلاف عادت سابق بدون عزم و فتح و با ظفر بود و اهل مملکت

مقید بر نخوت قدم مزاید و پرستیده امپراطور فرض نموده که از آن روز که چون لعنه
مزاوجت او در دوکارهای او روی به اختلال نهاد و بر خلاف چون غاین که از روز
ازدواجش کوکب بخت امپراطوری از مطلع طالع و شعشعه انوار فروغش
بر ساحت روزگار لامع گشت مجملا چون وارد در ولایت پاریس شد
تصور چنان نمود که هنگام ضرورت است و برای تدارک و تهیه اساس
حرب و اضمحلال خصم هر گونه اجحاف و تعدی که ممکن خواهد بود
لعنه ازدست تعدی و ستم گشاده و داد و برهمی داده وجوه ما حساب بجهة حرب یک
لاتحصی و لا تعد بر عموم ممالک فرانس حواله فرموده تا که دستگیر زیاده از جوانان
آن تحصیل تمام نموده و با وجود مراتب مرقومه روز بروز ترقی اختلالات
سررشته فرانس ازدیاد بیکرده ... بجو پادشاه پروس تا جمعی از ... بازگرد معقول و
با جنود پروس تا بر مخالفت فرانس اقدام ورزیده بدیهی است که این رفتار او ایران
بر سر است بلکه حضرت امپراطور علاج آن کار را در رای دولت اعاظم
خاندان سلطنت را در مجلس خاص مشورت جمع ساخته از ایشان استفسار نمود
که باید در چنین حالت که اغتشاش و اختلالی چنین در امورات واقع گشته علاج
در مصالحه است که با خصم چه باشد با کم تدبیر ورزند وزرای دولت
معروض داشتند که درین مقام مصالحه اصلح از محاربه است حضرت امپراطور
ازین سخن درهم کشیده عرض ایشان را وقعی ننهاد و چه عبرت ما چو بازی ...
در حالت مغلوبیت در نظر دولی ایران ... منظور امپراطور را وجاهت ...
نمود

نموده بر وفق خاطر او عرضه داشت که این معنی بدیهی است که هرگاه در این جانب
از در صلح در آییم و طالب مصالحه خصم آییم دولت مخالف تکالیف شاقه بر ما
خواهد نمود و مطالبات گزاف خواهد کرد و لا علاج بر آن شویم که ولایات
و بلادی که سابقا بغلبه و قهر متصرف گشته‌ایم بعجز و فروماندگی واگذار
نماییم و اگرچه قسمی از ولایات که بقانون عهدنامجات دولت فخیمه ممالک
فرانس گشته‌اند ترخیص نموده متصرف مخالف آییم موجب بدنامی
ابد تا ابد موروث نام ما برای حضرت امپراطور خواهد بود ما حصل الکلام
او مطبوع افتاده متدارک تهیات محاربه گشت و در آن اوقات خلیفه
اعظم پاپای روم قدیم که در قلعه فونتن بلو محبوس بود حضرت
امپراطور با پاپا درباره مصالحت نهاده قرار بر آن یافت که عهدنامه معهوده‌ای نوشته
با امپراطور سپارد و از آن پس از اقرار طرفین اشتهار نمایند ولی برخی از اکابر
جنود عیسی علیه السلام خلیفه را از وضع دستخط بر عهدنامه مزبور مانع
آمدند و حضرت امپراطور را نیز چون در آن ایام مهامی اهم از آن مشهود خاطر
آفتاب نشان بود اصرار در وضع دستخط نکرده بکفایت اقرار جناب خلیفه نموده
و او را مرخص فرموده اقرارنامه مزبوره را چاپ نموده با اطراف ممالک فرنگستان
منتشر ساخت تا عموم اهالی را از قرارات مقرره فیمابین ایشان و عظمت ارکان
استحضار حاصل آید و حضرت امپراطور را فرصت امعان نظر در افعال
و کردار خلیفه نبود و تمامی حواس خود را مصروف خیال ممالک منتشره ...

چه دول خارجه که با او دوست و متحد و یکجهت و موافق گشته بودند آغاز مخالف
و بنیاد معاندت با او نهاده بر خلافش کمر بستند حتی دولت نمسه که علاوه
مودت و مصالحت بواسطه قرابت و مواصلت بستگی تمام با او داشت
همچون دولت پروس شاز ترک موافقت نموده میان بر مخالفت بربست
حضرت امپراطور سفیری به دولت نمسه فرستاد که ایشان را استمالت نموده به
عهود سابقه اورد ولی مفید فایده نیفتاد و دولت نمسه فرصت را از دست نداد
و نخواست که خود را امارت و مملکه فرانسه که حضرت ناپلیون چون دید که دولت
نمسه با وجود محبت و وصلت دست از دوستی او کشیده پا در دایره معادات
نهاد و معاینه دانست که از آن پس عموم اهالی فرنگ بر مخالف او متفق گشته قدم
در محاربه او خواهند گذاشت ولی باز هیچ به اندیشه و وحشت بخود راه
نمیداد و بعضی از شاهزادگان ولایت رود رین هنوز ترک موافقت با
دولت ناپلیون نکرده قدم در طریق صداقت می‌پیمودند ناپلیون به تعجیل تمام
لشکر و تدارکات لازمه را فراهم آورده تصمیم آن نمود که خود بنفس نفیس منصب
سپهسالاری آن جنود کواکب نمود را بگیرد و بواسطه آنکه سابقاً در ایام غیبت او
[illegible] چون هنگام [illegible] در ولایت برپا شو مراتبه [illegible] حرم
خود را ولیعهد نموده بجای خود منصوب بحکومت ولایت داشت و شوهر ثانه
ولیعهدی برای او مقرر داشت که در تدابیر مملکتی امداد و اعانت او نمایند

ذکر تفصیل رفتن ناپلیون به مسکو و مقدار لشکر امپراطور ناپلیون و تعیین قراول بملک [illegible]

بجهت حفظ مملکت و حرکت او از پاریس بمسکو و ملاقات او با سلاطین فرنگستان که ورود او بود
در شهر درزدین و حرکت از آنجا و رسیدن برودخانه نیمن و عبور از آن و جنگ
برادینه و ورود او بمسکو

در رجب

بپاریس

مورخ گوید چون حضرت ناپلیون تصمیم عزیمت تسخیر مملکت روس و
سرانجام تهیه و تدارکات جیوش ظفر مانوس مینمود جمیع آن لشکر
و سپاه و دم به دم و دستگاه در مملکت خود فراهم آورده و مهیا کرده بود
که محاسب تیزفهم وهم از عهده شمردن عشر آن بر نتوانستی آمد و مطلقاً
محتاج باستمداد و استعانت از دولت روم و سوئد و پروس نداشت و محبت
و معادات و موافقت و مخالفت ایشان را برابر می‌شمرد قبل از نقض
عهد مصالحه فیما بین دولتین فرانسه و روس مقرر آن بود که در هر سال
معادل هشتاد هزار تن از جوانان پرتوان و پهلوانان نوجوان از هر
طبقه از سکنه فرانسه که بسن و اندازه بودند در نظام خدمتکاران [illegible]
داخل نمایند و نیز مقرر آن بود که قرب دو ثلث سلاطین اروپا که مطیع و منقاد ناپلیون
بودند جنود مخصوص خود را ضمیمه عساکر حضرت امپراطور فرانسه نمایند مورخ گوید
جمیع تعداد جنود فرانسه و متعلقات و ملحقات آن از قرار شمردن لشکر شماران

عطارد قلم و کرور کمیسر هشتاد و هفت هزار نفر بود که اسامی ایشان مفصلا در
دفاتر ثبت و مرقوم بود و بدین موجب تحدید نموده بودند الاتشان
جنود کواکب نمود فرانس هشتصد و پنجاه هزار نفر الاتشان ۸۵۰۰۰۰
لشکر ایطالیا ابواجمعی لوسین پنجاه هزار نفر الاتشان ۵۰۰۰۰
جیوش مملکت دشصت هزار نفر الاتشان ۶۰۰۰۰ افواج ولایت بوریه
چهل هزار نفر الاتشان ۴۰۰۰۰ عساکر ولایت سقانی سی هزار نفر الاتشان ۳۰۰۰۰
اجناد ولایت وسفالیه سی هزار نفر الاتشان ۳۰۰۰۰ جوقات ولایات
دارتمبرق پانزده هزار نفر الاتشان ۱۵۰۰۰ وسنجات ولایت بادن نه هزار نفر
نعشه ابواجمعی شاهزاده متعقده ولایت رین بیست و سه هزار نفر
الاتشان ۲۳۰۰۰ افواج لشکر جیوش مملکت پروس بیست هزار نفر
الاتشان ۲۰۰۰۰ افواج لشکر جنود نمسه سی هزار نفر الاتشان ۳۰۰۰۰ جنود
ولایت نپل سی هزار نفر الاتشان ۳۰۰۰۰ و از جنود مزبور سیصد و هشتاد و
هفت هزار نفر منها و موضوع بود که برای بیماران افواج غایب
و متوفی و غیره منظور نموده بودند پس از وضع موضوعات
نیز همواره اوقات هشتصد هزار نفر مردان کاری با تدارک
و آلات حرب و ادوات و اسباب طعن و ضرب مستعد کارزار و منتظر
صدور امر امپراطور بود که اگر کوه آهن باشد بحمل اشارتی بر کنند
و گر دریای آتش باشد در لحظه بر هم زنند و بر هر طرف حضرت امپراطور

چنین

چندان اقتدار و احتشام و شوکت و حشمت بود که توانند از جنود و ظفر نمود
و سپاه نصرت دستگاه خود چندان عدت و شوکت امپراطور روس
فراهم آورده مأمور مملکت مزبور نماید و با وجود مراتب مزبوره و وفور عساکر
منصوره نظام سپاهی و قواعد لشکر را بر اضاف رعیت و کسبه
و طبقات قاطنین و سکنه مملکت فرانس نیز جاری و مقرر فرموده
تا در زمان غیبت و عدم حضور او نیز نظمی تمام و امنیتی لا کلام در مملکت
بوده باشد و رعایا و کسبه را که نام نویس کرده احکام نظام بر ایشان
جاری فرموده لفرادل و مستحفظ ملتی مسمی داشت و مستحفظ مزبور را
بر سه جوقه منقسم نمود اول بیست و شش ساله بودند دویم بیست و
شش ساله تا چهل ساله بودند سیم چهل ساله تا شصت ساله بودند
و مقرر چنان بود که فرادلان مزبوره همواره در مملکت بوده ابدا از
مملکت بخارج نروند و از حدود مملکت به سمت مأمور نگردند و هر
هنگام که در اصل مملکت دشمنی از خارج یا داخل پدید آید ایشان از جوقه
جوقه برای دفع و رفع اشرار مأمور شوند که کارزار و ارند و فرادل
مرقومه را جوقه جوقه مقرر داشته مسمی بکوغارت نموده و هر کوغارت را بر
یکهزار و یکصد و بیست نفر ترتیب کردند و حضرت امپراطور معادل
یکصد کوغارت برنج مزبوره فراهم آورده و جوقه اول از جوقات مزبوره را
که جوانان بیست ساله تا بیست و شش ساله بودند ابواجمع وزیر حرب

بیست سال تمام

فرمود که هر آنچه بر حسب مقتضای وقت ایشان را مأمور فرماید متابعت و
مطاوعت نمایند و مقرر داشت که قراولان علیحده همیشه اوقات با یراق
و تفنگ بوده در هر جا هستند هر هفته یک مرتبه مجتمع گشته بمشق نظام اشتغال ورزند
و مخارج مملکت زده مجملاً حضرت ایمپراطور بدین تدبیر قریب بچهار صد هزار
لشکر در مملکت فراهم آورد که بهنگام ضرورت برای خدمت آماده
و در سایر اوقات بر سر کسب و زراعت خود ایستاده بودند و سپاه نظام را
بر آن اطلاع بود که قراولان در هنگام ضرورت شرکت در خدمت
ایشان خواهند نمود که مطمئن باشند و ایشان شوند و اهالی مملکت را تشویش
این معنی که ایمپراطور این جمعیت را داخل نظام کرده بمخارج مملکت خواهد
برد و بهمین تدبیر اسامی ایشان را در دفاتر ثبت و بوقت ضرورت تجدید
مأمور میسازد که ثبت و تفنگ و اسباب جنگ ایشان از دولت بود و رخت
و سایر ما یحتاج از خود داشتند مقارن این احوال عرایض از مملکت اسپانیول
بپایه سریر اعلیحضرت ایمپراطوری رسید که دوک ولنقتان سپهدار
دولت انگلیس قلاع پتوداقور او یر قودتیه جابزرا که از قلاع محکمه و حصار
معظمه مملکت مزبوره تصرف مباشرین دولت فرانس بود و یکی
از آن دو قلعه مابین مملکت اسپانیول و پورتقال واقع و حقیقه مفتاح
تسخیر آن دو مملکت میباشد محصور و بشوکت و قوتی غیر محصور در زمانی
اندک بحیطه تسخیر آورده و قلعه جابزرا که مدت سی و شش روز در

برابر یکصد هزار لشکر فرانس قوت مقاومت و حوصله محصوریت او را نبود
انگلیس در ظرف دوازده یوم یورش و حمله و قهر و غلبه مسخر نموده و سرداران
جنود فرانس که در آن حدود بودند هرچند آنچه سعی و کوشش در استخلاص و
استرداد قلاع مزبوره نمودند مفید فایده نیفتاد و بجز زحمت و رنج سعی و
اهتمام ایشان ثمری نداد حضرت ایمپراطور پس از استشعار بر حقیقت آن
کار امیر باشنوزا فرمود که شرحی مبنی بر اصلاح ذات البین و فصلی متضمن
بر مصلحت دولتین بهشتین پلاد و گنسری وزیر دول خارجه انگلیس نگاشت
و از جانب او نیز جوابی موافق و با سئوال مطابق واصل و حاصل نگشت و از
حضرت ایمپراطور چون صورت کار را بدین قرار دید و دانست که آتش
این فتنه و فساد جز به تیغ آبدار فرو نشیند و باد غرور را از دماغ خصم غدار افشان
خاک حرب مدبر نبرد لهذا تهیه حرب آماده و بنای مخاصمت را آغاز نهاد
و ایمپراطور روس نیز در فکر محافظت مملکت خود افتاد و حضرت ناپلیون را
همت والانهمت بر تسخیر ممالک روس و تصرف آن دولت شوکت مأنوس
مصروف بود و ایمپراطور روس در حدود مملکت خویش سر
انجام تدارک و تهیه محافظت و رفع شر ناپلیون مینمود پس حضرت
ایمپراطور بتعجیل تمام و استعجالی لا کلام جنود بی‌شماره حدود مملکت
پروس را مأمور و افواجی بحر امواج بجانب آن روان فرموده برای
آن دو مکان قسمت ارکان معسکر جنود ظفر اثر و مقر اجتماع و

و حشد افواج لشکر فرمود که بتعجیل و سرعت بهجوم و یورش و حمله
و شورش بر مملکت روس برد و امپراطور انگلند را از مشاهده این معنی متوهم
و خائف گشته در مقام طلب مصالحه و ترک مناقشه از امپراطور ناپلیون
برآمده ایلچی خود که مقیم دولت فرانس بود مرقوم داشت که مرفوع ضمیر
اولیای دولت فرانس دارد که هرگاه حضرت ناپلیون فرمان بمراجعت
عساکر فرانس از مملکت پروس و سرحدات ممالک روس دهند امپراطور انگلند
قبول تکالیف امپراطور ناپلیون نموده بر حسب منظور او تجارت تجار فرانسه را
در ممالک روس رایج و ممضی خواهد داشت امپراطور ناپلیون از
استماع مقالات و استشعار بر متمنیات و اطلاع از تکلیفات
امپراطور روس بغایت متغیر گشته بر آشفته و جواب مقالات
مرقومه را بایلچی مزبور چنین گفت که مرا در سلطنت عادت نه این
ورد به امپراطوریم نه چنین است که مطیع و منقاد خصم ایم و در مجاری امور
و اوضاع بر حسب تمنا و خواهش و دستور العمل و فرمایش او رفتار
نماییم و این تکالیف از امپراطور انگلند نسبت بما خلاف قانون و
منافی نظام است پس در ساعت مقرر فرمود تا رخص نامه ایلچی
ایلچی مزبور دهند که توقف دار السلطنه پاریس را ترک و طریق
مملکت روس را سلوک دارند و حضرت امپراطور خود در نهم ماه می
سنه ۱۸۱۲ عیسوی مطابق پنجم ثور سنه ۱۲۲۷ هجری از دار السلطنه پاریس حرکت

و نهضت فرموده دو روز پس از نهضت موکب فیروز مرخص نامه ایلچی
روس را بدو داده از ولایت پاریس بدر کردند مورخ گوید که حضرت
امپراطور را همواره اوقات طریقه آن در رویه چنان بوده است که هنگام کشور
گشائی و لشکر آرائی بدون اخبار و احضار غفلة با محارم و خواص مخصوصان
حضرت از ولایت پاریس نهضت و بموکب ظفر نامیس ملحق گردیدی ولی
در این سفر ترک عادت مألوف فرموده طریق عظمت و جلال و ابهت
و اجلال پیموده برای اثبات حشمت و شوکت امپراطوری افزود و بهمین
این مقال آنکه فرمان داد تا عموم سلاطین و شاهزادگان و امرا و اعیان
ممالک فرنگستان که مطیع امر و فرمان او بودند در شهر درزدین
مجتمع گشته و خود با حرم جدید خویش بشهر مزبور تشریف فرما گردید
و امپراطور نمسه نیز با حرم بعزم ملاقات داماد محترم بدان شهر آمده تجدید
ملاقات نمودند و پادشاه پروس نیز در آن مقام حاضر گردید و اخوان و خواتین
و سایر منتسبان و متعلقان خاندان حشمت نشان امپراطوری نیز بعنوان در
خدمت او بودند و عموم سلاطین و ملوک فرنگستان را که در آن ولایت بودند
حواس ظاهر و باطن آراسته بجهات مراقب و متوجه افعال و اطوار و اقوال
و گفتار و حرکات و سکنات و اوامر و فرمایشات حضرت امپراطور بودند
و احدی را جرأت تکلم و تنطق نزدیک او نبود و چون چهره مهر اشتهار
در حجاب خلوتخانه خاص مختفی میساخت همه را بانتظار طلوع آن نیر فلک

امپراطوری دیده بود و برای افسرش بر کف کلاه بود و امپراطور ناپلیون
اکثر اوقات در خلوتخانه خاص با محارم و خواص تهیه اسباب حرب
و جدال و تأسیس اساس خونریزی و قتال و تعظیم مهام دولت و تنسیق
امور مملکت و انجام مصالح کار و تقریر قوانین کارزار اشتغال
داشت و در آن ایام مخارج عموم سلاطین و ملوک و اکابر و امرا که در
الولایت جمع گشته بودند از ارباب طرب و سرور و اصحاب جشن
و سور و سایر مخارج و ادرارات ایشان کلا از سرکار امپراطوری بود
و احدی فلسی از خود مصرف ننمودند و در مجاری مهمانی و ترتیب مخارج
رسانی از ماکول و مشروب و آلات طرب و غیره دستگاهی چنان
چیده که چشم فلک ندیده و گوش دوران نشنیده بود و پس از انقضای
جشن میمون فاتح شهر فین را احضار و سفارت مملکت پروس را نزد خود داشته
مرا و را فرمود که میباید بدارالملک مملکت پروس روان و در ولایت خود
دستگاهی نام مرا شایان و شایان خود را در خور آن برپا
آری و اوضاعی شایسته حال و مناسب احوال برپا داری و دیده
بصیرت بر ملاحظه حالات المملکت برگماری و بوجهی است که از قواعد
و قوانین المملکت مخبر و بواسطه تتبع کتب تواریخ و سیر از سابق
و روش ایشان مستحضر میباشی و در طریقه معاشرت و رفتار
با اهالی المملکت و دیار با وقوف و ماهر میباشی و نیز فرمود که

من تسخیر مملکت روس و اضمحلال آن کرده و مخصوص سیوم و وقف کار از دست
میرود و میباید تا اواخر ماه سپتمبر مهام ممالک روس را قرین انجام سازم
و بکلی خاطر از تسخیر المملکت بپردازم و در مقام تفاخر فرمود که اکنون چنان
اشهب عزیمت بجانب مسکو مصروف میدارم و بیکدو محاربت و منازعه
کاری ناتمام نمیگذارم و از آن پس شهر طولته را که محل انجام و انتظام
آلات حرب و ادوات طعن و ضرب جنود روس است با آتش خواهم
سوخت و آتش بیداد در عموم المملکت خواهم افروخت و امپراطور
روس را از صدمات توپ و شمشیر و تیغ آبدار و سواران
دریانورد باد رفتار من مغلوب و خاکسار خواهد گشت و مملکت او [illegible]
از سپاه و عساکر از دستگاه خواهم ساخت و فرمود که قلب مملکت روس
شهر مسکو است جنود مملکت پروس را مقرر داشته‌ام که تسخیر آن ولایت پردازند
و کاران چنانچه باید سازند و پنجاه هزار کس از جنود فرانس در مملکت پروس
خواهم گذاشت و مامور بتوقف الضبط ایشان خواهم داشت و در هر سال
معادل یکصد کرور فرنگ برای مخارج لعاب گرانه میدهم و ایصال آن را بر ذمت
همت ملوکانه میسپرم و معهود است که تا مملکت روس ضمیمه ممالک محروسه
ما گردد امور ممالک بوتی فرنگستان منظم نخواهد گشت و قوانین بربری کن
درباب امور تجارت و غیره مقرر داشته‌ام استقرار نخواهد یافت و نیز فرمود که
از تسخیر مملکت اسپانیول خسارت و مضرت کلیه بدولت فرانس رسیده

و هرگاه جسارات مزبوره نبود اکنون صفحات ربع مسکون را بحیطهٔ تملک و
تسخیر آورده بودم و هم خود معترفی حکیمانه آورده که در الصورت فرنسه مرا
که ولیعهد است پس از من کاری موجب حصول نام بلند و القاب ارجمند
نمیماند و بایستی همان ملک موروثرا ضبط نماید و این از طریقهٔ حزم و خرد
بعید است و پس از اتمام فرمایشات مزبوره قاضی مرقوم مراجعت نموده
که اکنون دستورالعمل لازمه سفارت را از آبرث وزیر دولت گرفته
مقصد شود سابقا سرکار امپراطور جنرال لاارستنازا برای استحضار از
اوضاع امپراطور انگلستند و استطلاع بر مکنون خاطر و پیشنهاد ضمیر
عداوت مضمر وی بشهر ویانه که دار السلطنه مملکت استوریه است مامور فرموده
که امپراطور انگلستند را تکلیف نماید که بشهر لندن عطف عنان عزیمت نماید
و در ولایت مزبور سرکار امپراطور را ملاقات نموده بدون کدورت و عداوت
با یکدیگر مکالمت و گفتگو نمایند و اختلافاتیکه فیمابین بوده بواسطهٔ سفرای ایشان
مرتفع گشته از میان بردارند امپراطور انگلستند فرستادگان
امپراطور ناپلیون را اذن حضور نداده و فقرات مطالب را بتوسط محرمان
بارگاه سلطنت معروض داشتند و پس از عرض مقدمات نتیجه
جز لزوم محاربه نبخشید پس حضرت امپراطور در اعلام نامهٔ مطاعه
بافراد عساکر منصوره اعلام فرموده که ایام بخت و دولت
روس بنهایت رسیده و پیمانه طالعشان لبریز گردیده اکنون

کنون

مکنون ضمیر مهر نمون و ملزوم همت فلک مقرون ملوکانه داشته ایم
که عطف عنان عزیمت بدان مملکت نموده از رود نیمن عبور و از اشتعال
نوایر جنگ و جدال و گرمی هنگامه خونریزی و قتال صفحات ممالک
نمونه روز نشور نمائیم مورخ گوید امپراطور ناپلیون را منظور آن بود که دولت
روس را بالکلیه از قلمرو و قرالات فرنگستان بیرون و کنار اندازد و دولت را
چنان پریشانی مقرون سازد که مطلقا نتواند مداخلتی در امور قرالات
کند بلکه از تداخل خود در قرالات دست کشد و امپراطور روس نیز اعلام
نامه بعموم سپاه و لشکر و رعایای آنمرز و کشور مرقوم داشت و در ضمن
آن بدیشان نگاشت که چندانکه سعی و کوشش و ملایمت و پرورش نمودم
که تا کر عهد مصالحه با ناپلیون نشکند و صلح که در هر باب مصلحت دولت است
بمحاربه منجر نگردد آب در هاون ساییدن و نقش بر آب کشیدن بود اکنون چاره
منحصر بر آنست که به تیغ آبدار و توپ آتشبار جنود جلادت شعار سیلاب بلا
بر بنای هستی خصم نهیم و صواعق مرگ بر جان ایشان افکنیم و جلادت افراد
اجناد و سپاه و غیرت و حمیت رعایای صداقت دستگاه روس مرا ب
راستی و صداقت و دوستی داد و ب ایشان نسبت بر گذشته از آنست که
مرحله مقاتله و محاربه محتاج بترغیب و تحریص من بوده باشد و این کرت
بر سر مذهب و دین و موطن و آیین بایستی محاربه نمائید که خصم بر موطن شما
غالب نیاید و دست تعدی بر شما نگشاید و معلوم شما باشد که امپراطور شما نیز

در میان تمام پاشاها مجملاً هر یک از سلاطین با غرور تمکین فرنگستان حسب
قواعد و قوانین خود ترتیب افواج عسکر و جیش و تمهید اسباب حرب و
طیش نموده و سرکار اعظم امپراطور ناپلیون بنا بر حسب اندازه مرا صائبه و خیالات
خود طرح لشکرکشی و دشمن کشی ریخته و اشهب کشورگیری در حلبه
رشادت بر انگیخت و منظور نظر و پیشنهاد خاطر کیمیا اثر او آن بود که جنود
گران و افواج جلادت نشان را در برابر قلب صفوف جنود روس
باز دارد و دمار از روزگار ایشان برآورده و تیز در مقام غفلت بوجهات
جنود روسیه را زده کار ایشان را به تیغ کج بر وفق مطلوب خاطر راست
نهاده سازد و قلاع محکمه و ولایات مستحکمه ایشان را متصرف و لشکر بی محافظت
انبار مهمات را در صورت امکان یکی نابود و الکای [illegible] و [illegible]
محیط تسخیر و تصرف آورده معسکر جنود ظفر اثر و مقر و مستقر افواج بحر
امواج لشکر فرموده قشلاقی مواضع را مقر سازد و از آن پس امپراطور
روس را لاعلاج و ناچار بر مصالحه نموده از ممالک فرنگستانش مسلوب
الاختیار و در قید مذلتش گرفتار سازد و اهالی مملکت پروس که حامی او بوده
بر مملکت روس برتری و تفوق دهد مورخ گوید مورخ چون سلاطین و سرداران
ممالک اروپا از نهایت جلادت و ثبات قدم و رشادت امپراطور
ناپلیون مستحضر و از حسن تدبیر و اصابت رای و ضمیر او مخبر بوده و دانسته
که اگر کوه آهن و دریای آتش در برابر سپاه نصرت پناه او آید آن یکباره از هم

دیر

توپ آتش فشان آب و این دیگر از شدت باد و تیغ آبدار نمونه سراب گردد و امپراطور
قوت مقاومت در مقابل ایشان نخبه هنری در کار کارزار بکار برند
و هر آن چه برآیی بر روی کار آورند چنین ابن مقال آنکه جباران [illegible]
که موطنش جزیره بیگانه و مولدش ولایت شهر بود و در خدمت
امپراطور روس به غایت محترم و معتبر و سرداری عموم عسکر و لشکر
آن مرز و کشور مخصوص و مفتخر میبود تدبیر چنان نمود که جنود روس اولاً در
حدود مملکت خود در برابر عساکر فرنس رفته فرار کار جنگ گریز گذارند
تا جنود فرنسه از این جهت بمملکت خود آیند پس از مقابل ایشان هزیمت
گزینند و از مقاتله مقابل کناره گیرند و بقیه قوه از گوشه و کنار و بیمین
و یسار در اطراف و اکناف جنود فرنس کوشند و گاه گاه برای تخویف
خصم در برابر عرض لشکری نمایند و مطلقاً بمحاربه برابر اقدام ننمایند و قدم
از دایره جنگ قراول بیرون ننهند تا به مرور ایام صفوف جیوش فرنس
خسته و ملول گردند که جنود روس توانند حمله بر ایشان برند و در جاهای مملکت
[illegible] اندک اندک در مقام اتلاف و افراز ایشان بر آیند تا چون زمانی
بر این برآید طریق عبور و مرور شان مسدود گردد و آذوقه و ذخایر کامشان
روی نقصان نهد و از حدود مملکت خود به دور افتاده و در آن توقف جنود انگلیز
از عساکر فرنس بمعرض تلف آید و ذخایر کامشان شاق [illegible]
تحصیل مال و عوض بی امکان و روز بروز ضعف و ناتوانیشان زیاده تر

و قوت و مکنت جیوش روس بیشتر خواهد گشت چه لشکر روس از کشور خویش
دست رس بهر کم و بیش هست و هر انچه از ایشان معرض تلف رسد
بر فوا تر از جنود جدید عوض خواهد رسید و کفایت تدارکات معهوده نیز خواهد
کردید حقیقه تدبیر مزبور صواب دید جنرال سطور در ان اوقات و ان
ایام محض سمات برای جنود روس و سکنه فرنس ان دولت حشمت
مانوس بغایت نافع و در کار و مناسب احوال روزگار بود زیرا که تا آن
هنگام تدارکات حرب و قتال و تهیه مملکت داری و عیال ایشان
صورت انجام نیافته و قرین انتظام نگردیده بود و فرصتی معتد به زمانی
ممتد مر ایشان را بایستی که از محاربه کناره جویند تا شمشیر و تفنگ
و سایر ادوات و آلات حرب و جنگ بقدر احتیاج و کفاف از ممالک
انگلستان برای ایشان رسد و با دولت قوی مکنت روس نیز
ترک محاربه و مخاصمه نموده از ان جهت آسوده خاطر و فارغ البال آیند
و افواج لشکر که از بیم اضرار دولت روم در سواحل رود دینوب متوقف
داشته بودند مطمئن خاطر احضار نمایند و بواسطه ایشان بر استعداد
جنود روس افزایند و جنرال مزبور بمقتضای حزم و دور اندیشی که داشت
تصور انکه در مجاری کبیر و دار وهله و فرار جنود روس را ضعف
و انکسار طاری و عارض خواهد گشت و محلی محکم و پناه گاهی مستحکم
برای رفع نکثر مر ایشان را ضرور و در کار است بهنگام ضرورت

توانند مقام مزبور را پناه گاه نموده روزی چند خود را از اضرار خصم
محافظت نمایند لهذا مکانی مناسب بوسعت و فسحت رشک صحرای سپهر
در قرب شهر دریزه در سواحل رود دوینه و رود دریزه منتخب و مضرب
خیام مواکب ظفر کوکب داشت و در اطراف معسکر مزبور سنگرهای
محکم و سقافات مستحکم مرتب نمودند که هر گاه جنود فرنس بتعاقب لشکر
روس ایند یا عزیمت دار الملک پطربورغ نمایند عساکر مزبور که بر
راه ایشان موقفند سد راه و قطع طریق ایشان نموده ممانعت کنند
ولی برخلاف خیال ایشان جنود فرنس طریق ولایت سمنکو را در پیش گرفته
و حمات عساکر روس بی حاصل و باطل گشت مجملا جنود کواکب نمود که در
قبضه اختیار و حیطه اقتدار امپراطور ناپلیون استقرار داشتند مقدار
هشتاد فرسخ مسافت عرصه مصاف و وسعت معسکران جنود ظفر اتصاف
بود و حضرت امپراطور عظمی خان در میمنه و میسره و قلب سپاه منصور
مقرر فرموده بود که تو گوئی این سپاه گران که هشتاد فرسنگ راه کارزار
و جنگ ایشان را محصور و تنگ بگنجد لشکرند که در کارزار و جنگ و در عرصت
و در تنگ و حرکت و سکون و رفتار و کردار یک روش حرکت مینمودند
و مرشل مکدانلد را با سی و دو هزار مرد کارزار در جناح یسار جنود ظفر
اثار گذاشته و او را مقرر داشته بود که داخل ولایت کورلند که یکی
از ولایات مملکت روس است گردد و تخویف و تهدید جنود خارج ریغ

ثانی روسیه را که مسمی بکود نیست بوده و پیش بردار مرد و جوق سیم جنود اوانجمی
شاهزاده ریوجین بوده و ایشان عساکر ایطالیا بوده این جوقه را منفرد داشته که بیاید
جنود اول و ثانی روس را به مانع از انفصال ایشان بیکدیگر باشند و وقت
فرصت یکی از دو لشکر روسیه یا هردوی آنها حمله برند و مارشال مورات
سرداری عموم افواج سواره ملتزمی رکاب سرکار امپراطور معظم
و سرافراز بوده و در جنود روسیه امپراطور الکساندر خود بنفسه متصدی امر
خطیر و شغل جلیل سپهسالاری سپاه نصرت پناه گردیده و احکام و دستورالعمل
لشکر را بعهده جنرال بنگلی محول و مفوض فرموده و جنود ملتزمین رکاب
او یکصد هزار بوده و سردار سر لو رجب مزامپراطور با جنود مسطور
بجانب شهر ویانه که دارالسلطنه مملکت اطریشیه بود روان گردید بنظر ایشان
ارزنش ما الطرف محافظت مملکت اطریشیه بود و از اضرار و هجوم جنود فرانسه
بلکه پیشنهاد خاطر داشتند که جنود فرنسه را علاج بر آن نماید که بدانسمت
که اراده دارند حرکت کنند و بر روش روسیه منظور ایشان معلوم گردد
و در جانب شمال جنود روس ده هزار نفر از جنود دیگر ایشان بسرداری امیر
تسین بودند که با عساکر ملتزمه رکاب امپراطور طریق تردد داده دشمنان
بازدارد و از جانب جنوب باجوق دوم روسیه که اوانجم شاهزاده
بقرتیشن بود و راه مراوده و مخالطت داشتند ولی مسافت فیما بین بسیار
بود و جنود اوانجم شاهزاده بقرتیشن هشتاد هزار تن بودند و نفرات آنها جلادا

روس بپردازد و هرگاه مصلحت بداند بندر ریقه را که از بنادر عظمه است محاصره
نماید و الا ایشان را بتخویف و تهدیدی که باید نماید و شاهزاده شوارتزنبرق را با
عساکر اطریشیه در مملکت بشمیه در جناح یمین جنود فرانسه مقرر داشت و محافظت
سمت شهر پراگ که در مملکت بوهمیه واقع است بعهده او گذاشت و مقرر
فرمود که مقابل جنود اوانجم جنرال طرانسوف را که از جانب روسیه
محافظت مملکت بوهمیه مامور بودند داشته باشد و فیما بین جناح یمین
و جناح یسار جنود که دون و قار فرانسه استقرار یافتند و سرکار امپراطور
عساکر نصرت ماثر به سه جوقه منقسم فرمود یکی ملتزمین رکاب ظفر انتساب و آن
افواج قراول امپراطوری و سواره ایشان اوانجم لسپرز و
پیاده اوانجم که در فرمان مارشال ناتیز بود و افواج اوانجم مارشال
قروجی و مارشال مارمون و مارشال سوطی را نیز که مجموع آنها
دویست و پنجاه هزار تن بودند بالتزام رکاب میمون مامور فرمود و جنود
ملتزمه رکاب مامور محاربه عساکر کلیه روس که بجنود غربا موسوم است بودند
و دیگری از جوقات ثلثه جوق پادشاه ولایت و نقالیه
بود و نام او خوراام بود و هشتاد هزار نفر سواره و پیاده اوانجمی
جنرال جونات و شاهزاده پانی اتا ولنکی و مارشال قنبار
و جنرال لاتور موبرق در تحت لوای پادشاه مزبور بودند
و خدمت ایشان این بود که بایستی پیش تر رفته لشکر

خبار ال بلکه طاف نیز با ده هزار سوار قزاق با ایشان ملازم و موافق بودند و طریقه
شوف با شصت هزار نفر لشکر دانجیسه در جناح یسار رسیاز روس میربانی
عساکر نموده که از جانب جیوش فرنس بدانست مامور بودند استقبال داشت
و در ولایت ناواتارد و شهر سمالینک هر یک بیست هزار نفر لشکر برای معاونت
و امداد جنود دولت روسیه مجتمع بود و مورخ نوشته که درین محاربه جنود ظفر نمود روس
من جمیع الجهات دویست و شصت هزار نفر بود که چنانچه در برابر یک
کرور لشکر منصور فرنس بمقاومت و مبارزت نموده بمحاربه و مقابله
و مقاتله اقدام ورزند ولی امپراطور روس در ایام محاربه و کار
زار بود در گرمی هنگامه گیرودار از داد طلب وجرگه و اهالی
ممالک از دور و نزدیک چندان لشکر خویش فراهم و مجتمع آورد
تا بوقت ضرورت ممد و پشت بند جنود او بوده باشند مجملا جنود کواکب
نمود سرکار فلک مدار امپراطور ناپلیون با نظم و ترتیب مذکور از
ارض عسکر آسمان فر حرکت و بجانب رودخانه نیمن عطف عنان عزیمت
نمودند پادشاه ولایت وستفالیه با جنود او اواجمی خود در سر شهر قرادنو مختصا
و شاهزاده یوجین با افواج او ایجمی در سر شهر پلانی و حضرت امپراطور
خود با عساکر و افواج ملتزمه رکاب ظفر انتساب در سر مکانی موسوم به
نگرینیکی که در دو فرسخی شهر کونو که یکی از بلاد مملکت لثانیه است واقع
حلبان آمدند چون مقدمه الجیش عساکر ظفر نمون برلب رودخانه نیمن رسید

آب رود

آب رود مزبور طغیان ورزوری نداشت و با آرام از میان جنگلستان
میگذشت سرکار امپراطور خود برای ملاحظه آب بر کنار رود روان گردیده دو
بین مرور قبل از صعود اسب مزبور اسب که سکر دریانورد سرکار امپراطور
شیر اسامر گیتی بر خلاف مطلوب از دکان گرده سکندری خورد و آن
دارای سکندر حشمت را چون مهر خاور هنگام غروب از فلک زین بر صفحه
زمین نهاد و این قضیه را بفال بد شمرده نداء فی برآمد که هرگاه قضیه
چنین در سر داران روم رادرا اول ورود در سر حد خصم روی میداد البته
آن سفر را متروک و طریق مراجعت را مسلوک میداشتند و صاحب آواز
معلوم نگشت که امپراطور خود بود یا دیگری این ندا نمود مجملا چون امپراطور
ناپلیون با جنود ظفر نمون بکنار رود مزبور رسید شروع در عبور نمود نه
سواری از قزاق در آن سمت رود که اول خاک مملکت روسیه است
نمایان و اسب خود را در آن میدان بجولان آورده پس خطاب
بافواج جنود فرنس نمود که بسبب این احتشام و علت چنین ازدحام کدام
است اعیان جنود فرنس در جواب او گفتند که منظور انهزام اخبار روس
و تسخیر آن مملکت فسیحت با روس جا باشد پس سوار مزبور در جنگل متواری
و دیگر احدی از روسیه در آن صفحه نمودار نگشت و قبل از عبور جنود فرنس از رود
مزبور سوار انقلابی پیدا گشته و باران با شدت باریدن گرفت
تمام جسر و پلها که بر آن مرتب بود از زور سیل منهدم گشت و درین

اثنا معروض خدمت امپراطوری افتاد که جنود روس از اطراف و جوانب بریست
و فرار و مملکت لیتوانیه را خالی از متنفس و دیار نهاده اند سرکار امپراطور افواج جنود
مزبور را فرمان داد که بتعجیل تمام و سرعت الکلام از رود مزبور عبور نمایند
که شاید فرصتی یابد در خصم مظفر و غالب آید مورخ گوید چون رود خانه
نیمن چنانچه مذکور شد بجهة باران و سیلاب بغایت پر زور و پر آب
و پلهای آن یکسره ویران و خراب گشته بود چنانکه مقدمة الجیش جنود حشم
و لشکریش فرانس بر کنار رود رسیدند طریق مرور و راه عبور را مسدود
دیدند بلا علاج و ناگزیر در مقام خود توقف ورزیدند و منتظر امر قدر قدر
امپراطوری گردیدند سرکار امپراطور نظر باستعجال بوفور و تعجیل با
عصور که در وصول بمسکو دار روس و پایتخت گرد کارزار بر فلک اطلس
داشت جمعی از سواران جنود لهستان را فرمان داد که اسب نهنگ
پوی و لکک را بر آب رود زده شناوری از آن رود دریا نمود مرور و
عبور نمایند سواران مزبور دل بی توان مزبور بمحض صدور امر قضا دستور
بدون مهلت و درنگ خود را بر آن دریای مرگ نهنگ زدند چون
بوسط رود مزبور رسیدند زور آب ضعف ایشان را کشت و طریق عبور
و مرور بر ایشان بست و کلا در برابر نظر امپراطور غریق بحر فنا گردیدند و
بعضی از ایشان در دم آخر که سر از آب بدر میکردند و بطرف
امپراطور منعطف و مراو را ثناگوئی از روی کمال ارادت در فنا گفته

بعمل بوجود میشتافت و روی از دار فنا بمقر بقا بر میتافت نظاره کنندگان
از مشاهده آن حالت حیرت بر حیرت افزوده بر صدق نیت و حسن
ارادت ایشان نسبت بسرکار امپراطور آفرین خواندند مجملا چون
بحر جوشش امپراطور بهر وضع و دستور بود از رود نیمن عبور رو وارد ولایت
لیتوانیه گردیدند و سرکار امپراطور بعد وضع شهر ویلنه را که دار السلطنه مملکت
مزبور بود معسکر جنود ظفر اثر و مستقر افواج و جوقات لشکر فرموده جنود
ظفر آمود را بتعاقب عساکر روس مامور فرمود مورخ گوید امپراطور
ناپلیون را طریقه آن بود که در مجاری اسفار و لشکر کشی غالبا سیورسات
سپاه و آذوقه جنود ظفر دستگاه از ولایات معبره و دهات رهگذار
نماید اهالی آن ولایات رنجیده خاطر و خشمند گشته و در این راه در مقام
اضرار عساکر او بر خواهند آمد بر خلاف عادت معهوده و شیوه ما
مالوف قبل از عزیمت بسفر و نهضت موکب ظفر اثر احکام محکم
و فرامین قدر توام بعهده سران سپاه و سرداران جنود ظفر انتباه
صادر و مقرر میفرمود که هر یک تهیه آذوقه افواج الواجمعی خود
دیده همراه بردارند و در همه منازل آذوقه لشکر نیز باشند
توپخانه و سایر ادوات و آلات حرب در نزد لشکر
موجود و حاضر باشد و جمیع مایحتاج راه را از آرد و گندم و برنج
و نان و مسکرات و برندی و غیره ملزومات بحمل عراده

همراه بردارند و نیز مقرر فرمود که ادویه و اغذیه به انچه برای شفا
خانه های اردوی کیوان شکوه لازم است همراه بردارند که
وضح و هویدا است که چون چهار صد هزار جنود جلادت شعار
من در مملکت دشمن مجتمع آمد از مملکت خصم چیزی بدست نخواهد
آمد و هرگاه آذوقه و مایحتاج با همراه نباشد که فقط در موکب ظفر کو
کب پدید آید و سرداران حسب فرمان واجب الاذعان
مرتب و معمول داشتند سرکار امپراطور عراده های آذوقه را دسته
دسته و جوقه جوقه نموده بر افواج و دستجات لشکر تسهیم و تقسیم فر
موده هر فوج از افواج عراده اش پر از گونی گندم و برنج و آرد شد
و هر دسته از دستجات عراده چهار هزار و هشتصد گونی آذوقه
برمیداشت و عراده های ادویه و اغذیه و تدارکات شفا
خانه با آلات و ادوات قلعه گیری و جسر بندی و عراده های
مخصوص مهندسین علاوه بر عراده های آذوقه و علیحده برای آنها بود و مورخ
گوید با وجود وفور آذوقه و تدارکات و ادویه و اغذیه و سایر
ملزومات عساکر ظفر مآثر فرنس را بهنگام ورود و توقف
مملکت لیتانیه در آذوقه قصور رود و در تدارک فتور پدیدار گشته لاعلاج
علاج و ناچار بر آن شدند که مطالبه سیورسات و مایحتاج از
اهالی آن مملکت نمایند و بدین واسطه از آن جنود نامعدود که اکثر

ایشان

ایشان در نزد عدو بغایت اندک است و وفور و اکثر ایشان
از تدبیر بل و جراد بود و چندان اذیت و اضرار و خسارت و آزار
با اهالی آن ملک و دیار رسید که ندیده و در بن وهم را طاقت دیدن آن
و نه سامعه نیز قوت خیال را تاب شنیدن بود و چنانکه امپراطور
ناپلیون خواست تا مگر ایشان را در مخالفت روسیه با خود موا
فق سازد و از آن پس آسوده خاطر با کام کار بردارد نظر بصدمات
مزبوره مفید فایده نیفتاد و نتیجه آن اهتمامات جز تحاصل ثمری دیگر
نداد و بدین سبب اکثری از ولایت معبر رنجیده خاطر گشته در مقام
ابانت و اضرار جنود فرنس بر آمدند و بواسطه صعوبت طرق و
بدی شوارع نیز مضرات و صدمات بجد بر ایشان وارد آمد از
آنجمله در مجاری حرکت از شهر ویلنه و عبور از رود نیمن و در عرض راه
راه ده هزار اسب و چندین هزار آدم از جنود فرنس بعرض
تلف رسید امپراطور امر طرپویزد که در موقع لشکر بود معروض
خدمت امپراطوری داشت که در عرض راه کنار رود
نیمن تا کنار رود شهر ویلنه عموم دواب را مجروح و اهالی آن را منهزم
و شکسته دیدم و عراده ها افتاده و بار بغارت رفته و نعش آدمی
و دواب طریق مرور بر عابرین بسته است و بعضی دشمنان
و دست رد برای خوش آمد سرکار امپراطور و خام کرده

کار در امور معروض میداشتند که این مضرات و خسارات و بعلت شدت باران
و طغیان طوفان بود و مردم بدان علت بمعرض تلف آمدند ولی نه چنان
بود که ایشان می‌پنداشتند یا بر خلاف معروض میداشتند و باران تا آنکه
با همه شدت و طغیان موجب اتلاف چند کسان و انهدام و ماندگی
باقی ماندگان نمیگردد بلکه موجب این نوع صدمات و مورث
اینگونه خسارات و مضرات که لشکر را از کار توان انداخت
و سپاهی را توان و تاب نماند ساخت تحمل امورات صعب و
کار دشوار و قطع مراحل بعیده و منازل شدیده در روز گرم و شبهای
سرد و نار و قلت آذوقه و مایحتاج و عدم علف و توشه و افزار
خواهد بود که روز بروز راکب و مرکوب و لاغر و مرطوب را از توش
میرود و دیگر نه چنین مهلکه بر سر ایشان می‌آورد و مورخ گوید لشکرکشی
چنان که تا آن زمان نه دیده دوران ندیده و گوش جهان نشنیده بود
بسمت ممالک شمالی فرنگستان که در سر تا سر بعد زمهریر خندیده و دیده
فلک در راه و بدن برقی چون آن سفید کرده از جز خرم و در اند
بنی دور روا از طریقه مصلحت و کاردانی مهجور بود چه بیشتر سوار افواج
خورش شب و روز در کار و افواج پیاده خورش کواکب بود
توش از قطع منازل طولانی همیشه در آزار باشد و بیرنگی از
اسباب سستی و اتلاف جنود فرنسس آن شد که ادویه و اغذیه و سایر

بالجمله

مایحتاج شفاخانه که در اردوی گیران شکوه امپراطوری بود زیاده
بر شش هزار مریض و مجروح را امداد و تدارک بتوانست نمود و جنود
ظفر انتساب که ملتزم رکاب و موکب نصرت ایاب امپراطوری
بود زیاده بر چهار صد هزار تن بود و در ایام حضر و مکان خوش هوا
و معتدل نیز موافق بقیاس و معیار حکما و اطبا مریض آن جمعیت و اتفاقاً
زیاده بر شش هزار نفر نشود و چه در هنگام آرام و آسایش لامحاله از
پنجاه هزار کمتر مریض و بیمار نمیباشند و بدیهی است که در سفر و زحمت
راه و مقابله خصم خشت و دستگاه هرگاه بیمار و خسته زیاده بر این مقدار
نگردد کمتر نخواهد گشت و در وقت ورود موکب شهریاری بشهر ویلنه بیست هزار از
مریض و بیمار در شفاخانه های موکب ظفر آثار مجتمع گردیده بود که با
بایستی دوا و غذای ایشان از دستگاه شفاخانه بکفایت نمود
مجملا سرکار امپراطور در ابتدای ماه جون جنود نصرت نمون (دهم جوزاء)
و جیوش جلادت مقرون را بتعجیل تمام و سرعتی مالاکلام باردو
احتشاد و احتشام جوقه جوقه و دسته دسته از طرق مختلفه و راههای
متفاوته نامور داد و ویستولیه حکم عبور فرمود و در روز بیست و سیم ماه
مزبور افواج عساکر ظفر دستور فرنسس بر کنار رود نیمن رسیدند و به
در مکانهای مختلفه مجتمع گردیدند و در روز بیست و چهارم ماه مزبور
شروع در عبور رود و ابتدای در مرور از رود مذکور نمودند و از ویستولیه

ماکن از رود خانه تچین تقریبا دویست و چهل میل راه است که هشتاد
فرسخ ملیا باشد و از تچین رود خانه تچین تا ولایت ویطبرگ که در کنار رود دونه
واقعست نیز قریب هشتاد فرسخ راه است و هرگاه عسکر را بر اطوار آن محال
و سرعت در مجاری عبور در روز بقدر مود بیع قانون لشکرکشی در هر روز
چهار فرسخ راه می پیمود در مدت چهل روز بمکان مزبور در محل مذکور میرسید
و آذوقه و تدارکات لشکر ظفر نشان نیز بمعرض تلف نمیرفت و کفایت
ایشان می نمود ولی برای آنکه زودتر بمکان مزبور رسد تعجیل زیاد نمود و
چنانچه مذکور شد انقدر از اسب و لشکرش بمعرض تلف و هلاک رسید
و خروارهای آذوقه از ایشان عقب ماند و با وجود مراتب مزبور بعد از چهل و چهار
روز بمکان مذکور رسید و سبب طول وصول با تعجیل موفور بمحل مزبور آن
بود که مجاری عبور برای تحصیل آذوقه و سر انجام سیورسات تعطیل در کار
مر ایشان را و نیز بیست روز در شهر ویلنه برای تدبیرات دولتیه توقف
و تامل در زید محلا جیوش بحر خروش فرنس در هنگامی که از رود تچین عبور نمودند
پانصد نه هزار و ششصد نفر بودند و تفصیل تعداد هر فوج که اولجمع سرداران
جلادت نشان و جنرالان حشمت بنیان بود از قرار یست که در ورق
تحریر می یابد افواج خاصه قدیم و جدید که افواج قدیم اولجمع آن خود امپراطور بود
و سرداری افواج جدید مفوض بمرشل ... بود چهل و دو هزار نفر ۴۲۰۰۰ جوق
اول پیاده اولجمع مرشل داوو هفتاد و دو هزار نفر جوق دویم اولجمع مرشل ... چهل

دو هزار

دو هزار نفر ۴۲۰۰۰ جوق سیم اولجمع مرشل نی چهل و پنج هزار نفر
۴۵۰۰۰ جوق چهارم اولجمع شاهزاده اوژن نایب السلطنه ایطالیا
چهل و پنج هزار نفر ۴۵۰۰۰ جوق پنجم جنود لهستان اولجمعی شاهزاده پانی اتاو
وسکی ۳۶۰۰۰ جوق ششم جنود ولایت باوریه اولجمع مرشل سان سیر
بیست و دو هزار نفر ۲۲۰۰۰ جوق هفتم افواج سقسان اولجمع جنرال
رینیه شانزده هزار نفر ۱۶۰۰۰ جوق هشتم جنود ولایت وستفالیه اولجمع
جنرال ژونو شانزده هزار نفر ۱۶۰۰۰ جوق نهم از جیوش فرنس اولجمع
مرشل ویکتور سی و دو هزار نفر ۳۲۰۰۰ جوق دهم که دو ثلث از جیوش
پروس و یک ثلث از اهل فرنس بود اولجمع مرشل مکدانلد سی و دو هزار نفر
۳۲۰۰۰ جوق یازدهم که جوق پشت بند لشکر و از جنود فرنس و ایطالیا
ممزوج بود اولجمع مرشل اوژرو پنجاه هزار نفر ۵۰۰۰۰ جوق اول سواره نظام
اولجمع جنرال نانسوطی دوازده هزار نفر ۱۲۰۰۰ جوق دویم سواره
نظام اولجمع جنرال مونبرون یازده هزار نفر ۱۱۰۰۰ جوق سیم اولجمع
جنرال ~~لطور موبورگ هشت هزار نفر ۸۰۰۰~~ گروشی هفت هزار و هفتصد نفر
۷۷۰۰ جوق چهارم سواره اولجمع جنرال لطور موبورگ هشت هزار نفر ۸۰۰۰ جنود
ممالک نمسه اولجمع شاهزاده شوارزنبرگ سی و دو هزار نفر ۳۲۰۰۰ و یک هزار و
دویست عراده توپ قلعه کوب در موکب ظفر کوکب بود و دویست هزار
عراده قورخانه و آذوقه و ملبوس و تدارکات دیگر با احتیاج شفاخانه همراه

که در جنگ لیپزیک غرق شده

و بهشت و هشتاد هزار راس گاو و عراده کش و دویست هزار راس اسب و توپخانه و لوازم
نظام مدار دولت بهیه روسیه در تمام بود و مرخص و مستعد که سرکار فلک اقتدار امپراطور
با افواج عساکر منصوره و جنود نامدار که از سرحد ارزروم و خانه حمایت با عزمی ثابت
و اراده راسخ عبور فرمود که بر جنود امپراطور روسیه یکباره هجوم نماید و کار ایشان
جا که خواهد بسازد پس با خاطری آسوده و دوری از تشویش حمله بر خصم نموده با سنگر
گرفته و متصرف ممالک آن قوم برآید چون بحوالی شهر ویلنه که محل کار
بود رسید معروض خدمت جلالت آیت و مشهود ضمیر مهر اضائت امپراطوری
افتاد که امپراطور الکساندر از استماع ورود جنود گرانکب و وصول موکب ظفر
کوکب حضرت آسوده منزجر و خائف گشته جمیع انبارهای آذوقه و ذخیره
تدارکات را که لکار سپاهیان می‌آمد از تن سیاه با آتش حسد و غیرت [illegible]
و خراب نموده است و جنود بی‌حمیت و افواج روس از حدود فرار
گریزان و نام جنگ اختیار کرده است سرکار امپراطور ناپلیون از استماع
این خبر متاسف و متحیر گشته سرداران جنود را بتعاقب خصم مامور فرمود
و خود برای انجام برخی مهام روزی چند در شهر ویلنه توقف نموده بنظم شهری
معمور دولت و آسایش که جا که مذکور شد از جانب سرکار امپراطور بسفارت
مملکت مذکور مامور بود از روی کمال کاردانی و صداقت بلوازم امور مزبور پرداخت
و اهالی مملکت را بتوجه از روی مستظهر بالطاف امپراطوری ساخت و ایشان را
ترغیب و تحریص بر خدمت کاری و ارادت شعاری امپراطور ناپلیون و تنبل

بازنال

بازنال عنایات آن دولت ابد مقرون نمود و مراتب را القاد نموده
که سرکار ناپلیون شما را از قید انقیاد روس و برون مستخلص
و این مملکت را از قرار اول علیحده مشخص خواهد فرمود و اهالی مملکت
نیز بتوبید اعطاف ناپلیون مستظهر و با در دایره اطاعتش اندر
آورده و ندوان گرد در محلاق مملکت هشتاد هزار لشکر برای خدمت بر
کار امپراطور موجود داشتند و چند ملت از جنود مزبور را
سرکار امپراطور ملتزم رکاب ظفر دستور داشته مخارج و مواجب ایشان را
از خزانه عامره مرحمت میفرمود و مخارج و مواجب مباشرین مملکت
مزبور را از خود متحمل بودند و با وجود آنکه مداخل مملکت مزبور بکفا
یت نصف مخارج آن لشکر نمیکرد و از روی کمال ارادت
و صداقت متحمل انفاق میکردیدند مجملا سرکار امپراطور مدت چند

گذشته ذکر شد و در کتابم

روز در شهر ویلنه توقف فرمود و بسبب توقف در آن ولایت باد
جو و ضیق وقت و فوات امر آن که ولایت مزبور سر حد ممالک
فسیح المسالک فرنگستان و روسیه میباشد که از آن پس ابتدای
جنگلستان ممالک روسیه میباشد و هنگامی که سرکار فلک اقتدار امپرا
طور ناپلیون از ولایت مزبور عبور میفرمود طریق مراودت و راه
مراسلتش با ممالک فرنگستان صعوبت و اشکال میافت و بر ذمت
همت ملوکانه اش لازم بود که در رفع آن اختلال کوشند و مصلح امور را

آن ایام را در آن ولایت توقف فرموده در ایام توقف آن شهر خانه
رال بریت را که یکی از وزرای دولت قوی شوکت فرنسیس بود با ماره
ریسف شهر [illegible] و دیگر [illegible] کری ولایت لتانیه منصوب و مفتخر فرموده مقرر
داشت که هر قدر از عساکر ملتزم رکاب ظفر انتساب بدار السلطنه پاریس و
دیار ممالک فرنگستان مامور و روان گردد باز بممالک موکب نصرت
مسالک احضار و ملحق شود با استحضار و استصواب وزیر مزبور بوده باشد که او
نیز داوطلبانه از قرار دستور العمل مصلحت دید او روانه مقصد گردند و محل مزبور را
مرکز اراده دولت در اسلامت ممالک فرنگستان با موکب کیوان نشان نموده در کار
امپراطور ناپلیون در ایام توقف شهر ویلنه با وجود کثرت مشاغل و مهام ممالک
و تدبیر دولتی باز تغافل از کار لشکر و خصم عداوت اثر ننموده و استحکام و ترتیب
را از دست نمی داد مبین این مقال و توضیح این ابهام و اجمال آنکه چنانچه سابقا تحریر
تحریر و بیان ملتزم و مسلک گردید جیوش عدوان توش روس [illegible] جوق منقسم گردیده
بودند جوقی در تحت لوای امپراطور الکسندر و سردارانش برنجاران [illegible] و طالبی
مقرر بوده جوقی دیگر را بجمع شاهزاده بقرتیشن و در عدد از جوق اول کمتر بود
جوق اول در شهر ویلنه و حوالی آن اقامت داشتند چون خبر ورود جنود
فرنسیس بمملکت لتانیه مسموع ایشان گشت بنا بر تدبیری که سابقا نموده بودند
فرار و بقلعه که در شهر دریزه برای توقف لشکر مرتب ساخته بودند
روا آوردند و جوق دوم لشکر روسیه که در عدد کمتر از جوق اول بود بسپه سالاری شا

که شهری است از شهرهای ممالک [illegible]
که در حوالی [illegible]
در [illegible] و [illegible]

شاهزاده بقرتیشن عبارت ورزیدار از سمت جنوب و مغرب از جوق اول روسیه
بیشتر رفته جزوی از ولایت لهر را منصرف شده رحل اقامت افکنده بودند و شهر
و الکاه [illegible] را مفر جنود جلادت نمود نموده بودند و خیالات با هفتاد هزار سوار
قزاق در شهر [illegible] نزول که فاصله فیمابین آن دو شهر هفت فرسخ بود شاهزاده مزبور خیال
مزبور را توقف اهراز آن بود طریق مراودت با بود و طرح مزبور با شهر لیده امتداد داشت
و فاصله فیمابین شهر مزبور در ولایت ویلنه که معسکر امپراطور ناپلیون بود نوزده فرسخ است
و شاهزاده بقرتیشن بدان سبب جنود خود را بدان مرتبه پیش برده
بود که چون امپراطور ناپلیون با جیوش فرنسیس از رود نیمن عبور
نماید و عزیمت شهر ویلنه کند او جنود خود را از پس و پشت
جنود فرنسیس برده دستبردی به ایشان نماید ولی خیال
شاهزاده مزبور باطل و تدبیرش بکلی بیحاصل گشت
چه او تصور چنان نموده بود که چندان سپاه در رکاب
سرکار امپراطور نخواهد بود و از عهده افراز ایشان برنخواهد آمد
چون از کثرت عدد و شوکت و قوت لا تحصی و لا تعد و وفور احتشام
و احتشاد و استعداد و شوکت لا کلام جنود ظفر التزام فرنسیس
مخبر دار از مراتب مزبوره آگاه و مستحضر گشت دانست
که آن خیال را با نجام نتوان برد و استخوان در [illegible] چیره
از حلق بدر رود ولی ناف را ندرد لهذا از آن عزیمت بازگشت

شهری [illegible] جوق اول [illegible]
که جناح [illegible]

در محافظت و نگهبانی خویش مصمم گشت در خلال این احوال قرین
استحضار گردید که سرکار فلک اقتدار امپراطور ناپلیون پادشاه ولا
ولایت ایطالیه را با سی هزار نفر از جنود جلادت نمون مامور و مقرر فر
موده که در مقابل جنود مقدمه جیوش بحر خروش فرانس که در زینت دلات
و بلند دارند ایستاده فیما بین ایشان و جنود شاهزاده مزبور حایل و در دفع
و منع و صدمه و آسیب و اضرار جنود روسیه از عساکر قضا مآل
حائل نماید شاهزاده مزبور از استماع این خبر بغایت متوحش و
مضطرب گشته اندیشه آن نمود که آسیبی بجیوش فرانس نرسانیده
و علاوه بر آن بیم آنست که آن جنود کواکب نمود گردون توان طریق
مراودت او از آن جیوش و جوق امپراطور الکسندر مقطوع و از آمد شد
بدان معسکر دارند و یک مرتبه در مخاطره بلاکشی اندازند در
اثنای آن احوال و مقارن آن احوال حکمی از جانب امپراطور
الکسندر مراد و را رسید که توقف در آن صفحات موجب مظا
مضرات کلیه و مورث خسارات غیر متناهیه میباشد البته
بهر تدبیر و حیلت که دانی و بهر دفع و صورت که توانی
لشکر ابواجمعی خود را برداشته به تعجیل بعجیل تمام
و سرعت لا کلام بمعسکر ما که در شهر درینه است ملحق شو و
مجملا سرکار امپراطور ناپلیون در صورت احوال شاهزاده بقرتیش

مستحضر گشته ملاحظه فرمود که شاهزاده بقرتیش چندان پیش رفته که جنود فرانس بمعسکر روسیه
که شهر درینه است هفت منزل نزدیکتر از شاهزاده مزبور است و بتوان بسهولت طریق مراودت
او را با جوق اول عسکر روسیه بکلی مقطوع نمود و معاینه میدید که هرگاه راه مراوده شاهزاده
بقرتیش با جوق بزرگ جنود روسیه مقطوع کرده و یکمرتبه مستاصل و مضمحل گردد لهذا
مرشل مورات را با سواره ابواجمعی و مرشل داوستا را با جوقی و مرشل نی را با جوق قسم دیم
نوع از جوق اول مامور فرمود که بتعاقب جوق اول جنود روسیه رفته مانع از امداد و فرستادن
لشکر برای بقرتیش و مستحضر شدن بر احوال او آیند و پادشاه ولایت ایطالیه را
فرمان داد که بایلغار رو بروی شاهزاده مزبور تاخته و برخورد بر او از عقب بر
آن جنود مرشل دیوست رساند پس از دو طرف بر او تازند و کار او بکلی تمام سازند و سرکار
گردون وقار فلک اقتدار امپراطوری از آن پس که جنود ظفر نمود بر سر بردو جوق عسکر
روسیه مامور و مقرر ساخت و خاطر مهر مظاهر از آن جهت بکلی پرداخت خود با عموم افواج
بحر امواج قراول خاصه و صف کراصنفت آخر مملکت ایطالیا و جنود ستاره نمود و ولایت
بوزیه و فوجی چند از افواج ابواجمعی مرشل دیوست خاطر و اجتماع خواص بدون
هیچگونه بیم و هراس از آمدن جنود ابواجمعی مرشل مورات که بتعاقب امپراطور
الکسندر مامور بود و جیوش مرشل دیوست که باستیصال و اضمحلال شاهزاده
بقرتیش مرخص روان گردیده و راه را بجهت مامور ساخته اند و لشکر خصم فرسنگ
دشمن تنگی چنان امن ساخته و از فکر اغیار پرداخته بود که بدون زحمت و صعوبت
میتوانست بر سر شهر و بتیپ رفته بی عایق و مانع شهر مزبور را بحیطه تسخیر درآورد

دراورد و از محل مزبور بر خلاف و تهدید اهالی شهر بطرزبورغ و مسکو خاطر نگاه
و هرگاه تصمیم عطف عنان بسمت عزیمت کاف شهر مسکو میفرمود کی
و مانعی تا ولایت سمالنسک که بر سر راه شهر مسکو واقع است راه می پیمود مورخ
گویند با وجود مراتب مزبوره سرکار ایمپراطور ناپلیون پس از مامور فرمودن
سپاه منصور در وقوع آن تدابیر نا محصور با وجود آنکه وقت نجابت
دیرگشته و فصل کار و موسم کارزار گذشته بود باز زیاده بر یک هفته در شهر
ویلنه توقف و بواسطه گذشتن وقت کار و انقضای موسم کارزار خود و سران
سپاه نامعدود را قرین تحسر و تاسف فرمود اگرچه برخی برانند که آن تاخیر و توقف
از روی تدبیر کار بل بالاراده و باختیار نبوده است و فتوری در مزاج و قصوری در عزیمت
خاطر مهر مآثرش روداده بوده است که او را از تحمل صدمات لشکرکشی و زحمات
سپاه و اراضی مانع آمده بر خلاف عادت معهوده و شیوه مالوفه چنان مسامحه
در کار میفرمود ولی نه چنانست بلکه علت توقف انتظام مصالح کار و کثرت مراتب و چاره
بلکه علت توقف انتظام مصالح کار و کثرت مراتب و چاره در موکب نصرت آثار
بوده مجملا مرشل داووست بر حسب امر ایمپراطوری در برابر شاهزاده بقرتیشن فشار آورد
بقرتیشن خصم را در برابر و راه مراوده را با جوف ایمپراطور الکساندر منقطع دیده چاره را
منحصر یافت در راه راست معسکر دریزه را بواسطه اختلاط جنود فرنسیس مسدود دیده بنا
بر آن تصمیم نمود که از عقب سر جانب شرقی فرار نماید و چنان میدانست که هرگاه
از استیلاء دشمن یا ولایات بابرداف خود را بشهر دوینه رساند از آنجا بسهولت

معسکر

معسکر ایمپراطور الکساندر ملحق خواهد گردید و جنود ابواجمی شاهزاده مزبور چنان از
اطراف و جنان از دار گذاف که بواسطه پیش آمدن لشکر فرنسیس دست بردار
والحاق بمعسکر روسیه نیافته بلاعلاج بجوف شاهزاده ملحق گشته بودند قریب
پنجاه هزار تن بودند و بایستی از صحاری غیر معموره و ناهموار ولایت لیتانیه که شوره
زار و صعب العبور بود مرور نمایند و منبع و سرچشمه رودخانه نیکر که بحر سیاه
و بحر بالتیک داخل و جاری میگردد کلا و طرا در دراری و تلال و صفحات
صحاری مزبوره می باشد و بمرتبه کل ولا بود که بهیچوجه من الوجوه مرور و
عبور از آن صفحات صورت امکان نداشت و جنود روسیه طرقی چند
از امکنه مختلفه احداث نموده سنگ و ساروج از زمین برآورده اند که بوقت
ضرورت طریق فرار و گریزشان مهیا و آماده بوده باشد مجملا شاهزاده
بقرتیشن ناچار و لاعلاج بمدافعه و مقاتله خصم از مقابل پرداخته بمنع و رفع
و منع حمله و هجوم دشمن اشتغال ورزید مرشل داووست در اول کار کارزار
عموم امکنه و طرق که در میمنه خود روسیه واقع بود بزور حمله و یورش
و غلبه و شورش بحیطه تصرف و تسخیر در آورد و راه عبور و طریق مرور او را
از آن طرف که از اطراف و جهات دیگر بمعسکر ایمپراطور الکساندر نزدیکتر
بود بکلی مقطوع و مسدود نمود و از آن پس در صدد تصرف و تسخیر
شهر منیز و سد طرق و معابر و راهها و شوارع آن صفحات برآمد که تا شاهزاده
مزبور را مانع از فرار بسمت شرق و اتصال لشکر بحوالی شهر ویتبسک و دو

آید چنانچه در نظر داشت کار را برا و وجود دشمن تنگ نماید و چنانچه در خاطر
داشت و همت بر آن گماشت شهر مزبور را بحیطهٔ تصرف در آورد و بدینواسطه
شاهزاده بقریش را اختلالی پریشانی چنان و اختلالی چندان در احوال و
اوضاع بهم رسید که مصور وهم در اندیشهٔ تصدیق آن نتوانند کرد و از آلات
و منعات بشمارد مورخ گوید هرگاه در آن هنگامه دیگر ودار که کار بدان زمان
شاهزاده بقریش زار و امر بدان منوال صعب و دشوار گردیده بود که هرگاه
در آن هنگام پادشاه ولایت وشغالیه نیز جرأت و کاردانی و آگاهی
د مرزبانی بظهور رسانیده با قوت و استعداد و شوکت و استبداد هجوم
بر جنود شاهزاده مزبور میبرد بدون شبهه و لشکر جنود شاهزاده
مزبور بکمال تغافل و سستی دون از پادشاه مزبور بظهور رسیده موجب استخلاص شاهزاده بقریش
و جنود دشمن گردید و چون این معنی معروض خدمت ناپلیون افتاد
نایرهٔ غضبش منتجر گشته پادشاه مزبور را مغضوب و از سلطنت خلع
نموده با خفت تمام بولایت وشغالیه اش فرستاد و از غایت
نشاط و غرور فرا و لیز با او همراه نکرده از اف دشمن اندیشه نفرموده
مجملا شاهزاده بقریش از تغافل پادشاه مزبور فرصت یافته از محاربه
احتراز و بجانب جنوب میل کرده بتعجیل تمام خود را بساحل رود
برزینه رسانید و در حوالی ولایت [illegible] از رود مزبور
عبور کرده و از آنجا بجانب اعلی میل نموده تا بشهر [illegible] رسید

[Margin: و او را [illegible] ... بجنبش ... بجا ... [illegible]]

[Margin: [illegible] ... کنار رود خانه مزبور ... پیش گرفتم]

مرشل

مرشل داووست نیز بتعاقب او شتافته در کنار شهر مزبور رسیده و شاهزاده
بقریش چاره جز محاربه ندیده بمحاربه اقدام نمود تا مگر تاب تیغ آبدار آتش علاوه
خصم فرونشاند و برق شمشیر آتشبار خرمن غرور دشمن بسوزاند و بصدمهٔ گرد
[illegible] آهنگ باد نخوت از دماغ عدو بدر آرد و بینی غرورش بر خاک ذلت
بمالد و طریق عبور و مرور خود بسبیل آسا از میان کوه جنود انبوه خصم باز
برحسب منظور نای فرار را ساز نزد مجملا فیما بین آن دو سردار جلادت
شعار و امیر جلادت آثار آتش حرب و قتال در اشتعال آمده از طرفین اکثری
مجروح گشته شده بدینمنوال چون دمی چند بر آمد در اول چهرهٔ عدیم المثال
شاهد نصرت و اقبال از پس پردهٔ خفا و ورای حجاب اختفا مرجنود کواکب
نمود مرشل را نمودار گشت و تخم سرورش در خاطر گشت ولی تا آن بیام
مشکین شمایم نصرت و فتح بر شقهٔ رایات ظفرآیات جنود مرشل داووست
در اهتزاز و ابواب ظفر و فتوحات بر چهرهٔ امانی و امال ان باز آمد شاهزاده
بقریش را تاب مقاومت نمانده منهزم گردیده فرار را بر قرار اختیار نموده
با ضرر و خسارات بسیار از آنجا مراجعت گزیده و راه فرار خود را تغییر داده بر خلاف
اول از راه مجرای رود مزبور فرا نشیب روان گردیده بتعجیل تمام و بطیشی
لا کلام تا بشهر نوای پیکاف رفته در مکان مزبور از رود خانهٔ دونی نیز عبور
کرده جان از دست خصم بدر برد و از صدمهٔ حملهٔ دشمن مستخلص گردید
در خاک روسیه داخل گشت و عزیمت [illegible] امپراطور [illegible]

یافته معسکر روسیه انتقال نهاده و مراحل مورات و مراحل آذنات و متشبث بی
که چنانچه سابقا اشارت شد بدان رفت برحسب امر قدر قدر امپراطوری بجانب
جوق اول روسیه و محاربه با لشکر امپراطور الکسندر مامور بودند بر سر معسکر
روسیه تاختن آغاز نهادند تا بساحل ایلر رود دوینه رسیدند و رود مزبور حایل
فیمابین آنها و لشکر آمد در خلال این احوال خبر هزیمت و شکست شاهزاده بقرتیش
مسموع جنارال برکلی دطالی سردار جوق اول روسیه افتاده دانست که وصول
جنود شاهزاده بقرتیش بمعسکر ایشان که در شهر دریزه است امکان نخواهد
یافت و نیز ملاحظه نمود که هرگاه جنود فرانسه غفلة از رود دوینه عبور نمایند
جنود مزبور را بگیرند و طریق وصول شاهزاده بقرتیش بمعسکر مرقومه بالمره
منقطع گردیده کار برایشان دشوار خواهد گشت لهذا معسکر را از قلعه دریزه
حرکت داده از جانب یمین رود دوینه سر بالا روان گردید و امپراطور
الکسندر قبل از حرکت از دریزه جنارال ویتکنشتین را مامور فرمود
که در حوالی شهر مزبور متوقف بوده متوجه حرکات خصم باشد و معبر پطرزبورغ العلیه
پطربورغ را محافظت نموده جیوش فرانسه را مانع از رفتن بشهر مزبور آید
و طریق مرور و عبور ایشان را مقطوع و مغشوش نماید و جنود نامحدود
روسیه همچنان بر حسب بنا برمثانی جنارال برکلی دطالی طی مسافت مینمودند
بدان منوال راه می‌پیمودند تا چون بشهر ویتبسک رسیدند امپراطور
الکسندر از معسکر ظفر اثر و جنود ظفر دستگاه را بدرود نموده و چنان

شتاب

لشکر روسیه فرار نموده و از جنگ احتراز کرده
بمعسکر قلعه دار دریزه رسیدند که معسکر مزبور
چنانچه سبق ذکر یافت معین کرده بودند که لشکر
روسیه از هر طرف بیایند و در آنجا جمع شوند و لشکر
فرانسه در این اثنا م

و از اتفاقات حسنه این بود که جنارال [illegible] با لشکر
عظیم روس از یک طرف رود بالای رود دوینه میرفت
و از طرف دیگر شاهزاده بقرتیش چنانچه ذکر یافت
رود یامین رود مزبور بیامد [illegible] جهت
این دو لشکر جداگانه روس بهم متصل آمد م

اشهب سبک رفتار عزیمت بجانب شهر سپهر رفعت مسکو منعطف
فرموده تا اهالی و سکان و سکنه و قطان آن شهر محکم بنیان را بنوازشات
ملوکانه مستظهر و مستمال و بتفقدات امپراطوری امیدوار و خوشحال
فرموده برای خطیر لشکرکشی و قتال ترغیب و تحریص نماید و بقربانی شترها
ایشان از امتحان و متحمل تکالیف و امورات منظوره فرماید و جنارال برکلی
برحسب مرقوم همچنان با جنود ظفر ملزوم روس بجانب بالای رود مزبور
روان و بتوسط نامه و چاپار مر شاهزاده بقرتیش را مرقوم و مقرر داشت
که از ساحل رود دینپر فرانشیب تا بشهر ازکه که فاصله فیمابین آن شهر
و تیپ مقدار شش نزده فرسنگ میباشد بیاید تا در آنجا ملحق و متصل
بیکدیگر گردند سرکار کردون وقار امپراطور ناپلیون نیز عموم جنود کواکب
نمود و عساکر ظفر آثار نصرت نمود را بهمان مکان که در شهر و تیپ جنود
روسیه اراده اجتماع و اتصال داشتند مامور و مرحله پیما فرمود و در غایت
و استعجال اشهب سبک سیر صرصر خصال را بدان سمت منعطف عنان ساخت
و منظور ضمیر و پیشنهاد خاطر کیمیا تاثیرش آن بود که زود بمقام مزبور
رسیده مانع از اتصال و الحاق آن دو جوق جلادت سوق و جنود
رشادت سوق بیکدیگر آید مورخ گوید که هرگاه سرکار امپراطور ناپلیون
بدین تدبیر صائب و خیال مناسب اندکی زودتر میپرداخت و تهیه
آن کار را روزی چند بیشتر میساخت و از شهر ویلنه مستعجلا

بمجمع جنود روسیه بشتافت بلاشبهه و بی‌شک قبل از جنرال بزگلی
بمقام مزبور میرسید و با یکصد و بیست هزار نفر جنود ظفرنمون فیما بین جوق
شاهزاده بقرتیشن و جنرال بزگلی را میگرفت و مانع از اتصال
ایشان بیکدیگر میگشت و جوقات جنود روسیه هر یک از دو جوق
جنود روسیه نیز مقرر فرموده بود مطلقا مقام تشویش مراد را باقی نمیماند
مجملا جنود فرنس و روس هر یک بعزم ولایت ویتب روان بودند
تا چون فریقین قریب بیکدیگر رسیدند جنرال بزگلی نظر بعدم استحضار
بر احوال شاهزاده بقرتیشن خلاف قانون دانست که فرار نموده
خود را بمقام این گشته و او را بر حالت خود نهد لهذا مصمم بر آن گشت
که با ناپلیون بمقابله و محاربه روبرو اقدام نماید و در صدد طرح جنگ برآمد
بعد از آن این احوال مسموع او افتاد که شاهزاده بقرتیشن پس از هزیمت
از جنود فرنس راه کج کرده خود را بسمت سمالینسک رسانید و دو روز
بعد از ورود او شاهزاده بقرتیشن نیز وارد شهر مزبور گردید مورخ
گوید اینکه حرکات و اتفاقات که بدون زحمت و مضرت بر جنود
روسیه روی داد و بدون تحمل مشقت کلی و محاربه مقابل منظور
اصلی ایشان که الحاق و اتصال دو جوق لشکر نصرت اثر بیکدیگر
بود دلیل آمد موجب اختلال و اغتشاش امر سرکار امپراطور ناپلیون
شد واگرچه ناپلیون
قلعه سپهر استحکام دریبزه را بزور اقبال و شوکت و اجلال بحیطه تسخیر

درتصرف

و تصرف آورده و شهر محکم ویتب را که در انضباط و استحکام با برج
با قلعه ذات البروج فلک لاف برابری داشت و از ارتفاع جدران علو
بنیان فلک اثیر را با همه رفعت ثوابت پست می‌پنداشت بدون زحمت
مسخر و مسلم کرد ولی از آن پس که جنود نامعدود و جیوش بحر خروش ستاره
نمود روس تماما و عموما در شهر سمالینسک مجتمع گشتند و بالمره از شهر ویتب
و قلعه دریبزه درگذشتند نگاهداشتن و محافظت جنود ظفر آمود فرنس
قلاع فلک ارتفاع مزبور را چندان انتفاع برایشان نداشت و برای لشکر
کشی و منظور مملکت گیری اساس کار امپراطور ناپلیون مفید فایده نبود مجملا
چون سرکار گردون وقار امپراطور ناپلیون شهر ویتب را بحیطه تصرف و تسخیر
آورد و جنود نصرت نمود وارد و ولایت مزبور گردید سران سپاه و سرداران
جنود نصرت دستگاه و اعیان و اشراف لشکر و آحاد و افراد
جیوش ظفر اثر کلا متفق رای و موافق تدبیر گشتند که بایستی بسبب استحکام
شهر و وسعت مکان و سردی هوا و شدت سرما و خستگی جنود ظفر آثار
و کثرت دو فوج مجروح و بیمار سرکار شوکت مدار امپراطوری در آن زمان
محاربه را با جیوش بحر خروش روسیه موقوف و متروک دارد و در آن زمستان
در شهر مزبور توقف و اتراق فرماید و عساکر نصرت آثار را در سواحل رود
دوینه در امکنه مناسب منزل سازد تا در زمستان استراحتی مر ایشان را
حاصل و عوض نواقص تدارکات لشکر از ممالک محروسه حاصل آید و هنگام

بهار از آنجا نهضت نموده بتسخیر مسکو و پطربورغ پرداخته و مراتب را
معروض خدمت امپراطوری داشته سرکار امپراطور از کمال غیرت و غرور
رد قول ایشان فرموده گفت در این سال کاری چندان از پیش رفته
که توان دست از کار کشید اهالی فرنگستان گویند که در این کارزار
بدون فتح و پیشرفت کار دست از محاربه باز داشتم حمل بر عجز و قصور
من نمایند مقارن این احوال سرداران روسیه را از انفصال جنابان
لشکر بیکدیگر توفیقی پدید ارگشته حرکت نمودند که در حوالی شهر ونیه چشم
زخمی بجنود فرانس رسانند و بسمت شهر روزنیه که فیما بین ولایت و
ویتالینک واقع است روان گردیدند در عرض راه مسموع جنارال بزرگلی
افتاد که امپراطور ناپلیون مدارک آن است که از میمنه لشکر روسیه عبور
و بر سر شهر سمالینک هجوم برد جنارال مزبور از استماع این خبر مضطرب
گشته از پیش رفتن پاپس کشیده بجانب جنب حرکت و بسمت
شهر سمالینک متوجه گردیده که هرگاه جنود فرانس بر سر شهر مزبور رود تا
بزودی متحصن گشته با امداد قلعگیان تشابه مورخ برشته بیان میکشد
که انحرکت و رجعت بی تأمل و فکرت که از جنارال مزبور منصه بروز
و عرصه ظهور رسیده موجب حصول منضرات کلیه و سنوح خسارات
نامتناهیه برای او و عموم جنود روسیه گردید توضیح این اجمال و شرح
این مقال صدق اشتمال آنکه چون جنارال مزبور بجانب میمنه روان

وبدالنسمت

وبدالنسمت عنان جنبان گردید چندانکه بیشتر و پیشتر رفت از جنود کواکب
نمود فرانس در جانب میسره کمتر اثر یافت و بر او معلوم گردید که از النسمت
بیم آسیب و ضرر نیست لهذا از آن طرف نیز مراجعت و مجددا بدالنسمت
که اولا رحله پیما بود عنان عزیمت منعطف نمود و این حرکت و رجعت
مدت چهار روز امتداد یافت موجب تعویق کار و تعطیل امر کارزار او
گشت و چون مراجعت از طریق ثانی براه اول نمود مجددا معلوم و مشهود
خاطر شادت پرورش گشت که سرکار جلالت مدار امپراطور ناپلیون
با رایات نصرت آیات و اعلام ظفر فرجام فلک سمات را بسمت
شهر سمالینک شتافته و جنود نامعدود و حشم فلک احتشام نصرت
نمود فرانس را بجانب تسخیر آن ملک معمور مرحله پیمای فرموده است و بدینا
راه بر دست همت جنارال مزبور سنگلاخ گردید که مجددا با استعجال
و سرعت تمام با امداد و استخلاص شهر مزبور منعطف عنان آید و تدبیر
سرکار امپراطور ناپلیون در آن باب چنان بود که چون از عزیمت جنارال
بزرگلی بر چشم زخم و صدمه جنود فرانس مستحضر گردید طرح لشکر آرائی
و سپاه گردانی را بالکلی تغییر داده جنود نامعدود سپهر آمود کواکب
نمود و جیوش بحر خروش نصرت نیوش با فرهنگ و هوش را از ولایت
ویتب مراجعت فرموده فرمان داد که در ساحل رود دنیپر مجتمع آیند
و بدین تدبیر از میسره جنود روسیه گذشته عقب ایشان فرا گرفت

وشهر سمالنیک روان گردید و جنرال برگلی چنان میدانست که امپراطور
ناپلیون از میمنهٔ جنود او مرور خواهد فرمود چه امپراطور ناپلیون بر حسب
مرقوم جنود نامعدود را بر کنار رود دنی پر برده بمحض وصول چهار پل بر آن ترتیب
و جوقات الوالجی مرشل نی و شاهزاده یوجین و مرشل دیوست را از رود
گذرانیده و مرشل مورات نیز با ایشان عبور کرد و شاهزاده پانی
اتاولیکی و جوقات را با جوقات الوالجی مامور فرموده که محافظت
طرق نموده نگذارند از جنود خصم در عرض راه هر بیژه دار میگشت یکمنزل از پیش

تسخیر ویشان سوم

بر سبیل شد و جنود خصم را بالضرب تیغ آبدار تا حوالی شهر کرانسنی که در بلوک
سمالنیک واقع است رسانیدند و در آنجا محاربه شدیده نموده بر خصم
غالب آمدند مبین این مقال و توضیح این اجمال آنکه سرالکسیا
و منگاران دستگاه جنود ظفر نمود روسیه جنرال نیورانسکی را در ولات
سمالنک متوقف و بحراست و محافظت آن قلعه سپهر حصانت
مامور نموده بود قبل از آنکه وصول خبر خیریت اثر عزیمت سرکار امپراطور
ناپلیون بسمت شهر سمالنیک از محافظت شهر مزبور مسلم و معاف
داشته با شش هزار تن از جیوش نصرت اشتمال فرنس مقاومت
ورزد و از حرکات و سکنات ایشان استخبار حاصل سازد و بقدر
امکان و قوت و اندازه مقدور و وسعت بممانعت خصم از عبور رود معا
آن جیش گردون طیش عبور پردازد و جنرال مزبور چون طلیعه جنود

ومقدمه

ومقدمه عساکر نصرت نمود فرنس را مشاهده کرد بر خود مخمر نموده و عزیمت بر آن
مقرر داشت که جلوه نماید و در برابر آن جیش پر طیش که گردون را بحرکت آورده
توانند انداخت و بصدمتی ارض ساکن را متزلزل و متحرک توانند ساخت
نمایشی کند و دست از جان بردارد و پا از اندازه بدر گذارد و بمحاربه
و مجادله و مقابله و مقاتله دشمن پردازد غافل از آنکه گفته اند   گرچه شاطر
بود خروس بجنگ نخورد پیش باز رویین چنگ گربه شیر است در گرفتن
موش لیک موش است در مصاف پلنگ مجملا جنرال ساده لوح مزبور
بوقتی از مستی باده خیالات خام و ریش گاو نخوتش آمده مستحضر گردید
که جنود کواکب نمود خصم با پیاده و چندان جنود دار و سیجده هزار اسب
سواران آهن چنگ دیو چون پیل دمان و شیر ژیان رخ بدو آورده اند
جنرال مزبور را از آن شهسواران جسور تاب نمانده با بیدق سرنگون طریق
فرار در پیش و ره شهر سمالنیک نهاده سر خویش گرفت و مرشل نی
چند فوج از افواج سواره بتعاقب او فرستاده خود نیز از میمنه و میسره
تاخت و تاراج اشتمال ورزید و تا شهر سمالنیک چهار صد نفر از جنود جنرال
مزبور را معرض تلف رسید و پنجی زاده توپ از ایشان با توپچی تصرف
خصم درآمد و سرکار امپراطور ناپلیون نیز از عقب مرشل نی و مرشل مورات
بجانب سمالنیک روان گردید و شاهزاده یوگن بقریکش جنرال ایزوکاریا
با الوالجی خود بامداد جنرال نیورانسکی بشهر مزبور فرستاده خود

بزباجوف ابوالجمعی از جانب لیاررود دینی پر بسته جلا بامداد شهر
مرقوم روان گردید و جنارال برتکلی نیز از سمت یمین رود مزبور
باستخلاص آن شهر عنان عزیمت منعطف ساخت و سرکار امپراطور ناپلیون
قبلی میفرمود که قبل از وصول امداد ولایت مزبور را مسخر سازد و شهر مزبور
از قلاع معظمه ممالک روسیه و دوازده هزار و ششصد نفر جمعیت
داشت و در سمت لب رود دینی پر واقع است و سی عدد برج بر اطراف
آن مرتب داشته و برجی مسمی بشاه برج در آن ساخته بودند و دیوار
شهر ارتفاعش بیست قطر و هشت ذرع ارتفاع بود و خندقی نیز بر دور
آن بود ولی عماراتی چند در خارج شهر اتفاق افتاده بود که مر اهالی
شهر را مضر کار و مخل امر کارزار بود چه هنگام یورش و حمله و هجوم
و شورش محاصرین که توپ دیوار شهر میرسید عمارات مزبوره
مانع از وصول گلوله و آتش محصورین میگشت جنارال زافنگی حکمران
شهر مزبور که شانزده هزار جمعیت داشت و ملتزم خدمتش
بیادشش بودند اوامر و نواهی اش را بنده سان بجان اطاعت
مینمودند تدارکات و تهیات محافظت و محارست شهر را آماده ساخت
و با عزمی ثابت و خیالی راسخ بنگهداری شهر و محافظت قلعه پرداخت
و دو روز از آن پس شاهزاده جرنل بزباجوند ابوالجمعی خود بمعاونت
و امداد او وارد گشت مجملا اول امر شلیکی که بوقوع رسید و گذشت

شجاعت

شجاعت در آفاق طاق و بکمال رشادت و نهایت جلادت شهره آفاق بود پای جرات
در دایره جلادت نهاده حمله و یورشی مردانه برد و خود را بپای دیوار قلعه رسانیده ولی کاری
از پیش نبرده حل این عقده دشوار نتوانست کرد و خود نیز جراحتی برداشت و در و غمش اکثر
کوه تحملش را بضرب گلوله برق مانند توپ بعد غرش قلعگیان خرمن حیات
بر باد فنا رفته آتش بر کانون سینه اش افتاد کرت ثانی بزبادکوف
و غرور دامنگیرش گشته تا گر آید بر روی کار آرد مجدد دلیرانه یورش
برد چون کرت اول فتح بابی نتوانست کرد چون کار را سخت دید
دانست که آن عقده بستی گشوده نخواهد گشت اندکی عقب نشسته
از گلوله توپ صاعقه بار آتش بر خرمن جان قلعگیان افشاندن آغاز
نهاد و دو نوبجان چابک دست را بتخریب و هدم باره و برج شهر فرمان
داد و در قرب عصر آن روز کوکبه حشمت و اجلال سرکار فلک اقتدار
ناپلیون از سمت شرقی رود دینی پر نمودار گردید و مقارن همان وقت از جانب
دیگر رود مزبور جوقات جنود روسیه پدیدار گشت که بسمت شهر آمدند
سرکار امپراطور را چون نظر بر لشکر روسیه افتاد از روی شعف آواز برآورد
که عاقبت بر حسب منظور خصم الجنگ برابر مضطر نمودم مورخ گوید اعتقاد
ناپلیون آن بود که روسیه از دروازه های شهر بمالینک در آمده بمحاربه
برابر خواهند برد حیث و بدین راه به نهبه صفوف جدال اشتغال ورزند
ولی جنارال برتکلی از آنکه استظهار مملکت روسیه بجنود مزبور بود

بنوعیکه مبادا انهزیمت نماید و مملکت بکلی از دست رود از محاربه رو برده
متجنب و محترز بود و بدین واسطه شاهزاده بتقریبش را نامبادا بمشاهده خرابی
ولایات مملکت و انهدام مزارع و باغات بیتاب گشته بمحاربه برابر بپردازد
قبل از ورود بشهر سمالنسک بکتاب شهرالنسیه و محافظت الضفاف مامور
ساخت و خود با جنود والواجمی وارد شهر سمالنسک گردیده استقرار یافت سرکار
ایمپراطور ناپلیون تا هنگام عصر انتظار برده اثری از جنود خصم ندید و علامتی
بهیچوجه از ایشان ظاهر و هویدا نگشت چندانکه چشم برراه دروازه سفید
گردید سیاهی از خشم و سپاه روسیه پدیدار نگردید و افق را هنگام سرخی
و خور را گاه زردی نزدیک رسید هر یک از سران سپاه و سرداران جنود
نصرت دستگاه در آن باب حدسی میزدند و سخنی میراندند و چیزی معروض
میداشتند مرشل موراث معروض خدمت جلالت سمات ایمپراطوریها
داشت که گمان آنستکه جنود روسیه جرأت بمحاربه نمایند و طریق
کارزار با قدام جسارت نه پیمایند وگرنه وقت کار تنگ است
و از این بیش نه هنگام بیکاری و جنگ و مرشل دیوواست نیز بمحاکس خویش
سخنی معروض خدمت خجسته کیش داشت و ما سرکار گردون وقار ایمپر
اطوری بر ظن خود باقی و ثابت بوده در جواب سخنان ایشان
فرمود که شاید جنود بر حیله و سالوس روس منتظر و مترصد آنند
که مهر خاور در حجاب غرب مختفی و پنهان و پرده ظلام شب چهره

پوشش

پوشش شاهرخشان مهر عذار جهان آید که خفاش وش در تاریکی
شب از دروازه ای سوراخ صفت بدر آمده در پناه دیوار شهر
بتصفیه صفوف حرب و جدال اشتغال دارند تا هنگام طلوع صبح
انتظام امور کارزار بر وجه منظور دهند چه گفته اند

مهر درخشنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود مجملا هنگام
صبح نیز عرصه وسیع و میدان فسیح فاصله فیمابین جیوش بحر خروش
فرانسه و باره و بروج شهر را خالی از وجود جنود خصم و عاری از لشکر
دشمن دیدند و چون بسمت رود دنیپر که پل آن متصل بشهر
سمالنسک است نظر انداختند شاه راه معبر را مملو از لشکر و توپ
و عراده توپ کوه پیکر جنود روسیه دیدند که تعجیل و سرعت در کار
فرار بودند سرکار ایمپراطور از مشاهده آن حالت از خیال خویش
مایوس گشته بغایت در غضب شد ولی جبار آل بزرگی تا آن
هنگام اسیر خود با جمعی خواص در درون قلعه بوده و بیرون نرفته
بود سرکار ایمپراطور فرمود که با استعجال تمام خاطر از تسخیر قلعه
بباید برداشت و از رود دنیپر عبور کرده بتعاقب جنود منهزمه خصم
پرداخت و فرصت نباید داد که خود را بامنی رسانند مرشل موراث
معروض داشت که اکنون که جنود خصم فرار و شهر را بی مستحفظ
انداخته اند لامحاله مر ما را که اکنون مسخر و مسلم خواهد گشت ضرور

تنجیل نیست که موجب مزید اتلاف جنود غضنفر مصاف گردد و نیز
درین هنگام مرور عساکر منصوره ازین مقام و عبور از رود دنی پر خلاف
طریقه حزم است مناسب چنان است که زمستان را درین مکان اطراق
و در بهار آینده از رودخانه عبور نموده بمحاربه بپردازیم سرکار امپراطور
مراورا جوابی درشت فرموده مارشل مزبور بخود فریاد برآورد که درین
فصل بردن لشکر بمسکو جز خرابی و ضرر ثمری ندارد و با افواج سواره
لب حل رود دنی پر نوشن یافت و چون جنود روسیه از آن سمت
رود سنگر جنود فرنسه را هدف گلوله توپ ساخته بودند بامداد آن شب
بر دو جنبه باکانه برراه گلوله توپ خصم ایستاده سرکرده سپاه فرنس
چون او را بدان حالت دیدند که خود طالب کشته گشتن است تعجیل
نزد او شتافته از آن مکان پرخطرش بدر آوردند مجملا جنود
فرانس برحسب امر ناپلیون از اطراف یورش بر قلعه بردند
و قلعگیان نیز بنگاهداری شهر و مدافعه خصم غضنفر ظفر برداخته دکرات
عدیده جنود فرنسه را از پای دیوار قلعه بضرب گلوله توپ
و تفنگ دور داشتن مجددا یورش تسخیر آن شهر محصور پیش بردند
و درین حملات متواتره قریب چهار پنجهزار تن از جنود فرنس بعرض
تلف رسیدند مجملا هرچند محصورین روزی چند دیگر در مقابل جنود
فرنس مقاومت نتوانستند ورزید دلی فرار از بزرگی نمودهم

انکه

انکه مبادا از توقف او در شهر مزبور سرکار ناپلیون را فرصتی حاصل گشته
سرداران جلادت نشان را با افواج منصوره مامور بتصرف معبر ننموده
سد راه او بشهر مزبور فرماید از آن پس که بقدر مقدور از آذوقه و آلات
حرب و غیره اسباب از شهر بدر بردند و راه فرار الی شهر از اضرار خصم
محفوظ کرده فرمودند خانهای شهر را کلا سوزانند و خود و متوقفین شهر در نیمشب
از رود دنی پر عبور و فرار نمودند و عمارات معموره و قصور مقصوره که بنا و مجموع شهر
که هر یک رشک قصر خان و غیرت عمارات گلستان بود بدین سبب منهدم
و ویران نموده باتش غیرت و حسد سوزانیدند که جنود نامحدود ستاره نمود
فرنسه در آنها سکنی نگیرند و در مقام ضرورت منفعت از آن حاصل نسازند
چون جنود ظفر نمود فرنسه بر فرار قلعگیان اطلاع و استحضار حاصل نمودند
در روز آن شب هنگام طلوع صبح کشاهنشاه ممالک خاور با صد هزاران
شوکت و فر بعزم تسخیر قلعه ذات البروج سپهر از کمین افق لشکر برآ
آورده با تیغ شعاع یورش و حمله برداشت و قلعگیان کواکب تاب مقاومت
نیاورده روبهزیمت و فرار نهادند با فتری برتر از مهر خاور روشنتر چون
جمشید و اسکندر بر شهر وارد و داخل گشتند و هنوز ابنیه پر آتش سوزان
بود و کلا منهدم و ویران سپاه نصرت پناه و جنود ظفر دستگاه فرنس
از مشاهده این صورت در تعجب و حیرت ماندند و از مراتب عداوت
و شدت خصومت در مراسم دشمنی و حسد و فور کینه ورزی بجوش

عمارات م

با فر و هوش روسیه در شگفت شده از ثبات قدم و ایستادگی ایشان
در محاربه متوحش و متوهم گشته متفق الرای و الکلمه گردیدند که در آن ایام
جدال و کارزار و قتال را با آن جنود در شدت خصال موقوف دارند و کار
کارزار و قتال را با آن جنود به بهار سال آینده گذارند چه میدیدند که جنود روسیه
از هر مقام و محل و شهر و قصبه که فرار و هزیمت مینمایند تمامی عمارات و مساکن
و باغات و قلاع و ولایات و آذوقه و ادوات را میسوزانند و مجدد به و منهدم
میسازند و جنود نامحدود فرانسه را بی آذوقه و سیورسات و بی مکان
و مقام و بنه و فریاد میگذارند و در هر مقام که منزل و مقام گیرند نه
بیماران را دوائی و نه خستگان را غذائی نه مجروحان را مرهمی و نه تنها یاران را
همدمی نه ضعف ماندگان را و نه جگر سوختگان را آسایشی باشد چون صورت کار را
بدین هنجار دیدند دانسته شد که جنود روسیه بکثرت زحمات و وفور صدمات
رام نخواهند شد و در عین عجز کار را بر جنود فرانسه تنگ خواهند نمود آری
نه بینی که چون گربه عاجز شود بر آرد بچنگال چشم پلنگ مورخ گوید سرکار ناپلیان
نیز برای دلجوئی جنود در هنگام ورود شهر سمالنسک بظاهر فرموده بود این شهر
توقف را مناسب است این زمستان را در اینجا بمانیم و تا هنگام بهار
امداد نیز از ممالک محروسه میرسد در آن وقت یا در اینجا یا در مسکو با روسیه
مصالحه خواهیم کرد ولی بخلوت محارم و خواص را میفرمود که توقف در اینجا
بنا به فرار از زد خطر است میباید که به مسکو رویم و در آنجا قرار مصالحه

با روسیه

با روسیه دهیم مورخ گوید استعجال ناپلیون در مجاری امورات آن سفر
موجب استیصال و اضمحلال او گردید چه بواسطه زحمت راه و استعجال
بسیاری از جنود او بیمار و مجروح گشته آذوقه و دوا و غذای ایشان عقب
مانده نمیرسید و بدین راه بمعرض تلف میرسیدند و جمعی کثیر در معرکه کارزار
عرضه تیغ آبدار و گلوله توپ آتشبار خصم میگردیدند شاهد این مقال آنکه در هنگام
وصول مملکت روس سیصد هزار لشکر با تدارکات و ما یحتاج سوای جوقات
جداگانه در رکاب او بودند و در وقت ورود شهر سمالنسک زیاده بر یک
ثلث جنود ایشان بمعرض تلف رسید و روز بروز از قوت میافتادند و برخلاف
ایشان جنود روسیه را یوماً فیوماً بر قوت و مکنت میافزود و امپراطور
الکساندر چنانچه سبق ذکر یافت بشهر مسکو رفته بمجرد ورود امراء
و اشراف و کسبه و تجار شهر را جمع کرده مراتب را اظهار نمود که منظور
من آنست که تا تنی از جنود فرانسه در خاک من باقی است دم از مصالحه نزنم و تا جنود
فرانسه از مملکت خود بدر نکنم مصالحه با ایشان ننمایم و تمام طبقات اهالی
شهر عهدنامها نوشته با امپراطور الکساندر سپردند که از جان و مال در راه
امپراطور خود مضایقه و اهمال ننمایند و اول التجار شهر مبلغی خطیر و مقداری خطیر
در میانه خود سویت و تقسیم نموده بمعرض عرض آوردند و از آن پس اشراف
و اعیان شهر و بلوک خود از یکصد نفر ده نفر نام نویس کرده داخل نظام نمودند
و هر یک مواجب و تدارکات سرباز رسدی خود را از خود دادند و برخی

متمولان مملکت هر یک یکصد نفر و هزار نفر از خود مواجب داده بخدمت آورده
و معروض داشتند که هرگاه خصم به نظر بین مملکت ما را متصرف شود و در بحبوحه
مملکت با ما مصالحه نماید ننگ دولت ما خواهد بود و ما بجان و مال در دفع دشمن خواهیم
کوشید مقارن این احوال فیمابین دولتین روس و انگلیس نیز مصالحه واقع
گردید و بواسطه انعقاد امر سراسر صلاح صلح مجدداً طریق تجارت و معاملت و راه
مراودت و مراسلت فیمابین آن دو دولت قوی آیت مفتوح و این رخنه ام
دولت ابد مانوس روس را مفتاح ابواب نصرت و فتوح آمده موجب
مزید قوت و شوکت روسیه گردید و از آن پس دولت حشمت تاسیس
انگلیس را بطه و واسطه گشته مبانی صلح و اتفاق را فیمابین دولتین حشمت
لزوم روس و روم محکم و مشید و مراسم محبت و عهود معاهدت و مودت
در میانه ایشان مستحکم و موکد داشت و غبار کدورت و نقار و زنگ دورنگی
و ملال از مرآت قلوب اولیای دولتین ابد خصال برداشت و این معنی نیز
نهایت موجب قوت کار و مکنت و اقتدار دولت روس گردید و باعث
مزید اطمینان خاطر و تقویت ضمیر اهالی مملکت گردید که بتقویت مودت
و مواحدت آن سه دولت قوی مکنت از عهده امپراطور ناپلیون بدر
توانند آمد و دست تسلط او را از سر مملکت خود کوتاه خواهند نمود و مصالحه
دولت روسیه با دولت روم مر اولیای دولت روسیه را منافع بسیار
و معارف بیشمار داشت و در چنان وقت فتحی بهتر از آن مراتب نزد مزروق

و بیشتر

و بیشتر نگردید از جمله منافع آن امر آن بود که چهل و پنجهزار تن از جنود خصم افکن
روس در سرحد روم بمحافظت سرحد و دفع و رفع افراز خصم مامور و موقوف
بودند و پس از اتمام و انعقاد امر مصالحه تمامی ایشان را احضار و بتعاقب و تقابل
جنود نامعدود فرانسه مامور و برقرار نمودند آری در شب عدو شود سبب
خیر اگر خدا خواهد مورخ میگوید منشا تمام این امور و مقصد عموم صوا در مزبور باعث
انعقاد مصالحه مسطور کلا لارد کسلری وزیر دول خارجه انگلستان که
در اصابت تدبیر و رای بوزرجمهرش ابجد خوان دبستان و در دبستان سخنوری
و بلاغت بلبل هزار دستان بود عقده ابهام غوامض را بسبابه در ابهام
تدبیر گشودی و اغمض غوامض بارای صواب نمایش اسهل الامور نمودی گردید
که موجب تقویت کار روسیه گردیده بر دوش قوی انگلستان که با ناپلیون
بود غالب آیند و منظور اصلی او که اضمحلال ناپلیون بود بعمل آید و اسم دولت
او بلند گردد و خبر مصالحه مزبوره در شهر ویلنه بعرض سرکار امپراطور ناپلیون
رسید و بدین سبب تعجیل در تسخیر ممالک ایشان و عزیمت مسکو میفرمود که تا از رسید
از مصالحه روم منفعتی و تقویتی در امور حرب حاصل نگردیده او دارالملک ایشان را
مسخر و اهالی مملکت را پریشان و مضطرب سازد و امپراطور روس را بر قبول فصول
مصالحه برحسب منظورات خود مجبور و مستاصل سازد مجملا سرکار امپراطور ناپلیون
بدون اظهار مکنون ضمیر که از ممالک ایشان یکسر بمسکو خواهم رفت ترشن نی
و ترشن مورات و ترشن جونات و ترشن پونیاتوفسکی را با سوار شجاعت

جنود روسیه که از سمالنسک فرار نموده بودند فرمود و جنارال بزرگلی پس از
بردن رخش از سمالنسک اولا چند میل از آنجا بطریق پوزغ رفت که از صدمه گلوله
توپ جنود فرانسه که در ساحل آن رود دنیپر واقع بود سالم ماند
و از آن پس مراجعت بجانب جنوب و براه مسکو روان کردید
جنود فرانسه مدتی مدید متردد بودند که آیا جنود روسیه کدام طرف فرار
نموده‌اند و طریق کدام یک از آن دو دار الملک پیموده‌اند و تعاقب ایشان را
تکاپو این طرف باید برد و جهت و توسن رشادت و فرس ارادت
در حلبه چه راه جولان باید تاخت و ساز کدام طریق باید ساخت تا پس از
زمانی ممتد و امتدادی اوانی معتد از عزیمت جیوش پرمغز و هوش
با کروسالوس روس مستحضر و از تدبیر و خیال مصلحت مقرون
جنارال بزرگلی مطلع و با خبر گردیدند و بر حسب امر قدر قدر سرکار خجسته آثار
امپراطوری تعاقب پرداختند و توسن دلاوری در حلبه کینه‌آوری
تاختند غرش هژبر آسای دلیران و صهیل رعد آوای سمندان
صرصر تک کوه کوهان گوش افلاک کر گردیدی و ضرب سم سمندان
تازی نژاد آسمانی ختم از زمین پدید آوردی از سم سمندان در آن
بیابان دشت زمین شش شد و آسمان هشت گشت تا آنکه سواران
رشادت بنیان فرانسه بچنداول جنود نامحدود روسیه رسیدند
ایشان نیز در تعاقب دلشکسته مغرور داتمن بوفوراد دوات توپ

وکثرت

وکثرت آلات طبل و ضرب و توپهای چرخ گردش رعد غرش برق
آتش صواعق وش اژدها پیکر مرگ رهبر پر نخوت و غرور بمحض تلاقی و تقابل
در یکدیگر آویختند و خون از حلق یکدیگر اسهل از آب بزمین ریختند از یکطرف
روسیه افواج دلیران خون آشام چون کوه در میدان می افتادند از جانبی
برق گلوله توپ رعد آوا خرمن جان کسند اوزان رشادت فرجام بر باد
فنا میداد در این اثنا جنود ظفر نمود روسیه مستحضر گشته فوجی چند بامداد چنداول
جنود خود فرستادند و از آنطرف جیوش بحر خروش فرانسه نیز افواج دیگر
بامداد قراول روان ساختند و نوایر حرب و جدال بشدت اشتعال
یافت و جنارال قودین را که از معتبرین جنارالان جنود فرانسه بود جراحتی مهلک
رسید و بالاخره چنداول جنود روسیه منهزم و فرار نمودند و جنارال بزرگلی
همچنان از محاربه و برد محترز بود تا چون جنود فرانسه بشهر مسکو نزدیک گردید
بزرگان و اشراف و اعیان دولت بر آن شدند که با ناپلیون محاربه
برابر نمایند و خلاف طریقه غیرت و حمیت دانستند که همه اوقات از برابر
خصم فرار نمایند تا جنود خصم بقرب دار الملک ایشان آیند و عموم جنود
نظام از قدیم و جدید اظهار نمودند که باید سرداران ما ما را با خصم برابر نمایند
و خلاف طریقه غیرت و حمیت دانستند که همه اوقات از برابر خصم فرار
نمایند تا جنود خصم بقرب دار الملک ایشان آیند و عموم جنود نظام از
قدیم و جدید اظهار نمودند که باید سرداران ما ما را با خصم برابر نمایند

ناچنگ نموده از ننگ فرار بدر آئیم و هرگاه دیگر بگریز تکلیف نمایند اطاعت
نخواهیم کرد مورخ میگوید سران سپاه و افراد اجناد روسیه عموما برامر
مزبور متفق بودند سوای جنارال بزکلی که مصلحت در آن امر نمیدانست
و ایمپراطور را گلستند ریز با او موافق بود از آنجا که رد قول عموم اهالی
مملکت نمیتوانست نمود ناچار اذن بمحاربه برابر و مقاتله مقابل با ایمپراطور
ناپلیون فرمود و بانجام تدارکات و تهیات محاربه پرداخت و مهام
خطر اختتام آن امر خطیر را بروفق منظور پرداخت و بنا بر مقتضای مصلحت
و اقتضای صوابدید ارکان دولت و ملت سرکار شهامت مدار ایمپراطور
ناپلیون فرمود و بانجام تدارکات و تهیات محاربه پرداخت و مهام خطر
اختتام آن امر خطیر را بروفق منظور پرداخت و بنا بر مقتضای مصلحت
و اقتضای صوابدید ارکان دولت و ملت سرکار شهامت مدار ایمپرا
طور انگلستند ر جنارال گتوسف را که بمراتب شجاعت و کیاست
معروف و بمراسم رشادت و فراست مشهور و معروف بود و ناما بین
خیریت اقتران برحسب امر قضا نشان و فرمان لازم الاذعان ایمپراطور
انگلستند ر در سواحل رود دنیوب و صفحات آن مملکت مرغوب بلوا فتنه
و پیکار و محاربه و کارزار و مقاتله و گیر و دار رومیان و انجوذ جلادت
ارکان و سرحدداری آن ملک جنت نشان اشتغال داشت بر گاه
مستطاب نصرت آثار موکب همایون کوکب ظفر شعار احضار

و سرداری

و سرداری سپاه جلادت پناه و سپهسالاری لشکر نصرت اکتناه قرین
مباهات و افتخار فرموده جنارال بزکلی را که سپهدار اول جنود نصرت
شعار بود نایب و ثانی او مقرر داشت و چون سرکار حشمت مدار ایمپراطور ناپلیون
ناپلیون با جنود نصرت نمود ظفر مقرون تشریف فرمای شهر قداده گردید یکی از اعاظم
مملکت فرنسس که مدتهای مدید و زمانهای نهایت بعید در ممالک روسیه
متوقف و مقیم بود معروض خدمت فیض موهبت و مشهود ضمیر حشمت آیت
داشت که سرکار ایمپراطور روس جنارال گتوسف را بسرداری جنود نامحدود
منصوب و بسپهسالاری لشکر جلادت اثر نامزد و منصوب فرموده که بمجادله
و مقاتله جنود کواکب نمود فرنسس پرداز و کار کارزار ایشان ساز نماید و پس از وصول
رنجنامه صاحب منصبی از جنود روسیه بجدوق سپه وارد معسکر نصرت اثر فرنسس گردیده بمعاینه بعلیبی
دامن افواج عسکریه پرداخت از آثار و اطوار او صدق آنخبر که شخص مزبور معروض خدمت حشمت اثر داشته
بود ظاهر گردیده و معلوم نمود که ارکان دولت روسیه صاحب منصب مزبور را برسم جاسوسی فرستاده اند
سرکار ایمپراطور ناپلیون پس از استحضار بر امر مزبور دو روز در شهر قداده توقف فرموده بدلداری
جنود و ترغیب ایشان بر مقاتله پرداخت پس از مجلس مزبور نهضت فرموده بصحرای برادو بنیه رفت
و در بیستم شهر در صحرای مزبور جنود روس و فرنسس مقابل گشته بمقاتله پرداختند و اولا جنود
فرنسس حمله بر لشکر جنود روسیه که در برابر جنود مزبور داشته بودند برده صفوف و ضبط نمودند دیگر
دیگر در هنگام کارزار جنود روسیه مکانی محکم و سخت را بلشکر و برج و خندق مضبوط نموده و محل تعبیه
صفوف حرب نمودند و در میمنه ایشان جنگلی بود که موجب استحکام میمنه گردیده بود و در برابر میمنه

مزبور رودی عمیق درگذار بود که از وسط میدان کارزار برودخانه برزدینه فرو ریخت
و میسرهٔ جنود روس از قریهٔ برزدینه تا قریهٔ سیلنکای امتداد داشت و برابر
میسرهٔ مزبور هر چند بحافظ بود ولی رودخانهای محقر و اشجار بسیار در برابر
آن بود که موجب دفع صدمهٔ حملهٔ خصم میگشت مجملا جنود روسیه قبل از وقت کار
و تصفیهٔ صفوف کارزار بمقتضای دوربینی و حزم و اقتضای کمال احتیاط در کار
رزم محل وقوف لشکر و مستقر جنود ظفر اثر و میدان کارزار و حوب و مکان
گرودار طعن و ضرب را برای خود لشکرای محکم و سنگرهات مضبوط و مستحکم
چنان محفوظ و محکم داشته بودند که تحرک و تغیرات آن بهیچ وجه از امکان
صورت امکان نداشت و در وسط صفوف چوب بزرگ و سنگر مانند قلعه
تو در تو مرتب ساخته بودند که از آنجا توپهای ایشان پیش روی جنود فرانسه
میزد و جنود روسیه در آن وقت یکصد و پنجاه هزار تن بودند و بر حسب مرقوم
ابواب جمع خارال کوتوزوف بودند و جنود مزبور کلا از اهل یک مملکت و در رفتار
و کردار و آداب و گفتار و مذهب و ملت و غیرت و حمیت و حب وطن
و تعصب دولت موافقت داشتند و افراد جنود روس چون محاربهٔ مزبوره بر حسب
تمنای ایشان بود و میدانستند که امپراطور الکساندر و خارال برکلی
بجنگ منعقده رهبر و بر نسبت برخود محمود داشته و واجب انگاشته بودند که نسبت بایشان
و شکست در کار کارزار کوتاهی ننمایند و خصم بیگانه را از مملکت دولت و امپراطور خود دفع و مستاصل نمایند
و همچنین جنود فرانسه اگر چه از ملل مختلفه و طوایف و احزاب و اهالی ممالک متعدده مجتمع بودند ولی چنان

متفق

منضبط و با انتظام و شجاع و رشادت فرجام بودند که مصدر رد هم و کمال تهور و جسوری
از اعشار آن نمیتوانند نمود و سرکار امپراطور ناپلیون خود بنفس نفیس بسرداران
و قراولان وداوامر قدر ارکان مینمود و سران سپاه و سرداران جنود
ظفر پناهش هر یک در روز رزم با شیر شرزه پنجه برابری و برتری و با پیل دمان
لاف افزونی و سرهمسری میزدند علاوه بر مراتب مزبوره جنود فرانسه همواره خود را
بر خصم غالب و فایق میدانستند و در باب اتفاق نموده بودند که هر گاه اندک
در کار کارزار اهمال ورزند دولت ایشان یکباره کلا بمعرض تلف خواهند آمد و قبل از شروع
در محاربه سرکار امپراطور ناپلیون مر جنود خود را فرمود که این است کارزار که همواره
آرزو داشتید اکنون بر ما لازم است که درین محاربه بتعاون تو رزم و غلبه
بر خصم نمائیم تا آذوقه فراوان و قشلاق و مکان و مراجعت با سلامت و ظفر
بر ما را میسر گردد باید چنان محاربه نمائید که تا ابد نامتان بر صفحهٔ روزگار بماند
که در قرب دار الملک خصم ایشان را استیصال نموده مورخ گوید در معسکر روسیه
برای ترغیب کارزار و تحریص بر کار رواعظان و خلفای آنملت علیهم لباسهای
فاخره که در هنگام وعظ معتاد بودند گشته در میان لشکر آمده اعلام بر کف
میگرفته و افراد اجناد را مخاطب مینمودند که از هجوم جیوش فرانسه
که سراپا معصیت است خطا واقع گشته و بدان راه واجب القتل گردیده اند
و جهاد با ایشان مباح است و هر که در مدافعهٔ خصم بمعرض تلف آید مقام
عالی برادر جنت خواهد بود و در منظر اولیای دین درجه و جاه رفیع

مراد را حاصل خواهد کردید و جنود روسیه از استماع کلمات مزبور مایل و راغب
بمحاربه و قتال گردیدند مورخ میگوید یکروز قبل از جنگ بُرادینه صاحب منصبی از مملکت
فرانسه وارد حضور امپراطور ناپلیون گردیده تصویر فرزند او را که ملقب بپادشاه
روم قدیم بود آورد سرکار امپراطور صورت مزبور را بر در سراپرده خود گذارد
که لشکریانش دیده مطمئن گردند که امپراطور ایشان را فرزندی میباشد که پس از او
سرپرستی ایشان کند و صاحب منصبی دیگر از مملکت اسپانیول وارد عسکر ظفر
اثر گشته خبر شکست محاربه سلمنکه را که در اسپانیول بجنود فرانسه رسیده بود
معروض داشت سرکار امپراطور اخبار موحشه مزبور را با نهایت آرام و وقار
استماع نموده مطلقا تغییر در احوال خود راه نداده و همچنان در تهیه کارزار
بود مورخ گوید مرشل دیوهت میخواست از راه قدیم سمالنسک روانه
مسکو گردد و از میسره جنود روس عبور نماید و سی و چهار هزار نفر در طرف و عقب
میسره مزبور گذارده و باسبی باقی جنود فرانسه مقدمه و قلب جنود روسیه را
بمحاربه سرگرم سازند تا خیال مرشل دیوهت بعمل آید و این حرکت و تدبیر بجانب
مرشل دیوهت منظور و ملتزم آن بود که طریق فرار و راه گریز جنود ظفرمانوس
روس را بجانب شهرها جانک و ولایت و شهر مسکو مسدود و مقطوع دارد
و مرشل دیوهت بهمین بر متوالی صفوف جنود مخالف را از اول کرده
مواقع را از مقابل بردارد و از سنگر سنگر رفته جوشش بر طپش و جوش
روس را جوقه جوقه و دسته دسته و فرقه فرقه منهزم و مغلوب

سازد

سازد و شکست داده بجوقی دیگر پردازد و شیرازه کار جنود مزبور را چنان از هم بریزد
و کار ایشان را آنچنان مختل سازد که وضع لشکرکشی و قوه محاربه و صف آرائی
در آنها نماند ولی سرکار امپراطور ناپلیون تدبیر مزبور مرشل دیوهت را مقرون
بقبول نداشته ممضی و مجری نفرمود و طریق عدم امضا آن بود که چون از رفتن
مرشل دیوهت بمقام مقصود جنود خصم مستحضر گشته یورش آرند و قلب لشکر
ظفر اثر را بر هم زنند لهذا سرکار امپراطور مقرر فرمود که شاهزاده پانی آتاویسکی
با پنجهزار نفر از میسره جنود روسیه بر همان وضع که مرشل دیوهت تدبیر کرده
بود روان گردد و جنود نصرت نمود از میمنه و قلب جنود روسیه را بمحاربه و کار
زار سرگرم سازند که نتوانند بکارش شاهزاده مزبور پردازند و سرکار ناپلیون
از آنجا که بانظار ملوکانه میدید که جنود روسیه بتهور محاربه خواهند نمود و طریق
اقدام کارزار با اقدام ثبات خواهند پیمود فرمود تا آنچه توپ در موکب ظفر
اسلوب میباشد بمیدان کارزار کشند و احتیاطا کار را از دست ندهند و در هر یک
از دو موکب فرانسه و روس یکهزار عراده توپ جنگی بود مجملا یکساعت
بعد از طلوع نیر اعظم آن دو دریای لشکر شراره آتش چون شرار انگیزه
بزنگار بر یکدیگر حمله آوردند و آوای کوس حرب بر فلک آبنوس برخواست
و از انقلاب گیرودار کارزار و گرد سم سمندان گردون رفتار چهره خاور ریگی
مهر بجانب باختر از افتادن اجساد در میدان از هر جانب رؤس ابطال رجال
در صف کارزار و قتال چون کواکب ثوابت بر میدان سپهر دوار بود و خون

حق دلیران بر چوب رمیدان سیلی سیال اپر فلک برحال جوانان
سر جدا با همه سنگدلی بگریستی و مریخ خون آشام از خونریزی دلیران
آن میدان در تعجب و شگفت زیستی الحق یادر فرزند گیتی ابد چنان
خونریزی بچشم ندیده بود و کارزاری بدان جنبش که عدوال در صفحه روزگار رواج نداده
مجملا در آن جنبش بر سنگری که در وسط صفوف جنود روس بود حمله برد شاهزاده
یوجین همت بر افواج جنود خصم از قریه بحارتنکالی و لطرف قریه مزبور مصروف
کرده بالاخره سنگر که در وسط جنود روسیه بود بتصرف جنود فرانسه در آمد
مجددا جنود روسیه متهورانه از اطراف باسترداد سنگرها از تصرف جنود فرانسه
هجوم آورده چنان کار بر جنبش فرانسه تنگ کرده که سرآن سپاه مکرر از
ناپلیون مستدعی گردیدند که افواج قراول خاصه را نیز بمحاربه مامور فرماید
و چون بدرقه سپاه منحصر با فواج مزبور بود و عرض ایشان بدرجه قبول نرسید
در پرسش پرسیده معروض داشت که از امارات کار چنان استنباط میشود که امر
محاربه امروز بانجام نرسد و تا افواج قراول خاصه قدم در عرصه کارزار نگذارند
نگذارند م
پذیر نخواهد گشت و جنود فرانسه زیاده بمعرض تلف خواهد آمد سرعسکر امپراطور
در جواب او فرمود که هرگاه روز دیگر نیز کارزار شود من با کدام لشکر بمحاربه
خواهم پرداخت و حقیقة و فی الواقع آخرین بدرقه آن جیش منصور و منتها
پشت بند جنود ستاره نمود ظفر دستور همان ده هزار تن قراول
خاصه همایون و مستحفظ وجود حشمت مقرون بود که هر یک گردی

گردن

گردن فراز و مردی در کار کارزار دشمن … از اعانت و امداد دیگری مستغنی
و بی نیاز بودند جام بر خون دلیرانشان در روز رزم ساغر پر باده بود و تیغ هلال
اندام مبارزانشان ابروی دلیران لب پیاده مینمود همت شجاعتشان داستان
رستم دستان افسانه نموده و حمیت مردانه شان در روز رزم اسفندیار روئین تن را
از کارزار روی بکار بیگانه و بر کار شکوه مدار کرده … اقتدار حشمت آثار امپراطور
ناپلیون از ابتدای کار پیکار و اول لشکرکشی و کارزار انواع مرحمت و اقسام
مکرمت و نهایت عنایت و عواطف بی نهایت و غایت رافت و الطاف
بیغایت درباره ایشان مبذول و هر یک را بتفقدات و مراحم ملوکانه مشمول
فرموده بود و همه را اسباب و ادوات طعن و ضرب آماده و از وفور ایادی
ایادیشان بداد و دهش گشاده بود و الحق ازین جهة چنان ترتیب میفرمود
که هرگاه چنانچه لازمه شیوه قضایا و مقتضی نتایج تقدیرات بی مطابقه تصور
ضمیر جنود ظفر رسم را بر عکس مطلوب از غلط کاری روزگار روی بی ربط
و اختلالی عارض گردد افواج بحر امواج غضنفر مزاج مزبور را از مخاطرات و مهالک
ذات شهنشاهی را بسلامت بدر توانند برد مجملا قوت بخت و صعود اختر
سرکار گردون مدار امپراطور ناپلیون مقتضی آن شد که جنود خصم تاب
مقاومت نیاورده منهزم گردیدند مبین اجمال و تفصیل این احوال
آنکه چون جنود روسیه از کثرت یورش و هجوم باسترداد سنگرهای …
از تصرف جنود فرانسه چندان بمعرض تلف آمدند که … کشف

مستاصل گشته بفرار و جنگ گریز فرمان داد سرکار ناپلیون چون هزیمت خصم را
ملاحظه فرمود جنود خود را مأمور بمراجعت از میدان حرب بمقام اول که در تصرف
صفوف حرب اقامت داشتند نمود و میدان کارزار را باز گذار نمودند و جنود
روسیه آنشب را تا بصبح بدفن کشتگان و حمل و نقل مجروح و کشتگان بر داشتند
و درین محاربه خسارات بیشمار بجنود طرفین وارد آمد از جنود روسیه پانزده
هزار نفر مقتول و زیاده بر سی هزار مجروح گردیدند و شاهزاده بقرتیشن
و جنرال توچکاف نیز دران محاربه کشته شد و جمعی از سرداران ایشان
بجراحات منکر رسیده و دو هزار تن از ایشان در دست جنود فرنس اسیر گردید
سیزده عراده توپ ایشان بغنایم فرنسیان آمد و از جنود فرنس قریب
ده هزار مقتول و بیست هزار نفر مجروح گشته هشت نفر از جنرالان ایشان
از انجمله که یکی مان بردن و دیگری کالین کورت بود کشته و سی نفر جنرال مجروح شدند
و هزار نفر با زود و ده عراده توپ ایشان بدست جنود روسیه افتاد و جنرال
کوتوزوف اراده کرد که بروز دیگر نیز محاربه نماید ولی نظر بخسارتی که بلشکر
رسیده بود سرداران سپاه محاربه را مقرون بصلاح ندیدند لهذا جنرال مزبور
بروز دیگر از آنجا فرار و بشهر ماسکو رفت ناپلیون نیز بتعاقب او رفته
بشهر مزبور رسید و اراده محاربه فرمود روز دیگر معروض افتاد که مجدداً
جنود روسیه ناپدید گردیده و سرکار ناپلیون در تردید ماند که آیا بکدام سمت
رفته اند لهذا یکروز در شهر مزبور توقف فرمود تا معلوم شد که روسیه

بسکو

بسنگو رفته اند سرکار امپراطور ناپلیون در روز بیست و پنجم سنبله جنود خود را
بجانب سنگو مأمور فرمود و ایشان نیز بجز گوشت اسب و گندم بو داده
آذوقه دیگر نبود مرشل موراث و مرشل نی که مقدمة الجیش لشکر بودند
در حوالی شهری از ولایات مزبوره بجنود روسیه برخوردند که بمقامی مستحکم
پناه برده بودند مرشلهای مزبور متهورانه یورش بردند که جنود روسیه را
از آنمکان بدر نمایند و در آن یورش قریب دو هزار نفر از جنود فرنس
بمعرض تلف آمد و سرکار ناپلیون همچنان بر تعاقب اشتغال داشت و زیاده
طالب آن بود که مرة اخری محاربه برابر فیمابین او و روسیه واقع گردد
چه دو جوق دیگر از جنود فرنس که در شهر بتارلینک بودند بعد از وقوع
محاربه برادینه و انقضای آن خونخواهی کینه جوئی دیرینه معسکر
ظفر اثر موکب کیوان کوکب نصرت رهبر ملحق و لشکر فیروزی مآثر
ظفر رهبر ملتفق و ملصق گردیده بودند و با وجود صدمات وافره و زحمات
وارده و محاربات عدیده و مقاتلات شدیده هنوز یکصد هزار نفر لشکر
خونخوار جرار خنجر گذار گردون کردش صرصر روش مه خروش غضنفر
گیرودار ملتزم رکاب مستطاب نصرت نصاب و ملازم موکب سپهر
خیام گردون قباب بودند همه یلان شیر چنگال همه شیران اژدر کوپال
همه اژدهای جنگال پوش همه نهنگان با فرهنگ و هوش و از آلات
روش لشکر و بزرگان کشور و سران سپاه و پیشکاران دستگاه .

روسیه در معسکر خود مجلس شوری بر وفق قانون لطف منعقد ساخته
در برای زدن و مصلحت پرداختند که آیا نوبتی دیگر بمحاربه و مقاتله و مدافعه
خصم اقدام نمایند و یا آنکه قدم در طریق هزیمت گذارند و شهر را تسلیم و محاربه را توقف
دیگر اندازند و پس از مصلحت و مشاورت بسیار از راه آنکه جنود روس منهزم و لشکر مزبور بود
و هرگاه کرتی دیگر از محاربه برابر بر هزیمت میافت طرق صلح از اطراف مسدود میگردید در برابر جیوش
فرانس نمی دیگر نمیآوردند از را ابرار آن متفق داشته و قرار کار چنان گذاشتند که بی مخالفت لشکر
پردازند و شهر را تخلیه نموده بجنود دشمن تفویض سازند و چون هنگام زمستان و موسم برف و باران
نزدیک و جنود فرانس در محاربه مملکت روسیه بوده آذوقه و قوت و تدارکات ایشان را لازم میبود
قرار بر آن نهادند که شهر را بجنود فرانس گذارند و لشکر را اطراف پراکنده سازند که راه آذوقه و قوت و نزد
ایشان را بسته نمایند تا آنکه برف و سرما جنود خصم را مستاصل سازد و بیکلربیکی شهر مسکو
مردی بود با خرد و دانشمند و از ابتدای خبر شکست روس و ورود جنود فرانس تا زمان هر روز
بهانه اهالی شهر را دلگرم میداشت و چون شهر سمولنسک بتصرف فرانس آمد متمولین شهر کالا و اموال
و اسباب خود را بجای پنهان کردند و بعضی از شهر بدر بردند ولی بیکلربیکی مزبور باز از راه تدبیر
و خرد هر روز تمهیدی تازه میکرد که اهالی ولایت چندان متوحش و مضطرب نگردند از جمله
تدبیرات و تمهیدات او یکی آن بود که مقرر داشت کشتی هوا میسازم و جمعی کثیر از زنان و مردان
را بکار روز و شب باسباب مزبور مشغول ساخت و مردم را چنان نمود که از این کشتی
آتش افشانی بر سر لشکر فرانس خواهم نمود و منظور او آن بود که تحت شهر را مجوف و از
باروت و غیره اسباب آتش افشانی و سوزاندن مملو سازد تا چون امپراطور ناپلیون و جنود فرانس

بولایت

بر ولایت وارد کردند شهر را آتش زنند و ایشان را یکباره ویران سازند و بدین بهانه باروت و دیگر
بجانب آن شهر را فراهم آورد و نمیخواست کسی بر مکنون ضمیر او مستحضر گردد و مورخ گوید اهالی
شهر چون واضح کردند که جنود فرانس روز بروز نزدیکتر می آیند متوحش گشته از سوء رفتار
و قبح کردار ایشان خائف شدند امرا و اعیان و اشراف و ارکان
و علماء دین و طالبان حقیقت و یقین و کسبه و تجار و ارباب صنعت و کار
و اقاصی و ادانی شهر در هر روز چندین هزار بدر رفته جلاء وطن اختیار مینمودند
و بیکلربیکی مزبور نیز هر چند لطف [illegible] تکلیف ولایت را نگاهداری مینمایم
و از کشتی هوا آتش بر جنود فرانس میزنم ولی نظر بمنظور مزبور که در نظر داشت
در بروز همه را ترغیب بفرار و تخلیه شهر [illegible] و مردم و خزائن و اسباب
دولتیه را از شهر بیرون فرستاد و انبار [illegible] خانه و آذوقه و ذخیره را کلا خالی
نمود و طرق و شوارع مملو از عراده و کالسکه بود که فوج فوج و جوقه جوقه دسته
دسته از ذکور و اناث شهر مسکو فرار میکردند و اموال و اسباب [illegible]
میبردند و بسیاری از مرد و زن و طفل پیاده راه فرار میپیمودند در این اثنا جنود
روسیه از شهر مسکو بدر رفت سرکار امپراطور ناپلیون بجبلی مسمی بجبل التحیات
که در قرب شهر مسکو واقع است رسید و شهر مسکو از بالای کوه مزبور
نمایان است و اهالی روسیه را طریقه آنست که چون بکوه مزبور میرسند
بمحض دیدن مسکو شکر آن نعمت و شکرانه حصول آن موهبت را جبین
اطاعت و نیاز بر زمین عبودیت نهاده در کارساز میسایند و سجده ت

شکر واهب العطیات را تقدیم مینمودند و با داب مذهب خود تعظیم و احترام
شهر را دست بر دو طرف سینه و پیشانی و سر میزدند و ترکیب صلیب آشکارا
میساختند سرکار فلک اقتدار شوکتمدار امپراطور ناپلیون چون نظر
کیمیا تاثیرش بر آن شهر معظم افتاد سجدات شکرباری را بتقدیم رسانید
و منتظر و مترصد و مترقب آن بود که کدخدایان و اعیان و اشراف
و سکان شهر باستقبال و پذیره پیش آیند و سر اطاعت بر راه فرمانش
گذارند و اموال و اسباب و اثقال خود بتصرف او دهند و فرمانبرداریش
کنند و قریب دو ساعت همچنان منتظر مانده اثری پدیدار نگردید الا گرو
هی چند از اهالی مملکت فرنسیس که مدتها در شهر مسکو بوده و در آنجا میزیسته اند
دار دحضور و شرفیاب خدمت مهر ظهورش گشته معروض ضمیر منیر و مشهود
خاطر کیمیا تاثیرش داشتند که اهالی ولایت و سکان آن شهر عظمت آیت
از وضیع و شریف و دانی و قاصی کلا فرار و جلاء وطن اختیار نموده شهر را
خالی و تنها نهاده و ننگ فرار را بر نام قبال ترجیح داده اند بجز معدودی بی
بضاعت و شی چند بی مکنت و استطاعت احدی در شهر نمانده سرکار
فلک وقار رجم اشتهار امپراطور ناپلیون دولت قرین کامکار از استماع
این خبر و اطلاع بر آن امر عجیب از غایت متعجب و متحیر گردیده در شگفت
ماند که شهری بدان عظمت و ولایتی بدان جمعیت را که زیاده بر دویست
پنجاه هزار سکنه و جمعیت داشت چگونه در آن اندک مدت قلیل

زمان

زمان تخلیه و بیوت آن را خیر سکنه نموده و سرکار امپراطور ناپلیون در ساعت
بموقات لشکر و افواج سپاه ظفر اثر و دستجات جنود کواکب نمود و سرتیپهای
جیوش ظفر انمود را فرمان داد که چون سیل سیال و موج بحار حرکت نموده
چون اجل محتوم و بلای ملزوم بجانب آن شهر مخروب روان گردیدند چون بدروازه
رسیدند سرکار رجم اقتدار امپراطور ناپلیون نخواست بر شهر خالی وارد گردد
لهذا اندک زمانی توقف فرمود تا جنود کواکب نمود داخل ولایت گشته در بیوتات
آن مسکنی گرفتند از آن پس خود وارد گردیده و در هنگام ورود همهمه در شهر
بود که ولایت را آتش خواهند زد ولی اثری از آن امر پر خطر ظاهر نبود
و چون شب آن روز را هنگام نیمه رسید اثر آن خبر ظاهر و شعله آتش از بازار بر فلک
بر شد سرکار ناپلیون از غریو و غوغا بیدار گشته بمکان اشتعال آتش شتافت و باطفای
آن نایره و فرمان داد پس از انطفاء آن نایره سرکار امپراطور بمنزل اولی فرخ
بعمارت کرملین که عمارت امپراطوری بود تشریف فرما گردیده و بدستخط خود مکتوبی
چند در باب مصالحه با امپراطور الکساندر نگاشته بیکی از صاحب منصبان روسیه
که مقید اسیر کرده بودند داده نزد امپراطور مزبور فرستاد و بروز دیگر اثری
از آتش شعله افروز بزم سپهر گردید و امداد باد مولف آتش را بر عمارت
امپراطوری رسانیده شرفه آن عمارت آتش گرفت و منصه ظهور رسید که در زیر
عمارت مزبور نیز باروط گذاشته اند که عمارت را آتش زده ناپلیون و سایر
سکنه عمارت را نقش بر آب نمایند قرار داده ناپلیون بر این معنی مستحضر گشته

نبود و چون شب شد باز شعله آتش

بود و پیدا نموده‌اند

کشته مخزن باروط را که در زیر عمارت پیدا کرده که اسباب و ادوات
توپ از قسم گلوله و غیره در آن ضبط نموده بودند که چون انبار باروط آتش
زنند آنها نیز آتش گیرند و نیز معلوم گردید که در عمارات شهر در هر جا گلوله
آتشی نهاده بودند که بموقع که مانع اطفاء آتش عمارات گردد و زنان
و مردان یافتند که اجزای آتشین در دست داشتند و آتش بر عمارات
میزدند و اکثری از ایشان را در حالتی که یافتند هدف گلوله تفنگ
ساختند در شب سیم نیز آتش در شهر مشتعل گردید و این کرت چندان شدت
داشت که اطفای آن با قدم عزم و غلبان صورت امکان نداشت و در نیمه
شب عمارت کرملین نیز که مستقر سرکار ناپلیون بود آتش گرفت و سر
کردگان مجتمع گشته سرکار امپراطور را از عمارت بدر بردند و در مجاری عبور
و مرور نیز چندین مقام با آتش سوزان دچار گشتند بالاخره از شهر بقریه
دیگر سمی شهر در عمارتی که امپراطور الکسندر بنا نهاده بود سکنا گرفتند
و شهر مسکو تا چهار پنج روز همچنان میسوخت و چهار خمس آن بالتمام سوخته خاکستر
گردید و سرکار ناپلیون در دویم میزان مجدداً بعمارت کرملین تشریف
فرما گردید و برای آنکه شهرت نماید که سرکار امپراطور ناپلیون شهر مسکو را
مسکن فرموده از آتش اندیشه نفرموده امر فرمود تا تماشاخانه‌ها و احکام
باطراف و اکناف فرستاده تاریخ آنرا از شهر مسکو و عمارت کرملین
نهاد و چون جواب نامه او از امپراطور روس نیامد و سال را فصل

ادبا و طلبه که از شهر پاریس آورده بود بپا نمودند هم

زمستان

زمستان نزدیک رسید ارباب مشورت و تدبیر وزرای جنگ و تدبیر امنای
دولت مدیده و اعیان سلطنت جاویه در باب توقف و حرکت از شهر مسکو
سر رای زدند تا بدانچه مطبوع خاطر امپراطور ناپلیون هست مقرر فرماید اول
آنکه سرکار ناپلیون از مسکو بشهر پطربورغ نهضت فرماید و در آنجا امپراطور
الکسندر را بر مصالحه بر وفق منظور مجبور نماید و این معنی نهایت موافق رای
ناپلیون بود ولی برتیر و بسیر که وزرای مدبر بودند برای و الایش
مبرهن داشتند که راه دور و زمستان نزدیک و آذوقه بی وجود و پریشانی
جنود نامحدود است و این عزیمت موجب مزید استیصال جنود خواهد گشت
دویم آنکه از مسکو بشهر کالوقه رفته از آنجا بشهر سمالینسک که مقام اول
ایشان و مکانی نهایت مناسب است شتابند ولی آن حرکت موجب
وقوع محاربه برابر با ژنرال کتوزف میگردید چه ژنرال مزبور چنانچه هست
تحریر خواهد یافت در جانب جنوب شهر مسکو سنقافی محکم در جنود خود را
مرتب ساخته مترصد بود که هرگاه لشکر فرانسه از آن راه رود محاربه دیگر چون
محاربه برادینو واقع نماید و مصاف چنان در آن وقت مناسب احوال
جنود فرانسه نبود سیم آنکه از همان راه که از سمالینسک بشهر مسکو آمده بودند
طریق مراجعت پیمایند و بشهر سمالینسک متوقف آیند چه در راه مزبور بواسطه
امکنه چند که مستقلاً قلعه‌بندی نموده بودند و سقاقات ترتیب کرده
هنوز راه مراوده و تردد تا شهر سمالینسک و شهر وتپسک و ولایت دیگر

داده شد ولی این راه نیز از اول الی آخر بواسطهٔ مرور و عبور عساکر
لفرت تا قرا ز حلیهٔ آبادی افتاده و خراب و ویران افتاده بود و مورخ میگوید
چون درشت دست نمود فرانسیس در مجاری مرور و عبور را اندک بی احتیاطی کرده
اگر ذات و ولایات و قصبات و مزارع و باغات عرض راه را کاملاً
عرضه ذرع خراب و ویران و نمونهٔ دشت و بیابان نموده بودند و هرگاه
بندرت و اتفاق قریه و قصبه از صدمهٔ جنود فرانسیس ایمن مانده و مخروبه
نگردیده بود سکنه و اهالی آنها برخی از ترس و خوف و بعضی برحسب حکم
جنرالان روسیه ساکن خود را تخلیه نموده جلای وطن اختیار و به اقصی بلاد
مملکت فرار نموده بودند و هرگاه سرکار ایمپراطور از راه مزبور مراجعت و مرور
میفرمود قحط و غلا و گرانی و بی آذوقگی یکباره تمام عساکر را ناکام و عموم
لشکر لفرت فرجام را هلاک و تلخ کام میکرد و بدین وسایط سرکار حشمت
مدار ایمپراطور ناپلیون را در آن مقام پر خطر ساعت بساعت و آن بان
بر تردید خاطر و تشویش افزوده در باب توقف در شهر مسکو و حرکت
و نهضت بر جهات مرقومه متفکر و متردد بود و میخواست در چنان ولایت
مخروب و مکان نامرغوب چندان توقف و تحمل ورزد که امر مصالحه را
بر وفق منظور خاطر و مکنون ضمیر کیمیا تأثیر سرکار ایمپراطور الکساندر
صورت دهد و تکلیفات خود را در باب امر مزبور به بردوش آن ایمپراطور
روسیه را ملاقات نموده بود از سیاق احوال و افعال و وضع رفتار و اقوال

ایمپراطور نهضه و چون [?]

او چنان

او چنان استنباط و دریافت فرموده بود که بسبب سهل الرضا و سهولت نفس
بعنوان اهل پراطاعت نموده ولی در آن مقام بر خلاف و فات [?] بود چه ایمپراطور
روس با هر چند تا آن زمان بجز هزیمت و فرار ثمری از محاربه پدیدار نگردیده بود ولی
باز مصمم بود که تا تاب مقاومت دارد گردن بر تکالیف شاقه ناپلیون نگذارد
و اهالی مملکت نیز از راه غیرت راضی بر مصالحه نگردیده و از وضیع و شریف
در مقام مقاتله و مقابله و مدافعه ناپلیون بودند مجملا سرکار ناپلیون چندانکه انتظار
برد اثری از جواب نامه ایمپراطور روس بظهور نرسیده از همین مضطرب
گردیده و چون نمیخواست بر اعادی ظاهر شود که او برای مصلحت خود طالب صلح است
در مقام ترحم بر ایمپراطور الکساندر و اتفاق حضور را فرمود که ایمپراطور الکساندر
دوست منست و هرگاه بخودی خود اقدام بمصالحه نماید میترسم اهالی روس
او را کشته دیگری بر السلطنه بردارند لهذا راضی بسبقت او بر مصالحه نیستم [?]
کالین کورت را نزد او میفرستم که راه مراودت را مفتوح و ایراد
اهالی مملکت را از او مرفوع دارد و در ثانی باز نظر بعلو مرتبه کالین کورت
اندیشید که مبادا چنان مستفاد شود که زیاده طالب صلح میباشد
لهذا لاریستان را برای آن سفارت منتخب و نامه بایمپراطور روس
نوشته او را روانه فرمود و در حین ترخص مر او را فرمود که من میباید مصالحه
نمایم ولی طریقی باید مصالحه شود که شایستهٔ نام بلند من بوده باشد مؤلف
میگوید قبل از ذکر تفاصیل سفارت لاریستان مناسب مقام آن و توضیح

که هم او نیز کالین کورت بوده [?]

کلام را اقتضا چنانست که شمه از اوضاع و حرکات و برخی از رفتار و کیفیات
افواج اعداد روس و تفاصیل احوال آن عساکر ظفر مانوس را بر رشته
تحریر و بیان و سلک تسطیر و تبیان کشیم مبتنی اجمال اینکه جنود دستاره
نمود روسیه چون بر حسب مرقوم با حریف تمام و ملالی لاکلام از دار الملک
مسکو بیرون و در دایره فرار و هزیمت درون رفته طریق کالامنه را
پیش گرفته در روز و لیالی در راه مزبور رفته قدم فرسوده و دمی در مقامی نیاسودند
و جیوش بحر خروش فرنس چنان تصور نمودند که جنود روسیه از جانب مابین
مشرق و جنوب ولایت عظمت اسلوب مسکو فرار و طریق مزبور را
برای هزیمت اختیار کرده اند و سمت شرقی و شمال را خالی از لشکر و دولت
خیال میگذارند خارال گتوسف از آن پس که جنود خصم را بدین خیال
خام انداخت خود بخیال دیگر پرداخته در ساعت خارال دزی نخراد را با چند هزار
تن بمحافظت راه و معبر پطربورغ مامور نموده خود با جنود روسیه بجانب
جنوب ولایت مسکو گردش نموده دایره وار بر دور شهر مزبور گردیده
براه شهر کالوقه روان گشت و چنان از جنب جنود فرنس عبور نمود که جیوش
او را ضرر و خسارتی حاصل نگردید و خارال گتوسف دو فوج از افواج سواره
روسیه را در راه کالامنه بتوقف مامور داشته بود و جنود فرنس بتصور آنکه
خارال گتوسف در آن مقام متوقف است دو روز تعاقب ایشان
پرداخته عاقبت دانستند که خبط نموده و جنود روسیه فیمابین جنوب

وشرق

و شرق مسکو ماکن گردیده اند و میتوانند طریق مراوده ناپلیون را با شهر سمالنسک
و مملکت لهستان مسدود سازند و شهر کالوقه را که مخزن آذوقه است و شهر طولا را که کارخانه
تمامی ممالک روسیه است محافظت نمایند فرنسیس مورات چون صورت حال
بدین منوال دید بتعاقب جنود خارال گتوسف رفت و چند کرت فیمابین ایشان محاربه
قراول واقع گردید و جنود روسیه بهمان محاربه قراول اکتفا نمود و مکانی محکم در شهر
طروتینو رفته خویشتن را معین لشکر و خندق مضبوط و مستحکم نمودند و از شهر مسکو
تا کالوقه سه راه است و شهر طروتینو در میان اوسط واقع است که هر گاه لشکری در شهر
مزبور بوده باشد باندک اهتمام و توجه بمیمنه و میسره آنده راه دیگر را نیز محافظت
میتواند نمود و در رود نره در برابر لشکر روسیه واقع بود که خصم بسهولت عبور
از آن امکان نداشت و با وجود استحکام مقام جنود روسیه را آذوقه نیز
از هر باب فراوان بود و از ولایات قریبه نیز می آوردند و چون اهالی
مملکت مصمم گشته بودند که بقدر مقدور در دفع خصم کوشند همه روزه
هر لحظه دسته های جدید گرفته مشق و تعلیم میدادند و فوج فوج و جوقه جوقه و دسته
دسته بمعسکر ظفر اثر روسیه میفرستادند و داد امداد و اطاعت میدادند
و از ولایات دان و یوکرین که از ولایات ممالک فسیح المسالک روس
و ملحقات آن ملک وسعت مانوس میباشد معادل بیست فوج سوار قزاق
رشادت و جلادت شعار که هر یک را در روز رزم از ماتی و در نبرد دلیری
شیران ژیان بود در معرکه کارزار فراوان بر آن بایان با اسبان تازی

نژاد لاغرمیان و شغوز و خفتان و برگستوان بلبکر نفرت ارکان رواق ساخته
و سواران رشادت نشان مزبور بر حسب قوانین نظام و قواعد دولت [illegible]
فرجام مدت معینه و زمان مقرره ملازمت و خدمت را انجام و ایام و اسابیع
و شهور و سنین خدمتگزاری را باتمام رسانیده از نوکری استعفا و گوشه گیری و انزوا
اختیار نموده بودند در آن وقت چون مملکت را در خطر و دواهی اهالی را [illegible] و مردان
در بدر و زنان را از فرزندان بیخبر و روزگار را نمونهٔ یوم این المفر دیدند از روی
مردی و غیرت و از راه کمال تعصب و حمیت طاقت نیاورده ننگ را بر خود ننهاده
و برای حصول نام رشادت بر میان تنگ بستند تیغ کج را بر میان راست کرده
نیزه راست بر دست گرفته و برغم دشمن با داد و دستان روانه شده و در اثنای آن
حال و مقارن آن احوال نرشتل نورات هجوم بر پیش برده و بسرعت طی
مسافت میکرد که در برابر عسکر روسیه مرجوع خود را مقر و مستقری مقرر سازد
که از حرکات و سکنات ایشان مستحضر و از نوادر خیالات خصم مخبر گردد
در عرض راه بر ولایتی فسیح الارجاء و شهری وسیع الاطراف والاکناف مرور و عبور
نموده و ولایت مزبور متعلق به بیگلربیگی شهر سمولنسکو بوده و شهر مزبور را آتش زده
سوزانیده واحدی از رعیت و غیره در آنجا نبوده و نوشته در شهر مزبور دیده شد
که بیگلربیگی سمولنسکو نوشته بود که این ولایت ملک من بوده و خود خراب کرده بدین
رضا دادم که مر خصم را نفعی از آن نرسد مورخ گوید روستانیان مملکت
نیز بیوتات خود را منهدم و با یکدیگر [illegible] گردیده بودند که هرکس آذوقه بجوید بکسی

رسانند

رسانند خونش در هدر بوده باشد و از هر یک نفس چند نفر هلاک گشت و در تعاقبش
مقتول و اموالش تاراج میرفت مورخ گوید صاحب منصبان جنود فرانسه چون
خواستند اسرای روسیه را در سلک خدمت در آورند دست ایشان را انگشت زنان
که علامت نام ناپلیون است داغ نمودند تا بندگی را نشان باشد یکی از ایشان
اندست با داغ از ضرب تیغ قطع نموده و گفت از بندگی ناپلیون آزاد شدم
و روستانیان مملکت نیز از اناث و ذکور اسلحه برداشته البته طرق و معابر خصم
از جنگل و دره های عرض راه میبردند و هر که از جنود فرانسه بدست میآوردند فورا
نفس برمیرسانیدند مجملا نرشتل نورات که برابر جنود روسیه راه داشت از عدم آذوقه
از قوت افتاده مکرر بناپلیون نگاشت که زیاده توقف در سمولنسکو تعذر بوده حرکت
نمایند مورخ گوید لارستان که برحسب مرقوم مامور نزد ایمپراطور الکساندر بود
مقارن این احوال بمعسکر جنرال کتوزوف وارد گردید و او را از معارضه و ترددات
اسرا و گرفتاران طرفین که اهم مهام او بود سخن در میان آورده اظهار نمود
جنرال کتوزوف از معنی سر باز زده پای در دایره قبول آن مطلب ننهاد و مکرر
جواب داد فقره ثانی لارستان بر طبق تقریر و بیان نهاد که اکنون محاربه
و پیکار و مقابله و کارزار در اطراف مملکت و اکناف ولایت موقوف و ترک گفته
و طرفین متارکه و مسالمه مرعی و مسلوک آید و در هر محل و مقام افواج [illegible] و جوقات
لشکر ملاقات نماید که بمحاربه و مقابله و مخاصمه و مقاتله و مدافعه و مجادله مامور نه
بر آسایش و راحت و آرام و استراحت و آلایش و فرصت اشتغال ورزند

چه اکنون فصل بهار و موسم کارزار منقضی گشته وقت این کار و هنگام هنگامه گیر
و دار گذشته است و خسارت و افزار بسیار مر جنود طرفین را چه بار خواهد کرد به
جنرال کتوزف در جواب مکالمات موصوف فرمود که محاربات و جدالهایی که
در اطراف و نواحی مملکت واقع میگردد برحسب امر و فرمان من نمیباشد بلکه اهالی
مملکت و سکنه هر ولایت از فکر دهقان و تجار روسیه و غیره کلا از راه غیرت
و نهایت عصبیت و حمیت بمحاربه و مدافعه و مقابله و مقاتله میپردازند و با اولیای خصم
در تخته میدان الحمیتین گلوله و نار تفنگ و مهره های روئین دلیران نرد و مهارت
با سرمایه حیات و زندگی را در کار نرد آدمی بهار را زند با شش و پنج بر کار خصم به قمار
کرده مهره حیاتش را شش در رها انداز ند و ایشان را بند پراتی که داند خام و گشته از خانه
مملکت بیرون نمایند و راه نشست و دخول بر ایشان بربسته نقد تمام طلبند در برند در بحر نالش
لارستان بر سر مطلب اصلی و مقصود کلی رفته اکنون خاطر و پیشنهاد ضمیر مهر مآثر
سرکار شوکتمدار فلک اقتدار ایمپراطور ناپلیون را در باب مصالحه بر طبق بیان
نهاد جنرال کتوزف برای مطلق جنود فرانسه و اتمام آذوقه ایشان و رجع
آمدن جنود روسیه و ازدیاد قوت او لا لا از راه تدبیر و حیله اظهار میل بمصالحه نمود
تعهد انجام و اتمام آن امر فرمود و لیکن از امپراطور الکسندر رخصت دادن
در قبول مصالحه یا روانه نمودن سفیر ناپلیون نزد او نیستیم و نمیتوانم شما را روانه
پطربورغ نمایم و لیکن جنرال و الکانسکی را خدمت امپراطور فرستاده اذن
حاصل و از آن پس شما را روانه مینمایم لارستان نیز فریب خورده بلا علاج

تکلیف مزبور را قبول و کیفیت را بنابلیون نگاشت و سرکار ناپلیون بواسطه خبر
مزبور در شتکو متوقف و منتظر خبر امپراطور الکساندر گردیده و در زمان توقف شتکو
صاحب منصبی ذارو نام معروض داشت که زمستان را در شتکو توقف و همه اسبان را
کشته برای آذوقه در نمک آب نهیم ناپلیون تدبیر مزبور را پسندید ولی اندیشه
نمود که مبادا در زمستان اغتشاشی در فرانسه روی نماید و تدارک آن نتوان نمود
لهذا توقف را موقوف نمود و تدارک بیرون رفتن کرده و لفاوه بر الواح مجوز
که زینت کلیسا بوده فرو زانیده بودند فرمود تا جنود دستاره نمودند می آنها را چون
مرغ در وقت دانه چیدن برچیده جمع نمودند در بر حوادای کوه مانند گرد ون گرد و
مرتب ساختند که بلاد الملک استمان ها تیسی پاریس حمل و نقل نمایند سراک سپاه و درجات
بارگاه و پیشکاران دستگاه نظر بغایت گرانی بار و عدم امکان و استطاعت بر حمل
اجارد بدین روبه و هنجار معروض خدمت حشمت آثار داشته که چون لشکر و توپ
بالنسبه تعداد و مرکوب زیاده تر میباشد حمل و نقل آن با وجود این مسافت
بعیده و طرق و معابر شدید و برودت هوا و برف و باران صعوبت بسیار
در جهت بیشمار دارد سرکار فلک اقتدار عظمت شعار ناپلیون از استماع
این سخن برآشفت و از روی نهایت قهر لب بسخن برگشوده گفت مرا تنگ بت
و بر حسب اشتهار مرعوب عرصه تنگ که چیزی در این مملکت حتی سنگ بجای گذارم
و دست از دست برد و تاراج آن بازدارم و بعد از حرکت من بیت روسیه
روسیه دلایه و با یکدیگر آنگاه مفاخرت کنند و از روی مباهات گویند

که این از جنود فرانسه بجا مانده و بدست ما آمده است زینهار هرگز بر خویشتن نپسندم
و باین ننگ تن در ندهم بالجمله با وجود اینکه در آن احوال کثیر الاختلال یکصد و بیست
سرانجام نتوانستند نمود احکام و فرامین قدر قرین مقرر فرمود که معادل بیست
هزار اسب بحیطهٔ اجتماع در آورند و سیورسات و علیق الدواب کفاف دو ماهه را
سرانجام و موجود سازند که بر عراده‌ها حمل نموده باتفاق بردارند و همراه آورند
که در هر محل و هر وقت موجود و آماده بوده باشد و هنوز منتظر و مترصد آن بود
که خبر قبول مصالحه از جانب سرکار امپراطور الکساندر رسد و وصول خواهد پذیرفت
مقارن آن احوال فرستاده جنرال کتوزوف از خدمت سرکار امپراطور الکساندر
فصول کتابت مصالحه را بدرجه قبول بهیچوجه موصول نفرموده قبایح از اظهار این فقره
متغیر و خشمناک گشته فرمود که جنرال کتوزوف بهیچ سبب مراوده با جنود فرانسه بنابه
و بکدام جهت با سپاه مزبور برسم مؤالفت معمول و آداب مصالحت سلوک میدارد
جنرال کتوزوف بر حسب الامر امپراطور روس در صدد آغاز محاربه و مجادله برآمد
مقارن این احوال مارشال موراث روزی بسیار زدید مقدمهٔ جنود فرانسه رفته
بود اتفاقاً سواری از قزاق غفلةً تفنگی انداخت که منافی با متارکه بود مارشال موراث
چنان تصور نمود که این عمل عمداً از وی ظاهر گشته در ساعت جنرال روسیه را اخبار
کرد که متارکه موقوف و آغاز محاربه است و میسرهٔ جنود مارشال موراث متصل بجنگلی بود
و از جنگل مزبور بیم هجوم روسیه بر میسرهٔ جنود مزبور بود و با وجود این مارشال مزبور
تفحص کرده سنگری در آن سمت ترتیب نداد و قراولی مقرر نکرد ناگاه دو جوق

از جنود روس

از جنود روسیه حمله آورده میسرهٔ مزبور را بهزیمت داد شش هزاره پانی آتاو بیکی
با جنودی که از سمت میمنه کاربه مردانه نموده ممکن نشد فرانسه را آسیبی زیاد رسد
ولی جنود مارشال موراث بکلی منهزم گشته توپها و سایر بنه و اسباب ایشان بدست
روسیه افتاد و دو هزار نفر لشکریانش مقتول و هزار و پانصد نفر اسیر گردیدند و
معسکر ایشان را روسیه متصرف شدند و در کارخانه او سوای گوشت گربه و اسب ماکول یافت
نشد عقیب خبر شکست مارشال موراث بوقوف ناپلیون رسید ناپلیون در ساعت

در دویم عقرب

احکام بسران سپاه فرستاد که بشهر وارازاو فورتاً امداد بمارشال موراث رسانند
و ناپلیون در بیست و هفتم میزان از مسکو حرکت و مارشال مازتیر را در شهر مزبور گذاشت
و ملتزمین رکاب را فرمود که بسمت کالوگه میرویم و منظور ایشان این بود که جنرال
کتوزوف را منهزم ساخته از راه کالوگه و یدین و ویلنه و سمالنسک بملک پلک رود و در آن وقت
جنود فرانسه یکصد و بیست هزار کس بودند و با پانصد و پنجاه عراده توپ و دو هزار
عراده قورخانه و اسباب میکشیدند و چندین خانوار از اهالی فرانسه که سابقا
در دار الملک مسکو متوطن و متوقف بودند با عیال و اطفال و احمال و اثقال در عقب
موکب نصرت انتمال روان گشتند و چندین هزار تن فراریان لشکر ظفر
رهبر فرانسه بودند که سابقا مظفری و فراری کرده در آن سفر در مسکو و غیره
ولایات بدست آمده بوده اند و حالی بجنود جنگی ملتزمین رکاب نشسته و نیز
چندین هزار نفر اسرای روس بودند که گرفتار کرده آوران کرده بودند
و این دو گروه انبوه برحسب امر قدر شکوه امپراطور کشیدن عراده‌های غنایم

و احوال جنود کواکب نمود فرانسه را مورد شمول بودند و علاوه بر جهت و جمعیت مزبور
چندین هزار عراده با انواع و اقسام و تراکیب مختلفه احمال و اثقال و بنه و بار و غنایم که از ملک
مسکو در بار داشته که متفق و ملتزم موکب ظفر کوکب بوده‌اند و این اجتماع و جمعیت
ستاره تعداد متفرق و متفاوت که دخلی بجنود محارب و هیبت ظفر کواکب سرکار سپهر
اقتدار امپراطور ناپلیون نداشت ذکر فی متفرقات اخواب بودند که از چپاول
و تاراج بزحمت نموده غنایم و اموال فراوان از هرگونه آورده داشتند مجملا چنانچه سبق
ذکر یافت از شهر مسکو تا ولایت کالوغه دو سه راه میباشد راه وسطا که معبر
قدیم است و اعظم معابر مملکت است همان راه بود که بر سر آن در حوالی شهر طروطینو جنارال
کتوزف بروجه موصوف با جنود جلادت نمود روسیه معسکر خود را مستقر و مستحکم
و خندق اطراف آن را محکم و مضبوط نموده بود و در برابر شهر طروطینو شهر واراتوو [illegible]
که مرسی مورات در آنجا هزیمت یافته بود و سرکار ناپلیون اولا مقدار یک روزه راه
از معبر قدیم رفت که جنارال کتوزف چنان تصور نماید که منظور ناپلیون محاربه بود
برو چنانکه دو روز دویم از آن راه رفته خود را بمعبر جدید کالوغه رساند که شاید بی رنج
قبل از استحضار جنارال کتوزف از میمنه جنود روسیه عبور و از آن پس مجددا بمعبر
قدیم رود و شهر بارزونیک و مه یرادینذا را متصرف خود درآورد و منظور او از آن
تدبیر آن بود که از معسکر روسیه بدون ضرر عبور و جنود خود را فیما بین جنود روسیه
و شهر کالوغه متوقف ساخته ولایات جنوبیه مسکو را متصرف و در لشکر بار آذوقه
از آن ولایات بدست آرد در دویم عقرب بر وفق تدبیر مزبور شهر بارزونیک را

متصرف

متصرف گردید جنارال دالدان مقدمه جنود فرانسه نیز شهر مه یرادینذا را مسخر نمود
مورخ گوید چون جنارال کتوزف از عزم امپراطور ناپلیون مستحضر گردید دانست که از شهر
کالوغه مقطوع الیه خواهد گشت جنارال دختوروف را که هریک در کارزار
و مصاف پور دستان و اسفندیار پهلوان را طفل دبستان دانسته‌ای و شیر ژیان
دلیل میدان را جیرون و ناتوان انگاشته‌ای با دو جوق جنود کواکب نمود جلادت آمود
بحر خروش کیوان کوشش مهر درخش گردون گردش هامون نورد افراسیاب
برد بجانب جنوب چون سیل دمان و ابر دوان روان ساخت و مامور مقرر
داشت که باید چنان بسرعت و تعجیل طی مسافت نموده راه بپیماید که از جنود
[illegible] فرانسه سبقت جسته درگذرید و شهر مه یرادینذا را الحاصل تصرف و تسخیر درآورید
و هرگاه جنود فرانسه قصب السبق برده زودتر بمکان مزبور رسیده شهر مرقوم را متصرف
گردیده باشند حکما و حتما مردانه و دلیرانه حمله بر ایشان و هجوم و شورش برده شهر مزبور را
از تصرف ایشان انتزاع و بتصرف خود درآورید و جنارال کتوزف خود با جنود
نامعدود چون سیل سیال از معسکر محکم و مضرب خیام ظفر قوام نهضت و حرکت
کرده برق آسا و شهاب مانند راه شهر [illegible] را پیش گرفت و بتعجیل تمام و
طی الکلام روان گردید تا مگر از جنود ظفر نمود فرانسه گذشته جانب جنوب شهر مه
یرادینذا را متصرف گردیده که باز حایل فیما بین جنود فرانسه و شهر کالوغه گردد و شهر
مه یرادینذا شهری محکم و مکانی فی غایت مستحکم است و برای معسکر زیاده مناسب میباشد
و بسهولت از تصرف لشکری بدر نمیتوان آورد چه اصل شهر در سراشیب واقع

و در دامن سراشیب مزبور رودخانهٔ لوبهٔ جاری و در جانب شمال رود مزبور
فضائی مخفی است و پلی که بر زبر رود مزبور است بفضای مزبور متصل و فضا را البته
اتصال است جنرال داالذان چون شهر مزبور را بحیطهٔ تصرف آورد دو فوج از افواج
بحر امواج غضنفر مزاج خود را محافظت و محارست ولایت مزبور گذارده مامورش
داشت که دیده بانی جنود دشمن نموده مستحضر از حرکت و سکون ایشان شود و خود
با افواج ابو الحجی خود در سطح فضای مزبور رحل اقامت افکنده بود و شبی دو ساعت
مانده بطلوع صبح که تمامی مستحفظین [illegible] شهر تن در خواب راحت داده بودند جنرال
داکتارف با جنود در دسته غفلةً هجوم برده داخل شهر شدند و دو فوج مستحفظ را از شهر
بدر کرده از رود لوبه گذرانیدند شاهزاده یوجین که مقدار دو فرسخ از معرکهٔ مصاف
دور بود از قضیهٔ مزبوره واقف گشته با جنود خود بعرصهٔ مصاف حاضر گردیده دید
که افواج جنرال داالذان در سعی میباشند که شاید از رود گذشته مجدداً شهر را
متصرف گردند جنرال داالذان چون جنود شاهزاده یوجین را دید مستظهر
گشته بهجوم از رود مزبور عبور نموده وسط شهر رسید و از اتفاقات در آنجا بضرب
گلوله از پا درآمد و برادرش جهت نعش او را از میدان بدر برد او نیز مقتول برادر
گشت جنرال [illegible] بجاش بر مقام او مقیم و در ساعت فوجی چند از جنود فرنس را
در طلب [illegible] شهر برده روسیه را کلی از شهر بدر کرده منظور از این احوال جنرال
گتوسف با یکصد هزار لشکر بیدار و در مقامی مناسب فرصت آمده بستن لشکر
و کندن خندق اشتغال ورزید و امداد فرستاده جنود فرنس را از شهر بدر کردند

مورخ

مورخ اوراق بر صفحهٔ بیان میگذارد که بعد از گرفت و نوبت جنود ستاره نمود روس
و افواج آن اجناد ظفر مانوس بحکم دولت و هجوم و شورش شهر مزبور و ولایت
مسطوره را از جیوش بحر خروش ظفر جوش فرنس استرداد بحیطهٔ تصرف و تسخیر درآوردند
و جنود ظفر ودود چاره [illegible] شعار فرنس لقمه دستبرد دوباره از دید ایشان انتزاع
و بیکباره بحیطهٔ تصرف و ضبط درآوردند بالاخره سرکار سپهر اقتدار امپراطور ناپلیون
با جنود منصور و جیوش ظفر دستور بر شهر مزبور تشرف ورود ارزانی فرموده ملاحظه
نمود که شهر مزبور هنوز در تصرف جنود منصور و جیوش ظفر دستور فرنس میباشد
ولیکن در آن طرف شهر مزبور عساکر وحشت آثار روسیه رحل اقامت انداخته و حوالی
شهر را مفر موکب ظفر کوکب ساخته اند و لشکرگاه و خندق مضبوط و مستحکم نموده در اطراف
معسکر ظفر التفاف نیز در اکثر مقامات لازمه سنگر و سنقاقات محکم مرتب ساخته اند
بدان راه بر استحکام و انضباط موکب منصور افزوده اند و توپهای آتشبار صاعقه
کردار در آنجا نهاده در مقام مقاومت سخت ایستاده اند بر ذمت همت امپراطور والا
واجب و لازم و فرض و متحتم دانست که بمحاربه و مقاتله و مقابله پرداخته ایشان را از مکان
خود متفرق نماید و مکان معسکر روسیه را که لشکر و باره و برج و خندق مستحکم و محکم
نموده بودند متصرف شود در این باب امنا مشورت و مصلحت را احضار و در باب
محاربهٔ خصم بدکردار با ایشان مشاورت فرموده رای صواب طلب فرمود
مارشال [illegible] که بزیور دانش و تدبیر آراسته و از مقابح [illegible] و غفلت پیراسته بود
با سایر سرکردگان کاردان معروض ضمیر آفتاب شعاع و مقرون مسمع معالی افزاع

ایمپراطوری داشتند و با قلام زبان بر لوحه بیان نگاشتند که مکان معسکر جنرال
گتوزف را که بقلاع و سنگر و خندق مستحکم نموده بر سطح فلک محدب در انضباط و
استحکام لاف برتری و با قلعه ذات البروج سپهر سر همسری است و یکصد هزار نفر
جنود شیردل پهلوان در معسکر مزبور مستقر میباشد و حرکت دادن ایشان از موضع
مزبور بصورت امکان نخواهد افتاد سرکار ایمپراطور بنفس روز یوم الثوری بعزم مشاهده
معسکر روسیه سوار و با چند صاحب منصب از شهر بدر رفت و در فضای خارج شهر
میرفتند ناگاه ساحت صحرا مملو از سوار قزاق گردید جنرال برتییر از غایت
متحیر گشته عنان ناپلیون را گرفته عرض کرد که شما مراجعت فرمایند ایمپراطور از رجعت
انکار کرده تیغ برکشیده تمزبین تیز سیوف خود مجرد نموده بر کنار شارع شهر منتظر
محاربه ایستاده اند در خلال آن احوال خفقه گلوله بر اسب جنرال رپ خورده
افتاد سرکار ناپلیون با تمزبین رکاب بمحافظت خود اشتغال داشتند سواران
قزاق از آنجا که ضعیف را از امیر تمیز بداشتند چند عراده پربار در آن قرب
و جوار دیده تصور مال نمودند و بغاصب نیزه از جانب ناپلیون گذشته متعرض
او نگردیده در ساعت افواج قراولان خاصه از اطراف اسب انداخته
سرکار ایمپراطور را از آن مهلکه استخلاص دادند سرکار ایمپراطور پس از استخلاص
از رودخانه عبور و با دوربین بملاحظه معسکر خصم پرداخت جنرال گتوزف را
دید که با یکصد هزار نفر در برابر راه شهر کالوغه نشسته و جنرال پلاطف با شش هزار سوار
قزاق در سمت راست راه مزبور مکان داشته دید معسکر خود را چنان استحکام

داده اند

داده اند که تسخیر ایشان از آن صورت امکان ندارد ناپلیون پس
از ملاحظه آن صورت بموکب خود مراجعت و مجددا در باب محاربه مجلس
شوری منعقد ساخت مرشل مورات لفظ تهور و شجاعت و دلیری و رشادت
اصرار در محاربه و مجادله و مقاتله مینمود و مرشل داونت بمقتضای تدبیر و کاردانی
و دور اندیشی و خورده بینی که داشت که مکان معسکر خصم بتفاوت اثر
بغایت مضبوط و محکم و به نهایت منضبط و مستحکم میباشد و در هر وجب و شبری
زمین که از خصم تهور قرین استرداد و اخذ شود هزاران تن بیستی بسر گردد
و سرها هزاران دور از بدن افتد و خونها بر زمین ریزد و مفاسد عظیمه
از میان خیزد و جنود دشمن مکانی بدان استحکام و انضباط را بسهولت از دست
نخواهد داد و داد مردی و فرزانگی در محافظت مکان مسکونه خود خواهند
داد و از شبری زمین نخواهند گذشت و مصلحت در محاربه نمیباشد و فیما بین آن
دو سردار با اقتدار در آن باب مباحثه و منازعه بطول انجامید سرکار فلک
اقتدار ایمپراطور برای رفع منازعه و مباحثه فیما بین آن دو سردار بر خود لازم
و واجب دید که خود در آن باب حکمی فرماید و قرار فرار و محاربه را بجا بیاید لهذا با حسرت
بیحد و افسوس که دریغ لا تحصی و لا تعد حکمی که تا ازمنش بر زبان دقایق بیان
جریان نیافته بود مقرر فرمود یعنی بر خلاف عادت معهود جنود جلادت
نمود را بفرار مامور نمود مورخ گوید سرکار حشمت آثار ایمپراطور ناپلیون
لطف ظهور تجربت و غایت استغنا رکه در کار کارزار داشت دریافت

فرموده بود که هرگاه از آن راه که گتوزوف متوقف است روان کرده میمنه و میسره
خود شان را از بنه و اردال سواران با قزوشان قزاق که در حوالی شهر
مزبور مجتمع گشته باشند صدمات کلیه عارض و مضرات بی‌نهایت عارض خواهد
گردید و نیز بر غیر او رسیده بود که چند اول خود شان را با جوش جدید روسیه کار
قریب به کارزار است بدین استظهار ناپلیون معلوم گردید که هرگاه بزودی بکار
آن کار نکوشد راه مراوده او را از فرانسه مقطوع و کار را بر و تنگ نمایند لهذا
لاعلاج امر بانصراف لشکر از راه شهر دوریه و دنیه فرمود که بزودی خود را بحدود ول
رسانند جنرال کتوزوف چون از عزم ناپلیون مستحضر گشته او نیز حرکت
داده با سپاه خود از عقب ناپلیون مستعجلا روان گردید که شهر ویمه و شهر قنداده را که لابد
محل عبور ناپلیون است متصرف گردد و در آن اوان که ناپلیون در شهر دوریه
بود در شش ماه ثمر از افواج ابوابجی که در ولایت مسکو بودند ملمی بعسکر دو نفر
اسیر معتبر از روسیه بحضور ممیت اثر آوردند تبیین این مقال آنکه چون جنود فرانسه
از شهر مسکو بدر آمدند جنرال ونزنجراد با جمعی کثیر از روسیه بشهر مزبور رفته تا
که ولایت را متصرف گردد چون بحوالی شهر رسید شهر را خالی دید مگر عمارت
کرملین را که مستحفظین فرانسه در آنجا بودند جنرال مزبور چنان تصور
نمود که عمارت نیز خالیست لهذا خود با تنی از اجودان تیارالان امپراطور
الکسندر بالقرب عمارت مزبور قدم فرسا گردید و در ساعت هر دو چون
مرغی که بطمع دانه در شکنج دام افتد در فخ اسر و دام گرفتاری جنود فرانسه

آمود

آمود فرانسه مقید و اسیر و پابند و دستگیر آمدند   دانه ناچیده و در دام بلا
افتادند در حالیکه جنود فرانسه میخواستند ایشان را مقید سازند جنرال مزبور دستمال
سفیدی که در دست داشت حرکت داد که بیدق مصالحه است و من بدان آمده‌ام
که شما را تکلیف نمایم که بدون محاربه عمارت را تخلیه نمائید مرشل مارتیر در
در جواب گفت که سردار خود بیدق مصالحه نیز در خصم نمی‌برد که ایشان را باطاعت
و موافقت تکلیف نماید و عذر او را مسموع نداشته هر دو را اسیر و دستگیر
ساخت و مرشل مارتیر حسب الامر امپراطور ناپلیون تدارک دیده بود
و مهیا کرده که قبل از تخلیه شهر دعمارت عمارت کرملین را آتش زده
و از آنجا که دریافت این معنی نموده بود که پس از خروج جنود فرانسه از آن
عمارت اهل داوباش شهر که در ولایت متواری و پنهان گردیده اند
برای تاراج اسباب عمارت شاهی در عمارت مجتمع خواهند گردید
لهذا چند ذرع فتیله چند بر انبارهای باروط در عمارت نهاده آتش
زده که بمرور بسوزد تا چون بباروط رسد جنود فرانسه خارج و اهالی
شهر مجموعا جمع شده باشند و بر حسب امر مزبور جمعی موفور که در عمارت
مجتمع گردیده بودند معرض تلف آمدند و بعلم آتش گرفته در ساعت
افواج اجناد روسیه که جدیدا وارد شهر گردیده بودند بعمارت
مزبور رفته هر قدر از انبارهای باروط نسوخته بود و آتش گرفته بود
فتیله را خاموش و باروط را از آتش محفوظ داشتند مورخ گوید قبل از

اگر فرنس از شهر مسکو بیرون رود بشدت قحطی از دنبه بود وقتیکه فرنس
شهر را خالی و بیدفع روس بند شد غیرت و حمیت و دوراندیشی اهالی مملکت
مزبور را بر آن داشت که بفاصله یکروز بعد هر ازعراده بزرگ که با آتشها کلاتان جنگ
از حول و حوش داخل شهر کردند و قحطی را بفراوانی مبدل داشتند مورخ گوید
هنوز ناپلیون بمقابل جنرال گتوزف برفت که عمارت کرملین را باروط آما(؟) حیث شد
و زمین زلزله گرفت و صدای خراب شدن عمارت مژده بگوش امپراطور ناپلیون
رسانید که حکم او بانجام رسید الحاصل دیگر مرشال نی جنرال ... زنجیر از جهة دعوت
جنرال امپراطور روس الحقه را امپراطور ناپلیون برادر امپراطور ناپلیون بزبان
ملامت فرمود که بیت مردم دشت که شخصی است مملکت ندارد و ولایتی
که موطن اصلی اوست بتصرف دشمن آمده ناپلیون فرمود شما همیشه اوقات
دشمن من بوده اید و همیشه با اهل ... جنگ داشتم شما در میان لشکر ... مشغول
خدمت بوده حال که من با دولت ... دوست و یگانه ام شما را در میان
لشکر روس می بینم معلوم میشود که شما همیشه در جنگ من اصرار دارید
و الا موطن شما از ولایات ... است و شما رعیت من هستید و خیانت کار
شده اید بعد از این فرمایشات فرمود که شما را دولت انگلیس اجیر کرده
بجنگ من فرستاده و حکم فرمود که او را گرفته نگاه دارند تا وقتی بمقام ثبات
تقصیر او بر آید امر فرمود تا قراول بشهر پاریس فرستند که اسیر بودن چنان ...
منتشر در آنجا باعث رعب عظیم از فتوحات ناپلیون در دلها شود لیکن در عرض راه

و در شهر

و در شهر لیتانیه چنانچه در موقع آن ذکر خواهد شد مستخلص شد با الجمله اخبارات از حرکت
اردوی لشکر روس بتوا از بحضرت امپراطور رسید و معلوم گشت که جنرال
گتوزف لبیب ... روانه هست که در شهر ... و یا در شهر قنات راه عبور لشکر
فرنس را منقطع و هرگاه ممکن شود دست اندازی بلشکر فرنس نموده در وقت عبور
از آنجا ممنوع دارد حضرت امپراطور احکام صادر نمود که لشکر فرنس بسوی قنات
شتابند که قبل از ورود لشکر خصم پره از جهة مقصود گشوده از آنجا عبور
نمایند حضرت امپراطور تمامی لشکر را سه جوق قرار داده بود که عقب سر
یکدیگر روان بودند جوق اول در رکاب امپراطور بود جوق دویم در زیر
لوای شاهزاده یوجین و سرداری جوق سیم که چنداولی و محافظت عقب
لشکر نیز با آن بود مرشال ... تعلق داشت و چون نظام و تجربه او بیشتر از
دیگران بود از این جهة او را برای محافظت پشت لشکر تعیین ساخت که غفلت روی
ندهد حضرت امپراطور دستورالعمل داده بود که هر جوق بقدر یکروز فاصله از یکدیگر
داشته باشد که هنگام عبور و مرور مغشوش و پریشان نگردند و با سایر توانند اقدام
بعمل سازند مورخ گوید هنوز این سفر را دانایان رموز جنگ نتوانسته اند جواب
شافی داده باشند که امپراطور ناپلیون بچه جهت لشکر را سه جوق کرد و امر فرمود
که این سه جوق بخط مستقیم بقطع مراحل بپردازند اولا در روز سه روز راه که مابین جوق
اول و جوق سیم فاصله بود برای لشکر او صرفه میشد و دیگر برای اینکه جوق سیم و دویم
بجوق اول باید برسد و سه روز منتظر آن شود و فرصت را از دست دهد

از عقب یکدیگر روان شوند و از همان نکته اول که گذشته اخری نیز بگذرد و حال آنکه
اگر آن سه جوق را امر میفرمود که از سه راه
محاذی یکدیگر م...

و لشکر را در آن سفر که حقیقت سفر گریز بود از راه رفتن باز دارد و تا بنا شد سه جوق لشکر
که در پهلوی یکدیگر بفاصله معینه بطی منازل میپرداخت معلوم است که خیلی مسافت از ملک
میگرفت و آذوقه بیشتر بدست میآمد و قحطی در میان لشکر او واقع نگشت خلاصه کلام
اینکه کثرت انداد طرق و شوارع صعب العبور بود و اگر لشکر را از یک راه در پهلوی یکدیگر
روانه میداشت در عرض راه برای او مطلقی روی میداد که شنیدن مقبول عامه ندارد
برای اینکه ناپلیون دهگی بسمتنگو میرفت مجموع لشکر خود را سه جوق کرده در پهلوی یکدیگر در هر جا
بر دو مطلق مطلقا کشیده برابالیت مراجعت از سمنگو بالطرایق نموده بودند علی
ای حال حضرت ایمپراطور با جوق اول لشکر فرانس بشهر قدانات رسیده و از شهر
قدانات در دو روز بشهر ویته رفت و در آنجا توقف فرمود که شاهزاده یوجین و
مرشل دیوواست با جوق دویم و سیم وارد شوند و در روز دهم عقرب مرشل نی را
با ابوالجی خود در شهر ویته گذاشت که چند اولی لشکر او باشد و جوق مرشل دیوواست
که بسیار زحمت کشیده بودند از آن خدمت معاف شوند و از آنجا حرکت فرموده
با افواج قراولان قدیم خود بسمت شهر اراباج روان گردیده و چنان دانسته که از روسیه
در حرکت هستند که بشهر بزنوور روند و راه عبور لشکر فرانس را مقطوع دارند تعجیل
روانه شده که زود خود را بآن شهر رساند و حضرت امپراطور حکمی در آن روز
صادر کرد که از آن حکم معلوم میشود از وقایع احوال و اختلال لشکر فرانس
و خوف و خطری که در آن سفر برای آنها مشخص بود مجبر گشته چنانچه حکم فرمود
مجموع غنایم شهر سمنگو را از قبیل اسلحه قدیم و توپ و سایر اسباب داد و دست

که از شهر بزنور

که از شهر بزنوور همراه داشتند به رباجه بیطلین انداخته و بعضی از توپها را داد و دست
حوب که سنگین بودند در راه گذاشتند که بیکار شوند هنوز ایمپراطور ناپلیون و
چند اول لشکر او را آسیبی از روسیه نرسیده بود و لیکن جوق شاهزاده یوجین اگر
چه دست اندازی از روسیه نسبت بآن شده بود اما لشکر سنگینی که رو برو خصم
کند بود با بی خاطر جمعی در دو فرسخی شهر ویته شب را آرام گرفت خنارال ملاارادوویچ
که از خنارالهای بسیار رشید روسیه بود و در زمانیکه از عزم حضرت ایمپراطور مطلع
شده دانست که از شهر قدانات و ویته خواهد گذشت لشکر ابوالجی خود را برداشته
از بیراهها روانه شده طلوع صبح بلشکر شاهزاده یوجین رسیده چند اول لشکر او را
پریشان ساخت و بنای دست اندازی بهمراهان او گذاشت سواران قزاق
در تحت اختیار و فرمان خنارال پلاطف که همراه او بود با لشکر ربوستین
وارد بزنوور نمودند مرشل نی از مقدمه آگاه گردیده جبیرا از شهر ویته بامداد شاهزاده
یوجین فرستاد و مرشل دیوواست نیز خبردار گشته چند اول لشکر او را از جنگ
خصم مستخلص ساخت لیکن از توپهای لشکر روس که در نظر بزرگتر از توپهای فرانس
و از دور گلوله و ساچمه چون تگرگ میبارید و گلوله توپهای لشکر فرانس جواب
جواب دهنده توپهای خصم نمیتوانست شود عرصه جنگ را که تحصیل نام و ننگ در آن است
لشکر فرانس از دست نداده از طلوع صبح الی غروب آفتاب مشغول جنگ بودند
و مغلوب و منهزم نشدند و چونکه هوا تاریک شد لشکر فرانس دست از جنگ باز داشتند
و از رودخانه شهر [illegible] عبور کرده در کنار رچ رود بزنور منزل گزیدند چاهرا

نفر از لشکر فرانس در آن جنگ کشته و دستگیر گشتند مورخ کوید که مجموع صاحبان
علوم جنگ اقرار برین کرده اند که هرگاه در همان روز جنگ جنرال کتوزف امداد تازه
بجنرال میلارادویچ رسانده بود شکست لشکر فرانس مجبور بجنگ میگشت و تمامی
مستاصل میشدند لکن جنرال کتوزف اراده بر اینکه در اول از آن لشکر کرده
بود انحراف نورزیده بود و باز از جنگ روبرو احتراز ورزیده دانست که موسم
گذشته و مسافت عظیمی امپراطور ناپلیون در پیش دارد و فتحی که آدم بکشتن و دادن
میتوان کرد برف و سرما هم میکند لهذا آن جنرال بتجربه کار بهمین قناعت کرده
که اطراف لشکر فرانس را بگیرد و گاه بگاه دست اندازی نماید تا اینکه برف
و سرما و قحطی آذوقه لشکر فرانس را از پا اندازد بنا برین جنرال کتوزف
گوش بحرف احدی نداده معسکر خود را الشهر کراسنای قرار داده جنرال
میلارادویچ را حکم فرستاد که او نیز از جنگ روبرو احتراز نماید و با جنرال پلاطف
از عقب لشکر فرانس در هر جا دست اندازی کند مقارن این احوال احکام
از حضرت امپراطور بشاهزاده یوجین رسید که شاهزاده شهر سمولنسک را که راه
عبور لشکر بود است و مرتش نی بود ترک کرده بسمت شمال حرکت و بطرف
شهر ایرکیذنی رود پهلوی لشکر مرشل آودینات را که جنرال ویتجین ستین
کرده عرصه را بروی تنگ کرده اعانت نماید امتثالاً للامر شاهزاده یوجین
راه خود را از دست داده بطرف مقصد روان گشت جنرال پلاطف با جمع
کثیری از سوار قزاق در هر جا مراقب حرکات لشکر شاهزاده مزبور گردیده در مقام

فرصت

فرصت از اطراف تاخت میکرد شاهزاده یوجین شب را در شهر دوروبیسل گذرانده فردا
از آنجا حرکت و برودخانه واپ رسیده رودخانه مزبور بسبب باران مملو از آب شده
و معبران در هر طرف سراشیب دشت و از شدت سرما یخ بسته بود در ردیف کشتی
از آب خطر کلی باو رسیده و بزحمت عظیم لشکر پیاده را از رودخانه گذرانده سوار قزاق
از هر طرف زور آور شده شاهزاده مزبور مجبور گشته بیست و سه عراده توپ و مجموع
عراده های بار و بنه را در آن طرف رودخانه گذاشت که سوار قزاق رسیده متصرف
شدند و لشکر پیاده و سواره او که از رودخانه عبور کردند مجموع رخت و بدن ایشان تر شده
شب دیگر را که در آنطرف رودخانه توقف کردند و از شدت سرما اکثری از آنها
تلف شدند فردا از آنجا حرکت کرده بهمان حالت بشهر دوخوچینه رسیده و خاطر بود
که در آنجا فی الجمله آرامی برای لشکر او حاصل خواهد شد لکن در اول ورود افواج سوار قزاقی
با چند عراده توپ از دروازه های شهر بیرون آمده بگلوله توپ و تفنگ لوازم مهمانداری
بجا آورده این چند فوج پیشاپیش لشکری بود که بعد از حرکت لشکر فرانس از سمولنسک
آنجا باز گشته بودند و حال بسمت جنوب شهر سمولنسک میرفتند که وجود ایشان در آن
صفحات در کار بود مورخ کوید با وجود مخالفت و مقاومت روسیه شاهزاده یوجین
حمله و هجوم برده راه لشکر را از میان افواج سوار قزاق شکافته داخل شهر شده و در آنجا
منزل برای لشکر خود معین ساخت و شب را در آنجا توقف نمود فردا را قوه
خود ندید که بشهر ویتپسک رود و امداد بمرشل آودینات رساند چراکه جمیع توپهای او از کار
افتاده و آذوقه و ادوات با عراده های همراهی او بدست قزاق آمده هرگاه بشهر مزبور

نیز نرسید امداد مرشل اودینات در قوه او نبود لهذا مصمم گشت که خود را بلشکر عظیمی
که در تحت لوای حضرت ایمپراطوری بود رساند بنابرین از آنجا حرکت کرده در عرض
راه چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد بمرشل نی ملحق شده در بیستم عقرب با همراهان
خود را بشهر سمالنسک رساند و حضرت ایمپراطور در نهم و دهم عقرب در شهر سلاوکو
و در یازدهم در شهر داراقوچی توقف داشت و در دوازدهم عقرب سرمای شدیدی که مخصوص
بآن ولایت روس است آغاز نهاده لشکر فرنس تا آن اوقات چنان سرمایی را
ندیده بودند برف و طوفان زیادی شده که عساکر فرنس از رفتار عاجز آمدند و دوابها
کوچک حرکت راه اکثری از آنها بعلت شدت برف فرو رفته شده و بقیه از زحمت اینچنین
سفر مستخلص گشتند تا سال آینده که برف آب شد ابدان ایشان در زمین نمودار
گشت با وجود انحلال بازو جود حضرت ایمپراطور را به پشتی بوده اکثر از سپاه
او همین نظام را با صولت برف و سرما غالب داشته و در رو زبانها نمودند که آن الحال
است میگذاریم و زود تر بشهر سمالنسک میرسیم که در آن شهر وفور نعمت است و ذخایر
لشکر از لشکر فرنس نیز در آنجا در تحت فرمان جنرال [illegible] رسیده باشند که معین و امداد
مورخ گوید در همان روز دوازدهم عقرب که روز خطرناک سپاه فرنس بود اخبار
دهشتناک و هنگامه عظیم بسمع حضرت ایمپراطور رسید که هر یک در مقام خود
شدت اندوهناک و غم انگیز بودند یکی شکامه آرایی جنرال ملیط بود که در شهر پاریس
کرده شهرت داده که ناپلیون در خلف برادر کشته شده و سلطنت منتقل بجمهوریه
سابق گشت حضرت ایمپراطور را از استماع این خبر تغییر بهم رساند و در باطن مصمم گشت که خود را

زود تر

زود تر بشهر پاریس رساند و دوم خبر ناگوار آمده بود از جنرال ویتگنشتین با دسته که مرشل
سینت سیر را شکست داده و شهر ویتبسک را متصرف گشت و جمیع طرق و شوارع
رود خانه دوینه را مجدداً صاحب شده راه فرار لشکر فرنس و راه مراجعت ایشان
بمملکت فرنس منقطع خواهد شد بالجمله حضرت ایمپراطور از این اخبار بی هنگام
اندیشناک گشته در صدد این برآمد که موانع عرض را مرتفع سازد لهذا حکم بمرشل ویکتور
فرستاد که با لشکر ابوالجمعی خود از شهر سمالنسک حرکت کند و جنرال ویتگنشتین را
که جسارت ورزیده سر راه لشکر او را منقطع داشته است بقهر و غلبه از رود دوینه بآن طرف
دواند و راه عبور لشکر را مفتوح دارد و این احوال خبر دهشت اثر دیگر نیز رسید تفصیل آن
آنکه چهار نصف فوج از عساکر جدید فرنس که از فرنس فرستاده بودند چند ماه
قبل ازین مقدمات که ایمپراطور میخواست از مسکو حرکت نماید و از شهر کالوگه روانه سمت
سمالنسک شود احکام بسردار افواج مزبور فرستاد که از سمالنسک حرکت کند و بسمت الینیه
رود و طرق و شوارع آن صفحات را تا بشهر سمالنسک از شر وجود قشون عاری و خالی
سازد و سردار مزبور نظر بحکم ایمپراطور از سمالنسک حرکت کرده در آن صفحات بانجام
خدمات مرجوعه مشغول و انتظار میکشید که حضرت ایمپراطور از راه کالوگه بشهر سمالنسک
خواهد رفت و هنگامی که حضرت ایمپراطور از مسکو حرکت کرد طمع اولی رفتار لشکر را بر هم
زده از راه کالوگه چنانچه قبل ازین مذکور کرده بود رفتن را موقوف داشت سردار مزبور
از انحراف رای ناپلیون بی خبر و احکام مراجعت از آنجا نیز باو نرسیده بود که خود را
بطرف شهر سمالنسک کشد از اتفاقات از سرداران لشکر روس علی الفور بر او

هجوم برده اردوی ایشانرا گرفته همگی را اسیر و دستگیر ساختند بالجمله حضرت امپراطور در مقدم
لشکر وارد شهر بیالیستک گشت در انجا خبر از اطراف رسید که روسیه از هر طرف تجدید
دستیابند که راه عبور او را از سمت لهستان مقطوع دارند و جوقی دویم که در تحت حکم مرشال داوت
بود و چند اولی لشکر را بحکم امپراطوری بمرشال نی واگذاشت و از شهر ویلنه بشهر دارا قوتی
روان گردید و از شهر مزبور از سرما و برف و از هجوم سوار قزاق روس عرصه بر آنها تنگ
گشت رعایا و لشکر روس عموما در عرض راه در زوایای جبال و تلال پنهان شده هر کس
پا برهنه گرسنه در برف و سرما بجهت قشون از لشکر که پای از صف بیرون مینهاد فورا اسیر و دستگیر میکردند و میکشتند و همچنین
چند اول لشکر فرانسه نیز در زیر حکم مرشال نی زیاده از مرشال داووت گرفتار مصائب
گردیده در عرض راه و در دهات هر چه خانه و آذوقه بود خواه از عبور لشکر که خراب شده
و آذوقه تمام شده بود و خواه بدستیاری اهالی مملکت همه را آتش زده که در آن سرما
پناه برای لشکر فرانسه نباشد و در وقت عبور از رودخانه دنیپر دشمن بروی جلو گرفته
و نزدیک بر آن شد که لشکر بکلی مستاصل گردد و لیکن مرشال مزبور رهائی از دست مهالکات
گرفته با پای ثبات در زمین فشرده چند هزاری که قوت جنگ کردن داشتند همراه
مرشال بطرد و دفع خصم مشغول گشتند و معبر رود مزبور را محافظت کرد و لیکن در میان
جنگ اکثر از توپهای او از دست رفت و جمعی از عساکر او اسیر گشته گشت مرشال
مزبور از اینگونه ضررها و خسته بردار نشده راه بیالیستک را پیش گرفته با نظام و ترتیب
روان گردید سوار قزاق از گوشه و کنار ضررها و لشکر او میرسانند در هنگامیکه تجدید
در کار رفتن بود و جبال سمت لشکر فرانسه را ملاحظه کرد که فراری لشکر لیار رو

قزاق در خلاف در کار گرفتن لشکرش میباشند از مشاهده این احوال پریشان حال
گشته فوجی را امر فرمود سوار قزاق را بضرب گلوله الکنه پراکنده کرده معلوم شد
که از فرارهای لشکر شاهزاده یوجین است و بعد از اندک زمان افواج شاهزاده مزبور
نیز که از نظام خود پریشان نشده بودند بلشکر مرشال نی ملحق گشتند و آنانکه سوار قزاق
اسیر و دستگیر میکردند از بیکارگان و از وامانده گان لشکر فرانسه جمعه بوده اند ملخص کلام
الحاصل این دو سردار رشید بحوالی نیز وارد شهر بیالیستک شدند که حضرت امپراطور
در شهر مزبور تشریف داشتند در این مقام لازم است که قبل از شروع بمطلب وقایع احوال
عقبهای قشون لشکر فرانسه را که در کار رفتن لیست مملکت لهستان بودند بیان نموده
باشم که مطالعه کنندگان را بصیرتی حاصل آید در اوقاتیکه مرشال سنت سیر که یکی
از سرکشهای لشکر فرانسه بود جنرال ویتگنشتین را شکست داده و شهر پالاتسک را
متصرف گشته جنگ در آن طرف موقوف شد و لشکر فرانسه اردوی قلعه داری
ترتیب داده و سربازخانه ها برای پناه از سرما و برف درست کرده و اطراف اردو را
قلعه بندی نموده آرام گرفته بودند و لیکن روز بروز کمتر میشدند و لشکر جنرال مزبور
بسبب لشکر جدیدی که برای او میفرستادند ساعت بساعت قوت میافت
بالاخره جنرال ویتگنشتین جنگ با دو فوج لشکر جدید که یکصد و پانصد نفر بود در بندر
ریگا از دریا بیرون آمده بیک تمام خود را بعسکر جنرال ویتگنشتین رسانید جنرال
مزبور از رسیدن لشکر جدید قوی دل گشته بنای هنگامه آرائی نهاد و پیش
فرا داد آن لشکر فرانسه را از هر طرف دوانده و داخل عسکر قلعه دار ایشان نمودند

و بعد از آن یورش لبراردی لشکر فرنس آورده اشب ترا از اراده بیرون کرده نموده
لشکر فرنس هجوم آورده شده اردوی را از لطرف آنجا بیرون آوردند چندین بار لشکر
اردوی را لشکر روس گرفت و عسکر فرنس بضرب گلوله و شمشیر و نیزه از لطرف کتیبه
بیرون آورده منصرف شدند لیکن مرشل سینت سیر زخم مهلکی برداشته فردای آن روز
که جنرال سینتین چون ازآنطرف رود دوینه بالا آمده و در نظر داشت که شهر پلاتسک
بگیرد و پلی که متصل شهر مزبور رود در سر رودخانه مزبور هست و عبور لشکر فرنس منحصر بهمان
جا شده گرفته باشد که جنرال سینت سیر را راه نداده بسبب از اتفاقات حسنه
همان شب نیزه و نار گشته جنرال مزبور لشکر فرنس را از پل آنطرف رودخانه پیش
و راه فرار پیش گرفت که سردار روس از مخالفت مایوس گشت و مرخص کرده علاوه
بر اینکه شهر پلاتسک که نگاهداشتن آن برای لشکر فرنس قوت کار بود
به تصرف روسیه درآمده و شکست لشکر فرنس که در تحت حکم مرشل
سینت سیر بود کرده به مجادله نیز با این جنرال برد که سردار لشکر ولایت بوریه
بود با مرشل سینت سیر واقع شد و این معنی نیز زیاد تر موجب شکست کار ایشان
گردید و توضیح انفعال آنکه وقتی که مرشل سینت سیر زخمدار گشت و از قوت
کار کردن افتاد سپهسالاری لشکر مزبور را محاله بجنرال برد محول کردید
سرداران لشکر فرنس این معنی را قبول نکردند آخر الامر مرشل سینت سیر
مجبور شده که با وجود آن احوال سپهسالاری لشکر را بخود بگیرد
و جنرال برد برخفته شده لشکر بوریه را برداشته از مرشل مزبور جدا گشت

و از آنجا

و از آنجا بشهر ولگه رفت و از امداد مرشل مزبور بالکلی دست برداشت و اگر
مرشل ویکتار بحکم حضرت امپراطور چنانچه قبل ازین مذکور گشت از شهر سمالنسک
بامداد او نشتافت لشکر فرنس را بالتمام مستاصل میساختند لیکن رسیدن مرشل
مزبور باز مجدداً از مرشل سینت سیر را زیاد تر از زور جنرال ویتگین ستین
نمود و نتوانست آسیبی براو رسانیده باشد حضرت امپراطور را احکام نیز فرستاده بود
تا هرچه برایشان ممکن شود بجنگ اقدام نکنند چرا که حضرت امپراطور بهمین
لشکر سینت سیر و لشکر شاهزاده شوارزنبرغ خاطرجمعی داشت که راه عبور و مرور
لشکر عظیمه را که در تحت لوای خود داشت از شر وجود دشمن عاری و خالی خواهند
کرد و با سانی و سهولت بحدود مملکت لهخواه رسید لیکن وقتی که جنرال ویتگین
ستین شهر ویتبسک را متصرف گشت و بنا گذاشت که لشکر خود را در سواحل رود
دوینه که سر راه لشکر فرنس بود متمکن نماید حضرت امپراطور مرشل اودینات را
امر فرمود که ایالچی خود را برداشته جنرال مزبور را از آنجا ها متفرق سازد
و شاهزاده یوجین را چنانچه مذکور شد احکام فرستاد که از دوینه حرکت
حرکت و بشهر دوخوف چینه رود که هرگاه ضرور شود امداد به لشکر مرشل
اودینات رساند و مذکور شد که در عبور از رودخانه واپ لشکر شاهزاده
مزبور را صدمات بسیار عارض گشت و توپ و ادوات توپ و عراده
آذوقه تمامی از دست او رفت ازینجهة مجبور گشته بشهر سمالنسک رفت
مقارن این احوال امداد تازه بجنرال ویتگین ستین رسید و مرشل

پیشتر رفته

برخیزانده

آدنات را مانع از حرکت آمد بلکه بمور رفته شهر بابرداف رفت که شهر بزرگ
در سر راه ایمپراطور ناپلیون واقع شده بود و در شهر مزبور لشکر فرنس را نهند بجهت
که با لشکری که در حدود رودخانه دنیوب بود و بعد از مصالحه با روم از آنجا بحسب حکم
ایمپراطور الکساندر بسمت شمال در حرکت بود که با لشکری که از روسیه در آنجا
بوده ملحق شده سر راه ایمپراطور ناپلیون را بجهت بگیرند در هنگامیکه عساکر روس و فرنس
منظور فی مکان برای خود گرفته بودند آدمیرال چیچاغاف با پنجاه هزار کس از روس
بسبب مصالحه که در مابین دولت روم و روسیه بسته شد از ولایت مولداویه
که سرحد روم است بسمت حرکت کرده بشهر ولجینه رفت که در آنجا با جنرال
طرمه سوف و جنرال ارتل متصل شده و باتفاق جنرال وتجین ستین در کار شدند
که راه عبور و مرور ایمپراطور ناپلیون را مقطوع سازند بیست روز قبل از آنکه ناپلیون
بشهر بریسالینک وارد شود لشکر طرمه سوف و لشکر چیچاغاف ملحق شده که شصت
هزار نفر بوده و زیاده تر از لشکر فرنس که در استارنا شدند و از رود بیریزنه
عبور کرده بسمت وارسا که پای تخت لهستان بود بحرکت آمدند و شاهزاده
شوارزنبرق تاب مقاومت نیاورده بجزئی خسارت بساحل رودخانه بوق فرار
کرده و تعاقب کنندگان او ممنوع شدند زیاده تر عرصه را براو تنگ کنند
لیکن سبب آن شاهزاده زرنشیف از جانب ایمپراطور الکساندر فرمان داد
که خود را از جنگ جنگیان روس مستخلص سازد چراکه شاهزاده مزبور احکام
جدید از ایمپراطور روس آورده بود که طرمه سوف با لشکر عظیم روسیه

رود و همان مکان را که قبل از آن شاهزاده شوارزنبرق در تصرف داشت محافظت
خود سازد و سپهسالاری لشکر و لشکری که از مولداویه آمده بود بجنرال چیچاغاف
محول داشته و شاهزاده زرنشیف بعد از رسانیدن احکام مذکور بالوالجی خود را نزد
جنرال وتجین ستین رفت که احکام و دستورالعمل حرکات عساکر روس را
که از جانب ایمپراطور الکساندر داشت باو رساند و چون راه مابین آن دو لشکر
روسیه را شاهزاده شوارزنبرق گرفته شاهزاده زرنشیف با سوارانیکه همراه
داشت نمیتوانست بدون مخاطره از آن راه رود و لهذا شاهزاده مزبور بسمت
غربی ولایت لهستان را پیش گرفته قبل از لشکر شوارزنبرق داخل ولایت لهستان شد
و در نهایت تعجیل گردش مینمود و از راههای صعب و جنگل و بیراهه گردش میکرد
و منتهی که اهالی مملکت لهستان که دشمن روس بودند او را دیده باشند و چنان
بسرعت و شتاب گردش میکرد که بغیر از اسب قزاق روس در چنان فصل در قوه
اسب دیگر نبود چنانکه بقصد میل الکلیسیاف را در بیست و چهار ساعت طی
میکرد این رفتار او مجموع واقعه غریبی شد در این مقام ذکر آن خالی از تعجب
نخواهد بود قبل از این مذکور شد که در مسکو در مقابل عمارت کرملین جنرال وینجرود را
با یک نفر آجودان او بار دیگر گرفته نزد ایمپراطور ناپلیون بردند حضرت
ایمپراطور بعد از ملاقات بسیار امر فرمود که ایشان را بشهر ویلنه ببرند و از آنجا
روانه شهر پاریس نمایند و چند نفر قراول نیز برای محافظت ایشان تعیین
شد قراولان آنها را داخل مملکت لهستان کرده و ایشان از هر جانب گذشته

مراحل می پیمودند از اتفاقات از کنار جنگل بگذشتند چشم جنرال فرنجزاد
بیکنفر سوار که در کنار جنگل بود افتاد که خیال اسب بتازد و بشتاب ببرد
که نیزه و کلاه او را [illegible] تشخیص داد که از چه سوار است بعد از اندک زمان
یکدسته سوار قزاق از جنگل بدر آمده در دو قراولان آن دو سردار عظیم الشان بسو
پراکنده [illegible] برداشته داخل جنگل شوند شاهزاده [illegible] از مقدمه [illegible] شده
باز [illegible] تمام روانه مقصد گردید در مابین شهر [illegible] و شهر [illegible] جنرال
و تحقیق بیشتر نمی گشت و معلوم شد که جنرال طیچیقاف با لشکر [illegible]
سر [illegible] که راه دخول ناپلیون را بولایت [illegible] منقطع ساخته
با براحکای که امپراطور الکسندر بجنرال طیچیقاف داشت جنرال مزبور حرکت
کرده بر سر شاهزاده شوارزنبرق ایلغار نمود و از لشکر شاهزاده مزبور حضرت
~~امپراطور الکسندر بجنرال طیچیقاف داشت جنرال مزبور حرکت کرده~~
~~بر سر شاهزاده شوارزنبرق ایلغار نمود و از لشکر شاهزاده مزبور حضرت~~
امپراطور خیال امیدوار بود که در حدود ولایت [illegible] بسیار کار سازی
از ایشان خواهد شد بخلاف آن بمجرد ورود لشکر روس بلا جنگ
جنگ فرار کرده بپشت رودخانه بق رفت و آدمیرال طیچیقاف بعد از
مشاهده این احوال جنرال ساکن را که سرکرده جزاری بود تعیین ساخت
که بملاحظه احوال و حرکت شوارزنبرق و مرشل رنیار بپردازد و ایشان را
مانع از پیش رفتن نماید و خود بحرکت قهقرا السمت رودخانه بریزینه رفت

وظن

وظن غالب داشت که ناپلیون را در عبور از رود مزبور ممنوع دارد لیکن از رد
اثری ظاهر نشده در بیست و دوم عقرب شهر منسک را گرفت که برای
لشکر ناپلیون مکان بسیار معظمی بود و ادوات و آذوقه از هر بابت در آنجا
جمع کرده بودند که بورود لشکر ناپلیون بجد و دولت از قحطی و گرسنگی خلاص شوند
مورخ گوید با این شکست عظیم یکی معظم تر از این نیز منضم گردید که کونت لمبرت که یکی
از جنرالهای آدمیرال طیچیقاف بود بر شهر بارینداف رفت که در کنار رودخانه
بریزینه و در جای مکان واقع است که مظنه عبور حضرت امپراطور با لشکر
عظیمه خود میرفت جنرال دامبرسکی که یکی از جنرالهای لشکر [illegible] بود از [illegible]
آگاه گشته اندیشناک شد که مبادا راه عبور حضرت امپراطور مسدود گردد
بمحافظت مکان مزبور شتافت و در بیست و ششم عقرب در طلوع آفتاب در مقابل
دشمن صف قتال آراست بعد از جنگ مردانه نتوانست بر خصم غالب آید
مغلوب گشت و جنرال لمبرت شهر بارینداف را متصرف گشته هشت
عراده توپ و دو هزار و پانصد نفر صالدات اسیر کرد آدمیرال طیچیقاف
بعد از استحضار از این احوال خوشوقت گشته معسکر خود را بآنجا حرکت
داد که بطرح عمل خود بپردازد مقارن آنکه آدمیرال طیچیقاف بشهر بریزینه
رود جنرال ساکن که مامور بملاحظه حرکات شوارزنبرق بود خدمت عظیم
دانست که توجه ایشان را بکلی بطرف خود کند و نگذارد امدادی از ایشان
بجائی رسد جنرال مزبور لشکر خود را برداشته بر سر مرشل رنیار تاخت

دشمنون مضبوطی بر او زد نزدیک شد که او را گرفتار نماید لیکن چیت و چالاکی خو
شوارزنبرق او را ازان مهلکه استخلاص داد چنانچه بمجرد استماع تیجی و شتاب
ایلغار کرده در حین گرمی هنگامه وارد عرصه کارزار گردید جنرال روس غافل
غافل از کیکه محمود شوارزنبرق رسیده و لشکر روس را شکست داد و جنرال کمبرت بعد از
آنکه خسارت بسیار دیده و ضرر کلی کشید خود نیز بهزار مصیبت از میدان کارزار
فرار کرده ازان بعد لشکر خود را جمع آوری کرده از مکان بمکانی گریخت تا اگر
بشهر برزنت رسید و از آنجا راه مقصد پیش گرفته روان گردید مورخ گوید جنرال
سایکن بدین طریق شوارزنبرق را معطل نمود و نگذاشت فرصت کرده خود را بمحل
مخاطره که در معبر رودخانه برزینه واقع شده برساند و امداد لشکر عظیم فرانسه
که در تحت لوای حضرت امپراطور از معبر مزبور بالبیت عبور نماید برساند
مؤلف اوراق گوید که مورخین فرانسه شکایت بسیار از حرکات کارهای
شوارزنبرق که سپهسالار لشکر نمسه بود نوشته اند و انصاف الحق من دست
که شاهزاده مزبور بسیار رشید و جرار بوده و در هر جا مظفر و منصور میگشت
لیکن شکایت ایشان ازین راه است که رشادت و جلادت خود را
در مقامی جلوه میداد که چندان منفعت در لشکر و سپاه گردانی کل بهم
نمیرسانید و بعضی از دانایان رموز جنگ عدم اهتمام شاهزاده مزبور را
در اواخر کار حمل برین نموده اند که دقتی امپراطور نمسه ارشلانیتی وجود
امپراطور نمسه ارشلانیتی وجود امپراطور ناپلیون که دامادش بود

مایوس

مایوس شد در خفیه حکام سپهسالار نمسه که شوارزنبرق باشد فرستاد که از ولایت
والهینیه و لیتانیه بالطرف که در ممالک روس است بگذرد و اعمال لشکرکشی خود را
بعرصه ظهور رساند علی ای حال حضرت امپراطور لشکر عظیمه خود را در شهر فواینسک
بجز و امر بتوقف نموده و لشکر عظیمه روسیه بعین بیرا در را گرفته مترصد ایستاده
که هنگام حرکت از شهر مزبور حمله و هجوم برند و مجموع شهرهای حدود و لیزا که آذوقه
مدارک برای لشکر فرانسه جمع کرده بودند لشکر روسیه متصرف شده و دو لشکر
سنگین ادمرال چیچاقف و جنرال وتجنستین در شهر و رودخانه برزینه لنگر افکن
انگنده منتظر بودند که راه عبور را نمایند ~~مجملا حضرت امپراطور که در شهر چمانیک~~
~~نزول داشت بالطریق که مذکور شد لشکر خصم اطراف او را گرفته سر راه بر~~
~~وقحطی آذوقه شدت بود~~ و حضرت امپراطور ناپلیون را مسدود سازند و نگذارند
لشکر فرانسه از رود مزبور عبور نمایند مجملا حضرت امپراطور که در شهر چمانیک
نزول داشت بالطریق که مذکور شد لشکر خصم اطراف او را گرفته سر راه بر
وقحطی آذوقه شدت بوده حضرت امپراطور چاره را منحصر دیده بنای تدبیر نهاد
که از کدام راه کوشش در فرار نماید چون خبر رسیده بود که شهر ویتپسک بتصرف
خصم درآمده و سپهسالاران روسیه طرق و شوارع رودخانه و دینه را از ابتدا
تا انتها گرفته علی الظاهر معلوم شد که راه و دینه را پشتها کرده از راه شهر گرشته
و باریزاف جنگ روان کرده که در بیچ شهر البته آذوقه فراوان بهم خواهند
رغافل از دفایع سمت جنوب ولایت لیتانیه بوده مطلقا ندانست که سواحل

رود خانه بریزینه نامی در تصرف شاهزاده شوارزنبرغ است مجملا لشکری که در تحت
لوای حضرت امپراطور جمع گشت چهل هزار بود با قدری از توپخانه دادورت
و بسکر نیز بورا چهار جوق ترتیب داد که هر یک یکروز فاصله از شهر سمولنسک
بیرون روند خود با شش هزار قراول خاصه همایون در پیشاپیش لشکر میرفت بعد از
او شاهزاده یوجین با جوق دویم در روز بیست سیم عقرب از شهر حرکت نمود و روز
بیست و چهارم مرشال داووست با جوق سیم روانه شد و مرشال نی حسب الامر
امپراطوری در بیست پنجم عقرب حرکت کرد که محافظت پشت جوقهای پیش
با او بود و چهار هزار نفر قراول همایون نیز که بهترین افواج بود الواجب او بود
قبل از آنکه شهر را تخلیه کنند بحکم حضرت امپراطور جمیع بروج شهر را آتش زدند
که در سال آینده مانع عبور لشکر فرانسه نگردند مورخ گوید که در چنان مقام که بیم
جان در نظر بود باز آن امپراطور روزگار در فکر آینده بود که دوباره بمملکت روس
خواهد آمد بالجمله حال مقتضی مقام این است که حرکات لشکر روس را نیز برشته بیان
کشیده مورخ گوید بعد از آنکه خبر حرکت امپراطور گوش زد سران سپاه روس
گردید اجماع جنرال کوتوزوف تکلیف و اصرار نمودند که باید با لشکر فرانسه
روبرو جنگ کرده دلیت نزاد جنگ سلطانیه شکست داد هر چه از اینگونه اصرار
کردند کوتوزوف از راه خری که داشت قبول نکرد و مصمم شد که بقدر امکان
احتراز از جنگ نماید و مصاف دشمن را بتقاضای عالم طبیعت گذارد که با برف
و سرما دشمن را مستاصل سازد و اصل تدبیر کوتوزوف این بود که در هر جا

در پهلوی لشکر فرانسه حرکت کند و گاه بگاهی در مقام فرصت حمله بر سر چنداول
لشکر فرانسه برده هرگز در خط جنگ روبرو نشود جنرال ارلو را اطراف لشکر فرانسه
از سوار قزاق تعیین و توپهای جلو آنها داد که در سیلیج ها که نشسته در هر جا همراه
داشتند و در وقت ضرورت بکار میبردند و گلوله ساچمه آنها را از توپهای سیاه
بزرگ عرصه را بلشکر فرانسه که سواره نشسته تنگ میکردند الحاصل جنرال کوتوزوف
بدون آنکه از ترس خود که از اول لشکرکشی کرده بود که از جنگ روبرو
احتراز کند تحریف ورزد و لشکر خود را بسمت شهر کراسنای بحرکت آورد
از پهلوی لشکر ناپلیون چنان روان بود که در یک خط مستقیم واقع بودند
و یسار لشکر فرانسه را گرفته راه عبور راست نزا در اختیار خود گرفته که هر وقت
بخواهد حمله برد و همچنین چندین جوق لشکر جداگانه تعیین نموده بود که از عقب
جوقهای لشکر فرانسه تاخت و تاز نمایند جنرال میلارادویچ با جمع کثیر از
قلمزنان روس شارعی که از سمولنسک بشهر کراسنای میرفت رساند که سر راه
حضرت امپراطور را گرفته باشد لکن حضرت امپراطور چند ساعت قبل از آن
وارد شهر کراسنای شده بود اما شاهزاده یوجین در عقب بود و راه عبور راه
بالمره مسدود گشت جنرال روس دعوت کرد که جان شان در امان باشد
شاهزاده یوجین تکلیف روسیه را قبول نکرد و در ساعت از جبال حوالی و حوش
که در اطراف عبور لشکر فرانسه بود مانند کوه آتشی که همیشه جوش زند گاهی
نتایج آتش میبافتند سیلاب آتش در میان لشکر فرانسه افتاد شاهزاده

ثبت زده * که اسلحه فرو گذارند و تسلیم ایشان م

بوجین که نصف لشکر او بضرب توپ خصم تلف شده و نصف دیگر در تاریکی شب
از شارع مزبور دست برداشته خود را بسمت صحرا کشید و آتشی که از شدت سرما
سوزانیده بودند بهمان طور گذاشته که روسیه از رفتن ایشان خبردار نشوند شاهزاده
مزبور با باقی لشکر خود که در عرض راه نیز جمعی تلف شده بودند زیاده از هزار و پانصد
نفر باقی نمانده بود فردا صبح خود را بمعسکر حضرت امپراطور ملحق ساخت با وجود این
قضیه باید حضرت امپراطور با زفوت مزبور شش را که چنین مقامات خطرناک
بکار میبرد بر همه معلوم و آشکار ساخت چنانچه مصمم گشت که با وجود رسیدن
لشکر روسیه از هر طرف در شهر کراسنای چندان توقف نماید که جوقهای عقب
مانده مارشال دوبوات و مارشال نی بر او ملحق شوند مورخ گوید دلیل اینکه امپراطور ناپلیون
از اول چرا از مارشالهای خود جدا شده هر چه بوده باشد در آن وقت مقتضای تمام
درین دید که مارشالهای او مجدداً در نزد او جمع شوند و چنگه سردارهای لشکر روسیه اوضاع
حضرت امپراطور و لشکر فرانسه را بالاتفاق دیدند زبان ملامت بجنرال کوتوسف
گشودند که چرا جنگ رو برو با ناپلیون اذن نمیدهد و جنرال مزبور باز مصلحت
کار خود را در این میدید که از دور اکتفا بانداختن گلوله توپ نماید و نزدیک بجنگ
رو برو نشود حضرت امپراطور طلوع صبح شاهزاده یوجین را امر فرمود با جانب لشکر
شکست خورده خود که سمت قریه لیدی را قرارگاه خود ساخته و خود شمشیر را از نیام
کشیده فرمود که تا حال بامور امپراطوری مشغول بودم حال لازم است که بار دیگر سپاهیگری
لشکر خود بپردازم و صفوف توپ آراسته با جمعی یکمشت از لشکر فرانسه که باقی

مانده

مانده بود کار هنگامه ساز گردد مشهور است از قراول ناپلیون بود و چند از لشکر اولی
مارشال مارتیز مصمم شد که هر قدر که از لشکر روس جنرال کوتوسف بمقابل او بیاورد
امپراطور به جا با جنگ سطوتی با ایشان اقدام نماید لیکن جنرال کوتوسف امر کرد
یکصد عراده توپ را که در سنگرها نهاده بودند ساچمه و نارنجک پر کرده میان لشکر روس
بیاندازند و لیکن نمیتوانستند که قدم را پیش رو نهاده بجنگ اقدام کنند مورخ گوید از اول
تا آخر جنرال کوتوسف نسبت بناپلیون و لشکر او چنان رفتار نمود که صیادان فرنگ
که اسم خرس را لیسیت منعلق بزرگی و بنای شمالها در صیدهای نسبت بنهنگ مینمودند یعنی
دفعتاً بصید نهنگ مشغول نگشته همیشه احتیاط خود را داشته که نزدیکی آن
نروند و از دور با چوبه که دارند نهنگ را از پا در آرند و چنان محترز میبودند که تا آخر
نفس بنزدیکی او نمیرفتند که گاه است شدت تسلیم جان و موج غضب که بر آن
مستولی است در حین نزدیک شدن در مقام انتقام کوشش تمام بعمل آورد که
صیادان را بورطه هلاکت اندازد بنابرین کوتوسف در جنگ ناپلیون همین کیفیت
داشت که از اطراف بضرب گلوله و نارنجک توپ و گاهی بحمله و هجوم سواران تند
خوی عرصه را بر او تنگ نماید بدین جهت در آن جنگ کراسنای همان اسم
ناپلیون که در میان لشکر فرانسه بود ابداً از شکست خوردن و تمام شدن نجات
نمود و این کراسنای بسبب رسیدن افواج مارشال دوبوات صورت اختتام
یافت و در باب رسیدن مارشال نی که چند اول لشکر قرار داده بود حضرت
حضرت امپراطور متفکر شد که او را بالمره تمام و دستگیر خواهند ساخت بنا بر این

خیال برآمد که در همان مکان چندان توقف نماید که مرشل نی نزد او وارد شود با آنکه
خبر از دور رسید لکن اخبارات بتواتر رسید که شاهزاده قینستین(?) در صدد متصرف
شدن شهر کونیسنای(?) چا شده و علاوه بر این اگر از آنجا بتعجیل روان نشود شهر لیپزیک
که در سر راه او واقع بود و نیز رسید تخمین خصم پیش دستی کرده آنجا را نیز متصرف شوند و راه
عبور او بسته گردد لهذا منتظر مرشل نی نشده افواج فراوانان ناپولیون را برداشت
و بسوی شهر لیپزیک شتافت که هم آنجا را متصرف و هم معبر رودخانه دو بزرا(?)
برای عبور لشکر خود نگاهداری کند و مرشل [illegible] و مرشل مارمنت(?) را در شهر کونیسنای(?)
گذاشت که هرگاه توانند شهر را نگاهداشته منتظر ورود مرشل نی شوند و یا دو نایب(?) [illegible] شب
از قفای او بسمت شهر لیپزیک روان گردند مورخ گوید رفتن ناپلیون خوف بسیار را
از دل روسیه و امید غلبه را از دل لشکر فرانس بیرون کرد همگی لشکر خود را
از وجود ناپلیون خالی دیدند حمله بزرگی بر سر مرشلهای ناپلیون برده دشمن را
مجبور نمودند که بعد از شکست عظیم از آدم و اسباب و ادوات و توپ از آنجا
فرار کرده در شهر لیپزیک بحضرت امپراطور ملحق گشتند چهل و پنج عراده توپ و شش هزار
اسیر و جمع کثیر کشته در میدان جنگ گذاشتند لشکر روس صاحب میدان
جنگ شده راه لشکر مرشل نی را از شهر لیپزیک که معسکر حضرت امپراطور بود
بکلی منقطع داشتند که امید استمداد از او و لشکرش بالتمام بریده گشت حال لازم است
که کیفیت فرار کردن آن مرشل نامدار را برشته بیان کشیم مجملا آنکه در روز بیست
پنجم مغرب(?) مرشل نی با لشکر خود از شهر [illegible] حرکت کرد که هشت هزار لشکر

با خود

با خود داشت و پنجاه از توپ نیز در عقب گذاشت که زنخدار و ناخوش را با بار و بنه پاورند(?)
همگی از [illegible] حرکت کرد که ~~هشت هزار لشکر با خود داشت و پنجاه از توپ نیز در عقب~~
~~گذاشت که زنخدار و ناخوش را~~ و زنخدار مشغول شد مرشل نی تا بوهمه(?) جنگ [illegible]
بدون مانع رفت و بوهمه جنگ را ملاحظه کرد که مملو از کشتگان لشکر فرانس که
از رفتن ایشان معلوم بود که متعلق کدام فوج از افواج لشکر فرانس بوده‌اند
و از آن مکان خوش‌شان گذشته چندان راه نرفته بودند که بلب رودخانه لازنیه(?)
رسیدند که لشکر دشمن با استعداد و فراغت تمام صف حرب آراسته کرده
منتظر ورود ایشان بودند و چون مکان خصم را ابر گرفته بود لشکر مرشل نی
بدون آنکه بدانند دشمن در کجاست داخل سنگرهای ایشان شدند که اطراف
راه و کنار رودخانه ترتیب داده توپها را سوار نموده بودند در این اثنا ملتفر(?) از
صاحب منصب روس پیدا شده مرشل نی را دعوت کرد که تسلیم لشکر روس
شود مرشل نی در جواب گفت که مرشل نی در جواب گفت که مرشل لشکر
فرانس هرگز تسلیم لشکر دشمن نشوند صاحب منصب مزبور مراجعت کرد و بمجرد
غایب شدن از نظر از سنگرهای روسیه آتش توپ و خمپاره باریدن آغاز نهاد
و از فاصله دویست و پنجاه ذرع گلوله و ساچمه توپ مانند تگرگ در میان لشکر
فرانس باریدن نمود در این اثنا ابر و میغ نیز مرتفع گشته رودخانه در پیش راه که معبر
لشکر بوده پدیدار شد که لشکر خصم اطراف آن را نیز گرفته و سنگرها ترتیب
داده با توپ و تفنگ منتظر دریافت مقدم لشکر فرانس میباشند و کوهها

تجارال(?) یک طرف با سوار قزاق از جنب
شهر شده بیکار کردن بازماندگان از ناخوش هم(?)

وبلندیها عرض راه چنان از لشکر روس مالامال است که گویا پرده سیاه بر سطح جبال
و تلال کشیده اند در چنان هنگامه پرخطر شیران عرصه جنگ و دلیران معرکه قتال
که عبارت از قراولان همایون ناپلیونی بوده باشند مطلقا خود را نباخته و کشته
شدن را بهتر از ذلت خصم انگاشته هجوم برده خصم را از سر راه عبور بیرون کرده از رود
لازینه گذشته و بصولت تمام لشکرهای روسیه هجوم و حمله بردند و چنان لشکرهای
خصم نزدیک رسیدند که دشمن را بواهمه انداختند که لشکرها گرفته خواهد شد سرداران
روسیه صورت احوال را چنان دیده شمشیرها کشیده لشکر روسیه را چنان
بغیرت آوردند که با نیزه و تفنگ و نیزه سواره لشکر فرانسه را از لشکرهای جنبی بیشتر
نشاندند و بسیاری از ایشان مانند برگ درخت بر زمین ریختند با وجود این
قراولان همایون از صولت و غیرت که داشتند باز ایستادند و از میان آتش
لشکر خصم راه را شکافته مجددا بر لشکرها حمله بردند و در میان هر یک از صفوف
که کشته میشدند فورا یکی دیگر در جای او قرار میگرفت که اوضاع صفوف مطلقا برهم
نمیخورد و باز لشکر روس بضرب ساچمه توپ افواج قراول همایون را پس تر
نشاندند و در این حرج چنان صدمه بلشکر فرانسه رسید که مارشال نی از عبور کردن
از آن راه مأیوس گشت و هنگامه شب بمیان آمد تدبیری کرد که شایسته سرداران
تجربه کار روزگار بود و چهار هزار نفر از لشکر ابوالجمعی خود منتخب نموده همراه خود
برداشته در تاریکی شب از همان راه که آمده بود مراجعت کرد و چنان بخصم معلوم
کرد که باز بطرف سمالینک خواهد رفت و در حقیقت همین راه سمالینک

از همه

از همه راهها ایمن تر بود و بغیر از راه مزبور از راه دیگر عبور ممکن نبود با اینکه قدری
از راه مزبوره پیشتر رفت برودخانه کوچکی رسید و اصل منبع و مخرج رودخانه را
ملاحظه کرد و دانست که این رودخانه برودخانه دنیپر ملحق خواهد گشت آن مارشال
آموزگار همان رودخانه را رهنمای خود نموده لب بلب رودخانه مزبور شتافت
و در اندک زمانی بکنار رود مزبور رسید و در حوالی قریه سیرآدینه رودخانه
دنیپر را دید که یخ بسته و برای امتحان حالات از روی یخ روان نمود که بآن
طرف رودخانه عظیم بگذرد و چنان دریافت نمود که یخ چنان نازک است که در زیر
پای حالات حرکت نماید آن سردار آموزگار لابد و ناچار همانجا را برای
عبور از آن رود عظیم معین ساخت و حکم بلشکر رسانید که سه ساعت در لب رود مزبور
توقف کنند و منتظر باشند که عقب ماندگان لشکر وارد شوند و در این سه ساعت
مارشال نی بسکه خسته و وامانده شده بود برنه خود را بر خود پیچیده باستراحت
مشغول گشت بعد از آنکه سه ساعت منقضی شد و او را بیدار کردند حکم بر عبور لشکر
داد و نازکی یخ بمرتبه بود که زیاده از یکنفر در یکدفعه نمیتوانست گذر کرد و دو قطعه توپ
با کشتن عراده های مریض و زخمدار رسید یخ شکست و عراده ها در آب غرق شدند
در ساعت سوار قزاق روس از عقب رسیده هر چه از توپ و عراده و ناخوش
و زخمدار که در آنطرف رود مزبور مانده بود اسیر و دستگیر ساختند مارشال نی
رودخانه دنیپر را مابین خصم و لشکر خود گذارده متوجه سمت شهر ارشه شتافت
که حضرت امپراطور نیز از رودخانه مزبور عبور کرده از شهر ارشه نیز بنهضت

فرموده بود مرشل نی در بیست و پنجم عقرب وارد شهر مزبور گشت شاهزاده یوجین
و مرشل مارمنت و مرشل دیوست را در آنجا ملاقات نمود ولیکن حضرت امپراطور
دو فرسخ از آن شهر گذشته بود که مرشل نی شرف اندوز حضورش گشت
حضرت امپراطور فرمود ای اشجع شجاعان کسی از سلامتی وجودت
اگر بمن خبر میداد مجموع مال و دولت خود را بمژدگانی میدادم و جمیع مرشلها
بمبارکبادی نزد او جمع شدند و خوشحالی کردند و چون بنخاک لیز رسیده
بودند آذوقه و غیره وفور داشت بلشکر خسته و شکسته مرشل نی بقدر
کفاف از هر قسم رسانیدند مورخ گوید حال وقتی بود که مجموع لشکر عظیمی
حضرت امپراطور که در رکاب داشت مجتمع گشت و در شهر سمالنسک چهل هزار
لشکر جنگی بود ولیکن از شهر مزبور تا آن مکان بیست و هشت هزار نفر اسیر و دستگیر
و کشته شده بود دوازده هزار نفر لشکر جنگی برای او باقی مانده بود و سی هزار
نفر نیز لشکر بیمصرف بود که ناخوش و زخمدار و از کار افتاده بودند
در چنان حالت پرخطر اخبارات غم آیات نیز رسید که شهر مینسک را
که در عرض راه او واقع بود لشکر دشمن متصرف گشت و شاهزاده شوارزنبرگ
لشکر نمسه را برداشته بسمت شهر وارشو که پای تخت لهستان است رفته تا آنجا را
از هجوم خصم محافظت نماید لهذا از امداد لشکر نمسه نیز مایوس گشت و همچنین
خبر باو رسید که مرشل ویکتور و مرشل اودینات در این خصوص که بر چه طریق
حمله بر سر لشکر جنرال ویتجنستین برند با یکدیگر مباحثه بسیاری کرده

مورخ کار را گذرانده اند و جنرال مزبور را بحال خود گذارده مطلقا حمله بر سر او نزده
بنابراین اگر حضرت امپراطور در آنجا دو روز زیادتر توقف کند جنرال ویتجنستین
میتواند بدون مخالفت لب بر لشکر او را بمحاصره اندازد و جنرال کتوزوف نیز
مجددا پهلوی چپ لشکر او را گرفته دست اندازی مشغول شود و از آن طرف چیچاگوف
نیز در پیش رو شهر بریزینه را که در سر راه واقع است متصرف شده راه عبور لشکر
حضرت امپراطور را مقطوع سازد مورخ گوید حضرت امپراطور در چنین احوال
پر اختلال با دل سوزناک فریاد کشیده گفت وقتی که ما خطا از روی خطا نمائیم
چنین قضایا بالضروره واقع خواهد شد مورخ گوید بعد از همه این مقدمات در نظر
گرفت که شهر باریساف در آنجا پلی در بالای رودخانه بریزینه واقع بود که ششصد
ذرع طول داشت و برای آنکه تواند از خاک روس بدر رود لازم است که شهر
مزبور و پل منظور را متصرف گردد و لشکر را از آن رود عظیم تواند بگذراند همانگاه
حضرت امپراطور در این خیال بود که بعد از آنکه در شهر باریساف از رود مزبور
عبور کرد کدام سمت عطف عنان سازد ناگاه این خبر وحشت اثر رسید که
باریساف و پل رودخانه بریزینه را که متصل با آن شهر بود لشکر روسیه متصرف
گشت و اطراف آنجا را با سنگر توپ مضبوط و مستحکم ساخت و جنرال
دامبرسکی را نیز چنانچه مذکور شد در پای قلعه مزبور شکست داد حضرت امپراطور
از استماع این خبر بغایت متاثر گشته سر بسوی آسمان نموده عصای
خود را بر زمین میزد و میگفت که مقدر چنین شده و در این سفر بجز خطا و خطر

از سرداران ما چیز دیگر ظاهر نگردد و در سمت نقشه فرنگستان را خواسته دقت
تمام ملاحظه مینمود که مکان مناسبی بجهة عبور از رودخانه مزبور پیدا نماید
بعد از آنکه ناخن انگشت خود را بروی ولایت قزاق گذاشت و خود بخود
فرمود اینست شهر پلطاوه که شارل دوازدهم که پادشاه سوئدن بود در اینجا اول
مرتبه جنگ داشت و عاقبت مستاصل گشت مورخ گوید با وجود این مقام پرخطر باز
حضرت امپراطور با نهایت وقار و آرام تدبیر طرد و منع دشمن را میفرمود و
در سلامتی وجود خود و لشکرش با کمال متانت و بی آنکه خوف و دهشت از او
ظاهر گردد طرحها میریخت و دستور العملها میداد عاقبت الامر فرمود با وجود که
ادمیرال چیچاقاف و لشکرش کنار رودخانه را گرفته و توپها را در سنگرها
نهاده منتظر است که ما جسارت بعبور نمائیم مصمم شده ام که از پائین دست شهر بریزاف
و از جائیکه استودینکه نام دارد خصم را حساب نیاورده با صولت دلیرانه از رودخانه
بگذریم که عرض رودخانه در آن مکان یکصد و ده ذرع و عمق آب بقدر شش پای آدمی است
مورخ گوید به مرتبه جرأت و رشادت ناپلیون و مراتب اطاعت و اخلاص لشکرش را
باید ملاحظه کرد که در چنان مقام پرخطر شش آنکه در جلو به فتح و نصرت مایشند رفقا
میکردند از آنجا که ناپلیون بنای عبور از رود مزبور میگذاشت کنار مقابل رودخانه
بسیار بلند و سرشیب بود و دیگر آنکه از آنجا یک دشت چمنی در برابر داشت که خصم متصرف
شده بسنگر و خندق مضبوط نموده بودند که هرگاه لشکر فرانس از آنجا گذرد
معرض گلوله توپ و تفنگ میشود و علاوه بر این از آن مکان که حضرت امپراطور

معظم شد که جسر بندد و عبور کند نزدیک لشکر مولداویه نیز بود که قبل از این
این کیفیت آن بتفصیل ذکر شده حضرت امپراطور با دوازده هزار لشکر خیلی
و با سی چهل هزار نفر خسته و وامانده و از کار افتاده در نظر گرفت که باید در مقابل
دشمن جسر بسته از رود مزبور بگذرد و در حقیقت عزم غریبی بود و وجود خود و لشکرش
کلی در معرض خطر بود ولیکن ستاره بختش هنوز بمقام افول مقرون نشده بود چنانچه
علامت اول بیداری بختش این بود که ژنرال [illegible] و ژنرال اودینات آنروزها
برخصم غالب آمدند تفصیل این آنکه آن دو ژنرال نامدار از قرار حکم حضرت امپراطور
نسبت شهر بریزاف روان بودند که شهر را محافظت نمایند در عرض راه خبر بآنها
رسید که جنرال ویتگنشتین و جنرال [illegible] نیز لشکری را در پای دیوار شهر
بریزاف شکست داده است و از عقب این خبر لشکر [illegible] که اودینو جنرال
مزبور بود دیدند که فرار از کار آمدن و روسیه از عقب سرایشان در مقام
تاخت میباشند ژنرالهای مزبور سپاه مذکور را فراهم آورده هجوم کرده به پیش
قراول روسیه رسیدند و در ساعت شکست داده بسیاری را قتل و اسیر ساختند
جنرال ویتگنشتین از این صدمه غافل و از بلای ناگهان مجبور گشته
شهر بریزاف را خالی نموده ولیکن در آن وقت پل رودخانه را شکست که عبور منحصر
بهمان پل بود و بسبب شکستن پل مزبور که ششصد ذرع طول آن بود تصرف
شهر بریزاف برای لشکر فرانس بی مصرف گشت حضرت امپراطور با وجود
ایمنی باز در همان خیال اولی باقی بود و مصمم گشت که از همان مکان موسوم

پستندزنگه خبر شدند که از رودخانه مزبور عبور نماید و باین سبب لازم دید
که لشکر ابوالجمعی مرشل وکتار و مرشل اودینات معسکر بودند و احکام برای ایشان
فرستاد و وضع رفتار ایشان را بدستور العمل تازه القا داشت و خود بنفسه
حرکت مشغول شد جمیع امرا و اعیان و صاحب منصب بزرگ و کوچک را امر فرمود
که یکصد عراده بار و بنه بردارند و احمال و اثقال خود را منحصر بهمان یک عراده
نمایند و نصف عراده اذوقه و ادوات و سایر مایحتاج لشکر را نکشند و مجموع
اسب و گاو که بر آنها بسته بود بکشیدن توپخانه و قورخانه منحصر ساخت
و سواره نظام که سرکرده ایشان لتورموبورغ بود از یکصد و پنجاه نفر زیاده تر نبود
برای انکه سوار را زیاده کنند پانصد نفر از صاحب منصبان که افواج آنها تلف
شده یکه سوار بودند منتخب کرد و فوج مقدسش نام نهاد که مستحفظ وجود
حضرت امپراطور شوند بالجمله حضرت امپراطور با چنان لشکر از معسکر نهضت
کرده داخل جنگل بسیج شدند که در پناه جنگل روانه مکان مقصود گردند در بین راه
از میان جنگلستان صدای فریاد و فغان بلند شد اولا اندک انقلاب بر صفوف
لشکر راه یافت که مبادا دشمن کمین کرده باشد در ثانی فرح و شادی برای لشکر
پیدا شد و معلوم گردید که مرشل وکتار و مرشل اودینات با پنجاه هزار لشکر ابوالجمعی
خود داخل لشکر امپراطوری شدند و از هر باب آذوقه و ادوات و حرب
همراه دارند که برای خود و لشکر ملتزم رکاب حضرت امپراطور کفایت نماید
حال وقتی بود که جنرال کتوزوف در شهری از شهرهای روس لشکر خود را

توقف

توقف داده زحمت زیاد را باعث شکست کار لشکر دانسته در تعاقب کردن
حضرت امپراطور بهمین قدر کفایت نمود که سوار قزاق را تعیین ساخت در هر جا
از عقب لشکر تاخت و تاز نماید امپراطور ناپلئون را اندیشه از طرف جنرال
کتوزوف نبود و لیکن دل نشین او شده بود که اودمرال چیچاقوف با سی هزار
لشکر جرار کنار رودخانه را گرفته است که از هر جا اراده گذشتن رودخانه نماید
سر راه او را بگیرد و بضرب گلوله توپ و تفنگ مانع از عبور آید مورخ گوید علت
بحث اودمرال مزبور که مردی بود خوش باور هرگاه مخبر شده که خصم فلان جا
دارد و یا انکه فلان مقصود در نظر گرفته است چنان اعتقاد بر عزم دشمن میکرد
که کسی خلاف آن را نمیتوانست بر او ثابت کند شاهد این مدعا انکه اودمرال مزبور
چنان دریافت کرده بود که حضرت امپراطور از جای رودخانه عبور خواهد
کرد که پایین دست شهر بریزاف است و هر چه سرداران دیگر با او گفتند که گاه
از جای دیگر بگذرد قبول نکرد و وقتی که این خبر بواسطه یهودیها که قاصد و جاسوس
طرفین بودند بحضرت امپراطور رسید فرصت را فوت نکرده طریقه اندیشید
که اودمرال مزبور را اعتقادی که داشت کاملتر شد بواسطه جاسوسهای یهود براد
معلوم نمود که عزم حضرت امپراطوری بسمت ستندزنگه از راه تند براست
از قضا همان روز که امپراطور ناپلئون تهیه و تدارک دید که در کنار شهر ستندزنگه
از راه تند برست از قضا همان روز که امپراطور ناپلئون تهیه و تدارک
دید که در کنار شهر ستندزنگه معبری مهیا سازد اودمرال مزبور بوش

کوچ پایین دست شهر باریداف
به ستیدنزنگه نتهاتم

آنکه رفتار دشمن را مشاهده کند و معلوم نماید حرکت خصم را غلبه خود با لشکر اوالجبی
بسمت بالادست رودخانه روان گردید بلکه احکام به جنرال چیچاگف نیز فرستاد
که از جای خود حرکت کرده بر عقب او روان گردد و حال آنکه جنرال مزبور در مقابل
مکانی بود که ناپلیون در همانجا مصمم بر پا داشتن جسر بود اتفاقاً لامبر لشکر را خالی
کرده بر عقب آدمیرال روان گردید حضرت امپراطور شب وارد کنار رودخانه
گردید امر فرمود که جسر در بالای رود مزبور ترتیب دهند و معلوم است که حالتش
جسر در آن رود عظیم بچه مرتبه خطرناک است شب را تمام مشغول کار شدند
و منتظر بودند که صبح زود از لشکرهای روسیه که در آن طرف رودخانه بود با گلوله
و نارنجک توپ سلام نظام خواهند نمود جنرالهای لشکر فرانس تماما
مأیوس از عبور گردیده شده و بالاتفاق معروض نمودند که حضرت امپراطور رستگاری
نماید و بصداقت و درستی چند نفر از اهل له که آگاه از طرق و شوارع آن
مملکت هستند خاطر جمع شده همراه بردارد و از میان لشکر که بکلی جمیع
معرض خطر و هلاک است بیرون رود حضرت امپراطور از این سخن خشمناک
شده فرمود این عمل لایق شأن من نیست که لشکر را در چنین مقام گذارم
و جان خود را بسلامت بیرون برم بالجمله شب تا صبح با عشق دل مشغول
گشته و قدری را ساختند صبح زود مشاهده کردند که لشکر روسیه توپ و توپخانه
برداشته بتعجیل تمام در کار فرار کردن میباشند مرتبه تعجب لشکر زیاده شد حضرت
امپراطور دانست که تیر تدبیرش بنشانه مقصود درست رفته و خصم تصور نموده

که او از با

که او از بالادست شهر باریداف پل خواهد بست در ساعت حضرت امپراطور
فرصت غنیمت شمرده جمعی را امر فرمود که سواره از آب بگذرند حسب الامر جمع
کثیری از آب گذشتند و نیچی پلها را ترتیب داده بگذرانیدن لشکر مشغول گشتند
و اکثر از لشکر مرشل وکتار را امر فرمود که از کنار رودخانه رو بپایین رودخانه
بسمت ستیدنزنگه روند و باقی در شهر باریداف که در طرف مرشل مزبور بود توقف
نموده چنداول لشکر ناپلیون باشند و مادام عبور از رود مزبور عقب لشکر را
از حمله و صدمه عسکر خصم محفوظ دارند دو روز و دو شب متصل بگذرانیدن لشکر
مشغول شدند جوق مرشل آدینات را مقدم لشکر قرار دادند و چنان در آن طرف
رودخانه مکان مستحکم قرار دادند که وقتی که جنرال چیچاگف از خطای خود واقف
گشت و مراجعت نمود مکان خود را مجدداً بگیرد و لشکر فرانس را مانع از عبور
شود دید چنان مستحکم مکان گرفته اند که حرکت دادن ایشان از جا امکان
بیرون است لهذا در همانجا که رسیده بود لشکر را بر توقف فرمان داد
و منتظر امداد و احکام از جانب آدمیرال گشت این هنگام هنگامی بود که لشکر
فرانس از کثرت مریض و زخمدار و از عدم علوفه و بارونه کم کم از رودخانه
مشغول بعبور بودند تا هنگام ظهر حضرت امپراطور با قراول همایون از رودخانه
عبور کرده و جنرال وکتار که چنداول لشکر امپراطور ناپلیون بود بگذرانیدن باز ماندگان
لشکر مشغول گشت همینکه لشکر عبور کرد او نیز از شهر باریداف حرکت نمود که
بشهر ستیدنزنگه رود و از رودخانه عبور نماید بمجرد خروج از شهر بلافاصله سوار قزاق

رود مزبور واقع است روان کرده بودند که چنانچه اول حضرت ایمپراطور که در بر
لوای مرشل وگنار بود و هنوز نتوانسته اند رودخانه بگذرند و خراب ساختن پل نیز
مورخ گوید که بخت بلند ایمپراطور ناپلیون تا آن زمان چنان بود که او را با جوق خود بکلی
از آن رودخانه عظیم با نطرف گذرانید و در انطرف که طرف راست اگرچه
هجوم بلا اطراف او را گرفته بود ولیکن حضور خاطر او و جرأت و رشادت لشکر
مزبور بود که مطلقا اندیشه نکرد که از لشکر آذمرال طچیچاغف آسیبی بر وجود او توانند
رسانند جنرال چلیتشف که سرکرده روسیه بود از قریه سیناگوگ ایلغار رو بر لشکر
ایمپراطور تاخت و جنگ و ستیز آغاز نهاد و لیکن لشکر ایمپراطور که در کثرت
و عدت زیاده تر از لشکر او بود در حمله او را نموده غالب آمدند و او هرچه امداد
از آذمرال طلب نمود نشد حضرت ایمپراطور تاخت و جنگ و ستیز آغاز نهاد
~~ولیکن لشکر ایمپراطور که در کثرت و عدت زیاده تر از لشکر او بود در حمله او را~~
~~نموده غالب آمدند و او هرچه امداد از آذمرال طلب نمود نشد~~ حضرت ایمپراطور
با صولت و هیبت جانانه در هر جا راه عبوری کشوده روان میشد لیکن مرشل
وگنار که در مرتفعات شهر سینه زینگه با ده هزار لشکر خلجی راه گریز و فرار لشکر
فرانسه را از بالای پلهای مزبور محافظت مینمود بعض لشکر او بر رودخانه منفصل
بود و در رودخانه کوچکی نزد در پیشروی لشکر او واقع بود که درخت و بوته بسیار
داشت و پناه لشکر میشد لیکن پس لشکر او پناهی نداشت و باصطلاح سپاهی
در هوا بود و دو فوج سوار ملازم سمت چپ لشکر او بودند که از صدمات

جنرال پلاطاف داخل شهر شدند و از انطرف جنرال ویتجنشتین در کنار ایسر
رودخانه در کار حرکت بود لیکن از آنکه مرشل وگنار را با حمله و هجوم بر جوق حضرت ایمپراطور
نزدیک ساخت جلادت و رزیده با لشکر جرار خود را مابین شهر باریساف رسانیدند که
اندجت و راه لشکر ابوالمجی جنرال پرطنوار بکلی مقطوع ساخت و ایشان را که از سرکردگان
لشکر عظیمه فرانسه ممنوع داشت جنرال مزبور از این واقعه متأثر شده مردانه وار
همت برین گماشت که بضرب شمشیر آبدار راه عبور از میان خصم نگاه داشته
و خود را به محل نجات کشند لیکن جنرال پلاطاف و جنرال دیگر نیز از عقب رسیده
عرصه را بران سردار نامدار چنان تنگ نمودند که از مقابله و مقاتله بسیار لابد
و ناچار اسلحه حرب را فرو گذاشت و با لشکر ابوالمجی که هفت جنرال بزرگ و معتبر
صاحب دولت و چند عراده توپ بود اسیر و دستگیر گشت و از قرار تقریر روسیه
این شکست لشکر آنها محسوب میشد با لجمله روسیه ازین فتح قوی دل شده پلی
تعجیل تمام در سر رودخانه بریزینه ترتیب داده با لشکر آذمرال طچیچاغف که در انطرف
رودخانه بود اتصال بهم رسانیده و مصمم گشتند که از هر دو طرف رودخانه
بر سر لشکر ایمپراطور ناپلیون که از رودخانه گذشته و بر سر لشکر مرشل وگنار
که هنوز از رودخانه نگذشته یکدفعه حمله برند آذمرال طچیچاغف در روز هفتم
نوسس بسمت قریه سیناگوگ نهضت کرد که در آنجا با جنرال چلیتشف متفق
شده تعاقب سپاه فرانسه که از رودخانه عبور کرده بودند بروند و جنرال
ویتجنشتین با جنرال پلاطاف بسمت شهر سینه زینگه که در لب ر

[illegible]

که در کنار رودخانه مزبور واقع است

خصم محافظت نمایند و در عقب مکان لشکر چندین هزار از دست و پا افتادگان
و انان که با زن و فرزند و مال و دولت از مسکو فرار کرده و از ولایت روسیه بیرون
میرفتند جمع شده بودند که قبل از گذشتن از رودخانه دشمن رسید و سایر متفرقه و چندین
هزار آدم و چند هزار عراده بار و بنه و توپخانه و غیره کلا در اضطراب و دو دله بودند
که از یکدیگر زودتر از رودخانه عبور نمایند و از جنگ لشکر روسیه مستخلص شوند مورخ
گوید در طرف ایسر رودخانه بنظر این اغتشاش و هنگامه بود که درین اثنا غلغل
و بانگ تحسین از فوج لشکر جنرال پیطکنشطین دلگرم شده از کنار رودخانه بریزینه تعجیل روان
کرده بر سر مرشال وکتار و لشکر ابو الجبی ادنا حمله نمود و بمجرد مقابل شدن بنای
مقاتله نهاد و هنگام اظهر لشکر فرانسه که هنوز مردانه وار جنگ میکردند بنای پس رفتن
نهادند و لشکر روسیه قوت یافته بضرب شمشیر و نیزه و با آتش توپهای صاعقه بار
هجوم کرده از رودخانه کوچک گذشته لشکر فرانسه را مجبور ساختند که از آنمکان
عقبتر رفته نزدیک به پل مکان گیرند در این بین پل عظیمی که برای گذراندن
توپها و عراده ای آذوقه و بار و بنه و ادوات حرب ترتیب داده بودند از
کثرت عبور شکست و جمع کثیر از آدمی و مال و عراده بر رودخانه ریخت و صدای
ولوله تا آسمان بلند گشت باز مرشال وکتار و لشکرش مانند سد عظیم در مقابل
ایستاده برد و طرد و حمله و هجوم ایشان مشغول و از طرفین گلوله مانند تگرگ
بر سر یکدیگر میریختند تا هنگام شب که پرده پوشش عرصه تار و تنگ است بدست
آمده مرشال وکتار بعبور لشکر فرمان داد تا صبح ایشان از پل عبور میکردند

و گلوله توپهای روسیه مثل تگرگ میریخت در طلوع صبح جنرال ابلی مهندس لشکر
فرانسه امر کرد پل را آتش زدند و هرچه از توپخانه و لشکر و عراده و غیره در آنطرف
رودخانه ماندند کلی اسیر و دستگیر لشکر روسیه گردید اگرچه تعداد کشته و تلف شده را
مورخین درست مشخص نکرده اند لکن بقول روسیه بعد از آنکه یخ و برف آب شد سی
و شش هزار نفر از لشکر فرانسه در رودخانه بریزینه پیدا کرده دفن نمودند خلاصه کلام
حضرت امپراطور به نظر این از رودخانه بریزینه عبور کرده در هشتم قوس از کنار
رودخانه مزبور براه افتاده وارد شهر ملادچنو شده و در آنجا از شدت سرما و برف
که مجموع ملبوس افراد لشکر تر و یخ بسته بود جمیع خانها را خراب کرده آتش
سوزاندند و از قوت طالع ناپلیون امیر شهر بیستو و حکیمه حادثه عبور بریزینه را
شنید فوج چند از لشکر فرانسه را ببرداری جنرال یفناف که در نزد او
بود مامور ساخت که پشت لشکر هزیمت یافته را نگاه دارد در این شهر حضرت
امپراطور بهمراهان خود فرمود که باید از لشکر جدا شده خود را بلشکر و شهر پاریس
رسانید که در آنجا هنگامه ارانی جنرال ملط چنانچه مسبق ذکر یافته حضور او در شهر
پاریس لازم گرفته است و فرمود که حال در نزدیکی ولایت پروس هستم هرگاه
بر انطریق با لشکر شکسته خواسته باشم از آنجا عبور کنم شاید بسبب اغوای انگریز
پادشاه پروس اهل مملکت خیره سری کنند و با ما باره دشمنی گذارند و ضرر
بوجود او و لشکرش رسانند مورخ گوید بعد از آنکه عزم خود را برای رفتن جزم
نمود امر فرمود تدارک رفتن را مهیا سازند و خود در شهر مزبور توقف نمود

که جنرال بیمان نیز که چنداول لشکر بود با او ملحق شود و در سیزدهم نوس که در شهر
تمارقاپی امداد تازه باو رسید چنانچه جنرال بیمان نیز با ساخلو شهر ویلنه که پای
تخت ولایت لیتانیه است تیپ خود را بمعسکر امپراطوری رسانده و حضرت امپراطور
چنداولی لشکر را باو محول داشت که با لشکر تازه نفس خود عقب لشکر را از صدمات
سواران روس محافظت فرماید و سران سپاه را احضار فرموده چنین فرمایش
کرد که سپهسالاری لشکر را بمرشل مورات برگذار کردم و مرشل نی را امر نمودم
که در شهر ویلنه تدارک لشکر را دیده از آنجا با لشکر روان شود بعد از آنکه از رود
نیمن عبور کردند زمستان را در آنجا یا در شهرهای خوب توقف نمایند بالجمله
سه عدد سلیغ برای حضرت امپراطور حاضر و موجود نموده بودند که در یکی
خود با جنرال کالین کورت نشسته و در یکی دیگر سه نفر صاحب منصب دیگر و در یکی
رستم مملوک که از مصر همراه خود آورده بود حضرت امپراطور بعد از آنکه از لشکر
خود وداع دوستانه کرد و تغییر اسم و لقب داده دو ساعت به نصف شب مانده
در سلیغ نشسته بسمت پاریس روان گردید و در هیجدهم نوس وارد شهر
واراش که پای تخت مملکت لهستان است گردید و در یکی از قهوه خانهای شهر منزل
کرده کالین کورت را باحضار ایلچی خود که در شهر مزبور بود فرستاد مورخ
گوید ایلچی مزبور بیخبر از همه جا کالین کورت را دید که داخل اوطاق شد از غایت
تعجب برخواست فریاد کشید و گفت ~~کالین کورت را دید که داخل اوطاق~~
~~شد از غایت تعجب برخواست فریاد کشید و گفت~~ کالین کورت شما برای

آمده اید حضرت امپراطور در کجا است کالین کورت در جواب گفت که حضرت
امپراطور در قهوه خانه منزل کرده و باحضار شما فرستاده بعد پرسید چرا در عمارت
پادشاهی منزل نکرد جواب داد که با تبدیل لباس روانه است احدی باید
مستحضر نشود مگر اعیان و معتمدین ایلچی مزبور در دو ساعت شرف اندوز خدمت
حضرت ناپلیون شده از اوضاع ولایت لهستان و از رای اهالی آنجا شمه معروض
داشت در این اثنا دو نفر از وزرای مملکت لهستان که احضار شده بودند داخل اوطاق
گردیدند و از استخلاص او از چندین خطرها تهنیت گفتند حضرت امپراطور فرمود
که هر قدر در جنگ در خطر باشم بهتر و خوبتر هستم و باز فرمود شما چرا اینقدر
مضطرب شده اید عرض کردند که از اوضاع لشکر فرانس از قرینه اخبارات
مختلفه شنیده ایم فرمود تشویش نکنید لشکر من در خوب احوال میباشند بلکه
بیست هزار لشکر دارم و در هر جنگ روس شکست دادم و لشکر را امر فرمودم
در شهر ویلنه چند روز توقف کنند و از خستگی در آیند و تدارک ایشان سرانجام
شود من خود میروم سیصد هزار لشکر از فرانس بیاورم و دو سه دفعه در سواحل
رود اودر با روس جنگ کنم و در عرض یکماه باز برود خانه نیمن رسم من
وقتیکه در بالای سریر سلطنت خود باشم عظیم و کار سازی من زیاده تر از آن است
که در زمستان در میان لشکر بمانم و کاری در پیش نباشد و در سر لشکر
بودن آنوقت برای من خوبست که در مقابل دشمن بطراحی جنگ مشغول
باشم و اگر چه بسیار غمگین هستم که از لشکر جدا شده ام لیکن مرا لازم است

که متوجه کار تنبیه و پرورش نرشوم و آنها را فرصت ندهم که خیالات فاسده
از دل گذرانند و هرگاه با این قضیه که در روس اتفاق افتاد زمستان نیز با لشکر
در ولایت روس بمانم فرصت جسارت دوستان ظاهری من زیاده تر میشد
و اخلال بامر سلطنت من میرسید لیکن وقتی که خود در سریر سلطنت قرار یافتم
کسی را یارای جرأت و جسارت نیست و بنابرای این امر فرمود که ده هزار سوار
بگیرند و بتعجیل هرچه زودتر بولایت فرستند و بعد از فرمایشات بسیار وداع از ایشان
نموده باز در تاریکی شب بسورتمه نشسته در آنجا از نظر ایشان غایب گشت و حکم
از عرض راه فرستاد که ایلچی بزودی رفته و بشهر پاریس روان شود حضرت امپراطور
بتعجیل از هر جا میگذشت و در وقتی که در نزدیک رسینت چکینه بود مقرر بود که در هنگام
عبور از رسینه نزدیک شد که او را بگیرند لیکن وقت را در مصلحت با یکدیگر که کدام
یک اول جسارت در گرفتن ورزد گذراندند و وقتی خبردار شدند که معزی الیه برق
از نظرها پنهان شد و در بیست و دویم نوس با اوضاع مبدل داخل شهر
درزدین شد که پای تخت سقانیه علیاحضرت و با پادشاه آنجا که در خفیه ملاقات
حضرت امپراطور رفت گفتگوهای مخفیه بسیار داشته در بیست و ششم
نوس هنگام شب وارد شهر پاریس که پای تخت فرانسه بود گشت
و در آن شهر دو روز بود که صحبت مصایب روسیه که لشکر فرانسه مبتلا شده
بودند گرما گرم گفته میشد و نزدیک شده بود که شهر مجدداً متزلزل افتد
بالجمله حضرت امپراطور بانهایت استقلال از قراول گذشته داخل عمارت

شاهنشاهی شده و حرم او مرایه لوئیسه تازه باوطاق خلوت و خوابگاه رفته بود
که امپراطور ناپلیون با یکی از محرمان داخل تالار شد مورخ گوید که یکی از خدمه‌های
امپراطریس دید که دو پیکر عجیب بر دو پیچیده در سمور پیچیده شده داخل تالار شد یکی
از آنها رو بسمت خلوت و خوابگاه حرم نموده بتعجیل روان شد خدمه مزبور با اضطراب
و تعجب تمام شتابان شده خود را با این در خلوت و حضرت امپراطوریس انداخت
که او را مانع از دخول اوطاق آید بمجرد نگاه بصورت آن پادشاه شناخت
و از غایت تعجب فریاد کشیده داخل و مرالوئیسه در مقام وحشت بود که امپراطور
داخل اوطاق شده و او را در بغل گرفت بسکه مهربانی در مابین ایشان اتفاق
افتاد معلوم گردید که حضرت امپراطور ناپلیون با وجود آنکه خسارت باز
دماغ مهربانی اهل خاندان داشته است

فصل بیست و دویم

بسم الله تعالی شأنه العزیز

فصل بیست و دویم در ذکر طغیان اهل شهر جمبرق و جنگ و غلبه شهر جمبرق و نارضائی
مردم از رفتار جنرال لیسنت شیروا مرد دیوان دولت دولت فرانس
در ولایت ظهور سردار قزاق روس و متصرف شدن کوزل تکین یار شهر جمبرق را و وصل شهر
مزبور را بسته و ذکر لشکر جدید امپراطور ناپلیون و مرگ جنرال مارشه و رسیدن لشکر ابن تجمع
در شکل دیوان و جنرال ونددی و ملیکه در گرفتن شهر جمبرق را مجدداً و تعیین کشتن جنرال آن مقام را
بحکومت شهر جمبرق و گرفتن وجه نقد زیاد از اهل جمبرق و شهر لبیک و کرد گرفتن از ایشان

ستر و بین میگوید چند ماه قبل از حرکت ناپلیون از پاریس و محو گشتن بعد کرخود که در ولایت فی
دغیره بود در ولایات چند اثار مخالفت ظاهر و علامات نقض عهد ما بر کرد و در چند ممالک و ولایات
قدیم فرانس را احتیاجی حاصل و خلافی از ایشان منصه ظهور رسید ولی سایر ولایات منتخبه ظهور رسید
که بقهر و غلبه ضمیمه ممالک فرانس نموده بودند از دولت فرانس رو گردان گشته مخالفت آغاز نهادند
سیما ولایات جمبرق و هم کر که بالحقیقه محاربت و مخالفت بنیاد نهادند عاقبت کار ایشان بجائی انجامید
تفصیل این اجمال آنکه در آن ایام که امپراطور ناپلیون و ما تصرف ممالک روس بود و ستر اثرنام
که از جانب دولت روس در ولایات آن یه کی از ولایات جمبرق در حوالی جمبرق واقع است سردار
بود در طرف مرا فتاد که کدکی تمام حرکت میشود ولی نظر زیادتی و نعدی که از مباشرین دولت فرانس
نسبت باهالی آن ولایت میرسید نهضت به تفحیه و جبال نهاد و بشرارتی بود که مرجب شجاع دولت
و امر از دولت فرانس آمد با صمیمه وصول خبر هزیمت و رحجت لشکر فرانس از مشکو ضمیمه عدم رضای
اهالی داشته فرصت غنیمت شمرده بدان و سیله نهضت نموده باعث مبین این مقال آنکه در بیست و چهارم ماه فیروری

سنه

۱۸۱۳
سنه عیسوی مطابق بیست و هشتم حوت سنه ۱۳۳۳ هجری سه ساعت قبل از ظهر کی از اهالی جمبرق از ولایت
آن نه مرحجت نموده خواست تا داخل شهر خود شود و مباشرین وجوه گمرکخانه دیوان برای تفحص احوال
و تجسس کیفیت اوضاع او را مانع از دخول شهر آمدند شخص مزبور مستغیث گشته مزبور زد و مباشرین
در مقام ایذای او بر آمده او را مجروح نمودند اهالی ولایت که این حالت مشاهده نمودند بهیجان آمده بیکبار
بر مزبور و سایر مباشرین دیوان هجوم عام کرده مباشرین مال دیوان را اخراج و قراولان شهر را
بیرون نموده قراول خانه را آتش زدند طغیان نمودند و بعد از آن اجماع نموده جمیع عمارات
فرانس را با تمام سوزانیدند مباشرین دولت فرانس و قراول و اهالی نظام از مشاهده این صورت متفق
گشته منازل و بیوتات خود در رفته دست از کار دیوان کشیده منزوی گشتند اهالی ولایت نیز که از
مزبوره مستحضر شده بودند از خوف اینکه رفتار ایشان بدولت فرانس خائف و با هراس گشته منازل
خود متواری و ابواب ترد و بر روی ایشان بسته جنرال سینت سیر که از جانب دولت فرانس
سرحد داری جمبرق مأمور بود و سایر مباشرین امور دیوانی نیز از ملاحظه این اوضاع متوحش گشته
یکدفعه دفاتر و سرشتجات و دواوین و سرشتجات خود را بر هم بچیده مظطر و مترصد کار گشته تا بجهت
بعد از ظهر فوجی از افواج فرانس از ولایات دیگر آمده وارد شهر شده بجز ورود فوج جمعیت اهالی که
واز باش متفرق گردیده اکابر و اعاظم شهر جمبرق و مباشرین امور دیوانی فرانس مجتمع و فوج مزبور را
برای نظام و آرام ولایات آن نه روانه شهر مزبور نمودند و در مقام تفحص و تحقیق علت آوردن ببلیات
مزبوره بر آمدند که اقدام بسیاست او نمایند و بسیاری از اهالی ولایات جمبرق و آن نه را بجرم
گرفته محبوس و اثبات تقصیر ایشان ز اتهامات تمام معزول داشته یکی را که مصدر و محرک این کار بود
تفنگ نموده سایرین را در محبس مقید داشتند و در روز بیست و نهم حوت سنه مزبوره نیز مقدمه چون غائله

واقعه در ولایت نویبک بر چوبست که اجماع و در اول شهر بزرگ ... باشرین و دیوانی فرانس
مجتمع گشته اکابر ولایت مستحضر گشته جماعت از باشرین نموده ایشان را به نسبت حضرت و شب رد از جمبرق
نموده با مجموعه عساکر خاص این ولایات نه ثبت بلکه در عموم ولایات بود چنانکه ولایت ساحل بحر رود ...
بر بنای مخالفت نهاده باشرین فرانس را مضطر از ... نموده بر افواج نموده جمبرق فرستاده مقارن این احوال
خبر رسید که افواج عساکر ... روس ... حمل ... آب ... حرکت نموده ... به تعجیل ...
عساکر ولایت ... جمبرق ... که متفق دولت فرانس بود کرده مجموع افواج خود
فرانس ... که در حدود ... این ولایت ... جمبرق مجتمع گشته بودند از ... عساکر روس ...
عقب ... به حوالی شهر جمبرق آمده ... جنرال ... سرحد ... دولت فرانس
... مضطرب گشته ... از جمبرق ... متحیر و متفکر در ... عاقبت کار ...
از ظهور آن امر غیرت و تعصب چنان زور آور ... که روزی به قصد جان خود ...
... دست خود ... آن امر اطلاع حاصل گشته ... از قتل خویش ... آمده ...
برده جراحت را التیام داد و مقارن این احوال آمدن جنود روس ... جنرال ...
وقت ... آن ... که ... آب جمبرق بیرون کشید ...
یکصد هزار ... از ... لشکر ... داده ...
از جمبرق بیرون نهاده ولایت را تخلیه نمود چون این خبر ... امپراطور رسید ... متغیر گشته ...
و تغیر او را آغاز نهاده ... ناپلیون ... آن سردار ...
... هزار لشکر ...
تا دو ماه ولایت جمبرق را محافظت نموده مغلوب ... آن ...

... هزار سرباز از ولایت جمبرق به امداد فرستند و در آن ... ولایت را محافظت
و در مقابل مخالف مقاومت نماید که ... جنرال ...
همراهی خود از ولایت ... از ولایات ... آورده ... رسید ...
با جنود ... خود که ... ولایت جمبرق را محاصره نموده ...
محض ... خوف و وحشت ... خبر ... جنود روس ...
... ولایت را تخلیه نموده فرار نمود ... جنود فرانس ...
... محصور نموده ... دولت ... امپراطور ...
... ناپلیون ... که در مجاری ...
چون ... امداد و حمایت از جنود امپراطور ...
در ... دولت فرانس ...
بود که ... لشکر روس ...
... امپراطور ... ناپلیون را از حرکت ... جنود روس ...
با امپراطور روس ... جنود ... ممالک خود ... حرکت ...
روس ... مخالفت ... آن
بود که قدمی ... در حدود آن مملکت ... امپراطور ...
... امپراطور ...
... لشکر روس رسیده ...
ایشان و ناپلیون ... امپراطور ... مخالفت با ناپلیون ...

انگلیس و روس بود خلاصهٔ کلام آنکه در آن اوقات و ایام که هر دو دولت بعضی از سرداران نیز فرستادند و ولایات
پیلتن و قزاق روس بزرگی که کورتل قلطین نام داشت و قریهٔ بزرگ تصرف کرده بودند و قریه سرزمین بود
فرنگی سمت شرقی ولایت حجترق واقع است و سرداران مزبور با وجود استماع آنکه سه هزار تن از افواج جنود روس
و هزار کس از قراولان گرفتار شده اند همه در پس رود جنود روس که پیشتر به ولایت رانکیه و قرار از قرار
نموده اند جرئت حرکت بسمت حجترق نداشته و از طرف اهالی ولایت نیز از اهل و اغراق چند که از کثرت
و عدت و جمعیت جنود روس گوشزد ایشان کرده بودند و همه ایشان داده و غرب و صاکر
هم نداشتند که از عهده محافظت ولایت نمایند لهذا اول تن از اکابر جمهوریه ولایت مزبور گشته که تقریر ابراز
رفته کورتل قلطین با نفر اکه خود را از دو ولایت حجترق خارج و مارب بوده و ضمنی نمودند که والی ولایت
شهری چنان را که ابواب محلات آن با دولت روس مفتوح و اموال ایشان را از تعرض و ترکتاز روس در کمال
محافظت نماید کورتل مزبور بعضی را اعتقاد کرد که لشکر فرانسه این نقل ولایت را واگذار و فرار اختیار
کرده اند لهذا اعتماد بگفتار ایشان نکرد چنان دانست که اراده فریب او دارند و نمیخواهند که حرب آنجا گردند
آن نمیکنی از سپاهی بود بین که موقوف حجترق باکورتل مزبور تمسک بقید معروف بوده از طعن بوده که جنود فرانسه
هم رفته اهالی ولایت طالب مقدم شما میباشند پس کورتل مزبور نمود که هرگاه قواعد قدیم جمهوریه را اعاده کنند
مقرر و مستحکم باشد دیر اینها از تمنی ترقیت ولایت حجترق بممالک روس جدا نمایند سپس نیز ولایت مزبور را
چون سایر ولایات امپراطور بشمرده محافظت و درخواهم کرده همراه خود اعتبار آنگاه برسیده انشای جمهوریه
قدیم را حسب تمنای اهل مجلس دیوان مرتب نموده منظور اداره معمول داشته و خود قرار داده که هرگاه مجدداً جنود
فرانسه غالب آیند معذرت این کار چنان خواهیم که دشمن غلبه نموده ما را لاعلاج و مستاصل بر آن کردند که
قواعد جمهوریه قدیم را مقرر و ولایت را به دولت روس منتقل و مستقر سازیم مجملا در روز موعود و معین بطالب

تاریخ

حون چهل سوار قزاق وارد شهر گشته چنان و لاجرم دیوان حکومت را که نشسته و هزار جمعیت داشت
متصرف گشته برج و باره و حصار و دروازه را و دیگر کورتل قلطین نام با هزار دو ولایت برادران و قزاق
وارد ولایت گردید اکنون ظاهر میگردد که تغییر نامیمون از انجمنه ولایت بکار دیگر نموده که سردار سپاه ارتش
فرانسه و ولایت را از دست بدر کرد خلاصه سکان شهر از شدت ستوه آمدن از تعدی و ستم جنود
فرانسه مقدم کورتل افواج عظیم شمرده مقدم او را لازم احترام مقدم او دانسته هشتاد روزی چند اسب
جشن و جشن بر پا داشته و زره گل و شرب بقدر امکان قزاقان را خوراندند و سرداران روسیه
انگونه احترام و محبت و فوران انواع غم و نعمت زیاده متعجب گشته و اهالی ولایت پس از چند روزی رفت
جنود روسیه مطمح و از کار خویش پشیمان گشته دلی کار از دست رفته و دست از چاره مانده بود و کار
بدین روز ورود جمعی از قزاق را لشهر اینک روان و سایر استحکام نیز کامل و آنکه دیگر فرستاده دولت نیز را
دولت نفر زیاده بر شمار آن در و دوازده و سایر را به تمام باطراف متفرق بوده اول حیله چه حیله
دولت را متصرف گشته از آن پس خزاین و دستگاه دولت فرانسه را که در آن ولایت بود ضبط نمود
اهالی آن دولت را کلا جمیعه تصرف آورد و آنچه نقد را مالک شده و جنابه را نیز به تمام ضبط نموده نقد
و قیمتی وجه نقد و برخی جواهر و غیره اسباب اهالی فرانسه در نزد کونسل دولت روس نشانی بوده
نهاده بودند آنها را نیز کلا ضبط و نقد نموده چنانکه ایلچی مزبور اظهار انکار و دستبین روش داد روس کرد
از بدون اموال بود و مقید و ملزم رهنما و جواب شما را داده که شما صیرفی اید که وجه را از دشمن دولت
گرفته وجه برای رفع حاجت ایشان رسیده کورتل پس از فراغ خاطر از امرات مزبور حکم جمع لشکر جنود بدولت
حجترق و ولایات حوالی فرمود و شخص نامی از اهل ولایت که سابق بر آن قصاب بود از اهالی دولت فرانسه کار
سینه پر از آتش حسد و چشم پر آب بود از قلع سرباز مهیا و مرحوم نموده تمامی را به چنگ آورد لذا ارکان ایشان را که شغال و دل

نظم

یکصد و سی هزار از فرنگ بود از خود داده خود را بسرکردگی ایشان قسمت نموده و کوتوزف نظر بضرورت وجهی از
نیز بر بلده و املاکات حواله کرده و بهر قدر وجه که سرانجام مساعی تحویل خزانه کوتوزف میشود و منتها در مخارج
و مصارف افواج لشکر رسانده در عرض ایامی معدود قریب ده هزار لشکر جدید فراهم و موجود کرده و از
طایفه و جوقه حتی ارباب صنایع و حرفه ملازم و سرباز ترتیب نموده و چون جنود جدید مقابل مردمان رذل و کم
و کسان ناکس دیگر جاهل بودند هزار خرابات سپاه روس حساب و جهات بیشمار مردمان ولایات را
تیریب نیندازند بدین راه اما اشهر شان ملقب بقزاق [illegible] نموده بودند مولف [illegible] مسکو شهر [illegible]
این ولایت از رجال دولت فرانسه [illegible] بود که تسلط کوتوزف را بر ولایت استیلای خویش
می [illegible] شد و صدمات بیحد و زحمات لاتحصی و لاتعد از راحت و فراغت می انگاشتند و کوتوزف
پس از سرانجام لشکر و تدارکات بیحد و مر با استعدادی تمام و جمعیت زیادی لاکلام مجاز جنود
فرانسه عنان عزیمت منعطف و روی توجه منصرف داشت و در هنگام حرکت اهالی و اعیان ولایت
لشکر را به غایت بیحد از مشغال زر سکه که داده از [illegible] خطاب قزاق [illegible] لقب نهاده بجهه ایشان
از آزادی آن ولایت کردند موزع که در زر مزبور بر کوتوزف اعراب از آن لقب بهتر و در کار زیاد بود
مجملا در این اثنا خبر جمعیت ام [illegible] و حضرت امپراطور رسید و توجه ایشان بجانب [illegible] در [illegible]
۱۳۳۹
منتشر و مشهور گردید و تصحیح سخن آنکه حضرت امپراطور در پانزدهم [illegible] از پل [illegible] بجانب مسکو حرکت [illegible]
یکصد و هشتاد هزار لشکر نامدار بغیر از افواج قزاولان خاصه با جمع تدارکات و تجملات فراهم آورده
سان دیده از شهر پاریس نهضت آغاز کرده و با آنچه غایت اشتهار و وضوح یقینی کذا [illegible] از جمعیت
و انجمن و مهاربه عظیم مسطور است در راه و این اثنا سه مرتبه بر ما [illegible] بر روایات مختلفه تحقیق اشکال [illegible]
و در تردید و [illegible] و خوف و رجا بودند و ما فیما بین جنود روس و فرانسه گاه گاه در حوالی ولایت [illegible]

ابرا

در بین محاربات سهل وقوع پیوست و در یکی از محاربات مزبوره جنرال نامدار که یکی از جنرالان جنود روس
بود رخمی سنگین رسیده و از ابلوبتزق که از ولایات عثمانیان است برونده و برادر شخص مزبور در معرکه گرفتار گردیده
گرفتار کرده و بدرگاه کوتوزف [illegible] او را بعیادت برادر خود مرخص نموده مقرر داشت که بزودی مراجعت نماید
بوقت رخ رسید این برادر رسید بجمله جنود فرانسه از اطراف و جوانب زور آور گشته او را
منهزم و بحوالی [illegible] رسانیده و [illegible] و اندمی که از شهرهای معظم جنود فرانسه است مقصدی آن
خطیر بود و در همان ایام [illegible] مزبور ولایت [illegible] را محاصره نمود و حضرت امپراطور در ولایت
که از ولایات [illegible] و دار السلطنه عثمانیان است بود و در غیاب او مقرر بود که هرگاه [illegible] و اندمی
تلف آید شاید از چه باید مر کرده و انحلال و [illegible] از شکل او عظیم است و اگر او و سردار چون او نیز
لاعلاج یکی را از جملیه حیات عاری سازم چه وجود دو تن چون او در جنب [illegible] و هر کس [illegible]
و اندمی بحوالی [illegible] رسید مرکوتوزف ثانی او را پیغام داد که هرگاه برادر و برادر زن جنرال مزبور را
که در شهر پاریس [illegible] اکنون [illegible] تو رستنی ولایت مزبور را آتش بیزنم و [illegible] گلوله و [illegible]
خمپاره و توپ شهر را با خاک یکسان خواهم ساخت کوتوزف در جواب گفت که هرگاه به این وجه رفتار نماید آن
از [illegible] بجز بی ستم بکار بل بحق خواهم آنجا که از دور در انتظار و [illegible] و اندمی
استماع این کلام از آن خیالات فرود آمده و در فکر چاره دیگر گردید و در آن اوان روز بروز جنود روس را
بر عدت و کثرت می افزود و افواج جدید [illegible] که بمحافظت جزایر عظیمه رود آب مأمور بودند نظر بعدم [illegible]
بر تکالیف حرب و کارزار از غفلت و تکاهل و تسامح و تغافل در محافظت و محارست جزایر مزبوره نموده [illegible]
و انها می تغافل [illegible] را مغتنم شمرده بهنگام فرصت شبیخون بر ایشان زده لشکر جدید را ساختند و [illegible]
مقاومت در مقابل حمله جنود و حملات نموده [illegible] نیاورده منهزم و جزیره معظم را از دست داده و [illegible]

چند خبر از مزبور جزیره کوچک را بر بحیطهٔ تصرف آورده جزیرهٔ مزبوره به ساحل یمن رود آنکه قریب

الجوار است و فاصله آن مکان تا ولایت حجر ق بقدر نصف [illegible] است و در [illegible]

نمونه هم [illegible] دیوانیان [illegible] هزار نفر [illegible] لشکر [illegible] دائمی که در اطراف حجر ق بود رسید [illegible]

دیوانیان آن بود که مهمی [illegible] حضرت [illegible] کرده که از [illegible] وجود انکه زیاده بر سه هزار تن

امدادی از [illegible] رسیده و در مقابل چهل هزار مرد [illegible] آن مکان [illegible] متفقه الکلمه

از محافظت ولایت حجر ق منقطع الطمع شده [illegible] ثبات قدم در حفظ ولایت [illegible] ولی اهالی ولایت

[illegible] گشته [illegible] در محافظت شهر [illegible] اضطرار کلی خواهد رسید لهذا [illegible]

[illegible] دیوانیان [illegible] حجر ق را [illegible] ولایت را تخلیه کرده [illegible]

چند از جنود [illegible] ولایت [illegible] ولایت گشته [illegible]

[illegible] ولایت را [illegible]

[illegible] دیوانی [illegible]

[illegible] اهالی حجر ق [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible] کلام [illegible]

[illegible] ولایت حجر ق [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] ولایت [illegible]

[illegible]

[illegible] اهالی حجر ق رسید [illegible]

که از آن پس [illegible] گشت بس [illegible] وضع مقال [illegible]

[illegible] الحکم [illegible] اهالی [illegible]

[illegible] که [illegible] اهالی حجر ق [illegible]

[illegible] اهالی حجر ق [illegible]

[illegible]

[illegible]

و اسباب کشتی [illegible] شراب [illegible]

و چوب کشتی [illegible] و آهن [illegible] حجر ق

[illegible] دولت [illegible] حجر ق [illegible]

[illegible] دار السلطنه [illegible]

[illegible]

[illegible] حجر ق [illegible]

[illegible]

[illegible] شهر حجر ق [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اقوام [illegible]

گرفتار داشتند و اکثری از اکابر و متمولان ولایت را بجای غایب و فراری گرفته جبر از ایشان داشتند که وجه

ترجمان فرانسوی را ضمانت نمایند که هرگاه فرانسویان را یابند وجه ترجمان بحیطهٔ وصول رسد ضامنان بیچاره

از عهدهٔ حصهٔ ایشان بر نیامدند و شصت من بر بره اکثری بغایت متمول و معتبر دست گزیده و متفرق بودند آن بیچارگان را

که مدام العمر در کار رفتار و عشرت و عیش و عشرت بسر آمده بود و بهره چه خواهم خواه بود بتیر در قلعه بند و خانه از دوری

که در ساحل بیرون دریا واقع است برده محبوس داشتند و از معاش و گذران خورش و پوشش کوتاه

خشک بود در جای زعفران دلستر برآورده گستره و ضعف و بیم و پریشان مرگ را راحت شمرده هلاکت را

فرصت دیر گرد بجای ولایت ازبکر الشهر خمرق بره حد دربند را کالیستیمای گذشته مستقل بکلان دادند

بدی الکان و عوض بجای آن بیجان آمده وجه ترجمان را ارزوی کارسازی بوده از عهده بر نیامده

بر مذکورات در بیست و چهارم ماه جون مطابق اول سرطان حکمی محکم بضبط اموال و متعلقات عموم ارباب

تول و کشت ولایات خمرق و خاور و مغایره ارقر در تفصیل اسامی که بحکم مرقوم بود از جانب امپراطور

فصل بیست و سیم در بیان رفتن ناپلیون مجدداً بشهر درزدین و جنگ بوتزین و در آن سخن مجمع کنگره در شهر پراگ و جنگ وتاریه و دستان اسپانیول و بهم خوردن قرار کنگرهٔ مجمع پراگ و جنگ درزدین و محاربهٔ لیپزیک و خبر مرگ مرشل دوراک و سایر گذارشات

در روز دوم ماه می مطابق دهم ثور آیات فتح و نصرت رایات امپراطوری در محاربه لوتزن یکی از ولایات

سقسنی که در مجاز آمده و بعد از آن بشهر درزدین که دار السلطنه مملکت مزبوره است محل نزول اجلال فرموده و

آن ولایت از جانب امپراطور منسوب و در تحت سکنداری و مصاحب آنحضرت دقیقهٔ مرعی نگذاشته

نموده بود امپراطور ده روز در ولایت مزبوره توقف فرموده و از آن پس بتعاقب روسیه رفت و در روز

در حوالی ولایت بوتزین بلشکر روس رسیده محاربه آغاز نموده و محاربه دیگر در حوالی شهر و زیسن داگر جنگ

گردید که بسیار سخت بطول انجامید و در هر دو جنگ فتح از جانب امپراطور روی داد ولی در محاربه

مضرات بسیار رخ نموده و دو سردار مشهور پس از مرگ مارشال بسیر و قشون او در آخر این محاربه به هنگامی

که اسب سوار او در گرم بود مارشال دوراک خود مارشال گراند مارشال سخن و صحبت بود در کار گلوله

توپ از جنود مخالف کالبرق الخاطف مرحوم مارشال گراند مارشال را بخورد و در ساعت اسب چابکش را

سنبش از شبیه فرود آمد و مارشال دوراک را نیز زخمی منکر رسید که کیفیت آن مذکور خواهد گردید و پس از

محاربات حضرت امپراطور و امپراطور روس با امپراطور نمسه گفتند که حقیقت کمرمی مجدت در آشتی

دوستی و معاهدت خود را نسبت به یکی از دو دولت معلوم سازد و بالاخره پس از گفتگو

بسیار قرار کار بر آن دادند که دولت فرانسه با روس مصالحه نماید که قرار دو دولت منحصر به جنرال

امپراطور گشته واسطه اتمام شود لهذا در چهارم ماه جون در ولایت پلسویتز بنای متارکه قرار گذاشت

نمودند و بعد از ایام متارکه مزبوره تا دهم ماه اغشت که شنبه مطابق سیم شهر محرم است نامهٔ درسبای

بنای متارکه قرار بر آن شد که انجام امر مصالحه در ولایت پراگ که قلعهٔ مستحکم و معتبر است و

دار السلطنه بوهیمیا است بشود و وکلای طرفین در محل مزبور مجتمع گشته در این باب سخن نمایند حسب

قرار رفتار نموده در ولایت مزبور مجمعی آراسته مشغول سخن گشتند بالاخره تحقیق نمودند که میان دولت

که از سنهٔ ۱۸۰۵ عیسوی مطابق سنهٔ ۱۲۲۰ هجری تا آن زمان از سایر ولایات اروپا گرفته ضمیمهٔ مملکت فرانسه

نموده است مجدداً واگذارد و در اینصورت بایستی امپراطور از ولایات ایتالیه و حتی از ولایات ضمیمهٔ مملکت فرانسه

دست بردارد نمیدید و واگذار کند مگر ولایتی چند از ولایت فلمنک که در تحت تصرف امپراطور بود

و احتمال آن داشت که بنای دولت فرانسه ناپلیون را راضی بمصالحه مزبوره نمایند اما در بین گفتگوی

مصالحه خبر رسید که در ولایت وتاریه که یکی از ولایات محکم و قلاع مستحکم مملکت اسپانیا است جنود انگلیس

وضوح پیوست که در جمیع مواد مزبوره از مصالحه انعقاد نخواهد یافت و از سخن نیابت ثمری جز صداع نخواهد بود
و ناپلیون در فصل مصالحه مایوس گشته در آخر ماه جولای مطابق اوایل ... تشریف فرمای شهر ...
که یکی از ولایات ... و در این سفر واقع است گردید امپراطور روس ... و ... از شهر ...
روان گردیده روزی چند در خدمت او بسر برد و چون ناپلیون به شهر ... که دار السلطنه ...
... امپراطور روس مراجعت به پایتخت کرده و در ... امپراطور ... که او و سایر ...
به انجام رسیده و در ... ماه ... مطابق ... سنه ... دولت ... از کار برکنار گرفته مخالفت
و معاندت را با حضرت امپراطور ... و ... خود ... و امداد ... سایر ولایات
مامور ساخت حضرت امپراطور را از استماع این مقدمه ... در ساعت حکام ... نظام و فراهم ...
... مخالف ... و ... که ... را آماده دارند ... در کار ... و ...
کار ... که از ... الان ابو الحسن ... خود ... و ... خدمت خصم ... نمود
و از ... در حوالی ولایت ... واقع ... حوادث ... احوال ... ناپلیون
... و ... گشت ... در این غزوه مشغول گردید ... از ... ایام ...
... که ... مزبوره ... و ... چون مملکت ... و از ... خود ... حالی ...
امپراطور ... که ... دیگر ... مخالف ... گردیده ... سنه ...
غزوه ... اتفاق افتاد و در این محاربه کار ... از ... رسید ... محاربه مزبوره ...
... که تا آن زمان ... در طریق ... ناپلیون ... داشته ... و ... که ... دشمن
کشته و شاهزاده ... که از شاهزادگان ... در غزوه مزبوره ... تا از ... عسکر
... با اسب و اسباب در آب غرق گردیده و ... بزرگ شده گشت حضرت امپراطوری اظهار

باستقلال ... و سایر قرالات ... سالاری ... عاکر ... ابو الحسن ... امپراطور را
... داده ... و ... در عمل مزبور از محاربه ... نموده ... و ... رفته است ...
... بر حسب ... مشهور است ... غزوه مزبوره ... دولت ... گشته مملکت ... تصرف ...
... است ... بر حسب ... و ... قرالات مخالف ناپلیون و ... آن حضرت
سلطنت ... گشته ... و ... بقیه دولت ... افزوده ... چند ...
که قبول آن مغایرت و منافات بالطبع ... خاطر ... امپراطور ... مقارن این احوال
... که ذکر اسم آن گذشت چنان که مذکور شد چون ... از ولایات ... اخراج ...
... مسافت ممالک و ولایات چند و در آن وقت در شهر ... که یکی از ولایات جزیره ... است
متوقف بود ... را که ... ناپلیون را دلیل ... استماع نمود ... که ...
ناپلیون ... رسیده و ... امور ... گردیده است لهذا از ولایت مزبور
حرکت نموده ... مکالمات مصالحه ... شهر ... گردیده بعضی را ... که ...
... شده که ... قرالات ... سلطنت ... و ... اعتقاد ...
... و ... مملکت ... گردید که ... تقویت ... سلاطین
... که مخالف ... امپراطور ناپلیون ... امپراطوری ناپلیون ...
گردد و ... را آرام ... ناپلیون ... شهر ...
... آن ... تقدیر را امری خلاف ... مقتضای ... مقدمات ...
انتاج ... بر عکس ... مقدمات مزبوره ... تخت ... قرار گرفت ...
... قبر ... یعنی ... محاربه ... قتل ... مجملا ...

ایشان غایب بود [illegible] در شهر [illegible] تحصیل [illegible] سکه جنود خود [illegible] نگاشته
قتل آن دو مرد بزرگ [illegible] اسباب [illegible] [illegible] و آذوقه در محل
ترتیب و تنسیق نمودن بود که چون [illegible] حضرت [illegible] اتفاق نموده و سواره [illegible] جنایت برای
[illegible] که عزم [illegible] رسید و زمان جنگ [illegible] حضرت امپراطور [illegible]
آنکه دختری [illegible] [illegible] ستایش [illegible] داده و اگر چه غلام زاده است [illegible] دختر [illegible]

فصل [illegible] در ذکر [illegible] تقسیم لشکر [illegible] قبل از جنگ [illegible] [illegible] لشکر [illegible]
سایر قزلباش [illegible] لشکر [illegible] و [illegible] [illegible] کشتن [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] دشمن [illegible] [illegible] شهر [illegible] سنه [illegible] رسیدن [illegible]
[illegible] و کشته شدن [illegible] شکست [illegible] و فرار نمودن لشکر دشمن و تعاقب نمودن لشکر [illegible]
دشمن را [illegible] [illegible] و گرفتار شدن او [illegible] دشمن [illegible] کشتن [illegible] دشمن
بسبب [illegible] [illegible] که اتفاقیه آن اوقات از قرار وقایع [illegible]

حضرت امپراطور [illegible] ولایت [illegible] [illegible] اشجار باغات شهر [illegible]
[illegible] ترتیب آلات و اسباب [illegible] و برج [illegible] [illegible] ولایت [illegible] داشت [illegible]
فرصت قلعه [illegible] قلعه ذات البروج [illegible] قلاع محکمه حوالی شهر [illegible] جبال [illegible]
[illegible] تمام [illegible] مقرر فرموده اهتمام تمام در محافظت و استحکام قلاع ثلاثه [illegible]
که [illegible] واقع است فرمود که [illegible] قلاع مزبوره [illegible] که مجرای رود [illegible]
[illegible] جنود فرانس [illegible] [illegible] را [illegible] [illegible] جنود [illegible]
[illegible] خندق عمیق بر اطراف آن بر آورده [illegible] و بر رود آب پلی [illegible]

مرتب ساخت که معبر [illegible] قلعه [illegible] فوق جبل بوده باشد از اینگونه حرکات و رفتار
ناپلیون چنان استنباط و مفهوم میگشت که او در تشویش و بیم است که جنود دشمن که مجتمع [illegible] جبال
ولایت [illegible] است از فوق جبال مزبوره حمله و یورش بر [illegible] ظفر کوکب او آرند بجهه حضرت امپراطور
فرمان داد که عموم جنود جدیده مملکت فرانس [illegible] نظام [illegible] از هر محل و مقام در مکان
مزبور مجتمع و فراهم آیند و در اوایل [illegible] سنه ۱۲۳۱ عیسوی مطابق سنه ۱۲۲۸ هجری امپراطور نابلیون
دویست و پنجاه هزار لشکر با تمامی تدارکات و استعدادات در ولایت [illegible] و سیلیزیه فراهم [illegible]
فرموده جنود مزبوره را در هر مقام و مکان مقرر و مستقر داشت که در هر مقام که لشکر مخالف فراهم
آید بمحض حرکت مقابل ایشان [illegible] و هیچ مکان را خالی از جنود فرانس نگذارد چنانچه در حوالی ولایت
لیپزیک [illegible] جنرال [illegible] را با شصت هزار نفر مقرر فرموده در شهر [illegible] که از ولایت [illegible]
[illegible] سرداری [illegible] معین داشت و پنجاه هزار کس در شهر [illegible] که فیمابین ولایت [illegible]
و [illegible] واقع است متوقف فرموده جنرال [illegible] را با [illegible] هزار نفر بمحافظت جبال [illegible]
[illegible] مأمور و متوقف کرد که هنگام اثری از لشکر مخالف بظهور رسد مقابله ایشان پردازند و حضرت امپراطور
خود با [illegible] هزار نفر [illegible] قراولان خاصه که از ابطال [illegible] جنود فرانس بودند در حوالی شهر [illegible]
اقامت [illegible] و جمعی کثیر و جمی غفیر از جنود [illegible] شاهزاده [illegible] و در مملکت ایطالیا
[illegible] بودند و [illegible] ولایت [illegible] جنرال [illegible]
[illegible] سرداران [illegible] [illegible]
جنود ظفر [illegible] [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] امپراطور [illegible] حضور [illegible]

و مرسل مزبور با وجود تحصیل حالکه از امپراطور روس داشت از عمارت جسم تغافل و تساهل نورزیده مساعی قرالات اروپا
که در مخالفت و استیصال ناپلیون متفق گشته و موسوم به قرالات متحده بودند به سر انجام تمام و بنا ارکان استعداد آن
لاکلام فراهم آورده بودند نهصد و بیست هزار جمعیت از جنود منتشره در ولایات و جمعیت مجتمع گشته قرالات متحده
هشتاد و هزار نفر از جوش روس و پروس و [illegible] ملحق نموده که تعداد جوش ایشان به بیست هزار رسید
و جنود مزبور را که موسوم به لشکر اعظم قرالات متحده بودند ابواب جمع جنرال شوارزنبرغ داشته و خان [illegible]
جنود مزبور را الحق کفایت او را مدار کلی داشته و جنرال مزبور را الستی با دولت نمسه بوده ولی بعلاوه در اکثر [illegible]
اطور نمسه [illegible] قرالات و [illegible] متفق و ملحق گشته با سایر قرالات [illegible] سپهسالاری او رضا حاصل [illegible]
امپراطور مزبور بود و آن جنرال را در فنون لشکر کشی و سپاه آرائی مهارتی تمام و وقوفی مالاکلام بوده عقل و ذکا
و ادراک و تهی احوال مستعد داشت و طبع سلیم با هم مجتمع داشت از لوازم بزرگی و جنگ آرائی و ادراک آگاهی کامل
حاصل بود و جمعیت جرار او در توده کسی بود که احشام مخلوط در هم و احوالات سپاه به جنرال از محاربه رخ داد و آن
بعد الشان تعلیم و یاد داشت نامه و قرالات مزبوره جوش [illegible] مزبور را در حوالی و اطراف ولایت [illegible]
که شهری محکم و قلعه ایشان بروج فلک مثل چون فلک ذات البروج مستحکم است و در دار السلطنه مملکت
بوهیمیا است مستقر و متمکن داشته و جبال ارزگبرج که در آنجا و در واقع مستکر و بنا جبال مزبور بوده در
[illegible] جبال مزبوره که [illegible] با کیوان لاف برابری [illegible] مستقر و شهر [illegible] داشت
بودند که از فراز [illegible] به ولایت ساکس درآمده و لایت [illegible] داخل ولایات [illegible] شوند
و جمعی دیگر از افواج لشکر را که هشتاد هزار نفر بودند مامور [illegible] ولایت [illegible] و سیلزیه داشته جنرال
[illegible] سرداری ایشان [illegible] مستقر و حدود ولایت مزبور [illegible] شهر [illegible] که دار السلطنه
ولایت سیلزیه است محافظه نمایند و مرسل [illegible] ولیعهد مملکت [illegible] بیست هزار از لشکر مملکت

مزبور با هفت هزار کس از جوش روس و پروس در قرب دروازه شهر برلین رحل اقامت افکنده
بود شهر مزبور را از جانب شمال فاصله با ولایت [illegible] بیست میل راه است و از جانب شمال
و مغرب با شهر [illegible] که صد و هشتاد و پنج میل راه است فاصله دارد و جنرال [illegible] سی هزار
از عساکر [illegible] روس در شهر [illegible] که یکی از ولایات [illegible] است متوقف بود و جنرال [illegible]
[illegible] با پنج هزار و ابواب جمع شاهزاده [illegible] که از جانب ناپلیون به نیابت سلطنت ایتالیا منصوب بود
مامور بود تا مزبور گشت و شاهزاده [illegible] با افواج ابواب جمع خود به مقابله جنرال [illegible] که با جنود جمعی
مامور [illegible] در ولایت [illegible] بود اشتغال داشت جمعی کثیر [illegible] که طرح صفوف محاربه و جنگ
[illegible] ذات [illegible] مرسل مزبور که در اول [illegible] دولت فرانسه برجع و تعدیل [illegible]
که لازم و ازمنه عمل آورده دستور العمل طرح مقابله و مقاتله امپراطور ناپلیون را به قرالات متحده داده
که از آن قرار [illegible] مزبور به دست بکار [illegible] مرسل مزبور چنانکه [illegible] تجربت او [illegible]
[illegible] مزبور [illegible] که [illegible] امپراطوری بود امپراطور [illegible] حضرت [illegible] شهر [illegible]
مزبور [illegible] در آن وقت [illegible] در این اوقات امپراطور [illegible]
[illegible] قرالات [illegible] سردار [illegible] و آن و سردار [illegible] از بعضی [illegible]
طرح لشکر آرائی قرالات متفقه را رتبه ایشان را از [illegible] لشکر آرائی ناپلیون [illegible]
و آن دو سردار [illegible] تغییر و شماتت دشمن [illegible] گردیده که محض عداوت [illegible]
با ناپلیون [illegible] مملکت خود [illegible] الی مملکت [illegible]
چون فرانسه که [illegible] مقام [illegible] آن [illegible]
[illegible] سرداران [illegible] که برای حرب حضرت امپراطور [illegible] آن [illegible]

که ناپلیون با هر یک از افواج لشکرها آغاز محاربت کند لامحاله غالب آید و منهزم سازد و اگر چنان
معلوم نیست که او در منظور جمعیت داد و لاجرم هر که امر دسته از جمله لشکر خواهد آورد و چاپید هر یک از آن
سپاه و سرداران جنود ظفر همراه در هر محل و مقام که با جنود سعادت ارتسام ناپلیون مقابل آیند
امر از ثبات در محاربه فرو زنند مگر از مقابل فرار نمایند و چون جنود ناپلیون اثنا از انعطاف نمایند
جوقی دیگر از لشکر متفقه از عقب سپاه او آمده از اطراف طریق زده بر ایشان رسد و منزوه جوقهای
دیگر عساکر او را ... امداد آیند تا مگر درین راه ظفر برادیده والا تدبیرات ناپلیونی چنان
حساب و مستحکم است که حوصله اوهام دوراندیش بقصور خبط و خطا در آن تواند نمود و لامحاله در هر مقام که جوقی
از افواج لشکرش محاربه آغاز نمایند افواج و جوقات دیگر جنودش بامداد و معاونت ایشان خواهند
رسید و اگر کوه آهن در مقابل باشد خواهند برداشت و سیل سیال در برابر ایشان توانائی نخواهد داشت
پس سپهسالار بزرگ لشکر را که ... بود از فقرات مزبوره مستحضر نمودند که حسب صوابدید مزبور
رفتار نموده در هنگام مقابله با جنود ناپلیون فرار اختیار ... از جنگ گریز و فرار کار کرده و هم او را اعلام
داشته که هرگاه ناپلیون از ولایت ... حرکت نماید و بجمله بر سر جوقی دیگر از ... لشکر قزلبات
متفقه رود سپهسالار مزبور با دویست هزار جنود ظفر نمود ابوالعجمی خود از جبال ولایت ... آمده
طریق رجعت و فرار در راه گریز و فرار از جانب عقب بر او تنگ سازد و تعجیل تمام ... شهر ...
پراز و پس ... قبل از تلاقی سالاران لشکر عساکر افواج ابوالعجمی خود از ولایت ... حرکت
نموده بمحاربه و مقاتله ... افواج ... سرداران دولت ... اقدام کرد حضرت امپراطور
بمحض استماع خبر ... فراولان خاصه ... افواج بحر
جواره نظام ابوالعجمی ... در ... قسمت سلطانی ... شهر ...

خواهند

نموده با امداد و معاونت ... گذرانیده ... روان گردیده و برای سهولت مرور و عبور و اگر
قدر معقد و معروف ... و فرمود که پلهای محکمه و جسرهای مستحکمه بر زبر رود بازبرت و مقرر داشته
و تعجیل تمام و استعجال لاکلام عنان اشهب عزیمت را سبک کرده مقرر فرمود تا افواج بحر امواج
ابوالعجمی ... بعد از حضرت و معاودت جنود ظفر نمود ملازم رکاب نصرت انتساب روان و ...
برکب ظفر کوکب ... گردند و رود بارزه روی معظم است و منبع آن در ولایت ...
ولایت ... واقع در ازجانب شمال ولایت ... گذشته از وسط شهر
... داخل ... در بحر ... جبار ... دستور العمل مقرر در محاربه مقابل ...
جنود کرگ ... امپراطوری ... از جانب ولایت ... که یکی از ولایت ... آمد
بر قوقی تمام رو بهزیمت نهاده بجنگ گریز ... فرار ... ساری ... لشکر ... خود را ...
پس رسانیده در ساحل رود ... مزبور در حوالی شهر ... ایشان ... عساکر خود را مرتب ساخته
محافظت ولایت ... و دارالسلطنه آن مملکت اشتغال ورزیده در ... هم ... سلطانی آخر
اسد سنه مزبوره معروض خدمت امپراطوری افتاد که بمحض خروج حضرت امپراطور از ولایت ...
عساکر قزلبات متفقه روس ... پروس ... جسارت و تسخیر قلعه ... مبادرت ورزیده اند
امپراطور ناپلیون ... انقلاب ... فاطر ... آیت داشته ... خصم را ... خود
با ... فرمان داد که افواج قراولان خاصه از مملکت ... که ولایت ... دارالسلطنه آن
مملکت است مراجعت نمایند و ... اتعاقب ... ساخته و خود ... از آن
پس اشهب عزیمت بجانب ... تاخت و در آن اوان ... سپهسالار عساکر
و حشام قزلبات متفقه و امپراطور روس و پادشاه پروس و ... چون نهضت امپراطور

ناپلیون را از ولایت بیرون استماع نمودند رجب بهرات سابقه با دو لیست هزار لشکر از جبل
در ولایت ترکیه بزیر آمده غنائم کوهی که غنائم در جانب بسیار در دو الف مجمع ساخته در خارج دروازه
و همه شهر [illegible] روند و در راه لشکر و تخریب لشکر جبال [illegible] حوالی شهر نزدیک داشته جبال
بست نیز که بر حسب امر حضرت امیر الامرا بابت مرزبانی محافظت طرق و شوارع و صدود و معابر
ولایت ترکیه مأمور بود چون هجوم جنود انگلیس و ابراهیم بیک در روس دیده و در پیش راه از
اطراف و نواحی ملاحظه کرد تاب مقاومت نیاورده از مقابل ایشان کناره گرفت و بجبال لبنان رفت
مرز و لشکر منظور را از آنجا که در حول حضرت امیر الامرا از لشکر بطرف آن جنود محصور فرمود
نماید خود در آن قلعه ساحل در آن حصن حصین متحصن گشته بی قلعت و قلعه داری اشتغال ورزید
و آب ما شرق و آلات شعله چون طریق را از طرف بی [illegible] را داده را بنظر خود موافق
مطابق دیده نمیدیدند تأمل و درنگ در جهت محاربه و جنگ بحوالی شهر رفته عکا را بر جای مسکون
مقرر داشته بمحاصره اقدام نمودند و این امر در روز بیست و نهم ماه [illegible] سلطان چهارم سنه هجری
وقوع یافت و هرگاه سلاطین [illegible] قرین روس دیده و در پیش قبل از وقت ناپلیون ولایت مزبور را
مسخر کرده متصرف گشته بودند و هر جا قبائل ناپلیون از راه جلال الحصن و ما بال اول مرزبانی کرد
زیرا که بکلی طریق مراودت ممالک فرانس بسته بود و همه جنود جدید از مملکت فرانس بتصرف محال
می‌نماید اگر چه طرح محاصره را بر وضع مرغوب ریخته بودند ولی سرداران جنود متفقه روس و دیگر
در پیش چنانچه حالت از عهده محاصره نتوانسته بر آمده چه بایستی در عمارت و دروازه از طرف
و جوانب حمله در پیش برده شهر و لشکر را احاطه نتیجه آورده ولی [illegible] در زیر دیده منظور داده و جبال را گرفته
شدند که او نیز با افواج ابوالحسینی در ایشان ملحق گردیده از آن پس بر محاصره پرداختند این راحکم دار بگیرد

[Margin note:] این در روز دوم [illegible] بیست و چهارم [illegible] در وقت [illegible] [illegible] چون بیست [illegible] و هوا هم [illegible] قبل [illegible]

دارد گفته

در آن روز موقوف داشته بعد در آن روز که روز بیست و ششم ماه آنقضت سلطان خمیس سنه بهجام
نسخ بمحاصره بر پیش اشتغال ورزیدند و از اطراف شهر و لشکر گلوله توپ انبار مانند هجوم آن
گرفت و در عین انبار جنود و آلات شعله هجوم آورده لشکری مضبوط که توپ در دروازه و باره
برانده بود متصرف گردیده ماند که فاصله لشکری دیگر را نیز متصرف آوردند و از دیگر میدان رسید
که از اطراف جنود فرانس رسیده در پیش بمقابله برداختند و گلوله خمپاره و تفنگ و توپ بکار چه بیار
شهر مزبور بر کشیده جبال را بست نیز اگر چه از ازدحام مجاهدات و مساعی و ثبات قدم در محافظت و
محارست ولایت و معارضه و مقابله دشمن قوی آیت معمول بسیار داشت ولی در وقت خود پیش بینید که از
شهر میدان عظمت را از صدمت حمله ان جنود بیش کو آب مدت محافظت و در مقابل مبارزت
ایشان مقاومت نماید و با افکار و لابد در این اندیشه و خیال بودند که شهر را از دشمن بسیار زند
و سر از گریبان ز تعارف بر آرند که ناگاه از اقبال بخت و اقبال مطبوع دل که مرکب ظفر کوکب ناصح
حضرت امیر الامرا از جانب بحر و دو آب چون سیل سنبل و برق عجال نمودار گشته وارد دولت
شدند و در استخلاص شهر از دست مخالف استعمال نموده حمله بر افواج خصم نمودند و از تنگ عزم از قوت
اجناب همراه مراد فرستاده تا بکوید چون حضرت امیر الامرا خبر عزیمت لشکر مخالف را بجانب بیرون
استماع فرموده از مرز ولایت سینه مراجعت و تعجیل در حرکت عنان عزیمت بجانب آن ولایت
مصروف داشت و هنگامی که افواج خصم شهر را محصور نموده در خارج لشکر آن حصن بافصور بود
شرف ورود از آنجا فرمود و در ساعت جنود ظفر ورود را بمقابله و مقاتله خصم مأمور فرمان داده محاربه
خشکی و ماندگی عساکر نصرت مآثر نگردد و افواج لشکر نیز از راه تعصب و غیرت مطلق اظهار فرو ماندگی
نکرده امیر الامرا در رشادت آفرین خواندند و با نهایت جلادت اقدام بمحاربت ورزیدند و اما بمکث

ناظر فی میدان اردو و افواجش چشم بکار و جلوه در هنگام عبور از آن غات و معابر به جهت آنکه حضرت امپراطور
رتق فرموده با سپاه مستقیما [illegible] رود و از [illegible] و ملابت بر زمین [illegible] داده و بجز آن
و هر سپه مخالف مستظهر و امیدوار [illegible] مدد گار [illegible] عبور نموده از جمله بر یورش فرمود در [illegible]
و جبار ال [illegible] در باب حضرت امپراطور حمله بر دشمن بردند یکی از آن دو شهر [illegible] از دروازه مرحوم
به پلادین [illegible] جلادت بیرون جهانیده حمله بر جنود خصم کرد و دیگری از دروازه مرحوم به [illegible] رود پا
نهاد و دست از [illegible] و جا به یک جهت اردوی [illegible] بقیه لشکر خصم آورد و آن دو شهر به چند [illegible]
آوری در اول این حمله لشکر [illegible] را از مقام خود که [illegible] موسوم بود و [illegible] و در کرد [illegible]
که ما برادر توپ آتش فشان رخنه در شهر افکنده لشکرها را منصرف گشته از لشکر [illegible] فتح [illegible]
نمودند سایر حوقات و افواج [illegible] و آلات متفقه را از مشاهده [illegible] رعب و هراس بر خاطر
مخالفت اساس افتاده دست از محاصره شهر [illegible] باز داشته و قرار کار بر جنگ قرار [illegible]
حضرت و افواج [illegible] ممالک افلاک را در نیام مغرب نهاده دست از [illegible] داری سپهدار
داشت پس طرفین حسام مقام در نیام نهاده هر یک در مقام خود آرام گرفته و قرب مکان لشکریان
با یکدیگر چنان بود که قراولان طرفین مکالمات با یکدیگر می‌نمودند تا هنگام طلوع صبح [illegible] ممالک
شرق از هیبت افواج مختلفه کواکب قدم در میدان سپهر نهاد طرفین قدم در کارزار نهادند و با آنکه
باران [illegible] صفحه غبار [illegible] خضر و میدان [illegible] صفحه [illegible] تقاعد از
[illegible] حضرت امپراطور عساکر منصور را حوقه حوقه و دسته دسته از شهر [illegible] باطراف روان [illegible]
و چون عساکر و آلات متفقه [illegible] از شهر [illegible] الی ولایت [illegible] آورده بود [illegible]
حضرت امپراطور لشکر را به هر مقام و معرکه که [illegible] ماموره مقرر داشت و [illegible]

و طوفان حرکات جنود امپراطوری را از انظار مخالف پنهان می‌داشت در حقیقت آن ابر مقدمه [illegible]
امپراطور بود و [illegible] خود با افواج قاهره [illegible] مخالفین آغاز حمله و یورش فرمود و [illegible]
لشکر غلبه و استیلا یافت و [illegible] مطلب [illegible] صفوف سپاه لشکر مخالف [illegible]
منتظر بودند که افواج [illegible] جبار ال [illegible] آمده مقام گیرند و چون جبار ال [illegible] به مقام رسید
[illegible] از [illegible] خستگی راه از کار [illegible] لشکریان [illegible] بوده [illegible]
و [illegible] مصرف گذشته بود و بدین راه [illegible] خصم را [illegible] رسید حضرت امپراطور فرصت غنیمت
امر یورش میسره فرمود و در هنگام گرمی [illegible] حرب و جنگ و باریدن صواعق گلوله توپ و تفنگ آواز
[illegible] توپ [illegible] سنگرهای فراوان منقطع گردید حضرت امپراطور جبار ال [illegible]
[illegible] ماموره فرموده [illegible] که چون سنگر [illegible] و مقام توپ
دشمن مرتفع می‌باشد [illegible] سنگر [illegible] در جواب [illegible] خصم [illegible] توپ چند انداخته دشمن
[illegible] حضرت امپراطور از استماع این سخن [illegible] متغیر
فرمود که [illegible] توپ [illegible] متصل توپ چند انداختند تا دشمن را به مقام [illegible]
افواج [illegible] صدای رعد ادای توپ از سنگر [illegible] بلند گشت
در ساعت حرکتی در افواج مخالف [illegible] رسید که از ظهور آن حرکت جنود [illegible] معلوم کردید
که [illegible] دشمنان [illegible] گلوله آتش فشان گردیده است حضرت امپراطور [illegible]
[illegible] آلات متفقه گشته [illegible] و سعادات [illegible]
گردیده [illegible] آن روز [illegible]
[illegible] که در هنگامه اشتغال [illegible]

[illegible]

بضرب گلوله توپ صاعقه مثال هر دو پایش افتاده از پا درافتاد و از معرکه کارزار آتش دربرده
آتش بار کار زن سینه امپراطور روس پادشاه و پرنس فتاده در آتش ... روز از آن ...
جات بیرون گشته مجملا چون طرح محاصره شهر ... زمین را آتش ... بگذارده ... منهدم ...
او تمامی اطراف ایشان را مضطرب گردیده و تدبیرات او در تسخیر ولایت عراق آن بود که ناپلیون ...
غایب بوده باشد و از خارج امدادی بمحصورین رسد نظر بر اینکه امپراطور روس پادشاه ...
از تسخیر شهر بکلی مایوس گشته پریشان شدند زیرا که وصول ناپلیون طرح جنگ ایشان را بکلی از یکدیگر پاشیده ...
دیگرگون گردید و امپراطور روس پادشاه ... که در آن کارزار ... خود را اغلب مشغول ... بوده
ورود ناپلیون خواستند ... مغلوب و مقهور دیده از هوای ولایت گیری بخیال خود داری افتادند ...
الغرض چون عساکر روس ... در غزوات سابقه شجاعت و رشادت ناپلیون را دیده ...
جنبیده ... کشیده ... سطوت ... بودند ...
ایشان افتاده ... آن ولایت ... گشته و از پی ... و عدم حزم ...
بودند که ... در مقابل ... ناپلیون مقاومت ورزند ... ایشان ...
بودند و ... که از اهالی ولایت ... بوده ... کمال ...
... از دولت ناپلیون ... و خدمت امپراطور روس ... گشته ...
بود بعد ... امپراطور روس پادشاه ... که اکنون ...
... که ... در عین قتال ... لشکر ... بجای ... تمام ...
جنود ... امپراطور روس پادشاه ... اکنون ...
بود ... در لشکر ایشان ... اجرای ... نکرده ... فرار ...

و جواب احکام ... عساکر مقرر داشته که قرار کار بر فرار نهاده ... فرار ...
مؤلف گوید هرگاه سلاطین متفقه رجب صواب دیده ... بر فور ... مجملا آن بود
که تا هر ... صورت نماید و صورت ظفر از جانب ایشان ظاهر آید ولی از آنجا که تقدیرات
سبحانی برخلاف تدبیرات انسانی می باشد قبول التفتی نگردیده ... رسیده ... آنچه رسید مجملا سبب
انقلاب ... صدمات بی منتهای افواج فرانس که متعاقب ایشان ... مضرات
... خسارات لاتعد و لاتحصی بر لشکر ... متفقه را عارض ... گردیده و حضرت امپراطور ناپلیون
پادشاه ... افواج عساکر ... قطع طرق ... ولایت ... مامور ...
... را با جنود ... بسته طرق ... جنوب رود آب که معبر خصم بود ...
... چون عساکر منصور حضرت امپراطور این دو شارع مقرره و دو معبر معتبر را که طریق فرار ...
دشمن بود بسته ... داشته جنود مخالف را ... که ... آن دو معبر ...
برای خود ... و ... طرق ... صورت امکان نیافت
سلاطین متفقه را ... افواج فرانس از اطراف ... جنود خصم را ...
نموده قتیل و اسیر ... دستگیر ... اگرچه ... مخالف ... هزار ...
ولی بی اغراق ... هزار ... در آن معرکه ... اسیر ...
گرفتار گشته ... توپ و چندین هزار عراده ... حرب ... ایشان در
... فرار ... افواج قاهره فرانس ... هزار نفر قتیل ...
حضرت امپراطور ... سپاه منصور ... جنود خصم ...
و از شدت ... بر آب گشته بود ... وقت ...

سفقان سردار استقبال کرده بعد از دخول تمام در السلطنه به حضرت امیر اطهر منور فرمود مجدداً چون
جنود مخالف را مراجعت و مخالفت کرده فقدان دوای ایشان را در وقت و موقع رسانند از ان پس اهالی
ولایت را احضار فرموده نوازشات و ملاطفات ملوکانه کرده در عرض جزای خدماتی که از هر جهت
مرایشان را رسیده بود انعامات و بخشش بسیار به ایشان که نظیر آن خرابی و خستگی نمایند و ایشان را
مطلقا از زحمت معاف فرموده احکام صحیح در باب ملک سر برآورده فوج فوج و حرقه حرقه جنود مسعود به تعاقب خصم
هرب روان فرموده سرداران را به استعجال و گرفتاری دشمنان و صحبت نمود آخر روز از آن حضرت
امیر اطهر تعقیب در مرارت و زحمت و کره و ادراک عقب بر دم مرنج بیکبار الحق تحمل آنکه از جهات و مشقات
که در ان چند روز امیر اطهر به ایشان تحمل کرده خارج از قوهٔ بشریت و طاقت انسانی بود و در آن سه روز
در زیر باران و باد در انتظام امورات لشکر جنود سعادت نهاده بود و از لزوم در حرکت و کل در حرب
که دور کن رکین لشکر که ان دسته صف در بیست بحر قدرت اگر میتنع بنگرفت و خود برای قرار دستور العمل لشکر
تا شهر به تعاقب خصم شتافت و بعد از کرامت اثر آن قرب دو ساعتی طی مینمود سرعت و سهولت ایصال
احکام و مقررات بدیشان ممکن و میسور بود ولی بسبط خبر بخشش مقتضی آن گردید که از قوت خستگی و جهت
ضعف لشکر بر مزاج او غالب گشته لا علاج بر خلاف منظور ضمیر کار لشکر شبانه به شهر درآمدن بر حرکت و دو
و تعاقب دشمن را به عهدهٔ سرداران با فنون از حول و موکول داشت و بدان راه مصاعب کلیه دو حسن
دران ایام مرتشکر اداری نمود تبیین مجمل التفصیل این اجمال آنکه در روز بیست و نهم ماه فتح سلطان
یازدهم سنبله که افواج بحر امواج کرامت آثر دولت جسب امر امیر اطهری به تعاقب خصم مخالف از شهر اجتمعین
اکار هر یک به قدر مقدور به سرعت شتافته بر پشت وجنگل و مرتفعی مرزونت و مرتفعی سخت شیر هر یک با افواج امرا ایجمی
جنود ارزاری محالف که به تعاقب خصم مخالف از شهر شتافته و در مرتفع و اکثر آنها بی مرز ارزن جنود امرا ایجمی از طرف دیگر

بنواهی

متعاقب لشکر گم طریقی اشتغال داشت بر کسی بر متعاقب امیر آخطرخان سپهسالار حرفی معظم از جهات
لشکر بعید و مرروش روان بود متعاقب او بشهر یزدان الله که شهری محقر و بر زبر جبال ولایت و جبیه
واقع است رسیده امیر آخطرخان را منظور آن بود که جنود لشکر اوبجمعی شهر یزدان که یکی از دولایت
برحیبه است رسانند زیرا که شهر مزبور محل معبر و مکان منظر عموم جنود و فوالات متعلقه واقع میباشد در شمت
وانثنای جبال انکه هرگاه زود تر به امیر آخطرخان رسیده او در بهنزم و مغلوب سازند و دشمن به شهر مزبور
سلم نموده منصرف خواهد گشت و جنود استراحت نموده جنود ازاد در آنجا منتظر به سخته طریق عبور بر مرور شب دشتنا
دشمن را که منحصر به است منقطع و مسدود نموده مخالف را ناعلاج بر آن خواهد نمود که یا در قرب مقام
مرتفع مزبور رحل اقامت افکنده جنود لشکر را در مخاطرات عظیمه و مهالک کلیه اندازد و یا از اطراف
اوراحسان کرامت آثر فرانس محاصره خواهند نمود و بنجز هلاک مفری از آن ورطه نخواهد یافت یا لشکر
مرتب دسترس داده و سایر رحال و اثقال را کنجکه از طرق صعبه و راههای غریبه که آمده و گذرش عبورات ازان
صعب و دشوار است از جبال برخیبه فرار دهد تا از ورطه هلاکت برکنار رسد مجملا مرتفع و انثنای جبال صعوبات
مزبوره بمجا از شهر یلطرز ناله عبور نموده از زیر جبل زیر آمده و نقریه کلم که فیما بین شهر یلطرز و الله ولایت باچیقند
دروازه شمیق واقع است رسیده و در محمر ربیز عبور نموده سمت شهر باچیقند روان گردیده مقدمه الجیش او در
بگذر سنگی شهر مزبور بقرب لشکر دشمن رسیده به امیر آخطرخان که تا از زمان دیده بجای برادری قرار دیگر
برو چون کار را به ایشان زار دیده گزیری از کارزار ندیده دست از جان شست و یک بار جنان آن ازوار
کشیده و استیلا و ستیمور انه بنای مقابله و مقاتله با دشمن نهاد و افواج امرا ایجمی جنود امیر عقب قتال آنکی بر دو
که سلامتی و استخلاص امیر اطهر را در آن کس که حقیقه شمار را به دل مراتب از نهد به مترات مزوف در آن بسته
به انست که در مقابل خصم چون کوه آهن ایستید و انجامات تمام و مساعی الکلام معمول به بند دل ارام

مرشل واندمی چون حال را بدین منوال دید چندی سری از نبرد در مخالفت اشاره کرد ابوژن که
ابوجینی جنرال بحرب خصم مامور داشته جوق جوق و دسته دسته بمیدان کارزار روان ساخته کار
بجائی رسید که با علاج چند از جنود را که در قلل جبال شهر پطرزوالد متوقف داشته بود بمحاربه مامور نمود
و هجوم لشکر جنرال دورداه مزبور مجتمع ساخت و امیر رشید آنقطر اگرچه بکید بستند به بسیاری گلوله
توپ افتاده بسیاری از بهادران سپاهش از پا درآمدند ولی دلیرانه ثبات قدم ورزیده از مقام
خود نجنبید تا جنرال بژیکی که او نیز از هزیمت یافتگان جنود روس بود با افواج ابوجینی بامداد او رسید
و شاهزاده شوارزنبرق نیز در محاربی فرار از محاربه مزبوره استحضار یافته جمعی را بامداد او مامور فرمود
مرشل واندمی برخی مستحضر گشت که اطراف او را لشکر خصم احاطه داده و میان گرفته اند طریق چاره را
از هر طرف مسدود دیده بناچار تن به تقدیر گذاشت و پس از ظلمت شب پرده سیاه در چهره عالم کشیده طرفین دست
از محاربه کشیدند و مرشل واندمی تصور آنکه لشکر فرانس که در تعاقب خصم میباشند شب هنگام رسیده
صبح گاه جنود دشمن را منهزم و مقهور نموده مقصود خود حاصل خواهد ساخت در مقام علاج کار بر نیامده آن شب را
در همان مکان توقف نمود و در آن شب برخلاف منظور مرشل مزبور جنود منهزمه خصم زیاده بر پیشتر در آن مکان
مجتمع گشته بهیچوجه اثری از جنود فرانس ظاهر نگردید بایکام طلوع صبح که جنود دولت شرق لوای نصرت
بر هزیمت افواج کواکب برافراشت و افراد موجودات را بزیر لوا آورد شاهزاده شوارزنبرق و جنرال
بژیکی لوای فیروزی برافراشته عموم جنود منهزمه و آلات متفرقه بزیر لوای ایشان مجتمع و با فزونی جمعیت
و صولت ایشان شیر از حمله لشکر مرشل واندمی رو بند مرشل مزبور چون صورت حال بدین منوال دید بلاعلاج
بعزم فرار روی بر مرتفعات شهر پطرزوالد نهاد و در محاربی فرار او را [illegible] روی داد که باره حشمت
اقبال جنود فرانس از اهتزاز افتاد تفصیل این اجمال آنکه جنرال کلنست که از جمله جنرالان بروس بود

باز افواج

[illegible]
در حوالی راه از هزیمت یافتگان از راه راست دور افتاده و در سمت منحرف گشته جنود کنگل شوین واقع گشته
[illegible]
آن دو لشکر منهزم یکدیگر را ملاقات نموده جنود روس از ملاحظه فرنسیان چنان گمان بردند که افواج فرانس
از هزیمت ایشان مستحضر و بسته طریق فرار ایشان آمده اند که متعاقبین نیز از عقب رسیده از طرفین کار
برایشان تنگ گرفته یکباره کار ایشان تمام نمایند لهذا اجرات توقف در مرتفعات مکان مزبور قطع
طریق عبور جنود فرانس نموده از روی بیم و خوف هجوم آور گشته که بعضی از میان افواج جنود فرانس راه
فرار دهند از ورطه هلاک بدر برده بشهر ... روند و از طرف مرشل واندمی جنود فرانس نیز تصور نمودند
که جنود روس از فرار ایشان استحضار یافته بسته طریق و قطع راه ایشان شتافته اند شاهزاده شوارز
نبرق از عقب رسیده با جمعیت عزم جزم نمودند که بهر طریق بشود طریقی جسته جان از مهلکه بدر برند پس
جنود فرانس و روس هر یک بتصور مزبور در نظر آن یک از شیب بفراز مرتفعات و این یک از فراز بشیب
تا چند از فراز بشیب هجوم آور شدند و صفوف جنود طرفین با یکدیگر تلاقی و مخلوط گشته دست بقبضه تیغ آبدار
و نیزه بر بود آتش گیر و دار مشتعل ساخته و مردان کارزار از جان دست شسته داد سر
هلاک میدادند و از آنجا که نظام فرانس زیر و زبر گشته نه جنود روس از طرف قطعه زمین
ایشان مقتول گشته و سعی و اهتمام ایشان برای قطع نصرت و غلبه بر یکدیگر بود بلکه طرفین را مقصود خلاصی
و استخلاص از آن معرکه پرخوف و خطر بود مجملا مقارن این احوال بمطابق این حال لشکر کلنست
ابوجینی شاهزاده شوارزنبرق که بتعاقب مرشل واندمی شتافته بودند از عقب رسیده کار بر جنود فرانس تنگ
کردند و نایره حرب و قتال چنان اشتغال یافت که دود آن چشمه مهر خشان را تیره و تار نمود القصه لشکر

فرانسه تاب مقاومت و ایستادگی نیاورده منهزم و متفرق گشته جنرال [illegible] و اندرمی و جنرال [illegible] با
هزار تن از جنود فرانسه در آن معرکه که بقیه السیف در آمده دستگیر گردید و چند هزار کس از ایشان بعرصه قتل رسیده
جمعی کثیر مجروح و زخمی شده بودند و در شقه لوای جنود فرانسه منصرف عطف کرده خصم آمده باقی هزاران جهت
فرار نموده در جنگل و جبال متفرق و متواری گشتند پس از چندی متمم معسکر امپراطور ناپلیون شده بجهالت
و فوج این فتح که مورث ... کلیه است ... شهر ... و ... گشته از فتح و استخلاص
خود خبر باطراف فرستادند سایر جوقات جنود فرانسه چون از ... مستحضر و مخبر شدند از ... مرارات
خصم عذار ... گشته و دست ... جنود جمعی خود در شهر ... توقف ورزیده و جنرال ... در شهر
... و جنرال ... نیز ... اقامت ... در ازاء ... مرکب امپراطور ...
در ولایت ... متوقف ... و ... جنرال ... افواج ... فرانسه از ... و در
معرکه قتال و جدال فرار نموده ... مجروح و ... که در دست ... خود ... حضرت ...
امپراطور ناپلیون رسانیده صورت آن قضیه ... واقعه ... الی الختم ...
... ناپلیون ... حضرت امپراطور ... تغییر ... فرانسه
وقایع ... را استماع فرموده پس از حصول استحضار از خبر ... خطاب ...
فرمود که ... این حالت است که ... فتح و اقبال ...
شام ... و ... فتح و نصرت ...
کامی ... و ... و ... مغلوب و مقهور پس از
... که در ... مشغول
... گشته ... خیال کردم

فصل بیست و پنجم در بیان بعضی وقایع که در سمت شمال ممالک ... اتفاق افتاده و لشکر فرانسه
شکست یافته و شهر ... دولت ... در آمد و ذکر جنگ فرانسه ...
... و ... شهر ... و ... سایر گذارشات اتفاقیه در آن اوقات

قبل از این سمت تحریر پذیرفت که ... برای آنکه در مقابله و محاربه برابر با ناپلیون مجتمع ...
... نمود ... فرار ... دولت ... خود را
در شهر ... که تا شهر ... بیل راه است متوقف داشت و حضرت امپراطور چون ...
... خصم مراجعت نموده بشهر ... می آمد ... تا ... در شهر ... فرمود ...
... شهر ... محکم داشت ... حاصل بود که ...
هست که ... آید ... منهزم ... جنرال ...
... حسب امر ناپلیون ... بمقصد ...
... جمعیت فراهم آورده بمقابله ... پرداخت و در حوالی شهر ... صفوف ...
اقدام نموده ... با یکدیگر محاربه نموده از آن پس ... جمع ... نموده ...
... با یکدیگر محاربه نموده ... جنرال ... لشکر فرانسه جمعی ...
... فرانسه ... متصرف آورده ... واقع ...
خصم ... لشکر ... جنرال ... جنرال ...
... افواج ... خود ... از جنود فرانسه ... لشکر فرانسه را
... چون ... ساختند ... جنگ ...
... منصرف گشته ... جنود فرانسه ... را

معرض وشب را در آنجا متوقف گشته ولی در این حمله یکهزار و پانصد نفر از لشکر فرانسه کشته
در عراده توپ ایشان نیز بتصرف خصم درآمد و روز دیگر جنرال اودینات از [illegible] استعداد خصم
استنباط نمود که تاب مقاومت نخواهد آورد لهذا اقرار کار را از جنگ [illegible] داده فرار را بر قرار
اختیار کرده و فرار او موجب هراس سرداران مستحفظین فرانسه که در قلعه [illegible] متوقف گشته بودند
بعزم خصم در داده و گردن بر اطاعت او نهادند و لشکری که حسب الامر امپراطور مامور ملک [illegible]
و شهر [illegible] از تصرف خصم بودند بالمره مستاصل و منهزم گشتند و پانزده هزار کس از ایشان
تلف آمد و یکصد عراده توپ از ایشان نیز بتصرف مخالف درآمد و مورخ میگوید اگرچه در باطن این
هزیمتهای متوالی شکست پی در پی در حضرت امپراطور ناپلیون را صدمت عظیمی رسید ولی وجود مرتب
مرتبه [illegible] از همراه تمام در [illegible] فطرت صفحات سرحد [illegible] ولایت [illegible] داشت [illegible]
کامله در آن باب بعمل می آورد بتبیین انتقال [illegible] جنرال [illegible] را البته [illegible] لشکر مامور و مقرر نمود که
[illegible] تا توقف و تامل بعسکر ابراهیمی روانه و اعلام نصرت [illegible] فرانسه را [illegible] شهر [illegible]
[illegible] صبح [illegible] هشتم [illegible] سلطان [illegible] بجهت [illegible] جنرال [illegible] حسب امر [illegible] چون [illegible] سالار
عسکر مامور [illegible] شمالی [illegible] که سابقا ابراهیم جنرال اودینات [illegible] در حوالی ولایت [illegible] متوقف
بودند روانه شهر [illegible] که دارالسلطنه مملکت [illegible] ایشان [illegible] دیده و در [illegible] خصم که ابراهیم جنرال
[illegible] و معهد مملکت [illegible] بودند در سمت شرقی [illegible] حوقه حوقه و دسته دسته [illegible]
[illegible] و [illegible] و سایر [illegible] حوالی متفرق و ساکن گشته بودند و جنرال [illegible] منظور
نظر آن بود که بعزم عسکر خصم رود و در سمت [illegible] راه [illegible] عبور نماید که جنرال [illegible] و افواج
[illegible] مستحضر گردیده [illegible] ابراهیمی [illegible] که [illegible] شهر [illegible]

رسانند تا در آنجا جنودی که امپراطور ناپلیون [illegible] ولایت [illegible] بجانب او فرستد بسهولت مراودت نمایند
[illegible] پس نقشه طرق [illegible] را برای استحضار رفقا تمام ملاحظه نمود از نقشه چنان استنباط کرد که در عوض [illegible]
[illegible] که محل توقف جنود خصم است [illegible] عبور [illegible] لامحاله دشمن مستحضر خواهد
گشت لهذا قرار بر آن نهاد که بسرعت [illegible] چنان از آنمکان بگذرند که هرگاه [illegible]
[illegible] جنود [illegible] را خواهد مجتمع نموده بحرب ایشان پردازد ایشان عبور کرده [illegible] جنرال
[illegible] نموده که با افواج ابراهیمی [illegible] جنود فرانسه لشکر متوقفه قریه [illegible] توقف [illegible]
[illegible] فرانسه از آنجا عبور نمایند و هرگاه دشمن مطلع [illegible] قدم گذارد جنرال [illegible] که جنود
[illegible] عبور نمایند و از آن پس کمک [illegible] جنود را از [illegible] لشکر [illegible] سازد و مورخ میگوید
چون جنرال [illegible] محاذی قریه [illegible] رسید جنرال [illegible] که متوقف [illegible] مستحضر و افواج
ابراهیمی جنود [illegible] برآمد و [illegible] قریه [illegible] جنود [illegible] صفوف قتال اشتغال [illegible]
[illegible] میگوید هرگاه جنرال [illegible] قلیل [illegible] ثبات قدم ورزیده [illegible]
مقاومت [illegible] افواج [illegible] جنرال [illegible] استحضار [illegible] عبور [illegible]
[illegible] گشت که موجب صعوبت [illegible] ایشان شد [illegible] انتقال [illegible]
افواج ابراهیمی جنرال [illegible] قبل از حرکت [illegible] جنرال [illegible] خود [illegible]
گشته و چون محاذی قریه [illegible] رسید [illegible] افواج خصم [illegible] افواج جنرال
[illegible] از افواج [illegible] رسید [illegible] جنود خصم مستحضر شد که جنرال [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] فرانسه [illegible] دارالسلطنه [illegible] شنیده لهذا [illegible] جمع [illegible] لشکر
روانه نمودند [illegible] لشکر از قریه [illegible] حرکت کرده [illegible] مشتعل گردید [illegible] ایشان رسید جنرال

بود از جانب لشکر پروس و روس مامور گشت و جنرال [illegible] را از جانب لشکر فرانسه [illegible]
گردیده و مجدداً امپراطور ناپلیون جنرال [illegible] را مامور داشت و امپراطور ناپلیون بذات خود بعد از
پروین جنرال ناپلیون را امداد جنود روان ساخت و چندان امداد نیافت که نایره حرب
اشتعال پذیرفته هنگامه گرم گشت و لشکر روس را از صدمات توپ فرانسه [illegible] خسارات بسیار رسید
ولی چندانکه مقتول و مضروب گشتند از محل توقف خود حرکت نکرده چون کوه آهن ثبات قدم ورزیده
متمکن ماندند بالاخره چون پیش لشکر فرانسه روس و پروس [illegible] و معاضدت و استظهار
و موافقت یکدیگر از اطراف هجوم آور گشته هنگامه کارزار را گرم و نایره حرب را مشتعل ساختند
و جنود لشکر فرانسه [illegible] امپراطور ناپلیون هر چند در مقابل جنود روس و پروس مقاومت و ثبات
دلیرانه نمود ولی از تفاوت افواج [illegible] تاب مقاومت در قوه خود ندیده قرار بر فرار
و افواج [illegible] را [illegible] روی بفرار نهادند [illegible]
فرانسه گشته کار بر ایشان تباه و روزگار ایشان سیاه گردید مقارن این احوال افواج امپراطور
خصم مجتمع بر عقب صفوف جنود [illegible] امپراطور ناپلیون از این هجوم مخالف منهزم و مدفوع گشته
با [illegible] امپراطور ناپلیون هزیمت [illegible] شهر [illegible] فوجی همراهی امپراطور [illegible] شهر [illegible] فرار
کرده مجملا امپراطور ناپلیون با بقیة السیف جنود منهزمه از [illegible] ولایت [illegible] که
از ولایات [illegible] در ساحل رود [illegible] واقع است رسیده و در آن محاربه که موسوم [illegible]
ده هزار نفر از افواج فرانسه معرض تلف رسیده و چهل و سه عراده توپ و بسیاری از آلات حرب
بتصرف خصم در آمد و [illegible] حرکت عساکر و آلات [illegible] احکام سپهسالاران
ممالک مقرر داشته که هر یک با افواج [illegible] خود روانه ولایت [illegible] شوند و امپراطور ناپلیون را

منتظر

منتظر آن بود که طریقی نماید که لشکر دشمن را از اطراف در یک مکان مجتمع نموده در یک نوبت [illegible]
یکمرتبه ایشان را منهزم و پریشان سازد و بسبب جرأت و فنون ناپلیونی بر ایشان غالب و فایق
آید و دشمنان را نیز در مقابل خیال آن بود که مطلقاً با ناپلیون برابر و مقابل نگردیده از محاربه [illegible]
محترز باشند و [illegible] عساکر ناپلیون پردازند و مراتع و مزارع آنها را [illegible]
[illegible] ایشان را با مملکت فرانسه [illegible] سازند و هر یک از ولایات [illegible] که [illegible] صداقت و محبت با ناپلیون
بر دوام می باشند بعداوت و خصومت او وادارند و در اطراف او منتظر فرصت بوده باشند
که هنگام تفرقه در جمعیت و قصوری در قوت مرکب او [illegible] هجوم برده تمام کار او را [illegible]
حضرت امپراطور چون امپراطور ناپلیون را چنانکه سابقا سمت تحریر یافت مامور [illegible] بعد از
پروین [illegible] ولایت [illegible] که دار السلطنه مملکت پروس است [illegible]
مطابق [illegible] از شهر [illegible] با کمال استعجال عطف عنان
عزیمت فرموده مقصود از آن عزیمت و منظور از آن حرکت آن بود که شاید صدمه [illegible] جنرال
[illegible] عساکر روس و پروس را [illegible] قزاق [illegible] جنرال [illegible]
گذاشت [illegible] ولایت [illegible] داخل گشته در حوالی شهر [illegible]
که [illegible] لشکر فرانسه [illegible] جنرال [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] عقب نشست و در محاربه او مجروح
گشت و در این اثنا خبر هزیمت امپراطور ناپلیون [illegible] مسموع [illegible]
اتفاق [illegible] بسبب مجدداً عطف عنان عزیمت بولایت [illegible] فرموده تشریف فرمای [illegible]
[illegible] با عساکر متفقه خصم مملکت [illegible] ولایت [illegible] دار السلطنه مملکت [illegible]

و محل جمع و جمعیت جنود دستاره نموده حضرت امپراطور است چون سابق محصور در راه کار در اردو جنود در پس
دور نمانده و در هنگام مراجعت ناپلیون لشکر مخالف نیز متقابل و محاذی شهر و لطخین رسیده
بودند از استحضار بر مراجعت ناپلیون منهزم و خائف گشتند که مبادا مسیحون بر ایشان تاخته بر
و مراد ایشان چون پیش روس بر زوش فرار و از طرق دور از صعب المرور ازجبر روان گشته و ناپلیون
تا حوالی شهر پطرزواله ایشان را تعاقب فرموده و در مقام بر زبیر عبور نموده بمحل هرست ناپلیون بمرشل
رسیده و طرق صعبه و درّه‌های مضیقه که مرشل نی در آنجا ماهر ثبت بجنده بود ملاحظه فرموده و از آنجا الی شهر
ناپلتنه که در اردو معسکر جنود امپراطور روس بود امعان نظری فرموده بدیدهٔ بصیرت دریافت کرد
که مصلحت کار در آن نیست که سپاه جنود او در آن درّه‌ها و راههای صعب العبور داخل نماید لهذا ایشان را
در محل خود توقف فرموده روز دیگر روانه شهر درزدین گردیده و در بیست و سیم سنبله وارد ولایت مزبور گردیده
و در مجاری مراجعت محاربه [illegible] واقع گشته [illegible] و در آن محاربه زخمی لشکر رسیده در [illegible] گشته
دلیران [illegible] لشکر ناپلیون [illegible] مقارن این احوال اخبار [illegible] رسید
[illegible] که در برابر او بود [illegible] از دخول ولایت درزدین ممانعت نموده لا علاج بر آن گردید
[illegible] نسبت شهر [illegible] فرار نماید ناپلیون از استماع این خبر مصمم بر آن گشت که مجدداً
بمقابله و مقاتله [illegible] آیات نصرت آیات [illegible] در خلال این احوال خبر رسید که
[illegible] لشکر [illegible] ناپلیون [illegible] اضطرابات [illegible]
و مقرر داشته است حضرت امپراطور از آن عزیمت باز آمده [illegible] امپراطور [illegible]
از جبال ولایت [illegible] برآمده تا حوالی [illegible] که مرشل نی در آن مکان منهزم گشته بود رفت و مجدداً
[illegible] در آن مکان با دشمنان روبرو شده [illegible] اتفاق افتاد که [illegible] ناپلیون

مجال توقف نمانده بسمت شهر [illegible] رفته از آنجا بشهر درزدین روان گشت و مقارن ورود شهر
مزبور معروض حضرت ناپلیون داشته که مرشل [illegible] و [illegible] دولت [illegible]
و مرور از رودخانه [illegible] شده و اخبار [illegible] شهر [illegible] محاصره نموده است و اخبار مزبور [illegible]
این رودخانه رسیده و مرشل [illegible] مرشل [illegible] که مأمور به محافظت و سرحدداری [illegible]
بودند در [illegible] ممانعت خصم ننموده اند حضرت امپراطور از وصول این خبر عزم مقابله خصم جزم نموده
در [illegible] سلطان [illegible] از شهر درزدین حرکت و در حوالی شهر [illegible]
اتفاق [illegible] خصم [illegible] ناپلیون [illegible]
خصم در آن مکان [illegible] و حمله بر ایشان خواهد برد روان گردید چون [illegible]
در آن مکان [illegible] در آن مقام توقف ورزید [illegible] که
[illegible] مرشل [illegible] و [illegible] محاربه [illegible]
[illegible] مطلوب [illegible] اندیشید که [illegible]
ایشان [illegible] امپراطور روس [illegible]
سابق در هنگام [illegible] امپراطور [illegible] شهر درزدین [illegible] که ولایت مزبور را
متصرف گشته طریق [illegible] مملکت فرانس [illegible] لهذا از مقام مراجعت
[illegible] مجدداً [illegible] شهر مزبور [illegible] احکام [illegible] لشکر ظفر اثر مقرر فرمود
که بحوالی و قرب آن ولایت آمده [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] این رودخانه [illegible] در تصرف و ضبط آن [illegible] خصم [illegible]
این احوال [illegible] هزار [illegible] رسیده [illegible]

معظم بران گردیدند که از رود آب عبور و بساحل ایسر رود فرود آمده جمیع جنود را محصور نمایند
و هرگاه ناپلیون از ولایت بیرزدین حرکت کند طریق مراودتش را با مملکت فرانس مسدود سازند مؤلف
گوید جنود فرالات منعقده زیاده بر کوچ لشکر [illegible] بمحافظت مقام [illegible] بکار نمیاید [illegible] ضمیر منیر امپراطوری
معلوم و مشهود گردیده و در ساعت سرکردهای سپاه نصرت پناه را احضار و طرح جدید جواب [illegible]
محاربه خصم قرار داد و که [illegible] اندیشه [illegible] ایشان [illegible] انتقال [illegible]
اجمال آنکه امپراطور ناپلیون قرار کار بر آن فرمود که از رود آب عبور و [illegible] بجانب لب رود [illegible] فرود
و ولایت بیرزدین [illegible] شهر [illegible] جنود [illegible] و مانع [illegible] فرصت [illegible]
رفته باستخلاص قلاع و قلعه در ساحل رود اودر که محصور جنود مخالف [illegible] و بهمین سبب قبل از عقد [illegible]
سرکشیل رفیقیا و سرکشیل [illegible] روانه فرموده [illegible] که ایشان [illegible] شهر برلین [illegible]
و ایشان تا بدان وقت برای استخلاص قلعه [illegible] از محاصره [illegible] دیگر گردیده [illegible] مجملا
منظور حضرت امپراطور در مقتضای رای او [illegible] حضرت امپراطور
مدت [illegible] در ملکان [illegible] برای [illegible] خود توقف فرموده [illegible] مشورت و دوستی جنود
آگاه [illegible] بواسطه توقف ناپلیون در مملکت [illegible] مخالف ایشان [illegible] برخورده [illegible] طرفی
از امپراطور [illegible] رسیده [illegible] دل گردیده [illegible] ایشان آن بود که [illegible] امپراطور ناپلیون [illegible]
مرتبه از مملکت خود دوری گزیند و در محافظت ولایات [illegible] اهتمام ورزد تا [illegible] ایام قوت [illegible] ضعف
مبدل و خصم [illegible] قوت کامل حاصل آید امپراطور در جواب ایشان میفرمود که اکنون سران سپاه من
مدت [illegible] از [illegible] محاربه [illegible] راحت [illegible] اند [illegible] گستاخ گشته جز
راحت [illegible] دستوری [illegible] محاربه و جنگ [illegible]

در انظار

در انظار ایشان عجیب و در مسامع ایشان بغایت عجیب مینمود مجملا امپراطور [illegible] حضرت امپراطور
[illegible] سرکشیل رفیقیا و سرکشیل [illegible] بسمت شهر برلین موقوف فرموده [illegible] شهر [illegible]
از [illegible] نمود [illegible] تمام روانه گشت و در صفحات ممالک [illegible] رود آب [illegible]
[illegible] و در عقب [illegible] حرکت [illegible] مقرر [illegible] داشت سرکشیل [illegible]
[illegible] خبر [illegible] المارشال را [illegible] توقف داشت [illegible]
خود در شهر [illegible] ولایت [illegible] مقرر فرمود که [illegible] توقف [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible] رجعت [illegible] رود آب [illegible] است مؤلف گوید [illegible]
ایام حضرت امپراطور [illegible] فرصت محاربه [illegible] خصم [illegible] فتح [illegible]
مملکت [illegible] اطاعت خود در [illegible] آورد فصل بیست و ششم در بیان ورود ناپلیون بشهر [illegible]
و گزارش جنگ ینه [illegible] و فرستادن خبر [illegible] که در [illegible] امپراطور [illegible]
و جواب فرستادن امپراطور [illegible] جنگ [illegible] لشکر فرانس [illegible]
و غرق گشتن شاهزاده [illegible] لشکر [illegible] لشکر فرانس و [illegible]
[illegible] سلاطین منعقده فرالات [illegible] و نصرت [illegible]
[illegible] شهر [illegible] و فرستادن [illegible] شهر برلین [illegible]
[illegible] روز چهاردهم ماه [illegible] جنگ [illegible] سلاطین [illegible]
جنگ آورد [illegible] لشکر [illegible] هر یک از طرفین جنود خود را از اطراف [illegible]
بسمت شهر [illegible] که از ولایات [illegible] مقرر فرمودند حضرت امپراطور از شهر [illegible]
فرموده [illegible] شهر [illegible] خبر [illegible] جنود فرانس

هست و چهار ساعت در حوالی ولایت مزبور مجتمع خواهند گردید حضرت امپراطور را از استماع این خبر
شعف و سرور گشته مجدداً احکام موکده مقرر فرمود که عموم دستجات لشکر که در اطراف حرکت می‌نموده
بودند بتعجیل خود را رسانند و خود کوکبه نموده تا شبر عاجلاً روانه آن ولایت بودند ولی سرعت حرکت
سپهبد ارشدوک [illegible] ارشدوک ناپلیون با انشای خود در باب [illegible] بر سر شهر
برلین خلاف گشته توهم آنکه سپاه ارشدوک مزبور به ناپلیون بغفلةً شهر مزبور رود در آن
خود جا کرده ابوانجی [illegible] لشکر را از [illegible] و هیچ وجه حرکت نداده و امپراطور ناپلیون منتظر آن
بود که قبل از وصول [illegible] مزبور شروع در کارزار نماید تا کار این یک را قبل از وصول آن دیگر
باتمام رساند در مجلس اتفاق در شب [illegible] در خلال این خیال نعره توپ رعد آشوب
فلک اثیر بلند گردیده باندک فاصله [illegible] خدمت امپراطوری داشت که [illegible]
سردار ابوانجی او [illegible] خصم [illegible] محاربه اشتغال یافته و از غلبه و تسلط ارشدوک [illegible] رسید
مجملاً شهر لندیک ولایتی است [illegible] چهار دروازه که دو دروازه آن در سمت
شمال واقع است یکی را دروازه [illegible] و دیگری را دروازه [illegible] نامند و دیگر دروازه در جانب
مشرق است موسوم به دروازه قریه [illegible] و دروازه دیگر در سمت مغرب و مسمی به دروازه [illegible] و از دروازه
مزبور راه بمحلات شهر جا شده و تمامی محلات شهر را در دو دیوار های [illegible] مستحکم است و از سمت غربی
ولایت مزبور دو رود [illegible] جاری است یکی موسوم به رود [illegible] و دیگری مسمی به رود [illegible]
بر راه شهر [illegible] شهر [illegible] شقوقهای مزبور [illegible] متصل [illegible]
جا شد که از اطراف خصم را مجال [illegible] شهر مزبور از سمت [illegible] است
که بر بالای شقوقهای رود مزبور ترتیب داشته اند که از پل مزبور [illegible] موسوم به [illegible]

لشکر

شهر بزرگ [illegible] و دروازه شهر مزبور به پل مرقوم متصل است و از همین راه از شهر
مزبور [illegible] ولایت [illegible] می‌شود و در سمت شرقی شهر لندیک رودخانه [illegible] جاری است
که در آن سمت [illegible] نصف دایره از شهر احاطه کرده و فضائی وسیع فیمابین رود مزبور و ولایت
واقع است مشتمل بر مرتفعات [illegible] که برای معرکه کارزار [illegible] مناسب و در کار است و در جانب
جنوب شهر مزبور [illegible] مشتمله بر مرتفعات [illegible] می‌باشد و یکی از تلال مزبوره مسمی به
[illegible] و وجه تسمیه آن است که وقتی از اوقات یکی از سرداران لشکر [illegible] در آنجا [illegible]
افکنده بوده و همچنان موسوم بدان اسم مانده است و دیگری از اراضی مزبور [illegible]
مشهور است زمین مزبور محدود به رود [illegible] می‌باشد و در حوالی و اطراف زمین مزبور [illegible]
[illegible] چند واقع است و [illegible] قریب [illegible] می‌باشند و در [illegible] چند و قریه
[illegible] زمین [illegible] که سیلاب رود [illegible] و رود [illegible] اطراف آن را احاطه کرده
و در همین مکان [illegible] الفتور [illegible] که [illegible]
ذالات [illegible] تعجیل تمام هجوم آور بودند حضرت امپراطور برای محافظت خود
[illegible] لشکر را با افواج ابوانجی در هر محل مقرر فرمود [illegible] قریه لندیک
داشته مقرر فرمود که [illegible] که [illegible] عبور می‌شود و راه دیگر [illegible]
ضرورت منحصر بدان راه است گشته محافظت نماید و شاهزاده [illegible]
رود [illegible] مامور فرمود که بمحافظت [illegible] رود مزبور و محاربه خصم اقدام نماید و جنرال [illegible]
مامور [illegible] صحرای مرتفع مرقوم [illegible] فرمود و جنرال [illegible] و جنرال [illegible] را
سعادت [illegible] جنرال [illegible] در قریه [illegible] معظم [illegible] افواج [illegible]

مقرر داشت و افواج قراولان خاصه را در قریهٔ [illegible] رسیده که در موخر لشکر روس بوده

ایشان را جنبهٔ اول لشکر فرموده ژنرال [illegible] فیمابین قریهٔ [illegible] و قریهٔ [illegible] بود آن

دسیسی که در آنجا بود مامور و مقرر نمود که با افواج ابواجمعی خود بر سر راه ژنرال [illegible] که سردار عساکر خصم

و منتظر ورود او در معرکهٔ کارزار بودند نشسته نگذارند بمقصد وصول او نایل شود و در ابراز لشکر ظفر اثر امپراطور

ناپلیون جنود و عداوت مشحون خصم از اطراف تصفیهٔ صفوف حرب و تهیهٔ اسباب طعن و ضرب نموده

مستعد و منتظر حمله و یورش بودند و قراولان طرفین در آن شب تا هنگام صبح در مقابل یکدیگر ایستاده

طرفة العینی بخواب نرفتند و فاصلهٔ فریقین بمقدار یک تیر پرتاب بود ولی از صبح طرف [illegible] یوم

محاربه و کارزار رفت مولف گوید عموم جنود ناپلیون در آن محاربه سوای لشکر ابواجمعی [illegible]

که در آن محاربه نبود و جمعی [illegible] که تا آن وقت به آن مکان نرسیده بود یکصد و سی هزار

تن بودند و عساکر خصم دویست و سی هزار کس در محاربه بودند و علاوه بر آن [illegible] هزار نفر ابواجمعی

ژنرال [illegible] بود که تا بدان وقت در مقام حرب حاضر نگردیده بود مجملا در شب امپراطور ناپلیون

خود در تمامی صفوف عساکر گردش کرده احکام و دستورالعملی که بایست بدیشان داده و بنابر عادت

ستوده اعلام ظفر فرجام را بر افواج عساکر منصوره تقسیم فرموده عموم افواج و امرای سپاه

نصرت پناه را [illegible] بر آن نمود که چنانچه طریقه و قانون نظام است رفتار کنند و [illegible]

که ابدا از زیر لوای خود فرار نکنند و تا جان در بدن دارند رایت دولت را در میدان [illegible]

بی صاحب و [illegible] نگذارند پس آواز بلند ندا در داد که ای سروران جلادت نشان من [illegible] افواج

خصم است که در برابر شما ایستاده و قدم در میدان کارزار شما نهاده اند [illegible] قسم یاد [illegible]

که همه [illegible] تیغ دشمن [illegible] [illegible] در محاربه [illegible]

کنند اید

کنند اید افواج عساکر از استماع فرمایش امپراطور فریاد برآوردند که [illegible] نمودیم که تا یکی زنده

باقی است نام مملکت را فرو گذار نخواهیم نمود پس شلیک صدای شادی امپراطور برآوردند مورخ گوید

حقیقة جنود ناپلیون در مجاری حرب [illegible] خود ایستادند و در مقابل توپ [illegible]

و صدمات لشکر خصم زیاده بر اندازهٔ طاقت مقاومت می نمودند [illegible] مقام الکه حضرت امپراطور

اکثر تدارکات حرب را در جنب جنوب شهر [illegible] سر انجام نموده بود و [illegible] آن [illegible] که جنود

خصم از جانب شمال شهر مزبور حمله و یورش خواهند آورد و در شب [illegible] فرسنگ

هوائی از جنود خصم از جانب جنوب چون تیر شهاب ولی بر خلاف آن [illegible] آسمان [illegible] شعاع

آن [illegible] سپیدی در هوا نمایان است و پس از اندک زمانی چهار تیر [illegible] از سمت شمال از

مقام بعید بجانب سپهر [illegible] کرده و سرخی شعاع آن از دور معلوم بود و [illegible] دیدند که

معلوم [illegible] که افواج ابواجمعی ژنرال [illegible] که [illegible] شنیده و عساکر ابواجمعی [illegible]

دولت [illegible] از عسکر ایشان چه مقدار بعید مکان دارند و در روز کارزار [illegible] هنگام [illegible] ایشان

[illegible] خواهند گشت مجملا ناپلیون پس از آنکه [illegible] لشکر در پس افواج قراول خاصه [illegible]

قلب سپاه خود تا هنگام صبح [illegible] اشتغال داشت و مکان مزبور در برابر قریهٔ [illegible] که

بتصرف مخالف بود واقع بود و در روز آخر [illegible] هنگام طلوع فجر شروع در محاربه نمودند عساکر

خصم از اطراف صفوف جنود فرانسه که در جانب جنوب بودند دلیرانه حمله آوردند و [illegible]

[illegible] که در تصرف جنود فرانسه بود [illegible] مقارن این احوال عساکر [illegible]

کل و [illegible] از ساحل [illegible] هجوم آورده عزیمت عبور [illegible] نمودند [illegible]

[illegible] که چنانکه سابق ذکر رفت [illegible] آن حدود [illegible] بمقاومت [illegible]

لهذا امپراطور ناپلیون لاعلاج بر آن گشت که افواج ابوالجمعی جنرال [illegible] را که در شب [illegible] ظفر
کوک ملحق گشته و در سمت شهر لیپزیک با امداد و معاودت مارشال مرمونت مأمور گردیده بود و ماجاشت
و امرا و شاهزاده مزبوره مأمور فرماید جنود خصم نیز بکثرت از اطراف حمله بر افواج ابوالجمعی مارشال
دکتارو مارشال لاریستان آورده بودند ایشان را از مقام خود حرکت دهند بالاخره از شدت
حمله و یورش سعی و کوشش طرفین خسته و مانده گشته و امپراطور ناپلیون نیز بقدر مقدور در دفع
جنود مخالف اهتمام مبذول نمود ولی از طرفین منفعه فایده نیافت و پس ناپلیون مارشال مقدم الذکر را فرمود که
با افواج ابوالجمعی خود بر سر جنرال [illegible] حمله برد مارشال مزبور حسب الامر بر سر جنرال مرقوم تاخته او را عقب برد
مقارن این حال دو جوقه از جنود خصم که بمدد او شتافته بتمام ظهر جنود عظیمه از طرفین بحمله و یورش آمدند
و عساکر قزاقات متفقه بر عقب جنود فرانس یورش برده ولی چنان از جنود فرانس بر سر آن بودند
که چند ساعت جرات بر حمله ننمودند و قریه [illegible] که در تصرف جنود خصم و در عقب سپاه مزبور بود لشکر
فرانس با نیزه یورش و هجوم برده و تصرف از آنجا افواج [illegible] مزبور را متصرف گردیدند و [illegible] مرقوم
[illegible] که [illegible] نیز قریب آن بود که از تصرف خصم بدر رود و در آن حمله مارشال مقدم الذکر لشکر
محکمی که در [illegible] مرقوم معسکر بود نیز متصرف گردید و از حملات متواتر و متوالی جنود [illegible] و فرانس
[illegible] بران گردید که قلب لشکر خصم از یکدیگر متفرق و منهزم گردد امپراطور ناپلیون بتصور اینکه فتح از
جانب جنود او روی خواهد نمود مژده فتح به پادشاه ساکسان که در شهر لیپزیک بود فرستاده و به
مزبور فرمان داد که تمامی ناقوس معابد شهر را بنوازند و اهالی ولایت عموماً خوشحالی را در بر کرده و به شادی
دارند در اثنای این حال [illegible] مارشال [illegible] مارشال [illegible] جنرال [illegible] بعموم افواج پوروسه
فرانس [illegible] بر عقب جنود خصم حمله بردند و چون [illegible] چند تا قریه [illegible] که در عقب جنود خصم

واقع

واقع بود رفته و جنرال [illegible] بکجائی که با افواج قزاقان خاصه چند اولی عساکر خصم مشتغل است
نیز در مقابل آن افواج پوروسه تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافت مؤلف کتاب در آن معرکه
حرب افواج پوروسه فرانس را بطرف استعمال در فتح و نصرت اندک پریشان و از نظم نظام
بیرون رفته بودند امپراطور الکساندر از ملاحظه این صورت وقت غنیمت شمرده افواج پوروسه و قزاق را
که قزاقان خاصه او بودند فرمان داد که حمله بر سواره فرانس بردند قزاقان مزبوره در برابر امپراطور
الکساندر باشتعال نایره حرب و جدال اشتغال ورزیدند و بضرب نیزه و تیر و شمشیر جنود فرانس را
که در کار فتح بودند از میدان کارزار بدر کرده کار ایشان زار کردند در خلال این احوال از سمت
شمال شهر لیپزیک نیز که طرف بیرون شهر بود صدای رعد آسای توپ بلند گردید پس از مضی مشخص گردید
که مارشال بلوخر با عساکر پروسیه غفلةً وارد و در برابر شهر با مارشال مرمونت بنای محاربه نهاده است
و جنود ابوالجمعی او نیز برابر افواج مارشال مرمونت جا شده که یکتن از جنود فرانس جا به در مقابل [illegible] از
عساکر پروسیه مقاومت نماید مارشال مرمونت از شاهده این صورت در ساعت [illegible] خود را [illegible]
امپراطور فرستاده مستدعی شد که جنود ابوالجمعی جنرال [illegible] را که او را مأمور معاودت نموده بود در
ثانی چنانچه سابق مذکور گردید او را از مقام خود حرکت داده با امداد شاهزاده [illegible] مأمور کرده حکم شد
مجدداً بمعاودت او مأمور فرمایند و به ملاحظه صواب مأمور نمودن افواج مزبوره با امداد مارشال مرمونت
صورت امکان نیافت و در بین راه مارشال بلوخر زور آور گشته قریه [illegible] را که در تصرف افواج مارشال
مرمونت بود با انضمام بیست عراده توپ [illegible] تصرف آورده و دو هزار نفر اسیر نیز از افواج ابوالجمعی او دستگیر
نمود پس چون [illegible] در تنگنای مضرب گرفتار و جنود [illegible] صاحب معرکه کارزار سپهر دوار گردید
و طرفین دست از کارزار کشیده پای در دامن [illegible] در سمت شمال جنود خصم لشکر فرانس [illegible]

نموده از کار انداخته بودند ولی در جانب جنوب که ناپلیون خود در آنجا بود کوشش مردانه نموده غلبه
از سمت طرف ما هرگز دیده نبود و قریه [illegible] را چندین کرت جنود فرانس از تصرف خصم بر آورده
ولی در هنگام شب در تصرف خصم ماند و قبل از غروب آفتاب عقب کرده در ساحل رود [illegible] در قریه [illegible]
یورش برده و شاهزاده [illegible] بعد [illegible] جنرال [illegible] ثبات قدم ورزیده [illegible] مکان
خود را در تصرف خود نگاه داشته بدست خصم ندادند و از جانب [illegible] شاهزاده [illegible]
بعزم آنکه فوجی چند از افواج سواره فرانس را [illegible] دفع نماید [illegible]
در عقب لشکر فرانس برای خود معبر [illegible] ولی کاری نتوانست [illegible]
[illegible] در همان روز [illegible] که تمامی پلها را منهدم و راه عبور جنود فرانس را [illegible]
بسازد ولی امپراطور [illegible] فرانس [illegible] مملکت [illegible] مصلحت [illegible]
که چون جنود فرانس [illegible] مشهور [illegible] مردانه [illegible]
و فتح از جانب جنود فرانس روی نماید مجملا [illegible] هنگام غروب آفتاب [illegible] خستگی طرفین
از کار انداخت [illegible] از دو طرف دست از کارزار کوتاه نمودند [illegible] اعلام [illegible]
[illegible] هر یک در مقام خود آرام گرفته [illegible]
[illegible] جنود فرانس اگرچه [illegible] جنود خصم [illegible]
بر آورد ولی از آن مقام که در ابتدای کارزار [illegible] در مقام خود [illegible]
[illegible] حضرت امپراطور [illegible] هنگام صبح [illegible] لشکر [illegible]
زیاده دانست [illegible] لشکر [illegible] مقام مصلحت دولت [illegible] در آن روز
زیاده از حد توصیف و تعریف بود [illegible] آورد [illegible] لشکر [illegible]

پس به این اندیشه رفت که [illegible] هزار لشکر را چگونه از معابر [illegible] استقلال [illegible] گردد از
دور [illegible] و حال آنکه زیاده بر دویست هزار تن جنود دشمن [illegible] خواهد نمود
چون کار را [illegible] مصلحت در آن دید که [illegible] بسفارت بجانب امپراطور [illegible]
مصالحه را خواهان گردد [illegible] جنرال [illegible] لشکر [illegible]
گرفتار [illegible] فرانس گشته بود و در محاربه [illegible] چون امپراطور [illegible]
جنرال [illegible] حضرت امپراطور [illegible] حضرت امپراطور
[illegible] حضرت امپراطور [illegible] ملاحظه [illegible]
مقبول [illegible] جنرال [illegible] حضرت امپراطور [illegible] امپراطور [illegible]
راضی بمصالحه شوند امپراطور [illegible] که در ولایت [illegible] مستقل [illegible]
مستقل خواهد گشت و ولایت [illegible] و ولایت [illegible] از ممالک [illegible]
[illegible] داد که تا انجام امر مصالحه [illegible] مملکت [illegible]
داده پس از گذشتن [illegible] خواهد شد [illegible] مملکت ایطالیا نیز [illegible] باز خواهد داشت
مشروط [illegible] آن [illegible] نیز پیغام داد که برای [illegible] امر مصالحه [illegible]
که در حال [illegible] جنود خود را [illegible] خواهم رفت که [illegible]
ممالک فرانس [illegible] که هرگاه حضرت امپراطور [illegible] ابتدای امر [illegible]
قبول [illegible] سلاطین [illegible] مصالحه راضی [illegible] حضرت امپراطور [illegible]
خود را [illegible] جنرال [illegible] روانه [illegible] امپراطور [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] که جنود او [illegible] جواب پیغام

هم خبر رسید زیرا که سلاطین مملکت انگلستان که بحر عمده هم بوده که دیده بودند که جنود فرانسه کلیه

از ممالک نمسه بیرون نرفته‌اند و قبل چند مملکت فرانسه کرانه سطلف قدم در دریا به مصالحه گذارده و [illegible]

رضا از آشتی میسر که در بیاید اما چون ناپلیون از هر جهت سفیر مرسوله پرسش کرده بود [illegible] اتمام

لطف رسیده خاطر بر ترتیب مصالح ضرورت گماشت و چون پادشاه و سردار سپهر را در یک شرق قدم

نهاده به تهیه تسخیر ممالک آفاق پرداخت جنود خصم مجدداً به اقدام نزدیک شده و منظور [illegible] جنرال [illegible]

دولت [illegible] کرده بودند که اینها نیز رسیده مجتمعاً با اتصال جنود فرانسه پرداخته‌اند [illegible] که ناپلیون در

آن روز ملتفت شد که پلی چند بر روی رود [illegible] مرتب سازد که هنگام ضرورت لشکر او بتواند از جاهای

مزبور عبور نمایند و از آن پس چهار افواج [illegible] و جزءهای حرب و سایر ادوات برای ترتیب پل در

شهر [illegible] داشت و هر دو کنار رود [illegible] مزبور نهاده و [illegible] بوده

داده بوده است فرمود والاسف خبط و خطا [illegible] امپراطور [illegible] چنان [illegible] که [illegible]

بوده [illegible] که سرداران [illegible] که او را [illegible] قرار داده [illegible]

[illegible] که یکی از قدیم بوده و دیگری [illegible] بوده است فرمود

والاسف خبط و خطا [illegible] امپراطور جلادت [illegible] که در فنون حرب [illegible] خطا [illegible]

بود مجملاً [illegible] از طرفین [illegible] روی داد و [illegible]

دیگر که [illegible] از طرفین [illegible]

نمودند و امپراطور ناپلیون در آن روز [illegible] لشکر را

[illegible] که [illegible] مجموع

[illegible] که [illegible] لشکر [illegible]

افواج جنود فرانسه را مجتمع فرموده بود که هنگام ضرورت [illegible] و [illegible] عساکر [illegible]

و در میمنه و میسره مقابل قرار داده [illegible] توپهای آتشبار نهاده بودند که گلوله [illegible] لسان [illegible]

بر میان جنود خصم [illegible] جنود مملکت [illegible] بمحافظت [illegible]

اشتغال داشتند [illegible] خصم شاهزاده [illegible] جنرال [illegible] جنرال [illegible]

شاهزاده [illegible] از اطراف [illegible] قرار [illegible] جنرال [illegible]

و جنرال [illegible] جنرال [illegible] در عقب سپاه خصم [illegible] در کار [illegible]

بودند و در برابر ناپلیون پادشاه و [illegible]

خصم اشتغال داشته [illegible] افواج [illegible] لشکر [illegible] بمحافظت

[illegible] اشتغال [illegible] حرب اشتغال [illegible] جنرال [illegible] از طرفین [illegible]

که [illegible] آن [illegible] از ملاحظه آن حال حیران [illegible]

و در این محاربه لشکر فرانسه [illegible] مقام [illegible] مطلوب [illegible] خصم [illegible]

[illegible] جنود خصم از لشکر فرانسه [illegible] ساعت [illegible]

جنرال [illegible] شاهزاده مملکت [illegible] جنود خصم [illegible]

رسانیدند [illegible] قریه مزبوره [illegible] جنود خصم منهزم گشته [illegible]

[illegible] منهزمان [illegible] که [illegible] ناپلیون اگرچه [illegible] بود

[illegible] که جنود خصم منصرف شده [illegible] اوضاع مزبوره [illegible]

[illegible] آرام [illegible] افواج [illegible] بمحافظت حضرت امپراطور اشتغال داشته

در کار [illegible] قریه مزبوره [illegible] رسید که جنود خصم [illegible]

بودند مجدداً آنکسان جنود مراجعت نموده بملاحظهٔ اوضاع حرب پرداخت مورخ گوید ناپلیون را از آن [illegible]
غلطی مطلق تغییری در خط طرح راه نیافته با نهایت وقار و اطمینان امداد به اطراف میفرستاد و افواج مهم
خود را از عقب بحرب نمیبرد و در آتش عساکر قزالات متفقه با وجود کثرت عدد و قوت [illegible]
و الاقصد در ثبات قدم جنود فرانس [illegible] خلف گشته از [illegible] قرار [illegible] جنود فرانس [illegible]
و به انعقاد که پیش آمده بودند عقب رفته مانند حفظ جبهه راه و توپ [illegible] لشکرهای [illegible] پرداخته
و جنود فرانس نیز مردانه مانند حفظ گلوله آتشبار اشتغال ورزیده [illegible] توپ جنود فرانس کمتر داده است
حوالی آن قرب باتمام رسید و حضرت امپراطور در جانب جنوب شهر بود و [illegible] ناپلیونی [illegible]
که اختلال در اوضاع سپاه عارض شود ولی در سمت شمال شهر [illegible] جنرال [illegible] شاهزاده [illegible]
با افواج ابراهیمی خود که از تعداد [illegible] افزون بود [illegible] افواج ابراهیمی [illegible] حمله برده و از کل
و [illegible] ستون انبوه [illegible] مقام [illegible] که ابراهیمی [illegible] جمعی [illegible]
[illegible] لاعلاج عقب نشسته افواج ابراهیمی خود را در قرب شهر [illegible] در جنب [illegible]
چنان فراهم آورد که همه افواج [illegible] لشکر ناپلیون متصل گردد و [illegible] سپاه [illegible] افواج جنود روس را فرمان
دادند که [illegible] قراولان [illegible] که [illegible] در مکان [illegible] مقام [illegible] داشته
از مقام [illegible] کرده [illegible] آورند در خلال این احوال افواج ولایت [illegible] که در طرف
شمال در صفوف جنود فرانس [illegible] بحرب اشتغال داشتند [illegible] آغاز و بیکدیگر [illegible] گشته [illegible]
[illegible] از اطراف و از صفوف مصاف فارغ گشته [illegible] و [illegible] استقبال جنود روسیه
استقبال نموده و در هنگام گرمی [illegible] حرب از دولت ناپلیونی روگردان و با قزالات متفقه متفق
گردیدند [illegible] چون این [illegible] از آن افواج [illegible] هم [illegible] کرده بودند

که مبادا امر هرج و مرجی در این امر نموده باشند پس افواج مزبوره را که در دو فوج بودند گرفته در عقب [illegible]
برده در آنجا نگاه داشته و توپهای ایشان را منصرف گردیده بنصف گلوله [illegible] را که باقی مانده
بود در حرب جنود فرانس بمصرف رسانیدند و باتش فشانی مشغول گردیدند مورخ گوید از این قضیه
[illegible] موجب گشت که جنود فرانس [illegible] لاعلاج و مستاصل گردیدند که مجدداً جنود
ابراهیمی خود را در محافظت و محارست مقامات دیگر مامور نموده بعقب آورد و صف [illegible]
برای محافظت و محارست خود گماشته [illegible] که در سمت شمال شهر [illegible]
[illegible] جنود فرانس [illegible] مضبوط بود متروک نمود چنانکه امپراطور ناپلیون در [illegible]
[illegible] اهتمام [illegible] افواج [illegible] کار [illegible]
میدان [illegible] مغرب [illegible] و نجات [illegible] گشته [illegible]
[illegible] از طرفین [illegible] توپ اعلام [illegible] حرب را [illegible]
بگشتگان که [illegible] مؤلف گوید در این ایام محاربه دویست و پنجاه هزار گلوله توپ از جانب فرانس
[illegible] خصم [illegible] زیاده [illegible] هزار گلوله برای ایشان [illegible] امپراطور ناپلیون [illegible]
[illegible] که گلولهای [illegible] محاربه [illegible]
و [illegible] عساکر را فرمان داد که از محلات شهر [illegible] که در تصرف [illegible]
جنود فرانس از اطراف در شهر مجتمع [illegible] حضرت امپراطور [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] مقدم [illegible] در عقب [illegible] پیش روی [illegible] خصم [illegible] لشکر فرانس [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] که افواج ابراهیمی [illegible] ناپلیون [illegible]
که ابراهیمی [illegible] رفع [illegible] لشکر [illegible] پس قبول [illegible]

نثاری نور مجلا بهنگام طلوع فجر که جنود کواکب منهزم و خسرو سپهر مستجیر قلاع افلاک معتصم گشت جنود روس
را انهزام عساکر خصم مستظهر گشته بتعجیلی تمام و استعجال لاکلام بجانب شهر پتربورغ هجوم بردند که در محلات
شهر دشمن رسیده مطلوب حاصل سازند پادشاه نمسا و عمال دیوان و اشراف و اعیان که در شهر مزبور
بودند دانسته که هرگاه چند روز جنود فرانسه و قراولان عساکر فرانسه از اطراف شهر بمحاصره قیام
نمایند لامحاله بضرب گلوله توپ و تفنگ شهر خراب خواهد گشت لهذا اشخاصی در این باب با امپراطور روس
و سایر سلاطین متفقه گماشته رجعی را فرستاده مستدعی گردیدند که مادام که مستعد از گشت نمایند که جنود
فرانسه از ولایت بیرون روند و اکنون که منهزم گردیده اند مزاحم ایشان نشوند معلوم است پس از رجوع
ایشان عموم ولایت اطاعت شما خواهند نمود سران سپاه خصم چون خود را اوقاتی هر دیدند بتعجیل و اصرار
در تعاقب جنود فرانسه منتشر گردند تا ناپلیون صورت حال بر منوال دیده فرمود تا محلات شهر را کلا
بسوزانند که آتش مانع وصول جنود خصم گشته عساکر او فرصت از رود عبور نمایند و حکم مزبور بعلت
استیلای جنود خصم و استیصال عساکر فرانسه و انصاف سرداران سپاه مزبور بعهده تعویق افتاد
و عساکر روس و قزاق از اطراف هجوم آورده افواج ولایت نمسا نیز بدلجوئی خصم را مانند بحکمت
بجانب جنود فرانسه پرداخته مورخ گوید ناپلیون سرکرده گماشته بود که پس از عبور جنود فرانسه پل را آتش زند
سرکرده مزبور قبل از عبور آنکه جنود فرانسه کلا گذشته اند آتش برق بها زده پلها را خراب نموده اکثری از جنود
فرانسه در آنطرف رود مانده و بعضی خود را در رود انداخته باشناوری گذشته و کشته در غرق و بقیه گرفتار
دلیران خصم گشته از آنجمله مرشد متفقه خود را در آب زده سلامت بر دوش شاهزاده بانی آباد
در حوالی جراحت منکر رسیده بود چون هجوم دشمن را از اطراف مشاهده کرد و از این طریق عبور
محروب شمشیر از نیام انتقام کشیده همراهان خود را گفت که بمردی کشته گشتن به از تن بمردگی

دربان

در میان دوست و دشمن گشتن پس با من تیغ کشیده بعقب صفوف دشمن زده در میان صفوف
ایشان موجب کشتن ایشان شد با عبور می‌نمودند در آن اثنا نیز جرحی از گلوله تفنگ بر بازوی او رسید
و همچنین موجب جلادت خصم گردیده فوجی چند هجوم آوردند که شاهزاده مزبور و همراهان او را از ضرب
ممانعت نمایند شاهزاده و همراهان آن افواج را نیز بضرب تیغ تیز شکافته از میان ایشان بیرون شدند
و دیگر گرت نیز شاهزاده را جمعی رسیده خود را بکنار رود پلیس رسانیده و پل خود را بر آب
زده با همراهان سرکردگان ملتزم رکاب بصعوبت تمام از آن رودخانه عبور نموده اسب او در آب
غرق گشته اسبی دیگر حاضر ساختند و بر آن سوار شده چون مشاهده نمود که جنود خصم کنار رود را استحکام
و در تصرف است با وجود نهایت خستگی و جراحت و بدی حالت خود را در رود انداخته
مزبور انداخت و رود مزبور نهایت عمق داشت ولی دلائی چند داشت بمحض آنکه شاهزاده بر آن رود افتاد
با اسب ناپدید گردید که مطلق اثری از او و مرکب بظهور نرسید چون شاهزاده مزبور بر
مذکور از وصال شاهد حیات محروم گشت سپاه افواج عساکر فرانسه را سوای آنچه مقتول و غرق گشته بودند
جنود خصم سپاه و جمعی از ایشان را امان بخشیده بقیه را بقید اسر در آوردند حبس کرده زنده و داری
امپراطور ناپلیون در دست عراده توپ داشت بیشتر آن چند هزار عراده آذوقه و محمولات بضبط و تصرف
جنود خصم در آمد و امپراطور روس و پادشاه پروس و سپهسالار دولت انگلیس هریک علیحده با جنود خود
خود منظفر و منصور از اطراف نهضت نموده وارد شهر پاریس گشتند و در میدان ولایت یکدیگر را ملاقات
نموده آداب مبارکباد و رسوم تهنیت را بجا رسانیدند پس از اندک زمانی امپراطور ناپلیون نیز وارد
و بدیشان ملحق گشته و بخیال آنکه از غضب دولت فرانسه یک شهر را بنهایت ادب
و خفض جناح شمشیر خود را السلاطین مزبور تسلیم نموده پادشاهان مرقوم پادشاه بتقان را از سلطنت ملات

نمودند و قراولی چند از سواره قزاق مقرر نمودند و او را روانهٔ شهر برلین که دار السلطنهٔ مملکت پروس است
نمودند و پس از زمانی چند رجال معتمد به ادای دوستی خود با ناپلیون السلاطین برابر داده مجدداً
سلطنت را به او تفویض نمودند

فصل بیست و هفتم در ذکر هزیمت لشکر فرانسه از مملکت روس و جنگ جزوی فتح لشکر فرانسه و ورود امپراطور ناپلیون به شهر پاریس و رسیدن عساکر متفقه به کنار رود رین و توقف ایشان در آن مکان و برقرار نمودن قرارداد و استعفای خلیفه روم قدیم و گرفتن ولایت هالند از ید اطاعت امپراطور ناپلیون

مؤلف گوید امپراطور ناپلیون از جنگ مرقوم با جزوی سپاهی و خاطری مشوش و متوهم از مملکت روس مراجعت
نموده جانب مملکت فرانسه گردیده در عرض راه نیز هزاری و بندهایی از عساکر متفقهٔ خصم که بر سر راه او کمین نشسته
بودند به خود او رسیده ولی لطف ناپلیون را دفعه به کار برده [illegible] به نهایت آرام اهتمام تمام مبذول داشته
که بدون اشتعال خود در شهر ارفرت که یکی از ولایات متعلقهٔ سکسان است رسیده و قلعهٔ محکم را به مستحکم [illegible]
رسانیده روزی چند در محل مزبور توقف و عساکر منهزمه را جمع آوری نموده نظمی جدید در کار ایشان داده
و در روز بیست و سیم ماه اکتوبر مطابق بیست و ششم عقرب [illegible] از شهر مزبور گردیده تفصیل مضرات [illegible]
محاربهٔ مزبوره را خواست و پس از ملاحظه زیاده بر گمان او [illegible] آمده چه عموم افواج [illegible] رکاب او از
دولای فرانسه خارج و افواج اتفاقیان [illegible] را نیز خود مرخص فرمود که چون ولایات ایشان به تصرف خصم
افتاده خود نیز برای حفظ مال و عیال نزد خصم روند و آنچه از جنود فرانسه هم که به ولایت مزبور رسیده بودند
اکثر اوضاع حرب و اسلحهٔ کار ایشان از دست رفته بی اسباب و اسباب جنگ در تنگنا مانده بودند
ناپلیون از رشادت و نهایت رشادت زبان خطاب بر افواج سپاه کشود [illegible] امور [illegible]

نمودند که تمامی آلات و ادوات حرب را از دست داده و یک نفر اسب که کوه غم و اندوه بر دل
نهاده اید و هر که عزم خود بر [illegible] حرکت نمانید تا [illegible] تمامی ایشان به عرض [illegible] رسید
مجملاً اکثری از افواج [illegible] متحدین ناپلیون نیز متفق بر آن گشتند که از خدمت او دست کشیده متفرق گردند
حتی [illegible] نیز استدعا نمود که مرخص گشته از خدمت ممالک رود رین خود [illegible] آورد
حضرت امپراطور دریافت فرمود که او مجدداً مراجعت نخواهد نمود لهذا [illegible] وداع نموده او را مرخص فرمود
جنود مملکت [illegible] در طریق صداقت ثابت قدم و در هر حالی [illegible] تمام بودند امپراطور ناپلیون
ایشان را احضار نموده فرمود که هر گاه به رضا و رغبت خاطر در رکاب من ملازمت [illegible]
مرخص و به اوطان مألوف خود [illegible] که تا حضرت ناپلیون [illegible]
رین رسانیم [illegible] مملکت فرانسه [illegible] از ملازمت رکاب [illegible] مفارقت نخواهیم نمود و پس از [illegible]
امپراطور [illegible] خود مرخص گشته مراجعت به اوطان خود [illegible] حضرت امپراطور [illegible]
از ارفرت توقف نموده [illegible] سپاه را از [illegible] نموده [illegible] هزار تن که
از سپاه او باقی مانده بود [illegible] تمام روان گردید و جمعی از [illegible] هشتاد [illegible] در بعضی از ولایات [illegible]
بودند ولی [illegible] آنها نیز [illegible] نفر که اولاد [illegible]
ناپلیون بودند [illegible] از لشکر ناپلیون قتیل و دستگیر گردیده بودند و در ایام
توقف حضرت امپراطور در ولایت ارفرت [illegible] که جنود ولایت [illegible]
که تا آن زمان در قبضه [illegible] افواج ناپلیون بودند [illegible] در آمده طریق مخالفت
و معادات [illegible] و با جمعی [illegible] متفق گشته زیاده بر پنجاه هزار نفر مجتمع و سرداری [illegible]
در آن محل [illegible] نموده [illegible] آورده اند و اکنون تا ولایت [illegible] که در ساحل رود رین

واقع است رسیده سرآن داشتند که خود را از فیمابین حدود مملکت فرانس رها کرده با امپراطور رسانیده قرین
عبور از لشکریان سده و معاونت نمایند و نیز بواسطه مخبران معروض حضرت علیا جنابان گشت که جمعی کثیر و جمّی غفیر
از جوانان روس [illegible] به تعاقب حضرت امپراطور آمده تا حوالی رود و نیز و شهر لاچین شتافته رسیده اند
حضرت امپراطور را از استماع اخبار مزبوره متوهم گردیده که مبادا اکثر دیگر جنود متفقه فرالات از اطراف هجوم
آورده او را احاطه نمایند لهذا در روز شنبه بیست و نهم ماه نوامبر مطابق نهم شهر ذیحجه که روانه جانب
تخت ناپلیون نهایت انقلاب بود از شهر از قرت نهضت فرمود در همین اتفاق مدبرین جنود فرالات
متفقه را خلل در تدبیرات روی نمود که موجب استخلاص جنود فرانس گردید مبین تفصیل و مفصل این اجمال
آنکه سلاطین فرالات سرداران جلادت سمات به تعاقب امپراطور ناپلیون مامور گردیده که اول در
جمع آوری سپاه و مرحمت حرب ساخته شدند پس به شش تومانی که از اکابر سرداران ایشان بود مامور
نمودند که از دواچین و ونیز از تعاقب ناپلیون پرداز و فرمان دادند که افواج عساکر خود را از راه
وجه ده ستیمه که از شهر قلعه ساحل رود برزین میرود به تعاقب مشغول گردیده راه عبورش از طرف مزبور
مسدود سازند و حسب الحکم مزبور شش تومان از طرف عبور حضرت امپراطور را مشغول گشته چیچه کوف
از طرف دیگر به تعاقب مشغول گردیده و جنود فرانس نیز که [illegible] از دربراه مزبور آمده طریق عبور جنود فرانس را
قطع نمایند وقت در موقع رسیده حضرت امپراطور از همان شارع بزرگ با جنود مسعود در عبور اشتغال
داشت ولی از عقب جنرال [illegible] به تعاقب از کاف کونکی جنرال الاکنه روش با افواج
سواره قزاق رسیده از میمنه و میسره و دنبال جنود فرانس دستبرد و دست اندازی و تاخت و تاز مینمود در همین
مقارن این احوال جنرال [illegible] که یکی از جنرالان جنود فرالات متفقه بود بر آن شد که با افواج
جنود که بعدت اقل از جنود فرانس بود به طریق عبور امپراطور ناپلیون را مسدود گردانید و صراحت بجنگ و ستیز

فرالات متفقه مانع از دخول ناپلیون بمملکت فرانس گردد و لیس مکانی مناسب در ولایت [illegible]
که یکی از بلاد معظمه مملکت [illegible] است برای عسکر خود تعیین ساخت و در مقام مزبور سرداران افواج
سواره قزاق نیز با افواج از جمعی جنود ملحق گردیدند مؤلف گوید هر گاه لشکر از جمعی جنود [illegible]
گردیدند مرتشل [illegible] که ذکر نام او سبق تحریر یافت به تعاقب ناپلیون پرداخته در مقام مزبور به ویتزه رسید
بالکلیه کار ناپلیون تباه و روزگارش چون شام [illegible] سیاه میگردید ولی مقاومت جنود
از جمعی جنرال [illegible] که زیاده رجل شهیر در آن بودند در مقابل جنود جلادت نمود فرانس که روزی
چون ناپلیون در میان لشکریان بود عین خطر و غبن بود مجملا در روز آخر ماه نوامبر مطابق چهاردهم
عقرب جنود [illegible] را منصرف و در ساحل بین رود [illegible] که رودی معروف میباشد در
دادند صفوف حرب را آراسته حضرت امپراطور فرمود تا فوجی چند از افواج جنود فرانس در جنگل [illegible]
بالا رفته آغاز محاربه نمایند صفوف طرفین نهایت قرب مکان بیکدیگر داشته و دو انواع اسلحه
مطلقه که از تفنگ و [illegible] از یکدیگر رد میگشت و هر یک بر حریف مطلوب می نشست و رستاخیزی عجیب
برخیزاند اما بر قتال در اشتغال و ابطال رجال بکارگاه رزار و جدال اشتغال داشتند و [illegible]
و نصرت از هیچ طرف بظهور نرسید بالاخره حضرت امپراطور با فوجی چند از افواج قزاولان
خاصه را به سرداری جنرال [illegible] مامور فرمود تا بران جنگل روان ساخت عساکر روسیه چون
افواج قزاولان خاصه را دیدند چنان تصور نمودند که عموم قزاولان خاصه ناپلیونی در سر لشکریان یورش
آورده اند لهذا [illegible] گشته فرار کارزار جنگ گزیدند و حضرت امپراطور فرمان داد تا دو افواج
سواره نیز رسیده جنود فرانس حمله آوردند و لشکر از عقب به جنرال [illegible] با صورت حال
بر احوال دیدار زود و خانه عبور [illegible] قرار نهاده و در چند شهر [illegible] در تصرف جنود [illegible]

در غایت مضبوط و محکم بود ولی ولایت مزبور بر سر راه فرنکفورت که سمت جنوب فرانس است
واقع بود که سد راه ایشان توانستند بود و سمت جنوب فرانس ماین کنار فاصله از جانب جنوب
شهر مزبور بود و حضرت امپراطور را تواما مطمح نظر مصروف بر آن بود که تا توانند زودتر مستعجیل
خود را بجلد و دریای رین رسانند لهذا در مقام تعاقب جنرال بزنابیره با جنود خود بسمت شهر اولم آشفته
و ولایات متفرقه که بر سر راه و ولایت فرنکفورت واقع است عنان عزیمت تافته مارشل
مارتیر با چند هزار نفر از جنود فرانس در قریه [illegible] تعقب نموده حضرت امپراطور مارشل
مرمونت را با سه تیپ عظیم مامور فرمود که ایشان را از صدمه خصم محافظت نماید ایشان را
بگذرانند و در روز پانزدهم عقب مارشل مرمونت با افواج از جانبی خود در سر شهر خود رفته یورش برد
و در ساعت شهر را مسخر نموده متصرف گردید و از آن پس بعسکر جنرال بزنابیره که در حوالی شهر مزبور
بود حمله برد در اول محاربه جنرال بزنابیره برکشید از آن معرکه کارزار از دست رفته و منصور از لشکر
فرانس حمله آورده ایشان را از دو [illegible] به اطراف رفتند ولی چون [illegible] فرانس از عقب
حمله برده تمامی ایشان را [illegible] نتوانستند و فرار نمودند همراه [illegible] رسید تمام دهکده نمودند
و جنرال بزنابیره نیز زخمی بشکر و جرحی مهلک در آن معرکه رسید و جنرال [illegible] داماد او در
معرکه کارزار از ضرب تیغ آبدار روزگار حیاتش سپری گشت و جنرال فرزیل در سرداری جنود مزبور
قائم مقام جنرال بزنابیره گردید و از راه احتیاط در رخت عزم لشکر را فرمان داد که از محاربه دست
باز داشته بمکان خود معاودت نمودند جنود فرانس نیز که طالب دخول این مطلب بودند
که خود را بالسلامت به امپراطور ناپلیون رسانند لهذا فرصت غنیمت شمرده از خصم مقهور دست باز داشتند
طریق شهر فرنکفورت را پیش گرفتند و در این محاربه شش هزار تن از جنود فرانس بعرض تلف رسیده و ده هزار

کس از جنود روس و [illegible] طمع از حیات بریده مجبوراً حضرت امپراطور پس از استخلاص از مهالک و
مخاطرات عظیمه در سلخ ماه [illegible] سلطان چهارم عقب شهر فرنکفورت رسید و از دوده سلاطین فرالات متفقه آن
بود که متعاقب امپراطور ناپلیون در روز پانزدهم عقب شهر فرنکفورت رفته در پانزدهم ماه [illegible]
عقب از ولایت مزبور نهضت فرموده روز بیست و سیم وارد شهر پاریس که دار السلطنه فرانسه است
گردید و امپراطور روس و پادشاه پروس متعاقب ناپلیون شتافته بحوالی رود رین رسیدند
و ولایاتی را که امپراطور ناپلیون بحیطه تصرف آورده و وضع جدید در سلطنت آن احداث و رسوم
و رسوم سلطنت سابقه را منسوخ کرده بود مجدداً [illegible] امپراطور ناپلیون نموده سلطنت قدیم را
در آنجا احداث و مقرر نمودند و شاهزاده [illegible] محاربه لیپزیک مامور نمودند که [illegible]
خود رفته و لازم امر سلطنت اشتغال ورزد و شهر [illegible] را تمامی [illegible] و انگلیس بحیطه تملک آورند
و امپر [illegible] را که [illegible] مراتب جلادت و مراتب عداوت نسبت با ناپلیون خارج از درجه تحدید
در توصیف [illegible] حکومت و فرمانفرمایی ولایات مزبور خود مامور و منصوب داشته و ولایات محقوقه را
که ناپلیون فراهم آورده کلی جدید مقرر سلطنت آن امر از خود مجعول و مخصوص داشته بود مجدداً از یکدیگر
متفرق نموده [illegible] قدیمش منسوب [illegible] و عموم ولایات [illegible] سلاطین
فرالات متفقه فرستاده [illegible] استخلاص از قید انقیاد ناپلیون گشته و سلاطین متفقه مرتب از تجلیف
نمودند که در زمانی اندک مالیات سالیانه خود را برای مخارج جنود متفقه [illegible] و دو چندان لشکر
که با ناپلیون [illegible] فراهم آورده با استیصال او اقدام ورزند و سلاطین متفقه چندی در ساحل
رین توقف نمودند تا جنود جدید بدیشان رسد و نیز معلوم گردد که ناپلیون از عزم [illegible] شده
تمنای ایشان را [illegible] مصالحه خواهد داد که عموم ارویا آسوده گردند [illegible] ولایاتی که متصرف ناپلیون

آمده بود بکلی بحیطهٔ تسخیر قرالات آمد کرچند قلعهٔ محکم در ولایت نمسه که بتصرف فرنس مانده ناپلیون جنفهٔ اعظم را
مرخص نموده پادشاه سابق اسپانیول را از آن آزادی داده بولایت خود فرستاد که شاید
منشأ ثمری برای امورات ناپلیون شود و حکام ، حصارهای خود باطراف روان ساخت

جلد چهارم تاریخ امپراطور ناپلیون [illegible]

فصل اول

در بیان تهیه و تدارک امپراطور ناپلیون جهت منع هجوم خصم بر مملکت فرانس و شرح شروط
مصالحه که سلاطین متفقه تکلیف بناپلیون نمودند و اصول مصالحه و جواب ناپلیون در خصوص
و ناصواب نمودن آن در نظر سلاطین فرنگستان و آراستن مجلس خاص شورا و طلب نمودن
ناپلیون تنخواه گزاف و سیصد هزار صالدات جدید از اهل مملکت و عدم رضای خلق در آن باب
و تغییر نمودن ناپلیون و تعیین کردن مباشرین بر ولایات برای دلجوئی مردم و راغب
نمودن ایشان بدادن تنخواه و سرباز و انجام رسیدن مقاصد او و طلب نمودن قراول
مملکتی را و سپردن حرم و فرزند خود بایشان و وداع نمودن او اهل پاریس را و رفتن او
بمعسکر خود در ماه جنوری در سال ۱۸۱۴ عیسوی مطابق سنه ۱۲۳۰ حضرت امپراطور در
این صدد بود که لشکر عظیمی که سزاوار شان و شوکت مملکت فرانس باشد و سایر قرالهای اعظم
و جلال ممالک وسیع فرانس را چنانچه او در نظر داشت ادراک کنند فراهم آورده
باشد در آن اوقات قریب شصت هشتاد هزار نفر از لشکر قدیم که از جنگهای گذشته
باقی مانده بود بر وفق ضابطه و قانون تقسیم نموده بحدود رود رین که مملکت وسیعی بود
تعیین ساخت که آنجا در از عبور عساکر خصم محافظت نمایند و مطلقا بخاطر خود ما نند
سردارهای عساکر مأموره بدان حدود و نگذرانند که این جمع قلیل در برابر آن لشکر عظیم از محافظت

حدود وسیع و عریض و دریای رین قصور خواهند ورزید و سرداران خود را اعلام نمود که حال وقت
که اینگونه ملاحظات را در لشکرکشی نباید کرد و چون اسم مملکت فرانس و رعب اهل آن در قلوب
جای گیر است این قلیل لشکر که بهر طرف فرستاده شد خصم بدیدنش خواهد افتاد بخصوص لشکر نمسا
و پروس که سپاه گردانی و لشکرکشی سابق فرانس را در نظر دارند چون دریافت کنند که مردان
فرانس بکل اسلحه حرب برداشته بجنگ اقدام کرده اند اندیشناک و خوف بردار خواهند شد
و جسارت نخواهند نمود و در این نزدیکی بجنگ اقدام و مبادرت نمیکنند بالجمله سلاطین
فرنگستان عموما و امپراطور نمسا خصوصا متصور اینکه اهل فرانس در غیرت و رشادت عدیل
ندارند و بزرگ ایشان ناپلیون نیز در فنون سپاه و کشورگیری نهایت مهارت دارد هرگاه
زیاده تر عرصه را بر ایشان تنگ و کار را سخت گیریم گاه میشود که روی کارها دگرگون شود
و صورت اوضاع متغیر گردد بنابراین مصمم شدند که دفعه دیگر تکلیف مصالحه بامپراطور نمایند
یکی از امرای فرانس که اسم او بران دسنت ایقنان بود و از سفرای فرانس و در دربار یکی از سلاطین
ممالک نمسا توقف داشت و گرفتار شده بود برای القای شروط مصالحه منتخب نموده رخصت
آزادی باو داده نزد امپراطور ناپلیون فرستادند و دولت انگلیس نیز از قلب راضی بمصالحه
شدند و امیر آبردین را که برای وزیر مشهور بود از جانب خود همراه شخص مزبور کردند
که در باب مصالحه باتفاق او در نزد ناپلیون گفتگو نمایند و تفصیل اصول و شروط مصالحه
که قرالهای متفقه بامپراطور ناپلیون تکلیف کردند اگرچه فروعات در ضمن آن بسیار است
این است که هر چه را امپراطور ناپلیون بقوت و قدرت خود بمملکت فرانس ضمیمه کرده است
دست بردارد بحدود قدیم خود که عبارت از رود رین و جبال الپ باشد اکتفا نماید

و ممالک نمسا و ایطالیا و هلند را با تمام برضا و رغبت خود واگذار نماید و مملکت اسپانیول را که
دولت انگلیس برغبت و جهد و کوشش زیاد کمیت که از زیر قلاده اطاعت ناپلیون بیرون آورد
اسپانیول واگذارد که سلطنت قدیم خود را برقرار کنند و فردیناند را که پادشاه سابق
آنجاست بتخت پادشاهی بنشانند تکالیف مزبور اگرچه گوارای طبع غیور ناپلیون نبود
لکن جواب این تفصیل را وزیر ناپلیون بر حسب فرموده او بدین طریق نوشت که امپراطور
ناپلیون از اصول شروط مصالحه که باعث آرام و امنیت جمیع فرنگستانست و سلاطین متفقه
تکلیف نموده اند راضی و رأی ایشان این است که چنانچه سلاطین متفقه مصلحت دانسته اند که
تمامی قرالهای کوچک و بزرگ فرنگستان متحد و متفق و آزاد باشند و هیچیک بر آن دیگر
تفوق نجویند و ادعای برتری بیکدیگر نکنند مستحسن و پسندیده است و اینگونه مصالحه مکره
طبع حضرت امپراطور نیست بدین شرط که دولت انگلیس نیز تمکین نماید که در تردد بحر این نحو
مساوات و مواسات مشروع باید و مدعی سلطنت دریا نباشد اگرچه از شروط مزبوره
ضرر و خسارتهای کلی از قبیل تفویض چندین ولایت و واگذاردن منافع آنها با امپراطور
میرسد لکن امپراطور بدین قسم ضرر راضی و خورسند است و این در صورتی متحقق است که دولت
انگلیس نیز در حل امر مصالحه و درین مواد ما را مطمئن خاطر نماید و تفصیل امر مصالحه وقوع یابد
مورخ گوید هر که برای رزین و اندیشه دوربین بنگرد ماحصل این جواب را خواهد دانست که هرچه
ناپلیون بدان تکلم میکرده ناشی از صداقت نبوده و مدام طالب بود که نقصی در جلال و حضوری
در تفوق او نسبت بسایر قرالات عارض نشود و چون تحقق شرط ناپلیون در مصالحه غیر ممکن بود
از فریقین تهیه و تدارک مجادله را آماده شدند و سلاطین متفقه درین اندیشه بودند که تمامت

اجناد و عساکر خود را که در هر مکان موجودند معجلا در سرحدات فرنسه فراهم آورند و مجتمع سازند
و هریک از معسکره و هر جوقی از سپاه از معسکر و جوقی دیگر از لشکر مستظهر دارند و نسبت بهم
قرار دهند و امپراطور ناپلیون هر قدر در قوه داشت سعی مینمود که لشکر جدید خود را تعلیم
رسوم جنگ آموزد و چنان حرکات ایشان را آماده نماید که چون سپاه سابق فرنسه از مراسم قتال
و جدال آگاه شوند و چون برای مخارج لشکر وجه نقدی در کار و جهت دفع آن خصم قوی
لشکر جدیدی لازم بود حضرت امپراطور از خزینه خود نقدی بیست و یک میلیان فرنک که عبارت
از شصت کرور باشد برای مصارف سپاه بیرون آورد و مجلس شورای خاصی منعقد نمود
و بکفار مجمع مزبور فرمود که درین هنگام که جنگ و جدال است و اهل مملکت کمال الفت دارند
حساب کردند و قرار دادند که رعایای فرنسه مداخل خود را به دیوان بدهند و فی الحقیقه خمس
کفاف مخارج مینماید لکن نیز در چنین هنگام که از طرف دشمن هجوم آورست و مخارج زیاد
لازم دارد که دفع خصم حاصل شود چرا باید درانوقت ربع و ثلث بلکه نصف مداخل و منافع
خود را به دیوان ندهند و چه دلیل دارند که درین باب اهمال میورزند و اگر درخصوص هم
اقامه دلیل کنند درین مقام معقول و مسموع نخواهد شد باید وجه نقد مهیا سازند و دارند که
لشکر و سپاه را لباس دهند و نیز حکمی از دیوانخانه اعلی جهت جمع آوری سیصد هزار نفر سرباز
جدید صادر گردیده بود و باهل مجلس شورا القا کرد و این لشکر جدید باید از کسانیکه در سنوات
سابقه از قلم افتاده و از خدمت معاف شده بودند گرد آیند و نیز ناپلیون متغیرانه و خشمگین
بحضار فرمود که کنون جنرال ولینگتان با لشکر انگلیس از سمت جنوب داخل فرنسه شده
و عساکر روس از طرف شمال در حرکت و تاز و سپاه پروس و اوتریه و نمسا نیز در رسیدند

و تخویف سمت شرقی مملکت از این شنعت و عار را کجا بریم که دشمنان قدم بخاک فرنس گذارده
و تا مسجک نموده مدافع و افواج اوازه و به مملکت اقدام نموده بشنیم اکنون مجموع دوستان متفقان
با من منافق شده و ترک دوستی گفته و بر دشمنی مبادرت کرده در این حال چه قسم تکلیف
مصالحه را از دشمن متقبل شوم که ننگ دولت فرنس نباشد از مردم فرنس خواهانم که بدوان
اهمال سیصد هزار نفر از لشکر جنگی فراهم آورند که من معسکری از یکصد هزار نفر در حوالی
شهر هارد و معسکر دیگر در قرب شهر هتند و لشکرگاه دیگر نزدیک شهر لیان فراهم آورده
با این لشکر و سپاهیکه از اطراف مجتمع نموده ام یک گروه خواهد شد و بعد از اجتماع با این لشکر
گران بمجادله دشمنان خواهیم شتافت و باید لشکریکه مجدداً از مملکت گرفته میشود مثل سپاه
سابق نباشند و مانند اطفال فرنس که بخزانی صدمه از پا در آیند و مریض شده شفاخانها
را مملو نمایند لشکر نگیرند و باز بحضار مجلس فرمود که ای بزرگان محترم شما سرخیلان
و بزرگان فرنس و همه را بمنزله مربیه باید پیشی در کارها جویند تا دیگرانرا عبرت حاصل شود
اگر چه دشمنان اکنون از مصالحه سخن میرانند و چیزی جز صلح مذکور نیست لکن از اطراف
مملکت فرآوای القتال والجدال بگوش هوش من میرسد و لازم است که بقدر امکان
سعی و اهتمام نمایم و از برابر عدوان هزیمت نگزینیم جامع این وقایع میگوید چون اهل مشورت
از مطالبه گزاف ناپلیون در تسلیم زر و دادن لشکر آگاه شدند همگی مستغرق دریای حیرت
شده متفکر ماندند و بدلگرمی و شعف جواب ندادند و در اعانت و انجام این خدمت
قصور ورزیدند امپراطور اعظم از تفکر و سکوت ایشان برآشفت و در آن برآشفتگی فرمود
که فوراً اول بر اهل مشورت تعیین کنند و وکلای رعیت را بپایه سریر سلطنت حاضر سازند

بعد از

بعد از حضور وکلای مزبور فرمود که امروز جلال و عظمت و مفاخرت فرنس بسته بوجود من است
و وجود چون من شخصی در مملکت مزبور لازم میباشد تا اسم آنرا در ممالک روی زمین بلند نمایم
و اهل آن بر جمیع ممالک مفاخرت کنند و حال سلاطین فرنگستان بدشمنی من اقدام نموده میخواهند
مرا مستهلک سازند نه بر دشمنی اهل مملکت فرنس و دانسته اند که هرگاه وجود من باعث نباشد
مملکت فرنس بزودی بید اقتدار آنها خواهد آمد و وکیل و خیرخواه مملکت و اهل آن منم و هرچه صلاح
دانم باید آنها قبول کنند بهر چه رای آنها قرار گیرد معمول دارم اکنون مقتضی وقت این است
که لشکر بسیار و زر از اهل مملکت جمع آوری کنم تا توانم در مقابل خصم ایستاده او را جواب داد
و باید وکلای رعیت دخل و تصرف در این امورات نکنند پس از اتمام گفتگو مباشرین تعیین کرد
که مردم را بغیرت آورده زر و لشکر از آنها ماخوذ دارند فردای روز مزبور قراولان ملکی را
با سرداران و سرخیلان ایشان احضار کرده سرکردگان را بالا عمارت طلبیده و خود با حرم
و فرزند در میان ایشان حاضر شده و بیانیکه بهر دل اثر میکرد فرمود که من میخواهم بمعسکر
خود روم و لشکرکشی را بعهده خود گیرم در این سفر خواست و حفظ حرم و فرزند و شهر پاریس را
بعهده اهتمام شما واگذارم و سلامتی ایشان را از لطف و ذمت شما محول میدارم مورخ گوید
که حضرت امپراطور پس از اطمینان و انجام اینگونه امورات در بیست و پنجم ماه جنیوری که اول
حوت بود از مقر سلطنت نهضت فرموده و از دارالملک پادشاهی حرکت نموده کارخانهای سلطنت را
وداع گفته بمعسکر خود شتافت که با آن تدارک جزئی و لشکر قلیل بمقابل لشکر انبوه خصم رود
و ایشان را نگذارد که بمملکت فرنس دست اندازی کنند مقارن این احوال شاهزاده مترنک که
امیر لشکر بود سلاطین متفقه را دعوت نمود که در شهر من جمع مجلس شورا برپا کرده در باب

مقدمات مصالحه گفتگو نمایند و دولت انگلیس لارد کسلریگ را که از وزرای خاص آن دولت بود بعوض پادشاه
خود مامور کرده بشهر مزبور فرستاده بودند که در مجلس شورای سلاطین اعظم فرنگستان حاضر
گشته از جانب پادشاه خود وکیل باشد و پادشاهان مزبور در عین گفتگوی مصالحه بیان نامه
چاپ کرده در عسکر و ولایات منتشر ساختند و در آن بیان نامه از تهیه و تدارک و گرفتن
لشکر جدید امپراطور ناپلیون سخنها نوشته که هرگاه منظور او مصالحه باشد چرا باید تدارک
جنگ کند و لشکر خود را زیاد نماید و نیز در آن بیان نامه شرح داده که اگرچه ما بر او غلبه کرده
و بفتح و فیروزی بحدود مملکت فرانس آمده ایم لکن با وجود آن فتح و نصرت باز تکلیف مصالحه
بناپلیون کرده ایم و میخواهیم که مملکت فرانس و سایر ممالک فرنگستان هر یک در مقام خود
مثل ایام سابق باشند و همچنین طالب هستیم که مملکت فرانس بزرگ و قوی باشد و بدین
شرط که مجموع قرالهای فرنگستان هر یک آرام و آسوده شوند و جنگ و نزاع از میان برخیزد
و منظور ما این است که مصالحه را بطریقی بانجام رسانیم که گذشت از همه قرالات بعمل آید و در شوکت
و قدرت مساوات بهم رسانند و بلاد فرنگ در ازمنه آینده از آنگونه مصایب بیحد و حساب
که در مدت بیست سال جنگ در میان خاص و عام شیوع داشت سالم ماند و آنگونه جمعیت ما
نه از برای این است که وجود ناپلیون و سلطنت و مملکت و اهل و عیال او را ضرر و خسارت
رسانیم بلکه منظور این است که او را از تسخیر ممالک دیگر و مجبور کردن سلاطین بر اطاعت او باز
داریم و ما دامیکه بر وفق مرام همگی و بر صلاح و صواب جمهور فرنگستان مصالحه را باتمام
نرسانیم دست از جنگ و پیکار بر نخواهیم داشت و چون سخن بیان نامه مفصل این بود که
سلاطین متفقه قرالها مشوش شدند که مبادا اهل مملکت فرانس که مردمان غیور و در جنگ

مشهور بودند

مشهور باشند اجماع نموده دست باسلحه حرب بر دارند و بدفع ایشان اقدام ورزند و کار بصعوبت
و اشکال منجر گردد بعد از انتشار شروح مرقومه عساکر متفقه بولایت سوئیت زرلند داخل شده
قلعه جات آن را متصرف گردیدند و شاهزاده شوارزنبرق با عساکر خود از رود رین گذشته داخل
مملکت فرانس گردید و فلدمارشال بلوخر نیز با لشکر ابوابجمعی خود با لشکر سلاطین مزبوره ملحق گشته
و سپاه متفقه شهر دیجان را که یکی از شهرهای مملکت فرانس است متصرف شدند و جنرال
بوبنه که یکی از جنرالهای لشکر نمسا بود شهر لیان را که از شهرهای معظم فرانس است با شهر پاریس
چند فرسنگ مسافت دارد محاصره نمود بمجرد وصول این خبر ناپلیون چند فوج بامداد روان
داشت افواج مزبور در عین گرمی هنگامه محاصره رسیدند و باعث استخلاص شهر لیان
مزبور را منهزم ساخته و این شکست از جمله شکستهای بزرگی بود که بعساکر متفقه رسید و هرگاه
چالاکی و چابکی از عساکر قرالها در تدارک و تلافی شکست مزبور بعمل نمی آمد خسارتهای کلی
بایشان میرسید بالجمله انگیزش لشکر قرالها بسپهسالاری شاهزاده شوارزنبرق داخل مملکت
فرانس شده و از سمت دیگر لشکر پروس و روس بسرداری فلدمارشال بلوخر بچهار جوق شده از چهار راه
بمملکت مزبور داخل شده هجوم آور بودند و یکجوق از لشکر او از یکطرف اتصال و مراوده با لشکر
بزرگ قرالها بهم رسانید و لشکر سیم قرالهای متفقه که موسوم بلشکر شمال فرنگ و تابع حکم ولیعهد
سوئدن و لشکر سوئد بود [illegible] که آنها نیز از لشکر شمالی محسوب میشدند بعزم تسخیر ولایات
وارد فرانس گردیدند و لکن ولیعهد مزبور که فلدمارشال برنادت بوده باشد در سال قبل بیرون کردن لشکر
فرانس را از ممالک نمسا بسیار اهتمام ورزیده بخلاف این لشکرکشی که بسمت وطن اصلی او بود هیچ
سعی ننموده باو گران بود که با اهل مملکت خود جنگ آغاز کند و باعث خرابی شود بنا برین از هجوم

ممالک فرانسه اهمال میورزید و مکره طبع او بود و در نزد سلاطین نیز عذر او در این باب مسموع بود
بالجمله حضرت امپراطور در این بحبوحه که واقع شدن شورش امورات و انقلاب و آشوب و هجوم عام که از
سمت شرقی لشکر دشمن داخل ممالک فرانسه میشد بعهده اهتمام خود گرفت که بتائید اقبال
و رهنمائی بخت سعادت علامت نمودن بجنگ لشکر فرانسه مبادرت نماید لهذا در روز بیست و ششم ماه
جنیوری بشهر چالان که یکی از شهرهای فرانسه است وارد گردیده و سپهسالاری لشکری که در شهر مزبور
فراهم داشت با عساکر ابوالجمعی مرشل وکتار و مرشل مرمونت و مرشل مکدانلد و مرشل نی و غیره
که از عدو و ممالک از مقابل خصم هزیمت نموده در شهر مزبور مجتمع بودند بعهده خود گرفت
و مرشلهای مزبور که در ایام سابق هریک شصت هزار و هفتاد هزار نفر لشکر ابوالجمعی داشتند
حال کار ایشان بجائی رسیده بود که با آن چهار نفر سپهسالار بزرگ پنجاه و دو هزار نفر عساکر
جنگی بود و حضرت امپراطور دو بیست هزار نفر نیز از شهر پاریس بهمراهی خود آورده با آن لشکر
قلیل ملحق کرده بود مورخ گوید احدی از صاحبان فنون جنگ مانند ناپلیون از این فن عظیم سپاهی
و سپاه گردانی واقف نبود معلوم است که فتح و فیروزی موقوف بکثرت و قلت لشکر نیست
بلکه منوط بزیادتی هنر و هوشمندی سپهسالار است که در میدان جنگ داند و تواند که بچه طریق و بچه طرح
سپاه را بجنگ و پیکار بدارد بالجمله مرشل بلوچر که از جمله سپهسالاران عساکر متفقه با جرأت تر بود
و هنر از سایر سپهسالاران بیشتر مهیب و در ممالک فرانسه پیشتر از دیگران آمده بود حضرت
امپراطور مصمم شد که اولاً با تمام کار او پردازد و بالجمله اول او را از میان بردارد مرشل مزبور از
عزم امپراطور آگاهی یافته بدون فوت فرصت مجموع عساکر ابوالجمعی خود را که در آن حوالی متفرق
بودند بقریه برین که نزدیک بسرچشمه رودخانه اوب واقع است جمع آوری نمود قریه مزبوره

در دامنه کوهی واقع شده و این مکان از دو راه است یکی جاده بالای شهر چطو که سابقاً مدرسه نظام تعلیم
سرکردگان بود میرود و دیگری بشهر آرسیف که در سر رودخانه اوب واقع است و اطراف
شهر چطو اکثر امکنه باغ و چمن و سبزه و تماشاگاه است و در مدرسه نظام این شهر بود که ناپلیون در
اوایل حال و عنفوان جوانی اصول فنون سپاهیگری آموخت که بسبب آن مجموع اهل عالم را
بخاک سیاه نشانید و روی آنها را در برابر خود بخاک مذلت مالید و عاقبت کار را بجائی رسانید
که سایرین از او عبرت گرفته و فنون سپاه گردانی از او فرا گرفتند و علوم ماخوذه از او را در
مخالفت او بکار بردند و در آن مکان بود که در آخر کار نیز خواست که کوششهای مردانه را در غلبه
بر لشکر عدوان اظهار کرده مانند صید که هنگام شکار صیاد در تعاقب آن اصرار نماید و نخجیر مزبور
جهت آنکه از چنگ صیاد رهائی یابد بهر جهت میداند که اگر بمکان اصلی خود رجعت کند رفاه و آسایش
حاصل خواهد نمود کوشش مینماید که خود را بمکانی که او را از آنجا رمانیده بودند رساند ناپلیون
نیز آن مکانها را بواسطه اینکه ابتدا از آن امکنه برآمده و ترقی حاصل نموده بود محل آسایش و غلبه
بر دشمن میدانست بالجمله حضرت امپراطور با افواج جرار فرانسه ایلغار نموده در هنگامیکه مرشل بلوچر
در شهر چطو با صاحب منصبان خود در سر سفره شام خوردن مشغول بود و جنرال السوفیف که یکی
از سردارهای روسیه بود نیز در شهر برین توقف داشت و افواج جنرال ساکین نیز در راهی که
از شهر برین بشهر لسنه میرود با جوق جوق لشکر ایستاده بود علی الغفله صدای ولوله عظیمی
بلند گردیده و دیدند که دو هزار نفر سوار لشکر روس اسواران جنگی فرانسه پیش انداخته می دوانند
و مرشل نی یورش بر قریه برین برده و چند نفر از سپاه را بسبب حفاظ نخلستان و بلندی و پستی
زمین باغ و سیرگاه شهر چطو رسیده نزدیک شده که مرشل بلوچر را با هر قدر از صاحب منصب

دیگر که در آنجا مجتمع بودند اسیر و دستگیر نمایند فلدمرشل مزبور با صاحب منصبان خود بتعجیل تمام برخواست
و بصعوبت خود را به دریچه کوچکی که بشهر مرتفع رسانیدند و اسبهای خود را از پلهای دریچه بانهایت
اشکال بشیب برده سوار شدند و با وحشت و اضطراب تمام جان بسلامت بدر بردند و
جنرال السوفیف که در شهر بود در نگاهداری آنجا بسیار ثبات قدم ورزید و در مقابل حملهای
مرشل نی مردانه وار ایستادگی نمود و جنرال ساکین بامداد او شتافت و افواج سواره قزاق
جنب باغات شهر رفته عقب دلیران فرنسیس را گرفتند و بطریقه که مافوق آن متصور نبود از اطراف
هجوم کردند و چنان صولت آوردند که نزدیک شد که بوجود حضرت امپراطور نیز آسیبی رسد
و چندین نفر را در پهلوی او کشته و زخمدار نمودند حضرت امپراطور شمشیر خود را کشیده در مدافعت
خود مشغول گردید و یکی از سرداران رشید او که در سر افواج قراول خاصه بود باستخلاص امپراطور
پرداخت و در ساعت قیر گلوله تفنگ از پا درآمد و در این هنگامه قریه برین آتش گرفت
و مجموع آن سوخت در چنین احوال لشکر روس و پروس بحکم فلدمرشل بلوخر آرام در [illegible] قلعه
مزبور داشتند و تا یکساعت بنصف شب مانده نیز در تلاش و کوشش بودند چون دیدند که اخراج
آنجا از لشکر فرنسیس صعب و دشوار است تسخیر قریه را گذاشته گذشتند و فلدمرشل بلوخر با سپاه خود
در مکان موسوم بلاسبر که در پشت قریه مزبور است قرار گرفت مورخ گوید منظور ناپلیون از
این شبخون این بود که بلکه فلدمرشل بلوخر را از اتصال بلشکر شاهزاده شوارزنبرغ جدا سازد
و او را از امداد رسانیدن لشکر والهای متفقه ممنوع دارد و این مقصود حاصل نگشت و سرداران
فلدمرشل مزبور دانائی و زیرکی بکار برده نگذاشتند اضطراب و اغتشاشی که مستلزم آن مقام بود
در لشکر شیوع یابد و در روز بیست و یکم ماه فروری که اول حوت بود از لشکر متفقه والها امداد

عظمی برای فلدمرشل بلوخر رسیده و بجهت قوی دل و آسوده خاطر گردیده و مجددا بجنگ امپراطور
اقدام کرد امپراطور خواست که از جنگ اعراض کند و کار مقاتله را بوقت دیگر گذارد چون دید که
هرگاه معاودت کند لابد است که از پل اوب بگذرد و گذرگاه لشکر منحصر بهمان یک پل است
و ناگاه نیمی لشکر او و دشمن از تعاقب خواهد رسید و میمنه عساکر او که با افواج چنداول عقب
خواهند ماند بمخاطره هولناک گرفتار میگردند بجنگ اشتغال نمود فلدمرشل بلوخر از سه طرف حمله
بر عساکر فرنسیس برد و از قراء لهراسیر و دیوبل و گوت یورش آورده و از روز تا شب آتش توپ
از طرفین در اشتعال بود حملات پیاپی بردند و صدمات خوردند و هنگام غروب آفتاب
امپراطور مجبور شد که از رودخانه اوب بگذرد چهار هزار نفر از لشکر او با هفتاد عراده توپ
در آن مکان ماندند و خود بتعجیل از پل گذشت و مرشل نی بحکم امپراطور پل را آتش زد و آن چهار هزار
نفر و هفتاد عراده توپ بدست خصم اسیر و دستگیر گردیدند بعد از هزیمت سپاه فرنسیس پادشاهان
جنود متفقه مجلس شورا برپا نموده پس از شورت مصلحت در این دیدند که دو لشکر عظیم فلدمرشل بلوخر
و شاهزاده شوارزنبرغ از یکدیگر جدا شوند فلدمرشل بلوخر با سپاه خود جنرال ارک و جنرال
کلیست را برداشته از راه مرین بطرف پاریس که مقر سلطنت است روان شود و شاهزاده مزبور با لشکر
قراولان سلاطین از مسیر سین بطرف پایتخت مزبور شتابد و این تدبیر برای این بود که اگر ناپلیون
بجنگ یکی از این دو مبادرت کند آن دیگر دو اسبه جانب پاریس تاختن آرد و فرصت را غنیمت شمارد
و امپراطور بعد از هزیمت بشهر طرائی که در سلوک اوب واقع است رسید و افواج قراولان
خاصه قدیم او در آنجا باو ملحق شدند و از ورود قراولان خاصه سپاه هزیمت یافته فرنسیس قوی
دل گشتند و حضرت امپراطور بار دیگر عزم کرد که با دشمن درآویزد و در این هنگام که سپاه خصم

به وقوع جمعیت آنها پراکنده گشت به این واسطه تواند از یکی از تکلیف پیش نیامد لهذا برخلاف ماریشال
بلوخر روان شده و برای اینکه مشارالیه مانند سابق از حرکت او آگاه نگردد امر کرد که لشکر قلیلی بلوک
برلکسین که یکی از بلوکات فرانسه است روانه کردند و از آنجا بر یمین سپاه شاهزاده شوارزنبرق
که از لشکر متفقین بود حمله کنند از وقوع این حرکت از سپاه فرانس شاهزاده مزبور چنان تصور کرد
که امپراطور ناپلیون با تمامی لشکر خود به آن سمت خواهد رفت اینچنین را شاهزاده مزبور فوج عظیم از لشکر
چه اگر ناپلیون بآن سمت حرکت میکرد و طرف و شوارع شهر پاریس بی محافظ میماند عساکر متفقین در
نمیتوانستند که بدون منازعه به شهر پاریس روند ولکن شاهزاده مزبور اندیشه کرد که مبادا
لشکر او را نیز هجوم کرده از جای خود حرکت دهند بنابراین اکثر از لشکر را بامداد ایشان لشکر خود
فرستاد بدین سبب راه پاریس که اول رفتن آنجا را در نظر گرفته بود ترک کرد به این واسطه از لشکر
عظیم و از لشکر ماریشال بلوخر دور افتادند و حضرت امپراطور چون یافت که شاهزاده مزبور از حیله او
فریفته گشت و از آن دو لشکر عظیم بسبب تحریف راه دور افتاد در ساعت ماریشال ووق و ماریشال
مارمونت را امر فرمود که در میان بین لشکر مسافه حمله برده آنها را از آن طرف سرگرم سازند و خود
بتعجیل تمام از شهر طرای حرکت فرموده بطرف ماریشال بلوخر روان گردید و ماریشال مزبور بتصور
اینکه امپراطور ناپلیون در مقابل لشکر شوارزنبرق واقع شده و عساکر مزبور او را چندان مشغول
جنگ خواهند نمود که او خود را به پایتخت فرانس رساند بتعجیل خود را به شهر مو رساند و ماریشال ... را
از شهر چطو حرکت داده مجبور ساخت که رو به فرار نهند و چند روز بعد شهر سواسن را مسخر نمود
و جنرال ساکین که پیش جنگ ماریشال بلوخر بود افواج مختلف خود را برداشته تا به شهر جووری
آمد و مقام مزبور بمکان امپراطور ناپلیون نزدیکتر از شهر پاریس بود و جنرال الارکسنر تا بشهر مو

رفت

رفت و آنجا چندان مسافت بشهر پاریس ندارد و اهل شهر مزبور از استماع این اوضاع بواهمه عظیم افتادند
و ماریشال بلوخر بتوهم اینکه خود را زودتر بشهر پاریس رساند در حرکت بود و بهر کجا جنرال او میرسید که
امپراطور ناپلیون از آن مسافت بعید و از آن راههای صعب العبور تواند توپ و عراده بکشد راند
و بجنگ اقدام کند جنرال ساکین و سپاه او پیشرو لشکر ماریشال مزبور بودند و جنرال الشوفیف
که یکی از جنرالهای روس بود با لشکر خود عقب سپاه ماریشال بلوخر را محافظت مینمود و همه آنها
بشوق گرفتن پایتخت چنان بتعجیل و بی احتیاط روان بودند که جوقهای لشکر ایشان بسیار فاصله
از یکدیگر داشته و بطوری دور از یکدیگر رفتند که هر یک جداگانه جنگ و جدال ممکن بود که
دیگری را اطلاع حاصل نشود امپراطور ناپلیون چون از اوضاع لشکر استحضار داشت علی الغفله بر
سر افواج جنرال الشوفیف که در وسط لشکر بود تاخت و اطراف او را گرفته شکست فاحش بوی
داد و لشکر او باتمام متفرق شده مجموع توپهای او با دو هزار نفر اسیر بدست عساکر امپراطور
ناپلیون گرفتار و بقیه لشکر او در کوه و جنگل متواری و پنهان شده یک یک فرار نمودند در این حال مجموع
عساکر ناپلیون میان دو لشکر بزرگ دشمن واقع بود یکی لشکر جنرال ساکین در پیش رو و دیگر
سپاه بسیار ماریشال بلوخر در عقب سر حضرت امپراطور مصلحت در این دید که اول بر جنرال
ساکین که در پیش بود تاختن برد از اتفاقات او را زودتر از وقتی که در نظر داشت ملاقات
نمود چه اگر خبر شکست جنرال الشوفیف چون بگوش جنرال ساکین رسید در ساعت افواج
لشکر را فرمان داد که رجعت نموده خود را بتعجیل بامداد او رسانند و با لشکر ماریشال بلوخر ملحق
کردند در عوض راه بعساکر نصرت مآثر فرانس برخوردند و از کثرت ایشان مخوف شده شکست
یافتند و پنجهزار نفر از لشکر جنرال ساکین کشته و اسیر کردید و جنرال مزبور با بقیه سپاه

از راهی که فیلد مرشل بلوچر متابعه منحرف شده بسمت شهر حلقوفار بود و در حوالی شهر مزبور جنرال
یارک و شاهزاده ویلیوم که یکی از شاهزادگان مملکت پروشیا بود با او ملحق گشت با وجود این
باز قدرت بر توقف و مقابله با ناپلیون نداشت از رودخانه مرن گذشت و پل او را جنرالی که
از ترس متعاقبین این باشند سوزانیدند و بسیاری از لشکر او در این طرف رودخانه ماندند
و از صدمه بیل و کلنگ و تبر و دهره روستاقیان بهلاکت رسیدند فیلد مرشل بلوچر چون خبر از
بسیاری استعداد ناپلیون از شکست جنرالهای مزبور متأثر گشته بدلالیشان مانند شیر
ژیان بشتافت و در صحرای وسیعی که صاف و هموار و مطلقا بلندی و پستی نداشت عظمت
خود را در برابر لشکر بسیار و پهلوانان نامدار فرنس ملاحظه کرده دید که لشکر فرنس از آن دو فوج
بزرگ سرخ روی و دو لکرم شده چندان جوی گشته و اطراف صحرا را گرفته اند که هرگاه اراده
هزیمت نماید گریز ممکن نخواهد شد و امان نخواهد یافت در این احوال اگرچه تعجب وارد افزون
شده بود لکن مطلقا خوف و هراس بر دل راه نداد و دید که از سواران لشکر او ترتیب فی
مانده اند که از وجود آنها چندان کاری ساخته نخواهد شد ولیک افواج پیاده او رشید و جرار
و کار افتاده و مرد پیکارند و میتوانند بخاطر جمعی و اطمینان افواج مزبور در مقابل دشمن ایستادگی
کنند بنابراین از لشکر بیشمار خود چندین قلعه مربع ترتیب داده در هر قلعه چندین توپ معتبر
داشت و قلعهای مزبور را بفاصله که مقتضی مقام بود دور از یکدیگر قرار داده و ترتیب قلعهای
پیش شروع بمجادله مینمودند و اندک اندک در حین مجادله بقهقرا پس می نشستند و قلعهای دیگر
در عقب ترتیب یافته ملحق میشدند و بعد از آن قلعهائیکه در عقب ترتیب یافته و تازه نفس بودند
شروع بمجادله مینمودند و در مقابل خصم چندان جنگ و مقاومت میکردند که قلعهای مزبور

بقدر

بقدر کفاف توانستند از خصم دوری نمایند و بدان روش بطور مبادله جنگ میکردند و از پیش
روی لشکر فرنس بطریق جنگ گریز فرار مینمودند بالجمله بعد از آنکه لشکر فیلد مرشل بلوچر چند فرسنگ راه
بدین روش هزیمت کرد چند فوج از سواران لشکر فرنس در هنگام جنگ اسب تاخته شده و از پهلوی
لشکر بلوچر گذشته عقب ایشان را گرفتند و خواستند که بالمره راه ایشان را مقطوع و مسدود نمایند
و بقلع و قمع آنها پردازند فیلد مرشل بلوچر چون بمقام مزبور رسید و از منظور ایشان مطلع گردید بدون
مکث و درنگ با چند عراده توپ و چند فوج جان نثار خود را بسواران مزبور رسانید و در
ساعت آنها را درهم شکست و از سر راه عبور خود دور نمود و از آنجا گذشت و در عرض راه
بقریه اتاچر رسیده و در آنجا نیز لشکر فرنس سد راه فرار لشکر دشمن شده بودند باز بحکم فیلد مرشل
بلوچر لشکر بی محابا از آنجا نیز گذشتند اگرچه فیلد مرشل مزبور مردانگی از جنگ ناپلیون بیرون رفت
لکن بسیاری از سپاه او کشته و اسیر شدند و از توپ و بندق و عراده و بار و بنه عساکر او بسیار
بدست لشکر فرنس افتاد و حضرت امپراطور امر فرمود که مجموع اسرا را با توپ و سایر ادوات
حرب که غنیمت فتح او بود بپای تخت فرنس بردند و اهل شهر بعد از ملاحظه غنایم و اسرا از فیروزی
و نصرت ناپلیون اطمینان حاصل کرده شعف و شادی نمودند در عین شادی خبر رسید که
شهر فونتینبلو را سواران قزاق روس و تاتار و ترکمان و قلماق بتصرف آوردند و شهر مزبور
بقدر ده فرسخ تا پاریس فاصله دارد و اهل شهر مزبور از رعب و وحشت جهالان سمت شرقی
که گوشت انسانی میخوردند و بدین صفت شهرت داشتند وحشت نمودند و شادی چند
روز جمع ایشان بکدورت مبدل گشت تفصیل این مجمل آنکه مقارن جنگ ناپلیون با فیلد مرشل بلوچر
لشکر شوارزنبرق در زیر لوای ملوک متفقه فرنگستان از سمت دیگر بطرف شهر پاریس

روان بودند و از سرنیزه سربازان شهرها و قلاع عرض راه اگرچه جاده عبور لشکر خود را میگشودند
و قدری از این لشکر بود که بشهر فونتنبلو رفته آنجا را بالحیطه تصرف آوردند شاهزاده شوارزنبرق
بعد از شنیدن احوال شکست و فرار مرشال بلوچر آتش از نهاد او بر آمد از سه جانب لشکر گران بطرف
شهر پاریس روان نمود هنگامیکه امپراطور بتعاقب بلوچر مشغول بود خبر عزم شوارزنبرق باو
رسید در ساعت ترک تعاقب او نموده حکم بجوقهای لشکر فرستاد که همگی رجعت کرده بتعاقب
شاهزاده مزبور بشتابند در عرض راه لشکر مرشال اودینات و مرشال وقتار که از مقابل سپاه انبوه
شوارزنبرق فرار کرده بودند بلشکر امپراطور ملحق گشته و علاوه بر آن بقدر بیست هزار نفر
صالدات رشید و کاردیده لشکر فرنس نیز که در سمت اسپانیول بودند و امپراطور ایشان را
احضار فرموده بود رسیدند حضرت امپراطور از رسیدن آنها بسیار امیدوار و بهر سانده بمقابله
و مقاتله عساکر انبوه شوارزنبرق شتافت و در روز هفدهم ماه فبروری از هر طرف تاخت بر لشکر
خصم آورد و از هر سمت شروع بجنگ نمود و بصولت مردانه شهر ننجیز را از دست دشمن مسترداد
نمود و لشکر امپراطور آلمان را متفرق ساخت و بیک رکضت دلیرانه ولیعهد ولایت ورتنبرق را
مجبور ساخت که از برابر او فرار کرده بشهر تروه رود و مؤلف گوید از وضع سپاه گردانی امپراطور
ناپلیون و از نزدیک شدن آن شاهنشاه ظفرمقرون ولوله عظیمی در میان خصم افتاده مجموع
سلاطین متفقه و سپهسالاران اندیشناک شده در ساعت نایب شاهزاده شوارزنبرق را نزد او
فرستاده شرحی نوشته پیغام دادند که ما حکم بسفرای خود که در شهر شتلان جمع شده اند صادر
کرده ایم که موافق همان عهدنامه که از جانب شما ایلچی دولت فرنس قبل از این قبول کرده بود
مقدمات مصالحه را طرفین مهر کرده دستخط گذارند و حال از جنگ کردن و مبادرت نمودن شما

برتعجب

بر تعجب افزوده شد حضرت امپراطور چند روز پیغام سلاطین متفقه و جواب مسئله آنها را
در باب انعقاد مصالحه بتاخیر انداخت و در فکر پیشرفت کار جنگ بود و پلی که در منترو بود و شهر و
قلعه از خصم گرفت و در استرداد پل مزبور مجادله بسیار اتفاق افتاد چرا که ولیعهد ورتنبرق
از جانب سلاطین متفقه مامور بحراست پل مزبور و شهر که موسوم بمنترو میباشد بود و در
محافظت پل و شهر نهایت رشادت و جلادت ورزید و امپراطور ناپلیون چنان اصرار
در گرفتن پل و شهر مزبور داشت که خود در اثنای جنگ بتوپخانه رفت و چندین توپ را
خود قراول رفته بسنگرهائی که در حوالی آن ترتیب داده بودند انداخت و بصالدات
حکم نمود که ای فرزندان من تشویش مکنید و بکمال اطمینان قلب حمله بر دشمن برید که من نیز
در میان شما هستم و یقین بدانید گلوله که از توپ و تفنگ دشمن بمن بر خورد هنوز
از هیچ قورخانه بیرون نیامده و آهن آن از معدن هیچ کسی بر نخواسته و گلوله که از دشمن
بمن انداخته میشود مرا نخواهد کشت مورخ گوید که بعد از این اقوال صالدات را غیرت آورده در ساعت
حمله بردند و پل را متصرف و شهر مزبور را مسخر نمودند و امپراطور ناپلیون بعد از تسخیر آنجا چون
دید که بسیاری از لشکر او بمعرض تلف آمده بسیار متغیر شد و در عالم تغیر اکثر از سپهسالاران
و سرداران رشید خود را زیاده از حد ملامت کرد و در میان ایشان مرشال ویقتار را نیز مورد ملامت
و صدمه ساخت و باو فرمود که چرا قبل از آنکه لشکر خصم تدارک مضبوط برای محافظت پل و شهر
مزبور ترتیب داده بود آنجا را بالحیطه تصرف نیاوردی و چرا فرصت دادی که بدینمرتبه ادوات
حرب فراهم آورند و در گرفتن پل و شهر بدینپایه لشکر من کشته شوند و در ساعت مرشال
مزبور را از خدمت معزول ساخت و از راه کنایه فرمود که خوابگاه خوبی که بهتر از آن در معسکر

من نباشد برای این مرشل چرا رنجیده گشته که بعد از این باز خدمت مشغول باشد و از خدمت جنگ و سفر
فارغ کرد و مرشل وقار با وجود تغیر حضرت امپراطور باز اصرار کرد که هرگاه مرا نبخشند در چنین
وقت از خدمت خود دست نخواهم کشید و معروض داشت که اگر حضرت امپراطور مرا از سپهسالاری
قبول نفرمایند از شغل و عمل خود که صالداتی بود دست بر نخواهم داشت و تفنگ صالداتی
که در اول خدمت داشتم بدست خواهم گرفت و قراول حضرت امپراطور خواهم شد
چون ناپلیون این قسم اخلاص و ارادت در آن هنگام که اطراف او را دشمن احاطه کرده
بود از مرشل مزبور ملاحظه کرد در ساعت بمقام التفات آمده دست خود را بلند نموده فرمود
ای وقار از تقصیرات شما گذشتم و کنون باهم دوست و یکدل هستیم لکن لشکری که تابع حکم شما بوده
در عالم تغیر بمرشل جواد تفویض کرده ام و او را سپهسالار افواج مزبور نموده ام و باین زودی
از و نمی توانم استرداد نمود اکنون شما را بسرداری دو تیپ از افواج قراول خاصه خود
برگزیدم حال روانه شده بنگرانی ایشان مشغول باش و من بعد این گونه گفتگو که حال اتفاق
افتاده در گذر مکن مؤلف گوید که سلاطین متفقه قرار الهاکو با مضمون قولی که حکمای قدیم گفته اند که
اگر یک دسته تیر را یکدفعه مجتمعا بخواهند بشکنند بسیار مشکل است مصمم شدند که عساکر مرتب یافته
مرشل بلوچر را که در این روزها مرشل مزبور فراهم آورده بنظامی که سابق داشته اند رواج نشند
و ایشان را طلب نموده با مجموع عساکر در حوالی شهر طرای مجتمع سازند و هرگاه امپراطور ناپلیون
بجنگ سلطانی اقدام کند آنها نیز بمجادله اقدام کنند تا ببینند که بخت بکدام مساعدت خواهد نمود
بنا علیه حکم بمرشل بلوچر فرستادند که لشکر خود را برداشته بزودی بحوالی شهر طرای بیاید و بعساکر
متفقه ملحق شود و مرشل مزبور بعد از شکست لشکر که نیز خود در شهر مرتی که در کنار رود خانه

ستیل

ستیل است برده و جمع آوری کرده بنظام آورده بود از آنجا حرکت کرده بحوالی شهر طرای که عساکر
متفقه در آنجا مجتمع بودند رفت بعد از ورود آن لشکر سلاطین متفقه مجلس شوری در باب جنگ
و صلح و رفتن و ماندن و با ناپلیون مقابل شدن برپا نمودند و در مجلس مزبور مرشل بلوچر
اصرار کرد که باید با امپراطور ناپلیون بجنگ سلطانی اقدام کرد و با او مقابل شد و اجماع کرده
او را از میان برداشت که هرگاه ابتدا فعلی بمرام مراجعت کنیم و او را باحوال خود گذاریم بعد
از عهده او نمی توان برآمد و اقتدار و استقلال او بیشتر از پیشتر خواهد شد شاهزاده شوار
زنبرق و سایر سپهسالاران عساکر متفقه در جواب او گفتند که در این روزها توقف عساکر متفقه
در اینجا و جنگ کردن مقابل با ناپلیون بهیچوجه من الوجوه مصلحت نیست بلکه خیریت در این است
که از همین مکان بالاتفاق مراجعت کنیم و در ما بین شهر متنی و شهر لایفزیق که یکی در ولایت
مرنی و دیگری در ولایت میونزری من اعمال ملک پروس واقع می باشد که در اول در دو
ملک پروس چندی توقف نموده بودیم رو بهم و آنجا را معسکر نموده بتدبیر صلح و جنگ
پردازیم سلاطین متفقه و مرشل بلوچر سبب و دلیل این نوع عمل که نصف ولایات مفتوحه
ایشان را از دست میداد از شاهزاده شوارزنبرق و سایر سپهسالاران تحقیق نمودند ایشان
گفتند که چون تا حال مرشل آژرو که یکی از مرشلهای ناپلیون و بهمین قدر راضی بود که شهر
لیانز را بدرد آنکه محافظت کند و بدشمن ندهد از قراریکه معلوم شده لشکر انبوهی از سپاه الوگیمی
مرشل سالکت که در ولایت کتلانیه که یکی از ولایات ملک اسپانیول است و بر محافظت آنحدود
مامور بود طلب نموده بنزد خود آورده و لشکر انبوهی در شهر لیان از هر بابت آراسته نموده
و اکتفا بر محافظت شهر مزبور نکرده و از آنجا حرکت نموده میخواهد بعساکر متفقه که در حوالی

شهر دیکان توقف دارند و پشت بند ما باشند ناخن نماید و درین صدد است که راه مراوده
وطریق اتصال آنها را که در معنی راه زرد و ماست از ولایت سوئد کشند که راه امداد و آذوقه
ما شهرها بآنجاست مقطوع سازد و روستائیان جنگی ولایت روورز و ولایت سوئن و کوهستانیان
رشبد ولایت واجوزا که از ولایات پروس و در انگند و دو افتند فراهم آورد و آنها را
اغوا کند که اسلحه چوب بردارند و بقطع طرق و شوارع اشتغال داشته با عساکر پروس سازند
بنابرین شاهزاده شوارتزنبرق یکی از سردارهای بزرگ و کاردان خود را با لشکر انبوه بر عقب
عساکر متفقه روان ساخته که هم امداد لشکر مذا که در شهر دیکان توقف دارد نماید و هم متوجه
انگند و شود که راه بر دو سپاه عظیم متفقه را نتوانسته قطع نمود و شاهزاده شوارتزنبرق بلب
بتعیین جنرال ورسادن جمعی از لشکر ابوالجمعی خود با تعاقب سردار مزبور کم فرستاده شده
واز توانائی سپاه شاهزاده شوارتزنبرق و جمعیت آن کاسته گردیده و لشکر تازه که بایست
تا حال از سمت شمال ممالک بمعسکرا و ملحق شود نرسیده است بنابرین اظهار نمود که با این
کمی استعداد و لشکر میدان جنگ ناپلیون اقدام نمی توان کرد و باین قدر که توانائی که
حال داریم با امپراطور ناپلیون جنگ سلطانی کاریست بزرگ و نمیشود مؤلف اوراق گوید که
سلاطین و سپهسالاران متفقه قرالهای فرنگستان بعد از شور و مصلحت بسیار قرار باین
دادند که لشکر انبوه قرالهای متفقه با ملوک و سلاطین از آنجا مراجعت کرده معسکر خود را در
حوالی شهر لانغرس قرار دهند و فیلد مارشل بلوخر با سپاه ابوالجمعی خود باز معاودت نموده معسکر
خود را در ملوک مرنی مجتمع آرد و منتظر شود تا لشکر ممالک شمالی روس که از ولایت
فلندر میآیند بمعسکر مارشل بلوخر ملحق شود و بعد از الحاق لشکر مزبور اگر چنانچه امپراطور ناپلیون

بقدر

بتعاقب سپاه عظیم اقدام کرده و بطرف شوارتزنبرق رفت مارشل مزبور با سپاه قوی و توانای
خود مجدداً بسمت شهر پاریس که پای تخت مملکت فرانس است روان گردد و آنچه از و سرزد و شاید
در تسخیر آنجا بعمل آرد مؤلف گوید بعد از اتفاق آرا اهل مجمع شوری حکمی بر خواسته احکام بگوشه های
لشکر فرستادند که هر یک بمقام معین خود روان شوند افراد عساکر مذا از اهل مفصول ملوک
و سپهسالاران اطلاع نداشتند چنان تصور نمودند که رای پادشاهان از تسخیر مملکت فرانس
و از جنگ ناپلیون منحرف شده و از صولت ناپلیون مخوف گردیده بکلی مملکت فرانس را
ترک خواهند کرد و بهمین مراجعت از فرانس بیرون خواهند رفت و باز آنانکه در همسایگی مملکت
فرانس ساکنند بقهر و غلبه ناپلیون مبتلا خواهند شد ازین جهت آوای نارضائی بلند نمودند
و شاهزاده شوارتزنبرق ازین مقدمه آگاه گشته ترسید که مبادا انقلابی در لشکر حاصل شود
حکمی نوشت و چاپ کرده به سرداران و سرخیلان لشکر فرستاد و حکم کرد که باید ضابطه نظام
را محکم نگاه دارند افراد عساکر خلافی سر نزند و حرف بیهوده در میان آنها گفته نشود و افراد
سپاه نظام معلوم کنند که مراجعت لشکر برای این است که امداد سپاهیکه از روس در پی گذاشته است
بمعسکر ملحق شود و بعد از رسیدن امداد در ساعت شروع بجنگ خواهیم نمود و مارشل بلوخر بسمت
شمال مملکت حرکت کرده که جنرال وینتزنجراد و جنرال بلو را که با لشکر گران از آن سمت میآیند
در آنجا ملاقات کند و با لشکر انبوه بر عقب و یمین و یسار لشکر فرانس حمله برد لشکر مذا از
شنیدن این حکم مطمئن خاطر شده متقاعد گشتند قبل ازین مذکور شد که ملوک متفقه وقتی
که صولت مردانه و جنگ دلیرانه امپراطور ناپلیون را ملاحظه کردند و شکست سردارهای خود را
مشاهده نمودند بشاهزاده شوارتزنبرق امر کردند که شرحی بامپراطور ناپلیون از قول ملوک متفقه

وخود نوشت وجواب آن را ناپلیون بتاخیر انداخت مقارن این احوال که بیست و دویم ماه فروری
وابتدای حوت بود جواب مراسله مزبور از ناپلیون رسید بعد از ملاحظه مضمون آن معلوم شد
که با امپراطور نمسا نوشته ومضمون آن این بود که بهمانطور که در شهر فرنکفارت شروط مصالحه
نوشته شده راضی بر مصالحه شده‌ام ولکن در مقدمات بعضی آن ایلچی من بسیار خبط کرده
واز سایر فقرات مراسله چنان معلوم میشد که ناپلیون میخواهد که با همه ملوک متفق یکدفعه مصالحه
کند بلکه طالب است که با امپراطور نمسا صلح نماید وبعد با دیگران چون ملوک مزبور از مکنون خاطر
امپراطور آگاه شدند اول قرار دادند که جواب مراسله او را بتاخیر اندازند لکن برای اینکه
ناپلیون را آرام کنند که چندی جنگ را موقوف نماید و فرصت در دست داشته باشند
که لشکر پشت بند ایشان برسد وجنرال بلو وجنرال ونتجرادتیز خود را بمرشل بلوچر رسانند
که قوت وتوانائی ایشان زیاد شود شاهزاده وین سلو را بعسکر امپراطور ناپلیون فرستاده
که درباب متارکه گفتگو نماید امپراطور از این معنی خبردار گشته امپر فلاخالت را فرستاد که ایلچی
مزبور را در شهر لوزنی ملاقات کند و در آنجا درباب متارکه با او گفتگو نماید فصل دویم در بیان
بعضی گذارشات که در حدود مملکت فرنسه وقوع یافت و در بیان خیانت مرشل موراث
و فرار نمودن جنرال آجرو از شهر جقشن و محاصره کردن مرشال قریحم شهر برمین را
دوم او ملحق شدن جنرال بلو وجنرال ونزین چوادر بمرشل بلوچر و پیش آمدن دوک
ونتقدان و شکست لشکر فرنس از ونتقدان در شهر آرسیسر و گذارش مصالحه در شهر شطلان
و سایر گذارشات آن زمان و قایعیکه حضرت امپراطور در اطراف شهر پاریس سعی و کوشش
برای محافظت وجود خود و نگاهداری پای تخت مملکت مینمود بعضی امورات که باعث

شکست

شکست کار او بود و در حدود ممالک فرنس واقع شد و شرح آن امورات که هر یک جداگانه باعث
ضعف کار ناپلیون گردید در این مقام لازمست که مجملی ذکر شود از آنجمله حضرت امپراطور ممالک ایطالیا را بعهده
اهتمام شاهزاده یوجین که نایب پادشاه آنجا بود واگذار نموده بود و او شخصی بود که شایستگی اینگونه
اعتماد و اعتبار را داشت و میتوانست بصداقت تمام مملکت مزبور را از ضرر خصم ناپلیون محافظت
نماید ولیکن از جانب مرشل موراث قصوری اتفاق افتاد که آن شاهزاده با وفا را از جمیع اسباب کار
عاری ساخته و بی دست گذاشت وقبل از این اشاره رفت که در وقت گریز از منسکو مرشل موراث
بی اذن امپراطور ناپلیون بوطن خود رفت و حضرت امپراطور بسیار ملامت او کرده و در روزنامها
نیز نوشت و بهمشیره خود که معقوده مرشل موراث بود مرقوم نمود که مرشل مزبور شخصی است که جز
رشادت روز جنگ هیچ ندارد و در سایر کارها بسیار خفیف الرای و ضعیف العقل میباشد همشیره
ناپلیون در جواب نوشت که با شوهر من باحرمت رفتار کن و او را در نظرها خفیف مگردان لکن ناپلیون
از آنجا که معتاد باغماض نبود اصرار در ملامت او مینمود و مرشل موراث از این معنی متغیر شده و در عالم قهر
با دولت نمسا دوستی کرده بمخالفت ولی نعمت خود که در آن وقت از هیچ بی انصافی نسبت به او نبود
برخاست و سی هزار لشکر برده در تسخیر روم قدیم رفته در اخراج لشکر فرنس از آنجا با امداد اهل
نمسا کمک و همراهی با ملوک انگلیز و فلارنس را که از ملوکات ایطالیا است متصرف شد و شاهزاده یوجین
که آن روزها با سی هزار لشکر نمسا در جنگ بود از شنیدن این اوضاع فرار کرده بشهر آدیج رفت و ناچار
قطع وفصل جنگ خود را در آنجا نگاهداری نمود و از مخالفت مرشل موراث لشکر فرنس در ولایت ایطالیا
بالمره از استیلا افتادند و کار مرشل مزبور روز بروز بالا گرفت عاقبت بجائی رسید که گفتگو را از
دولت فرنس بر گردان و پاپی گرده و دربار مملکت ایطالیا را که همین ناپلیون از آنجا به عجوجه ممالک

داخل میگشت بکلی بروی لشکر فرانس مسدود ساخت و علاوه برین بسبب یاغی شدن مرشل موراث
بر اثر امپراطور ناپلیون در باب دست آوردن حدود جنوبی و شرقی مملکت فرانس و قطع کردن راه مراوده
خصم بکلی باطل گردید و جنرال آجرو را که امپراطور ناپلیون دستورالعمل فرستاده بود که از شهر لیان
حرکت کند و امدادیکه شاهزاده یوجین برای او خواهد فرستاد همراه خود برداشته بجهه جنوب و شرقی
مملکت رود و از عقب خصم راه اخراجات لشکر و کرایف مسدود سازد جنرال آجرو حسب الامر ناپلیون
از لیان بهمین عزم حرکت کرد لیکن بسبب طغیان و عصیان مرشل موراث امدادی که از شاهزاده
یوجین بایست برسد و باو ملحق شود نرسید لهذا با همان افواجی که مرشل سالکت برای امداد او
فرستاده بود باستیصال جنرال بوبنه رفت و او را مجبور ساخت که فرار کرده در قلعه جنیوا متحصن شود
درین اثنا جنرال بنچی که شاهزاده شوارزنبرق او را برای امداد جنرال بوبنه فرستاده و در کرای گذشت
خود را رسانید و شاهزاده حسین نیز با لشکر گران متعاقب شونده وارد گردید بنابرین جنرال
آجرو باز مجبور گشت که هزیمت نموده بشهر لیان رود و وقتی که امپراطور ناپلیون از هزیمت جنرال
آجرو آگاه گشت علی رؤس الاشهاد بنای ملامت نهاد و عدم جرأت و جلادت او را بمردم بیان نمود
بالجمله با وجود این اوضاع باز شهر برجین آپ زوم که شهر بسیار مستحکم ولایت ولنج است در تصرف
لشکر فرانس بود و سرتامس گریهم آنجا را محاصره کرده و شبی یورش برده لشکر جرار انگلیس مردانه وار
داخل قلعه شدند و نزدیک شد که بالتمام قلعه را متصرف شوند ولیکن بعد از آنکه لشکر انگلیس وارد قلعه شده
چنان دانستند که قلعه مسخر گشت و دشمن فرار نموده اندک بی نظامی پیش گرفته و ترتیب فنی در نظام
ایشان واقع گردید و در ساعت لشکر فرانس زور آور شده هرچه از لشکر انگلیس که داخل قلعه شده بودند
بکلی یا اسیر نموده یا بقتل رسانیده بودند لیکن مجدداً امداد از لشکر انگلیس و لشکر سویدن در فتح قلعیش

باو رسید

باو رسید و برین قادر شد که اگر لشکر فرانس از قلعه مزبور حمله و شبخون باو برد تواند در مقابل
مقاومت کند و از یکطرف جنرال بلوچر هجوم آور شده شهر لوون را که یکی از شهرهای فرانس است متصرف
آورد و در آنجا جنرال ونزنجرادو ملحق گشته بر سر شهر سعیسان رفت و اهالی شهر مزبور بسیار مردانگی
کردند عاقبت حاکم آنجا کشته گردید و شهر متصرف جنرال مزبور آمد اگرچه نگاهداشتن شهر مرقوم
برای تصرف کار عساکر متفقه بسیار لازم بود لیکن جنرال مزبور میخواست که با لشکر خود نزد
مرشل بلوچر رسد بدین سبب شهر را دوباره خالی نمود و مرشل مارمنت خبردار گشته چند فوج از لشکر
فرانس را تعیین نمود و دوباره شهر مزبور را متصرف گردید در آن زمان اتصال لشکر جنرال بلوچر و جنرال
ونزنجرادو بعساکر مرشل بلوچر نزدیک شده بلکه چند اول عساکر مزبور شده و سمت جنوب و شرقی
مملکت فرانس را از شدت هجوم خصم و کروه سپاه ابر سیاه گرفته بود چراکه دوک ولنگتن بعد از آنکه
داخل مملکت سپانیول شد از راه ولایت موسوم بولایت پی دی بیور که راه بسیار بدی بود و هم جابجا
و باطلاق و برای عبور و مرور لشکر صعوبت تمام داشت لشکر انگلیس را برده داخل مملکت فرانس دوان گشت
و چنان نظم و نسق در کار لشکر بود که احدی را یارای بیجا پای گذاشتن با اهل دهات تعرض رساند واحدی از
رعیت از جای خود حرکت نکرده و هرچه مایحتاج از آذوقه و غیره برای لشکر میخواست بفراوانی جمع کرده
و قیمت داده ابتیاع مینمود و بلشکر میداد و با وجود بدی راه لشکر را بی آذوقه نگذاشت و درین اثنا
امیر انقولیم وارد اردوی دوک ولنگتن شد امیر مزبور که از سلسله بوربان و وارث سلطنت فرانس بود
مدتها بود که در انگلیس توقف داشت درین اوقات مقتضی مقام را درین دیدند که او نیز بصلاح
و صوابدید سلاطین متفقه قرار با میان لشکر و شد که در میان سپاه داخل مملکت فرانس شود و چون
از نتایج سلطان قدیم و از خاندان پادشاه سابق مملکت مزبور است از بودن او در اردوی لشکر انگلیس

بکنوع تأثیری در دل اهل فرنس خواهد کرد و اهل مملکت میل بطرف او خواهند نمود بدین سبب اولیای
دولت انگلیس بمعسکر دوک ولنگتن فرستادند و در حقیقت وجود شاهزاده مزبور در معسکر عساکر
متفقه بیحاصل نبود بلکه شاید بیک اثر ترتیب یافته بدین مقدمه بظهور رسید چنانکه یکی از امرای مملکت فرنس که از
خیرخواهان سلسله بوربان بود ورود شاهزاده مزبور را باردوی ولنگتن شنیده در ساعت
بمعسکر او شتافت و باو تکلیف کرد که لشکر را بطرف شهر باردو که یکی از شهرهای بزرگ و در دریا
کنار واقع است بی محابا حرکت دهند و در آنجا قرار گیرند که بسبب ورود ایشان لشکر او که جمعی مرشل
سالت که در آنحدود بتعاقب خواهند نشست و بمحض تعاقب قشون مرشل مزبور ولایت متصرف
شما خواهد آمد و احدی برای دعوی دولت نسبت بشاهزاده خود مخالفت نخواهد نمود لکن دوک
ولنگتن از راه حزم و احتیاط که در آن مقامات بسیار لازم است این کار را بجرأت اقدام نکرد
و چندی در خصوص صبر و تأمل نمود و گفت که بمحض قول کسی نباید طریقه حزم و احتیاط را از دست
داد بنابراین دوک ولنگتن کنار چپ رودخانه ادور را که لشکر فرنس در آنجا متوقف بودند در نظر
گرفته روان شد و بهر مکان که لشکر فرنس را ملاقات نمود منهزم ساخت تا اینکه لشکر فرنس بشهر ارتیز
رسید و مرشل سالت مصمم شد که در آنجا با لشکر خصم مقاومت کند دوک ولنگتن شروع بحمله
میمنه لشکر مرشل سالت نمود و در قریه که میمنه لشکر قرار گرفته بود خود را بلشکر فرنس رسانید و ایشان را
از پیش برداشته قریه مزبور را بتصرف خود آورد و در اثنا جنرال هل نیز هویدا گشت و از رودخانه
قپوکه در بالای شهر ارتیز واقع است عبور کرده از عقب لشکر مرشل سالت حمله نمود و در ساعت شکست
برافواج جنرال مزبور واقع شده و مرشل سالت بنای جنگ گریز نهاد عاقبت دشمن حمله ور شده
چاره را منحصر دیده روی بهزیمت نهاد و دوک ولنگتن او را تعاقب نمود و دو فوج دیگر در شهر ارتیز

لشکر

لشکر فرنس را درهم شکست و در شکست ثانی لشکر فرنس علی الفرار نموده ولنگتن بسمت شهر باردو و قشون
کمکی که از سمت اسپانیول میآمدند ملحق شوند و در آنجا بر لشکر فرنس تاب مقاومت نیاورده فرار
نمودند و شهر باردو را بامید اهل آنجا گذاشتند و اهالی شهر از رسیدن سردار انگلیس و شاهزاده فرنس
مجبور بتسلیم شده قریب ده هزار نفر از اهل شهر باستقبال شتافتند و مقدم اولاد پادشاه قدیم را
مبارک گفتند مؤلف گوید در خلال این اوضاع امپراطور نمسه شاهزاده ونسیلو را نزد امپراطور
ناپلیون فرستاده و با وصف آنکه نوشت و التماس کرد که تکلیف سلاطین متفقه را قبول نماید امر مصالحه
بگذرد و هرگاه تکلیف ایشان را قبول نکنی ملتجی میشوم که علاقه قرابت را قطع کنم و از فرزند و نبیره خود در
گذرم و برقرار نمودن نسل بوربان را با سلاطین فرنگستان متفق شوم و اگر چه حال بجهت ملاحظه
فرزند خود و بودن سلطنت در دودمان شما سلاطین متفقه را از آوردن نسل بوربان مانع گردیده ام
لکن بعد ازین در قوه ندارم و سلاطین فرنگستان را منظور است که با مصالحه شود و مملکت فرنس
بحد و در سابق راجع گردد و یا جنگ کنند و در استیصال شما در قوه دارند بگو که امپراطور ناپلیون
پیغام و مراسله امپراطور مشار را معلق بغرض دانسته چنان تصور نمود که میخواهد او را باین سخنان تهدیدآمیز
بمصالحه که گوارای طبع و پسند خاطر ناپلیون نیست مایل سازد لهذا در جواب او نوشت و پیغام
داد که هرگاه شما در نظر دارید که امر مصالحه بگذرد توسط نمائید که از قرار قرارداد من امر صلح بگذرد
و الا اگر بخت یاری کند و اهل مملکت فرنس غیرت نمایند چندان وقت نمیکشد که باز از رود رین
عبور کرده در آنطرف رود مزبور امر مصالحه را حسب خواهش خود خواهم گذرانید بالجمله بعد از وصول
این خبر سلاطین متفقه دانستند که ناپلیون کسی نیست که تا هنگام رحلت ترک جنگ و نام و ننگ
گوید و بمصالحه که اندک نقصان شوکت و شأن او باشد راضی گردد بنابرین باجماع شروع بجنگ

نمودند و بسرداران خود حکم مجدد فرستادند که هر یک از اطراف حرکت نموده شهر پاریس را در نظر گیرند
و مانند آتش سوزان روان شوند فصل بیستم در بیان رجعت و صعوبت کار ناپلیون در رفتن وی
بعد از فتح مرشل بلوخر و جنگ کردن در رفتن بلوخر بشهر لان و وقوع جنگ در آنجا و ناچار گشتن
ناپلیون برآنکه با هزار و خسارت کلی از پیش دشمن هزیمت جوید و حمله بر شهر ریمز که لشکر روس تهی نموده
بود برد و شکست یافتن مرشل آدینات و مرشل مقدانلد و مرشل مرازد و رفتن ایشان بر شارع
شهر پاریس و مصمم شدن شوارزنبرق بر رفتن قفای رود آوب و قبول نمودن امپراطور
الکساندر و لارد کسلری شهزاده را و مایل کردن شاهزاده مزبور را بر رفتن شهر پاریس و متصرف
شدن امپراطور ناپلیون شهر ارسیس را و وقوع جنگ در آنجا و ملحق شدن امپراطور ناپلیون
در شب آنروز بر مرشل مقدانلد و مرشل آدنات و مرشل مرازد و مراجعت کردن ناپلیون و عقب
از دو سمت رود آوب بجهت خسارت و سایر گذارشات مورخ گوید حال هنگامیست که
طرفین تیغها را از نیام کشیده صیقل دهند و بعد از فتح بیکدیگر پردازند و تا یکی آن دیگری را قلع و قمع نکند
و مستاصل نسازد تیغ را در نیام ننهند امپراطور ناپلیون با آنکه در شهر ناتری و خصم را در هم شکست
و شهر طروای را از ایشان استرداد نمود کار بر او صعب و دشوار گردید چه هر گاه بمقابل لشکر
عظیمه که سپهسالار آن شوارزنبرق بود می‌شتافت محتمل بود که او از مقابل امپراطور ناپلیون هزیمت
کند و گاهی جنگ گریز نموده او را معطل دارد و ناپلیون قادر نبود که او را ملجا نماید و بجنگ سلطانی وادارد
و از طرف دیگر مرشل بلوخر که ولایت مرنی و فرنس را بالتمام متصرف بود در عقب با لشکر انبوه بپاریس
میتاخت و هر گاه ناپلیون بر فتح مرشل بلوخر میرفت شوارزنبرق فرصت یافته از راه سین با لشکر انبوه
بشهر پاریس می‌شتافت جامع اوراق می‌نویسد که حضرت امپراطور بعد از آنکه ملاحظه اطراف کار را

نمود از طرف مرشل بلوخر قوی تر یافت لهذا سپاه خود را فراهم آورده بسمت او شتافت و گفت دو مرشل
آدینات و مرشل مقدانلد و مرشل مرازد را در مقابل شاهزاده شوارزنبرق گذاشت و بایشان القا داشت
که اگر چه لشکر مأموره بر شما اکثر است لکن از آنجا که شوارزنبرق از رفتن و عزیمت من آگاه نیست
چنان خواهد دانست که من در میان شما خواهم بود یا بعقب خواهد رفت و یا بر جای خود متمکن
خواهد بود و اقبال بجدال نخواهد نمود و در مکان خود با بازیچه و تخت و تاز چنانچه عادت بدان
نموده و در کار است مشغول خواهد گشت و بدین سبب ناپلیون ایشان را امر فرمود که بعد از نهضت او
افواج خود را از امکان حرکت داده بلوک آوب شتابند و اگر ممکن شود پیشتر رفته بلندیهای
آن سرزمین را تمام مالک گردند و بعلت اینکه بدو روز نزدیک چنان معلوم شود که من در میان لشکرم
هر جا با آواز بلند چنانچه لشکر فرنس معتادند آوای امپراطور ما زنده باد و سلطنتش پاینده بگوش خصم
رسانند که دشمن از بیم وجود من در میان سپاه جرأت نکنند که بجنگ مقابل اقدام نمایند تا من
کار مرشل بلوخر را باتمام رسانم حضرت امپراطور بعد از القای دستور العمل بتعجیل تمام بسمت مرشل
بلوخر روان گردید و مرشل مزبور با لشکر خود بطرف شهر پاریس میشتافت ناپلیون چنان تصور نمود
که مانند ایام سابق بچابکی لشکر او حمله خواهد برد و بدین سبب بتعجیل تمام بقلعه فوهر رفت و در ابتدای
ماه مارچ که دهم حوت بود بآنجا رسید افواج جنرال سارکین و جنرال الرک که در آنجا بودند از
رسیدن امپراطور ناپلیون خبردار شده از رودخانه مرنی گذشته و بلشکر مرشل بلوخر ملحق گردیدند
امپراطور اعظم چون صورت احوال را چنان دید مصمم شد که پیشتر رود و حمله بر افواج جنرال بلو
و جنرال وینزنگرود که از عدد و بلوک بلجیم ملحق شده برد از اتفاقات در آن روزها هوا بشدت
تمام سرد شده و معابر که بواسطه آب و گل صعب المسالک بود از شدت برودت منجمد شده و راه

عبور و مرور خصم که قبل از آن در غایت اشکال بود آسان گردید امپراطور ناپلیون وقتی بمکان مزبور
رسید که خصم از حرکت او مستحضر شده بنجیل نام از آنجا رفته بود بنابرین امپراطور ناپلیون افواج مرشل
مرمونت و افواج جنرال [illegible] را مامور کرد که بتعجیل بتعاقب مرشل بلوچر شتابند و از گوشه
و کنار کار او را بسازند و عرصه بر او تنگ کنند و ناپلیون خود هجوم برده شهر [illegible] را که ما بین
شهر [illegible] و شهر [illegible] واقع است متصرف گردید و خواست که بشهر [illegible] رود و آنجا را
که بسیار محکم و مضبوط است بحیطه تصرف آورد و مرشل بلوچر را ملجا نماید که بجنگ اقدام کند و چون
پناهی ندارد بجنگ شکست بر لشکر او واقع گردد در دویم ماه مرچ که یازدهم حوت بود جنرال
بلو با سی هزار لشکر روس و پروش قبل از ناپلیون بشهر مزبور رسیده و دانست که اگر شهر مزبور
را او مستخر نکند لشکر فرنس میرسد و او را تاب مقاومت نخواهد بود بنابرین در ساعت دو
با امیر آنجا تهدید نمود و نامه نوشت که اگر کنون شهر و قلعه را تسلیم ننمائی هجوم آورده بقهر و غلبه
شهر را متصرف و بر نفسی ابقا نخواهم کرد امیر جبان بخفت آرای از تهدید او مخوف شده بها روز
قلعه را تسلیم کرد و جنرال مزبور ده هزار نفر از لشکر روس در آن قلعه گذاشت که قلعه را محافظت
کند و مرشل بلوچر از معقد آگاه گشته لشکر خود را به پناه شهر مزبور کشید و چون امپراطور ناپلیون
از عقب مرشل بلوچر بآنجا رسید و مستحضر شد که امیر شهر از جبن و ترس شهر را بتصرف داده بسیار
متغیر گردید و حکم فرمود که در احکام [illegible] شرحی [illegible] بکار کی و هم امیر مزبور را کشته جاب
کردند و جهت افتضاح او در معسکر منتشر ساختند بمضمون که با وجود شنیدن نام غرو توپ
جوق قال و دویم لشکر فرنس را از عدم ادراک در نیافت که حضرت امپراطور در شرف
رسیدن است که خصم تعجیل شده در تسخیر شهر نماید بالجمله حضرت امپراطور در آن تغیر فرمود

که بر قسم

که بر قسم باشد باید هجوم کرده شهر را از تصرف دشمن گرفت و در ساعت حکم بر یورش داده
هزار صالدات روس از قلعه بانداختن توپ و تفنگ مشغول گشته اصرار ناپلیون در تسخیر قلعه و اهتمام
خصم در محافظت آن از حد گذشت و تا شب هنگام قتال و جدال از طرفین واقع شد عاقبت
حضرت امپراطور از کشته شدن لشکر در تسخیر قلعه اندیشناک گشته دست از محاصره باز داشت چه
مستحفظین شهر دست از جان شسته و مردانه وار کشش و کوشش میکردند و در برابر یک از
رودخانه عیینی عبور کرده و بر جناح یسار لشکر مرشل بلوچر چون ما بین قریه کرون و شهر لون
مقام داشت حمله برد و مرشل بلوچر چون از رکضت ناپلیونی همیشه مخوف بود لشکر خود را در مکان
مزبور بوضعی متمکن نموده بود که هرگاه دشمنی برای او عارض شود تواند خود را بپناه شهر [illegible]
رساند حضرت امپراطور بسمت جناح یسار خصم مرشل بلوچر ده هزار سوار بسرداری [illegible]
تعین ساخت که چون لشکر فرنس بطرف قریه کرون آیند سوار مزبور عطف عنان نموده عقب
و جناح لشکر فرنس را چشم زخم و آسیبی رسانند سواران مذکور بسبب بی معابری نتوانستند بموقع
رسند و حکم مرشل بلوچر را بانجام رسانند و حضرت امپراطور در هفتم ماه مرچ که شانزدهم حوت
بود بخصم نزدیک شده و حکم بسرداران نامدار و دلیران کارزار فرمود که شروع بجنگ کنند مرشل نی
از مکانی که جناح یمین لشکر خصم قرار گرفته بود حمله برد و مرشل [illegible] و کنار مکان مزبور را [illegible] نگاه
داری کرد و از طلوع صبح تا چهار ساعت بعد از ظهر آتش افشانی و خونریزی بحدی شد که قلم
از تحریر آن عاجز است عاقبت مرشل بلوچر بسرداران خود حکم نمود که از مقام مزبور که لشکر روس
با تمیز اصرار در گرفتن آن دارند دست کشیده بجنگ گریز عقب روند و در مکان وسیع
شهر لان بلشکر پروش ملحق شوند و کنون اصرار در جنگ موجب خسارت کلی خواهد شد

لشکر روس در همین باب بدین گلوله توپ لشکر فرنس از میدان جنگ هزیمت اختیار کردند
و حضرت امپراطور تا چند فرسنگ آنها را تعاقب نمود و در منزلگاهی که موسوم به فرذنق
و در مابین قریه گرون و شهر لان واقع است توقف نمود و شب را در آنمقام اقامت
نمود و در این مکان از سفیر او که در مجمع سفرای دول فرنکستان بگفتگوی مصالحه اشتغال
داشت عریضه رسید و در آن عریضه مستدعی انجام امر مصالحه شده معروض داشته بود
که جز صلح چاره دیگر متصور نبود و زود این کار را باتمام رسانید و دستور العمل مرقوم نماید که بدان
دستور العمل بامر مصالحه توانم مبادرت کرد و ناپلیون چیزی که سفیر مزبور بدان متمسک شود
و تواند مصالحه را منعقد سازد ننوشت بالجمله حضرت امپراطور در شب مزبور طرح جنگ
فردا را بر نخبه سرداران خود فرموده که این جنگ را مانند گردابی می بینم که همه در آن غرق شویم
لکن من در این تدبیرم که آنکسی باشم که در آن گرداب غرق خواهد شد حضرت امپراطور علی
الصباح از آنجا حرکت کرده بسمت شهر لان که دشمن در آنجا رحل اقامت افکنده و مقر و مسکن سپاه
خود را بسنگر و باره مضبوط و مستحکم ساخته بود روان گشت شهر مزبور در قله کوهی واقع است
که اطراف آن بشدت سراشیب است و دامنه آنکوه از هر طرف بقدر نیم فرسنگ زمستان
که چوبهای زمستان جهت لشکر مانند سنگر بود مرشل بلوچر جنرال بلو را با لشکر او جهت حفاظت
شهر مزبور و اطراف آن تعیین ساخت و تتمه جوقهای لشکر خود را در صحرائیکه پایان کوه
واقع بود در مکان محکم و مضبوط جای داد و جناح یسار لشکر بلوچر بالتمام از سپاه پروش بود و از
آنمکان تا قریه آتیس را جناح یسار لشکر مزبور فرو گرفته بودند و جناح یمین لشکر او از عساکر
روس بود که در قلل جبال اتیس نزو و سما نویل مکان محفوظ داشتند و در نهم ماه مارچ که هیجدهم حوت

بود

بود و هوا از شدت ابر و میغ احاطه نموده و تاریک شده حضرت امپراطور تاریکی هوا را منفرجه کار
دانسته افواج عساکر فرنس را تا پایان کوه مزبور که قلعه شهر لان در قله آن واقع است رسانید
و دو قریه موسوم به سیملی و اردان را که در آن حوالی است متصرف گشت و خواست که از آنجا بر
فراز کوه مزبور رود ناگاه ابر و میغ مرتفع شده و تاریکی هوا بروشنی مبدل گشت در آن هنگام
که لشکر فرنس بفراز کوه حمله ور بودند از مرزهای زمستان و طبید وسینی آنمکان برق و شعله ها و ظ
هویدا شده در عقب آواز توپ بلند گردیده و مانند تگرگ گلوله بطرف لشکر فرنس باریدن گرفت
لشکر مزبور تاب مقاومت نیاورده هزیمت نمودند در ساعت دو فوج از افواج سواران
تعاقب ایشان روان شدند و بسبب سراشیب بودن مکان مزبور مانند سیل از کوه بهامون
ریزند با سرعت تمام پای کوه آمدند و قراء مزبور را که دربدو امر لشکر فرنس متصرف شده بودند
مالک گردیدند مرشل مرمونت بر جناح یمین خصم که در قریه آتیس ساکن و در حقیقت کلید مجموع معاملات
لشکر بلوچر بود حمله برد و جنرال یارک و جنرال کلیست که در قریه مزبور توقف داشتند معاونت
مرشل ساکین و مرشل لنجران در خواست آنجا نهایت مردانگی و ثبات قدم ورزیدند با وجود این
نوع ثبات که از لشکر روس بظهور رسید باز مرشل مرمونت جد و اجتهاد نموده بقدر نصف قراء
قریه مزبور را از خصم انتزاع کرد و چون شب بمیان آمد مرشل مرمونت مجبور شد که در آنمکان بدون
اینکه سنگر و خندق در دور معسکر خود قرار دهد و جای لشکر را مستحکم سازد رحل اقامت افکند متوقف
گردید گویا مقدر نشده بود که او صبح در آنمکان بدون آسیب توقف کند چنانچه ذکر خواهد شد
در روز دهم ماه مارچ که نوزدهم حوت بود حضرت امپراطور طلوع صبح اسب برای سواری طلب
نموده بود ناگاه دو سواره پیدا گردیدند که هر دو ژولیده موی و پیاده و پریشان احوال بودند

نزد امپراطور آوردند ایشان حکایت کردند که شب لشکر خصم شبخون بر مرشل مرمونت آورده مجموع
لشکر مرشل را اسیر و بقتل رسانیدند و مابقی بالتمام متفرق شدند و ما دو نفر ماندیم که پیاده فرار
نموده خبر برای حضرت امپراطور آوردیم و مجموع توپخانه‌ها و سرداران و توپ و ادوات توپ
بدست دشمن گرفتار آمده و با چنان معلوم شد که مرشل مرمونت خود نیز کشته گشت حضرت
امپراطور از وقوع این قضیه بسیار افسوس خورده و بتهدید بسیار تحقیق کرد که کیفیت آن از
مشخص نموده معروض داشتند که شب را مرشل مزبور بنا بست در آن مکان بی سنگر و مدارک
با عدم احتیاط توقف کند و معسکر خود را مستحکم نموده رحل اقامت افکند و خبر صریح دادند که مرشل
مرمونت با چند فوج فرار کرده جان از مهلکه بیرون برده حضرت امپراطور با وجود وقوع
چنان حادثه هولناک مطلقا تغییر در احوال خود نداده بجنگ خصم و تسخیر آن مکان اقدام کرد
اگر چه تا شب نیز مشغول جدال بود و هنگام شب از اوضاع چنین استنباط نمود که تسخیر آن قریه
ممکن نیست و در آن مکان غلبه بر خصم صورت پذیر نخواهد شد لهذا ترک جنگ و تسخیر مکان مزبور
نموده روز دویم صبح بنای بازگشتن نهاد و درین جنگ سی عراده توپ بدست خصم افتاد
و قریب ده هزار نفر از لشکر او معرض تلف آمد و از لشکر خصم نیز با وجود سختی مکان معادل
همین قدر بهلاکت رسیدند حضرت امپراطور بشهر سیسان رفت و این شهر را قبل از این که مرشل
بلوخر بنای جنگ گذارد متصرف شده و بجنرال لانقوان سپرده بود و چون بنای جنگ شد
مرشل مزبور عساکری که در شهرها ساخلو بودند احضار کرده معادل ده هزار نفر سپرده جنرال
لانقوان درین شهر متوقف بودند بعد از رسیدن حکم مرشل بلوخر ده هزار نفر را جنرال مزبور
برداشته از شهر بیرون رفت و آنجا را تخلیه کرد ناپلیون بمحض ورود امر فرمود که شهر مزبور را

مضبوط و محکم نمایند و هر قدر ممکن باشد باستحکام آن افزایند که اگر مرشل بلوخر چنانچه منتظر وقت
پیش آید مرشل مارتیر با افواج خود در آنجا توقف نموده شهر مزبور را از تسخیر او نگاهداری کند
مقارن این احوال خبر بامپراطور دادند که سنت پریست که یکی از اهل فرانس بود و مدتها او را
افواج بلد نموده بودند و در آن اوقات در میان سپاه روس منصب جنرالی داشت شهر ریمز را
بتصرف خود آورده و این شهر مرقوم از شهرهای معظم مملکت فرانس و کلیسای عظیمی در آنجاست
که بنا بقانون مملکت سلاطین فرانس تخت و تاج سلطنت را در آن کلیسا بسر میگذارند و شهر مزبور
بدین جهت بسیار نزد اهالی فرانس معزز و محترم است و بقدر سی و پنج فرسنگ در طرف مشرق
و شمال شهر پاریس واقع است و بقدر سی فرسنگ از شهر ترای دور است حضرت امپراطور
متصور اینکه اگر شهر ریمز در دست لشکر روس بماند مرشل بلوخر نیز بآنجا خواهد رفت و با لشکر شوارزنبرق
مراوده بهم رسانیده اتصالی در میان دو لشکر قوی واقع خواهد گشت و این معنی بهیچوجه من الوجوه
مصلحت کار نخواهد بود لهذا در ساعت وصول این خبر امپراطور از شهر سیسان حرکت کرده بشهر
ریمز ایلغار نمود و صبح بآنجا رسیده در ساعت در دادن یورش فرمود و تا غروب آفتاب
در تسخیر آن شهر جنگ و جد و جهد نموده و بسیاری از طرفین کشته گشت عاقبت الامر جنرال لشکر
روس جراحت مهلکی برداشت و سپاه مأمور نزد او مخوف شده شهر را تخلیه کردند و رو
بهزیمت نهادند و این معنی را متصور توان فهمید و احتیاج بتفصیل نگاری نیست که چون لشکری
شکست یابد و منهزم شده در شب تار رو بفرار نهد و دشمن او را تعاقب کند چه مثابه اذیت
و چه قدر قتل و غارت و صدمه و مرارت خواهد دید لکن چون هر دو طرف لشکر نظام بودند چنان
حرکت نکردند که آسیب زیاد بآنها وارد شود مؤلف گوید در هنگامیکه حضرت امپراطور مشغول تسخیر

شهر ریم بود مرشل مرموث با آن چند فوج و با سایر متفرق شده لشکر که در عرض راه فراهم
آورده بود وارد شد و امپراطور او را مورد ملامت بی نهایت ساخت و امپراطور
سه روز در شهر ریم توقف کرد که هم لشکر اندکی آرام گیرد و هم تدارک آنها دیده شود
در آن سه روز از هر طرف لشکر جدید بمعسکر او ملحق گشت و جنرال جنسین نیز که از اهل
فنج بود چهار هزار نفر صالدات جوان از مستحفظین قلعجات جمع آوری کرده در همراه از
میان دشمن عبور نمود و در شهر ریم باردوی امپراطور ملحق گشت و قرار ناپلیون این بود
که پیشکاران دولت اوضاع مملکت و دقایق و امورات پای تخت را مفصل نوشته از هر هفته
بمعسکر او فرستند چند هفته بود که بسبب اغتشاش خبر از پاریس نرسیده مادام توقف
حضرت امپراطور در شهر ریم فرستاده پیشکاران دولت بحضور وارد شد و روزنامه وقایع را
بنظر او رساند قبل این مذکور شد که ناپلیون مرشل آدیمانت و مرشل جوارد را با پنج هزار نفر
و مرشل مقداللد را با لشکر مامور نموده و مامور ساخت که بلندیهای شهر اتوب را گرفته نگذارند که
شوارزنبرق از رود خانه اتوب بگذرد و هر قدر توانستند جهد و کوشش درین باب بعمل آورند
بحکم امپراطور مرشلهای مزبور بشهر اتوب شتافتند و یورش برده شهر مزبور را بعد از قتال
و جدال بسیار از خصم استرداد نمودند و چون بلشکر متفقه خصم نزدیک شدند که بجز جنگ رو
بر و چاره ندیدند لهذا مصمم شدند که یا خود حمله بخصم برند یا منتظر حمله دشمن شوند مرشلهای
مزبور حمله بر دشمن را مصلحت دانسته شروع بجنگ نمودند در بدو امر چو فوجهای لشکر دشمن را از پیش
برداشتند لکن لشکر مزبور آن ایام بسبب رسیدن امداد و توپ بسیار از دولت انگلیس و روس بسیار
قوی و جری شده بودند و فتی که لشکر دشمن را سپاه فرانس از پیش برداشته بودند شوارزنبرق

امر نمود

امر نمود که جنود مسعود و افواج عساکر ظفر نمود از هر طرف هجوم آورده چندان گلوله توپ
بلشکر فرانس انداختند که لشکر مزبور تاب مقاومت نیاورده رو بهزیمت نهادند و اکثر از افواج
سواره ایشان هدف گلوله و نارنجک توپ خصم شدند مرشلهای مزبور بسبب همین شکست
ملجا شده اکثفیتا را خالی نموده بشهر طرای رفتند و در شهر مزبور مرشل مقداللد و مرشل
آدیمانت و مرشل جوارد مجمع شورا آراسته کرده بعد از گفتگوی بسیار دانستند که شهر مزبور را نیز
در مقابل چنان خصم قوی نمیتوانند نگاه دارند ولی جهت معرض تلف میرسند لهذا بنا
گذاشتند که شهر مزبور را نیز خالی کنند و لشکر را برداشته بسر شارع عظیم شهر پاریس روند که هرگاه
دشمن بآنطرف میل نماید هرچه در قوه دارند در مقابل خصم ایستادگی نموده ایشان را از ممانعت
از رفتن شهر پاریس کنند سلاطین متفقه چون ملاحظه کردند که اکثفیات از لشکر فرانس تهی شده
و سرداران در شاهراه شهر پاریس متمکن گشتند در ساعت از مکان خود حرکت کرده شهر طرای را
معسکر قرار دادند و مجددا مصمم شدند که از کنار رود خانه حرکت کرده بطرف شهر پاریس روان
گردند و مطلقا متحمل مرشلهای دولت فرانس نشوند و باز شاهزاده شوارزنبرق در این رای با سلاطین
متفقه موافقت نکرد و برهان اقامه نمود که چون امپراطور ناپلیون شهر ریم را متصرف شده و مراوده
مرشل بلوچر و ارتباط لشکر او را از عساکر متفقه قطع نموده که فردا اگر بطرف شهر پاریس رویم امپراطور
ناپلیون خود را بلشکر ما خواهد رسانید و از رسیدن مرشل بلوچر ضرر و خسارت کلی بما وارد
خواهد آورد در نصف شب سلاطین متفقه مجلس شوری منعقد ساخته در باب و کار عساکر متفقه
که بعد از این چگونه باید رفتار نمایند و باید بکدام سمت عزم کنند گفتگو کردند شاهزاده شوارزنبرق
مصلحت درین دید که از انجا مراجعت کرده بآنطرف رود اوتب روند و در آن صفحه رحل اقامت

الکسندر امپراطور الکسندر این رای را ضعیف شمرده فرمود که چون جنگ بسیار طول افتد
اذیت بسیار و خسارت بیشمار باهل مملکت میرسد و همگی مأیوس و آزرده خاطر شده اجماع
می نمایند و بهر نوع و بهر طریق باشد اسلحه حرب بر میدارند و خصم را از مملکت خود دور خواهند
کرد آن زمان کارها صعب و پیشرفت امور دشوار خواهد شد بنابراین مارا لازم است که اهتمام
کرده بجنگ ناپلیون اقدام نمائیم و کار جنگ را یک رکعت و نهضت باتمام رسانیم دیگر
گوشه و کنار دشمن گردیدن و از بین ولیار آسیب رسانیدن و از جنگ ناپلیون احتراز
کردن بهیچوجه معقول و مصلحت نیست بالجمله اجزای مجمع شور دو جوق شده بعضی امپراطور
الکسندر و بعضی قول شاهزاده شوارزنبرق را تصدیق نمودند و چون گفتگو بسیار بطول
انجامید امپراطور الکسندر فرمود که تردید امشب زرنگینت موی سرم را سفید کند عاقبت
الامر لارد کسلری که از جانب حضرت پادشاه انگلستان در آن مجمع حاضر بود در رد
قول شاهزاده شوارزنبرق سخن راند و گفت از انجام رجعت کردن و بر عقب رودخانه
اوب رفتن بمقدمات فرار کردن و از رود رین که حدود مملکت فرانس است عبور کردن
فیمابین من که وزیر مختار پادشاه انگلستان و از جانب آن شهریار با شوکت و شان سخن میرانم
اظهار میکنم که اگر کنون شما از امکان بنای مراجعت گذارید مبلغ چهار کرور وجه نقد که
دولت انگلیس برای مخارج لشکرکشی شما میدهد از این بعد مقطوع خواهد نمود و با شما در این
جنگ مشارکت نخواهد کرد و بعد از قیل و قال بسیار عاقبت الامر اهل مجلس شور متفق الرای گشتند
گشتند که شروع بجنگ نمایند و مرشل بلوچر را خبر دهند که خود را نزد عساکر متفقه رساند و از تنها
جنگ کردن احتراز کند و مقرر شد که از کنار رودخانه اوب روان شده در حوالی شهر

ارسیز

ارسیز مجموع عساکر خود را جمع آوری کنند و اول بجنگ امپراطور ناپلیون اقدام ورزند و هرگاه او از
جنگ احتراز کند و کناره گیرد من حیث الاجماع بحرکت تمام بشهر پاریس روان گردند مورخ گوید
که اهتمام سلاطین متفقه و حرکت ایشان در رفتن بپاریس از آنجهت بود که از شهر مزبور خبر بایشان
رسیده بود که خیرخواهان سلسله بوربان در خفیه اجماعی دارند و تمرد با چند نفر از اعاظم
و پیشکاران دولت با آنها اتفاق نموده و منتظرند که کار سلاطین متفقه قوت بهم رساند
و بمجرد نزدیکی آنها بشهر پاریس همگی قلاده اطاعت دولت امپراطوریه را از گردن خود برداشته
اساس و علامات آنرا بالکل معدوم سازند و سلطنت فرزند پادشاه سابق را برقرار نمایند
در این زمان حضرت امپراطور در شهر ریمز بود روز بیست و سیم و بیست و چهارم حوت خبر
وحشت اثر شکست سه نفر مرشال او و فرار نمودن ایشان بطرف رود سین رسیده و نیز باو
معروض داشتند که سلاطین متفقه مجلس شور برپا کرده جازم و عازم شدند که مجدداً از رود
سین عبور کنند و شوارزنبرق با عساکر انبوه و جمعیت بسیار و توپ بیشمار فرصت یافته
خود را بپاریس رساند حضرت امپراطور از استماع این خبر برآشفته در ساعت مرشل نی را امر فرمود
که لشکر سپرده خود را برداشته بشهر چالان که شهر سواد اعظم بلوک مرنی است رود و آنجا را
متصرف شود و امپراطور خود بطرف شهر آرسی آن شتافت که هرگاه شوارزنبرق خواهد که بپاریس
رود از آنجا خارج بین و عقب او را بگیرد در شهر آرسی خبر بناپلیون دادند که ملوک متفقه از حرکت
کردن لشکر امپراطور ناپلیون مخوف شده مراجعت کرده بشهر طرای رفتند و از آنجا نیز در حالت
گذشتند که بکنار رود اوب بلکه بشهر لافرتش روند و نیز باو خبر رسید که وقتی مرشل اونات
و مرشل مقدانلد از مراجعت خصم خبردار شدند ایشان نیز عساکر خود را برداشته از عقب ایشان

روان گشتند ناپلیون بعد از آگاهی از این احوالات عازم و جازم شد که بتعجیل تمام خود را به پلهای
خود رساند لهذا از کنار رود اَئوب بشهر بار برعت شتافت با این امید که لشکر شوارزنبرق
از هر دو کنار رود اَئوب در گذشته‌اند و خود از عقب ایشان خواهد رسید لکن در این باب
بسیار خطا و خبط از و بظهور رسید و بنا بر اعتبار قول راوی چنان تصور نمود که لشکر شوارزنبرق
درهم اجتمعند و چون ناپلیون بشهر ارسیس رسید لامحاله چند فوج جدا اول لشکر او را ملاقات
خواهد کرد از این خیال در عرض راه بهمراهان خود در مقام مزاح میگفت که حال وقتست که امپراطور
نمسا را تعاقب نموده بدست آرم و آنچه لازم است در حق او معمول آورم مجملا امپراطور افواج
مرشل نی را با افواج سواره رکابی خود همراه برداشته از انجا کوچ فرموده در مقابل شهر پلنسی
از رود اَئوب عبور کرده و کنار چپ رود مزبور را گرفته میرفت و هرچه از لشکر دشمن در مقابل
او پیدا می‌گشت فی الفور از پیش بر میداشت تا بشهر ارسیس رسید عساکر متفق خبر رسیدن
ناپلیون را شنیده شهر مزبور را خالی کرده بودند در بیست و ششم چون لشکر فرانس انجا را متصرف
شد شهر مزبور در خارج تنگه واقع است و بسمت آن جویهای کوچک و نهرهای بسیار دارد
و پلهای کوچک بر روی آنها ساخته‌اند و گذر متردّدین از پلهای مزبور است و در شهر ارسیس نیز
رودخانه‌ایست و پلی دارد که از آن باید گذشت و بخارج شهر رسید و بسمت دیگر آن شهر صحرای وسیعی است
چون ناپلیون وارد شهر شد چند فوج از افواج سواره لشکر متفق دشمن در صحرای مزبور مانند
فوجی از مهندسین و سایر عملجات شغل مزبور که برای تشخیص مکان آن رود مامور میشوند بنظر آورد غافل
از این بود که در پشت سوارهای مزبور در مکانی که موسوم به کلرموشت است شاهزاده وارتنبرق با
لشکر ابو الجمعی خود مکان گرفته و سایر عساکر فراهای متفق نیز بفاصله بسیار از ایشان در بالای

بلندیها

بلندیهائی که موسوم ببلندیهای منیل لرکاپتر است متمکن میباشند و صف و برآراسته منتظرند
و پیش قراولان فرانس نیز مطلقا ایشان را ندیده و آگاه از آنها نشده بودند حضرت امپراطور
حکم بافواج سواره فرستاد که افواج متفق خصم را برده از صحرای مزبور دور سازند بمجرد رسیدن
افواج سوار چند فوج پیاده دشمن با توپ از عقب آنها بامداد سوار مزبور هویدا شده افواج
سواره فرانس را لشکر خصم بعد از جنگ و جدال بسیار از پیش برداشته بشهر ارسیس رساندند و بسبب
موانعی که در آن سمت شهر بود و مذکور شد افواج پیاده نتوانستند که خود را زود تر بامداد سواره
رسانند حضرت امپراطور چون صورت حال را چنان دید شمشیر از نیام کشیده خود را میان سوار
هزیمت یافته خود رسانیده و بانگ بر ایشان زد که ای سواران یاد از فتوحات خود آورید
و همت کشیده و با مروت تمام حمله بر عدوان نمائید و امپراطور خود با همراهان بدفعه خصم
شتافت و داخل افواج دشمن شده و چنان جنگ نمود که نزدیک بود معرض تلف آید و یکی
از سواران قزاق روسی نیزه‌ای باو حواله نمود و اگر یکی از آجودان بیار الهامی آن نیزه مزبور را رد نمیکرد
در معرض هلاکت بود و در این جنگ سرتنم نام که یکی از ملوکین بمصر و ناپلیون او را از مصر همراه
خود آورده بود بسیار رشادت و جلادت نمود و تا آخر جنگ از پهلوداری امپراطور غفلت نکرد
الحاصل حمله مردانه ناپلیون اینقدر خصم را معطل کرد که افواج پیاده و توپخانه از شهر ارسیس رسید
و افواج خاصه در میدان جنگ حاضر آمد و آتش هنگامه جدال بشدت تمام افروخته گشت و چون
لشکر دشمن زیاد تر از لشکر امپراطور بودند هر ساعت حمله مینمودند و در مکان جنگ قریه بود که
قلعه مستحکمی داشت و آن روز در تصرف لشکر فرانس بود و چندین بار حمله بقریه مزبور برده قتال بسیار
از طرفین واقع شده و نزدیک شد که قلعه را از تصرف سپاه فرانس بیرون آورند و شهر ارسیس را از

آتش گلوله خمپاره و نارنجک توپ خصم آتش گرفت و بکلی سوخت و هنگام شب میان آمد عساکر
متفقه دست از جنگ باز داشتند و بمقام خود بازگشتند مورخ گوید در آن شب مرشل مقدانلد
و مرشل آدونات و مرشل موازدهمی با لشکر خود وارد حضور امپراطور ناپلیون شدند و شاهزاده
شوارزنبرق نظر بمعهد و شرط سلاطین متفقه که در مجمع شور قرار داده بودند تمامت سپاه خود را
بر قصبات مثل لرکابیش کشیده و در آنجا مصمم گشته که بجنگ سلطانی اقدام کنند و ناپلیون
آن شب را با سرداران خود شوری و مصلحت کرده نظر بزیادتی لشکر دشمن و ملاحظه رسیدن پاره
از سپاه جنگ را در آن مقام صلاح ندید و فرمان بلشکر داد که شبانه کوچ کرده از آن راه که
آمده بودند مراجعت نمایند و عساکر متفقه از کوچ ناپلیون مطلع گشته باین صدد آمدند که تعاقب
ایشان رفته تاخت و دستبردی نموده باشند چون امپراطور ناپلیون چنداول سپاه خود را
مضبوط نموده بود نتوانستند خسارت زیاد بلشکر او رسانند و در این فقره خالی از شگفتی و تعجب
نیست که ناپلیون با بیست و پنج هزار نفر در مقابل هشتاد هزار لشکر دشمن ثبات قدم ورزیده
دو روز جنگ و جدل مردانه نمود و مطلقا خوف و اندیشه بخاطر راه نداد و چون خواست که
مراجعت کند لشکر دشمن با وجود کثرت عدد و غلبه جرأت نکردند که او را تعاقب کنند و این خبر را
مجموع مورخین و نکته سنجان دلیل و علت ملالت عساکر متفقه نموده اند فصل چهارم در بیان
عزم ناپلیون در آن احوال گیرالاختلال و مصمم شدن وی بحدود شرقی مملکت و هجوم سوی
از رود مرنی در اوایل حال و عزم سلاطین متفقه بسمت دار السلطنه پاریس و گذارشات چند در
انحال و جهد و جهد جوسف بناپارت برادر ناپلیون در حراست شهر و بیرون رفتن مارئ لویز
حرم امپراطور با جمیع پیشکاران دولت از شهر پاریس و هجوم عساکر متفقه خصم بشهر مزبور و گشت

یافتن

یافتن عساکر فرنس در اطراف شهر و امان خواستن اهل شهر و قبول افتادن آن و فرار نمودن
جوسف بناپارت با اعیان و انصار خود از شهر پاریس و سایر گذارشات مورخ گوید که در آن
اوقات تنزل بخت و طالع ناپلیون بحدی تیره شده که او را از قبول جنگ مقابل با وجودیکه همیشه طالب
آن بود باز داشت و خواست او را مابین دو لشکر عظیم بلوچر و شوارزنبرق که هر یک جداگانه دو
برابر او سپاه همراه داشتند متوقف سازد در این صورت لازم آمد که بمتابعت ناسازکاری بخت نموده
بهر چه خود مصلحت وقت داند اقدام نماید بنا براین حضرت امپراطور از حرکات لشکر شوارزنبرق
و بلوچر دانست که منظور ایشان این است که بیکدیگر ملحق شوند و اگر او در آنجا توقف نماید این دو لشکر
که هر یک جداگانه دو برابر لشکر امپراطور بود از اطراف او را احاطه خواهند کرد در این مقام چاره بجز
این ندید که باز از آنجا رجعت کند و پیش از دشمن بشهر پاریس رود و تمامت سپاه و لشکر خود را
جمع آورد و در جنب شهر بمعاونت اهل شهر با دشمن جنگ آغاز کند و یا از آنجا مراجعت کرده بحدود
شرقی مملکت خود رود و عقب خصم و یمین و یسار او را گرفته بتاخت و تاز مشغول گردد و راه آذوقه
ایشان را از ممالک خود مقطوع سازد حضرت امپراطور طریقه اول را که رفتن بسمت پاریس باشد
مقرون بمصلحت ندانست و چنان تصور کرد که اگر خود در خارج باشد و هر زمان آوازه تاخت
و تاز و شهرت آمدن موکب مسعود فیروزی اثر او بگوش اهل مملکت فرنس و مردم پایتخت
که در آن اوقات هشتصد هزار جمعیت داشت رسد قوی دل شده بجرأت تمام در مقابل خصم ثابت
قدم ورزند تا آنکه فرصت یافته از خارج کار دشمن را تمام کند و مطلقا تصور نکرد که شهر پاریس را
بجز دو روز عساکر متفقه تسلیم خواهند نمود لهذا در اول از مقابل خصم عطف عنان کرده و از پلی
که در مقابل شهر فریکتین بود از رود خانه مرنی عبور کرده بسمت حدود شرقی روان شد

و در عوض او بهیچ وجه من الوجوه صلاح ندانست که بتسخیر قلاع معظم پردازد و لشکر قلیل دشمن را
هر جا ببیند متعرض شود و اوقات خود را تعطیل کند آنگاه بعزم حدود شرقی از پایتخت مملکت
و مقر سلطنتش دور شده و از دشمن کناره نمود و در این زمان حادثه در قرب شهر لیان رو داد
که ناپلیون را از آنچه منظور داشت که در حدود شرقی مملکت خود و ولایت سویتزرلند بعمل آورد
محروم نمود و باعث اغوای اکثر حکام آن صفحات که با سلسله بوربان تعلقی داشتند گردید تفصیل
این اوضاع آنکه جنرال بیانچی با لشکر انبوهی از عساکر نمسا که در تحت اختیار شاهزاده هیس همبرق
بود وارد شهری موسوم به مکان گردیده و در آنجا مرشل اوجرو را که از جانب امپراطور در آنجا
بود منهزم ساخت و بعد از چند روز دیگر دفعه ثانی در حوالی شهر سینت جارج بر او غلبه نمود بنا
براین مرشل مزبور از این دو شکست کناره رود آیسیر را پیش گرفته بسمت ولنس رود مزبور فرار
آغاز نهاد و شهر لیان که ناپلیون را اطمینان باو حاصل بود بی مستحفظ ماند و بتصرف جنرال بیانچی
آمد و جنرال مزبور شصت هزار لشکر خونخوار همراه داشت و اهالی شهر از مشاهده ایشان تعجب
نمودند که با وجود اخبارات شکست یافتن لشکر متفقه که پی درپی شنیده بودند این شصت هزار
لشکر مستعد در کجا بودند که در نهایت جلادت و تهور از کوچهای شهر میگذرند مؤلف گوید
وقتی که ناپلیون عازم حدود شرقی مملکت شد هنوز خبر شکست مرشل اوجرو و [illegible]
حضرت او نرسیده بود و چنین میدانست که مرشل مزبور شهر لیان را متصرف و الآن بعجله
عازم حدود شرقی است بجهت وقتی که ناپلیون از پیش خصم ناپدید گشت و بسمت حدود شرقی
رفت سلاطین متفقه از غیبت او بسیار اندیشناک بودند و نمیدانستند که او چه تدبیر تازه
جنگ کرده و غفلة ایشان را بچه بلا مبتلا خواهد ساخت چندی در مقام حیرت بیحرکت ماندند

که خبر

که خبری از او حاصل نمایند از اتفاقات چاپاری که حضرت امپراطور بشهر پاریس روانه داشته
و کیفیت اوضاع خود را با دستخط خود بماریه لوئیزه مرقوم فرموده بودند گرفتار مستحفظین شوارع عرض راه
شده و چاپار را نزد سلاطین متفقه آوردند و دستخط امپراطور ناپلیون را از او گرفته بعد از مطالعه
خاطر جمع شدند که حضرت امپراطور رای خود را از جنگ منحرف ساخته بسمت حدود شرقی شتافته
بعد از اطمینان از جانب ناپلیون شاهزاده شوارزنبرق بعساکر متفقه پیغام فرستاد که از راه
و معبری که قرار شده بسمت شهر پاریس حرکت نمایند از قرار سابق در حرکت آمده و در روز دوم
حمل وارد شهر ویطری شده حوالی شهر مزبور را معسکر ساختند و از آنطرف مرشل بلوخر بعد
از تدارک خسارت دو روز جنگ که با ناپلیون کرده بود عساکر خود را از شهر لان برداشته
بشهر چلان برد و از جمله احتیاطی که سلاطین متفقه برای آنکه از پشت لشکر خود خاطر جمعی بهم رسانند
و با اطمینان تمام بشهر پاریس روان شوند این بسبب جنرال ونگه را در جنب بار رودخانه
اوب مامور بتوقف فرمودند که از دولت حرب و آذوقه و سایر مایحتاج سپاهی که برای
هر فرقه در عقب گذاشته بودند میقطع نماید و راه آمد و شد ایشان را متوجه شود که اگر
از لشکر فرنس پنهان رسد مستحفظ امپراطوریه باشند چرا که امپراطوریه مشار الیها که [illegible]
دختر و نبیره خود در شهر پاریس بود و بسیار سلاطین این فقره را اظهار کرده و توقف نمود
از جهت سایر سلاطین محزون شده بودند که مبادا امپراطوریه از راه غیرت مخالفت
ورزد و در خفیه بجنرال مزبور رسانده بودند که از لشکر نمسا نیز احتیاط منظور دارد تا شهر پاریس
بتصرف آید و امپراطوریه نیز به پاریس شتابد و همچنین جنرال ونگه را مامور کرده بودند
که هرگاه از جانب لشکر فرنس صدمه براو وارد شود و نتواند تاب مقاومت آورد از آنجا بشهر

لیان کو مستحکم است بود و علاوه بر اینجهت اینکه امپراطور ناپلیون را فرصت دهند و او را چنان
فهمانند که لشکر متفقه بکلی بتعاقب او مشغول است و باین زودی بشهر پاریس نخواهند رفت ده هزار
سوار جنگ گذار از میان افواج سواره خود منتخب نموده بجنرال ونزینگراد و بجنرال ژرنیشیف
که از سرداران روس بودند داده و با پنجاه عراده توپ مامور ساختند که در عقب امپراطور
ناپلیون روان شوند نزدیک او روند و دور او فرا گیرند و از هر جا که بگذرد راه تردد عساکر
او را مقطوع سازند و منزدترین طرق و شوارع را از چاپار و قاصد و جاسوس هر که باشند بگیرند
و بقدر امکان نگذارند که چاپار امپراطور ناپلیون بشهر پاریس و سایر ولایات فرانس برود و از
ولایات فرانس نزد او آیند و اخبار حرکت و سکون و اوضاع عساکر متفقه را بناپلیون رسانند
مجملا آنگاه لشکر روس و پروس که طرق و شوارع را گرفته بودند بر فرقه چند اول لشکر ناپلیون را
که چندین عراده آذوقه و ادوات حرب و بیست عراده توپ با سایر مایحتاج لشکر با آنها بود
بالکلیه متصرف آوردند و چندین چاپار که از شهر پاریس نزد امپراطور ناپلیون فرستاده اخبارات
و روزنامه‌ها ارسال داشته بودند در عرض راه ایشان را گرفته اخبار و روزنامه‌ها را ضبط و خود
ایشان را بقتل رسانیدند و نوشتجات را بمعسکر ملوک متفقه انفاذ داشتند در آن زمان مرشال بلوخر
نیز از ضعفات لشکر فرانس اطمینان حاصل نموده در ساعت لشکر را حرکت داد و لشکر ابوجمیمی
مرشال مارمنتیر و مرشال مرتیه را منهزم ساخت و بتعجیل تمام بشهر ریمس رسید و از صدمه حمله‌های
چپاول شهر را متصرف گشت و آنچه توانست در قتل و غارت شهر مزبور فروگذار نکرده
و از آنجا نهضت نموده بسمت شهر شالون و ویطری روانه گردید که بمعسکر شوارزنبرغ ملحق
شود در این هنگام حکم از پادشاه پروس شاباو رسید که از آنجا حرکت نموده از طرف غربی بخط

مستقیم

مستقیم بشهر پاریس روان شود مؤلف گوید در وقت حرکت امپراطور بحدود شرقی مملکت شامپان
بود که راه مراوده لشکر خصم را مقطوع سازد و نگذارد که آذوقه و ادوات حرب بمعسکر خصم رسانند
بمضمون من حفر بئرا لاخیه فقد وقع فیه ناپلیون خود بدین بلیه مبتلا گردید چرا که لشکر خصم از هر
طرف راه تردد او را قطع نمودند و آذوقه و ادوات حرب او را متصرف گشتند چنانچه پنجهزار نفر
صالدات با چندین عراده آذوقه و ادوات حرب از شهر پاریس جهت لشکر امپراطور ناپلیون
فرستاده بودند و ایشان بتصور اینکه شهر ماتس منزل بتصرف سرداران حضرت امپراطور است
و بسرداران ملحق خواهند شد بسمت شهر مزبور میرفتند در عرض راه با افواج سواره و پیاده
مرشال بلوخر برخوردند در ساعت لشکر مرشال مزبور بهجوم آورده شدند از آنجا که لشکر فرانس
جوان و تازه کار و هرگز جنگ و جدل ندیده بودند تاب مقاومت نیاورده رو بهزیمت
نهادند عساکر دشمن آذوقه و ادوات حرب ایشان را بالتمام متصرف شده افواج مزبور
بعضی کشته و برخی زخمدار و اسیر و مابقی بکلی متفرق گردیدند با بجده وقتی که عساکر متفقه
بطرف شهر پاریس روان بودند در عرض راه ده هزار نفر از چریک مملکتی خواستند که
مانع عبور کجوق لشکر مخالف شوند بعد از تلاقی فریقین چریک مزبور ثبات قدم نورزیده
بکلی شکست یافتند و جنرال پاژل که سردار جوق عساکر متفقه بود در عین اشتداد جنگ
اسب برانگیخته داخل چریک مزبور شده و سردار ایشان را بدست خود اسیر نموده و متفرق ساخت
چون مرشال بلوخر بحوالی شهر مو رسید ساخلو شهر مزبور انبار قورخانه را آتش زده فرار کردند
و شهر را بی مستحفظ گذاشتند در همان شب پیش روی لشکر مرشال بلوخر بسمت شهر کلی شتافت
و جمعی از افواج مرشال مرمونت و مرشال ماتیر را که در شهر مزبور مستحفظ بودند با اندک جدل

بیرون کردند و این دو مرشل صورت احوال را چنان دیده عملی دست از جنگ و پیکار کشیده
بسمت شهر پاریس روان گردیدند و از آن طرف سواران نشو ارز بترق با عساکر متفقه و ملوک متحده پیمان
قرار که طراحی نموده بودند در رفتن بپاریس استعجال مینمودند و سی هزار نفر بسرداری
جنارال برد و جنارال ساکین در حدود رود مرنی متوقف شدند که اگر از آن طرف ناپلیون
با سرداران او هجوم و حمله نمایند بدفع حمله و تعطیل اوقات ایشان پردازند مورخ گوید حال
هنگام آن آمد که عساکر قزالات از راه میو و لافرتی و ستیان بتهدید اهالی شهر پاریس مشغول
گردند و سلاطین جنگجوی فرنگستان و عساکر ظفر مآثر ایشان بر خرگاه و منظرهای پایتخت
وسیع مملکت فرنس که در ممالک فرنگ اهل آنجا بانواع هنر از رسوم جنگ و ترتیب صنایع
و اختراع ظرایف از سایر ولایات ممتاز بودند در آیند و حکمران دانای جنگجوی و یلان سپاه
قوی بازوی آنجا که بکرات و مرات در بسیار از اوقات در مقابل پایتخت ملوک مذکور
صف آرا شده در تکاپوی بودند مخذول و منکوب گردند و سلاطین عجول فرنگستان در
برابر سواد اعظم شهری جلوه گر آیند که اهل آن شهر با وجود ازدیاد قدر و مرتبه و تفوق
خود از همه جهت بر عموم سکان سایر بلدان علی الاتصال برین عزم بودند که مجموع ساکنین
دار السلطنه روی زمین را بنده و مطیع فرمان خود نمایند و آن سلاطین در منظر شهری صف
آرا گشتند که مردم آن شهر با سامفاخرت و مباهات میکردند که در فنون سپاه گردانی و لشکر
کشی بر همه سبقت دارند و بر آن شهری هجوم آور گشتند که عروس شهرهای جهان و عبرت
اهل زمان و مجمع صنایع و بدایع بود و آنرا بغریبه و عجیبه اند یروز و طهور می نامند **فصل پنجم در**

ذکر وضع شهر پاریس و پستی و بلندیهائی که نزدیک آن واقع است و بیرون آمدن اهل شهر

جهت

جهت دفع خصم و صفوف آراستن ما بین شمال و شرقی شهر مزبور که از آنکه و چنانچه مذکور
شد سپاه خصم مشغول آمدن بشهر بودند بوضعی واقع شده که با سهل وجوه در حفظ و حراست
آن میتوان کوشید و شهر پاریس خود چندان حفاظتی ندارد مگر اینکه در مخرج و مدخل شهر چند
سنگر مرتفع بجهت محافظت شهر ساخته اند که چندان اعتنا بر آنها نیست و کوهی از سمت شرقی
شهر مزبور کشیده شده که بجهت پناه سپاه بسیار نیک است و لشکر میتوانند در پناه آن قرار
گیرد و شهر را حفظ کند و سمت جنوب کوه مزبور بجنگل وینسین متصل و از آنجا نیز تا رودخانه
مرن کشیده شده و موسوم بمرتفعات بل ویل و رامین ویل است و قریه بل ویل بسیار
نزدیک بشهر و قریه رامین ویل اندک دورتر است و مجموع بلندیهای مزبور چمن و باغ و تماشا
گاه است و جزو بلندیهای مزبور معبر شهر پانتین و در پناه آن قریه پنتین واقع است
و سمت یسار قریه رامین ویل و مقابل قریه بل ویل تلی است که موسوم بقدمگاه سنت
گمونت است که از آن مکان کوه سراشیب میشود و سنگر بزرگی در آنجا احداث نموده اند که هنوز
ناتمام است و باز از کناره شهر مزبور اندک اندک زمین رو ببلندی نهد تا بقله کوه رسد و کوه
مزبور بمشهد سنت دینس که اهل فرنس به و معتقدند موسوم است و در دامنه کوه مزبور
صحرای مسطحی است که تا رودخانه سین کشیده شده و از آن صحرا و قریه سنت دینس راهی است
بشهر پاریس که عساکر عظیمه قزالها از آن راه بطرف شهر مزبور شتابان بودند بالجمله وقتی که
جوسف بناپارت که برادر ناپلیون بود از عزم عساکر متفقه خبردار گشت تدارک استحکام
کوه مزبور که شهر پاریس در پناه آن واقع است به بنظر نیق آماده ساخت که جناح یمین لشکر
فرنس از جنگل وینسن تا قریه گرنان کرد کنار رودخانه مرنی واقع است مکان گرفته و چند فوج

نیز در مرتفعات بل و بیل و زابین و بل حصار قرار یافته پشت بند آن کرده بودند و قلب لشکر مزبور
در حوالی نهری که در پای کوه است و در کنار آن گذشته مکان گزین شده و پشت آن
سنگری بود که چند عراده توپ بزرگ در آنجا گذاشته و قریه لَه ویلیط را پناه آن
قرار داده بودند و جناح یسار لشکر فرنس از عقب قریه موسوم با گنوتا بقریه تولیلی که در کنار
رودخانه سین واقع است رسیده بود محض کلام آنکه منتهای جناح یمین لشکر به رودخانه مرنی
و آخر جناح یسار آن برودخانه سین از قراریکه مذکور شد رسیده و بنقل نصف ایرمکانهای
مزبوره را چنان حائل کرده بودند که میتوانستند خود را بطریقه نیکو محافظت کنند و دشمن
شوند انشاء الله از آن مکانها حرکت دهند و در مجموع بلندیها و گلوگاه مزبور توپهای بزرگ
گذارده بودند که وقت هجوم دشمن باندا ختن گلوله افواج پیاده خود را از حملهای لشکر
محافظت نمایند و سمت دیگر شهر مزبور مطلقا استحکام نداشت لکن اگر دشمن میخواست
که از آنطرف هجوم بشهر برد میبایست قبل از وقت از رودخانه سین عبور کند و این عمل باعث
تاخیر کار ایشان میشد و چون وحشت از این داشتند که شاید از شهر اخبار ورود ایشان را بامپراطور
ناپلیون رسانده باشند و او بسرعت تمام که در اینمقام مقتضی طبیعت اوست علی الغفله خود را
از عقب آنها بشهر رساند و صورت احوال ایشان را متغیر و کار را بر ایشان سازد بنابرین
سلاطین متفقه مجبور شدند که از آن سمت که بسیار مضبوط و محکم بود بدون اندک تامل در تدارک
حمله و یورش برند و تا وقت در دست دارند هر قدر از حالات بگذشتن رود و شهر را متصرف شوند
مورخ گوید از آنزمان که لشکر متفقه از رودخانه رین که از حدود مملکت فرانسه است عبور کردند
سه مرتبه لشکر تاخت و فرسنگ بشهر مانده آمدند و اهل شهر را مخوف نموده بواهمه و اندیشه آورده

بودند و حرکات سریع حضرت امپراطور و حملهای مردانه او اهل شهر مزبور را از واهمه مستخلص ساخت
و اهالی پاریس بهیچ واسطه اندک جرئی شده امید داشتند نیز که آمدن لشکر دشمن را ملاحظه کردند چندان
خوف و واهمه بر ایشان غلبه نکرد و امید آنکه حضرت امپراطور خود از راه رسیده پروحیل سپاهی
خصم را فرصت داده که جسارت ورزند و نزدیک بمقر سلطنت او آیند و آنکه از عقب ایشان
مانند آتش سوزان پیدا خواهد گشت لهذا در تدارک محافظت شهر بر آمده و بفکر منازعه و ممانعت
خصم افتاده بودند مقارن این احوال اخبارات پی در پی باهل شهر رسید که مرتبه ثانی مرمونت
و مرتیل مارشال شکست عظیم یافته و از برابر خصم فرار کردند و از عقب این اخبار مشاهده کردند که جمعی از
لشکر فرنس خونخوار از دروازهای شهر داخل شدند که از نگاه جبرشان آثار و الفاظ وحشت
افزای ایشان صورت احوال معلوم میگشت و از پی ایشان روستائیان حول و حوش شهر را
مشاهده کردند که عیال و اطفال گرسنه و برهنه خود را برداشته و هر چه توانستند از کالا و نقد
و اسباب و اوضاع خانه حمل و نقل نموده و از مقابل خصم فرار کرده بتعجیل تمام بشهر داخل گشته
اهالی شهر از ملاحظه این احوال وحشت نموده و مخوف گردیدند لکن جوسف بناپارت که
برادر ناپلیون بود و از جانب ماریه لوئیزه حرم امپراطور بحکمرانی شهر و کفالت امور دولت
و مملکت اشتغال داشت هر قدر از دستش بر آمد جهت آرام و اطمینان اهل شهر جد و جهد نمود
و هر ساعت بر ایشان القا داشت که حضرت امپراطور در این زودی مانند شیر ژیان نمایان
خواهد گشت و هر صباح و مسا کاغذها پی از اخبار مجعول مینوشت که سپاه دشمن را حضرت
امپراطور در فلان مقام شکست فاحش داده و اینکه بطرف شهر آمده اند از راه تشویش
و اضطراب سرداران سپاه خصم چنین دانسته اند که اگر خود را بشهر پاریس رسانند فوق در کار

لشکر ایشان بد اخواه شد جوسف اهل شهر را باین نویدها و اخبار جعل قوی دل و آسوده خاطر
نموده و بنای سان لشکر گذاشت حرم امپراطور با فرزند خود در عمارت امپراطوری نشسته سی و هشت
هزار صالدات که سی هزار آن از چریک ملکی بود بسرداری جنرال جورلین و هشت هزار نفر
بسرداری جنرال جوازدار لشکر نظام از حضور ایشان گذشتند و مجموع توپ و ادوات
حرب و مایحتاج لشکر را نیز از سان امپراطرس و فرزند او گذرانیدند و در پشت دروازهای
شهر صف حرب آراسته کردند و مثل مرمونت و مثل مارتیر هر چه از لشکر ابواجمعی خود
توانستند فراهم آورده در خارج شهر و در مکانهای مزبور که قبل ازین ذکر شد داخل لشکر
نمودند و خود داخل شهر شده شریک زحمت جوسف بناپارت برادر ناپلیون شدند که در نظم
امورات امدادی از و نمایند مورخ گوید که کنون وقتی رسید که اوضاع سلطنت را از پاریس
حرکت دهند و بدانطرف رود لاری برند اینفقره بدیهی است مارئه لوئیزه حرم ناپلیون از طایفه
امقضان که طایفه زنان و در میان ایشان مرد یافت می شود و خود بجنگ دشمن مبادرت
و اقدام نکنند نبود که در میدان جنگ حاضر شده نبرد کند از آن گذشته حرم مزبور در
آن هنگام متحیر و سرگردان مانده بود چرا که محصور میان خاطرخواهی پدر و رضاجوئی شوهر گردیده
بهیچیک امداد و اعانت نمی توانست نمود بنابراین لازم بود که هنگام نزدیک شدن دشمن
بشهر او از پاریس بیرون رود و بهیچیک اظهار مخالفت ننماید و حضرت امپراطور نیز قبل از وقت
اعلام داشته بود که اگر چنان اتفاق افتد که دشمن هجوم آورد و بشهر نزدیک شود او
مجموع پیشکاران دولت را اعم از اهل دفتر و غیره همراه برداشته از شهر بیرون رود و بنابراین
امپراطرس او فرزند خود را برداشته از شهر بیرون رفت و فرزند او اگر چه طفل بود لکن از بعد

باهوش بود که علامات اکراه از وجنات احوال او ظاهر گشت و نمیخواست که از شهر بیرون رود
بعضی اکراه طفل مزبور را در رفتن از شهر از معجزات شمرده اند مجملا اینکه امپراطرس مجموع
اهل دفتر و پیشکاران امور یعنی که از جانب ناپلیون در آنجا بودند بهمراه خود از شهر بیرون
برد و آنچه جواهر و اسباب متعلق بدولت از قبیل تاج و غیره و نقد و جنس که در خزانه بود
با خود برد و مجموع وزرا نه و دفتر و ثبت و سررشته مخفیه دولتیه را تمامه باطل ساخت که دشمن
را استحضار از آنها حاصل نشود و جوسف بناپارت برادر ناپلیون در شهر توقف نمود و گنجینه
که خزانه و گنجور امپراطور بود نزد خود نگاه داشت و این شخص را حضرت امپراطور چندی
قبل ازین سفیری نموده بود و اگر چه جوسف بناپارت اندک بی میل بود که او را نگاه دارد
لکن مصلحت کار را درین دید که او را باتفاق حرم روانه نکند و در شهر پاریس بماند و جوسف بعد
از انجام این امورات در بیست و سیم ماه مارچ که اشتمال بود جهت تقویت قلوب
خلق در کاغذ اخبار چنان مرقوم داشت که من در شهر توقف خواهم نمود و این لشکر که
اراده تسخیر شهر دارد و می آید لشکری است که چندان التفات بدان نباید نمود و چند فوجی است
که قبل ازین نیز جسارت کرده آمده بودند و حال ازین شکست نموده خواسته اند که دست بردی
نموده باشند اندک معاونت و مقاومت از اهل شهر لازم است که شهر پاریس را آنقدر
حفظ نمایند که حضرت امپراطور وارد شود و ایشان را خاطر جمع نمود که حضرت امپراطور بتعجیل تمام
تشریف فرمای این ساحات خواهند گردید بعد از انتشار این اخبار یکروز قبل از ورود
سپاه دشمن مردمان شهر گرد آمده کوسهارا بنوا آوردند و دسته دسته قراولان
مرزولنس فراهم آمدند و چندین هزار تن بخواهش و درخواست خود بسیج رزم را ساز

و با یکدیگر انبار زاده نیزه و زوبین و تفنگ و تبرزین بر داشته آماده نبرد و پیکار دشمن خونخوار
شدند و باز داشتن ایشان را از آمدن بشهر کمر مردانگی بمیان زدند در آن میان برخی از کمی سال
و نا آزمایشی شایان جنگ دشمنان نبودند و نزدیک بیست هزار تن ازین گروه که سخن
رانده شد آماده نبرد شدند و تا یکساعت از ظهر گذشته در پشت دروازهای شهر ایستاده
و بعد از شهر بیرون رفته پشت بند صف اول که در بیرون بودند گردیدند و در مکانهای معینه
مستعد جنگ ایستادند فردای آن روز عساکر متفقه نمودار شدند و سلاطین در نظر گرفته
بودند که بمحض ورود بر مجموع صفوف مردم شهر که بجهت حفظ خود و ممانعت دشمن از دخول
بشهر آراسته بودند یکدفعه حمله برند و یکباره هجوم کرده لشکر فرنس را حرکت دهند و مکانهای
ایشان را که در مرتفعات و بلندیهای کوه مرقومه بود مالک شوند بنابرین ولیعهد دولت
ویرتمبرق را با لشکر او مامور داشته بودند که با فوج جناح راست لشکر فرنس که در جنگل وینسن
قرار یافته بود حمله نماید و ایشان را از کنار رودخانه مرن و از قریه کرنتان بیرون کند و بعد
وضع پشت مرتفعات بل ویل را که در جناح یمین واقع بود متصرف شود جنرال لنکلی را
که یکی از جنرالهای لشکر روس بود تعیین نمودند که سه جوق لشکر با توپ و ادوات توپ
و برفد که برای آن سه جوق لازم است همراه برداشته بروش فلنک که بطریق شکل هلال
بپهلو حرکت کردن است از شارع عام شهر پاریس روانه شده بشهر میور ود و در پیش رو
بر مرتفعات بل غ بل و راینی ویل بقریه که موسوم بهمین اسم است حمله برد و دو جوق از
سپاه روس و پروس که آنها را با دی قرد میگفتند تعیین کردند که تعاقب سپاه فرنس که در
بالای تلی که موسوم بکلنی دلارک بود مکان گرفته هجوم برند و پشت بند ایشان را که با ای

تل

تلی که موسوم به مونت مرطری است مکان داشتند از آنجا حرکت دهند و لشکر ابو الهیجی مرشل بلوجر
تعیین نموده بودند که بسر جناح یسار لشکر فرنس حمله نمایند و از سمت شمال و شرقی هجوم کرده
بعقب مرتفعات مونت مرطری روند و آنمکان را بالتمام از تصرف لشکر فرنس بیرون آرند
و جوق ستیم از لشکر متفقه را با چندین فوج خونخوار خنجر گذار سواره پشت بند لشکر قرار داده در
عقب عسکر نگاه داشتند که از هر سمت شکست ظاهر شود زود امداد برای آن فرستند مولف گوید
بعد از آنکه سلاطین متفقه لشکر را بمقابل لشکر فرنس بدین روش تعیین نمودند قبل از آنکه شروع
بجنگ کنند دو دفعه بیدق مصالحه فرستاده اهل شهر را بتسلیم شهر دعوت کردند مردم آنجا
و سرداران لشکر مصالحه را قبول ننموده گفتند که هرگز راضی نمیشویم که سپاه دشمن بپای تخت
مملکت ما داخل شود و از جواب دادن ایشان معلوم شد که بعناد تمام مستعد جنگ شده اند
و تا جنگ خصمانه نکنند و مغلوب نشوند شهر را بتسلیم نخواهند نمود علی الصباح که مردمان شهر
پاریس با اضطراب تمام جوق جوق در دروازهای سمت دنیس و وینسن که یکی میمنه و دیگری میسره
لشکر فرنس واقع است ایستاده ملاحظه مینمودند ناگاه از دور مشاهده کردند که مانند آنکه ابر هوا
را احاطه کند و برق زند و باران بارد دود باروط بلند و گلوله توپ و تفنگ علی الاتصال
در باریدن است در ساعت دانستند که جنگ در پیوسته و چند دقیقه فاصله آهنگ توپ
و تفنگ از سمت بل ویل بگوش ایشان رسید و دانستند که نایره حرب در اشتعال است جنرال
پلنکی جهت آنکه در جناح راست لشکر فرنس به پشت مرتفعات رامین ویل گذرد و شروع بجلد
کرده یک جوق لشکر خود را پیش فرستاد که هجوم کرده پیشتر روند در بین اثنا سپاه فرنس علی الغفله
توپها از لشکرها آتش زدند و گلولها مانند تگرگ بمیان لشکر خصم ریختند و لشکر مزبور تاب

مقاومت نیاورده رجعت نمودند در این هنگام لشکر از جایکه بخصم حمله برد و بسرداری جنرال
مرموزت دشمن را تعاقب کرده چندان پیشتر رفتند که قریهٔ پاپلطین را که در پیش روی صف توپ
واقع و بسیار سخت و مستحکم و در شب دوشین از آمدن لشکر خصم خالی کرده بخصم گذاشته بودند
متفرق شدند لشکر روس بعد از ملاحظهٔ این امر هجوم برده بسر نیزه و تفنگ لشکر فرنس را از آنجا
متحرک ساخته مجدداً آنجا را بالحیطه تصرف آوردند و سپاه فرنس را از آن مکان هزیمت دادند
و بقریهٔ پل و بل رسانیدند و از دامنه مرتفعات پل و بل خود را بجنگل پامین و بل انداختند
و در مجموع سنگرهای صفوف لشکر فرنس گلولهٔ توپ و تفنگ بطرف ایشان چون بلای
ناگهان نزول مینمود و عمله توپ سنگرهای صفوف لشکر فرنس اکثر از جوانان ده ساله
و دوازده ساله فرنس و از تربیت یافتگان مدرسهٔ پالی تخنیک بودند که معلمان آن مدرسه
هذا را تثلیث قایلند و آن جوانان مشغول تحصیل آداب و قوانین این مذهب بودند و از
علوم تثلیث و اثبات حقیقت آن مذهب تعلیم میگرفتند جوانان مزبور بسیار رشادت و جلادت
ورزیدند و هر وقت فرصت دست میداد از افواج پیادهٔ فرنس جوق جوق از سنگرهای بلند بجا
هجوم برده از پیش آمدن خصم ممانعت مینمودند و ایشان از الضرب گلوله و سر نیزه تفنگ هزیمت میدادند
و از آنطرف افواج لشکر روس در هر حمله که از سنگرهای لشکر فرنس میشنیدند کمال بی‌هیبت و جلادت جنگ
و ایستادگی میکردند که جمع کثیری از طرفین کشته میگشت در این حین میان باغات و بلند و پستیها و مرزهای
زرستان تفنگ اندازان متفرق شده به تیراندازی و خصم افکنی مشغول گشتند عاقبت الامر جنرال [illegible] که
سپهسالار لشکر روسیه بود از آغاز جنگ مشاهده کرد که هر گاه ما مرادر در حمله و کوشش نماید لشکر او پیشرفت
خواهد شد لهذا امر فرمود که تفنگ اندازان که داخل باغات شده بودند حمله را از جنس سوی مرتفعات

ازو

موقوف سازند و آنقدر تامل نمایند که عساکر متفقه از سایر مکانها غلبه بر سنگرهای لشکر فرنس کنند و آنها
فرصتی حاصل شود و بطوری شروع بجنگ و حمله کنند که از صالدات لشکر گشتن رود لهذا افواج روسیه
که در باغات و زرستان متفرق شده به تیراندازی مشغول گشته بودند همگی از جنگ باز داشته و جمع
شده صف آراسته شدند مورخ گوید که لشکر فرنس از بازگشت لشکر روس فرصت یافته هجوم نمودند
و قریهٔ پاپلطین را مجدداً متصرف گشته با اینکه چون احکام و دستور العمل ملوک متفقه مرشل بلوچر را باب
حمله بردن بقلب یمین لشکر فرنس بر پیر رسید در آن وقت که سایر جوقهای لشکر روس از یسار لشکر فرنس
حمله میبردند توانست او نیز شروع بحمله یمین لشکر فرنس اقدام کرده باشد لهذا یکساعت قبل از ظهر
مرشل بلوچر ابتدا بجنگ کرد و اول چند فوج از لشکر فرنس را که در قریهٔ سنت [illegible] بودند حمله برده
محاصره نمود و افواج جنرال لانقوان را که یکی از جنرالهای لشکر پروش بود تعیین نمود که تسخیر قریه
او بروبلیر پرداخت و بعد از آنکه از لشکر فرنس در تسخیر آن دهات صدمات زیاد بلشکر مرشل بلوچر رسید
و او تاب مقاومت آورده از آن صدمات خلاصی یافت سرداران خود را از آنجا حرکت داده از راه
شهر کلیچی روان نمود که بیمین لشکر فرنس که با خود مرتفعات موسوم [illegible] یعنی جبل الشهاده واقع است
حمله کنند و جنرال کلنیت و جنرال ارکت را مامور کرد که در کمال عجلت روانه شده از جنب قریه
ولنبط و پاپلطین حمله برند با اینکه مرشل بلوچر بتطریق تقلب یمین لشکر فرنس حمله برد و لشکر فرنس
یمین و قلب را بطور شایسته مضبوط کرده سنگر و خندق مستحکم نمود و توپهای بزرگ در بلندیها برای
محافظت آنجا گذاشته بودند اندیشه از حملهٔ سپاه دشمن بهیچ وجه ننموده مردانه در مقابل حملات دشمن
ایستادند و چون بلندی و پستی بود سواران نمیتوانستند که در آن مکان در حرکت و جولان آیند
از جنب لشکر پیاده خصم بسیار صدمه از سپاه فرنس رسید در این اثنا افواج [illegible] شاهزاده ویلیم

که ولیعهد دولت پروشا بود خود را حمله‌کنان بقلب لشکر فرانس رسانید چون سپاه مزبور صورت
احوال را بدین منوال مشاهده نمودند از سایر لشکرها و مکانها در مقامی که موسوم بمقام لاولیط بود
و بسیار استحکام داشت گرد آمده در محافظت آنجا معاونت و کوشش مردانه نمودند در خلال این
احوال عساکر متفقه از اهالی افواج قراولان پروس و افواج ولایت ویُرتنبرگ که در خارج پاریس بودند
بهیئت تمام هجوم بر سر قریه پانتین برده در ساعت بسر نیزه تفنگ آنجا را بتصرف خود آوردند
و شاهزاده ولایت ویرتمبرگ که در خارج پاریس عساکر متفقه بود هجوم کرده راه خود را از میان
گلوله توپ و تفنگ عساکر فرانس شکافته خود را بقریه ونسن رسانید و بهمین لشکر فرانس
که در پل و پل قرار یافته بودند مشغول گردیده و جبال بلویل نیز که در مقابل مرتفعات پل و پل
ایستاده و حمله را موقوف داشته بود شروع بحمله نمود و در ساعت مرتفعات زمین و پل
با قریه که موسوم بهمان اسم بود از دست لشکر فرانس گرفت و مرشل مرمونت و مرشل (?) آورت
که بمحافظت آنجاها مشغول بودند هرچه سعی کردند و جد و جهد نمودند که مرتفعات مزبور را نگاهداری
نموده باشند و در مقابل حملهای دشمن ثبات قدم ورزند نتوانستند و چون مراجعت کردند لشکر
عدو بتعاقب ایشان شتافت و قریه پل و پل را بالکلیه بتصرف آورد و جبلی که موسوم بقلعه مکاه (?) است
گمونث و در اوقات طراحی اسم آن مذکور شده با توپخانه مستعدی که لشکر فرانس در آنجا داشته متصرف
گشت در خلال این احوال قریه گرانه نیز که در انتهای کوه واقع و لشکر فرانس در دست داشته
بتصرف عساکر متفقه آمده در اینوقت مکانهائی که خارج بیرون لشکر فرانس مضبوط کرده بودند بالتمام
بدست خصم افتاد و افواج سواران مختلف عساکر متفقه برفتن شهر پاریس مبادرت نموده از آن سمت
روان شدند و توپهائی که در آن بلندیها بود و بتصرف دشمن افتاد بطرف شهر پاریس گردانیده

بنای

بنای انداختن گلوله و نارنجک نهادند مولف گوید طلب سپاه فرانس که بالای کتل (?) قرار گرفته
و سنگری در ... که مبلغ عراده توپ بزرگ در آن گذاشته بودند با قریه لاولیط هر دو معین
طلب مزبور بود و مستور مکان خود را نگاهداری نموده حرکت از آنجا ننموده بودند وقتی که خارج را نیز
لشکر فرانس شکست یافت عساکر متفقه دولت ثانیه هجوم کرده سنگر و قریه مزبور را نیز گرفتند و اهل فرانس را
بطرف شهر پاریس هزیمت دادند اگرچه در بین چنین جمعی از سواران فرانس حمله کردند که بلکه پیشروی خصم را
مانع از تعاقب پیاده لشکر فرانس شوند لکن لشکر متفقه بیک شلیک توپ و تفنگ سواران مزبور را
متفرق ساختند بنحوی که خارج بیرون لشکر مرشل بلوچر بحوالی دامنه کوه مونتمارتر رسید و افواج
ابو الحیبی (?) امیره نفرو در تهیه و تدارک بود که کوه مزبور را نیز که سابقاً در دست لشکر فرانس مانده بود بتصرف
آورند علی الغفله بیدق متارکه از دو رو نمودار گشت که جنگ چندی موقوف شود تفصیل این اینکه صبح روز
جنگ جناب جوسف بناپارت سواره در میان صفوف جوب (?) خود را ... لشکر فرانس مینمود و بایشان
اطمینان میداد که در میان شما خواهم ماند و از شهر بیرون نخواهم رفت تا حضرت امپراطور وارد شود
در آن روز با شخصی موسوم به ... که یکی از مهندسین شهر پاریس بود قبل از جنگ بچنگ سواران قزاق
افتاده او را نزد امپراطور الکسندر که در شهر بلندی بود بردند در عرض راه مهندس مزبور در حضور
جمعیت سپاه سلاطین متفقه را نگاه نموده دانست که عدد لشکر زیاده از آنست که جوسف بناپارت
و اهل شهر مظنه برده بودند چون مهندس مزبور را نزد امپراطور الکسندر حاضر نمودند او را مرخص
فرموده پیغام باهل شهر فرستاد که ملوک متفقه در نظر دارند که اگر اهل شهر از جنگ کناره کنند و طالب
امان شوند بوضع درست و نوع مناسب ایشان را امان دهند و مطلقا راضی نشوند که آسیب
و خسارتی بایشان وارد آید بدین شرط که قبل از بلوغ عساکر بدروازه شهر طالب صلح و امان شوند

والا بمجرد رسیدن عساکر بشهر و دروازه در قوه هیچ یک از پادشاهان متفقه نیست که شهر را از خرابی
محافظت نمایند و جان و مال اهل شهر را از قتل و غارت لشکر مانع آیند مهندس مزبور با هزار زحمت در
روز جنگ که کلو داز لشکر فرنس در بایدن بود خود را بجوسف بناپارت رسانید و پیغام ملوک
متفقه را باو رسانید و او را از اوضاع و کیفیت عساکر متفقه آگاهی داد جوسف بناپارت بعد از آگاهی
ساعتی در تفکر و تردید خاطر ماند چون دید که چاره ندارد آورنده پیغام را که از کیفیت لشکر
دشمن استحضار داشت نزد مرشل مرمونت که در آن وقت نایب سپهسالار عساکر فرنس بود و بجنگ
مشغول گشته فرستاد و پیغام داد که کنون هنگام آن رسیده که استدعای متارکه از خصم نمائی
و هر چه مقتضی وقت بجا آوری و جوسف بناپارت خود مجموع تبعه و تخته خود را برداشته فرار کرد
مرشل مرمونت صورت احوال را چون بدین منوال دید فی الفور بیدق متارکه نزد جنرال
دجالی فرستاده استدعای متارکه نمود و مهلت خواست که حال جنگ موقوف شود تا از طرفین
وکیل تعیین شده شروط متارکه را منعقد سازند جنرال مزبور تمنای مرشل مرمونت را قبول کرده
پیغام داد که جنگ را باین شرط موقوف میدارم و مهلت میدهم که جمیع مواقف را که تا کنون در
تصرف لشکر فرنس مانده تسلیم عساکر متفقه شود بنا بر این وکیل از طرفین تعیین شده مکان مزبور
را خالی کردند و لشکر نظام فرنس را حکم دادند که بدون ضرر و خسارت از شهر پاریس بیرون روند
و قرار شد که فردای روز مزبور شهر را بملوک متفقه سپارند الحاصل محاصره شهر پاریس باین طریق
گذشت و در این محاصره چهار هزار نفر از سپاه فرنس کشته گشت و یکصد عراده توپ ایشان با
سایر ادوات توپ بدست خصم افتاد و از لشکر دشمن قریب هشت هزار نفر مورد تلف آمد
بعد از این هنگامه اهل شهر پاریس سه فرقه شدند فرقه خیرخواه جمهوریه جوقی خیرخواه نسل بوربان

وطایفه خواهان ناپلیون این سه فرقه بر چندی در مباحثه و مجادله بودند عاقبت الامر آنانکه خیرخواه
سلسله بوربان بودند مطلب خود را آشکار نمودند در هر مکان شهر مجمع عامی بود و آواز پادشاه
ماند و باد بلند می شد و قبل از آنکه سلاطین متفقه داخل شهر پاریس شوند قضات و اشراف و اعیان
شهر بقریه پانتین رفتند و بحضور حضرت امپراطور الکسندر شرف اندوز گشتند اعلیحضرت
امپراطور بحکام و مباشرین شهر پاریس فرمودند که من بخصوص با ناپلیون در مقام جنگ و جدال بودم
نه با اهل مملکت فرنس اگر چه ناپلیون با من دوست شده بود لکن زود ترک دوستی گفت و دشمنی
آغاز کرد و خسارت کلی بمملکت من رسانید و حال من باین عزم نیامده ام که تلافی خسارت
و ضرر مملکت خود را از مملکت فرنس نمایم بلکه آمدن من جهتش اینست که هر نوع سلطنت و هر پادشاه
که اهل مملکت باختیار خود برقرار نمایند با آن سلطنت و آن پادشاه مصالحه مضبوطه و محکمی نموده
مراجعت کنم و باز فرمود که من الآن با مملکت فرنس در مقام صلح و با ناپلیون در جنگم مؤلف گوید
اینگونه مقالات و دوستی علامات امپراطور الکسندر در دل نشین اهل شهر و از اعتقاد بدی که در حق
او در باب دشمنی اهل فرنس داشتند مطمئن خاطر شدند و چون دیدند که رای سلاطین نیز
در این میباشد که یکی از نسل پادشاه قدیم در فرنس حکمران شود اهالی مملکت نقص مرتبت فرنس مجتمع شدند
که باختیار خود از سلسله خاندان پادشاه سابق یکی را بتخت سلطنت متمکن سازند فردای روز مزبور
امپراطور الکسندر و پادشاه پروشیا با جلالت و شوکت تمام داخل شهر پاریس شده پنجاه هزار نفر
صالدات با توپ و توپخانه و سواره نظام در رکاب و شهر رفتند و اهل شهر عموما استقبال
کردند و احترامیکه لایق شان آن دو شخص بزرگوار بود بعمل آوردند و مدح و ثنا و وصف و دعا
آن دو پادشاه نمودند و ترتیب جمهور را که پادشاه خود میدانستند شدند امپراطور روس و پادشاه

پروس بعد از آنکه نصف شهر را گرفته بودند در سرگاه موسوم بکپ الیسبلیس ایستاده افواج سپاه نظام که
در رکاب ایشان بشهر داخل شده بودند با توپخانه و سواره از حضور ایشان گذشته و مرخص شده
در سربازخانها قرار یافتند و سواران قزاق در همان سرگاه منزل نمودند فصل ششم در بیان
خوف اهالی پاریس و گذارشات ناپلیون و آگاهی یافتن وی از متفرق گشتن مجمع مصالحه
چتلان و زکنار افواج سواره فرنس در قفای عساکر متفقه و اسیر نمودن امیر و سنیترق فرنسانی
و وقایع امپراطور نمسا که نزدیک بود گرفتار لشکر فرنس گردد و تعجیل ناپلیون که خود را بشهر
پاریس رساند و وارد شدن وی در شش میل شهر طرابی و حرکت نمودن وی روز نهم از شهر
مزبور و ملاقات نمودن وی در حوالی شهر پاریس با بلبرد احکام جنرب او و پرسش ناپلیون
احوالات شهر را از وی و مصمم گشتن بشهر پاریس و فسخ عزیمت نمودن و مامور نمودن امپراطور
ناپلیون کالین کورت را بشهر پاریس که هنگام گفت و شنود مصالحه در آنجا توقف نماید و رفتن
وی بشهر فونتن بلو و سایر گذارشات آن اوقات مورخ گوید که اعتقاد باطل و توکل
بیهوده مردمان شهر پاریس در هنگام ورود سلاطین متفقه بر آن بود که روز ورود ایشان بشهر که در حقیقت
روز ماتم و ننگ بود بعیش و طرب مبدل نمودند و چون جوش عیش فرو نشست و طغیان فرح و سرور
در گذشت کسانیکه خود را غفلة در میان آشوب و هنگامه عجیبه دیدند این گفتگو در میان ایشان شیوع
یافت که کجاست ناپلیون و لشکر او و چه خواهد کرد که مجددا از روی عقل و تدبیر و حیل سپاهی
کارهای خود را انجام دهد و بمقام انتقام پایتخت خود که اهل آن سر از ربقه اطاعت او پیچیده‌اند روان
شود و آنکه تاکنون خواب از چشم و هوش از سرها برده و در تصور و خیال و خواب از نظرها محو نشده
و نزد ما حاضر بوده و او را کابوس و کمشتان در جنگ آن میان جا نمیدند در چه مقامست یقین با حقوق

شیر ژیان و چیت پلنگمان چاره جویان و حمله کنان بطرف خصم و نخچیر شتابان خواهد شد اگرچه کنون
حضور ندارد لکن در مقام اندیشه علاج کار خود است و بکلی مستاصل نشده بسبب این خیالات
همگی اهل شهر در اضطراب و تزلزل بودند و میترسیدند که مبادا ناپلیون لشکر جنرال اوژرو و عساکر
قلعجات حدود مملکت را بالشکریکه در رکاب خود داشت مجتمع سازد و علی الغفله با قوت و استعداد
تمام بشهر پاریس مراجعت کند مولف گوید آن اوقات بنابست اهالی شهر پاریس مخوف و هراسان
باشند چه در آن زمان ناپلیون از شهر پاریس چندان دور نبود و این چیز مایه وحشت اهل شهر شده
لکن امپراطور در آن وقت آن تسلط را نداشت که بعد از آن تواند مانند ایام سابق بمقام مواخذه
و انتقام برآید بالجمله حضرت امپراطور چنانچه سبق ذکر یافت از حوالی شهر و نیطری حرکت و در زیر
بسمت حدود شرقی مملکت فرنس روان شده و در عرض راه کالین کورت که از جانب او در مجمع
سفرای سلاطین و نگستان بجهت گذراندن امر مصالحه توقف داشت بمعسکر امپراطور ناپلیون
ملحق گشت و بحضور ایشان معروض داشت احوال متفرق شدن سفرا از مجمع شهر چتلان بتفصیل حکایت
کرده و بعرض رسانید که دستورالعمل حضرت امپراطور که از شهر ریمز فرستاده بودند بعد از متفرق شدن
ایلچیهای سلاطین و نگستان بمن رسید و شرحی نیز که در باب اتمام مصالحه مرقوم داشته بصحابت
امیر شهر فراکورت ارسال داشته بوده مطلقا بزیارت آن شرفیاب نگشتم حضرت امپراطور بعد از
مراجعت ایلچی خود امر فرمود که افواج سواره بتعاقب عساکر متفقه شتابند و ایشان نیز حسب فرمان
روان شده و چندین نفر از اشخاص معتبر را که بمعسکر عساکر متفقه میرفتند در عرض راه گرفته بخدمت
حضرت امپراطور آوردند از آنجمله امیر شهر و نیترق بود و با امپراطور فرنس گفت که امپراطور نمسا
بود چنان نزدیک رسیده که او ملحق شده بجالسکه کوچکی از دوستان که موسوم بود و شده است

و یک اسب او را هم کرد انداخته بود و نفر از خدمتکاران خود فرار نمود به شهر دیگر جان رفت و حضرت
امپراطور التفات بسیار با میر شهر و نیز متفرق نموده او را مرخص کرد و پیغام با امپراطور نمسا فرستاد
که مابین او و سایر سلاطین واسطه مصالحه شود در بیست و سیم امپراطور ناپلیون به شهر دالوین که یکی
از شهرهای فرانسه است وارد شده و دو روز در آنجا توقف نمود که لشکر خود را در یک مکان
جمع آوری کند نقشه مملکت فرانسه را ملاحظه کرده تدبیرات جدید نمود و باز کالین کورت را دستور
العمل داد که به شهر پاریس برود و با امنای دولت سلاطین متفقه مقدمات گفتگوی به میان آورد
مقارن این احوال خبر رسید که عساکر متفقه تعاقب لشکر او که در تحت اختیار مارشال مقدالد بود
حمله نمودند ناپلیون در ساعت به امداد مارشال مزبور شتافت و چنان دانست که تدبیر او موافق افتاده
و چون او به جد و جهد تمام حرکت کرده عساکر متفقه نیز از عقب او روان شده اند و به سمت پاریس
رفته اند وقتی که ناپلیون به مقام جنگ رسید دید که افواج لشکر سواره خصم با توپهای جلو صف
آرائی نموده اند در ساعت حکم به حمله فرمود بعد از کوشش بسیار سپاه خصم رو به هزیمت نهاد و از
گرفتاران جنگ چنان به عرض امپراطور ناپلیون رسید که این توپخانه جلو و سواره نظام از لشکر انبوه
دشمن نبوده بلکه از لشکر مارشال بلوخر است که به سبب مشتبه نمودن امر فرستاده که چنان بفهمانند
که لشکر متفقه تماماً به تعاقب کردن شما مشغول می باشند و به طرف پاریس نرفته اند ناپلیون از این خبر
تعجب نموده در حیرت افتاد که آیا عساکر متفقه به کدام طرف رفته اند لهذا جمعی را به جهت ملاحظه و تفحص
و برای خبر رسانیدن از لشکر سلاطین قزاقان به سمت شهر ویتری فرستاد و از فرستادگان خبر
صحیح به ایشان رسید که لشکر عظیم قزاقها و لشکر مارشال بلوخر به یکدیگر پیوسته به سمت شهر پاریس شتافته اند
و این ده هزار سواره و توپخانه را از عقب او فرستاده اند که او را مشغول سازند و نگذارند که از تدبیر سلاطین

آگاهی

آگاهی بهم رسانند حضرت امپراطور از این اخبار در تردید افتاده و خواست که از عقب سلاطین به تعجیل تمام به طرف
پاریس روان شود لکن در بات شارع عام پاریس به سبب عبور و مرور سپاه دشمن از علیه آگاهی افتاده
و از آن راه که نزدیک به پایتخت بود نمی توانست با لشکر حرکت نماید از این جهت لازم بود که از پشت شهر
لیان حرکت نموده به شهر تروا رود و از آنجا از عقب شهر لیان به شهر پاریس شتابد مؤلف گوید
چون حضرت امپراطور لوای اجلال در شهر تروا افراشت عریضه به خط رمز رئیس چاپارخانه شهر
پاریس که نوشته بود در آن شهر به نظر فیروزی اثر امپراطور رسانیدند و این چند فقره در آن مندرج و مرقوم
بود اول اینکه طالبان پادشاه سابق فرانسه به تقویت و رعایت بعضی از اهالی شهر در خیال خروج و حرکت
و فروج می باشند دویم آنکه در این زمان حضور امپراطور ناپلیون در شهر پاریس از لوازم و از مهمات
امور است که طالب و خواهان است که مقر سلطنت و پایتخت مملکت را از شر عدوان و مسلط شدن
دشمنان سالم دارد و در حفظ و حراست آن کوشد باید بی درنگ و مکث بدون فوت
فرصت یک دقیقه به شهر پاریس شتابد و آنی تعویق و تأخیر جایز ندارد امپراطور ناپلیون بعد از وصول
عریضه و استحضار از مضمون آن مانند شیر تیر خورده خشمگین به طرف شهر پاریس شتافت و چون به رود
اوبت رسید و اراده نمود که از پل شهر دولکارت عبور نماید توپخانه دولت در حوالی از پاریس
خبر ناپلیون آوردند که خصم به حوالی شهر رسیده در شنبه و تدارک حمله و یورش و تسخیر شهر پاریس می باشند
امپراطور در ساعت یکی از جوانان یاوران خاصه خویش را که نام او دیکیان بود به تعجیل روانه ساخت
که به چاپاری به شهر پاریس رود و از هر جا که نزدیک است در ورود حضرت امپراطور را به گوش مردم نزدیک
و دور رسانند و اعلام دارد که حضرت امپراطور با لشکر منصور نزدیک خواهد رسید حضرت امپراطور
بعد از فرستادن آن جوان جنرال مزبور خود به تعجیل به شهر ترای شتافت آن روز افواج قراول امپراطور

در رکاب و پانزده فرسنگ طی مسافت نموده بودند فردای روز ورود مرشل مقدانلد برخی از
جبالات و مهمات خود را به برتیر که وزیر ناپلیون بود القا داشت از آنجمله یکی این بود که کنون
غربت ما پاریس بطول انجامید و مشکل توانیم پیش از غلبه دشمن خود را باستخلاص اهالی شهر برسانیم
چه از اینجا تا شهر مزبور پنجاه فرسنگ مسافت بر مخالف است اگر لشکری که در رکاب امپراطور حاضر است
جلادت نمایند و جد و جهد موفور بظهور رسانند چهار روز بعد بپای تخت خواهند رسید و بعد از
ورود تمام سپاه خسته و بستوه خواهند بود و انبار آذوقه و ادوات حرب بالتمام از دست رفته
خواهد بود در اینحال چگونه بجنگ اقدام میتوان کرد و علاوه بر این عساکر متفقه قراولان از قراریکه
معلوم شد دیروز بشهر مو رسیده و از آنجا بلاشک پیش قراول ایشان هجوم کرده در بند
و دروازهای شهر رفته اند و امید حاصل نیست که امیر تریوز و امیر اوژنه با عساکر خود
توانند دشمن را آنقدر معطل دارند تا ما خود را بمعاونت اهل شهر رسانیم و چون خصم از نزدیک
شدن ما بشهر پاریس خبردار شد کنار رود مرنی و گذرگاه آنرا بالتمام مضبوط و محکم خواهند کرد
که ما را چندی در آنجا معطل کنند و نگذارند که امداد بشهر رسانده باشیم مرشل مقدانلد بمرشل برتیر
گفت که اگر ما رسیدن ما بشهر پاریس خبر رسید که خصم شهر را متصرف گشته است در اینصورت مصلحت
این است که حضرت امپراطور بجانب رود سین عازم شوند و لشکر مرشل اجورا با عساکر خود در مکان
واحد مجتمع سازد و چند روزی آسایش سپاه و انجام مراکب بعمل آورد و اسباب و تدارک بقدر
کفاف سرانجام و سپاه را مستعد نماید بعد از آن تعیین مکان جنگ نموده با دشمنان بجنگ سلطانی
اقدام کند و اگر خداوند جهان و پدید آورنده آشکار و نهان عمر ما را بپایان خواسته در میدان
جنگ کشته خواهیم گشت و بعد از این عالم ناپایدار را بدرود خواهیم گفت و سواران قزاق بجواری

ودر

و ذلت اطراف ما را احاطه نمی نمایند و بقتل ما اقدام نمی کنند مورخ گوید که عجله و اضطراب ناپلیون
در استخلاص و رهائی دادن مردم پای تخت او را مانع و حایل شد که برای و تدبیر مرشل مقدانلد
غور کند و گفته او را استماع نماید و حال آنکه اگر سخنان مرشل مزبور در آنحال پذیرفته میشد احتمال قوی
داشت که ناپلیون آنقدر استعداد فراهم آورد که با دشمن مقابل شده جنگ آغاز کند و با
آنقدر توانائی یابد که فضای وطن را از گروه اشرار مستاصل و مستهلک سازد بالجمله حضرت امپراطور
یکی از اجودانهای خود را نیز از شهر طرای بپاریس روان ساخت و حکم بلشکر و اهل شهر
نوشت که باید بهر طریق است شهر را حراست نمایند تا من خویش را بتعجیل بشما رسانم و در نهم حمل
امپراطور از شهر طرای روانه شده دید که در راه از لشکر دشمن اثری ظاهر نیست لهذا بر کالسکه
چاپاری خود نشسته در مقدمه سپاه بتعجیل تمام روان بود تا بساحت شهر ولینو رسید و از آنجا
در نهایت سرعت بشهر فونتن بلو رفت و در شب شرف بخش شهر مزبور گشت و در ساعت
کالسکه جدیدی طلب داشت و برتیر و کالین کورت را باتفاق خویش برداشته بشهر پاریس
روان گشت و فرسنگی چند بشهر مزبور مسافت داشت که جنرال بلیرد با سواران او بحضور
امپراطور شرفیاب شدند و خبر ورود سلاطین متفقه را بشهر پاریس معروض داشتند مورخ گوید
بمحض آنکه ناپلیون جنرال بلیرد را ملاقات کرد فی الفور از کالسکه بیرون جست و بانگ بر وی زد
که این چه عملی است که از تو صدور یافته چرا لشکر را گذارده با سواران خود باین مکان آمده اید
دشمنان من در کجا هستند با پاریس رسیده اند یا نه بدان و آگاه باش که هنوز لشکر از من متفرق نشده
و در رکاب من بجان نثاری اقدام مینمایند تا کنون مجادله و مقاتله را از دست نداده ام حرم
و فرزند من در چه مکان استقرار یافته اند مرشل مرتیه و مرشل مارمنت بچه امر مشغولند آیا امپراطریس

بطرف شهر رنبا بطرف رفت و از آنجا بارلین خواهم شتافت مرسلهای من در شهر پاریس در اتمام
و انجام کارهای خود میباشند بانه جنارال مزبور داستان جنگ را علی التفصیل عرضه داشت در
ساعت امپراطور بر کالسکه نشسته بطرف پاریس روان گردید زیاده از یک فرسنگ طی
مسافت نموده بود که جنارال بل بره بعضی اخبارات که از ناپلیون مخفی داشته بود معروض
داشت که در شهر پاریس لشکر نظام نامزد ناپلیون در جواب او فرمود که از جوانک ملکی در شهر
پاریس بعد از سی هزار نفر مجتمعند و نزد من خواهند آمد و لشکر نظام من فردا یا یکروز بعد
خواهند رسید کارها را موافق تمنای خود بانجام خواهم رسانید جنارال مزبور معروض
داشت که قراول ملکی بنابر عهد و شرطی که مابین ملوک متفق و کارکنان اهالی شهر بسته شده
مستحفظ دربندها و ابواب شهرند که از خارج کسی داخل شهر نشود اگرچه ملوک متفق فردا
تا پنج ساعت از روز گذشته داخل شهر نخواهند شد لکن با رسیدن شما احتمال کلی میرود
که نزدیک شهر آیند و افواج روس و پروس از ابواب شهر داخل شده باشند حضرت امپراطور
فرمود که همه این اقوال ناگنش کی است و بهیچوجه باحوال من تفاوتی ندارد کنون مصمم شده
که خویش را بهر طور و سبب که است بشهر پاریس رسانم و فرمود که کالسکه مرا بیاورند و جنارال
مزبور عرض کرد که بیست هزار نفر سپاه در بلندیهای شهر متوقف میباشند چون با خبر
شوند که امپراطور بشهر داخل گردیده شهر را بالتمام قتل و غارت خواهند نمود و علاوه بر این
عهد و شرطی مابین اهل شهر و ملوک متفق شده و مرا از شهر مامور کرده اند که بشهر فونتین بلو
روم حال متعذر است که بشهر مراجعت نمایم حضرت امپراطور که چه عهد و شرط بسته شده و که
قطع و فصل کرده جنارال مزبور بعرض رسانید که اطلاع درستی از آن ندارم و نمیتوانم

معروض

معروض دارم از امپراطور نیز نشنیده ام که عهد و شرطی بسته شده و مرا حکم کرده است که با
سواران خود بشهر فونتین بلو روم امپراطور فرمود جوسف در چه کار است و وزیر جنگ
در کجاست جنارال مزبور عرض کرد که در روز مزبور هیچیک را زیارت نکردم و عالم
نیستم که بچه امر مشغول بوده اند مرشل مرمونت و مرشل مارتیر در روز دوشنبه با انضباط امر
خود مشغول میباشند ناپلیون بعد از استماع این حکایات بزرگ رفتن بشهر نموده
فرمود که باید خود بشهر روم و تا خود در شهر حاضر نباشم هیچکار ساخته نخواهد شد لفت
کوید که بر تیر و کالین کورت با جنارال مزبور متفق الرای شدند که امپراطور را از رفتن
شهر پاریس مانع گشتند ناپلیون هرچه اصرار زیاده در آوردن کالسکه نمود که سوار شده
رود خود را بشهر رساند ایشان جسارت ورزیده عرض کردند که کالسکه حاضر نیست امپراطور
مکرر فرمود که بچه سبب شهر را آنقدر حفظ ننمودند که عساکر ظفر مآثر من باید رسند جنارال
مزبور جبهه ضراعت بخاک مالیده بعرض رسانید که بیست هزار نفر را مشکل بود که در برابر یکصد هزار
پیاده خونخوار زیاده از چهار ساعت مقاومت کنند چون وزرای دولت مرتفعات
شهر را منضبط و مستحکم نمودند و لشکر را در آن اماکن که بجا است مامور داشتند اگر حضرت امپراطور
وارد میگشت و فضای دشت اطراف در پیشرو از لشکرها دشمن را فرصت نمیدادند و احتمال
کلی میرفت که کاری ساخته شود در بدو امر خبر ورود موکب مسعود حضرت امپراطوری بسمع
اهل شهر رسید و لشکرها بتهور و جرات تمام بجنگ اشتغال نمودند و یک لمبارزت و مقاومت
اقدام ورزیدند تا مدت چهار ساعت خصم را مهلت امان ندادند لکن چون از وصول قدوم
میمنت لزوم حضرت امپراطور یاس حاصل نمودند زیاده قوه مدافعه نداشته ثبات قدم نورزیدند

درین مکالمه بودند که جنرال کوبیل که از جوق امپراتوریزه بود با معدودی پیاده وارد شد
حضرت امپراطور از او نیز جویا شدند او نیز معروض داشت که امپراتوریزه شوند در شهر مکان اقامت
بیرون نیامده و ملوک متفقه بشهر داخل شده اند حضرت امپراطور بعد از استماع این خبر و اصرار
محرمان درگاه دانست که اگر بشهر رود یا گرفتار یا کشته خواهد گشت لهذا از آنجا بکورت
دوفرانس رفت و فرمان داد که هرچه از لشکر مجتمع شوند در مرتفعات شهر لانجو مودرشب
رود خانه کوچک اسونی جا و مکان دهند و از آنجا کالین کورت را مجددا بشهر پاریس
فرستاد که بقراریکه در شهر شتلیان داده شده با امنای ملوک متفقه بنای مصالحه گذارد و بعد از
فرستادن او خود بشهر فونتن بلو مراجعت نمود و در یکی از خلوتهای عمارات شاهی منزل گزین
گشت و منتظر جواب سفیر خود که بپاریس روان ساخته بود گشت فصل هشتم در ذکر اعلام نامه
ملوک متفقه و معلوم نمودن ایشان مدعای خود را با اهل مملکت که امپراطور ناپلیون
مصالحه نخواهد نمود و تعیین کردن ملوک متفقه معتمدان امنائی در دولت فرانس و لقب
دادن ایشان و وزرا امور دولت و گفت و شنود با امنای مزبوره و رسیدن لفظی نامه
امپراطور ناپلیون بمجلس سنه در حال و استعفای وی از سلطنت فرانس جامع این اوراق گوید
که امپراطور ناپلیون درین اندیشه بود که هرچه دشمن در جنگ و جدل از او حاصل نموده و بدست
آورده او نیز بجادله و قتال از ایشان وا ستاند و اقبال و بخت وارگون شده خود را بحال
اول مبدل کند و با دشمن خویش راه مصالحه سپرده و در سلطنت فرانس استقلال بهم رساند غافل
از انکه در شهر پاریس دشمنان در زنب تزویرات و حیله و تمهید مقدمات چند نموده که او را
بالمره مستاصل سازند و از دولت فرانس مسلوب الاختیار نمایند چه ملوک متفقه دانسته بودند که

ناپلیون

ناپلیون بر سر سلطنت فرانس متمکن است امر مصالحه مدام در دو مملکتستان متحقق نخواهد شد و ممکن نیست
که توانند بر وفق مصلحت یکدیگر متفقا انعقاد مصالحه دایمی فیمابین سلاطین شود و این ماجرا را
چنین از وقت تجربه نموده که چون یکی از سلاطین فرانسه ترک جنگ میکرد و صلح مینمود مصالحه را
تا آن زمان ثابت حاصل بود که طرف خصم قوی اندک بضعف گراید که تواند در مقام مدافعه برآید
علی الفور بدست آویزی بهانه پیمان و عهد را شکست و کمر محاربه و جنگ را تنگ می‌بست بنابر
این عقیده که عقیده قلوب ملوک متفقه بود همگی پادشاهان با امپراطور روس عهد نموده بودند
که با ناپلیون مطلقا حرف صلح بزبان نیاورند و کاری کنند که برضای عموم اهل فرانس کسی را بجای
ناپلیون بپادشاهی منتخب و منصوب دارند و با او انجام امور مصالحه دهند و چون ملوک
فرالات فرنگ وارد شهر پاریس شدند جمعی از اعاظم که خیرخواه سلسله بوربان بودند
بحضور پادشاهان شرفیاب شده در استقرار یکی از سه امر سخن گفتند اول انکه با امپراطور
ناپلیون مصالحه کنند دویم انکه ولیعهدی جهت ناپلیون تعیین شود و با ولیعهد مصالحه
بانجام رسد سیم انکه از نسل بوربان یکی را اهل مملکت بسلطنت منتخب نمایند و با او عقد مصالحه بندند
بعد از ادای چند سخن آخر الامر باتفاق آرا گفتند که شق سیم را اختیار باید کرد و در آن باب
نیز سپاه و رعیت راضی نیستند و با ناپلیون بودند اعاظم مملکت که حضور داشتند ملوک
متفقه را مطمئن نمودند که سپاه و رعیت را بر این امر راضی و خورسند خواهیم نمود پادشاهان
آوردن نسل بوربان و برقرار کردن یکی از ایشان را در سلطنت فرانس برگزیدند بعد از انکه ملوک
متفقه اطمینان از اعاظم مملکت حاصل نمودند در ساعت اعلام نامه نوشته نسخهای متعدد از آن
چاپ نموده در مملکت منتشر ساختند و در آن اعلام نامه باهل مملکت معلوم کردند که با ناپلیون

واهل خاندان و بسلسلهٔ او مطلقا مصالحه نمی‌نمائیم و اتباع را پس از این در امر سلطنت دخیل و مختار
نخواهیم ساخت دانست و چون درین مقام لازم بود که باهل مملکت معلوم سازند که عموم خلق
درین باب با ایشان متفق‌اند مبادا هنگامه و آشوبی احداث شود و عوام الناس طغیان ورزند
لهذا ملازمان را احضار نموده او را از صورت حال آگاهی دادند ملازمان چون مردی با عقل و کفایت
و دانشمند بود در ساعت دیوانخانهٔ خاص دولت را برپا داشت و جمعی از اعاظم و اعیان
و وکلای اهل مملکت در آن دیوانخانه حاضر شدند در باب تعیین دولت استعار سخنان چند
سرودند و گفتگوی بسیار نمودند بالاخره در باب استقرار دولت استعار که در چند روز ایام انقلاب
بحکمرانی و آسایش خلق پردازند اتفاق کرده در ساعت پنج نفر منتخب نمودند و عجالةً کدخدائی
امور دولت را بعهدهٔ ایشان موکول داشتند و این وضع را دولت استعار نامیدند و آن پنج
نفر یکی ملازمان دومی بورنان ویل و سیم جوکورث و چهارم والبرق و پنجم ابی دمان تنگو
بود و این اشخاص در عام البلوای فرانس مشهورتر از همه کس شده بودند الحاصل در روزنامهٔ هم
حمل از جانب دیوان دولت استعار نوشتجات چند مشتمل بر تقصیرات امپراطور ناپلیون چاپ
کرده در مملکت منتشر ساختند و تفصیل آن نوشتجات اینست اول آنکه امپراطور ناپلیون چندی
بر وفق عدالت بسلطنت مملکت فرانس اشتغال نمود عاقبت الامر بسبب اخذ مالیات گزاف
هتک حرمت قوانین مملکت نمود و خلاف سوگندی که در باب حفظ قواعد شریف مملکت یاد
نموده بود از و ظاهر گشت دوم آنکه مجمع کارگذاران بزرگ را متفرق ساخت و حق آن مجمع
محترم را در باب وکالت عموم اهل مملکت و القای مطالب ایشان بدولت باطل نمود سیم آنکه
بعضی احکام بر خلاف قانون و روش بر قوانین مملکت افزود و اهتمام ورزید که بدان

بر

سبب اهالی فرانس پیوسته در جنگ و جدال باشند و در جنگ نیز خود تسلط و منفعت خود را منظور
داشت و نفع مملکت را ملحوظ نمیداشت چهارم آنکه مجلسهای دولت قراری از خود داده بود که
با قوانین مملکت مخالف بود پنجم آنکه چون ضمانت و کفالت مهام بعهدهٔ وزرا بود ناپلیون
آنرا مخصوص خود نموده وزرا را بالمره مسلوب الاختیار و مطیع اراده خود فرموده و سایر
بزرگان و اعیان دولت نیز مخذول و منکوب ساخته بود و محکمهٔ قضات و بزرگان دین را
از تسلط وزرا بر اجرای احکام باز داشت ششم آنکه چون از احقاق اهل مملکت این است که در
باسمه نمودن کیفیت صلاح و مصلحت امور خود و انتشار آن در مملکت مختار باشند این را نیز ناپلیون
ممنوع نمود و محلی این کار را بعهدهٔ احدی از شهر که خود تعیین نموده بود مفوض داشت
که هرچه مصلحت داند معمول دارد و بعد از استقرار این کار ناپلیون بعضی اخبار مجهول و سخنان
ناصحیح که باعث استقلال و جلالت قدر او می‌شد در کاغذ اخبار نوشته منتشر ساخت
و مطاعن و ملامت سایر فرقات را در آن مندرج می‌نمود هفتم آنکه برخی احکام و اوامر که در
عدالتخانهٔ دولت اصحاب عدالت بجهت رفاه و صلاح اهل مملکت صادر می‌گشت قبل از آنکه بمردم
معلوم شود ناپلیون جرح و تعدیل و تغییر و تبدیل می‌نمود و بعد از آن اذن با انتشار آن در مملکت
میداد و این معنی نیز خلاف قانون مملکت بود هشتم آنکه ناپلیون در هر دو امر که بر سر سلطنت جلوس
نمود بقانون مملکت سوگند یاد نمود که جهت افتخار و شوکت و جلال و عزت اهل مملکت سلطنت
نماید نه محض خواهش و هوای نفسانی با وجود آن ایمان مغلظه خلاف آن از و بظهور رسید چنانچه در
این اوقات پادشاهان فرنگ مکرر تکلیف مصالحه باو نمودند و عهود مصالحه را منتهی مقرر
داشتند که حرمت و رفاه اهل مملکت در ضمن آن متحقق بود ناپلیون قبول آنرا انکار ورزید

وخواست که در جنگ موافقت کند و چندان وجه نقد و صالات علاوه بر مقرری ولایات از اهل مملکت
مطالبه نماید که همه بی‌بضاعت و محتاج کردند و مقدمات چند ترتیب داد که نتیجه آن علت خرابی مملکت
گردید و شهر و نواحی آن از ستم و ستور خصوم خراب و ویران شد و مقصود او از تقدیم این مقدمات
انهدام بنیان مملکت فرانسه بود بنا علی هذه الترتیب مجموع مجالس دیوان خاص دولت مصلحت در این
دیدند که دولت امپراطوری و بخت او از مملکت فرانسه برداشته و منقرض شود و تمنای اهل فرانسه نیز
این بود که امورات را بوضعی منضبط سازند که اولین نتیجه آن آسودگی و امنیت باشد و دوستی
و موالات و یگانگی و مواخات مابین دولت فرانسه و دول خارجه استحکام پذیرد و دو حکم از
دیوان خاص صادر گردید اول آنکه ناپلیون بناپارت از سلطنت فرانسه و اولاد او از وراثت
سلطنت بسزا و مکافات اعمال مذکوره خلع شوند دویم آنکه سپاه و رعایای مملکت از سوگندی که
با ناپلیون یاد نموده‌اند که در صداقت و خدمت او خود را معاف دارند بازگشت نمایند و از آن
ایمان نکول کنند مورخ گوید هشتاد نفر از بزرگان و پیشوایان دولت بدین دو تکلیف دولت
مستعار متفق و از صمیم قلب بدین دو حکم متمسک گشتند و حکم مزبور را در مملکت منتشر ساختند و این
اخبار بتوسط بورنان و دیگر سرداران و صاحب منصبان لشکر ناپلیون رسید و ایشان از اوضاع
شهر پاریس مستحضر شدند و دیدند که کنون هنگامیست که اگر امپراطور زیاده از این در جنگ اصرار کند
و لشکر را بشهر پاریس برد و خواهد که لشکر دشمن را با اینکه شهر را تصرف دارد و اطراف آنرا مستحکم
ساخته از شهر بیرون کند جان و مال اهل مملکت را او از روی یقین کامل معرض تلف خواهد بود و نیز
که اخلاص و بندگی و ارادتی که بناپلیون دارند با حقوقی که اهل مملکت با ایشان دارند برابر شده اگر
پیروی ناپلیون کنند و بشهر پاریس حمله و یورش برند چندین نفر از اهل شهر تلف خواهند رسید

دیگر

و محتمل که در ضمن این اغتشاش کلی در مملکت رو دهد بنا بر این سرداران لشکر با یکدیگر معاهده نمودند که
ناپلیون اگر عزم تسخیر پاریس کند و حمله بلشکرهای اطراف شهر که متصرف و مستحفظین لشکر مخالف بر پرو بهیچ یک با
او موافقت ننموده بالاتفاق سعی و جهد کنند که او را از این عزیمت باز دارند درین زمان کالینکور
که از جانب امپراطور ناپلیون بجهت گفتگوی مصالحه بشهر پاریس رفته بود و پیش از آن گذشت بعد از
استحضار از اوضاع آنجا مراجعت کرده وارد حضور حضرت امپراطور گردید و کیفیت واقعه را بعرض
رسانید و در حضور سرداران سپاه اعلام نمود که ملوک متفق عهد با یکدیگر کرده‌اند که با امپراطور اعظم
مصالحه ننمایند و اگر امپراطور ناپلیون برضا و رغبت خود استعفا از سلطنت کند محتمل است که ولیعهدی
مملکت را بفرزند او دهند و حرم او را عاقله و کارگذار او نمایند و با ایشان القا داشت که امپراطور
نمسه با این تعیین ولیعهد است و امپراطور روس نیز چندان مخالف در این باب طرح نخواهد ساخت
بشرطیکه امپراطور ناپلیون قبل از وقت باستعفا راضی شود چون این گونه اخبار میان سرداران
ناپلیون شهرت یافت ایشان بیشتر از پیشتر مصمم شدند که ناپلیون را بر این امر وادارند که از سلطنت
استعفا نماید و در وقوع این امر باعث امنیت و رفاهیت تمامی اهل فرنگستان خاصه اهل مملکت فرانسه
خواهد شد مورخ گوید که ناپلیون هیچگاه بخیال خود نرسانده که از سرداران در خدمت قصوری حاصل
خواهد شد لهذا در روز سیزدهم حمل سوار شده بکوچ لشکر از سان حضور او گذشتند و با ایشان
القا داشت که در شهر پاریس بعضی از اشرار خیرگی نموده بیدق سفید که علامت سلطنت بوربان است
در عوض لوای ظفر التوای سه رنگ نمودار کرده‌اند و مرا منظور این است که بدانجا روم و اشرار
و مفسدین را بپاسا رسانم حالات و صاحبان مناصب را زله بعد از استماع این رای را تحسین نموده
بانگ برآوردند در بسوقت ناپلیون هیچ ندید خاطری نمانده و دید آنکه سپاه سرا از اطاعت او باز

نخواهند زد و در زیر لوای نصرت پیرای او مجتمع خواهند شد و بهر جا عزم وارد کنند خواهند شتافت
لهذا احکام صادر فرمود که عساکر از شهر فونتن بلو نهضت فرموده بشهر اسونی رود و بعد از
آنکه سان و سلام سپاه باتمام رسید حضرت امپراطور بعمارت پادشاهی مراجعت کرد و کلوت
کرانید و مرشل نی و مرشل مکدانلد و کالین کورت واودینات و برطرند که از مرشلهای بزرگ
و سرداران معتبر بودند با سایر سران سپاه بحضور امپراطور مشرف آمدند و باضراعت و ابتهال
معروض داشتند که این زمان کرانیدن بپاریس مر آنحضرت را مصلحت نیست و روی داد امور پاریس را
علی التفصیل بسمع شریف او رسانیدند و چنان نمودند که کنون چاره نیست که امپراطور خود از سلطنت
استعفا فرمایند تا ولیعهدی تعیین و مصالحه صورت بندد اگر اصرار در رفتن بپاریس نمایند بدانند
که این بندگان مقتضای عهدیکه بایکدیگر نموده ایم استعفا از خدمت نموده پی مهم خویش شتابان
خواهیم گشت و تدبیر انگیه نموده بودند مفصلا عرض کردند مورخ گوید درین اوقات اگر امپراطور
باستعفای سپهسالاران و سرداران خود راضی میشد و صاحب منصبان جدید در عوض ایشان منصوب
میداشت بی درنگ و شبهه لشکر در رکاب او بشهر پاریس می شتافتند و بهرچه حکم میفرمود اطاعت
مینمودند چون سپهسالاران و سرداران مرقوم همگی در کار محاربه و جنگ ماهر و در ولایات
فرنگستان برشادت و جلادت شهرت یافته و معروف بودند در میان سپاهی اسم ایشان باعث
رعب قلوب و آوازشان در گیرودار مانند شیپور جنگ در دلها موثر بود ناپلیون را مخالفت
ایشان ممکن نبود بالجمله امپراطور بعد از ادای سخنان بسیار و مباحثه بیشمار خامه برداشت و بر حسب
استدعای سرداران مزبور استعفا نامه نگاشت که چون ملوک متفقه مرا مانع بزرگ انعقاد
امر مصالحه میدانند و چنین سخن میرانند که ناپلیون از صلح گریزان و نمی گذارد که رفاهیت و امنیت

در ممالک

در ممالک فرنگستان پدید آید و ناپلیون کنون بنابر سوگندیکه درباب حفظ آبرو و اصلاح حال مملکت
فرانس یاد نموده درین ساعت حاضر و مستعد است که بجهت آسایش و مصلحت مردمان فرانس که در حقیقت
از نصف فرزند او بهتر است و از حقوق ولیعهدی که امپراطریس مادر او میباشد الب و الموت
از سریر سلطنت فرانس فرود آید و ترک وطن گوید و از جان نیز دست شوید و بدین نهج تاریخ استعفانامه را
مرقوم فرمود که در چهارم ماه اپریل که سال ۱۸۱۴ عیسوی است در شهر فونتن بلو این استعفانامه
سمت ترقیم پذیرفت و بعد از اتمام کالین کورت و مرشل نی را از جانب خود و سرداران سپاه
که تکلیف استعفا و انجام مصالحه یاد کرده بودند که با ملوک متفقه عهود مصالحه را مستحکم سازد روانه
پاریس فرمود و منظور حضرت امپراطور این بود که مرشل مرمونت را نیز باتفاق ایشان روانه نماید
لکن مرشل مزبور بواسطه عهد و شرطیکه با ملوک متفقه در پاریس نموده بود افواج خود را برداشته بشهر
اسونی شتافت و در آنجا متوقف شد لهذا مرشل مکدانلد را بنیابه ایلچی ستیم که از جانب سپاه در نزد
ملوک متفقه حاضر باشد همراه آن دو نفر نمود مورخ گوید چون آن سه تن از خدمت حضرت
امپراطور رخصت حاصل مینمودند معروض داشتند که درباب شما در مصالحه چه قرار گذارند و در حق
شما چه برقرار کنند فرمودند که بخصوص من بهیچ وجه من الوجوه لازم نیست که گفتگو نمایید اینقدر
جد و کوشش کنید که بهرچه مصلحت مملکت فرانس است بعمل آید همین قدر با ایشان فرمود که بجد و در و
سعی نمایند که تا انجام مصالحه جنگ موقوف شود مورخ گوید ناپلیون از زمره گفتگوی آن زمان که استعفا
نامه را دستخط گذاشت بسیار با حضور قلب و شکفتگی رفتار فرمود لکن بعد بی اختیار در هیجان
آمده تیرگی در قلب او واقع شد اگرچه و شدت غیرت مدهوش شده بر زمین افتاد و چند دقیقه
رخسار خود را پوشیده داشت و سر برداشت و بر تنها در نهایت تنگی و شکستگی خاطر فرمود که کنون مردن

کمرهمت بمیان بندیم و این کوشش را بدیده و یکبار دیگر باتفاق من بمدافعه و جنگ خصم بشتابید
امیدوارم که دشمن را در این مرتبه منهزم سازم و بنحو اخص خود با ایشان مصالحه را باتمام رسانم اگر
چه سرداران از حرکات و فرمایشات امپراطور خود بسیار متاثر و پریشان حال گردیدند لکن
وقت را مقتضی ندیدند و اقامه براهین و ادله نمودند حضرت امپراطور گوش فرا داده امر فرمود
که زود روانه شوند و زود دوام مصالحه را بگذرانند فصل ششم در ذکر احوال وکلا و سایر
سرکشان فرانس که بدولت عاریه فرانس اطاعت نمودند و مخالفت مرشل مرموث
و مصالحه نمودن با ملوک متفقه و ملاقات فرستادگان امپراطور ناپلیون امپراطور الکسندر
را و داخل شدن جنرال سوخام با لشکر ابواجمع مرشل مرموث بقلمرو عساکر متفقه و بیعت
کردن ملوک متفقه در مصالحه و قرار گذاردن در کار امپراطور و بعضی ملاحظات ناپلیون
و حرکت نمودن وی از فونتن بلو بجزیره البه مورخ گوید که حضرت امپراطور هنگامیکه
مرشلها بجهت اتمام امر مصالحه روانه نمود امر کرد که در عرض راه در شهر اسونی مرشل مرموث
را ملاقات کنند و با او نیز در باب مصالحه شور و مصلحت نمایند لهذا مرشلهای مزبور در بین راه بشهر
هر فوم رفته مرشل مرموث را ملاقات کردند در هنگام ملاقات مستحضر شدند که مرشل و کنار از
ناپلیون گسسته و بدولت مستعار پیوسته و چند نفر از سرداران نیز در این باب پیروی او کرده اند
با جملة این واقعات چندان باعث اختلال امر ناپلیون نگشت لکن خیانت مرشل مرموث بسیار
فوت کار را سلسله نمود بان گردیده و بگشت کار ناپلیون شد تفصیل این مجمل اینکه مرشل مرموث با
ده دوازده هزار نفر لشکر جنگی کاردان در پیش جنگ حضرت امپراطور بوده و در شهر اسونی توقف
داشت بی استحضار رفقان خود در خفیه با بنای دولت مستعار عهد و شرطی نموده با شاهزاده

شوارتزنبرق که در خارج شهر پاریس بود معاهده بعمل آورده جهت پیشرفت امر خود و لشکر خود و رأی
داده بود و با ایشان متفق شده با بنای دولت مستعار و شوارتزنبرق نیز یکدل و یکجهت گشت
و باین سبب مرشل مزبور متعهد شده که لشکر خود را از شهر مزبور حرکت دهد و بصفوف عساکر متفقه
ملحق سازد و من بعد اطاعت ولی نعمت خود را ننموده بهیچ وجه من الوجوه با ملوک متفقه و لشکر
ایشان بجنگ اقدام ننماید و نیز در عهود و شروط قرارداد کرد که اگر امپراطور ناپلیون گرفتار ایشان
گردد احترام او را کماینبغی بعمل آورند و عدم حرمت نسبت باو سلوک ندارند و نیز شرط نمود که از وقوع
جنگ با ناپلیون تمکین نکنند بلکه او را اذن دهند که لشکر خود را برداشته بولایت نارمندی رود
و منتظر قرار امر ملوک متفقه با ناپلیون باشد چون مرشل مقدالد و مرشل نی که فرستادگان
حضرت امپراطور بودند بشهر اسونی رسیدند از کیفیت اوضاع مرشل مرموث مستحضر نمودند باو گفتند
که امپراطور ناپلیون از سلطنت فرانس استعفا کرده و کنون استعفانامه او را نزد ملوک متفقه میبریم که
در باب ولیعهدی فرزند او و عهود مصالحه گفتگو نمائیم و امپراطور امر فرموده که شما نیز باتفاق ما
بشهر پاریس آئید مرشل مزبور اظهار کرد که چون امپراطور در گفتگوی استعفای خود مرا احضار نفرمود که در
مجلس شور حاضر باشم کنون عهد و شرطی درباره خود و سپاه خود با سلاطین متفقه و دولت
مستعار فرانس نموده ام مرشلها از قول او متحیر و متعجب گشته گفتند که وقت مضیق بود و ما شما را
مخبر می نمودیم موقع کار منقضی شده از آنجهت امپراطور ناپلیون سپهسالاری که نزدیک بود
اختیار فرموده ما مصلحت در این دیدیم که ناپلیون حسب مصلحت فرزند خود و مملکت فرانس از سلطنت درگذرد
و او راضی باین امر شده و خود لشکر را بطرف پاریس حرکت داده جنگ ننمود آخر الامر ناچار
شده این امر را متقبل گردیده و او را نمودند سخنان بسیار با مرشل مزبور گفته و شنیده نمودند

دیده و ثابت کرده‌اند که اگر کنون اظهار مخالفت نماید ملوک متفقه شدت میکنند و انجام کار بنا بصعوبت
منجر میشود لهذا مرشل مرمونت استقامت عدل نموده که لشکر را که گذاشته باتفاق ایشان بشهر پاریس رود
و مشغول انجام مصالحه گردد مرشل مزبور جنرال سوخام را نایب خود قرار داده امیر لشکر نمود و خود
بکالسکه مرشل نی سوار گردیده روانه پاریس شدند در حین ورود بشهر بدون تامل شرف اندوز
حضور امپراطور الکساندر گشتند و مقصود سفارت خود را معروض داشتند اعلیحضرت امپراطور بایشان
فرمودند که من شما بدون مشورت سلاطین متفقه گفتگو در امر مصالحه نمیکنم لکن در باب امپراطور ناپلیون
این چند فقره را بیان فرمود که ناپلیون دوست من بوده و من بسیار اطمینان بدوستی او داشتم
لکن طمع ملک گیری او مرا بجنگ ملجا و ناچار نمود و در ایام جنگ و انقلاب پایتخت مملکت من
بآتش سوخت و خسارت زیاد بمملکت من رسید و چون حال طالع او مساعدت نکرد و باین
حوادث و نوایب گرفتار گشت من از جمیع تقصیرات او چشم پوشیدم و مطلقا در صدد تلافی نخواهم
بود و بعد پرسش نمود که اگر در خصوص قرار کار خود ناپلیون پیغامی دارید و یا شما خود در این
باب او چیزی در نظر گرفته‌اید معروض دارید که از آن طرف او منظور دارم و از جانب او در
مجمع پادشاهان گفتگو کنم مرشلهای مزبور بعرض رسانیدند که ناپلیون بهیچ وجه در باب امر خود سخنی
نفرموده‌اند و تکلیفی بسلاطین متفقه ننموده‌اند امپراطور الکساندر را از وقار و استغنای طبع و فتوت
نفس ناپلیون شگفت و تعجب حاصل گردید که امپراطور درباره خود تکلیفی نکرده و سخنی نرانده مرشلهای
مزبور دستور العمل خود را با دستخط ناپلیون بامپراطور الکساندر نمودند چون در آن دستخط بجز
سفارش ملک و اهل آن و استعفای او از ملک سلطنت چیزی نبود امپراطور الکساندر
فرمود که چون کوشش دارید که در باب قرار امر او سخنی گویم مرشلها با کمال احترام و شکرگذاری

مسمعه

مسمعه استماع شده و او فرمود که امپراطور ناپلیون بلقب امپراطوری و سلطنتش باقی باشد لکن در ولایت
محقری توقف فرماید و خراجی که مناسب احوال او باشد از آن ولایت ستانده و قرار اول و سایر اوضاع
جلال امپراطوری را در آنجا نگاه دارد و بعد فرمود که ولایت مزبور باید جزیره البه باشد یا جزیره
دیگر بعد از اتمام سخن بهمین مژده ایشان را اذن ترخص داد که آنشب را رفته در منزل خود استراحت
کنند تا اینکه ولیعهدی فرزند ناپلیون که استعفای او مشروط بدان بود گفتگو شود مقارن اینحال
امری واقع شد که بآن سبب ملوک متفقه استعفای ناپلیون را که مشروط بولیعهدی فرزند او بود قبول
ننموده گفتند که ولیعهدی فرزند ناپلیون را متقبل نخواهیم شد و امر واقعه این بود که لشکر را مرشل
مرمونت چنانچه ذکر شد بجنرال سوخام سپرده و گفته بود که لشکر را از جای خود حرکت ندهند تا خبر
از شهر پاریس باو برسد بعد از رفتن مرشل مزبور ناپلیون جنرال سوخام را احضار فرموده بود
و جنرال مزبور بهرچه تصور کرد که سبب احضار خود را بفهمد معلوم نشد و از چاپار نیز جویا شد
او هم سخنی نگفت که مفید فایده باشد و مشوش شد که حضرت امپراطور از گفتگوی او و مرشل مرمونت
با دولت مستحضر گردیده است و اگر او نزد امپراطور ناپلیون رود مورد مواخذه خواهد شد
لهذا متفکر گردیده ساعتی سر در پیش افکند و در خفیه سایر سرداران را از نصف شب احضار نموده در آن
باب شور با ایشان نموده قرار براین دادند که بدون آنکه منتظر خبر مجدد از جانب مرشل مرمونت
شوند لشکر را برداشته با لشکر متفرقه عساکر متفقه شتابند و وفا بعهد و شرطی که نموده اند نمایند
لهذا آنشب را آسوده نشده صبح آنشب حکم بحرکت لشکر دادند و سپاه را از استحضار از عهود و شروط
سرداران نبود در نهایت احتیاط روانه گردیدند و گمان کردند که بجنگ لشکر دشمن حمله خواهند برد
لهذا بشوق تمام روانه شدند لکن وقتی که بمابین عساکر متفقه رسیدند و از آنجا گذشتند

دیدند که دشمن مطلقا متحمل ایشان نشده مهلت که پیشرو و عقب و یمین و یسار ایشان از او است میکنند
که ضرر و آسیبی با ایشان نرسد فی الفور عموم لشکر منظور سرداران خود را دریافت نموده دانستند
که ایشان در بزو با خصم مصالحه نموده اند و خیانت با امپراطور کرده اند بهمین جهت همهمه و قیل و قال در
لشکر پیدا شد و اختلاف در میان ایشان بهم رسید افواج ولایت دیگر که در مصاف ناپلیون
ثابت قدم بودند مراجعت نموده بشهر فونتن بلو برکاب امپراطور ناپلیون شتافتند
و سایر افواج نیز در اضطراب و انقلاب بودند سرداران و صاحب منصبان با هزار زحمت و مشقت
ایشان را دلجوئی کرده از عزم خود منصرف گردانیدند و روانه شدند و بورود منزل با اینکه
در میان خصم ساکن شده بودند از خیال مراجعت بنزد ناپلیون افتادند و شورش عظیم برپا
شد و سرداران ایشان را آرام و آسایش دادند در این حال فرستادگان ناپلیون در مجمع امنای
دولت ملوک متفقه مشغول گفتگو بودند که خبر رسید که لشکر مارشال مرمونت با سایر سرداران
از طرف امپراطور ناپلیون برگشته بعساکر متفقه ملحق شدند از این خبر وحشت اثر فرستادگان
ناپلیون بحیرت افتادند و امپراطور الکساندر فرصت را فوت نکرده بفرستادگان ناپلیون فرمود که
اگر ناپلیون بدون شرط ولیعهدی فرزند خود از سلطنت استعفا نماید فبها و الا ملوک [illegible]
بهیچوجه من الوجوه با او بمقام گفتگو و قرار امورات نخواهند آمد با این جواب مارشالها را رخصت
ارزانی داشت که خبر با امپراطور ناپلیون برند چون ایشان از شهر پاریس خارج شدند امنای
دولت فرانس و ملوک متفقه با دودمان سلسله بوربان بپاریس مبادرت کردند و بقرار امور دولت
و قلع و قمع ناپلیون پرداختند و بخلع او و فرزندش از سلطنت مبالغه نمودند مورخ نوشته
که این خیانت از طرف مارشال مرمونت صدور یافت و لشکر او از جائیکه بخشید سلاطین متفقه

وامنای

و امنای دولت فرانس بالمره بنا گذارند که کار را بر ناپلیون سخت میگرفتند و باین امر مبادرت میکردند که ناپلیون
خود از سلطنت استعفا کند و وارث او نیز از سریر پادشاهی دست شوید و بسیار مخوف بودند که اگر سخت
گیری کنند ناپلیون ملتجا خواهد شد و بالشکر رکابی خود اوضاع امور را تغییر خواهد داد و صورت
احوال را دگرگون خواهد نمود و پس از خیانت مارشال مرمونت و وقوع اوضاعی که سبق ذکر یافت
جری شده سخت گیری نمودند و فرستادگان ناپلیون را بی نیل مرام روانه ساختند و چون مارشالهای
مزبور بحضور ناپلیون مشرف آمدند و کیفیت اوضاع را حکایت کردند ناپلیون تحقیق فرمود که درباره
او چه قرار داده اند معروض داشتند که جزیره البه را بشما واگذار نمودند که در آنجا مانند سلاطین
دیگر حکمرانی آن جزیره مشغول باشید بعد از استماع این خبر اندک متفکر شده فرمود کسی که استحضار
از اوضاع جزیره مزبور دارد نزد من آید و کتابی که تفصیل اوضاع آنجا نوشته شده با نقشه البه
حاضر نمایند در ساعت بفکر تفحص احوال جزیره مزبور افتاد و چنان بدقت مشغول مطالعه نقشه آنجا
گشت که گویا سلطنت کل عالم و سلطنت آن جزیره در نظر او یکسان است و شب را تا صبح بفکر
و تدبیر اشتغال نموده علی الصباح کالین کورت و مارشال مقدانلد را بشهر پاریس روانه نمود که در
مجاری امر استعفا بطریق استعفای مطلق با ملوک متفقه گفتگو نمایند و شرحی به مضمون نیز
مرقوم داشت که چون ملوک متفقه فرنگ چنین مشهور نموده اند که امپراطور ناپلیون مانع از مصالحه
فرنگستان است و وجود او در فرانس عایق صلح و صلاح ابدی در ممالک فرنگستان میباشد لهذا
اظهار مینماید که ناپلیون و وارث او از سریر سلطنت فرانس و ایطالیا استعفا مینمایند چه او جهت
منفعت مملکت فرانس هر نوع ضرر و خسارت حتی مرگ را بر وجود خود قبول مینماید مؤلف گوید
اگرچه استعفانامه بطریقی نوشت و این شیوه را اختیار کرد لکن تا آخر انجام مصالحه خیال جنگ داشت

آزادی می‌گشت و مهیا می‌نمود که جنگ را با آنطرف رودخانه لایر بکشد و در این اندیشه بود که از شهر فونتن

بلو حرکت کند و لشکرهای خود را با لشکر جنرال اگرو که یکی از جنرالان لشکر فرانس بود و در آن

حدود توقف داشت ملحق سازند و از آنجا داخل مملکت ایطالیا شده بشاهزاده یوجین ملحق گردد

در نزدیک آن شد که لشکرها را حکم بحرکت بدهد و بجنگ اقدام نماید و در روزی یکی از سرداران

بعرض او رسانید که امپراطور نمسا از انجمن کبرای ملوک متفقه شما بسیار رنجیده گشته و مصمم شده است

که امداد شما نماید اگرچه این خبر بکلی بی‌اصل بود لکن امپراطور ناپلیون بمحض استماع این خبر افواج

قراولان خاصه خود را در میدان پیش روی عمارت پادشاهی سان دیده و خواست که از آنجا حرکت

کرده بجنگ اقدام کند مستر ماکدونالد عرض کرد که باین افواج اعتبار نتوان نمود چه شما

برضای خود از سلطنت استعفا فرموده‌اید و کار از آن گذشته که توان بجنگ اقدام ورزید

ناپلیون فرمود که در استعفانامه شرطی کرده‌ام که تحقق آن شرط بسته بحصول استقامت

مستر مزبور معروض داشت که صالدات این اقوال را ادراک نکنند بمحض اینکه شنیدند که شما

از سلطنت دست کناره کرده‌اید شما را بی‌اقتدار و مسلوب الاختیار میدانند و بچه امیدواری

ایستادگی و ثبات قدم می‌ورزند کنون عساکر چنین میدانند که سلطنت امپراطور باتمام رسیده

حضرت امپراطور بعد از شنیدن این مقالات فرمود که باید صبر کرد و منتظر خبر مجدد از شهر

پاریس شد باجمله مستر مکدانلد و کالین کورت و مستر نی از شهر پاریس مراجعت نموده بحضور

حضرت امپراطور شرفیاب شدند و قرارنامه ملوک متفقه را از نظر امپراطور گذرانیدند و عهود

و شروط مرقومه این بود که باید اولا ناپلیون با امپراطوری خود برقرار باشد لکن بر جزیره

البه بجائی مسلط باشد و جزیره مزبوره مشتمل بر شش فرسنگ عرض و طول بود و بقدر

دوازده هزار نفر مخلوق در آن متمکن بودند و هم ناپلیون را باید مانند یکی از تاجداران فرنگستان محسوب

داشت که قراول خاصه برای احترام وجود خود نگاه دارد و جهاز جنگی و لشکر بحری بقدری که مملکت او

مناسب است تدارک کند و دوازده کرور فرنگ جهت مخارج خود علاوه بر مداخل جزیره

هر ساله از دولت فرانس باز یافت دارد و پنج کرور فرنگ جهت مخارج برادران و سایر اقوام و

خاندان او برقرار شود که هر ساله عاید ایشان گردد مورخ گوید وقتی که در مجمع ملوک قرار امور

ناپلیون بدین طریق داده شد گفتگوئی مابین امنای دولت متفقه واقع شد بعضی گفتند که در

صورتیکه شما مقرری ناپلیون را زیاده از مقرری پادشاه انگلستان در نظر داشتید بهتر این بود که

او را بهیچوجه از سلطنت معزول ننمائید و برخی گفتند که این قرارداد شما در حق او بدین پایه ملک

داری مناسب نیست چه اگر ناپلیون با اسم امپراطوری و آن اختیار و تسلط در قلمرو البه اگر

توقف کند و قراول خاصه نگاهدارد و جهاز جنگی مهیا نماید و کسی تصور کند که در آن جزیره آرام

خواهد داشت و متقاعد بآن مقرری خواهد شد و در مقام فتنه مجموع فرنگستان را بتزلزل

نخواهد آورد بالقطع تصور او بیهوده و عقل او ناقص است مورخ گوید ناپلیون کسی نبود که باین

جزئیات از ملوک متفقه خورسند شود و قناعت بجزیره محقر البه نماید و باین سبب باین منت

ایشان گردد و هر سلاطین متفقه جهت حرمت ناپلیون مارئه لوئیزه و فرزند او را معزز داشتند

و ولایات پرمه و پلیسنزه و قستالیه را متعلق بحرم او نمودند که با اقتدار با فرزند خود روزگار

گذرانند حضرت امپراطور چون از این قرار مستحضر گشت مجلس شورائی برپا داشته از سرتیپهای خود در

خواست نمود که بار دیگر با او موافقت کنند و با آن لشکر که در حول و حوش او میباشند باتفاق

او از آنجا حرکت نموده بآنطرف رود لایر روند سرتیپها سکوت اختیار نمودند ناپلیون فرمود که

ماذون بند که بمنازل خود روید و امشب را با یکدیگر شور و مصلحت کنید اگر صلاح در رفتن دیدید فردا
جواب را بعرض رسانید که زود از اینجا حرکت کنیم والا تدبیر دیگر بکار بریم و رای دیگر زنیم فردا سرداران
بحضور امپراطور شتافته بکلی معروض داشتند که وقت از آن گذشته که غیر قراریکه ملوک متفقه داده اند
توان کار دیگر اقدام نموده حضرت امپراطور بدون اینکه درنگ فرماید که ایشان گفتگو را بانجام
رسانند فرمود که چون وقت آن رسیده که از شما مفارقت کنم و شما نیز خدمتگذار دولت
دیگر شده اید شایسته آنست که بصداقت تمام بطوریکه خدمت بمن می نمودید بدولت مزبور
خدمت و اطاعت کنید و باید باین نصیحت من عمل نمائید حال هر که میخواهد بدون تکلف بپاریس
رود و هر که توقف نماید باید بامنای دولت بوربان اعلام کند که ماذون او از راه مخالفت
نیست و بسته بدولت بوربان میباشد و بعد از این گفتگو مرشل مقدانلد را در خلوت احضار
کرده زیاده از حد اظهار رضامندی از خدمت و زحمت او نموده فرمود که هدیه خاصی یادگاری
ولشان حال که هنگام مرخصی شماست در نظر دارم که بشما مرحمت نمایم و قداره نیکوئی
داشت که در مصر ابراهیم بیک پیشکش نموده بود و در نهایت امتیاز داشت فرمود بحضور آوردند
و بدست خود بمرشل مقدانلد مرحمت فرمود و اظهار التفات بی پایان و محبت بیکران باو
نمود و اذن مرخصی داد مورخ گوید که امپراطور ناپلیون بکلی بیکس و بامور خود را بسرنوشت
قضا و قدر تسلیم نموده تنها و تنها که هر چه لازم داشت سرانجام نمود و در روز بیستم ماه اپریل
که بیست و هشتم حمل باشد از شهر فونتن بلو حرکت کرده بسمت جزیره البه روان شود و قبل از
حرکت بوداع بازپسین با افواج قراول خاصه و سایرین که در آنجا حاضر بودند شروع نمود و امر
فرمود که تمامی ایشان را حاضر کردند بعد از سلام نظام بی اختیار قطرات اشک از غیرت از دیده

[illegible marginal note]

او

او روان شده علامات هیجان حزن و غموم و اندوه و هموم از وجنات احوال او آشکار گشت
زیرا که میدانست این وداع آخرین است که با همراهان خود که در هر فتح و ظفر از وجدانی اختیار
نکرده اند جدا میباید و از آنانیکه در مهالک شدیده و معارک عدیده ملتزم خدمت او بوده اند مفارقت
بجوید و حضرت امپراطور در وقت سلام نظام سواره بود بعد از سلام از اسب تاخته نزدیک
افواج آمد و پیاده شده و مشغول وداع گردیده و فرمود ای سربازان من کنون وقتی است که
مجموع فرنگستان بدشمنی من بر خاسته اند و اهل مملکت فرانس نیز از من رو گردان گشته اند و سلسله
بوربان را بسلطنت بر گزیده اند اگر چه با این لشکر کافی و کامل که در سایر امکنه آرمیده و مطیع قول
و حکم ما میباشند چندین سال آتش فتنه را در امر سلطنت و مملکت راه دهیم و مردم را عامه مشغول
بسر جنگ و ستیز سازم لکن مملکت بکلی پایمال میگردد و اهل آن بزحمت و مرارت مبتلا میشوند
حال که از میان شما بیرون میروم فرمایش من بشما اینست که بپادشاه جدید که اهل مملکت بجهت
خود انتخاب و اختیار کرده اند بصداقت خدمت کنید و وفادار او باشید و از مفارقت من
بهیچوجه اندوهناک و غمگین نشوید چون می شنوم که شما خورسند و خوشنود میباشید من نیز
از خورسندی و خوشحالی شما مسرور خواهم بود و بعد از اندک سکوت فرمود که از مرگ آسان تر
برای من چیزی نبود که از خصم حالت در تسخیر ولایات خود نمایم اینقدر بدانید که من از جاده
فخر و آبروی خود پا بیرون نمیگذارم بعد از اندک مکث بیان نمود که مجموع خدمتهای همراه که با
یکدیگر بتقدیم رسانیده ایم بخط خود خواهم نوشت که بعد از این بر اهل عالم معلوم باشد چون کنون
که عازمم و نمیتوانم با جملگی شما مصافحه و معانقه بجا آورم بعوض تمامی شما جنرال شما را در
آغوش میگیرم و وداع میکنم بعد فرمود که لوای عقاب بکرم را پیش آرید چون بیدق را آوردند

بدست خود گرفت و آنرا بوسه داد و فرمود ای لوای ظفر نیرای من بوسه که به پیکر تو میدهم سالها
بر دل صالدات عبور من موثر خواهد بود ای فرزندان من خدا نگاه دارنده و همراه شما باد
جامع این حکایات نوشته که الفاظ ناپلیون چنان تاثیری در دل افواج کرده بی اختیار آه و ناله
از لشکر بلند گشت و لکن ناپلیون نخواست که هنگامه و آشوب در میان سپاه برپا شود و قسمی
حرکت نمود که مفسده حاصل نگردد و سربازان بمفارقت امپراطور خود که از جان عزیزترش
می شمردند راضی گردیدند بالجمله ملوک متفقه چهار نفر صاحب منصب مشخص فرستاده بودند
که در رکاب امپراطور ناپلیون بجزیره الب روند و اسامی ایشان بدین تفصیل است اول جنرال
شوالوف از قبل امپراطور الکساندر دویم جنرال کولر از جانب امپراطور نمسا سیم کولونل کمبل
از طرف دولت علیه انگلیس چهارم جنرال والبرق بود از جانب پادشاه پروس و حضرت
امپراطور وکیل پادشاه پروس را اعتنا نفرمود چه مملکت پروس از ممالک مسخره ناپلیون بود
و چندان وقع نزد او نداشت و غیرت او نمیگذاشت که پادشاه پروس خود را قابل آن شمرده
وکیل تعیین نماید که در رکاب امپراطور باشد و او را بجزیره الب برد حضرت امپراطور در بیستم
ماه اپریل سنه ۱۸۱۴ عیسوی که عبارت از بیست و ششم ج سال ۱۲۲۹ هجری باشد از شهر فونتنبلو
حرکت فرمود و خاصان درگاه او که ملتزم رکاب او بودند و از خدمت او دور نمیشدند در چهارده
کالسکه قرار گرفتند و در رکاب امپراطور بجزیره الب شتافتند و در هر یک از منازل عرض راه
مقرر بود که از چاپارخانها همراهان امپراطور شصت راس اسب بگیرند و در بعضی منازل بنا
بعادت معهود خود حکام و مباشرین امور دیوانی احضار میفرمود و تفقدات بی پایان
مبذول میداشت و در بعضی از امکنه اهالی مملکت بهنگام عبور او آواز امپراطور زنده باد

ودادتیش

ودادتیش پاینده بلند مینمودند و در برخی مکان که از سلطنت او رنجش داشتند برای خفت او پادشاه
جدید را میستودند و در عرض راه مرشل اوژرو که یکی از سرکردهای معظم او بود و حق استادی بر ذمه
ناپلیون داشت و در علم جنگ اکثر آداب و قواعد را از او آموخته بود ملاقات کرد و با او بسیار
مباحثه و گفتگو نمود گاهی او با ناپلیون عرض میکرد که شما باعث شکست کار جنگ شده و تنزل و استعفای
سلطنت فرموده اید و ناپلیون گاهی با او میفرمود که شما طغیان ورزیده و خیانت از جانب امثال
شما واقع شد که خاتمه امر این منجر شده و چون ناپلیون بشهر اوینیون رسید صاحب منصبان
قراول امپراطوری بوکیل دولت علیه انگلیس اظهار نمود که عوام الناس از عبور حضرت امپراطور
مخبر شده در مقام شرارت میباشند که بهم ضرر وجود امپراطور منظور است وکیل مزبور قدغن
نمود که احتیاطی که لازم بود بعمل آورند و بحرمت و وحشت تمام از آنجا گذشتند چون آن امکنه را
امپراطور مطلقا ندیده بود و اهالی آن صفحات بسیار رنجیدگی از کارگذاران دولت او بهم رسانیده
بودند لهذا حضرت امپراطور امر فرمود که وکلای ملوک متفقه در کالسکه در خدمت او مجتمع باشند
و اکثر اوقات تغییر لباس میفرمود و بهمراهان خود اذن میداد که در خدمت او جسارت نمایند
و نغمه سرائی و مزاح مبادرت ورزند و در مجالس و گاهی که منافی خدمت سلاطین و بزرگان است بعمل
آورند تا اهالی آن صفحات ادراک نمایند که امپراطور در میان ایشان حضور دارد الحاصل بعد از چند
روز وارد شهر فریجوس که یکی از شهرهای فرانسه است گردیده و بقدر نیم فرسنگ شهر مزبور را بدریا
مسافتی فاصله میباشد و در بندر فریجوس دو فروند جهاز از جهازات دولت انگلیس قبل از وقت
بحکم ملوک متفقه در آن بندر حاضر کرده بودند که ناپلیون سوار شده روانه جزیره الب گردد
بالطبع بر حضرت امپراطور ناگوار آمد که در زیر لوای سلسله بوربان نشیند و در کشتی که متعلق

بدولت شده قرار گذاشتند لهذا یکی از کشتیهای دولت علیه انگلیس که بزرگ آن کپیتان یوشر بود
جلوس فرمود یک ساعت بعد از نصف شب مانده بطرف جزیره البه روان گشت و در حین سواری کشتی بیست و
یک توپ سلام بجهت احترام او انداختند و وکیل دولت روس ناپلیون را که مرتبه قیصری اول است
باسلطنت وداع گفت و مراجعت نمود و وکلای سایر دول در خدمت او روان شدند در چهارم
ماه می که دوازدهم ثور بود منظر سواد اعظم جزیره مزبور رسیدند و آن سواد اعظم را نام شهر
پورتو فرجواست و اهل جزیره مزبور در آن اوقات مخالف بدولت فرانس نموده بودند لکن
شورش ایشان آرام یافته بود حضرت امپراطور بعد از ورود تغییر لباس نمود و صبح بسیار زود
بخشکی تشریف فرما شدند و اوضاع شهر را ملاحظه فرموده بعجل مراجعت نمود و در کشتی خود تنها
صرف کرد دو ساعت بعد از ظهر امپراطور ناپلیون که مجدداً لقب امپراطوری جزیره البه یافت
با جلال و شوکت تمام از کشتی بخشکی قدم نهاد و از دریا و خشکی هر دو باحترام توپ سلام انداختند
امیر جزیره با اعیان و اشراف و اعاظم دین عموماً باستقبال او رفته حضرت امپراطور را بعظمت
و جلالت وارد شهر نمودند و اهالی شهر و جزیره مزبور تحسین و توصیف بسیار امپراطور بعمل آوردند
از آنجا که ناپلیون امپراطور فرانس بود اهل جزیره مزبور او را مطلقا طالب نمودند و حال که امپراطور
الشان گرده بمقدم او را مغتنم شمردند و وجود او را در آن جزیره باعث منفعت کلی دانستند

فصل نهم در بیان وضع البه و طریقه گذران ناپلیون در آنجا و آمدن مادر و همشیره وی و رفتار او با وکیل دولت انگلیس و خوف ناپلیون از کشته شدن خود در آن جزیره و شکوه اوضاع او در آنجا و فرار کردن وی از جزیره مزبور

مؤلف گوید که جزیره البه
در مقابل ولایت تسکنی واقع است و در تپ میسن و سنگ گرد آگرد آن جزیره جا شد

وکوهستانات

وکوهستانات بسیار دارد و جزیره بسیار کم است و اقسام گل و گیاه در کوه و صحرای آن وفور
دارد و معدن آهنی در آنجاست که منفعت بسیار از آن حاصل میشود حضرت امپراطور با سر نیل کمپل
وکیل دولت انگلیس هر روز سوار میشد و حدود مملکت جدید خود را سیر مینمود روزی بتماشای
معدن آهن تشریف برده از مداخل معدن مزبور استفسار فرمود عرض کردند که یک کرور
فرانک مداخل سالیانه این معدن است فرمود که مداخل آن متعلق بسرکار ما است لکن چون
بخاطر من رسید که منافع معدن مزبور را قبل از آن با نعام و تیول لجیان آف آنر تفویض
داشته بودم بی اختیار زبان راندم که در آن اوان چرا اینگونه بی عقل و کفایت و از طریقه معاش
عاری بوده ام و بذل و بخشش گزاف مینمودم و باز فرمود که در آن زمان از این قبیل احکام
بسیار از من صادر شده و هر زمان که ناپلیون بتماشا و تفرج ولایت خود میرفت اندیشه از این
مینمود که مبادا اهل ایطالیا کسی قصد جان او کنند هنگام اوقات دو نفر سوار چابک مکمل و مسلح
در پیش و پس او میرفتند و هر مکانی که منظور داشتند بدقت تمام ملاحظه مینمودند روزی ناپلیون
از بالای تلی بکنار دریا بنشیب آمد و آب دریا به پای او بر میخورد با خنده و خورسندی فرمود که
حال دانستم که مملکت من چه قدر وسیع است چه دو ساعت است که از پای تخت خود حرکت کرده
بمنتهای حدود مملکت خود رسیدم بالجمله در اوایل ورود ناپلیون بجزیره مزبور اوضاع آنجا را
بسیار تغییر و تبدیل از جمله قانون مملکت داری که از قدیم در فرنگستان متداول بود برقرار
فرمود و اختراعات تازه کرد و خواست که مملکت مختصر خود را وسعت دهد جزیره کوچکی در آن حوالی
واقع بود که آبادی نداشت حضرت امپراطور سی نفر از قراولان خاصه خود و ده نفر از اهل جزیره
را مأمور ساخت که جزیره مزبور را متصرف شدند و قلعه در آنجا بنا نهاده ملاحظه کرد که اهل فرنگستان

خواهند اندیشید که ناپلیون بورود جزیره البه مکانی مستحکم کرده بجزیره مزبور منضم نموده باین
افکار اعتنائی ننموده و مقرر داشت که چندین معبر مرغوب بنا کنند و راه نزدیک شهر اطراف
آسان نمایند و نهرها احداث نمود که آب جاری بپای تخت آورند و دو عمارت عالی مخصوص
وجود شریف خود ترتیب داد یکی در شهر و یکی در ییلاق و عمارت دیگر جهت همشیره خود برپا نمود
و اصطبلی که یکصد و پنجاه راس اسب در آن بسته شود بنا نهاد و در چهار گوشه مملکت حقیر خود
چهار باب عمارت ساخت که بمیل خاطر هر زمان خواهد بعزم سیاحت بدانجا رود و همواره زبان
ناپلیون مانند مرغی که در قفس باشد آرام نداشت و در هر جزو از اجزا مملکت خود در گردش بود و
اوضاع خانه و عملجات و خدام و قراولان خود را بسیار باشکوه و رونق نمود و بیدق جدیدی
برای علامت جزیره البه اختراع فرمود و بعلت اینکه پای تخت خود را در آفاق مشهور کند اسم قدیم آن
جزیره و شهر را از کتب پیدا کرده بآن اسم که کاستا ایلی بود آنجا را مسمی نموده و قراول خاصه خود را
هشتصد نفر پیاده و هشتاد نفر سوار قرار داد و تدارکات ایشان را بانجام تمام مهیا نموده دایم ایشان را
بمشق و تعلیم مشغول میکرد و انداختن توپ و تفنگ و خمپاره را بایشان می آموخت بعد از چند
وقت معلوم گردید که اراده دارد که صاعقات جدید از آن جزیره بگیرد و بسربازان و قراول که موجود
دارد علاوه کند بالجمله در اوایل ماه جولای سال ۱۸۱۴ عیسوی که مطابق ۱۲۳۰ هجری حرب انگلستانی برپا
گشت و فتوحات و متعلقان ناپلیون و دوستان و خیرخواهان او متوجه او شده و باین خیال افتادند
که ناپلیون را بوسیله از وسایل اقتدار و اختیار بهم رسانند و در آن اوان جمعی از ایطالیا بجزیره البه رفتند
که بشرف خدمتگذاری ناپلیون مشرف گردیده بقراولان خاصه ملحق گردند از این اشخاص دو نفر را
در شهر لیفی ارن (?) بدست آوردند و اسامی مردمان چند نوشته نزد آن دو نفر بود که استدعای حضار

و خدمتگذار

و خدمتگذاری از ناپلیون نموده بودند مجملا اینکه اغتشاشی مابین اهالی ولایات ایطالیا پدید گشته و آن اغتشاش
روز بروز رو بتزاید نهاد و شاهزاده و [illegible] بعد از آنکه در حکومت استقرار یافت از راه غرور قواعد
و قانون اهل عهد سلطنت ناپلیون که در آنجا قرار شده بود رفتار نمود و مردم از دشنامی و نارضا بودند
از این جهت غوغا و غلغله مردم در ایطالیا اشتداد یافت و کسانیکه از ایطالیا فرار کرده بجزیره
البه میرفتند ناپلیون نهایت محبت بایشان مینمود و التفات کامل در حق ایشان معمول میداشت
از جمله یکی از سرکردگان لشکر ایطالیا که او را نام کالامبانی بود بجزیره مزبور وارد شد و بحضور حضرت
امپراطور مشرف شده حضرت امپراطور بعد از اظهار التفات وافر در حق او فرمود که چه سبب
ترک وطن گفته با همگان شما فر معروض داشت که اولا مقصود بلذت ادراک زیارت امپراطور
و اظهار ارادت بدان سرکار بود و ثانیا ملازمت خدمت حضرت امپراطور مطمح نظر من است که در جوق
قراولان خاصه آنحضرت تعلقی بر داشته بخدمتگذاری اشتغال نمایم امپراطور فرمود که قراولی
دون رتبه و قدر شماست و عظمت شان شما بسیار امر محققی است باید بهتر از این خدمتی بعهده
شما محول و مرجوع دارم و در ساعت فرمان داد که [illegible] فرنگ [illegible] بجهت مخارج او
برقرار نمایند و حال آنکه در آن اوقات امپراطور بسیار معطل و محتاج بود و در تابستان آن سال ها در
و همشیره امپراطور بجزیره البه رفته ناپلیون را ملاقات نمودند مورخ گوید در آن زمان امپراطور منتظر بود
که [illegible] نیز [illegible] دو شنبه چه در آن اوان چنان مذکور میشد که عزم ناپلیون بولایات متعلقه
خود که در مملکت ایطالیا بود واگذار نموده بودند میباشد چون امپراطور [illegible] آنوقت ناپلیون در شهر
فونتن بلو توقف داشت بصوابدید ملوک متفقه امینی از جانب خود فرستاد که دختر او را [illegible]
کند و نگذارند نزد ناپلیون رود و او را برداشته بمملکت [illegible] برد بجهت ناپلیون بسیار [illegible] گردیده بود

وزبان بشکوه آمیز چنین میفرمود که مرا از دیدن حرم و فرزند من مانع آمدند و زن و فرزند مرا بشهر وینه
بردند اهل شهر عموما این عمل را ملامت میکردند و میگفتند اینگونه بی انصافی در حق احدی تاکنون
نشده که حرم امپراطور بجا آورده اند و او را از ملاقات شوهر او مانع گردیدند و ناپلیون حکایت
کرد که یکنفر از صاحب منصبان تعیین کرده بودند که آن دلال او بوده و پیشخدمت حرم او بجهة احترام
برامپراطریس واز ... میکنند او را مانند محبوسین بهمشا برده و قبل از آنکه حرم او از شهر ارلین
حرکت کند باو گفتند که شما را اجازت خواهیم داد که در جزیره البه امپراطور ناپلیون را ملاقات کنید
و بعد از حرکت او خلاف گفته خود عمل آوردند و فرمود هرچه تصور میکنم مطلقا تدبیر دولتداری
در ضمن این عمل نمی بینم و عدم انصاف و عهد لیست که حرم مرا از من جدا سازند تا بکلی مملکت
در قبضه اختیار من بود و معتقد نبودم امنای دولت نمسا مصلحت دانسته که دختر امپراطور
خود را بحاله نکاح من آوردند و کنون که مالک ملک البه میباشم میخواهند او را از من واستانند
و چنین میدانند که اگر دختر امپراطور نمسا در جزیره البه با من زیست کند قوت کار من خواهد بود
و حال اینکه هرگز چنین نیست مولف گوید که جنرال کامبل وکیل دولت انگلیس خود حکایت کرد که
مرا بر او نیز تمنای خود از ناپلیون دوری جست و نیز او گفته که از اصرار حضرت امپراطور در آوردن
حرم خود چنان مفهوم میشد که از راه محبت نبوده بلکه غرض دیگر در نظر داشته با وجود این باز انصاف
نبود که او را از ولایت او بیرون کنند و حرمش را از مصاحبت و رفاقت آن مانع آیند در خصوص
امپراطور نمسا را بسیار ملامت نموده اند مورخ گوید در آن اوقات که ناپلیون در جزیره البه بود
از شهر لیغاطان که یکی از شهرهای ولایت ... است یکنفر از زنان متشخصه با طفل پنج شش ساله
وارد جزیره البه گردید و ناپلیون بسیار احترام او منظور داشت و او را در اقصای جزیره در مکانیکه

از توجه مردم دور بود منزل داد و مخفی از خلق دور و زن خاتون مزبور را با طفل او در آن جزیره نگاه داشت
و در خفیه میدید او و برخی اهالی البه چنان حکایت کنند که آن زن حرم امپراطور و آن طفل فرزند او بود
و بعضی از محرمان امپراطور حکایت کرده اند که آن زن از اهل لهستان و از شهر وارسا که پایتخت آنجاست
آمده بود و طفل مزبور فرزند ناپلیون که بهنگام توقف او در آنجا متولد شده و جهت اینکه او را از زود روانه کرد این بود که
در پایتخت مذکور نشود و باین بهانه مفارقت ناپلیون با حرم او امتداد نیابد مجملا اگرچه در او استطاعه
می که او امور ... بود جنرال کامبل نیز از حضرت امپراطور اذن مرخصی حاصل کرد که بپایتخت مسافرت
کند امپراطور از رفتن او بسیار متاثر بود و وقت رفتن از او خواهش نمود که اگر ممکن او شود از امپراطور
نمسا اذن حاصل نماید که حرم و فرزند او را روانه جزیره البه نمایند وکیل دولت انگلیس تنها بحکم پادشاه
انگلستان در جزیره البه توقف نمود که رفتار و حرکات ناپلیون را متوجه شود و چون عهد و شروط
نموده بودند که امپراطور ناپلیون و مملکت او دولت جداگانه باشند و اگر بخواهند از سایر دول
سفیری در آنجا توقف کند شغل و منصبی برای او در البه مشخص و پس حکم بر توقف او فرمایند وکیل دولت
انگلیس بعد از رجعت سایر وکلا در آنجا توقف کرد و از دولت انگلیس شغل و عملی بجهت او معین نکرده
مردمان البه از توقف او در تعجب بودند که با شروط سابق بی اذن او در البه خلاف قانون است
و وزیر البه از وکیل مزبور سؤال نمود که سبب توقف شما در البه چیست در جواب گفت که تا گفتگوی
ملوک منعقد در قرار امر فرنگستان در مجمع مصالحه پاریس انجام رسد از جانب دولت مامور بتوقف
این جزیره میباشم و ناپلیون از وجود وکیل انگلیس در ولایت او چندان اکراه نمی ورزید و اکثر
اوقات او را نزد خود میطلبید و بسیار با او مکالمه میفرمود و در هنگام که صحبت طریقه دولت
داری و مکنونات ضمیر خود را ابراز میکرد روزی وکیل مزبور را احضار فرمود و در اوطاق براه

میرفت و با او صحبت میداشت فرمود که این مشعوفم که شما در اینجا اقامت نموده اید اکنون مرا
خیالی بجز ضبط حدود ولایت و مملکت محروسه خود نیست اگر صلاح میدانستم قادر بودم که تا بیست
سال بعد از این با خصم بجنگ بپردازم چون مصلحت ندیدم بمانند کسانیکه ترک دنیا کرده باشند
عزلت گزیدم و چیزی در تصرف خود ندارم مگر خاندان و پناهگاه عمارت و [illegible] و وجه معیشت
و مرغان خانگی و از انگلیس و دولت ایشان بسیار خورسند و خوشنودم کتب متعدده در زبان
انگلیس موجود کن که میخواهم زبان انگلیس بیاموزم و بعد از آن از وکیل دولت مزبور تحقیق فرمود
که حال اوضاع فرانس چگونه میباشد او معروض داشت که بسیار نیک و در نهایت امنیت و امانت
و تمام مردم از پادشاه جدید و سلطنت او مشعوف و خورسند میباشند مگر آنانکه بسبب سلطنت مزبور
از منصب معزول و محبوس شده اند و جمعی از سپاهی که افواج و مشوق میباشند که ایشان خواهان
حضرت امپراطور و سلطنت او میباشند ناپلیون فرمود که استحکام امور سلطنت مضایقه نیست که بسبب
حمایت لشکر و سرداران ایشان مثل سابق باشد لکن امر سلطنت فرانس بدین روش میکشد که
زمام اختیار در دست اهل مملکت باشد و بطریقه آزادی امور مملکت را بگذرانند و حال آنکه امنای
دولت فرانس در این کارند که قانون مملکت داری انگلیس را در فرانس متداول سازند و جد و جهد
امنای دولت فرانس در تقلید آداب و قوانین دولت انگلیس بسیار بیهوده و لغو است چه جهت
امنای مزبور ممکن نیست که مانند دو مجمع خاص دولت انگلیس که هر دو در پارلمنت میباشند و مجمع [illegible]
بنا گذارند و با تقلید آن توانسته کرد چه مانند آن خاندان عظیم و دودمانهای لازم التکریم
که اجزای آن مجمع خاص میباشند حال در فرانس موجود نیست و مثل آن امرا و اعاظم و اشراف
مملکت انگلیس که در اصطلاح انگلیسی عبارت از نوبلیتی است در مملکت فرانس باقی نمانده اند که توانند

مانند

مانند دولت انگلند پارلمنت بنا گذارند و بکار و تدبیر کفایت مهام جمهور کنند حضرت امپراطور در
هنگامیکه گرم سخن گفتن بود چنانچه عادت او است بی اختیار بعضی مقال که گفتن آنها مصلحت نبود
بمیان آورد و با شدت و تلخی تمام بوکیل مزبور فرمود که تدبیری نیکو نبود که ولایت بلجیم را از مملکت فرانس
مفروز کنند و شهر ترکیانت و ترپ را از فرانس مفروغ سازند اگرچه مرا الحال غرض و خیال
و علاقه در اینکار نیست و کنون نفع و ضرری مرا حاصل نمیباشد و مانند تماشاکنان مشغول تماشا
میباشم و هرچه در این خصوص نقل کنم بزبان میرانم و اینقدر میدانم که از این طریق آزردن اهل
فرانس و اذیت رسانیدن ایشان معلوم میشود که ملوک متفقه آداب و اوصاف و طبیعت اهل
فرانس را جاهل و غافل میباشند و حقیقت امر نیست که طبیعت اهل فرانس معتاد بغرور و تفاخرات
این رفتاری که ملوک متفقه درباره ایشان معمول داشته اند ملایم طبع ایشان نخواهد شد و ملوک
مزبور منتظر باشند که اهل فرانس از کثرت عدد دشمن مغلوب گشته نتوانستند بجنگ اقدام کنند
از این جهت آرام خواهند شد و حق این است که باید دانست که مردم فرانس بهیچوجه من الوجوه ملایم
نشده و از عزت و حمیت خود دست برنداشته اند و عدد مردمان فرانس نیز بطریقیکه شهرت
یافته نقصانی نیافته اند و در محاربات از ایشان چندان تلف نگشته بعلت آنکه همیشه اوقات ایشان را
محافظت میکردم و لشکر ایطالیا و نمسا و سایر غربا را اینجا طره میانداختم که هرچه تلف شود از
ولایات دیگر باشد و اهل فرانس سالم بمانند و در خاتمه گفتگو فرموده این بدیهی است که پادشاه
فرانس بدین تخت دولت انگلیس باشد اهل فرانس نخوش آینده نیست و این امر هم باعث نقص
خود میدانند و کنون از راه استهزا و تمسخر لویس هیجدهم را نایب پادشاه انگلیس میخوانند مجملا اینکه
وکیل دولت انگلیس بعد از چندی دریافت این معنی نمود که امپراطور ناپلیون بوضعی که چندان تحرکی

از آن استنباط نشود میخواهد او را بحضور خود بار ندهد و از مکالمه با او احتراز نماید و ناپلیون تدبیری نمود
که راه شکایت و ایراد بحث جنرال مزبور باقی نماند که شکایت آغاز کند و تحقیق مطلب نماید
و فرصت و بهانه که در تحصیل شرف حضور ناپلیون برای او باقی ماند این بود که چون از ناپلیون اکثر
زمانی از مکان خود بتفرج میرفت و علی الخصوص اسب سواری میکرد و بشهر لنقی زن و دو اسب قلابت میرفت
که هر دو در قرب جزیره واقعند بعد از مراجعت امپراطور در مجلس او را صحبت و عرض تعظیم و تکریم
خود مینمود مورخ میگوید در آن اوقات روش گفتگوی ناپلیون و طرز صحبت او از دعاوی تهدیدات
صلح و امنیت فرنگستان بود و چنان گفتگو میکرد که مستمع چنان استنباط کند که فرنگستان از این
روزها اوضاع پریشان و در فرانس فتنه و آشوب برپا خواهد گشت و همیشه میفرمود که چون ملوک
متفقه ولایات بلجیم و بندر انتورپ را از فرانس موضوع نمودند مردمان فرانس این ضعف
و زبونی را قبول نخواهند کرد که این دو مکان معظم را از مملکت ایشان موضوع سازند و در
آن اوقات که ناپلیون در این خیالات بود میدان سخن او وسیع مینمود که گفتگوی او در سایر
بلدان شهرت کند میفرمود که اکنون خلق فرانس بسیار رنجیده و غضبناک شده اند چه هر یک از
اهل فرانس چنان تصور مینمودند که حدود اصلی مملکت ایشان رود رین است و هیچ یک از اسباب
این مخاطره و تصور را از خیال ایشان بیرون نمیتوان نمود و ملوک متفقه آن دو مکان مرقوم را
که از حدود فرانس است اگر موضوع کنند بلاشک غیرت مردم آنجا این خفت و خواری را بر
خود نمی پسندند و آخر روزی در مقام تلافی بر می آیند چه مجموع اهل فرانس با غیرت و جلادت و هیچ
طایفه از طوایف فرنگستان مانند ایشان شجاع و دلیر نیست و بسبب تجربت و زحمت و ذلتی
که در ایام شورش عام و اوقات دولت جمهوریه جهت ایشان حاصل شده از هر جهت از همه

طوائف فرنگستان جری تر و بهتر متحمل ذلت و خواری از خلق سایر ولایات میشوند و همواره
منتظرند که مفاخرت و مباهات بسیار برین نمایند لوئیس چهاردهم که پادشاه قدیم فرانس بود
با اینکه اهل فرانس را بگونه گونه ضرر و خسارت و مصیبت گرفتار نمود باز تعلق شعشعه انوار فتوحات
و شکوه دیوان و درگاه معشوق تمامی اهل مملکت فرانس بود و هر چه در راه او کشته گشته
از خدمت و اطاعت او کناره کشی نمی ورزیدند و حال لوئیس هیجدهم در تخت سلطنت فرانس متمکن شده
و بکلی غافل از خلق و خوی مردم فرانس میباشد و چنان تصور مینماید که با ادله و براهین و نوید
بنای قانون مطلق در امور مملکت میتوان نهاد و اهل فرانس را مایل بر این میتوان نمود که بی جهت
جنگ و بی فتنه و هنگامه اوقات که گذرانند و در نهایت آرامی و امنیت بسر برند و اهل مملکت
خفیف شوند و بزراعت و زحمت مشغول گردند مورخ گوید که در هر مجلس و محفل فرمایش ناپلیون این
بود که اکنون توقف دوک ولنگتان در شهر پاریس باعث ذلت و خواری دولت و اهانت
حرمت اهل مملکت است و هر ساعت اهل فرانس تصور میکنند که وجود دوک ولنگتان در فرانس
علامت مغلوبیت اهل مملکت است و باین سبب مخالفت عظیم و عداوت شدید میان مردم
فرانس شیوع یافته و لشکر و رعیت خواهان لوئیس هیجدهم نیستند مورخ گوید ناپلیون بدین روش
بغضب سخن میراند و در بین گفتگو مطلع میشد که زیاده روی نمود و حضار مجلس چنان تصور
خواهند نمود که او بجهت پیشرفت امر خود چنین سخنان میراند در ساعت عنان توسن سخن را می کشید
و چنان با ایشان میفهمانید که خود بهیچ وجه منفعت خویشتن را منظور نمیدارد و اگر در فرانس مفسده
برپا شود او را نفعی در آن حاصل نخواهد بود و مکرر میفرمود که من مردی مسلوب الاختیار و در بدو امر
پیش از اینکه متصدی صدارت بوده ام و بالاقوه بر فراز سریر سلطنت ما و اگر نیم و باز از اورنگ

شاهنشاهی فرود آمدم و بهر چه مقدر شده تن در داده‌ام و ملوک متفقه چون مرا بهر جا
که اراده کنند روان سازند و در این مکان تقبل من حکم رانند و سینه من در مقابل خنجر دشمنان
گشوده است هنگامیکه مرا منصب جنرالی بود دولت از حد افزون اندوخته بودم کنون بر پایه
آن زمان نیز از دست رفته ناپلیون در مقام دیگر فرمود که اقوام و منسوبان و رفیقان قراولان
خاصه من از فرنس خبر صحیح داده‌اند و مرا یقین حاصل شده که اغتشاش عظیمی مانند آشوب
عام البلوای قدیم بل زیاده در فرنس برپا خواهد شد که رجعت من بدانجا لازم خواهد گردید
و ملوک فرنگستان لازم خواهند دانست که مراجعت دفع شورش اهل فرنس دوباره بفرنس
دعوت نمایند مورخ گوید ناپلیون اسم ملوک متفقه را بجهت مذکور مباحث که مقصود اصلی
خود را از وکیل دولت انگلیس مخفی دارد و چنان وانمود کند که بدون اذن ملوک متفقه امری از
او صادر نخواهد شد و بدون استحضار ایشان پا بخاک فرنس نخواهد گذاشت چون فصل زمستان
انفصال نزدیک شد تغییر و تبدیل بسیار در رفتار و کردار ناپلیون ظاهر گردید و بعضی بناها که در
جزیره البه بنا نهاده و حکم باتمام آنها فرموده بود و هر ساعت خود مواظب بود که بانجام رسد
از اتمام آن منصرف گشته سعی و کوشش خود را موقوف داشت و گاهی بجهت تفرج سوار
کالسکه میشد و سواری اسب را ترک فرمود و چنان مستغرق دریای تفکر میگشت که در آن صورت
آثار غموم و هموم از وجنات احوال او ظاهر بود و از آن جهت در حرکت و مشقت اوقات
میگذرانید و در ازمنه سابق هیچگاه تردید خاطر و پریشانی از او آشکار نمیشد و در آن اوقات
مخارج او بسیار بود و مداخل او اندک و وجه نقدی که از فرنس آورده بود باتمام رسید و جهت
تهیه مخارج خود اهل جزیره را امر فرمود که در ماه جون که اواسط بهار بود مالیات سالیانه

خود را

خود را تمام مهمانداری دارند و اهل جزیره بهر روز شکایات خدمت او میفرستند و منسوبان مقبول نمی
افتاد و تشدد این عمل بدین منجر شد که در برخی امکنه محصلین مالیات را دشنام داده جواب میکردند
و ناپلیون ناچار گشته قراولان خود را بر آنانکه سرکشی کرده بودند گماشت که اشرار را تنبیه نموده
مالیات سالیانه را تمام از ایشان دریافت کنند و علاوه بر آن مادام توقف خود در آنجا مخارج
خود را نیز دریافت دارند و چون ناپلیون مخارج خود را زیاده از مداخل دید بتخفیف مخارج کوشید
و مقرری بعضی از ملازمین خدمت را کمتر از سابق نمود و آذوقه مستحفظین جزیره را در معرض بیع آورد و چند
عراده توپ مس نیز بامیر ولایت تسکنی فروخت و اکثر از مال و ملک خود را نیز مسکوک نقد نمود
حتی عمارت بزرگی که سرباز خانه قرار داده بود و عمارتی که در بندر فریجور ترتیب داده بود معرض
فروش آورد اگرچه تنگی گذران ناپلیون را باعث این بود که در کارها عجله مینمود و میخواست که هر
گونه صورت و حالتی که از خاطر مهر منظر و ضمیر منیر او گذرد در ساعت او را صورت خارجی دهد
لکن وزرای دولت فرنس نیز با او بنای نقار نمودند و باعث تنگدستی او شدند در مصالحه
شهر فونتین بلو در فصل ششم قرار شده بود که پنج کرور فرانک هر ساله از فرنس از بابت
مالیات بناپلیون برسانند و وجه مزبور را در دفتر بزرگ دولت ثبت کنند و این مبلغ را طوری
مهمانداری حضرت امپراطور دارند که او را معطل در مخارج حاصل نشود و این وجه را هنگام سفارت
مرشلهای ناپلیون بپاریس ملوک متفقه قرارداد کرده بودند که از فرنس بامپراطور برسانند
و وزرای فرنس نکول از آن قرار نمودند گرچه در ضمن این عمل خلاف عهد ناپلیون
و فرمایش ملوک متفقه بعمل می‌آید لهذا آن وجه را منتقل و در دفتر مخارج مملکتی مندرج و ثبت
داشتند که هر ساله عاید سازند بعد از تشریف بردن ناپلیون بالبه فرستادن وجه مقرره

متوقفی اند احتساب وکیل دولت انگلیس میگوید که خود کرارت استماع نمودم که ناپلیون میفرمود
اگر نخواهند مرا وزرای فرانس عاید سازند و بدین سبب منقضی بجلالت و شوکت من روی دهد
خود را قادر می بینم که با این چند فوج که در رکاب حاضر دارم بخاک فرانس پا گذارم و انواع
افتضاح در آن سرزمین برپا کنم وکیل مزبور بدین جهت لارد کسلری وزیر دولت انگلیس را
از این کیفیت مطلع ساخت و لارد کسلری بکمال تلخی و درشتی تمام بوزرای فرانس اعلام نمود
که رفتار شما نسبت بآن شیر خشمناک که در جزیره البه محبوس است مقرون بمصلحت نیست و وزرای
دولت فرانس بدین بهانه تمسک جسته که بعد از اتمام سال باید تنخواه را تمام و کمال بامپراطور
ناپلیون برسانیم و حال آنکه وجه مزبور مقرری بود که باید در وقت موعد بقرار وفا نمودن
فرنکستان بناپلیون واصل گردد و بلکه در وقت ضرورت مساعده نیز پیش از موعد باو فرستند
که معطل نماند درخصوص چندین بار وکیل دولت انگلیس نوشت که ناپلیون بدین سبب از وزرای
دولت فرانس منفجر شده منتظر حرکت خلاف از وجنات احوال او ظاهر میشود باز چاره نشد
و وجه نقد نرسید علاوه برین بعضی اخبار نیز بناپلیون معروض داشتند که باعث وحشت او
میگشت گاهی میگفتند که لوئیس هجدهم چندین شخص را مامور گشته که او را در البه مقتول سازند گاه
بعرض میرسانیدند که ملوک متفقه از فرستادن شما بالبه پشیمان شده اند چه آن جزیره بفرانس
و ایطالیا نزدیک و میخواهند شما را حرکت داده بجزیره سنت هلینه فرستند این اخبار در فرانس
و ایطالیا انتشار تمام یافت و آنانکه در صدد این بودند که ناپلیون مجددا مشغل و عمل خود
برقرار شود مقوی اینگونه اخبار میگردیدند و چون این خبرها بسمع شریف ناپلیون رسید از
خاطر او زیاده گشت و مکرر میفرمود که اگر ملوک متفقه باین حکم اندکه مرا از اینجا حرکت دهند

لشکرها

لشکرهائی که اطراف جزیره ترتیب داده ام خواهم رفت و تا هنگام مردن در برابر دشمن مقاومت
و ایستادگی خواهم کرد مورخ گوید درین زمان خلق انبوهی از هر سمت در جزیره مزبور گرد آمده بودند
که حد و حصر آن ممکن نیست بنوعی که آن جزیره محقر مطاف کل اهل ممالک روی زمین شد
و از غربا جمعی کثیر در آنجا مجتمع شده بودند بعضی جهت دیدن حضرت امپراطور در توقف در مملکت
محقر او و برخی بسبب القای بعضی مطالب و پاره راه نمایانها آمده بودند و بندر جزیره البه مملو از
کشتیهای تجارتی گردید و اکثری بجهت جنسی که از ولایات محض دیدن امپراطور ناپلیون بجزیره
البه فرستاده بودند آورده که بفروش رسانند و برخی بسیاحت بدانجا شتافته بودند و بعضی را
با [illegible] کشتی [illegible] مزبور رسانید و چهار فروند کشتی جنگی ناپلیون و هفده فروند
کشتی تجارت اهل جزیره همیشه بایطالیا و سایر بلدان میرفتند و آمد و شد بهر طرف حمل
و نقل مینمودند و اخبار در خفیه بناپلیون میرسانیدند وکیل دولت انگلیس بعضی علامات از اوضاع
ناپلیون دریافت نموده بود لکن در ظاهر از و مخفی میداشت روزی مادر و همشیره ناپلیون از نزد
او بیرون آمده بسیار اظهار افسردگی نمودند و از احوال ایشان استنباط میشد که امپراطور در این جانب
کناره حرکت فرماید ناپلیون در آن اوان دویست یا سیصد نفر از قراولان قدیمش را بعضی
اخراج و بر جزایر قرسیقه که موطن اصلی ایشان بود فرستاده و گمان اکثری این بود که امپراطور ناپلیون را
از این عمل مقصود این بود که رضاجوئی از سپاه فرانس که درباریس متوقف بودند نماید و بعد از
ملاقات ایشان از درنهانی از پادشاه جدید برگردانیده و برین مدارند که هر هنگام ناپلیون
دوباره خروج کند مجددا در زیر لوای او مجتمع آیند بالجمله وکیل دولت انگلیس آن اوقات در شهر
لقهانی بود حاکم شهر مزبور وقایع نگار دولت فرانس او را اعلام نمود که ناپلیون بدون

سنگ مصمم شده که از البه با قراولان قدیم خود بکشتی نشسته بممالک فرنگ رود و منتظر کلی انگیخت
که اول با ایطالیا روان شده و در آنجا بامداد خود منورات که در آنجا آتش لوای طغیان مشغول است
ملحق شود بنابراین وکیل دولت انگلیس کشتی که اسم آن پرطرفدج بود سوار گردیده و بطرف
البه روان شد چون وارد بندر جزیره مزبور گردید ملاحظه نمود که در عوض سربازها بهادران
امپراطور که در سکرها قراول بودند سربازان چوبک میپاشند وکیل مزبور در تعجب شده از
ایشان تحقیق نمود که صورت حال چگونه است ایشان خبر دادند که ناپلیون قراولان و سربازان
بهادران را برداشته بکشتی جنگی خود که قلانتیه موسوم بود نشسته عنان کشتی را بباد مراد سپرده
روان گردیده وکیل مزبور مضطرب شده بجنگی شتافت مادر و همشیره ناپلیون را ملاقات نموده
دید که با اضطراب تمام نشسته در ناله و بیقراری میباشند و در خیال ناپلیون‌اند که بکدام سمت رفته
و بچه بلا و مصیبت مبتلا خواهد شد و ایشان را منظر چنین بود که بطرف بربرستان شتابیده است
بوکیل دولت انگلیس تکلیف نمودند که در جزیره البه توقف کند تا خبر صریح از امپراطور رسد که بکدام
سمت رفته امیر جزیره مزبور نیز در توقف او اصرار نمود و او عذر ایشان خواسته بکشتی خود
نشست و بتفحص ناپلیون روان گشت بعد از کوشش بسیار اینقدر از اهل کشتی پرطرفدج برآمد که
کشتی ناپلیون را در حینی که بجنگل رفته بودند از دور بنظر آورده مجملا اینکه تغییر اوضاعی که در مملکت
فرنس بعد از هجرت ناپلیون روی داد باعث فوت این عزیمت پر مخافت گردید و ضمیمه این
مقال بر وجه اجمال اینکه در سال ۱۸۱۴ عیسوی ۱۲۲۹ هجری از سلسله بوربان ثانیا صاحب
و ممالک اورنگ سلطنت شدند در این تغییر اوضاع مردمان فرنس القصه اینکه بر ایشان بهتر
و خوشتر از ایام اقتدار ناپلیون خواهد گذشت ولیکن خلق فرنس از سلطنت بوربان مانند ملاحظه

درخت

درخت بارآوری بود که از شکوفه زیاد ظاهر شود و از زیاد شکوفه دلالت بر فراوانی میوه آن درخت
کند بعد از اتمام شکوفه و رسیدن میوه باغبان ببیند که منتظر آنها و از هزار یکی و از بسیار
اندکی بعمل نیاید و میوه که در سنوات سابقه از او بدست میآمد آنهم حاصل نگشت مردمان فرنس در
اوایل جلوس سلسله بوربان بنا بر امیدواریهائیکه داشتند بسیار خورسند و سرخ رو و آسوده خاطر
بودند قانون اهل فرنس این هست که بقدر اهل سایر فرنگستان ملاحظه ماضی و مستقبل
امور کنند و غصه و کدورت آینده را مرتکب شوند بلکه بقدر وسع و طاقت بخورسندی
و خوشحالی و عیش اوقات میگذرانند لهذا لوئیس هیجدهم که بچرب زبانی و شیرین کلامی
معروف و سخنان خوش و بنکو مردم میگفت در اول ورود بپاریس عموم مردم از رفتار
او توصیف و تحسین نمودند مگر لشکر فرنس که ایشان مانند سایر اظهار سرور نمی نمودند بلکه از
وجنات احوال ایشان کدورت و عدم رضایت استنباط میگشت و افواج قراول امپراطوری
در آن زمان بقراول شاهی لقب یافتند هنگامیکه از استقبال پادشاه جدید مراجعت مینمودند
و بشهر وارد میشدند از سیمای هیئت ایشان معلوم میگشت که گویا ایشان خود را اسیران جنگ
میدانند که از ولایات غریبه آورده‌اند لهذا اینکه از متعلقان دولت بوربان محسوب شوند و
بخورسندی خلق اعتبار کردند و اوایل و اواسط طبقات اهل مملکت لشکر اینکه از مطالبات
گزاف ناپلیون استخلاص یافته اظهار وجد و سرور میکردند و ملوک متفق از اینراه که مردم
بیشتر گرویده سلطنت بوربان شوند و شکرگذار مقدم پادشاه جدید گردند در عهود
مصالحه و عفو آن چندان سختگیری ننمودند و آن تکلیفاتی که در مصالحه با ناپلیون مینمودند
بسیاری تخفیف مبتلا داشته و اهل فرنس را بمیانه مشعوف ساختند و اهل آن مملکت

بدو روز دیگر معلوم نمودند که از وجود پادشاه منفعت کلی در مملکت شیوع یافته و مثل اهل فرنس
مثل داستان صالداتی بود که قبل از آن واقع شده و آن حکایت چنین است که شبی صالداتی
سرخوش جام شراب گردیده و در عالم مستی و بیخودی بسردار خود سقط گفتن آغاز کرد
و دشنام داد چون قاعده اهل فرنگستان این است که در عالم مستی مؤاخذه خطا از کسی
نمی نمایند لهذا فردا صالدات مزبور را نزد سردار بردند که بمقام مؤاخذه او برآید چنانچه از
صالدات مزبور استفسار نمود که شما نیز که دوش سخنان بیهوده و دشنام بمن گفتید و حرکات
قبیح نمودید صالدات مزبور تحاشی نموده واقعه شب دوشین را منکر شد چنانچه اقرار نمود
که این صالدات در دعوی خود صادق است دوش در عالمی بود که حال از آن عالم بیخبر است
جامع این حکایات گوید در ابتدای ورود پادشاه بپاریس اهل مملکت مانند صالدات مزبور از
افعال خود که در هواخواهی جمهوریه بعمل آوردند و پادشاه را مقتول ساختند و اغتشاش در
بلدان پدید آوردند و پیروی ناپلیون کردند باتمام انکار و تحاشی جستند و کسانیکه طالبان
سلسله بوربان بودند چنین میگفتند که گناه و تقصیر هیچیک از دو فرقه که خواهان جمهوریه و ناپلیون
باشند دامنگیر ما نخواهد شد چه از بدو امر تاکنون صدیق پادشاه قدیم خود و دوستدار
ملوک متفقه بوده ایم و همواره مصالحه با خارج مملکت را بجهت امنیت و رفاه داخل مملکت
طالب بوده ایم مجملا این سه فرقه که طالبان جمهوریه و خواهان ناپلیون و پیروان سلسله بوربان باشند
هیچیک خود را مقصر نمیدانستند و همگی مانند صالدات مزبور از عمل خود تحاشی میورزیدند و لیکن
بهیچ وجه چون علی الظاهر ملاحظه صداقت خلق را نیکو نمود از ضعف نفس ایشان متنفر شده
ملوک متفقه معلوم نمود که اهل مملکت همواره طالب امن بوده و میباشند و تمامی تقصیرات و خطاهای

اهل فرنس و اختلافات و شورش و غوغا بواسطه وجود ناپلیون بوده و چون او بجزیره البه رفت
این عوامل مذکوره را نیز با خود برد و اهل مملکت فرنس ناپلیون را مانند سامری که بنی اسرائیل جرم
و خطای خود را تماما باو نسبت داده از میان خود بیرون نمودند و او را نیز خود راه نداده
باعانت سلاطین متفقه از مملکت خود راندند با جمله ملوک مزبور تمنای پادشاه جدیدی که دست
نشان ایشان بود در قرار امور مملکت بعمل آوردند که مردمان فرنس باو گرویده و از ناپلیون رمیده
گردند و ملوک متفقه غالب بودن خود و مغلوب بودن اهل فرنس را پوشیده میداشتند و اهل
فرنس نیز اظهار این معنی نمی نمودند چنانچه ناپلیون هر چه از سایر ممالک از صنایع و صورتها و الواح و غیره
بپاریس آورده و زینت پای تخت نموده بود موافق عدالت این بود که ملوک متفقه از شهر پاریس
آن اشیاء را بمکان اصلی خود رد نمایند محض رضاجوئی اهل پاریس هیچیک را از جای خود حرکت
نساختند که شهر از آرایش و زینت نیفتد و مجموع محبوسان جنگ را که چندین هزار نفر بودند
بدون اینکه درین باب گفتگو با ایشان سؤال و جوابی کنند و تأمل در امر اینکه از ایشان چه
امر صادر خواهد گشت اذن مرخصی دادند که بوطن اصلی خود روند و این رفتار ملوک متفقه با
اهل فرنس شبیه بعمل آن دایه است که کارد ردی بطفل نموده باشد که اسباب وجع و آلت
ضرر و آسیب است و طفل مزبور در طلب آن کارد مویه کند و موی کند و دایه بجهت اسکات او آنرا
بطفل دهد و ضرر و الم از آن بطفل رسد و نتیجه این اعمال بی تدبیرانه در اوایل سال مستقبل
بر ملوک مزبور آشکار گردید مجملا چون اعاظم فرنس پادشاه سلسله بوربان را بسریر سلطنت دعوت
نمودند از جانب اهل مملکت و خود عهود و شروط چند منعقد نمودند و اهل مجمع دیوان حکمی در
آن باب صادر نموده مرقوم داشتند که لوئی استنسلس زاویر برادر پادشاه سابق را بسریر سلطنت

دعوت نمودیم به این شرط که در کفایت مهام جمهور قانون نامه که ترتیب داده خواهد شد قبول
کنند و از قرار آن قانون نامه بر رتق و فتق امور سلطنت پردازد مورخ گوید بدین دو شرط که یکی
تعیین پادشاه در مملکت و دیگری ترتیب قانون نامه از اهل مجمع دیوان باشد شرط سیم نیز
افزودند و آن شرط این بود که نشان و مقرری اصحاب دیوان خاص پارلمنت باشد
و بوراثت نسل ایشان منتقل گردد و امپراطور ناپلیون بنا بر ادام الحیوه در حق بعضی از ایشان
این عمل را مقرر داشته و با ایشان نوید داده بود و بعد از فوت هر یک از ایشان هر چه
معلوم مقتضی بود معمول میداشت و هر کرا که سزاوار میدید با عطای منصب و نشان و مقرری سرافراز
و مباهی میداشت بالجمله لویس هجدهم از قبول این شروط انکار ورزید و گفت که سلطنت فرانس بالارث
بمن منتقل میشود و بهیچوجه از ارث خود استعفا ننموده بودم که حال امرای دیوان خاص سلطان جدید
فرانس کنند و تا زمانی که پادشاهی نشستند بالاخره پادشاه مزبور بشروط مرقوم تاج سلطنت بسر نهاد
و فرمان و دستور العمل در مجاری امور مملکت و دولت صادر نمود و باهل مملکت اعلام داشت که کنون
مقتضی وقت این است که بقرار دستور العمل اجداد خود که در مملکت معتاد اول بود بکفایت مهام
جمهور پردازم و تفاوتی در شور و مصلحت ملکی جز عموم مردم در رفتار پادشاه بروش اجداد خود
حاصل نبود احکام مملکتی را امرای دیوان با پادشاه یا پادشاه با امرای دیوان اظهار نماید مقتضی بکار خلق
میداشت چه وقوع این امر بهیچوجه مخل امور اهل مملکت و اثبات آزادی ایشان نمیگشت لهذا ارکان مملکت
استکبار نشد و پادشاه بروش اجداد خود بسلطنت اقدام کرد و در نظر داشت که چنان رفتار نماید
که رجال دولت از طالبان خود و خواهان جمهوریه و غیره عموما از او خورسند باشند و در آن اوقات
مجمع دیوان منحصر بدو طایفه مزبوره بود و منظور از تشکیک بعمل نیامد و لویس هجدهم [illegible]

منصب

منصب وزارت دول خارجه منصوب ساخت و مامور نمود که بپای تخت لندن رود و در مجلسی که ایلچیان
دول فرنگستان مجتمع و در قرار امور رتق و فتق و تجارت گفتگو مینمایند حاضر شود و از جانب
دولت فرانس امور مملکت مزبوره را فیصل دهد و دوپان را بوزارت جنگ منصوب نمود و بعد از چندی
مرشل سالت را از منصب جلیل سرافراز داشت مورخ گوید چون خبر وزارت جنگ مرشل سالت
بسمع شریف امپراطور ناپلیون رسید از روی صداقت فرمود که مرشل مزبور شایسته خدمت
مسطوره میباشد در صورتیکه محبان وطن و دوستان انضباط امور مملکت فرانس ظهور و خروج نمایند
و الا مرشل سالت از همه بیشتر از سلطنت سلسله بوربان اکراه میورزد و بعد از خدمت نیمه بلکه در این
اندیشه خواهد شد که کسی بهتر از نسل بوربان برگزیند و بعد از چندی همین فرمایش امپراطور صورت وقوع حاصل
نمود دیوکبلاس یکی از محرمان پادشاه که در ایام هجرت او از مملکت فرانس همواره ملازم خدمت او بوده
و نام او را بلکاس میگفتند اگرچه وزیر اعظم پادشاه نبود لکن چندان رسوخ بخاطر پادشاه نمود که احکام
پادشاه تماما بواسطه او بوزرا و رجال دولت میرسید و هر که با او متوسل میگشت مطلوب و مقصود او
بانجاح مقرون میشد و از آنجهت رجال دولت نیز عموما بخشش از پادشاه حاصل نمودند و پادشاه بسبب رفتار
این شخص در نظر اهل فرانس خفیف گردید و علاوه بر این چون در مصالحه اهل فرنگستان چنانچه سبق ذکر
یافت آنچه ولایاتی که ناپلیون از سایر ممالک بر مملکت فرانس افزوده هنگام مصالحه ملوک مزبوره تمامی آن
ولایات را از فرانس موضوع نمودند و حدود فرانس مانند سابق نشاندند از این جهت نیز اهل مملکت بسیار
آزرده خاطر و ملول گشته شکایت آغاز کردند در باب ولایات بلجیم هر چه اصرار و مبالغه نمودند که از فرانس
موضوع نشود مفید اتفاق نیفتاد از این سبب زیاده اهل مملکت در شکوه آمدند و همه بیان مردم
افتاد و آنانکه طالب ناپلیون بودند بدین بهانه مردم را اغوا مینمودند و عموم خلق فرانس چون اینگونه

رفتار ملوک متفقه را از جنگ کارگذاران دولت انگلیس میدانستند که ایشان میخواهند که این ولایات
از فرنس موضوع شود بر این شدند که بمقام تلافی آیند در آن اوقات اهل فرنس سه فرقه شده
خواهان بوربان و طالب ناپلیون و پیروان جمهوریه و این سه فرقه از اوضاع پادشاه خود رنجیده
باین صدد آمدند که چاره در آن باب انگیزند و تمامی لشکر نیز که چندین سال در تحت لوای ظفر پیرای
ناپلیون پیوسته در فتح و ظفر بودند از این اوضاع که باعث خفت ایشان بود دلملول شده چنین مقرر
داشتند که اگر امپراطور از البه خروج کند بگرد او مجتمع شوند و معادل یکصد و پنجاه هزار نفر از لشکر فرنس که
در محاربه مسکو و سایر مجادلات اسیر دشمن شده و ملوک متفقه ایشانرا اذن رجوع باوطان خود
داده بودند در فرنس منتظر فرصت شدند و هنوز داغ اسیری در دل ایشان بود و شدید غیرت و حمیت
ایشان گردیده بر این خیال بودند که لوای طغیان برافرازند و آشوب و هنگامه برپا کنند و هم
سه سال بود که ناپلیون بجنگ و جدال اشتغال داشت و جهه مداخل مملکت کافی مخارج او نبود لهذا بقدر
شصت و هشت کرور مسکوک مقروض اهل مملکت گشت و در نظر داشت که اگر بخت مراد او یاری کند
وجه مزبور را از منافع ممالک مسخره مسترد سازد چون او را اوضاع پریشان و بجزیره البه فرستادند
وجه مزبور برذمه دولت قرار گرفت و بایست مداخل مملکت فرنس افزوده شود تا دین اهل مملکت
ادا شود و در آن اوان نیز مخارج گزاف بعلت دو نفر عساکر ملوک متفقه در فرنس دست داد و عساکر
مزبور مالیاتی که در ایام ناپلیون مطالبه میشد از فرنس مطالبه کردند اهل مملکت از آن زمان آگاهی حاصل
شد که امپراطور ناپلیون را با جلالت قدر و بلندی مرتبه که همواره در حصول منافع اهالی فرنس
اوقات مصروف میداشت از دست داده بذلت و خواری نیز افتاده و مالیات سابق نیز مطالبه
میشود باین علت نیز عموم خلق بشورش دعوا حاضر شده و متحیر شده مانند اجزاء مستعده چاره که

مجلس

مجلس حساس وارتی در دیگر دشسته مترصد فتنه و آشوب و انقلاب گشته شد

فصل دهم در بیان تفصیل
تقرب جنرال فوشش از پادشاه جدید و همداستان شدن او با بزرگان جمهوریه و مجمع سفرای
دول فرنگستان در شهر وینه و اندیشه نمودن در نقل منورات از آنکه نخجان سفرا و مراد ده او با
ناپلیون و فرار نمودن ناپلیون از جزیره البه و رفتن وی بکنث و داخل شدن شهر پاریس و ملحق
شدن سه هزار عسکر فرنس بناپلیون در شهر گرنابل و توقف وی در شهر لیان و تعیین
وزیر و اصدار احکام از آنجا و اندیشه نمودن پادشاه و رجال دولت وی و دستگاه آرائی
جنرال فوشش و خیانت مرشل نی و طغیان لشکر بوربان در شهر لیون و هجرت پادشاه
از شهر پاریس و رسیدن امپراطور ناپلیون بپاریس

مورخ گوید جنرال فوشش که ذکر او مکرر گذشت
در آن اوقات در شهر پاریس متوقف بود و از اختلال اوضاع شاید آن زمان مراد را ممکن بنوعی
که در آن انقلاب زمان دکارهای پریشان شده و وقوع فتن و عروض حوادث و اغتشاش امر
دولت بدون اینکه مباشر امری از امور دیوان شود تواند زندگانی نماید و از نیران آتش فتنه
سلطنت بوربان که آناً فآناً در اشتداد بود و در آن چشمه خورشید را تیره و تار داشت صبح و سالم
اوقات بسر برد و فراخور احوال و اسم و رسم خود زندگی نماید و جنرال مزبور در آن ایام که
ناپلیون در صدد تخریب بنیان قواعد جمهوریه بود با ناپلیون از هر جهت امداد نمود بخصوص در
انهدام بنیان دیرتقاران که پیشکاران جمهوریه بوده اند و بعد از انهدام این طایفه جنرال
مزبور بر این شد که ناپلیون را نیز بوضعی از سلطنت فرنس خلع و ولیعهدی مراد را قرار داده باوضع
سلطنت را تغییر دهد که خود تواند صدر اعظم آن شود و بهمین جهت دو کرت قریب باین رسید
که بمعرض نفع آید و آخر الامر بعلت جلای وطن جانی از مخاطره بیرون برد و زمان و ... ود

ملوک متفقه پاریس جنرال فوشه در آنجا بود که تدبیر میفرمود امر خود را چاره انگیزد بعد از چندی
خود را به پاریس رسانید با این اندیشه افتاد که پادشاه را بخود مایل و خدمات خود را در نظر او جلوه گر
سازد و با تخت کمجمع مصاحبه دیوان که اکابر و دانشوران را در آن قرار بود حاضر آمد ملاحظه نمود
که چون اصحاب کبار جمهوریه هر یک داخل میشدند علامات ضحک و مسخره از سیمای صحابه
با ایشان ظاهر میگشت جنرال مزبور فرصت را فوت نکرد و با ایشان اعلام داشت که کسی که
مدتها وزارت احد اسس کرده اگرچه از آن منصب معزول شود باز چنان میتبنب که از وجنات
احوال خلق مکنون خاطر ایشان را دریافت کند و یکی از رجال دولت سلطان جدید که طرفداری
که در اعلان وقت تخصیص پادشاهی پادشاه جدید چه سخنان ناصواب میگفتی حال چه شده که
رجال جمهوریه را استهزا مینمائی بالجمله جنرال مزبور را معروف پادشاه نمودند و او تعلقات اینکه
خود را وزیر اول مملکت فرانس نماید به پادشاه تکلیف کرد که اگر خواهی امورات را پیشرفتی حاصل آید
پیروی میل اهل مملکت را از دست منه چون اهالی فرانس جمهوریه را طالبند هر چه آثار و علامات جمهوریه
در عهد سلطنت شما شیوع یابد میل مردم بدین دولت در ازدیاد خواهد بود و بدین گفتگو مصلحت را
بصواب دید پادشاه چنین دانست که شقه و جامه بیدق را مانند ایام جمهوریه سه رنگ قرار
و با قرکه علامت خاص اهل فرانس است بکلاه خود نصب دهند مورخ گوید که جنرال فوشه
را از این عمل مقصود این بود که میخواست پادشاه را بر این دارد که اعتماد و وثوق تمام بصحابه
کبار جمهوریه بهم رساند که غلبه شود و مصلحت دولت را با ایشان بمیان آورد و چون فراکسی
نمیتوانست که رابطه مابین پادشاه و جمهوریه شود بدین جهت مرجع شود و علو قدر یابد و از
اسرار امور دولت اطلاع حاصل نماید بالجمله جنرال فوشه تدبیر برسند وزارت متمکن شد

و اوامر و نواهی پادشاه از او صادر میگشت و رجال دولت پادشاه بر فوشه حسد برده دیدند که اگر پادشاه
آداب جمهوریه را مرعی دارد و با اصحاب جمهوریه که در حقیقت قاتل برادر پادشاه میباشند شور
و مصلحت کند تمامت افراد ناس او را ضعیف العقل سخیف الرأی خواهند شمرد و ارادت خود را از او
سلب خواهند نمود نه شما رجال دولت بل قاطبه اهل هر مذهب و ملت از او مأیوس و منحرف خواهند
گشت بعد این تکلیف مسئول جنرال فوشه در آن باب مقبول نیفتاد و جنرال مزبور تدبیری
انگیخت که ملکه بدین سبب چنین دانسته که او از ناپلیون منقطع العلاقه است و امر او را پیشرفتی
حاصل شود و آن تدبیر این بود که او نامه خود شرحی به ناپلیون مرقوم نمود که توقف شما در جزیره
البه مصلحت کار نیست و در آن مکان محفوظ نیست لقب امپراطوری بخود باشد نامی اید و تسخیر
مردم میکردید و اکنون وقت مقتضی است که از جزیره البه بولایت ینگی دنیا روان شوید و در آنجا
مانند امر رفتار و اوضاع سلطنت را از خود خلع نمائید و سواد آن معروض را بپادشاه نمود بلکه او
نیز در بیرون کردن ناپلیون از جزیره البه اهتمام کند و چون امرا پادشاه در خصوص عشقی بیجان
قوه غضبی ناپلیون است چه او متحمل این خفت نخواهد شد و تدبیری خواهد انگیخت که اختلال امور
مملکت در ضمن آن متصور شود لهذا اهل مملکت محتاج برای و تدبیر دانایان خواهند گشت و وجود من
منشأ اثر خواهد بود و لکن پادشاه از جوانمردی خود از قبول مطلب او انکار ورزید و جنرال فوشه را
طمع فتنه انگیز او محرک شده از شهر میلان و نشاف و در آنجا با دوستان قدیم خود که اصحاب
کبار جمهوریه بودند در خفیه بنای مراوده نهاد و بفکر هنگامه آرائی افتاد و اصحاب جمهوریه نیز
از مؤالفت او خورسند شده و مقرر داشتند که مخالفت و قلت سلطنت ناپلیون و قباحت
اعمال بوربان را گوشزد خاص و عام از لشکر و رعیت نمایند و ایشان را از سلطنت بوربان

منحرف سازند مورخ گوید اکثر را اعتقاد اینست که منظور جنرال گوتش و اصحاب جمهوریه این بود
که امپراطور ناپلیون دوباره بسلطنت فرانس منصوب شود و ایشان بخصوصه از ناپلیون هراسان
بودند و وحشت و نفرت از پادشاهی او داشتند و مقصود ایشان این بود که امیر اورلین را
بپادشاهی برقرار کنند و امیر مزبور از اقوام پدری لوئیس هجدهم بود ولکن بجوانمردی و ادب
و هنر معروف بود و ننگ خود دانست که فریب ایشان خورد لهذا امر مسئله که در باب عزل لوئیس
هجدهم و نصب او در سلطنت نوشته بودند بنظر پادشاه رسانید و امید اصحاب جمهوریه را از
پادشاهی خود مقطوع نمود بدبخت اصحاب جمهوریه در باطن با اشخاصیکه طالب ناپلیون بودند
متفق شده بنای مشکله نهادند در خلال این احوال سفرای دول فرنگستان در پای
تخت که شهر ویانه است بجهت نظم و نسق امور ممالک فرنگ بحکم ملوک متفقه مجتمع آمدند و در
ضمن گفتگو سخن از اوضاع ولایت نیپل که در تصرف مورات پادشاه آنجا بود بمیان آمد ایلچیان از
جانب دولت فرانس سخن آمد که نیپل ولایتی است که ناپلیون خود بحیطه تصرف آورده و داماد
خود مورات را بپادشاهی آنجا برگزیده اگر او در آنجا باقی ماند محتمل است که وقتی موجب مضرت
و باعث تشویش ممالک فرنگستان شود اهل مجمع گفتند که حال وقت آن گذشته که تغییر
و تبدیل در اوضاع آنجا توان داد چرا که در شهر پاریس ملوک متفقه بطریق مقرر داشته اند که
مورات پادشاه آنجا باشد ایلچیان پاره نوشتجات بدوک ولنگتن نمود که مابین ناپلیون و همشیره
او کارولاین و شوهرش مورات رد و بدل شده بود و بزبان آورد که این طرز نوشتجات
میان او و ناپلیون ثابت گشته شود دوک ولنگتن در جواب بیان نمود که از اینگونه
نوشتجات خیانت ملوک متفقه از مورات معلوم نمیگردد چرا که او با ناپلیون نه بطریقی براه خیانت

گراییده

گراییده که باین مکاتبات الزام مابین ایشان حاصل شود مورخ گوید هنوز این سخنان از سفرا در
میان داشتند که خبر بمرشل مورات رسیده و او بواهمه افتاد که گاه میشود چنان مصلحت دانند که
مرا از نیپل معزول نمایند لهذا از ملوک متفقه کناره جسته با ناپلیون مراوده آغاز نهاد و چون
ولایت نیپل بجزیره البه نزدیکست مراوده ایشان با یکدیگر بوجه احسن میسر بود و مورات از پایتخت
فرانس نیز مشوش بود با اهل شهر پاریس نیز عقد الفت بست در زمان مراوده او با اهل شهر مکاتبه
بدست مباشرین پادشاه فرانس آمد که جنرال اکسلمنز که یکی از سرداران لشکر فرانس بود بمورات
نوشته آنرا بنظر پادشاه رسانیدند مضمون آن این بود که من از جانب خود و جمعی متعهدم که اگر
امر شما در سلطنت نیپل استحکام نیابد و امداد شما لازم شود بمحض دعوت اطاعت خواهیم
نمود پادشاه فرانس بعد از مطالعه مراسله نصف مواجب جنرال مزبور را مقطوع نمود و او را
از پاریس اخراج نمود جنرال مزبور در رفتن انکار ورزید پادشاه امر فرمود در کورت مرشل او را
بمقام اثبات تقصیر آوردند و از اتفاقات او از تقصیر خود برائت ذمه نمود و دست پادشاه را
بوسیده سوگند یاد کرد که پیرامن جانب پادشاه نگردد و اینکه بچه طریق بقسم خود وفا نمود چنانچه
مذکور خواهد شد در مملکت فرانس مخالفین پادشاه در مقام اوضاع فراهم آوردند که لوای
طغیان برافرازند یکی در مقامیکه ناپلیون از جزیره البه بیرون آید و بخاک فرانس پا گذارد دوم
هنگامیکه پادشاه از شهر پاریس اراده فرار کند در عرض راه لشکریکه در تحت اختیار جنرال لالمند بود پادشاه را
با من تبع او گرفته محبوس نگاه دارند و مورات را معروض رای حضرت امپراطور دارند که او هم
فرمان معمول دارند مورخ گوید هنوز معلوم مورخین نشده که ناپلیون در عرض یازده ماه
چه زمان رضا بتکلیف اهل مملکت گردید که از جزیره بیرون آید محقق اینست که در روز یکشنبه جمعه عید توبل

و پنجشنبه ششم ماه فبروری که ادا نوادلو بود حضرت امپراطور با قراولان خاصه خود سوار کشتی جنگی خود
که اسم آن چنانچه مذکور شد فلاندیر بود با هفت کشتی کوچک از جزیره الب روان گردیده و تمامی
لشکر او که در نظر داشت که بواسطه ایشان جمعیت مخالفین را متفرق سازد قریب هزار نفر
بودند و همشیره ناپلیون که او را نام پولین بود بدین علت که مقصود ناپلیون مخفی دارد آن شب را
ضیافت عظیم برپا نموده و در آن مجلس مغنیان و مطربان خوش نوا و رقاصان زهره لقا
زینت داده محفل را رشک بهشت ساخته بود با مهرویان خوش سرشت نمود و بعد از انقضای مجلس
مهمانی علی الغفله مجموع صاحب منصبان را که در مجلس بودند دعوت نمودند که سوار کشتی شوند
و تمامی بر کشتی نشسته و روان شدند مورخ گوید در عرض راه دریا ناپلیون دو بار از خطر هلاک
یافت یکی از کشتی جنگی فرنس که او را اسم اتکان پسنت بود دوبار اول کشتی ناپلیون برخورد
امپراطور امر نمود که قراولان با وطاق کشتی پنهان شوند زیرا کشتی جنگی فرنس چنان دانست
که این کشتی جزیره الب است و بجای دیگر میرود و ندانست که ناپلیون است و فرار مینماید بار دیگر
فلاندیر بواسطه سابقه آشنائی تعارفی بعمل آورده و گذشت و دوم آنکه وکیل دولت انگلیس از
شهر لغهارن بجزیره البه وارد و از آنجا بتعاقب امپراطور ناپلیون بر کشتی نشسته روان گردید اگر وکیل
مزبور در دریا با ناپلیون بر میرسید دور نبود که چشم زخمی باو رساند لکن چنانچه ذکر شد وقتی رسید
که ناپلیون از دریا بیرون رفته بود مجملا در روز اول ماه مرچ که نهم دلو بود حضرت امپراطور امر
فرمود که علامت دولت امپراطوری را که با قبه سه رنگ بود و لشکر و رعیت و ارباب مناصب
اهل مملکت بکلاه خود نصب میکردند آشکارا نمودند و از بندر کنت که چندان مسافتی
شهر فریجت که یکی از شهرهای فرنس است ندارد بجنگل رفتند و مکان مزبور آن مکان بود

که ناپلیون از مصر شهادت آنجا مراجعت کرده و در آن مکان پای بخاک فرنس نهاد و آن مملکت
وسیع را بید تصرف آورده و نیز در آن مکان و در آن کشتی نشانیده بجزیره البه بردند بالجمله حضرت
امپراطور بمحض خروج از کشتی بدون اینکه هدهشه و اندیشه بخاطر راه دهد و مخوف و شکسته
احوال شود با آن هزار نفر داخل آن مملکت وسیع پر آشوب شد که او را ده ماه قبل از آن او را
باسباب اکراه از آنجا اخراج نموده و وارث بالاستحقاق سلطنت را بر اورنگ پادشاهی
متمکن ساخته بودند امپراطور بعزمی جزم و همتی بلند که همواره با او بود در راه شهر پاریس الیش
گرفت و از هر شهر و بلده و بلوک که میگذشت مردم از ملاحظه او متحیر میشدند و نمیدانستند
که بهشتی میاید یا مدوسی که با او با امداد نمایند یا اضرار رسانند و از رعایا در عرض راه طرفداری
امپراطور ماننده با وجود لشکر پاینده نمیگذشت و بزرگان مملکت نه استقبال از او میکردند
و نه مانع از عبور و مرور او میشدند حضرت امپراطور چون عجله در رفتن شهر پاریس داشت توپخانه
محقری که داشت در عقب گذاشته خود با سرعت تمام بجانب مقر سلطنت میشتافت
مورخ گوید چون امپراطور بشهر دوفین که عهد طغیان شهرت یافته بود نزدیک شد
روستائیان آنسرزمین مبارکباد قدوم او بشاشت مینمودند و بزرگان و علما و قضات
و مباشرین امور دیوانی شرفیاب خدمت او شدند از آنجا نیز گذشته بجمعی رسید که سبب وجود
ایشان فتح و نصرت و اقبال و ادبار بخت ناپلیون ظاهر میگشت توضیح انفصال آنکه مرشل
سالت که وزیر جنگ دولت فرنس بود چند فوج از افواج فرنس تعیین نموده بود که از مکان
خود حرکت کرده ما بین شهر لیان و شهر چمبری که در معبر امپراطور واقع بود مسدود نمایند
و مرشل مزبور پیمان نمود که افواج مذکوره را بجهت مامور آن مکان نمود که مردی رای

بکند و زیر دول خارجه فرنس را نموده باشم و او در آن اوان گفته بود که باید سرحدات
و معابر را مضبوط نمود که اگر قرار کار با داده نشود آتش جنگ و غوغا در فرنس افروخته
خواهد گشت این عمل مرشل سالت اگرچه از راه خیرخواهی دولت فرنس بود لیکن در انظار
چنان جلوه گر آمد که او لشکر را عمداً مجال عبور امپراطور فرستاده که قوت کار او شوند.
الحاصل در یازدهم حوت جوق هشتم عساکر فرنس بسرداری کونونل بدایر شهر
قرنابل وارد شدند و ناپلیون بحوالی معسکر مزبور رسید و لشکر از وصول او مطلع
شده صف حرب آراسته شد امپراطور چون این حال را مشاهده نمود لشکر قلیل خود را
در مکانی قرار داد و تنها نزدیک صف مخالف شتافت و فریاد بر آورد که هر یک از
شما اراده دارید که امپراطور خود را بهلاکت رساند کنون وقتست که تمنای خود را
بجا آورید افراد لشکر فرنس از استماع این سخن و دیدن امپراطور خود که سالیان
دراز در رکاب او عادت مفخرت و فتح نموده بودند تفنگ از دست افکنده
بگرد او مجتمع شدند و او از امپراطور زنده باد بر آوردند در این اثنا کونونل بدایر از
شهر مزبور با دو فوج رسید چون نزدیک امپراطور آمد بیدقی که علامت طغیان و
نافرمانی بود اولاً طرف ناپلیون شقه گشا نمود و بعد نادم شده بافته سه رنگ که از
نشانهای امپراطور ناپلیون و او در جوف طبل سربازان پنهان داشت بیرون
آورده بسربازان تقسیم نمود و هر یک بکلاه خود نصب کردند و این دو لشکر با نهایت
شعف و سرور بیکدیگر ملحق شدند مقارن این احوال مرشل ولیز که سردار لشکر
کونونل بدایر بود وارد گردید چون حال را بدینمنوال مشاهده کرد بعد از اندک گفتگو با کونونل

و افواج

و افواج او از میان ایشان بیرون رفت و جنرال مرچند را که در شهر قرنابل بگلربیکی
بود مستحفظین آنجا محبوس کرده شهر را تسلیم حضرت امپراطور نمودند در آنوقت.
ناپلیون سه هزار نفر لشکر و چند عراده توپ و قلیلی آذوقه مالک بود و قدری قورخانه
و ادوات حرب نیز بهم رسانید و با مردم بسیار ملایمت رفتار فرموده جنرال مرچند را
نیز بدون اذیت مرخص کرد که بهر جا خواهد رود دفعه اولی که خبر خروج امپراطور بشهر پاریس
رسید تعجب اهل شهر از وحشت ایشان زیاد تر گردیده و در ساعت ما نشور و امر آرکین
بسمت شهر لیان روان شدند و ایلچی تقویلیم بشهر زیر فرستاف و از کارکنان دولت و بزرگان
شهر پاریس اکثری جانب داری پادشاه خود مینمودند و سفرای دول فرنگستان که متوقف
پاریس بودند مر ایشان را اغوا نمودند که ملوک متفقه لشکر بسیار زود امداد ایشان خواهند رسانید
و افواج را طلب از شهر گرد آوردند و اعلام نامه جات اطمینان دولت اهل مملکت صادر
و با ایشان اظهار کردند که اگر پادشاه شما لوئی هیجدهم باشد در امنیت و آسایش اوقات
میگذرانید و اگر ناپلیون را استقلال بهم رسد باز در زحمت و مرارت و خسارت جنگ و کشته
شدن مبتلا خواهید گشت روزی یکی از خواتون فرنس در عمارت شاهی لوئی عرض نمود
که اگر شما اینقدر مردانگی و همت ندارید که با ناپلیون محاربه نمایید در آنکه فرزندان و بیوه
زنانی که شوهران ایشان را ناپلیون بکشتن داده طلب فرمائید تا ناپلیون را مانع از ورود پاریس آیند
و مرشل سالت چنانچه مذکور شد اصرار مینمود که هرچه از لشکر و صاحب منصب که نصف مواجب
بگیرند و از خدمت مرخص نموده اند بکار طلب کرده برقرار نمایند و احکام صادر نمایند که
مجتمع شوند اما امنای دولت چنان تصور نمودند که او از راه خیانت و بدخواهی میگوید لهذا بتحت

امرا از وزارت جنگ معزول کرده کلارک را در جای او برقرار نمودند و معسکری در شهر لیون
که یکی از شهرهای فرنس و پای تخت دو دولت مرتنی و سپین میباشند ترتیب دادند و از هر طرف
لشکر با مکان مجتمع ساختند مورخ گوید هنوز کوکب طالع و بخت سلسله بوربان با فتره
رو بانحطاط رفته و بخصوص در سقوط انشنافته بود و سپاهی که در سمت شمال فرنس جمع شده
بودند منظور صاحب منصبان ایشان بود که سپاه را برداشته با امپراطور ملحق شوند منظور صاحب
منصبان بر تمامی آن لشکر معلوم شده اراده کردند که ایشان را گرفته مقید نمایند صاحب
منصبان رجعت نموده فرار اختیار کرده لشکر نیز متفرق شدند و مرشل آلمشه نیز لشکری
فراهم آورده با ایشان چنان اعلام نمود که در شهر پاریس اغتشاش حاصل شده و با یکجا باید
رفته و هنگامه و آشوب را فرو نشانید و مرشل مزبور را منظور این بود که باین بهانه لشکر را
بشهر پاریس برده پادشاه و من تبع او را گرفته محبوس کند در عرض راه مرشل مارمنیز با ایشان
دوچار شده ایشان را از رفتن شهر پاریس باز داشت و اتفاق نهانی و منظور صاحب
منصبان از مرشل مزبور دریافت نموده ایشان را نیز متفرق ساخت و مرشل المذکور را محبوس نموده
بشهر پاریس فرستاد مورخ گوید اگر پادشاه مرشل مزبور را بقتل میرسانید سایرین جرات نکردندی
که پیرامون فتنه و فساد گردند چون پادشاه را آن قدر قوت نفس نبود که در آن مقام مراتب
صولت خود را بمردم ظاهر سازد و کسی او را کفایت ننمود و این اوقات کار ناپلیون را روز بروز ترقی
حاصل میشد تا اینکه در عبور از شهرها مانعی نداشت تا بشهر لیان رسید و در خارج شهر نزول فرمود
شاهزاده مانسور و امیر آرلین و مرشل مقدانلد که بحراست شهر مزبور مامور بودند هرچه سعی کردند
که لشکر را نگاهداری کنند و اهل شهر را در خدمتگذاری پادشاه فرنس ثابت قدم سازند ابواب

قلعه را

٥١٣

قلعه را بسته ناپلیون را از دخول بشهر ممانعت نمایند چاره پذیر نشد و بی اختیار لشکر و رعیت
اهل شهر آواز امپراطور زنده باد بلند گشت مرشل مقدانلد و شاهزاده مانسور و امیر آرلین ناچار
شده رو بفرار نهادند و اهل شهر اراده کردند که از جهت احترام قراول باتفاق ایشان بفرستند
شاهزاده مانسور قبول ننموده یکنفر سوار دراقون رفاقت و حمایل داد و سوار مزبور از راه ارادت
خود بدولت پادشاه و حق شناسی او بسلسله بوربان باتفاق او روان شد که او را بسلامت
بمنزل رساند مجملا حضرت امپراطور با هفت هزار نفر در شهر لیان که پای تخت قدیم فرنس بود
توقف فرمود که لشکر خود را از تشویش و دو و استمالت نموده دلگرم دارد و تعیین امنای دولت
کند و ارباب مناصب را مشخص نماید و احکام صادر فرمود که کمبیر وزیر عدالتخانه دولت باشد
و جنرال گوش را بوزارت احداس منصوب ساخت و دیوانت را وزیر جنگ نمود و نوشتجات
متوالی باطراف و جوانب فرستاد و از جلوس خود مجموع اهل فرنس را مستحضر نمود و احکام چند
پی درپی در باب نظم ملک صادر نمود و تغییر و تبدیل بسیار در امورات داد اول حکم فرمود که هر
چه تغییر و تبدیل در ایام غیبت امپراطور در عدالتخانه و محکمه انصاف واقع گشته بکلی برداشته
و منسوخ شود دوم تمام صاحب منصبان وغیره آنانکه از شهر و کشور وطن بودند در ایام غیبت امپراطور
از سایر ولایات بفرنس آمده و پادشاه فرنس در نظام ایشان را صاحب منصب نموده بود بکلی
معزول باشند سیم حکم فرمود که تمامی نشانها و علامات سرخ توپ و بیدق سفید و بافته
سفید و سایر نشان و علامات پادشاهی سلسله بوربان باطل کرده در عوض انگلوی سه رنگ
و سایر علامات ناپلیونی هویدا شود و فرمایش چهارم اینکه اموال بوربان ضبط دولت امپراطور
باشد و اموال سایر مهاجرین وطن که بحکم پادشاه فرنس بایشان تفویض شده بود ضبط نمایند

پنجم اشراف و امرای قدیم معزول کردند و القاب فئودال متروک شود و در جای ایشان ضابطان
ولایتی برقرار کردند ششم مجموع متروکین وطن را که در عهد ناپلیون لیبرتس مراجعت کرده
بودند باخراج از وطن مامور شدند مگر آنانکه قبل از رفتن ناپلیون بجزیره البه اجازه اذن
رجعت داده شده بود و اموال این اشخاص را ضبط نمودند هفتم اینکه فوج همایون امپراطور
دوباره برقرار شوند و از نمایات املاک و اراضی خالصجات که از املاک سنت لوئی بود
بر مقرری سابق ایشان افزوده شود هشتم اینکه از مهاجرین وطن آنانکه که سلاح حرب در
مخالف اهل مملکت برداشته بودند و ایشان را پادشاه وفئن مجمع اشراف برده و کارگذار
دولت نموده بود که برتق و فتق مهام پردازند بحکم امپراطور اهل مجمع مزبور بهانه مخالف
اهل مملکت که تیغ بر ایشان کشیدند معزول شوند و در عوض مانند ایام سابق جمهوریه برقرار
شوند و پوینات قرار دهند که در آن پوینات هر کرا بهر کار صلاح دانند منتخب کنند که
ارباب مناصب دفتر و مباشرین امور مملکت برضای عموم مردم بکمتر اذن امور پردازند
و این قرارداد و چیز در نظر داشت یکی اینکه هر نوع تغییر و تبدیل در امورات دولت اقتضا کند
باعث اهل آن مجمع واقع شود دویم اگر میخواست خوم و فرزند خود را بصوابدید عموم
اهل مملکت تاج بر سر گذارد که خوم او امپراطور رسمی شود و فرزند او ملقب بپادشاه روم قدیم
و تاج سلطنت بر سر نهد بعد از اینکه حضرت امپراطور این احکام را از شهر لیان مرقوم داشت
و قراری در امر سلطنت فرمود از آنجا حرکت نموده باطمینان و آرام تمام بطرف شهر پاریس
روان گردید و چنان از ولایات عبور میکرد که گویا پادشاهیست که از امور دولت خستگی
بهم رسانیده میخواهد چندی از مصاحبت مردم کناره جوید نه اینکه خواهد افسر سروری از پادشاه

فرانسه ستاند اگرچه او فاتح در مقدمه لشکر تنها گاه سوار کالسکه و گاهی بر اسب سوار میشده تفرج مینمود
و گاهی چند نفر از نیزه داران مملکت که ناپلیون اعتبار بسیار بایشان داشت همراه او بودند و چون از
شهرها و دهات عرض راه که از عبور و مرور سپاه ملوک متفقه خراب و منهدم شده بود میگذشت
مردم از دیدن امپراطور خود که منفرد بدون عظمت و جلال و قراول در میان ایشان میبود و از ایشان
در نهایت التفات ضرر و خسارتشان را تحقیق مینمود و وعده و نوید در جبران تنگدستیهای ایشان
مینمود بسیار خوش وقت میشدند حضرت امپراطور بدین روش ساعت بساعت بپاریس نزدیک
میگردید لوئیس هیجدهم بتعجیل تمام و تشویش مرشل نی را بخلوت طلب فرموده بعد از اطمینان از صداقت
او امر نمود که لشکری برداشته از بین و لیسبار ناپلیون بدست برد مشغول شود و فرمان داد که لشکری که
در شهر لیون مجتمع بودند با امپراطور ناپلیون بجنگ اقدام نمایند مرشل نی چون میخواست که از
حضور پادشاه مرخص شود و بخدمت خود پردازد معروض داشت که عنقریبست که ناپلیون را مانند
سباع بقانون فرنگستان بقفس آهنی گذارده بحضور پادشاهی حاضر سازم با این عقیده مرشل نی از
شهر پاریس حرکت نموده بشهر لوپستاف و در آنجا حکمی از امپراطور باو رسید که بمعسکر ظفر اثر ملحق
شود مرشل نی قبل از رسیدن این حکم از مجموع لشکر و صاحبمنصبان استمزاج حاصل نموده و دانسته بود
که ایشان بالاتفاق در تحت لوای حضرت امپراطور مجتمع خواهند شد و مطلقا بجنگ اقدام نخواهند
نمود لهذا مرشل نی از راه ضعف نفس از لاف و گزاف و تعهداتی که بپادشاه نموده بود درگذشت
و بدون درنگ بمعسکر حضرت امپراطور شتافت و یکی از صاحبمنصبان نظام از سخن انکار نموده
شمشیر خود را در هم شکسته بپای مرشل نی انداخت و گفت شمشیری که از آهنست شکستن و از خدمت
استعفا نمودن بهتر از آنست که آدمی عهد و شرط خود را شکند بالجمله مرشل نی را بمعسکر و ورود حضرت

امپراطور با نهایت فرح و سرور در آغوش کشید و زیاده اظهار التفات فرمود و مخالف رسم تکلّف
بجلی باعث افتخارش از پادشاه گردید و او مجمع و کلای رعیت حاضر شده اهل انجمن او را اطمینان
از خدمت خود دادند و پادشاه از آنجا بمیان سپاه جوکب شهر که چند و پنجهزار نفر بودند رفت
و ایشان با نهایت ارادت شرفیاب حضور پادشاه شده از خدمت خود او را دلگرم نمودند
و از آنجا بملاحظه شهرداری لشکر نظام شتافت اگرچه ایشان احتراماً کلاه از سر خود برداشتند لکن
تحسین و توصیف از او ننمودند و بعد بعمارت شاهی روان گردیده و همه اعیان و اشراف و امرا
و صاحبمنصبان و سرهنگان درگاه را احضار کرده شوری و مصلحت نمود که چه باید کرد از حضار صدا برآمد
که کنون لشکر عموماً طالب ناپلیون میباشند و در تحت لوای او مجتمع گشته اند و از رعیت امداد
ظاهر نیست در اینصورت جنگ با ناپلیون مقرون بمصلحت نیست بعد از مباحثه بسیار پادشاه بر این شد
که از پاریس بیرون رود و در این احوال لشکر حضرت امپراطور و لشکر پادشاه بسرداری مرشل مقدانلد
امر نمود که صفوف حرب را [illegible]
که از اخلاص کیشان پادشاه بود مقابل یکدیگر رسیدند و مرشل مزبور ادوات موسیقی را بطبالان
افواج و نایبان بنوازش آوردند و منتظر شدند که حضرت امپراطور بلشکر خود از شهر فونتنبلو بیرون
آید و جنگ آغاز کند هنگامیکه آلات موسیقی در نوازش و مردان جنگی منتظر غوغا و شورش بودند
ناگاه صهیل اسبان چند بگوش دلیران رسید و کالسکه سر گشوده از دور نمایان شد که چهار اسب بر او
بسته و چند نفر قراول خاصه امپراطور از عقب آن روان میباشند و چنان [illegible] نماید که عقل از
نظاره آن متحیر است چون کالسکه بصفوف نزدیک رسید دیدند که حضرت امپراطور از کالسکه
بیرون جست و داخل صفوف گردیده همراهان او نیز بلشکر ملحق شدند سواران و پیادگان بمحض ملاقات
امپراطور خود از اسب خضوعت پیاده و رخ بر خاک مذلت بنهادند و نظارگیان از این کار متحیر

ومات آمدند و بی اختیار زبان بفنون آواز امپراطور زنده باد و دولتش پاینده باد برآوردند سرداران
و صاحبمنصبان وجد و سرور نموده بشرف پای بوس امپراطور فائز گشتند و احترام از و بعمل آوردند
و آلات موسیقی افواج را بسرور مقدم امپراطور بنواختند مرشل مقدانلد چون صورت احوال را
چنین دید فرار نمود بتفصیلی از لشکر خود که در حوالی شهر داشت ملحق گردید و پادشاه طلوع صبح روز دیگر
با عیال خود از پاریس فرار نمود و بشهر لیل رفت و اراده داشت که چند روزی در آن شهر متوقف شود
مرشل ناپیر معروض داشت که مستحفظین شهر مشغول فتنه میباشند و نزدیک است که قصد شما نموده
شما را مقید و محبوس سازند و اصرار نمود که زود دست از این مکان پرخطر روانه گردید پادشاه
از آنجا نیز فرار نموده بشهر اوستند که یکی از شهرهای دریا کنار ولایت فلندرز است روان شد و از آنجا
بشهر غنت که یکی از بلاد وسط مملکت فلندرز است و متصل بلجیوم و فرنس میباشد شتافت و در شهر
مزبور توقف فرمود و مرشل مقدانلد در حدود مملکت فرنس از پادشاه رخصت حاصل نموده که بوطن اصلی
خود مراجعت کند و بپادشاه معروض داشت که اگر از مملکت خود خارج شوم از زمره مهاجرین وطن
محسوب خواهم شد و ملک و مال من ضبط دیوان میگردد و بدین واسطه از دولت وا و ضایع
بری و عری میشود و تمامی افواج پادشاهی نیز در حدود مملکت هرچه ملتزم رکاب او بودند متفرق گردیدند
و در عوض راه او سواران مختلف امپراطور بسیار ضرر و خسارت جان و مال بایشان رسید حضرت
امپراطور حوالی مغرب داخل شهر پاریس گشت و در عمارت خود قرار یافت مورخ گوید از ازدحام
خلق بحدی بود که مکرر امپراطور آواز بلند فرمود که ای دوستان من بسیار از دیدن شما [illegible]
اینکه از پله های عمارت بفراز تشریف فرما بود [illegible] او را در بر دست گرفته داخل
اوطاق نمودند

فصل یازدهم در بیان عهد و جهد اهل مملکت در باب قتل بوناپارت و [illegible] مقصود

ایشان و فرار یافتن ناپلیون برادر کنگ امپراطوری و خواهش مصالحه نمودن با سایر دولات
و انکار ایشان از مصالحه و اعتذار ناپلیون در باب خروج از جزیره البه و شروع نمودن
کارکنان دولت انگلیس در مصلحت خانهای دولت بجنگ ناپلیون و خروج نمودن مرشل
نموات با پنجاه هزار نفر و تفرقه نمودن مردم قدیم را و دعوت نمودن اهل ایطالیا را
بجنگ و رفتن وی بجانب شب و شکست یافتن او در آنجا و بقتل رسیدن وی و فرار
کردن او بفرانس در لباس مبتذل و اکراه داشتن ناپلیون از دید او مورخ گوید چون شهر پرس
از تصرف سلسله بوربان خارج شده و نیز شهر اولسنک آمده اشخاص چند در مقام امداد او مبادرت
کردند لکن مدد او را اثری نبخشیده مفید فایده نگردید از آنجمله امیر شهر انقولیم سرداری لشکر که
در شهر مرسیل مجتمع بودند بعهده خود گرفت و لوای طغیان برافراشت جنرال قلی که از هواخواهان
ناپلیون بود با لشکران بدفع او شتافت و او را در شهر مزبور محصور ساخت و چنان عرصه را بر وی
تنگ نمود که بجز اطاعت و تسلیم چاره ندیده عهد و شرط نمود که لشکر او را از ضرر جان و مال رهانیده
ماذون نمایند که ترک وطن گفته از مملکت فرانس بیرون رود جنرال عهد و شرط مزبور را ممضی
نداشته مراتب را بحضرت امپراطور معروض داشت ناپلیون چون در نظر داشت که در بدو امر
نیک نفسی و جوانمردی ظاهر نماید جوابش لشکر امیر مزبور را مقرون بعفو و اغماض داشته او را
نیز اذن مرخص نمود که بر دریا نشسته از مملکت فرانس خارج شود و فرمایش نمود که سلسله
بوربان را بگو که هر چه جواهر و اسباب پادشاهی که از پاریس برده تمام و کمال آنها را انفاذ
دارد پادشاه مزبور بشهر لونه فرار کرده بود که منسوب و متعلقان پادشاه گرد آورده و منشأ
فساد و طغیان شود و قبل از ورود او بدانجا بکلی از هواخواهان ناپلیون شهر مزبور را متصرف شده

مضبوط

مضبوط نموده بودند امیر مزبور مجبور بود که بانجا فرار نموده از راه دریا بکشتی نشسته از پی کار خود
شتافت و زوجه امیر شهر انقولیم که بنت لویس چهاردهم بود و از آن سلسله دختر منحصر بود در
بعد از اطلاع از احوال شهر بارده و فرار نموده بیگلربیگی شهر مزبور او را اطمینان خاطر نموده که هرچه
امر کند اقدام نماید چند روز بعد از وجنات اهل شهر معلوم و مشخص نمود که با ناپلیون مخالفت
نخواهند کرد و علاوه بر این چند فوج که در شهر مستحفظ بودند ناگاه اظهار مخالفت با ملکزاده
مزبوره که زوجه امیر بود نمودند و جنرال کلاسل نیز با افواج ابوابجمعی خود بشهر مزبور شتابان
شد ملکزاده مرقومه جد و جهد و کوشش بجا آورد که چاره درین باب کند و تمامت سرکردگان را
دعوت نمود و تکلیف کرد که چون شما قسم یاد کرده اید که با پادشاه بصداقت رفتار کنید کنون
وقت غیرت و حمیت است باید مرا متابعت کنید که بجنگ اقدام کرده شهر مزبور را نگاهداری
کنیم سرکردگان مزبور بعذر چند متمسک شدند ملکزاده از اعانت ایشان مایوس شده بغیرت
تمام از ایشان روی درهم کشید و گفت که میدانم که از اعانت من مخوف میباشید و مرا احوال
شما رحم میاید از آن سوگند که در صداقت پادشاه یاد نموده بودید من شما را معاف داشتم
این بگفت و در ساعت بکشتی انگلیس نشسته روان شد و دروازه های شهر مزبور را بروی
جنرال کلاسل گشوده شد و اهل شهر متوسل بحضرت امپراطور گردیدند مجملا پس از آنکه مخالفین
از مملکت برطرف شدند هشت روز بعد از ورود حضرت امپراطور بخاک فرانس عموم اهل
مملکت مجددا با امپراطوری او اقرار و اعتراف نمودند و ناپلیون دوباره بر اورنگ امپراطوری
استقرار یافت و چون میدانست که اگر سایر سلاطین فرنگستان اقرار بسلطنت او نکنند
استقلال او در آن زمان در مملکت بطریق اسهل صورت پذیر نخواهد شد لهذا هر یک

از سلاطین فرنگستان نامه نوشته اظهار نمود که اگر مایل برین باشند که با او مصالحه کنند
هر علاقه که با پادشاه فرنس عقد مصالحه صورت پذیر گشت من نیز او را مستقبل میباشم و
جواب مراسله او را سلاطین فرنگستان نفرستادند چه تا رسیدن مراسله ناپلیون ملوک
متفقه قرار اتمام کار ناپلیون را با یکدیگر داده بودند تفصیل این مجمل آنکه چون ناپلیون
از جزیره البه بیرون شد تا آن زمان مجمع سفرای دول فرنگستان در شهر ویانه بمناسبت قرار امور
مملکت فرنگستان منعقد و متفرق نشده بودند چون صیت خروج ناپلیون گوشزد ملوک
متفقه گشت در ساعت بسفرای خود اعلام داشتند که در آن باب تدبیری کنند
و حیله انگیزند و رای زنند و گفتگوی خود را قطع و فصل نمایند که من بعد ملوک متفقه تکلیف
چه و تدبیر کدام است در روز دوازدهم ماه مارچ که بیستم حوت بود خبر وحشت افزای
ورود ناپلیون را بفرنس تلگرنذور امور خارجه دولت مزبور بسفرا رسانید و احکام ملوک
متفقه نیز بایشان رسید فردای آن روز مجمع شورا آراسته بگفتگو مشغول گشتند بالاخره
اقرارنامه بدین طریق مرقوم نموده در ممالک منتشر ساختند که ناپلیون بموجب مصالحه که
در شهر پاریس امضا یافته بایست در جزیره البه متمکن شود و بخلاف عهود
مزبور از جزیره البه بیرون آمد و نقض عهد از او صادر گشت و مصالحه که حفظ سلامتی وجود
او در آن بود بکلی شکست و باین عزم مجددا بفرنس شتافت که اغتشاش و انقلاب
بدان صفحه اندازد و کنون بشهر پاریس روان گردید و خلاف قانونی مرتکب شد
که تمامی اهل فرنگ نمودار گردید که با ناپلیون نه مصالحه میتوان کرد و نه بصداقت قول
و عهد و شرط او اعتماد میشاید نمود علی هذا اهالی دول فرنگستان معتقد و متفقند که ناپلیون

عدو و دشمن امنیت و فراغت تمام روی زمین میباشد و سزاوار است که عموم خلق
مجتمع شده انتقام از او کشند و ملوک مزبور متفق شده اند که عهود مصالحه که در شهر پاریس
منعقد گشته و قرار سلطنت فرنس که در سیم ماه می سنه ۱۸۱۴ عیسوی ممضی شده مجری و
برقرار دارند و ناپلیون را اخراج کنند و لوئیس هیجدهم را بر اورنگ پادشاهی نشانند و هر
قدر در قوه دارند سعی و کوشش نمایند که امنیت و آرام فرنگستان بطوری قرار یابد
که در ارکان آن مطلقا خللی یافت نشود و پس از شیوع اقرارنامه ملوک متفقه دولت
علیه انگلیس و نمسا و پروس و روس دوستی خود را با یکدیگر تجدید کرده و چند فصل
در عهد و پیمان خود قرار دادند اول اینکه مصالحه که در شهر پاریس نموده اند و بدان
سبب امپراطور از سلطنت مسلوب الاختیار و از مملکت اخراج شد کما فی السابق
منعقد باشد و سعی کنند که ناپلیون مداخله در امر پادشاهی ننماید و بموجب اقرارنامه
ملوک که سفرا از شهر وینا نوشته و ناپلیون را از ملت عیسوی خارج دانسته اند ثابت
قدم ورزند و در اثبات این مطلب مبالغه نمایند فصل دویم آنکه هر یک از دول مذکور
یکصد و پنجاه هزار نفر لشکر مستعد با جمیع تدارک و مایحتاج و توپخانه و سواره همیشه در
میدان جنگ ناپلیون حاضر و موجود سازند فصل سیم آنکه هیچیک از این چهار دولت
قوی شوکت دست از جدال برندارند مگر برضای یکدیگر و جنگ را موقوف نکنند تا او را
بکلی مستاصل نمایند و اطمینان از شر او بهم رسانند که پس از این ضرر و خسارت او
بممالک فرنگستان نرسد و در فصل پنجم شرط کردند که مجموع قرالات کوچک را
نیز دعوت کنند که در این امر شریک و سهیم باشند و در فصل ششم قید شد

فصل

که پادشاه فرنسه بالخصوص باید درین کار و عهد با خود متفق نمود و در فصل هفتم مشترط شد
که اگر دولت انگلیس یکصد و پنجاه هزار نفر نتوانند تمام و کمال در میدان جنگ حاضر آرد
پیاده را از قرار نفری بیست تومان رایج انگلستان که بیل با جعلو باشد و سواره را نفری
سی تومان که شصت با جعلو باشد هر ساله وجه نقد بدهند و از سایر دول پیاده
و سواره موجود نمایند و این عهدنامه در پای تخت نمسا در مجمع سفرا نوشته شده
دستخط نهادند و بیکدیگر سپردند و آوای الجدال والقتال از همه فرنگستان بلند
شد و ملوک متفقه دو کرور و یازده هزار نفر قرار بقضیه که مرقوم میگردد تعیین
نمودند که با تدارک و جمیع ما یحتاج مملکت فرنسه داخل شوند و بقلع و قمع ناپلیون
پردازند دولت نمسا سیصد هزار نفر و دولت روس دویست و پنجاه هزار نفر و دولت
پروس دویست و سی و شش هزار و سایر ولایات جرمن یکصد و پنجاه هزار و اهل
هالند پنجاه هزار نفر لشکر متعهد شدند که بجنگ ناپلیون اقدام ورزند مورخ گوید که قبل
از شروع مطلب لازم است که مختصری از احوال مرشل مورات برشته بیان
کشم از آن روز که در مجمع سفرای دول فرنگستان تالیرند وزیر دول خارجه دولت فرنس
بدان طریق که مذکور شد در باب مملکت نپلس گفتگو نمود و مرشل مورات متوهم شد
که مقصود ملوک متفقه خلع نمودن او از سلطنت نپلس است لهذا مصمم گشت که قبل از آنکه ملوک
مقصود شان را معمول دارند چاره انگیزد از آن روز بنای مراوده با ناپلیون نهاد قبل از حرکت
ناپلیون از جزیره البه چون مطلع از تدبیر ناپلیون بود حرکت نمود صبر نکرد که ناپلیون مستعد
جنگ شود تا او بامداد برخیزد پنجاه هزار نفر جمع آوری نمود بدون اینکه کسی را از مقصود خویش

آگاه

آگاه کند از نپلس نهضت کرد و روم قدیم را متصرف گشت خلیفه اعظم و سایر کارکنان
آن مملکت با لشکر نمسا که در آن ولایت بودند تاب مقاومت نیاورده فرار کردند مرشل
مورات بعد از آنکه روم قدیم را مالک گشت اعلام نامه نوشته بولایات ایطالیا فرستاد
و اهل آنجا را دعوت نمود که سلاح حرب بردارند و مملکت خود را از وجود دشمن تهی سازند
و از این اعلام نامه چنان مفهوم گردید که مقصود مرشل مزبور این بوده که ایطالیا و روم را
یکی کند و خود در آن اورنگ سلطنت آنجا که مقر قیاصره بوده است قرار یابد و اعلام نامه مزبور
چندان تاثیر بقلوب اهالی ایطالیا ننمود بنابراین مرشل مورات بسمت شمال مملکت حرکت
کرده و جنرال بیانچی را که یکی از سرداران بزرگ نمسا بود شکست عظیم داد و بلوک مادنه
و فلارنس را که از بلوکات امیرنشین ایطالیا است مالک گشت مورخ گوید که اگر بدان
روش مرشل مزبور از آنجا بولایت لامبردی میرفت میتوانست از آنجا بناپلیون که در
آن اوان بر سریر پادشاهی قرار گرفته بود مراوده بهم رساند و بصوابدید او کاری از او ساخته
شود و چندین هزار نفر از سپاه خونخوار شاهزاده یوجین محتمل بود که همراه او ملحق شوند
و کارش رونقی حاصل کرد چون دولت نمسا دید که اغتشاش در مملکت او پدید خواهد گشت
خواهشمند شد که با مورات مصالحه کند و ولایت نپلس را با انضمام ولایت موسوم بروکن
سی باو تفویض نماید و دولت انگلیس نیز درین باب اشاره نموده بودند که دولت نمسا با مرشل
مورات مصالحه کند و بدانند که مدت در زمان مصالحه بقدری که جز یکی از ملوک متفقه برسد طول
خواهان ف مرشل مورات تکلیف دولت نمسا را در باب صلح نپذیرفت و تاکیدات دولت
انگلیس را فراموش نمود و در مقصود خویش مبالغه تمام بعمل آورد که باید ایطالیا را حکما مملکتی

جداگانه شود و از نمسا موقوع گردد بعد از آنکه دولت نمسا از مصالحه با پروس گشت بفکر تدارک
افتاد و جنگ را با مرشل مورات آشکار ساخت و بیانچی نام لشکر با مدد لشکر ایطالیه داده ان
نمود و دولت انگلیس نیز ازغیب در با لشکر تعیین کرد که جنیوه و ولایت پیمل را ده و کار او مشوش
کند مورخ گوید که بخت و ناسازگاری بخت چنان دامنگیر مرشل مورات گردید که با وجود
آن استعداد چون بکنار رودخانه پو رسید و خواست عبور کند سابقاً عساکر نمسا پل مزبور
را مضبوط و مستحکم نموده بودند و مانع از عبور او گردیده مرشل مزبور بااین یک ممانعت
منظورات خود را موقوف داشته طرحی که در آن لشکرکشی ریخته بود تغییر داده و قادر نشد
که ابواب مصالحه با دولت نمسا گشاید و از آن مکان مراجعت کرده و ولایاتی که متصرف شده
بود گذاشت و لشکر نمسا از مراجعت او جری گردیده از پیش رو و یمین و یسار عرصه را او تنگ
کردند که در حوالی شهر تالنتینو ناچار گردید که در مقابل ایستاده بجنگ اقدام کند و در آن
مکان دو روز بجنگ مبادرت کرد عاقبت کار جنگ بجائی رسید که توپهای جلو را در
عقب سپاه خود قرار داد که اگر لشکر او فرار کند توپها را با ساچمه پر کرده بایشان اندازد
الحق بسیار رشادت و مردانگی در جنگ از او بظهور رسید با وجود این اهتمام چاره پذیر نگشت
لشکر تاب مقاومت نیاورده بهزیمت رفتند و تمامی عراده و توپ و ادوات و اسباب و وجه
نقد که همراه داشت بدست دشمن افتاد و مرشل مزبور با سپاه شکست یافته از جبال صعب
المسالک ابروزه رو بهزیمت نهاد و اگر از سپاه او از بیراهه و کمی آذوقه در وقت گریز
بمعرض تلف آمدند مرشل مورات هرجا بتعجیل تمام راند و با چهار نفر سوار نیزه دار خود را بشهر نپل
رسانید ژولیده موی و پریشان احوال داخل عمارت شده و زوجه خود که همشیره ناپلیون

بود رفت و سخن اول او این بود که ای خاتون من از خداوند مرگ درخواستم و مسئول من بدرجه
قبول نپیوست و بعضی فقرات دیگر نیز بزبان راند و در آن حال خبر رسید که جهازات
جنگی انگلیس با لشکر به بندر نپل داخل شده اراده دارند که بیرون آمده بتسخیر نپل پردازند
از این خبر اغتشاش تمام بولایت دست داده مرشل مورات تشویش نمود که اگر در آنجا توقف
کند اسیر و دستگیر خواهد شد در ساعت موی سر خود را که بسیار بلند بود بریده
و تبدیل لباس نموده با حرم خود وداع بجای آورده و بکشتی کوچکی نشسته خود را بکنس کشید که چند
روز پیش امپراطور ناپلیون از جزیره البه در آنجا نزول فرموده بود رسانید و حرم او نیز از خوف
اینکه اجامره و اوباش شهر شورش نمایند بتعاقب مرشل مزبور بدون درنگ از شهر بیرون
رفت و بکشتی جنگی که در بندر نپل بود نشسته رفت مجملاً آنکه چاپاری خبر ورود مورات را بامپراطور
ناپلیون رسانید و ناپلیون بجای تسلی خاطر او نوشت که مگر بعد از رفتن ناپلیون بجزیره البه
ما بین فرانس و نپل مواصلتی دست داده که باید مرشل مزبور بجرأت داخل فرانس شود و در خصوص
بسیاری از امور ملامت نمود چه در ایام سلف خیانت از او بسیار ظاهر گشت مورات
معروض داشت که بعد از این چنان خدمات بظهور خواهم رسانید که تلافی تقصیرات پیش بعمل آید
حضرت امپراطور فرمود که درباره او امر فوابل امر من از نجحت نشده که او بر خلاف رای من حرکت نمود
و بخیال من اقدام ورزیده و از من دوری جسته کوشش که بی تدارک و بی تمهید مقدمه خیره
سری نموده و با دولت نمسا جنگ آغاز کرده و مآل کار بدانجا کشید که نپل را از دست داد و می‌خواهد
بمن نزدیک شود و نزدیکی او درین دفعه نیز مخل الاوضاع و پریشان خواهد کرد بالاخره هرچه
مرشل مزبور سعی کرد که شاید اذنی حاصل سازد و بپاریس رود و بحضرت امپراطور تقرب جوید

مقدور نشد امپراطور امر فرمود که باید حال گوشه گیری اختیار کند و در حوالی تولان مکانی را معین
نمود که در آنجا توقف نماید مادامی که ناپلیون با ملوک متفقه صلح و جنگ را فیصل نداده از آنجا حرکت
نکند و بمکان دیگر نرود فصل دوازدهم در بیان بنیه و تدارک جنگ و شرح احوال ملکان
گرفتن عساکر متفقه و تعیین عدد لشکر خصم و سپاه ناپلیون و عدم جرات ناپلیون در گرفتن
لشکر جدید از مملکت و قراول خاصه از ایشان و انکار اهل مملکت فرانس از خدمت و اختلاف
بعضی از ولایات فرانس و طرح سپاه کشی ناپلیون و مستحکم نمودن شهر پاریس و انضباط
معابر و ثغور و شهرهای قرب به پاریس و قبول نمودن سرداران لشکر که در زیر لوای
امپراطور ناپلیون بجنگ اقدام کنند و افتتاح جنگ امپراطور ناپلیون با دوک دنقیان
و سایر گذارشات آن زمان مورخ گوید اوقاتیکه ناپلیون در شهر پاریس مشغول استقرار امور
شاهنشاهی که در یازده ماه غیبت او تغییر یافته بود گردید ملوک متفقه تدارکات زیاده از حد
که عقل از تصور آن حیران بود دیدند که جنگ را با حضرت امپراطور از سر گیرند برای انجام کار
ایشان خازن دولت انگلیس یکصد و سی و دو کرور با جا قلو با منافع از اهل مملکت استقراض
نمودند و وصول اینوجه باعث حرکت مجموع عساکر ملوک مزبوره گردید و سوای دول فرنگستان را
که در شهر ویانا بودند حرکت داده بشهر فرنکفارت فرستادند که بمحل جنگ نزدیکتر باشند
و امپراطور نمسا و پادشاه پروس بالشکر مستعد خود بجنگ مصمم شدند و لشکر تعیین نمودند که از
تمامی حدود شرقی فرانس حمله و هجوم برند و داخل مملکت شوند و یکصد و پنجاه هزار لشکر جنگخوار
امپراطور نمسا تعیین نمود که از ولایت مذرلند داخل فرانس گردند و دویست هزار نفر لشکر
از حدود ولایت الکنث هجوم آور گشتند و شاهزاده قسطنطین برادر امپراطور الکسندر سپهسالار

کل بوده و برنکلی و نالی و ساکین و لنگوون چهار نفر سردار مشخص بودند که در تحت لوای شاهزاده
مزبور بحکمرانی اشتغال داشتند و یکصد و پنجاه هزار نفر سپاه پروس بسپهسالاری فرشل بلوخر و با
قلمدار امستقر شده از آن راه بجانب فرانس در حرکت آمد و هشتاد هزار نفر لشکر انگلیس با لشکر که
مواجب و اخراجات ایشان از دولت مزبور بوده بسپهسالاری دوک ولنگتن از سمت
دیگر مرحله پیمای محل جنگ بودند مجملاً سپاه ملوک متفقه با عساکر سایر شاهزادگان قرالهای کوچک
که زیاده از دو کرور میشدند من حیث المجموع از طرق مختلفه و از ولایات متعدده بجنگ امپراطور
ناپلیون شتافتند برای عالم آرای شاهنشاهی پوشیده و مبهم نماند که ملوک متفقه حکم بخشند که این
لشکرها نتوانند یکدفعه در عرصه جنگ حاضر آیند چنان قرار داده بودند که از ولایات
و طرق متعدده مختلفه جوق جوق روان شوند و با یکدیگر مراوده و اتصال داشته باشند که
هنگام ضرورت امداد یکدیگر توانند رسانید و کارگذاران ملوک را در قوه باشد که آذوقه بلشکر
رسانند و در راه معطل نمانند و چنان مستحضر از اوضاع و حرکات یکدیگر باشند که در هر مکان
با ناپلیون مقابل شوند پی در پی معاونت یکدیگر در عرصه کارزار حاضر گردند با جمله حضرت امپراطور
در نهایت چستی و چالاکی در آن مدت قلیل بمقابل دو کرور جمعیت ملوک چنان لشکر آراست
و تدارک فراهم آورد که عقل از مشاهده آن حیرت داشت و قریب یکصد هزار نفر از سربازان
و صاحب منصبان که بوربان اخراج کرده بودند جمع آوری فرمود و یکصد هزار نفر لشکر جنگجو از
قدیم که برقرار بودند افزوده ملاحظه فرمود که این دویست هزار نفر در میزان موازنه با دو
کرور سپاه دشمن مانند جو و سنگ میباشد بخود مقرر نمود که سیصد هزار نفر نیز از مملکت تقسیم نموده
فراهم آورد ولکن وکلای رعیت از بعضی اکراه در زمره معروض داشتند که اهل مملکت از این

قانون ظلم آمیز قدیم امپراطور منسوخ اگر کنون این تکلیف بدیشان شود مفسده عظیم برپا خواهد شد

لهذا از دولت هر از سپاه اهل جاری مملکت که در مقام ضرورت قراول و مستحفظ بودند و تفنگ

و یراق از دیوان داده شد و صاحب منصب و غیره در میان خود تعیین نموده بودند و هفته

یکروز مشق میکردند و مواجب دیوانی ما نمیشد مگر در وقت ضرورت که بخدمتی مامور سازند جیره

و مواجب بقدر کفاف از دولت بدیشان داده میشد امر از امپراطور صادر شد که یکصد و

دوازده هزار نفر از ایشان منتخب کرده بلشکر مزبور افزایند و در پنجم ماه آپریل سال ۱۸۱۳

عیسوی که چهاردهم حمل سال ۱۲۲۸ هجری بود احکام مؤکد در این خصوص از دیوانخانه دولت

صادر نمود در آن باب جانشی ادنستر فوش که وزیر احداس بود صادر کرده و معلوم شد

که در خفیه با ملوک متفقه مراوده دارد و حضرت امپراطور میخواست که او را معرض مؤاخذه

آورده و قتل او فرمان دهد کرنوت وزیر اول امپراطور مانع گردید و عرض کرد که قتل او باعث

مفاسد عظیمه میشود مجملاً امپراطور امور مملکت را بوضعی منتظم ساخت که از طغیان و مفسده اهل مملکت

اطمینان جمعی او حاصل گشت و بعزم جنگ خارج مملکت افتاد و قبل از آنکه امپراطور از شهر پاریس

حرکت فرماید وزیر او کرنوت شرحی در باب استعداد و تدارک حضرت امپراطور که باهتمام

وکلای رعیت و اهل مملکت سرانجام نموده بود نوشته بدیوانخانهای دولت فرستاد و چنین

مرقوم داشت که در سال گذشته سپاه دولت فرانس چهار صد و پنجاه هزار نفر بود و پادشاه

انگریز از ایشان از افواج و متفرق ساخت و عدد لشکر فرانس را یکصد و هفتاد و پنجهزار نفر

رسانیده بود و از روز ورود حضرت امپراطور بشهر پاریس لشکر نصرت اثر و سپاه ظفر همراه

فرانس را سیصد و هفتاد و پنجهزار رسانیده و امید چنانست که عنقریب لشکر فرانس یک کرور برساند

و قراول

و قراول خاصه امپراطوری که در ایام صلح بحسب لباس و اسلحه هر یک کوکب درخشان شهر پاریس میباشند

و در وقت جنگ سد عظیم خصم بودند چهل هزار نفر از سلام و سوار حضرت امپراطور که گشته شده

و از توپ و ادوات توپ که در سال گذشته بسبب تنزل حضرت امپراطور و رفتن او بجزیره

البه نقصان و خرابی پذیرفته بود بجلدی تکمیل یافت و اسب و اسباب افواج سواره بوضعی سرانجام

یافت که ناظر و مستمع را حیرت میافزود حضرت امپراطور از این سپاه یکصد و پنجاه هزار نفر منتخب فرمود

که در تحت لوای او بجنگ اشتغال نمایند و بخصوصه بحکم و دستورالعمل او بکار مجادله پردازند و بهمه مقدار

لشکر قابل حکمرانی چون او نبود و یکنفر سردار لشکر را در حکمرانی کافی بود حضرت امپراطور بقرار

مذکور تهیه جنگ نموده لازم دانست که پیش از آنکه خصم از طرق مختلفه بمملکت او راه یابد با فرصت دهد

که دشمن تدارک خود را مهیا کند و لشکر فراهم آورد بر یکی از جوقهای لشکر دشمن حمله برد و ایشان را

منهزم سازد و بدان واسطه لشکر فرانس را جرأت تازه حاصل گردد و بدان سبب قوی دل گردند

و بشوق تمام بجنگ سبقت نمایند مجملاً ناپلیون مرشل بلوچر را آزموده و شناخته بود و رشادت دکوک

ولنکتن را نیز مکرر شنیده بود لهذا بخود مقرر کرد که بمقابل آن دو سردار نامدار شتابد و با ایشان جنگ

آغاز کند و قبل از حرکت امر فرمود که بدستورالعمل جنرال خاقوه شهر پاریس و اطراف آنرا بلشکر و برج

و باره مضبوط و مستحکم کنند و در اطراف پاریس دو دیوار برپا داشت که اگر دشمن یکبار احاطه تصرف

آورد آن دیوار که مرتفع ترنها شد بممانعت و محاربت شتابند و مستحفظ بعقب آن جدار رفته محافظت

شهر پردازند و جبل مونت مرتر را که قبل از این جبل الشهاده نام نهاده شده بسیار مضبوط نمود و لشکر

و جان پناه در فراز و نشیب آن جهت توپ و سرباز ترتیب داد و سمت جنوب شهر تا هر مکان

که چشم کار کرد و مسطح و هموار میشود در آن مکان سنگرها بنا نهاد و در وحانه چنانچه قبل از این

مذکوره کرده مضبوط بود و کنار آن محتاج لشکر نبود و در معابر جسر جبل و اغلب لشکرهای مضبوط مرتب
داشت و در سایر معابر کوه مزبور نیز با استحکام نهاد و در خارج قلعه ایلمان مکان سپاه را استحکام نمود و در شهر
پراتونشلی مضبوط ترتیب داد و در شهر رودخانه زین و شوفن سنگر [illegible] و مرتع [illegible] دیگر
بنا نهاد که بسته راه عبور و مرور خصم شود و سایر قلعجات و بلدان که در معبر خصم شهر پاریس الی حدود
مملکت فرنس بود کلی استحکام داد و در این احوال اگرچه لشکر روس تحمیل تمام بسمت فرنس در حرکت بود
لکن بحدود مملکت و مقام ابتدای جنگ نزدیک نرسیده بودند بنابراین قبل از جنگ ناپلیون را اعتقاد
این بود که لشکر نمسا جرأت نمیکند که قلعه عرض راه را در حدود مملکت بگذارد و خود را بشهر پاریس بشتابد
و قلعجات عرض راه را اغتنام نماید و اگر خواهد که آن قلعجات را بحیطه تصرف آورد اوقات آن مستطیل خواهد
گذشت تا حضرت امپراطور کار جنگ را با ساز فیصل و لشکر ایشان در قلعجات معطل خواهند بود
ناپلیون بعد از این تدبیرات مجموع سرداران خود را طلب داشت و شغل و عمل هر یک را مشخص فرمود از جمله
مرشل سلت را بخدمت میجر جنرالی منصوب داشت و مرشل نی را بنگهبانی لشکر که در شهر ازل بود
مامور فرمود و جنرال آرلان و جنرال [illegible] و مرشل [illegible] را بمرشل [illegible] و مرشل مونتان [illegible]
سرداران منصوب ساخت که بخدمت مشغول شوند و سرداری افواج سواره را بمرشل قزوچی محول نمود
و جنرال [illegible] و جنرال [illegible] و جنرال [illegible] را نایب و در علم لشکر ثانی قرار فرمود و چندین
نفر از سرکردگان صاحب تدبیر [illegible] آقاسی نظام نمود و سیصد عراده توپ و بیست و پنجهزار سوار
جرار و بیست و پنجهزار نفر بخدمت قراول رکاب خود معین فرمود و سرداران و صاحب منصبان هر یک را
موافق نظام مشخص نمود و یکصد و سی هزار نفر سرباز با کمال شوق تمام در رکاب امپراطور بجنگ حاضر
گشتند و مرشل [illegible] را بمحافظت حدود [illegible] مامور نمود و امر فرمود که در روز چهاردهم

ماه اول

ماه جون که بیست و دوم جون [illegible] بود بنای جنگ با خصم گذارد و شهر [illegible] را محاصره کند و مرشل [illegible]
را فرمان داد که بشهر [illegible] رود و [illegible] مشغول شود و افواج سیم و چهارم در تحت اقتدار او
باشند مورخ گوید بعد از آنکه حضرت امپراطور چون مجموع امورات را منتظم ساخت روانه عسکر خود
گردید و چون سوار کالسکه میشد آنچه در ضمیر مخمر کرده بود آشکار نمود و بهمراهان خود فرمود که حال
طالع خود را با [illegible] و [illegible] در یک میزان خواهم سنجید تا ملاحظه کنم در فردا

که کدام در

فصل [illegible] دهم
در بیان اوضاع لشکر [illegible] و [illegible] و احاطه نمودن ایشان شهر [illegible] را که از بلاد [illegible] است
و وقایع لشکر مرشل [illegible] در شهر [illegible] و [illegible] دیدن ناپلیون [illegible] در
چهاردهم جون مطابق بیست و دوم جون لشکر [illegible] خود را [illegible] بقلعه [illegible] داد و [illegible]
او در نفاق افکندن ما بین دو فرقه لشکر خصم و مفید نیفتادن تدبیر وی و ملاقات کردن
مرشل [illegible] و [illegible] را در شهر [illegible] و طرح جنگ ناپلیون در شهر [illegible] و شکست یافتن [illegible]
و ملحق شدن ناپلیون بمرشل نی و [illegible] لشکر [illegible] بواسطه [illegible] و معتصم شدن [illegible] در
آنجا و صورت احوال واقعه میدان جنگ و سایر کارهای ایشان

مورخ گوید چون اهل فرنس ولایات
[illegible] را بسته قطار لشکر و قلعه مضبوط و محکم نموده بودند حدود مزبور حضرت امپراطور را مانند جای
پناهی بود که از هر جا خواهد سپاه خود را تواند در آنجا پنهان کرد و ملوک متفقه و سرداران ایشان را
ممکن نبود که از حرکت و سکون لشکر امپراطور اطلاع حاصل سازند و نفهمند که لشکر فرنس از کدام
سمت حمله بر ایشان خواهند برد که تدبیر دفع آن را نمایند و در حدود مزبور امپراطور را از جمیع اوضاع
لشکر ملوک آگاهی حاصل آمد و از کارهای ایشان مطلع بود که چه وضع سپاه ایشان مجتمع خواهند
گشت که در قلع و قمع ایشان بکوشند مورخ گوید اگر لشکر فرنس قبل از وقت در ماه [illegible] حمله

بر لشکر قلعه [illegible] می‌نمود محتمل بود که لشکر دشمن در مقابل مقاومت نماید از آنجهت که جنرال کلیبت که
یکی از جنرالهای لشکر پروس بود با شاهزاده ولایت ارنج هر دو بقدر پنجاه هزار نفر سپاه قائم شدند
که توانند بجدال اقدام کنند لکن در آن زمان ناپلیون چنانچه مذکور شد بجد و جهد تمام مشغول فراهم
آوردن لشکر و تدارک بود دوک ولنگتن از شهر [illegible] مراجعت کرده در ماه اپریل وارد ولایت
برسیل گردید و فرصت نموده مجموع قلعجات آستندانت و ترپ و نیوپورت را ساخلو و مستحفظ
گماشت و چندین قلعه دیگر را تعمیر نمود و امداد از انگلستان باو رسید و لشکر ولایت بلجیم
و ونیج و [illegible] را جمع آوری نمود مجملا اینکه دوک ولنگتن لشکر خود را فراهم آورد و نیز امداد از
انگلیس باو ملحق شد و سی هزار نفر سپاه انگلستان گرد او مجتمع گشتند و نیز پانزده هزار نفر لشکر
هناور و هشت هزار نفر از برونسویک و پنجهزار نفر از ولایت پرنزویک و هفده هزار نفر از
ولایت بلجیم و سایر بسرداری شاهزاده ولایت ارنج باو ملحق گشت و اعتقاد اکثری این بود
که از لشکر بلجیم روز جنگ خیانت ظاهر شود چرا که مدتی در تحت لوای سرداران فرنس مشغول
جنگ بودند ناپلیون باین خیال جمعی از سرکردگان ولایت بلجیم را بمعسکر خود دعوت کرد
و در افواج لشکر فرنس مشغول خدمت نمود که چون بولایت مذکور رسند لشکر بلجیم بواسطه
صاحبمنصبان مزبور با خصم روگردان شوند و در معسکر سرداران او مجتمع آیند با جمله لشکر پروس
نیز بتعجیل تمام جمع شدند و چون در مجمع سفرا چنین قرار داده بودند که بخودی از ولایت
سقسان موضوع گشته بولایت پروس منضم نمایند از آنجهت لشکر سقسان که جزو لشکر پروس بود
از اینجهت که ولایت ایشان را منحل گشته آشوبی برپا کردند و از لشکر پروس منفصل شده
بلشکر فرنس متوسل گردیدند از آنجهت جوقی از لشکر کارآزموده خونخوار پروس از مرتبل بلوچر که

سپهسالار

سپهسالار ایشان بود روگردان شده و در شهر مزبور با بقیه لشکر که در حوالی رودخانه [illegible]
و میوز مجتمع بودند بولایت لیج که یکی از ولایات نذرلندات رسید و دوک ولنگتن وارد شهر
برسیل که قلعه محکم داشت و از ولایات نذرلندات و پای تخت آنجا محسوب میشود گردیده و معسکر
خود را در آنجا قرار داده و سپاه را چنان در آنجا متوقف داشت که لیکن لشکر او با تعیین سپاه
فرنس بلوچر مرادوره مینمودند و هر یک از یکدیگر بود و وقت ضرورت میتوانستند امداد یکدیگر رسانند
و اعتقاد عموم خصم این بود که پیشاپیش لشکر ناپلیون در بلوک [illegible] که یکی از بلوکات ولایت
نذرلندات و پای تخت مملکت [illegible] باشد قرار خواهند یافت و آنمکان را که چندان استحکام
ندارد و مستحفظ زیاد در آن ممکن نیست متصرف خواهند آورد جوق اول لشکر دوک ولنگتن
بسرداری شاهزاده ارنج و دو فوج از لشکر انگلیس و دو فوج از لشکر بلجیم و دو فوج از هناور در شهرهای
جبین و برین لکوم و نیویل که از شهرهای ولایت نذرلندات متفرق شده معسکر قرار داده
و چنان مکان گرفتند که شاه پشت بند یکجوق از لشکر پروس که در اختیار [illegible] در حوالی شهر
[illegible] بود شده و جوق دوم لشکر دوک ولنگتن بسرداری لارد هیل که دو فوج انگلیس
و دو فوج هناور و یکفوج [illegible] بودند بلاد [illegible] و [illegible] را معسکر قرار داده بودند
و پشت بند لشکر دوک ولنگتن که دو فوج انگلیس و سه فوج هناور بود بسرداری جنرال
[illegible] که نایب لارد ولنگتن بود در شهر برسیل و حوالی آن [illegible] کردند و افواج سواره انگلیس در
شهر [illegible] و نینو قرار یافتند موترخ کویه جوقهای لشکر دوک ولنگتن بطریقی مکان
گرفته بودند که بمحض وصول خبر و کتب ایمپراطور ناپلیون به الصفحات قادر بودند که نزد
یکدیگر متصل شوند و بلشکر پروس ملحق گردند و با مداد یکدیگر بجنگ اقدام نمایند و نیز جوقهای

مستعد بوده این دو لشکر از یکدیگر بسیار متفرق افتاده بودند بجهت آنکه نمیدانستند که لشکر ناپلیون از کدام
طرف حمله خواهد آورد از این جهت لازم بود که صف جبرا طولانی نمایند و از اول سرحد تا آخر در هر مکان
سواره و پیاده گذارند که از هر محل که آثار حمله سپاه امپراطور ناپلیون ظاهر شود مطلع گردند موافق گوید
در لشکرکشی قانون این است که اگر طرفین هر یک بفکر محافظت خود باشند لابد باید لشکر خود را جوق
جوق نموده در امکنه مختلف متمکن سازند چه هرگاه مجموع لشکر خود را در یک مکان مجتمع نمایند محتمل است
که لشکر دشمن از این معنی مطلع شده مکان جلو را بگیرد و از محلی داخل حدود مملکت شود که لشکر خصم را
استحضار حاصل نگردد و باجمله مختصر آنکه ناپلیون از شهر پاریس حرکت فرموده با قراولان خاصه
در دوازدهم ماه جون که پنجم ثور بود بشهر اَوِن که یکی از شهرهای فرنسست و در بلوک اسنی
واقع میباشد شتافت و سایر جوقهای لشکر زبده و نامی و جنگی او که پنج جوق پیاده و چهار جوق
سواره بودند با نهایت سکون و آرام بنحویکه امپراطور در شهر بوموث که یکی از شهرهای فرنست
و در بلوک نازدی واقع شده مجتمع گشتند و ناپلیون همه لشکر را در مکانهائی که منزل داده بازدید
کرد و سان دید و بایشان اعلام داشت که لشکر دشمن که کنون بمخالفت اقدام کرده اند آنانند که
مکرر از شما شکست یافته روی بهزیمت نهاده اند این سخن امپراطور در دل لشکر بسیار تأثیر افتاد و ایشان را
بشوق آورد و در روز پانزدهم جون که بیست و ششم جوزا بود فرمان داد که لشکر از هر طرف
بحرکت آمدند و پیش قراولان او که افواج پیاده مخفف بودند جانب غربی رود سنبر را که یکی از
رودهای فرنگستانست و در بلوک پکردی واقع میباشد از قراولان سپاه دشمن عاری کردند
و بعد از هزیمت ایشان خود را بشهر چرل روا رسانیدند و جنرال زیتن با چند فوج از لشکر
پروس بمحافظت شهر مزبور اشتغال داشت بمجرد ورود لشکر ظفر اثر فرنس ناچار گشته شهر

مزبور را

مزبور را تخلیه نموده بقصبه قیلیت شتافت و در آنجا جوق دویم لشکر فرنس راه گریز و فرار او را
مقطوع نمودند جنرال زیتن لابد از محل عبور خود منحرف گشته راه فلورس را در پیش گرفت
و بتعجیل تمام بمعسکر لشکر پروس که در حوالی دهات لِنی و سنت امند بود ملحق گشت جنرال
مزبور در عرض راه مجادله نموده پنج عراده توپ خود را از دست داد و جمعی کثیر از لشکر او
کشته و زخمدار گردیده و چون سپاه فرنس و طرح لشکرکشی امپراطور بر خصم آشکار گردید چون
ناپلیون ملاحظه فرمود که لشکر او در عدد کمتر از سپاه مرشل بلوچر و لارد ولنگتن است دانست
که با ایشان جنگ کردن مشکل است و اگر بعجله روانه گردد و لشکر آن دو سردار بزرگ را
نگذارد که بیکدیگر ملحق شود و خود با یکی جنگ کند و بمجادله آن دیگر لشکر تعیین نماید و ایشان را
مشغول سازد تا کار یکی را باتمام رساند و بعد بقلع و قمع آن دیگر شتابد شاید که کار را رونقی
حاصل گردد جامع این حکایات گوید که بجهت این تدبیر و سپاه گردانی ناپلیون لازم بود که
بلاتوقف بمقصد شتابد و خود را بیکی از جوقهای لشکر انگلیس که متفرق بوده و در شهر کوتری
برث توقف داشتند رساند و ایشان را منهزم سازد و لکن بدان سبب که ناپلیون لشکر
فرنس را بتعجیل بانجا رسانده بود و خستگی تمامی لشکر دست داده و این امر صورت نپذیرفت
و اگر خود بجنگ لشکر انگلیس میشتافت لازم بود که در شهر چرل روا چند روز توقف فرماید
که لشکر او تماما فراهم آیند و استراحت نموده از خستگی وارهند و این تأخیر در آن مقام باعث
مغلوبی امر میگشت لهذا مرشل نی را تعیین فرمود که با لشکر خود بشهر کوتری برث رود و چون
مرشل مزبور بدانجا رسید بحکم امپراطور چابکانه در ساعت ورود حمله بشهر مزبور برد
و عرصه را بلشکر دشمن تنگ نمود از اتفاقات آنکه از شلیک توپ جنرال زیتن ازنت

شهر فلورث بکوش رسید و او در ساعت عزم جنگ را موقوف داشته جوقی از لشکر خود را
به اطراف مأمور داشت مرشل نی بسبب این عمل که منافی حکم امپراطور بود مورد ملامت گشت
و مانند این عمل از مرشل قروچی نیز بظهور رسید ناپلیون مجموع تقصیرات شکست واطرلو را
بر او بست چه او نیز مانند مرشل نی احکام و دستور العمل امپراطور را بکنار گذارده برای
وقت پیر خود رفتار نموده و باو امر شده بود که لشکر پروس را تعاقب کند و پیشروی مرشل بلوچر را
سد و مانع گردد تا او نتواند در جنگ واطرلو حاضر شود و در ازای این حکم که از جانب
ناپلیون صادر شده بود چنین کرد که در عرض راه از جانبی صدای توپ شنود فی الفور
از مقابل مرشل بلوچر راه را منحرف ساخته بطرف آواز توپ روان شد و راه عبور
مرشل بلوچر بمیدان جنگ واطرلو مفتوح گردید با بجلد رفتاری که حضرت امپراطور نسبت بلشکر
انگلیس بخود مجمر کرده بود بدین سبب از حصول مقصود قاصر آمد لکن ناپلیون از تدبیر خود که
لشکر انگلیس و پروس را اگر تواند از یکدیگر متفرق سازد و کار ایشان را یکایک بانجام رساند
پای پس نگذاشته باستعجال حکم به پیش رفتن لشکر فرمود و در این وقت که یک ساعت از شب
شانزدهم ماه جون که بیست و چهارم جوزا بود گذشته خبر بسپهسالار لشکر انگلیس که در شهر
برسل بود دادند که لشکر فرانس را باستعجال ناپلیون حرکت داده روانه جا شد لکن این
خبر درست باو محقق نگشت که ببصیرت تواند لشکر را حرکت دهد و میدانست که اگر کمی حرکت
خلاف از او صادر شود موجب هلاکت او و همراهان او خواهد بود لهذا تا نصف شب
تأمل نمود تا خبر صحیح رسید که پیش قراول لشکر ناپلیون وارد حوالی رود خانه سمبری شده
سپهسالار مزبور در ساعت امداد قلعه کوتربی رشت روان ساخت و خود نیز سوار شده

بهنگام

بهنگام طلوع صبح بانجا رسید و از آنجا بمحل موسوم به بریک شتاف و مرشل بلوچر را ملاقات
نمود و در مجلس ملاقات چنان مفهوم گشت که تمامی لشکر فرانس بجهت دفع لشکر پروس
نموده باستیصال مرشل بلوچر مبادرت کرده اند مرشل مزبور بتعجیل تمام خود را بلشکر پروس رسانید
و مستعد مقابل خصم گشت و سه جوق از سپاه خود را که هشتاد هزار نفر بودند در امکنه مرتفعه
متمکن نمود و طول آن لشکرگاه از بریک الی سامبریف و در پیش روی صف ایشان چند قریه
و مزرعه اتفاق افتاده بود و مجموع آن قرا و مزارع را محکم و مضبوط نموده بودند و مرشل بلوچر را
از شهای بین لشکر پروس راه مراوده با سپاه انگلیس بود و در وقت ضرورت امداد از
لشکر مزبور بپایین سپاه پروس میتوانست برسد و جوق چهارم لشکر پروس بسرداری
جنرال بلوبا بین شهر لیج و مانیان مکان گرفته بود و فاصله بسیار با لشکر پروس داشت
و نهایت سعی معمول داشته که خود را بمعسکر بلوچر ملحق سازند مفقود گشته مرشل بلوچر با
این حال باطمینان اینکه لشکر انگلیس بامداد او خواهد رسید عازم شد که در مکان مزبور
با ناپلیون محاربه کند امپراطور نیز جنگ را مهیا شده وطرح معرکه قتال را آراسته نمود مرشل نی
را با یکجوق از لشکر فرانس که چهل و پنج هزار نفر بودند بکواتربرس مأمور فرمود و باو آموخت
که بهر طریق و تدبیر لشکر انگلیس را از آنجا بیرون کند و مهلت جا بزنانند و نگذارد که لشکر بلوچر
امداد بدو رسانند و از الحاق این دو سپاه بیکدیگر ممانعت کند و امپراطور ناپلیون خود در حوالی
شهر لقنی حمله بر لشکر پروس برده مرشل بلوچر را بجنگ مقابل ناچار نمود و مرشل نی بفرمایش
امپراطور در خارج لیبار لشکر فرانس بیابیف قرار یافت و در حوالی شهر کواتربرس منزل گزیدند
امپراطور ناپلیون در خارج بین حوالی شهر لقنی قرار یافت و یکجوق که ده هزار نفر بودند

بسرداری دِرْلان در قلب لشکر فرنس قریب بشهر فرنیس ممکن نشده که هنگام ضرورت
بمقتضای وقت یا بحضرت امپراطور یا بمرشل نی امداد رساند در آن اوان دو جنگ عظیم یکی در
لیغنی و دیگری در کواتر برس در شانزدهم ماه جون که بیست و پنجم جوزا بود اتفاق افتاد
و تفصیل هریک جداگانه معروض خواهد افتاد اما جنگ لیغنی که عظیم تر بود بدین نهج است
که ناپلیون فرصت نیافت که جمیع لشکر خود را در میدان جنگ حاضر نماید تا سه ساعت بعد از
ظهر تأمل فرمود تا سپاه مجتمع شدند و پس از آن بدون درنگ بر صفوف سپاه دشمن حمله
برد و چنان صولت آورد که تزلزل بر ارکان صفوف لشکر پروش افتاد و بعد از آنکه دو
ساعت پی در پی مجادله و مقاتله کردند از شدت مقاومت و ثبات لشکر پروش زیاده
ازین نتوانستند که اندکی از قریه سنت امند را که در تصرف لشکر پروش بود بدست آورند
چون مرشل بلوچر صورت احوال را چنین دید برخی از لشکر خود را که در بلندیهای
مکان مزبور صفوف آراسته بودند و بعضی قرا و مزارعی که در دامن بلندیهای مزبور واقع
بود در حیطه تملک داشتند امر فرمود که امداد بقرای مزبور رسانند از هر طرف که امداد از
مرتفعات بنشیب میآمد بالضروره بگلولهای توپ لشکر فرنس که در جمیع اطراف نهاده
بودند مبتلا میگشتند و بهمین سبب قادر نبودند که بنشیب آیند با این اوضاع که بر لشکر دست
داد باز امپراطور ناپلیون از صورت اوضاع جنگ در تشویش بود و چنان میدانست که لشکر
او را فتح و فیروزی حاصل نخواهد بود لهذا افواج ابو الجمعی مرشل دِرْلان را که در قلب لشکر فرنس
مکان داشت و ذکر او پیش گذشت احضار فرمود که بامداد اقدام کند و مرشل مزبور در
مکانی متوقف بود که فاصله او بشهر لیغنی و بشهر کواتر برس یکسان و او را در آن مکان

بدین

بدین سبب فرستاده بودند که اگر در لیغنی بامپراطور ناپلیون امداد ضرور شود بامداد او رود
یا مرشل نی در کواتر برس معین خواهد باعانت او شتابد مرشل بلوچر مجموع لشکر جنگی و پشت
بند خود را در سنت امند فراهم نموده طرف حمله خود را تغییر داد و بهمه سپاه از سمت لیغنی
متوجه ساخت بعد از آنکه یورش جزئی از لشکر فرنس بعمل آمد شهر مزبور متصرف گشت و افواج
فراوان لشکر مزبور بمعاونت توپهای بزرگ خود بر فراز مرتفعات عروج کردند و در
عقب شهر لیغنی حمله بر محل وقوف عساکر پروش بردند و چون پشت بند لشکر پروش را
بسنت امند فرستاده بودند مرشل بلوچر را جز اینکه با افواج سواره بدفع حمله لشکر فرنس پردازد
چاره نبود لهذا خود را با افواج سواران رسانید و ایشان را امر بردع و منع حمله دشمن فرمود
و خود نیز مخلوط با سواران گردید هرچه جد و جهد در ممانعت نمود چاره پذیر نگشت صولت
لشکر فرنس افواج سواران او را نیز مضطرب حال هزیمت داد مرشل بلوچر چون مشغول
دلالت لشکر خود بود و راه گریز را سپاه خود مینمود اسب او از گلوله توپ لشکر فرنس از
پای در آمد و مرشل مزبور مانند سایه بر زمین نقش بست و نایب او در ساعت بعزم آنکه خدمتی
از وصادر شود و درین درماندگی و اضطرار مرشل مزبور را معین باشد خود را بپهلوی او
بزمین انداخت و بالاپوش بر روی خویش واکشید که از متعاقبین سپاه فرنس کسی او را
نشناسد چون سواران فرنس از ایشان گذشتند سواران پروش را هزیمت داده مجددا
سواران مزبور غیرت و حمیت نموده معاودت کردند و سواران لشکر فرنس را منهزم ساخته
آنقدر تعاقب نمودند که تا از مکانیکه مرشل بلوچر و نایب او افتاده بودند گذشته ایستادند
و آن پهلوان قوی دل را بلند نموده سوار مرکبی دیگر کردند مورخ گوید اگر مرشل بلوچر در

آن جنگ کشته و زخمی گشته یا دستگیر شدند لشکر پروش بعد از شکست ابدا در یکجا مجتمع گشت
که در روز جنگ واطرلو بامداد عساکر انگلیس رسید و صورت کارزار را منعکس ساخت و مجملا مرشل
مزبور چون از آن مهلکه استخلاص یافت راه فرار لشکر پروش را بشهر نیلی بدیشان نمود و چنان
لشکر هزیمت یافته خود را بشهر مزبور رسانید که چندان ضرر و خسارت بدیشان نرسید و بسیاری
از ایشان بمعرض تلف نیامد و لشکر فرانس نیز بر تعاقب کردن ایشان اصرار ننمودند و از
مرقعهای یکه لشکر پروش توقف داشتند بتعاقب رفته رجعت نمودند مرشل بلوچر خود
اقرار نمود که در آنجنگ لشکر پروش را شکست فاحش دست داد و از میدان جنگ منهزم
شدند و از مردانگی و رشادت خود هیچیک از سپاهیان لشکر پروش وقت هزیمت
گرفتار خصم نگردیده متفرق نگشتند و اسلحه خود بیفکندند و پانزده هزار نفر از ایشان در
میدان جنگ کشته و زخمدار گردیده و بروایت جنرال فان فادیت و پنجهزار نفر از لشکر پروش
و سه هزار نفر از سپاه فرانس در آنجنگ کشته و زخمدار گردیدند و نفعی که حضرت امپراطور را
درین مجادله حاصل گشت بعلت جنگ مرشل نی و خبط و خطای او فایده نبخشید تفصیل جنگ
ثانی اینست که شهر قوتربرا را لشکر انگلیس تهی کرده در صبح روز شانزدهم چون قلعه کوتری
برنت را متصرف گشتند و این مکانی بود که بسیار مناسب احوال لشکر انگلیس و چهار طریق از آنجا
بچهار جانب داشتند و سپهسالار انگلیس را از جانب یسار لشکر خود راه مراوده با لشکر
پروش که در سنت امند بودند حاصل بود و میتوانست که بدان لشکر اتصال بهم رساند و علاوه
بر این در عقب لشکر او نیز جاده وسیع محفوظی بود که هنگام شکست از آن راه فرار میتوانست نمود
که آسیبی باو نرسد و نیز از جانب یسار جاده مزبور که از کرلی رو بشهر بروسل که پای تخت هلند است گذشت

میرود

میرود جنگلستانیست موسوم بجا برژو با شو قبل از وقت مجموع اطراف آنرا از راه احتیاط
تفنگچیان زبردست و افواج مجرب نشانیده بودند بعد از سه ساعت از ظهر روز
مزبور هنگامه جنگ گرم کرده و لشکر فرانس حمله بر سپاه انگلیس نمودند و از این حمله صدمه بسیار
بلشکر انگلیس وارد آمد چه زمین را بلندی و پستی بود و حمله ایشان علی الغفله واقع شد
تا لشکر مستحضر شده بصف آرائی مشغول گردند سواران نیزه دار خونخوار فرانس رسیده
دو دسته از سربازان انگلیس را تمام و کمال بقتل رسانیدند و پیادگان سپاه انگلیس از کیفیت
مطلع گشته با آتش توپهای سنگین و گلوله تفنگ چنان عرصه را بحمله آوران تنگ نمودند
که سواران فرانس را مجال پیش رفتن نماند و بلندی و پستی و فراز و نشیب از کشتگان کم
در کوب پشته گردید و از هر دو طرف آناً فاناً امداد میرسید و ثبات قدم میورزیدند
و شکست هیچیک معلوم نبود درین حین مرشل نی باین خیال افتاد که امداد جدیدی
جهت لشکر خویش فراهم آرد لهذا یکی را مامور نمود که افواج جنرال دارلان را بامداد حاضر
سازند و جنرال مزبور را چنانچه مذکور شد قبل از وقت امپراطور خود خواسته و برده بود و چون
پیش از ورود جنرال مزبور جنگ لگنی بفتح و فیروزی گذشت ناپلیون دوباره او را مامور
نمود که بامداد مرشل نی شتابد و تا رسیدن او جنگ مرشل نی نیز باتمام رسیده و گلوله و
تفنگ لشکر جنرال مزبور بدشمن نرسیده انداخته شدند و لشکر انگلیس با کمال نام و ننگ و صاحب میدان
جنگ گردیدند چه دوک ولنگتن گمان داشت که مرشل بلوچر شکست نخواهد یافت و محل اقامت
لشکر خود را که صبح در تصرف داشت باز متصرف خواهد گشت و لشکر انگلیس و پروش مراوده سابق را
با یکدیگر خواهند نمود بدین جهت در مقابل مرشل نی ثبات قدم ورزیده و مکان خود را از دست

نداد مرشل نی ناچار گردیده در مقابل او پس نشست و دوک ولنقتان بخلاف مرشل بلوچر ثابت
نمود و مرشل مزبور با لشکر پروس شکست یافته مجموع مکانهای خود را خالی کرده و فرار و مزارع
متصرفه خود را واگذار نموده رفتند و از حوالی شهر لقنی بشهر ووری که در کنار رود دیل
واقع است شتافتند و با حرکت قهقرا بقدر ربع فرسخ از عسکر سابق خود دور افتادند و در آنجا
بلشکر جنرال بولو ملحق گشتند و بعد از هزیمت بلوچر لشکر فرانس اولا ایشانرا تعاقب نکرده
و ثانیا احدی ندانسته که ایشان بکدام طرف فرار نموده اند و تاخیر رسیدن تعاقب
لشکر فرانس مر ایشانرا عاقبت عسکر فرانس را بدترین زحمات مبتلا گردانیدند و بمصائب
عظیمه مبتلا نمودند ناپلیون بعد از جنگ واطرلو تکرار فرمود که تاخیر و اهمال در تعاقب لشکر
پروس از مرشل قروچی بود چه تعاقب دشمن را بعهده او محول داشته بودم و او اهمال
و مسامحه نموده اگر مرشل مزبور بخدمتی که مامور آمده اقدام میکرد و بعقب دشمن شتافت
و در هفدهم ماه جون که بیست و پنجم جوزا بود خود را بشهر ووری میرسانید مرشل بلوچر را ممکن
نمیشد که در روز بیست و ششم که روز جنگ واطرلو بود امداد بلشکر انکلیس رسانیده و از جنابت
میکردند و در سنامیل کتب مونیغ گوید که مرشل قروچی میگفت که بعد از جنگ و شکست لشکر پروس
شب هر چه صبر میکردم که شرف حضور امپراطور را دریابم ممکن نگشت و عرض و استدعا کردم
که قدری پیاده مامور فرمایند که در تعاقب کردن بلوچر امداد بسوار کند مطلقا جواب نیامد
بلکه از مقربان درگاه اشاره شد که دستور العمل و احکام صریح بشما خواهد رسید و صبح روز
بیست و پنجم بمعسکر امپراطور شتافتم و میدانستم که تعاقب کردن مرشل بلوچر از اهم امور است
لکن حضرت امپراطور را تا دو ساعت از روز گذشته ندیدم و ملتجی شدم که بدون اینکه احکام از او در

بنحو

بتعاقب او روان شوم و در روز بیست و ششم بمیدان جنگ حاضر شوم بلکه حقیقت اینست که بعد
از شکست بلوچر حضرت امپراطور با چندین نفر در مواد مختلفه گفتگو میفرمودند تا ظهر روز بیست و پنجم احکام
بمرشل قروچی نفرستاده و هنگام ظهر امر فرمود که مرشل مزبور با سی و دو هزار نفر بتعاقب مرشل بلوچر
روان شود و گویا امر نفرمود که بخصوص به ووری رود چراکه معلوم نبود بکدام سمت رفته حکم
نمود که مرشل مزبور باو رسیده بدفع و استیصال او پردازد و مرشل قروچی حکایت کرد که بعد از
وصول احکام امپراطور سه ساعت نیز ممکن نگشت که روانه شوم چه لشکر جنرال اقسلمن و جنرال
جرارد که بالنسبه بامن روانه شوند سه ساعت بعد از وصول حکم از مکان خود حرکت نمودند
و این سه ساعت تاخیر نیز باعث شکست کار لشکر فرانس گردیده و موجب افول کوکب اقبال حضرت
امپراطور گشت و امپراطور استخبار از حرکت مرشل بلوچر داشت و میدانست که او بشهر ووری
رفته چون خبر رسید که لشکر انکلیس در صحرای واطرلو رحل اقامت افکنده و مرشل بلوچر عزم مراوده
و رسانیدن امداد باو کرده آنزمان از تدبیر دشمن استخبار بهم رسانید و معلوم و مشخص نمود که مابین
دوک ولنقتان و مرشل بلوچر قبل از آن قرار چنین بوده است که لشکر خود را در صحرای واطرلو
مجتمع سازند و در آنجا بجنگ امپراطور اقدام نمایند مورخ گوید عقده مشکل که اوج کوکب اقبال ناپلیون
بسته بحل آن بود اینست که او در اعتقاد و اندیشه که بتعجیل در مقابل خصم بعادت خود طرح جنگی بنا کند که
خصم را فهم و درک آن متعذر باشد که متحیر مانده در مکان خود حرکت نکند بالجمله در این احوال که امپراطور
مرشل قروچی را بتعاقب لشکر پروس روان نمود خود بجانب شهر فرشنیز روان گشت و در آنجا لشکر
مرشل نی نیز باو ملحق گشت و باین صدد افتاد که حمله بر لشکر انکلیس برد و چنان میدانست که هنوز لشکر انکلیس
با تمام از کوتربرا رفته بصحرای واطرلو نرفته اند و هنوز در آنمکان میباشند و دوک ولنقتان صبح

روز بیست و پنجم جون مستحضر گشت که مرشل بلوچر شکست یافته بطرف شهر وَوْری رفته بمجرد وصول
این خبر لشکر انگلیس را حرکت داده بصحرای واطرلو برد که راه مزدوده و طریق اتصال با لشکر پروس
را از دست ندهد و افواج سواره فرنس همه جا بتعاقب لشکر انگلیس اشتغال و لشکر مزبور با کوشش
از امداد کردن لشکر پروس بخود بودند در عرض راه باران بشدت باریدن گرفت و همین راه
گریز و فرار ایشان را مسدود نمود چرا که در اطراف زمینها محل زراعت و باطلاق بود و افواج
سواران فرنس نیز نمی توانستند از یمین و یسار ایشان آسیب رسانند و لشکر انگلیس
چون شنیده بودند که سپاه پروس در قطعی شکست یافته از آن سبب مشوش بودند که توانند با ایشان
برسند و در بلده موسوم به جنپی پل کوچکی کم عرض بر رود خانه ... بر دیل در کوچه کم وسعتی واقع
بود که بایست لشکر انگلیس از آنجا عبور کند در آن تنگنا سواران فرنس بلشکر انگلیس رسیده و بنای ستیز
و آویز نهاد و سوار مختلف انگلیس نیز نتوانست معاونت نماید لهذا توپهای بزرگ را بمکان مزبور
کشیده و از صدمه گلوله سواران را منهزم ساختند و در آن روز از سواران فرنس با ایشان ضرری رسید
و در غروب آفتاب دوک ولنگتان با لشکر انگلیس وارد صحرای واطرلو گردید و قبل از آن در نظر
داشت که بجهت محافظت شهر برسل که پای تخت نذرلند است در صحرای مزبور چندی توقف کند
و لشکر انگلیس در مرتفعات آنصحرا و کنار رودخانه که موسوم ببرگ و قریه که موسوم به ... است
سکنی گزیدند در جانب چپ رود خانه قریه کوچکی است که اسم آن ... است و در برابر آن
مرتفعات بلندیهای جداگانه واقع است که بیکدیگر اندک شباهتی دارند در بلندیهای اول لشکر
انگلیس وارد و بر بلندیهای ... سپاه فرنس مکان گرفتند و ما بین این دو بلندی دره کوچکی است که عرض
آن مختلف میباشد لکن زیاده از نیم فرسنگ نیست و در نشیب مرتفعات مزبور بلندی و پستی

بسیار

بسیار و زمین مسطح نیز دارد و در وسط آن دره و صحرای واطرلو دو جاده معظم است که با سنگ
مفروش ساخته اند و از هر دو راه بشهر برسل میروند و در پشت قریه موسوم بمونت سین جین
که در عقب لشکر انگلیس اتفاق افتاده بود این دو شاهراه بیکدیگر تقاطع مینمایند یکی این دو شارع
از شهر گوتر برت و شهر چرل روا و جنپی میگذرد و بشهر برسل میگذرد و لشکر انگلیس از آن راه
فرار کرده بصحرای واطرلو آمده بودند و یکی دیگر از شهر نولت میآید و بشهر برسل میرود و مسکن
حاجیان زراعت مونت سین جین محکم تر و مضبوط تر از شهر مزبور و نزدیکتر بعقب لشکر انگلیس
بود و در شارع شهر چرل روا که پیشروی صف حرب واقع کاروانسرای دیگر بود که اسم آن را له
هی سنت میگفتند که در دامنه مرتفعات مزبور واقع شده بود و در سراشیب بلندی دیگر که
مقابل دامنه بلندی اول واقع است دهی است موسوم به لهبل الاینت که مرتفعات مزبور نیز
بدان اسم مشهور است و این قریه محاذی مونت سین جین واقع است و این دو محل مکان
قلب دو لشکر مزبور بود و در وسط دره عمارتی بطرح قدیم برپا بود که او را قومون و هوما قون
مینامند و اطراف عمارت مزبور باغستان و جنگل و مرز است و در جنگل درختان آزاد قوی و شاداب
و بلند بسیار است و در عقب بلندیهای مونت سنت جین زمین سراشیب واقع است که بمکان
عمیقی منتهی میشود و آن مکان پناهی جهت صفوف دویم لشکر انگلیس بود و در پشت این دره جنگلستان
عظیم سانی نیز واقع است و شارع شهر برسل از میان جنگلستان مزبور میگذرد بقدر سه ربع
فرسنگ از راه مزبور دورتر و پشت از لشکر انگلیس شهر محقر واطرلو واقع است

فصل چهاردهم
در بیان منظورات ناپلیون که اگر انگلیس را شکست دهد اهل بلجیم و سایر قرالات از اتفاق یکدیگر خواهند دست باز داشت و در ذکر متفرق شدن لشکر انگلیس در بیست و هشتم جون و اردو لشکر

فرنس را بامداد بیست هشتم جوزا مطلع از فتح خود را و مقدار تعداد لشکر انگلیس و فرنس و طرح جنگ
افکندن سرداران دو لشکر و جنگ واطرلو در هیجدهم ماه جون مطابق بیست و هشتم جوزا
و حمله لشکر فرنس بقلب سپاه انگلیس و از آنجا پس آن و پیش آمدن لشکر پروش و حمله بر اول ثانی
و طرد و منع خصم و براه و حکم ناپلیون بعقب نشستن لشکر از میدان جنگ و ملاقات سپهسالاران
انگلیس و پروش در لابل الاینس و تعاقب کردن بلوچر لشکر فرنس را و خسارت لشکر
انگلیس و فرنس مورخ گوید درین مقام اختلاف نموده اند که آیا سردار انگلیس را لازم بود که
راه شهر برسل را مسدود کند و بجهت حفظ شهر مزبور با ناپلیون مجادله پردازد و یا بقلعه انت
ورپ رود و منتظر امداد باشد اکثری از مدبران جنگ را عقیده اینست که محافظت شهر برسل
بهتر از آن بود که بشهر انت ورپ رود و برسل را بناپلیون گذارد و اعتقاد ناپلیون این بود
که اگر انگلیس را در واطرلو منهزم سازد وسایل بسیار و اسباب کار جهت تسخیر ولایت بلجیم و هلند
بدست خواهد آمد و ممکن است که مردمان آن ولایت را از ملوک متفقه یاغی و روگردان سازد
و ناپلیون درین اعتقاد محق بود چرا که ولایت مزبوره مدتی در تصرف اهل فرنس بود و اهل فرنس
در آن ولایت رفقای مشفق و موافق بسیار داشتند و منظور امپراطور زود بعمل میآمد بدین سبب که
در لیغنی خصم را در هم شکست و اهالی انگلیس را از کواتری براس پس نشانید اگرچه برای
فتح چندان اعتنا نشد لکن اگر ناپلیون در واطرلو نیز مظفر و منصور میگشت و لشکر انگلیس
قبل از رسیدن او از راه شهر برسل منحرف میشد و بشهر انت ورپ میرفت مانعی در
سر راه نداشت و خود را بشهر برسل که پای تخت مملکت هالند است میرسانید آن دو
فتح مانند فتوحات عظیم در انظار جلوه مینمود و مردم از ملوک متفقه دل سرد میشدند

وقوع این مقدمه قبل از آن اتفاق عموم اهل فرنگستان مباینت و مخالفت مابین
ملوک متفقه آشکار میساخت باینکه وثوق و اعتماد بند و پروردای و سپاهگری ناپلیون
داشتند معتقد بودند که چون امپراطور اتفاق ملوک متفقه را حصنی حصین یافته مباشرت
تعیین نموده که بحیله و تدبیر نقاب بیان در انهدام بنیان آن حصن پردازند و چون فتح
نمایانی از طرف لشکر او ظاهر شود او را باعث تقویت دانند و در ساعت آن قلعه را
منهدم سازند و با تمام عمل خود پردازند و بدول فرنگستان آشکارا اظهار کنند که باید دست
از اتفاق یکدیگر کشیده دارید مورخ گوید که عقیده ناپلیون این بود که اگر دوک ولنگتن را
در واطرلو شکست دهد بسبب آن شکست تغییر عظیم در کارکنان و اوضاع دولت انگلیس بهم
خواهد رسید و آنانکه در مصلحت خانهای دولت انگلیس بر عدم جنگ سخن میرانند
و قایلند که جنگ مصلحت نیست قوت یافته دولت انگلیس را مایل میسازند که با او مصالحه کند
و سایر پادشاهان چون دیدند که انگلیس مصالحه با او نموده و کروات مقرره نرسید
در ساعت خود را از حدود فرنس جنبش خواهند داد و هر یک بملک خود خواهند رفت
و این خیالات ناپلیون نسبت بدولت انگلیس مالیخولیائی بود که او را عارض شده
چه در مدت بیست سال جنگ و جدال که اهل فرنس را با انگلیس بود در اکثر آن جنگها
شکست بانگلیس روی میداد با این حالت باز کارکنان دولت مزبوره بهیچوجه من الوجوه
از جرات و غیرت خود دست نکشیدند و اصرار در جنگ مینمودند درینصورت چگونه
میشد که بیک فتح ناپلیون ترک جنگ گویند و بنای مصالحه گذارند و حاصل فتح ناپلیون
در واطرلو در صورت فتح این بود که اقتدار او در فرنس زیاد میگشت و در سایر فرالات

فرنگستان شقوق تحیت واوضاع بعضی از ایشان را پریشان میساخت باین علت بود که دوک
ولنقتان تکیه بر بخت وطالع دولت انگلیس نموده در مقابل او ایستاد و میدان جنگ برگزید
اقدام ورزید بالجمله چون سپهسالار لشکر انگلیس از کواطری برنت بواطرلو شتافت راه
مراوده را با مرشل بلوچر مفتوح ساخت و فاصله مابین جناح یمین لشکر پروس و جناح یسار
سپاه انگلیس زیادتر از پنج میل مسافت نبود لکن راه از شدت باران چنان خراب شده
بود که عبور و مرور متعذر گشت دوک ولنقتان پس از آنکه در واطرلو متمکن گردید خبر
از وضع مکان گرفتن خود به بلوچر فرستاد و اظهار کرد که چون ناپلیون طالب جنگست
من نیز مصمم شده ام که در برابر ایستاده بهر طریقت بکارزار اقدام کنم مگر آنکه شما
دو جوق از لشکر پروس بامداد فرستید مورخ گوید بلوچر با وجود آن شکست که از ناپلیون
یافته بود مطلقا بجرأت و جلادت و غیرت او خلل و نقصانی عارض نگشت فی الحال
بجواب نوشت که خود با تمامی سپاه بامداد خواهم رسید اینقدر مهلت ضرور است که
آذوقه لشکر را بایشان برسانم و فشنگ گلوله در میان سرباز تقسیم کنم و سپس تعجیل بسوی
شما شتابم بالجمله تا ساعت از ظهر روز بیست و ششم جون گذشته لشکر انگلیس در میدان
مصاف صفوف حرب آراسته و بدان روش که صف آرائی نمودند آن شب را
در مکان مزبور آرمیدند حضرت امپراطور وقتی بمرتفعات کیپل الاینث وارد گردید که
وقت بسیار مضیق بود و لشکر فرانس تا صبح روز بیست و هفتم تماما بمکان مزبور رسیده
و اکثر از افواج لشکر فرانس آنشب را در عرض راه در قریه جنپی مانده بودند حضرت
امپراطور خود در مسکن صاحبان مزارع موسوم بکیلوکه یک میل دورتر از مکان جنگ

بود.

بود بیتوته فرمود و علی الصباح بمقام مجادله رسید در مقابل دشمن صفوف حرب آراست
برادر خود جروم را که نیز به سپاهی او اعتماد داشت در میسره لشکر گذاشت و امیر درلان را
در قلب لشکر متمکن ساخت و میمنه لشکر را بامیر لابو سپرد و مرشل سالت و مرشل نی را
نایب خود فرمود و در آن روز از لشکر فرانس تخمینا هفتاد و پنج هزار نفر در میدان مصاف
حاضر بودند و لشکر انگلیس نیز بقول مورخ زیاده بر آن نبوده تعداد سی و چهار هزار نفر از اهل
انگلیس و ما بقی را از ولایات برونسن و غیره مواجب داده آورده بودند بالجمله لشکر انگلیس را
با هر یک از طوایف مخلوط نموده دو صف آراستند صف اول را جناح یمین و صف
دویم را جناح یسار نام نهادند در جناح یمین صف اول و چپ دویم و چهارم لشکر
انگلیس بودند و چپ سیم و ششم لشکر هانوور و جوق اول از ولایت بلجیم که سردار آن
لاندجیل بود قرار یافته و در قلب صف یمین لشکر انگلیس افواج شاهزاده آرنج و افواج
ولایت برنزویک و افواج ولایت نسو مکان گزیدند و سواران قراول السرداری
جنرال کوک در راست آن و افواج جنرال الکین را در چپ آن مستقر داشته بودند
و در یسار صف اول لشکر انگلیس افواج جنرال کمپان و جنرال المبرت و جنرال پک
متمکن گشتند و صف ثانی لشکر انگلیس مشتمل بود بر افواجی که چندان اعتماد بایشان نبود
و افواجی را که دو روز قبل از صولت سپاه ناپلیون صدمه و آسیب بایشان رسیده بود
و جنگ کردن ایشان متعذر بود مگر وقتی که بسیار لازم باشد تماما در نشیب عقب
مرتفعات متمکن ساختند که از گلوله توپ لشکر فرانس ایمن باشند لکن با دوام جنگ
از نار تفنگ و گلوله میان خالی لشکر فرانس بسیاری از ایشان تلف گشت و افواج سواره را

کلا در عقب صفوف حرب مکان دادند و سواران خاصه امپراطور در جنب یسار سپاه
سمت شرقی شارع شهر شرل‌روا قرار گرفتند و مسکن حاجیان زراعت قریهٔ لاهی‌سنت را
که در مقابل قلب لشکر بود بسیار محکم و مضبوط کردند و مستحفظ جهت آن مکان تعیین نمودند
و عمارت و باغات و مزرعهای قریهٔ هوگومونت را سمت قلب میمنهٔ لشکر مضبوطی در پیش
ترتیب دادند مجملا اینکه مجموع مکان لشکر انگلیس و طرح حرب ایشان مانند شکل خط منحنی واقع که
وسط آن پیش و نزدیکتر بدشمن و یمین و یسار آن عقب و دورتر اتفاق افتاده باشد
و منظور دوک ولنگتان این بود در آن مکان که حرب ایستاده گه بمحافظت سرحد لشکر خود
پردازد و آنقدر انتظار کشد که لشکر پروس بامداد او آمده و لشکر او زیادتر و توانا تر از
سپاه فرانس شود و سپس با ناپلیون بجنگ شروع نماید و منظور او این بود که لشکر پروس هنگام
ظهر یا ساعتی زودتر بامداد خواهد رسید و بسبب بدی راه که از شدت باران روی داده
بود آمدن لشکر مزبور چند ساعت از موعد مقرره بتعویق افتاد و منظور ناپلیون بقانونیکه
داشت این بود که در نهایت سرعت و تعجیل با جلادت تمام زودتر خود را بلشکر انگلیس
رساند و قبل از آنکه لشکر پروس تواند بمقام مجادله رسد لشکر انگلیس را متفرق و پریشان سازد
و بعد از رسیدن سپاه پروس امپراطور از تعاقب لشکر انگلیس دست کشیده باستیصال سپاه
پروس پردازد و در آن معارک صعب المسالک که از شدت باران مرور از آنجاها مشکل گشته
بود جنگلهای پای ایشان را از یکدیگر متفرق سازد و حضرت امپراطور را علم حاصل بود که لشکر
پروس در آن زودی نخواهد رسید و از این باب اطمینان تمام حاصل بود چه قبل از این
مذکور شد که حضرت امپراطور جنرال گروچی را با سی و دو هزار نفر سرباز جنگجو مامور

ساخته

ساخته بود که لشکر پروس را تعاقب کند و مطمئن خاطر بود که اگر لشکر پروس را تعاقب نکند
و متفرق نسازد لامحاله ایشان را از امداد لشکر انگلیس منع خواهد نمود و نخواهد گذاشت که ایشان
تهیه و تدارک و جبران شکستگی خود کوشند با جمله حضرت امپراطور بنا بقانون قدیم خود شروع
بحمله و جنگ فرمود افواج سواره و پیاده قراولان خاصه را در کمین گذاشت که اگر آثار سستی
لشکر دشمن اندک وهنی ظاهر شود در ساعت فرصت را فوت نکرده با آن افواج بتعجیل تمام
بقلع و قمع ایشان پردازد لکن حرکات لشکر فرانس و رفتار ایشان در جنگ بتر دستی
و چابکی که امپراطور را منظور بود عمل ننامد چه لشکر انگلیس در روز یکشنبه هیجدهم جون از ساعت بعد
از ظهر در عرصه جنگ مکان و مقام خود را معین ساخته قرار یافتند و لشکر فرانس فردای
روز مزبور که روز جنگ بود در عرض راه باران خورده و زحمت راه کشیده یکساعت قبل از
ظهر تا ظهر جوق جوق بمیدان رزم حاضر شدند و چنانچه سبق ذکر یافت بآرایش تمام بترتیب
آرائی مشغول گشته و لشکر فرانس را آنقدر فرصت بدست نیفتاد که طعامی صرف کنند و از رنج
استراحت و رفع خستگی نمایند حضرت امپراطور بسبب خستگی سپاه چند ساعت جنگ را دیرتر از وقتی
که بایست شروع نمود حقیقت امر آنکه در چنین اوقات یک دقیقه و یکساعت وقت را فوت کردن باعث
شکست و هلاکت میگردد مجملا باران نیز منقضای وقت شب در اشتداد بود و در تسکین یافت
لکن ابر و میغ و رطوبت از اول طلوع تا غروب از هوا مرتفع نگشت در آن روز که روز یکشنبه هیجدهم
جون بود بقدر نیم ساعت بظهر مانده حضرت امپراطور امر بجنگ و حمله فرمود در ساعت توپهای
صاعقه بار بآتش افشانی مشغول گشتند و جروم برادر امپراطور ناپلیون بصولت تمام حمله بقلب
لشکر انگلیس برد و بمقابل قلب لشکر انگلیس که عمارت و باغات و خانهها را مستحکم نموده بود در رسید

وار لشکر مزبور کسانیکه در جنگل مکان داشتند تماما بیرون نمودند و هر چه سعی کردند که عمارت
و باغات و خانه صاحبان زراعت را مالک شوند ممکن نگشت جمعی از قراولان خاصه دولت
انگلیس چنان آن استحکامات را محافظت نمودند که رخنه بجمعیت سپاه فرانس ممکن نگشت و لشکر
فرانس مجدداً جد و جهد خود را زیاد نموده بحوالی دیوار باغات رسیدند غافل از اینکه در درازی
جدار زیاده از پنجاه روزنه و مدارک طرد و منع ایشان را مهیا نموده اند در ساعت گلوله توپ
و تفنگ مانند تگرگ بر ایشان بارید و جمع کثیر از ایشان از پای در آمد با اینقدر باز لشکر
فرانس پای نکشیده باستظهار فوج لشکر و پشت بند جنگل که در دست ایشان بود معطل شده
با سوار و توپخانه بقلب تمام از قلب لشکر انگلیس گذشته بیمین ایشان حمله بردند و بیمین لشکر
انگلیس قلعهای مربع از سرباز و توپ ترتیب داده مترصد ایستاده بودند که بدانچه لشکر
فرانس پردازند بمجرد رسیدن عساکر مزبور بمنزل گلوله از طرفین شروع باتش افشانی شد
و از هیچ سمت غلبه و تفوق ظاهر نگشت عاقبت الامر لشکر انگلیس چندان کوشش نمودند
که لشکر فرانس را از خود دور و اتصال بقلب لشکر خود بهم رسانیدند و با ایشان که در خود قوت
فرار یافته امداد نمودند و کولونل چیزنی را با جمعی از قراولان بمعاونت آنجا فرستادند هنگامه
قتال و معرکه جدال اشتداد پذیرفت و آتش توپ و تفنگ بتندی که ما فوق آن متصور
نشود در اشتعال آمد و لشکر فرانس دوباره بقلب لشکر خصم حمله آور شده و چنان حمله نمود
و لشکر انگلیس چنان بمدافعه میشتافتند که عقل نظارگیان خیره و حیران میشد و صدمات
طرفین در زیر بارش گلوله توپ و تفنگ چنان گرم هنگامه شده بود که مانند برگ
درختان بزمین میریختند و مطلقا بیم و هراس بر ایشان نشد و اغتشاش در صفوف ایشان

راه نیافت در اینوقت برخی از لشکر فرانس که چهار تیپ پیاده و جمع کثیری از سواران بودند که همگی
زره پوش و نیزه بر دست داشتند محل سکنای صاحبان زراعت قریه سینت جنین متوجه شدند
و سواران مزبور بهمه جا پیش رو بودند و از پهلوی جاده شهر جنپی در نهایت چالاکی هجوم بردند
در آنمکان تیپلیک تفنگ و طپانچه سواران انگلیس گرفتار گشته و کار بکار از تفنگ و توپ
گذشته بشمشیر کشیدند تا اینکه حمله آوران سواره فرانس را مجبور نموده بمعسکر خود رجعت دادند و توپهای
بزرگ لشکر فرانس سواران و پیادگان مزبور را از شر متعاقبین لشکر انگلیس محافظت نمود و چهار
ستون از سپاه پیاده فرانس مشغول جدال بودند چون سواران لشکر انگلیس را در کشاکش جنگ
دیگر وا دیدند هجوم نموده پیش رفتند و از مسکن صاحبان زراعت لاهی سینت که محل اقامت
لشکر انگلیس بود گذشته افواج ولایت بلجیم را از یکدیگر متفرق ساختند و در مکان قلب
لشکر انگلیس سکنی گزیدند درین اثنا افواج جنرال پیک جنرال پکتان از صف دوم بر داشته
بر ایشان حمله برد که نگذارد در آنجا اقامت کنند و چون بایشان رسیدند یکدفعه شلیک
نموده یک تیپ سوار از سواران خونخوار انگلیس نیز بامداد پیاده اسب تاخته از جنب ستونهای
حمله آوران فرانس تاختن آوردند و در ساعت حمله آوران فرانس در هم شکستند و بسیاری از ایشان
بمعرض تلف آمدند و دو بیرق با دو هزار نفر از ایشان اسیر شدند و فی الحال ایشان را بشهر برکسل فرستادند
و سواران انگلیس اکتفا بر این ننموده از حد خود تجاوز نمودند و داخل سربازان فرانس شدند و از
سپاه فرانس جمعی از سواران نیزه گذار بامداد شتافته افواج سواره انگلیس را بزحمت بسیار از معرکه
پیکار بدر رفتند و اکثر از ایشان مقتول و اسیر و زخمدار گشتند و درین مجادله جنرال پکتان
که یکی از جنرالهای نامدار فرانس بود با جنرال پانسنبی که منصب سپهسالاری سواره داشت

بضرب شمشیر و نیزه از پا در آمدند و لشکر فرانس با زهجوم آورده شده مسکن صاحبان مزارع کوچک
را از تصرف انگلیس بیرون آورده خود متصرف گشتند و بیست نفر تفنگچیان زبده و ماهر
هانوورین را که در آنجا بودند تماما بقتل رسانیدند و قلیل زمانی مکان مزبور بتصرف لشکر فرانس
بود عاقبت لشکر انگلیس بضرب گلوله خمپاره ایشان را از آنجا متحرک ساختند و بعد از اندک
زمانی از جانب بین لشکر انگلیس هنگامه جدال ظاهر گشت و حمله شدیدی از سواران لشکر
فرانس بقلعهای مربع لشکر انگلیس که از سرباز و توپ ترتیب داده بودند اتفاق افتاد
مورخ گوید در هنگامیکه گلوله توپ و تفنگ مانند تگرگ میبارید و گلوله لاینقطع میریخت
افواج سوار فرانس بیجا با حمله بردند و بتوپهائیکه در پیش رو گذاشته بودند رسیدند توپچیان
از بیم جان فرار کرده داخل قلعهای سربازان شدند چون سواران فرانس را فرصت نبود
که توپها را نگاه دارند و یا آتش خانه آنها را میخ کوب کنند لهذا باز توپچیان فرصت یافته
از گریزگاه خود بر سر توپها شتافتند و توپها را پر کرده بگلوله آوران لشکر فرانس انداختند
و سواران زره پوش فرانس از ایشان مخوف نشده حمله بر قلعهای مربع سربازان میبردند
و علی الظاهر ایشان را از پیش بر داشته بوحشت و اضطراب می انداختند مورخ گوید حمله سواران
لشکر فرانس و قبول حمله عساکر انگلیس آن یک مانند موج دریا بود که از طوفان در تلاطم
باشد و این یک مانند کوه گرانی که در برابر آن موج پاید چون لشکر فرانس حمله مینمودند
سپاه انگلیس که از سربازان قلعه مربع ترتیب داده بودند مانند کوه بر جا ایستاده چون
سپاه فرانس نزدیک میرسیدند گلوله و ساچمه توپ و تفنگ چنان می باریدند
که راکب یکطرف میافتاد و اسب بطرفی دیگر میگریخت مورخ گوید که مورخین فرانس چنان

انراز

نوشته اند که سواران زره پوش داخل قلعهای مربع سربازان انگلیس شده ایشان را متفرق ساختند
صاحب منصبان انگلیس که در جنگ حاضر بودند گفته اند که مورخین را قول مقرون بدروغ چاشند
بلی سواران هجوم میآوردند و چنان نزدیک میشدند که یکدیگر را میشناختند لکن نمی توانستند
داخل قلعهای سربازان شوند و قلعه را برهم زنند و همچنین بعضی سواران نزد سربازان چنان پیش
می آمدند که بعد از انداختن تفنگ خود با شمشیر و طپانچه بجنگ اقدام میکردند مجملا سواران فرانس
از صدمه ممانعت لشکر انگلیس منزجر شده دست از کشش و کوشش باز داشتند و در این مقابله
و مقابله سواران فرانس که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده بسیاری از سواران فرانس بمعرض
تلف آمدند و ناپلیون از استقبال سواران خونخوار خود که هنگام فرار او را معین و یار بودند
و لشکر فرانس را مدد کار میآمدند مایوس گردید و پس از آنکه باقی سواران مزبور نیز یکبار رفتند
عساکر فرانس چندی جنگ را منحصر بانداختن گلوله توپهای کلان نمودند قشون انگلستان
برخی بافتادن بر خاک و بعضی پناه جستن در دره و مغاک و بلندی و پستی خود را از شر گلوله
توپ فرانس محافظت نمودند سپاه فرانس مهیا شدند که از مکان دیگر بوضع جدید حمله بلشکر
مزبور نمایند آن زمان بقدر یکساعت بغروب آفتاب مانده بود و هفت ساعت از زمان شروع جنگ
گذشته لشکر فرانس علی التوالی حمله و هجوم میبردند و ممانعت و مدافعت از دشمن میدیدند در مدت
هفت ساعت کوشش و تلاش ثبات قدم و استقامت لشکر انگلیس برتبه بود که بقدر یک اصبع
از مکان توقف خود بعقب نرفتند و قلیل زمانی جنگل اطراف عمارت هوقومنت را بتصرف
آوردند و دوباره لشکر انگلیس از آنجا نیز ایشان را پراکنده نمود و بقدر دو دقیقه هم مسکن
صاحبان زراعت قریه لاهی سنت را اهل فرانس متصرف گشته عساکر انگلیس ایشان را منهزم

ساختند لکن خود ضرر و خسارت بیحد دیدند ده هزار نفر از انکلیس کشته و زخمدار و سایرین نیز
که در میان ایشان مخلوط بودند بسیاری مقتول و زخمدار کردیدند و فرار نمودند و صفوف لشکر مزبور بسیار
ضعیف و زبون کشت و اکثر از ایشان را که زخمدار از میدان جنک بیرون میبردند بجای خود
مراجعت نمی نمودند که خود را بهلاکت تهلکه کشند و از لشکر فرانسه پانزده هزار نفر کشته شدند
و دو هزار نفر کرفتار آمدند در هنکام از پهلوی یمین خود آواز توپ و تفنک لشکر پروس
شنیدند تفصیل این آنکه قبل از وقت چنانچه مذکور شد دوک ولنکتان از مرشل بلوچر اظهار
نمود که امداد باو رساند و مرشل مزبور نیز متعهد شده بود که زود بموجب کارزار حاضر آید مرشل
بلوچر بوفای عهد خود صبح بیست و هفتم جوزا ابو اجیجی جنرال بلو را که در جنک لقنی
داخل هنکامه نشده و صدمه بایشان وارد نیامده بود روانه نمود که خود را بتعجیل بلشکر انکلیس
رساند و از جنب و خلف سپاه فرانسه حمله برد اکرچه فاصله افواج مزبور با عساکر انکلیس زیاده
از چهار فرسنک نبود لکن بلندی و پستی اکثر زمین و بدی معابر از شدت باران ایشان را
از زود رسیدن مانع کشت و بیشتر حمل و نقل توپخانه ایشان را معطل داشت و علاوه بر اینها
صبح زود صدای شلیکی از شهر ووری که در عرض راه واقع بود بکوش ایشان رسید و از خوف
لابد شده از بیراهه بزحمت تمام خود را بمعسکر انکلیس رسانیدند و چهار ساعت و نیم از ظهر
کذشته بود که جنرال بلو آمدن خود را از دور بشلیک توپ بجنکیان عرصه کارزار آشکار
نمود حضرت امپراطور آکاه از این اوضاع کشت جوق ششم لشکر فرانس را که بمدد نکاه داشته
بود امر فرمود که مقابل لشکر پروس رود و او را مانع از پیش آمدن شود و چون پیش قراول
سپاه پروس بآن مکان رسید جوق ششم چند دقیقه ایشان را ممانعت نمودند چون جوق

اول

اول و دویم لشکر پروس رسیدند و جوق ششم نیز وارد شدند و خواستند که خود را بانضمام که
مقصود است رسانند علی الفور از عقب ایشان حمله افواج مرشل قروچی ظاهر کشت سبق ذکر
یافت که مرشل مزبور را امپراطور با سی و دو هزار نفر صالدات جرار و توپخانه بسیار مامور ساخته
بود که لشکر بلوچر را تعاقب کند و او خبط کرده که چنان تصور نموده بود که جوق ششم سپاه
جنرال بلو تمامی لشکر مرشل بلوچر است که او تعاقب نموده مرشل بلوچر مانند سایر سرداران
کم تجربه که در چنین مقام مشوش و مضطرب شوند علامات تعجیل و تردید از وجنات احوال
او ظاهر نیامد بل دلیرانه فی الحال حکم بلشکر فرستاد و بجنرال تیلمن که سردار جوق سیم بود پیغام
داد که بهر طریق تواند خود را بسمت رود خانه دیل کشیده و در برابر خصم هرچه تواند ممانعت
کند و اکر مجموع لشکر خود را بکشتن دهد باید بسمت لشکر پروس و معسکر انکلیس فرار نماید تا
مرشل بلوچر امداد برای جوق ششم فرستند بر حسب حکم او لشکر بدون درنک پیش از آنکه کار
انکلیس از دست رود بموجب کارزار روان کشت و مرشل بلوچر آکاه این بود که در واترلو کار
جنک برسیدن او چنان قطع و فصل خواهد شد که اکر در مکان دیکر هر نوع شکست و فتح
مر او را روی دهد چندان وقعی بر آن نخواهد ماند بالجمله بقدر یکساعت بغروب آفتاب مانده بود
که جوق دویم لشکر پروس از قریه اوهین کذشته متصل بیسار لشکر انکلیس کردید در آن اثنا
جنرال بلو نیز از قریه چپل لمبرت کذشته و از دره که اسم آنرا فریشمونت میکویند عبور نمود
و خود را بپهلوی راست و عقب لشکر فرانس رسانید و در این وقت بر عموم لشکر فرانس و انکلیس
معلوم و آشکار کشت که مرشل بلوچر با لشکر تازه دم پروس وارد شده بصولت و هیبت
تمام مشغول جنک خواهد کشت و حضرت امپراطور هنوز اندک رمقی در لشکر خود استنباط میکرد

که تواند با لشکر پروس مقابل شود یا خواهد از میدان جنگ کناره جوید و قراول خاصه او که برگزیده
و منتخب بودند هنوز بهیچوجه من الوجوه مدخلیت در جنگ ننموده در قوه داشتند که اگر خواهد
خود را از عرصه کارزار بیرون کشد و لشکر را از رزمگاه بیرون برد در جنگ گریز و فرار ایشان
توانند بمحافظت اقدام نمایند و چون ناپلیون میدانست که در آن روز یا باید خود تمام شود
یا کار خصم را با تمام رساند و از هیچ طرف امداد بجهت او متصور نبود مگر آنکه جنرال گروچی
بایست باو ملحق شود و لشکر او قوت یابد و او نیز خطا نموده خود را در جنگ جوق تسلیم لشکر
پروس بگمان آنکه تمامی لشکر پروس میباشند معطل نمود و چنان دانست که لشکر پروس
را معطل نموده عساکر روسیه نیز از حدود رین بتعجیل تمام میآمدند که خود را امکان جنگ
و تسخیر ولایات فرانس سازند و ارکان جمهوریه در شهر پاریس بنای فتنه و فساد نهاده
در فکر خرابی بنیان سلطنت ناپلیون بودند و در حقیقت قوت کار و رونق امر ناپلیون
منوط بفتح آن روز بود بنا بر این اوضاع ناپلیون مصمم گشت که قبل از آنکه لشکر پروس تماما ملحق
بلشکر انگلیس شوند عساکر انگلیس را بهر طریق است هجوم برده از مکانهای خود حرکت دهد بلکه
باین وسیله تواند اتصال این دو لشکر را منفصل سازد در حوالی غروب آفتاب امر فرمود
که قراولان خاصه در پیش روی خود دو ستون ترتیب دادند و هر دو را بمارشال نی سپرده
و خواهش نمود که این لشکر پروس که کنون بمیدان جنگ رسیده آن لشکر است که جنرال
گروچی بتعاقب ایشان مامور شده بود و ایشان از پیش روی او فرار کرده باینجا آمده اند
و کنون یا ساعت دیگر جنرال گروچی نیز با سپاه خود از عقب ایشان خواهد رسید و باید
تا رسیدن او شما نیز اهتمام کرده لشکر انگلیس را از پیش بردارید که فراری دو لشکر پروس

وانگلیس

و انگلیس بیکدیگر ملحق نشوند مورخ گوید حضرت امپراطور چهار رتب از قراولان را پشت بند ایشان قرار
داده امر فرمود که رفقا و همراهان یکدیگر را از شر گلوله خصم محافظت نمایند قراولان خاصه
بصولت و صلابت هرچه تمامتر حملهای پی در پی بردند و کاری از پیش نبرده بعقب آمدند و یکه
قراولان خاصه حمله بردند و لشکر انگلیس ایشان را ممانعت نمودند که اوضاع لشکر انگلیس را فی الجمله
اختلال حاصل شده و در مقام حمله خصم بر روی لشکر انگلیس بطریق قوسی از دایره که در ابتدای
جنگ محدب آن بطرف دشمن بود چنانچه آن از جا حرکت کرده بطریق پس رفتند که محدبیت
آن قوس متفرق شده و در قوس بسمت دشمن اتفاق افتاد و قطب از دشمن دور و جانبین
نزدیک باو شده و از جهت پهلوی راست لشکر انگلیس چنان نزدیک بعساکر فرانس گردید که
گلوله توپ و تفنگ ایشان با تمام بیان حمله آوران لشکر فرانس میریخت و از مرتفعات نیز
هرچه گلوله توپ و خمپاره و تفنگ بیاد انداختند بلشکر فرانس بر میخورد و لشکر انگلیس جهت اینکه
حمله آوران فرانس را مغلوب سازند صفوف را چهار قطار پشت یکدیگر ترتیب دادند و چون
جمیع قراولان فرانس نزدیک صفوف انگلیس رسیدند تفنگ و طپانچه خود را انداخته از صفوف
انگلیس علی الاتصال گلوله باریدن گرفت و هوا را تیره و تار نموده بود عاقبت لشکر انگلیس پیش
حرکت نمودند بطوریکه از دو طرف میل بطرف ستونهای قراول فرانس کردند که ایشان را احاطه
نمایند قراولان مزبور با رشادت و جلادت تمام ستونها را بصفوف مبدل ساخته که طول
در برابر روی صف وسیع واقع شود که انگلیس نتوانند جوانب ایشان را احاطه نماید لشکر فرانس چون
در کوشش بودند که از ستون بصف مبدل شوند در آن بین گلوله توپ و تفنگ انگلیس اغتشاش
کلی در جوقهای فرانس روی داد و در مقام اغتشاش کلی همگی گرد آمده بهم آمیختند لیکن گلوله

توپ و تفنگ با ایشان انداخته شد که از پیش روی لشکر انگلیس بعقب آمدند و این سعی و کوشش
آخر بود که از لشکر فرانسه بعمل آمد چون حضرت امپراطور صورت احوال را بدین منوال ملاحظه
فرمود احکام بر عموم لشکر فرستاده و فرمان داد که ترک میدان جنگ گویند و از عرصه
کارزار و قتال بیرون روند و بجنگ گریز جان از هلاک بدر برند و جهت محافظت راه
گریز لشکر و نگاهداشتن پیشروی متعاقبین چهار تیپ از قراول خاصه قدیم باقی مانده بود
که دیگران کشته شده و آن چهار تیپ بحکم امپراطور قلعهای مربع ترتیب داده در برابر متعاقبین
محکم و استوار ایستادند و پای ثبات نهادند دوک ولینگتن بر مجموع لشکر خود حکم داد که
حرکت کرده پیش روند و از هر طرف بحمله و هجوم مشغول شوند لهذا از هر طرف چنان زور
آور شدند که جنگیان فرانسه تاب مقاومت نیاوردند و قلعهای سربازان ایشان نیز
پریشان گشت سرشکر نی بسیار جد و جهد بعمل آورد و مقصود او حاصل نگردید عاقبت اسب
او کشته گشت و پیاده شمشیر بدست گرفته تا خاتمه کار در پیش صفوف حرب بجدال
مبادرت نمود مورخ گوید چنان شهرت یافت که از هر طرف سپاه انگلیس تکلیف بقراولان
خاصه امپراطوری کردند که اسلحه حرب را فرو گذارند و در امان باشند در جواب فریاد از
ایشان برآمد که قراول خاصه امپراطور با تمام کشته شدن را حاضرند و بکلی مقتول میکردند
و هرگز اسلحه حرب را نیفکندند و تسلیم دشمن نمی شوند و بعضی گفته اند که قراولانی در همان
حال رو بیکدیگر کرده تفنگ خود را بیکدیگر انداخته تا همگی کشته شدند و خود را از گرفتاری
لشکر انگلیس مستخلص ساختند مورخ را عقیده آنست که هیچیک از این روایات را اصلی
نیست و اهل فرانسه از راه اغراق و غیرت چنین شهرت داده اند در مقام انصاف

مرتبه بشارت قراولان خاصه امپراطوری را انکار نتوان نمود و غیرت و حمیت ایشان را پوشیده
نمیشود و در شدت خاصه در جنگ واترلو که نهایت تهور و دلیری و ثبات از ایشان مشهود گردید
استناد چنین عمل که دیوانگی و جنون مستلزم آنست بچنین اشخاص صحیح و پسندیده نیست مورخ
گوید چون قراولان خاصه امپراطور را شکست روی داد جنرال بلو فرصت یافته لشکر خود را
در یک مکان مجتمع نمود و حمله برده قریه پلانچوا را که در پشت صفوف فرانسه واقع و در تصرف
ایشان بود بتصرف خود آورد و بنای شلیک بجناح یمین لشکر فرانسه نهاد و توپها را چنان
نزدیک گذاشته با تش افشانی مشغول بود که مجال حرکت بر لشکر فرانسه نماند و لشکر انگلیس نیز
که بتعاقب منهزمین با شتاب میرفتند جرأت عبور نمودند بدین ملاحظه انداختن گلوله توپ را
موقوف داشتند و سپاه انگلیس و پروس بخط منحنی در حرکت آمده در سر تقاطع یکه قبل از آن در تصرف
لشکر فرانسه بود یکدیگر را ملاقات نمودند و با آواز بلند مبارکباد گفتند در این حالت لشکر فرانسه تمامه
شکست یافته بود سرشکر بلوچر و دوک ولینگتن را چون ملاقات واقع شد چنین قرار دادند که
لشکر پروس تازه دم میباشند و خستگی ندارند لهذا بتعاقب عساکر فرانسه بپردازند و این خدمت
آن زمان در قوه لشکر انگلیس نبود چه اکثر ساعات متصل در جنگ و خسته و وامانده شده بودند
مورخ گوید که مادام جنگ حضرت امپراطور بسیار گشاده روی و خوش ضمیر بود و در سر تقاطع
لابل الاینس که نزدیک قلب لشکر و تقریبا بنیم فرسنگ از میدان جنگ سابق ایستاده
مشاهده مینمود و اوضاع جنگ را ملاحظه میفرمود و از کشته شدن سپاه خود مطلقا اظهار فسردگی
و اضطراب نمیکرد و حرکات تمامی لشکر را مخروم نامیده بمرکز جنگ و ثبات قدم لشکر انگلیس را تحسین
و توصیف مینمود هنگامیکه قراولان خاصه خود را صف آرائی میکرد که مامور جنگ نماید از مکان خود

بفرود آمد نزدیک ایشان ایستاد و فرمایش دستورالعملها بایشان نمود و بپروس حمله امر فرمود و دور
بین در دست گرفته بدقت تمام مجادلهٔ ایشان را ملاحظه نمود و تحسین و آفرین بدیشان میفرمود چنان
مشغول نظاره بود که یکی از جوانان سپاه المانی بزرگ هرچه خواست که این فقره را بعرض رساند
که لشکر پروس بحوالی میمنهٔ لشکر فرانس رسیده است عاقبت الامر چون ناپلیون دید که افواج
قراولان خاصه او بهم آمیخته و مغشوش گشته‌اند در ساعت رنگ رخسار او مانند رخسار مردگان
شده گردید و چنان افسرده گشت که مطلقا تکلم ننمود و بعد از مدتی بهمراهان خود فرمود که افواج
قراولان بهم آمیخت اکنون رشته کار را از دست رفت و علاج پذیر نیست فی الحال سوار شده
از عرصه کارزار بیرون رفت و بجز اهل حرب نیز در هیچ مکان درنگ نکرد تا اینکه بشهر شارلروا
که از شهرهای مملکت نذرلند است رسید در مرغزاری از اسب فرود آمده در خیمه که جهت او برپا نموده
بودند قرار یافت مارشال بلوچر بتعاقب هزیمت یافتگان مشغول گشت و تمامی سواران خود را بتعجیل
مامور نمود که لشکر فرانس را فرصت ندهند و آرام و آسایش از ایشان قطع نمایند چون لشکر فرانس
بشهر جنپی رسید خواست در آنجا متحصن شده خودداری نمایند و پل رودخانه را که راه عبور
خصم بود مضبوط کنند و کوچهای شهر را سد بندی نمایند لکن لشکر پروس زود از تعاقب رسیده
نگذاشت که مقصود ایشان بعمل آید بعضی ... و ایشان را از شهر اخراج نمودند اگرچه لشکر فرانسه را در قوه
بود که در مقابل دشمن ایستاده محاربه کنند لکن بی نظمی و پریشانی ایشان بمرتبه شده بود که بقاعده
و قانون نظام حرکت نمی‌توانستند نمود در میدان جنگ یکصد و پنجاه عراده توپ فرانس غنیمت
لشکر انگلیس گردید و معادل همین مقدار نیز هنگام تعاقب بتصرف سپاه پروس آمد و مجموع عرادهای
آذوقه و ادوات حرب و ملبوس و غیره و کالسکهٔ امپراطور ناپلیون که از ظروف و عجایب و نفایس

جهان

جهان و بسیار ثمین و گران بها بود بدست لشکر پروس افتاد و در صندوق کالسکه اعلام نامه دیدند که
ناپلیون بخط خود نوشته که فردای روز جنگ بشهر پاریس ارسال دارد و مضامین آن اخبار را به
تعجب آورد با جمله خسارتی که در جنگ واطرلو بلشکر انگلیس رسید از قرار تقریر و تحریر دوک ولینگتن
که اغراق و تکلف در نیست بموجب است که یکصد نفر از سرکردگان بزرگ و کوچک کشته و زخمدار گردیده
بودند و اکثرشان نیز بعد از جنگ مشرف بموت بودند و پانزده هزار نفر سرباز و سربازان
پروس و سایر از انگلیس کشته و زخمدار شده و چند نفر سردار و صاحبمنصبان نامدار بزرگ معرض
تلف آمدند و دوک ولینگتن خود و یکی از رفیقان او بسلامت ماندند و زخمدار نگردیدند مورخ
گوید منافع کلی و اموال بسیار روز جنگ واطرلو بود که هلاکت نوجوانان انگلیس را اهل آن
کشور متحمل شدند و بسیار مشکل است که مرتبه خسارت اهل فرانس را در آن محاربه بتحریر و تقریر توان
در آورد سی و پنج هزار نفر در عرصه جنگ و عرض راه هنگام گریز مقتول شدند و ترک وطن
گفته بممالک دیگر رفتند مجملا از هفتاد هزار نفر لشکر فرانس که در آن جنگ حاضر بودند بعد از مدت
زمانی سی و پنج هزار نفر از ایشان فراهم آمد و مابقی کشته گشته و جلای وطن اختیار نمودند فصل
پانزدهم در بیان ورود امپراطور ناپلیون بشهر پاریس و انعقاد مجلس وکلای رعیت و وزرا و امرا
و اعیان و اشراف و استعفای امپراطور ناپلیون از سلطنت مشروط باینکه پسر او را امپراطور
نامند و ناپلیون ثانی خوانند و سایر گذارشات مورخ گوید که هرچه از لشکر فرانس از جنگ واطرلو
جان بدر بردند بسمت فرانس فرار نمودند امپراطور ناپلیون خود نیز هزیمت نموده بشهر شارلروا
در آمد و از آنجا نیز بجانب شهر فلیپ ویل که از بلاد فرانس است روی نمود که با لشکر مارشال گروچی
ملحق گردد و بجنگ اقدام کند ولیکن علی التوالی خبر رسید که لشکر پروس بشهر شارلروا در آمده و ...

و در شکل فرقه چی شکست یافته لشکر او بالکلیه متفرق گشته خود نیز دستگیر شده است امپراطور
ناپلیون از استماع این خبر فتح غریب فرموده احکام نوشت که سرداران وی بقیه لشکر را
جمع آورده و بشهر آورده آیند و خود بچاپاری بشهر پاریس روان گشت مورخ گوید در نوزدهم
ماه جون مطابق بیست و هشتم جوزا در شهر پاریس بحث وصول خبر فتح لقینی بقصد توپ افکندند
و مژده فتح انگار را گوشزد دور و نزدیک نموده نامه اخبار را از فتوحات امپراطور ناپلیون
و لشکر فرانس مشحون کردند و صبح روز بیست و یکم جون مطابق بیست و نهم جوزا بآشکار
و پنهان میان اهل شهر شهرت یافت که حضرت امپراطور با نواده از جنگ هزیمت نموده شب
گذشته وارد شهر و اکنون در عمارت سلطانی متمکن است در ظرف دو ساعت شکست لشکر
فرانس و کریز حضرت امپراطور در شهر اشتهار یافت عقلای جمهوریه را دگرباره فرصت
بدست افتاده و خیرخواهان پادشاه سابق را بهانه بچنگ آمد عموما بر خود لازم شمردند که
مجددا اوضاعی فراهم کنند که خود را از امپراطور مستخلص نمایند لاجرم مصلحت خانهای دولت
بتعجیل تمام منعقد گشت که چاره اندیشند تا چهار ساعت در گفت و شنود بودند که کرنوت
و کالین کورت و دیوانست و دوشن و لوسین برادر امپراطور بتالار مصلحت خانه درآمدند
و گذارش جنگ و شکست لشکر فرانس را علی التفصیل بحضار مجلس القا کردند و از آن پس گزارش نمودند
که حضرت امپراطور ما چهار تن وزرا را مامور و ماذون داشته است که با ملوک متفقه گفتگوی
مصالحه نمائیم اکنون بجهة اعلام و بشارت خبر مصالحه نزد شما آمده ایم حضار مجلس پس از استماع
آن در جواب وزرای مزبور گفتند که ما را دست آویزی نیست که توانیم بنام حضرت امپراطور
ملوک متفقه را بمصالحه تکلیف کنیم چه ایشان وی را سلطان ندانند و بدفع او اقدام و اتفاق

نموده اند و بنا در مصالحه میان فرنگستان عظیم لوسین پس از استماع این سخنان دریافت نمود که
اهل مجلس را اراده آنست که خود را از امپراطور ناپلیون کناره گیرند و بنای تازه نهند لسانا
مخالفت نموده زبان بنصیحت گشود و بوفق و وفای برادر خود ترغیبشان نمود جواب گفتند که ما
همواره با وی وفا نموده ایم و در رکاب او در ریگستان مصر رفته ایم و تلخی و سرمای بلاد
روس مبتلا گشته ایم و استخوان مردگان فرانس که در هر مملکت ریخته تصدیق وفای با امپراطور
شهادت دهد اکنون مقتضای وفا آنست که از سلطنت استعفا کند و امنای دولت را
با حوال خود گذارد که بفراغت توانند با ملوک متفقه بنای مصالحه گذارند مجلس از گفت و شنود
مانده پنج نفر از وکلای مملکت را مقرر داشتند که با وزرا شور و مصلحت نمایند بعد از گفت و شنود
آرا بدان متفق گشت که امپراطور ناپلیون مجددا استعفا کند حضرت امپراطور ناپلیون در
شب بیست و نهم جوزا مجلس شوری آراست وزرا و امرای دولت در آن مجلس اجتماع نمودند
گفت و شنود بسیار نمودند وکیل ولایات ینگی دنیای شمالی عرض کرد که امپراطور
ناپلیون بولایات ینگی دنیا رود عرض او مقبول نیفتاد و نیز هر چه امپراطور وزرا و وکلا را
تهیه وجه نقد و سرباز تکلیف نمود که در مملکت موجود هستند و بجنگ اقدام کنند مفید نیفتاد
لاجرم استعفانامه بدین مضمون نگاشت که ای اهالی فرانس در بدایت جنگ مطمئن بودم که شما
اتفاق خواهید نمود مقصود و منظور شما با من متحد خواهد گشت در فتح و شکست با من همراهی
و هم عهد و معین و ناصر من خواهید بود بجهت چشم از جمیع تکالیف ملوک متفقه پوشیده
در راه نام و ننگ دولت فرانس بجان و دل کوشیدم اکنون که اوضاع من دگرگون
شده و شما بر اهتمام در مهام من نمی‌نمائید ناگزیرم که خود را مخذول و مقهور دشمنان فرانس نمایم

واگر فی الواقع آنچه دشمنان درباره من میگویند مقرون بصدق بود بر ایشان نیز لازم است که
معاً اکنون بر اعتزال من از سلطنت سعی نمایند بناء علی هذا المراتب فرزند خود را بامپراطور ناپلیون
دویم ملقب نمودم و بامپراطوری مملکت فرانس برگزیدم ازین پس وزرای دولت فرانس
مادونند که تا ورود ملکه فرزند من فرانس از مملکت نمسه و استقرار بر سریر سلطنت بعبارت
بحل و عقد امور دولت پردازند در تغییر و تبدیل امور و قبض و بسط مهام در ایام غیبت
وی امنای مستعار باشند و بلوازم امور خود اقدام کنند و چاره تا زمان حضور وی و تعهد
معین کنند که از جانب وی بانجام مهام مملکت پردازد و نیز تکلیف من بشما این است که عموما
بجهت رفاه خلق با یکدیگر متفق و متحد باشید که توانید مانند سایر ممالک فرنگستان باختیار
و اقتدار بلوازم مملکت داری قیام و اقدام نمائید چون حضرت امپراطور استعفانامه را بدین
تفصیل نوشت و بحضار مجلس دیوان فرستاد امنای دولت از روی اجرای آداب و رسوم
ارادت باظهار شکر این عنایت چند تن از اعاظم و اعیان دولت را بحضور امپراطور
فرستادند و وی بدیشان فرمود که باید باصحاب دیوانخانها این معنی معلوم و محقق باشد
که استعفای من استعفای مشروطه است بشرط امپراطوری فرزند خود از سلطنت گذشتم
و او را بجای خود مستقر داشتم مجملا مقارن این احوال خبر رسید که مرشال قروچی که در کنار
رود خانه دیل بحکم امپراطور توقف نموده بود معادل شصت هزار لشکر ابوالجمع خود را بدون
آسیب و زیان بشهر لون رسانده است از ابلاغ این خبر خیرخواهان ناپلیون از عجب و سپاه
بغایت مشعوف و مسرور گشتند امپراطور ناپلیون از امنای دولت تمنا نمود که وی نیز
مانند سایر سرداران داخل لشکر فرانس شود و در حفظ و حراست پایتخت مملکت که بفرزند

وی تعلق یافته بپردازد امنای دولت تمنای وی را مضایقه داشتند بعلت که لشکری که از جنگ واترلو
بازگشت نموده با لشکر ابوالجمع قروچی که در خارج شهر پاریس مجتمع بودند از شکست خود متأثر
و اندوهناک شده اند، وی حسبت همهمه بنیاد کردند که حضرت امپراطور بمیان ایشان رود و بهر
طریقی که خواهد بجنگ خصم ایشان را زاره نمائی کند امپراطور ناپلیون نیز بدان مایل گشت که بار دیگر
سپهسالاری لشکر فرانس اقدام کند امنای دولت و وکلای رعیت دانستند که اگر امپراطور
در شهر توقف کند باز هنگامه بپا خواهد نمود و خود را میان لشکر خواهد رساند لهذا در دیوانخانه
اجتماع نموده که وی را از آن خیال بازدارند لاجرم امپراطور را تکلیف نمودند که از شهر پاریس
حرکت فرماید بعمارت مل میسان تشریف فرما شود حضرت امپراطور اطاعت وزرای
مستعار که خود از جانب فرزند خود تعیین نموده بجای آورده بعمارت مزبور شتافت
مقارن این احوال عساکر پروس و انگلیس نزدیک شهر پاریس آمدند امپراطور مجددا از
وزرای دولت اجازت خواست که مانند سپهسالاری از جانب فرزند خود بر سر لشکر مزبور
رود و با بلوچر مقابل شود و جنگ کند و چنان میدانست که این نوبت تمنای وی مقبول
خواهد گشت خلاف آن معمول آمده جنرال بیکر مامور شد که امپراطور را از عمارت مل میسان
نیز حرکت دهد و در رکاب وی بشهر راچفار رود و امپراطور از عمارت مزبور نیز در بیستم
جولای مطابق دوازدهم سرطان وارد شهر راچفار گردیده در شانزدهم شهر مزبور بنا
بر قراری که مابین عساکر متفقه و امنای دولت مستعار فرانس که ناپلیون خود تعیین نموده بود
واقع گردیده شهر پاریس بتصرف عساکر متفقه در آمد و لشکر فرانس از شهر حرکت نموده بسمت
رود لایر مسکن گزیدند و امنای مستعار مجددا مجلس شوری آراسته بحل و عقد امور

اشتغال داشتند تا از جانب ملوک متفقه احکام صادر گشت که از امنای مستعار دولت فرانسه که
امپراطور ناپلیون ایشان را تعیین نموده هرچه احکام صادر شود ممضی نگردد و اعلام داشتند که
لوئیس هجدهم درین دو روزه وارد پای تخت خود خواهد گشت و بر سریر سلطنت متمکن خواهد
شد بعد از ورود وی با امنای دولت او در باب امور مملکت فرانسه گفتگو خواهد شد مورخ
گوید بدین سبب مجمع امرا اختلال حاصل گشت و امنای مستعار متفرق شدند امور دولت
در آن اوقات بوکلای رعایا میگذشت و ایشان هر روز در مجمع خاص خود نشسته قرار
امورات میدادند در هشتم ماه جولای مطابق هفدهم سرطان لوئیس هجدهم مجدداً وارد پای تخت
مملکت موروثی خود گشت و بار دیگر تاج سلطنت بر سر نهاد و بر اورنگ شهریاری متمکن گردید
امپراطور ناپلیون چون شهر رچفارد وارد گردید تدارک نموده بودند که بسمت ینگی دنیا روان شود
و چهار پنج کشتی جنگی و غیره موجود نموده بودند که او را از بندر رچفارد به سواحل ینگی دنیا رسانند
ولیکن ناپلیون قبل از وقت خود بیکیفیت که مرا اعتقاد آن است که هر دریا و رودی که کشتی
بر آن توان راند بیقین کشتیهای دولت انگلیس در آن عبور نموده یا لنگر افکنده اند تفصیل این
اجمال آنکه چون کیفیت شکست ناپلیون بامیران جهازات جنگی انگلیس رسید در ساعت احکام اطراف
صادر نمودند که حدود غربی مملکت فرانسه را از ابتدا تا انتها بگیرند که ناپلیون اگر خواهد فرار کند در روی
آب وی را بدست آورند از جمله کپیتان میتلند را از جانب لارد کیث که امیر جهازات
جنگی انگلیس بود حکم رسید که با کشتی جنگی خود و دو کشتی معتمد دیگر مستحفظ بندر رچفارد شود و نگذارد
کشتی بدون آنکه بدقت ملاحظه نمایند که چه در بار دارد و که بر آن نشسته بگذرد و اگر ناپلیون
با من تبع خود در آنجا وارد باشند و بدست آیند مأمور شده که وی را بکشتی موسوم به بلرافان

که در تحت اختیار وی است در آورد و بدقت تمام وی را در حبس محافظت کند و آنگاه کپیتان مزبور
خود را بهر یک از بندرات انگلیس که نزدیکتر است رساند و کیفیت را بصاحب منصب بندر مزبور معلوم
کند و چنان بوی اعلام نماید و بنویسد که احدی آگاه نگردد و نیز کیفیت مزبور را بلارد کیث امیر
جهازات بنویسد و مصحوب صاحب منصبی ارسال دارد و صاحب منصب مذکور قدغن نماید که کیفیت امور را
پوشیده و مخفی دارد بالجمله کپیتان مزبور با کشتی بحوالی بندر رچفارد رسید امپراطور ناپلیون
از کیفیت مزبور بهیچوجه استحضار نداشت او را چند نوبت تکلیف نمودند که تبدیل لباس کند و بکشتی
تجارتی نشسته بسمت ینگی دنیا روان شود ولیکن پسند خاطر وی نیفتاد عاقبت کار بدان
منجر گشت که بکپیتان میتلند بنای مراوده نهد و خود را بجوانمردی دولت انگلیس واگذارد
بنا علیه در دهم ماه جولای مطابق نوزدهم سرطان جنرال سوری و مرشل لاگنت بابت
آوردن آنکه از دولت انگلیس بلیط و اجازه نامه بوی رسد زیرا که انگلیس نیز وعده نموده بودند
که وی را اجازه نامه بوی رسانند بکشتی موسوم به بلرافان رفتند و کپیتان کشتی مزبور در جواب
گفت که اگر دولت انگلیس اجازت دهد که ناپلیون بینگی دنیا رود امپراطور ناپلیون دولت انگلیس را
بچه مطمئن و متقاعد خواهد نمود که دیگر باره از آنجا بفرانس معاودت ننماید و فرنگستان را آشوب
نیفکند جنرال سوری و مرشل لاگنت گفتند که در نوبت اول حضرت امپراطور که استعفا نمود
فتنه و هنگامه برانگیختند و سایر رجال دولت باعث گردیده اهل مملکت مستحضر نمودند اکنون
ناپلیون بخواهش خود استعفا نموده میخواهد بینگی دنیا رود و در آنجا گوشه نشینی اختیار کند کپیتان
میتلند گفت بمملکت انگلیس میرود که در آن مملکت آزادی آسایش گزیند مجملاً پس از گفت
و شنود بسیار جنرالان مذکور باز گشت نموده ماجرا را بامپراطور عرضه نمودند امپراطور ناپلیون

مراسله بمضمون بولیعهد انگلستان نگاشت و مصحوب جنرال فارقاد انفاد داشت
که نواب همایون ولیعهد انگلستان اظهار میشود که بنابر معاندت و هنگامه که موجب خرابی
مملکت فرانس بود و بنا بخصومت قرالات معظم فرنگستان این سلطنت را باتمام رسانیدم
و کنون آمده ام که خودرا مانند تمیستاقلس بجوانمردی دولت انگلیس سپارم و خودرا بحمایت
قوانین انگلستان سپرده واگذار نمودم حالیا توقع من از نواب همایون شما که قوی تر
و جوانمردتر دشمنان من بوده اید آنکست که بقانون انگلستان در حق من رفتار نماید
و تاریخ مراسله سیزدهم جولای یکهزار و هشتصد و پانزده مطابق بیست و دوم سرطان یکهزار و
دویست و سی هجریست بالجمله امپراطور ناپلیون در بیست و چهارم سرطان سال مزبور
خاک فرانس را وداع نموده بکشتی جنگی انگلیس موسوم به بلرافان درآمد و در خدمت وی چهار
نفر از سرداران باحقوق بودند یکی برترند با زن و سه فرزند دوم سورین با زن و یک
فرزند سیم جنرال الب منند چهارم مانتالان و از وزرا امیر لاکیث ملتزم خدمت گردید
پسر وی که صندوق دار امپراطور بود نیز ملتزم گشت و جز ایشان نه تن صاحبمنصب و سی و نه
تن از خاندان حضرت امپراطور همراه بودند هنگامی که از کشتی فرانس برآمد که بکشتی انگلیس رود
غلغله و شیون از اهل کشتی بلند گشت و آواز گریه و ناله برآمد بزرگ کشتی انگلیس پیش دوید که
استقبال امپراطور کند چنانی آهسته و طرزی خوش فرمود که بانگلستان آمده ام که
خودرا بولیعهد دولت انگلیس سپارم مجملا کشتی انگلیس در حال بادبان گشوده وارد بندر ترز
توقف شد و لنگر افکند فورا احکام از امرای کشتی رسید که احدی از آنجا داخل در هر پایه و منصب
که بود ماذون نیست که بکشتی وی رود فردای روز مزبور حکم رسید که کشتی از آنجا حرکت

کند

Bellerophon

Bertrand

کند بخلیج پلیموث درآید مورخ گوید چندان کشتی و زورق و ناو در اطراف کشتی ناپلیون بجهت
تماشای آن سلطان مقتدر جمع گشته بود که از حد و حصر بیرون بود و سپهسالار دریا امر نمود که
ازدحام نظارگیان را ممانعت نمایند زورقها تعیین شد و از هر طرف مردم را میراندند فایده
نمینمود عاقبت چاره منحصر گشته بانداختن تفنگ نظارگیان را دور مینمودند تا آنکه روز
سلخ ماه جولای یکی از مستوفیان دولت انگلیس وارد و حکم آورد که ناپلیون و متعلقان
وی را بجزیره سنت هلینه برند و حکم دولت را بناپلیون خوانده از استماع آن آه از نهاد
وی برآمده اظهار و اصرار نمود که دولت انگلیس نبایست اینگونه رفتار با من معمول دارد
و با من مانند اسیرانی که در جنگ گرفتار گشته اند رفتار نماید و فرمود که هنوز پرچم لوای عقاب
پیکر من در حرکت است که من بکشتی انگلیس درآمده ام و لشکر نیز طالبند که من سپهسالاری ایشان را
قبول کنم و بوصه جنگستان ره نمائی نمایم در چنین حالتی اراده کشتی انگلیس نمودم و هرچه
اصرار فرمود که بزرگ کشتی عهد و شرط نمود که مرا مانند یکی از سیاحان غریب بخاک انگلیس
رساند باید بشرط خود عمل نماید و بعهد خود وفا کند چاره پذیر نگشت عاقبت ملتجی گشته از
کشتی بلرافان برآمده بکشتی موسوم بنارثمبرلند درآمد و روانه سنت هلینه گشت و مستر اومیره
را که از اطبای انگلیس بود خواهش نمود که با وی رود که در سفر دریا مراقب استقامت مزاج
وی بود هنگام ورود امپراطور بکشتی اوضاع صندوقخانه ویرا که ملاحظه نمودند چهار هزار
لویث وجه نقد با وی دیدند آنرا نیز از بیم آنکه بتاراج و قراولان دهد و برشوت از آن
ورطه بدر سر خارج گردد گرفتن ضبط نمود و بجنب سپرد که بنام دولت است هر وقت ضرور
شود عهد سازی کرده و بناظر و صندوقدار امپراطور سفارش نمود که هر اوقات خرج

[illegible]

a dieu terre chérie à
dieu terre des braves, quelques
traitres de moin, et tu
serais encore la meilleur
nation du monde,

لازم می آید اتفاق افتد و چه از وی بازیافت کند در پانزدهم ماه آقوست کشتی ناپلیون بجزیره سنت هلنه
وارد گشت و حکم از دولت انگلیس صدور یافته بود که حضرت امپراطور چندان در کشتی انگلیس توقف
نماید که در جزیره مزبور عمارتی شایسته اقتدار و احتشام وی بنا کنند چون انجام عمارت
بطول می انجامید و بایست عمارت از چوب بنا نمایند و در کشتی نهاده بیاورند
سر جارج کوکبارن توقف امپراطور را در کشتی نظر بحفظ صحت مزاج وی مصلحت ندانسته
امپراطور را بر آن شد که بجزیره برد و ماوای ایشان را مهیا کند تا عمارتی شایسته
بنا شود لاجرم در شانزدهم ماه آقوست حضرت امپراطور با متعلقان وی بجزیره مزبور
در آمد هذا امپراطور فرانسه بلکه حقیقةً امپراطور عموم فرنگستان در خاک سنت هلنه
عزلت گزید بالجمله عمارت لائق وود را که عمارت ییلاق حاکم جزیره مزبور بود تعمیر نمودند
و آنچه جهت گذران حضرت امپراطور لازم بود در آنجا فی الحال مهیا ساختند و در
دویم ماه دیسمبر بقدر وسعت وقت و رفع ضرورت عمارت مزبور را تعمیر کرده
چندین اوطاق و ایوان نیز بر آن افزودند و هر چه بجهت امپراطور لازم بود مهیا نمودند
بالجمله در نهم ماه دیسمبر حضرت امپراطور بعمارت مزبور در آمد بعضی از خاندان وی
در عمارت و برخی دیگر در خارج بخیمه ها که بجهت ایشان افراشته بودند قرار یافتند در اطراف
عمارت لائق وود زمینی مسطح بود که ناپلیون توانستی در کالسکه یا پیاده یا سواره در آنجا
تفرج نماید لهذا فضائی که دوازده میل اطراف آن وسعت داشت معین و محدود نمودند
که امپراطور ناپلیون در آن فضا تفرج نماید و اطراف زمین مزبور را بجهت قراول و تحفظ
بر قرار داشتند که ناپلیون از حدود معینه تجاوز نکند و هرگاه خواهد پای از آنجا برون نهد

یکنفر

یکنفر صاحب منصب انگلیس بهمراه وی بود در زمین مزبور دو معسکر قرار داده بودند یکی بقدر
یک میل از عمارت مزبور دورتر در مکان موسوم بدذوود و دیگری در مکان موسوم
بحت گیت در آنجا یکنفر صاحب منصب از صاحب منصبان قراول لیلاً و نهاراً سواره ایستاده
و از قرار دستور العمل طبیب ناپلیون بطریق مزبور قراول اطراف ناپلیون معین داشتند
یکنفر صاحب منصب با یک فوج سرباز مساوی شصت قدم فاصله از عمارت در مکانی که معبر
و مدخل عمارت لائق وود بود تعیین نمودند و بجهت علامت در اطراف حدودی که
امپراطور ناپلیون بتفرج ماذون بود قرار دادند که بر ناپلیون و دیگران نیز معلوم شود که تا
آن محوطه بتماشا و تفرج ماذون بود و هر روز با کاسترا سه ساعت قبل از ظهر قراول
در اطراف آن محوطه مقیم میداشتند و چنان می ایستادند که متصل بیکدیگر بودند هر کس
خواستی در آن محوطه در آید یا از آن برون رود بایستی قراولان وی را ببینند و
و سبب دخول و خروج معین گشتند و در ابواب عمارت قراولان تعیین نمودند که علی
التوالی در ایام و لیالی اسم شب و روز با تفاق قراولان گردش کنند و ایشان را نگذارند از
حدت غفلت کنند و سه ساعت بنیم شب مانده امپراطور ماذون نبود که از عمارت
پای بیرون نهد مگر اینکه یکنفر صاحب منصب انگلیس باتفاق وی بود و احدی ماذون نبود
که بی آنکه نام شب را بقراولان گوید از آنجا تردد کند بدین روش کار ترتیب انتظام داشت
تا طلوع آفتاب در سواحل دریا و محل خروج کشتی و معابری که در بلندی رفت دیگر نیز و اهوره
دیگر آدمی را از آنجا مجال عبور نبود و چوب بجهت علامت نصب کرده قراول تعیین نمودند
که احدی بدون استحضار و اجازت از آنجا عبور نماید و در اطراف جزیره نیز چندین

[illegible]

مکان که قراول نشین بود علامات معین داشتند که هر اوقات کشتی از روی آب پیش فرنگی
جزیره رسد قبل از آنکه تواند بسبب افکندن توپ و برپا داشتن بیدق و انداختن فشنگ
هوائی که قبل از وقت هر یکرا علامتی مقرر داشته بودند بنزدیکی جزیره آید اعلام می نمودند
و دو فروند کشتی جنگی انگلیس با توپ و اسباب مدام باطراف جزیره در گردش بود
یکی بطرف باد و دیگری بسمت مخالف هر وقت از پیش فرنگی کشتی نمایان می گشت
از قراول خانهای اطراف جزیره با انداختن توپ و برپا داشتن بیدق و افکندن فشنگ
باهل آن دو کشتی جنگی اعلام می نمودند که زود خود را بدیشان رسانند و سبب آمدن
آنرا تحقیق کنند و بار و آدم کشتی را معین نمایند و در بندرات جزیره کشتیهای غریبه را اذن
نبود که لنگر افکنند مگر در حالتی که از طوفان و تلاطم دریا بیم غرق گشتن بود و درین احوال
نیز احدی از اهل کشتی اجازت نداشت که بساحل رود و در آن ساعت که لنگر می افکند و در
بندر توقف می نمود یکنفر صاحب منصب با چند تن قراول بکشتی میرفت مادامیکه کشتی در
بندر بود مراقب و مواظب عمله و بار کشتی می گشت و نمیگذاشت احدی بساحل رود و با عملجات
کشتیها مراوده کند و نیز مجموع زورقهائی که مخصوص صید ماهی بودند شب را
اذن حرکت نداشتند بالتمام در مغرب لنگر افکنند و تا مطلع آفتاب توقف نمایند
هنگام صبح بصید اشتغال دارند و پس از غروب آفتاب از جهازات جنگی انگلیس زورقها
تعیین نموده بودند که تا هنگام صبح در روی آب در اطراف جزیره گردش می نمودند
و در خفیه بصاحب منصبی که آردلی ناپلیون بود تعلیم نموده بودند که در شبانه روز دو
نوبت بقسمی که ناپلیون خود آگاه نگردد مشخص نماید که وی در عمارت هست یا نیست

باجمله

بالجمله سر هارج کوکبارن هر نوع احتیاط که لازم بود منظور میداشت که فرار کردن ناپلیون را
از جزیره ممکن نباشد و از خارج اخبار بوی نرسد و بی اطلاع مستحفظین نامه و پیام
بهیچوجه مراوده با وی اتفاق نیفتد و کسیرا مجال آن نبود که بخفیه و آشکارا نزد وی رود
و سخن گفت و شنود با وی یا با کسان وی نماید و ناپلیون نظر باینکه از مقام بلند سلطنت
تنزل یافته و در طبع غیور وی حرکات سر هارج کوکبارن که در محافظت آن اعجوبه
روزگار از قرار دستور العمل دولت انگلیس معمول میداشت ناپسند و ناگوار بود مدام
زبان بشکایت از حاکم مزبور میگشود و در مراسلات شکایات وی را با امنای دولت انگلیس
بدین تفصیل نوشت و هر یکرا چنین جواب نوشتند اولا سر هارج کوکبارن از راه
عدم احترام حضرت امپراطور را جنرال خطاب کند و در ادای خطاب نیز اظهار بشاشت
و خورسندی کند امنای دولت انگلیس در جواب نوشتند که سر هارج از قرار دستور العمل
دولت ناپلیون را بدان لقب خواند و لیکن اظهار بشاشت وی بیجاست ثانیا ناپلیون را
در مقامی که شایسته شان وی نبود جای داد و خود در مقام عالی و عمارت رفیع منزل
گرفت جواب نوشتند که دستور العمل دولت این بود که ناپلیون در کشتی باشد و چندان
بجزیره نرود که عمارتی لایق شان وی بنا نهند و خود نظر بحفظ صحت مزاج تکلیف امپراطور
مزبور بجزیره رفت و در آن مکان ساکن گشت ثالثا قراول در مقابل اوطاق نشیمن حضرت
امپراطور نهاد در جواب نوشتند که این قاعده کلیه است محبوس با اقتدار و حشمت را
خاصه مانند ناپلیون که سخن و عهد و شرط وی اطمینانی نبود در حفظ و حراست باید
اهتمام نمود رابعا سر هارج کوکبارن قدغن نموده که بی اجازت وی احدی بحضور امپراطور

رود جواب نوشتند که سرجارج گوگبارن را لازم است که از نگاه نوشتجات هر که خواهد چنان
محبوس را ملاقات کند از اسم و رسم و مقصود و منظور وی آگاه شود اگر مصلحت داند او راه
دهد و الا ممانعت کند حاکم سرجارج گوگبارن وعده ضیافت از حضرت امپراطور خواست
در رقعه خود وی را جنرال مخاطب داشت جواب نوشتند که سرجارج گوگبارن چنین
حکم از مصلحت‌خانه دولت صادر شده که ناپلیون را در مخاطبات و مکاتبات بدان لقب
مخاطب دارند صادر سائر سرجارج گوگبارن کمیفر صاحب منصب معین نموده که هر وقت از
اوقات حضرت امپراطور خواهد از فضای محدوده که بجهت تفرج وی مشخص نموده اند خارج
شود صاحب منصب مزبور باتفاق وی رود جواب نوشتند که قانون غوم مقتضی است
این نوع احتیاط در حق وی معمول شود مورخ گوید هنگامی که در جزیره سنت هلینه این
نوع با وی رفتار مینمودند امنای دولت در مصلحت‌خانه چنین قرار دادند که بجهت مزید احتیاط
کشتیهای تجارتی قرالات دیگر بسنت هلینه نزدیک نمایند مگر کشتیهای هند شرقی که همیشه
آمد و شد مینمودند و هرگاه از کشتیهای سایر دول خواه تجارت و خواه سیاحت ببندر
مزبور در آید یا کشتی فرنگی آنجا عبور کند بگیرند و ضبط نمایند و در بیستم ماه آگست سال یکهزار و
هشتصد و پانزده عیسوی مطابق بیست هفتم اسد سنه یکهزار و دویست و سی هجری در شهر
پاریس ملوک متفقه با یکدیگر قرارنامه نهادند که اولا هر یک وکیلی در جزیره سنت هلینه مقیم
سازند و متحمل مخارج آن شوند ثانیا ناپلیون محبوس این چهار دولت انگلیس و روس و نمسا و
پروس بود مخصوص دولتی دون دولتی نباشد ثالثا حبس وجود ناپلیون بعهده اهتمام
دولت انگلیس بود و تعیین محبس خاص دولت مزبور باشد بنحوی که صلاح دانند و مطمئن شوند

معین دارند

معین دارند رابعا پادشاه والاجاه انگلیس متعهد شد که از قرار داد مجمع شهر پاریس مرحم
درخواست و محافظت ناپلیون شرط شده از آن قرار معمول دارد مورخ گوید از این قرار
معلوم گشت که حبس ناپلیون مخصوص دولت انگلیس بانفراده نبود بلکه عموم فرنگستان و اغلب
سلاطین مقتدر قرالات چنین قطع و فصل نمودند که بجهت آسایش خود و امنیت و آرام
جمهور عباد لازم و واجب است که ناپلیون مادام الحیات محبوس بود و از بیرون آمدن وی
از محبس محترز باشند باجمله در آن هنگام که در محافظت وی لازمه اهتمام معمول میداشتند جنرال
فارفاهور را با جنرال برترند که ورنی فیمابین واقع شد جنرال فارفاهور بدان دست آویز از آن
الطرف از ناپلیون و از سرجارج گوگبارن حاصل کرده بانگلیس بازگشت نمود بعد از ورود بانگلیس
اگر از تدابیر همراهان ناپلیون را در گریز از آن وی از جزیره سنت هلینه با امنای دولت انگلیس معروض
داشت از جمله ذکر نمود که همراهان وی را تکلیف نمودند که وی را در صندوق رخت گذارند و بهانه آنکه
صندوق را بجهت رخت شوی فرستاده اند از محوطه محدوده بیرون برند و لیکن ناپلیون بدان رضا
نداده هر چه تدابیر نمودند قبول ننمود و فرمود که مراد از جزیره سنت هلینه محبوس بودن خوشتر از
آنست که از اینجا بیرون روم و در گوشه گمنامی زیست کنم و نیز مطمئن خاطر بود که در آن اوقات
اختلال فیمابین کارکنان دولت انگلیس واقع شود و آن موجب رستگاری وی خواهد گشت در اثنای
این خیالات دستورالعمل جدیدی از دولت انگلیس بسر هدسن لو حاکم جزیره مزبور در حراست
و محافظت ناپلیون و رفتار حاکم بوی صادر کرده بود تخمینا شانزده هزار باجقلو مخارج حبس ناپلیون از دولت
انگلیس برقرار شد چون کفایت ننمود بیست و چهار هزار باجقلو رسانیدند این مبلغ نیز کفایت
شام و نهار وی و متعلقان وی نمینمود حاکم مزبور اگر چه مأذون بود که هر مبلغ صلاح داند در

مخارج وی قرار دهد ولیکن اهمال نمود کار که از آن وی بحاکم مزبور اعلام داشتند که مخارج شام و نهار
حضرت امپراطور سه هزار تومان علاوه بر آنچه دولت انگلیس معین داشته اند میشود و فرمایش امپراطور
درین باب این است که اولاً جمیع مخارج را بعهده خود گیرد مشروط باینکه در ممالک فرنگستان
تنخواه بعامل و خازن خود حواله نماید که نوشتجات و حواله جات او را سر بمهر بدون آنکه حاکم مزبور از
مضمون آن مستحضر شود بهر کس که خطاب و حواله شده برسانند و اگر بدین راضی نشوند اجازت
دهند که حضرت امپراطور ظروف طلا و نقره زیادی که همراه دارد بتجلیل بفروش رساند و صرف مخارج
کند فرمایش نخست مقبول نیفتاد ولیکن آخر الامر پذیرفت حضرت امپراطور بعضی از ظروف خود را
بمعرض بیع در آورد و اهل انگلیس درین باب حاکم مزبور را بسیار ملامت نمودند که چرا باید بدین
راضی کرده دو سه هزار تومان علاوه بر مقرری ناپلیون را از دولت مضایقه نکند و دولت
قوی شوکت انگلیس را خفیف و بدنام سازد و امنای دولت انگلیس نیز ازین فقره آگاه گشته پسند خاطر
ایشان نیفتاد که با ناپلیون این نوع معامله اتفاق افتد حکمی مجدد نوشتند که اگر چنانچه مخارج ناپلیون
و متعلقان وی زیاده از بیست و چهار هزار باجقلوست علاوه را از تنخواه دولت کارسازی
کند بالجمله چون عمارت ناپلیون در آن جزیره وسعت نداشت و امینی معروض دولت انگلیس گشته
بود و حکمی صادر شده بود که یکدست عمارت ملوکانه با انضمام اثاث البیت که لایق ناپلیون بود
در انگلیس ترتیب دهند و بسته چکیده بر بندند پس از آنکه عمارت مزبور را با فرش و ظروف و سایر ما
یحتاج بجزیره مزبوره فرستادند حاکم جزیره سر هدسن لو لازم دانست که از قرار حکم دولت
انگلیس بعرض حضرت امپراطور رساند و معلوم کند که در کجا و بچه وضع عمارت مزبور را برپا
دارند حاکم مزبور گوید که من نخست نزد جنرال برترند رفتم و از وی تفحص نمودم که ناپلیون را

مجا

مجالی هست که من توانم بحضور وی در آیم و شرفیاب گردم فرمود بلی از آنجا بعمارت لانگ وود
که محل نشیمن ناپلیون بود رفتم و در آنجا جنرال لاکنش را ملاقات نموده مستدعی گشتم که وی
متحمل زحمت شود و از ناپلیون دستوری خواهد که من شرفیاب حضور شوم پس از حصول اجازت
بعمارت در آمدم و باوطاق نشیمن وی شدم ملاحظه کردم که منفرداً در اوطاق ایستاده مانند
ایام امپراطوری که گاه سلام عادت بود کلاه خود را در بغل نهاده مترصد ورود من است
و منتظر است که من بعرض مطلب خود بپردازم دانستم که وی سبقت در تکلم نخواهد فرمود در بهانت
فروشی و ادب معروض داشتم که البته تا حال نوشتجات اخبار انگلیس بعرض شما رسیده است
که امنای دولت جهت آسایش و آرایش شما عمارتی بزرگ در آنجا از چوب ترتیب داده با جمیع ما یحتاج
بدین جزیره خواهند فرستاد حال آنها را با سایر ملحقات آورده اند چون امنای دولت از
این عمارتی که بنده جهت سرکار شما برپا نموده ام استحضار یافته اند دستور العمل فرستاده اند که یا
این عمارت را بهمان عمارت قدیم بجهت وسعت منضم کنم و بر آن افزایم و یا در محلی دیگر عمارت جدید
بپا آورم حال مقصود از دریافت حضور آنست که بهر چه رای مبارک تعلق گیرد مقرر فرمایند سر هدسن لو
گوید بعد از عرض این فقرات با زبد الطریق سکوت داشت و مطلقاً سخنی نفرمود چون دیدم
سخن نمیفرماید مجدداً عرض کردم چنین میدانم که اگر دو سه اوطاق و ایوان دیگر که حال آورده اند
بعمارت سابق فزایم بهتر بود که عمارت جدیدی نیز در محلی دیگر بپا داریم بیدار نشستی که ناپلیون مطلقاً
گوش بسخنان من نداده بسکوت با تغیری که ما فوق آن متصور نبود بسخن آمده فرمود نمیدانم دولت
انگلیس این چه رفتاری است که با من مینماید مستور منظور دولت شما را انسب نخواهد نیافتم
آیا تمنای امنای دولت شما آنست که مرا هلاک کنند و شما بدینجا آمده اید که مرا بقتل رسانید

بعد از این آینده گان سلسله انسانی میان ما و دولت انگلیس از روی انصاف حکم خواهند نمود و بپاداش
این عمل که اکنون مرا گرفتار نموده اند و باین زحمات مبتلا کرده اند وقتی از اولادت گرفتار
خواهند گشت و بچندین بلیه مبتلا خواهند شد وقتی که شما حاکم این جزیره گشتید و بجهت
من مأمور شدید از آنجا که سپاهی و مرد جنگی بودید چنان میدانستم که در هر باب پا از حد خارج
نگذارید که یکی از صاحب منصبان جهازات بحری بود رجحان خواهید داشت و پای از طریقه
ادب بیرون نخواهید نهاد و حال آنکه خلاف منظور و گمان من محقق شده نمیدانم این چه
رفتاریست که شما با من معمول میدارید مرا جنرال بناپارت میخوانید یعنی را ابا دارید که
من جنرال بناپارت نیستم بلکه امپراطور ناپلئونم دیگر فرمود چرا شکایات من که در این
جزیره بهرکس معلوم است در فرنگستان نمیگذارید باحدی معلوم شود سر هدسن لو گو بد
عرض نمودم که از این بعد هر چه شکایت که از دولت با ابنده دارید چنان قرار دهم که در انجا
فرنگستان نوشته شود و بر مجموع اهل فرنگ معلوم گردد بعد از آن فرمود که در باب فرستادن
اجزاء و اسباب عمارت از امنای دولت بمن اعلام نشده شما خود در هر جا که میخواهید برپا
میدارید عرض کردم هر جا که شما مقرر میدارید برپا خواهم داشت فرمود بهتر آنست که شما
در این باب با مرشال اعظم گفتگو نمایند و قرار داد گذارید مورخ گوید امپراطور بمنطریق با حاکم
جزیره گفتگو فرمود و محل عمارت جدید چندی معوق ماند عاقبت در جائی که حضرت امپراطور
خود خواهش داشت برپا داشته شد ولیکن ناپلئون را اکثر مزاج بحدی غلبه نمود و مرض عارض گشت
که حمل و نقل وی بعمارت جدیده ممکن نگشت پس از آنکه بعمارت جدید نزول اجلال فرمود حکم از
دولت انگلیس مجدداً صادر و رایف که هر جا که ناپلئون زند و نماید یکنفر از صاحب منصبان انگلیس با

باوی

با وی بوده و مرافق باشد اینمعنی زیاده از حد منافی طبع ناپلئون گردیده در این باب مدام شکایات
مینمود و با شکایات وی سر هدسن لو گفت با ناپلئون عهد و شرط نمود که هر زمان که خواهد
بسمتی سوار شود و با احدی از اهل جزیره خواه غریب و خواه بومی مطلقاً تکلم نفرماید از آن
پس قدغن نمود که دیگر صاحب منصب همراه ناپلئون تردد نکند ولیک ناپلئون در آغاز
عهد فرصت نموده شرط و عهد را فراموش کرده آغاز گفت و شنود با بزرگان جزیره
و رعایا نهاد و همراهان وی با مترددین مراوده نموده خبر احوال و اوضاع ویرا تحریراً و تقریراً
بفرنگستان و از فرنگستان بجزیره سنت هلینه میرسانیدند عاقبت سر هدسن لو از این مقدمه
آگاه گشته مجدداً صاحب منصبی تعیین نمود که در خدمت ناپلئون بوده مطلقا از وی جدا نگردد
و قدغن کرد که مراوده کسان وی نیز با اهل جزیره منقطع گردد طبع ناپلئون که بجنگ و جدال مایل بود
در آن مقدمه از آن طرف افتاده در آن باب دیگر با حاکم جزیره در مقام گفتگو برآمد فصل
شانزدهم در رفتن کشتی امپراطور ناپلئون و امتزاج شدن مرشال لاکاس از حضور ناپلئون
و شکایات نامههای جنرال بناپارت از اولاد و حالتی که در مصلحت خانه دولت انگلیس و ظهور شدت
مرض ناپلئون از معالجه و موقوف نمودن او تفرج و راه رفتن را و راندن حکیم او میرا از نزد
خود و عهد نمودن وی که دیگر حکیم انگلیس را نزد خود راه ندهد و دیگر تمنا نمودن وی از دولت
انگلیس که او اعطاء دین کشیش ایلیک را از روم قدیم نزد وی فرستند و پیدا کردن اذن ناپلئون
و دیگر باره اشتداد یافتن مرض وی و سفارش نامه بپادشاه انگلیس در مداوا و پرستاری
وی و وفات ناپلئون در ماه می سنه ۱۸۲۱ عیسوی مورخ گوید که اکثر مزاج ناپلئون پیش
از آنکه بجزیره سنت هلینه رود دشمنانش نابغه بود حتی قبل از جنگ واترلو نیز ناخوشی وی

مذکور السنه و افواه بود و میگفتند مرضی در شکم وی آشکار گشته است اغلب را اعتقاد آنست
که شکست واطرلو و انهزام سپاه وی از زیادتی لشکر ملوک متفقه و توانائی دشمن نبود
بلکه مرض وی را ناتوان نموده او را از آن چالاکی که در لشکرکشی و دشمن کشی داشت باز داشته
مورخ را اعتقاد آنست که این سخن مبنی بر اصل نیست چه حضرت امپراطور با وجود آن زمان
قلیل که پس از بیرون آمدن از جزیره البا او را دست داد لشکری در شهر چول [illegible] مهیا
نمود که عقول از مشاهده آن متحیر بود هر که آن لشکر آرائی را ملاحظه نمود بر او واضح و مبرهن است
که موجب شکست واطرلو ناتوانی مرض نبوده بالجمله حضرت امپراطور را سبب مانده که در شکم
بهم رسید خورد و خواب بر وی قطع آمده روز بروز مرض مزبور مستولی میگشت و لیک
هنگامی که وارد جزیره سنت هلینه میشد بهیچوجه تکسر مزاج از وی ظاهر نمیگشت چنان قوی
و توانا بود که یکی از صالدات مخبران انگلیس که وی را دیده فریاد برآورد که مردم میگفتند ناپلیون
ضعیف و ناتوان شده حاشا تا هرگز آثار ضعف از وی ظاهر نیست حالیا طرح جهل عرصه
لشکرکشی مطمح نظر و مکنون خاطر اوست که بمحض فرصت بجنگ اقدام کند ولیک مستر الیس
و کپیتان خال که وی را در تابستان سال یکهزار و هشتصد و هفده عیسوی مطابق سنه یکهزار و
دویست و سی و دو هجری دیده بودند حکایت نمودند که این مرض که در معده و شکم وی
عارض گشت من بعد زحمت لشکرکشی را تاب نتواند آورد و خستگی سپاه کردن را تحمل نتواند
کشت مورخ گوید درد معده که ناپلیون داشت عاقبت وی را از پای در آورد و این مرض
از پدر بوی رسیده و مکرر میفرمود که این مرض موجب هلاکت پدرم گشت و عاقبت مرا نیز خواهد
گشت چنانچه پس از وفات او اطبا چون وی را تشریح نمودند عموما مصدق قول ناپلیون شدند

بالجمله

بالجمله از این فقره معلوم است که هر گاه چنان طبعی غیور بوده و ادعای سلطنت روی زمین کند و بنکوبت
گرفتار گردیده و گرفتاری و غربت مزاج وی را از کل امراض زودتر تحلیل برد و موجب هلاکت
وی شود و اینکه گفته اند جزیره سنت هلینه را آب و هوا ناگوار و ناسازگار بود این سخن مقبول نیست
چنانچه حکیم آرنالط گوید که ناپلیون قریب پنجاه نفر علاوه از خود در سنت هلینه داشت و در مدت پنج
سال که در جزیره مزبور توقف نمود لیکن از آن پنجاه وفات یافت و لیک دیگران بهیچوجه علیل
نگشتند مجملا فوت وی را بمرض شکم محمول داشتند در ماه سپتمبر سال یکهزار و هشتصد و هفده
عیسوی مطابق سنه یکهزار و دویست و سی و سه هجری مزاج وی شروع بتکسر نهاد و از ظاهر
حالات وی علامات ضعف هویدا میگشت و از وجع معده اظهار تالم مینمود و پاهای وی
آماس کرده و سایر آثار دیگر نیز در وی ظاهر گشت طبیب وی معروض داشت که مزاج شما
مزاجی است که حرکت وی را لازم است باید مدام تن و خیال شما مشغول کار باشد اگر بسواری
و پیاده روی مداومت ننمایید مزاج بکلی از دست خواهد رفت ناپلیون فرمود مادامیکه قوا و
ارادی با من بود نه بمرضی گرفتار شوم که حرکت وی را لازم بود هرگز از مکان خود پا بیرون ننهم
و بجائی نروم و اگر اومیره چند نفر از حکمای دیگر نیز در معالجه با خود متفق نمود و هرچه معروض
داشتند که حرکت و تفرج باغ و راغ این مرض را نفع تام است باز میفرمود مادامیکه صاحب
منصب انگلیس همراه است از عمارت پای بیرون نخواهم نهاد و از دوا خوردن نیز احتراز تمام
داشت و اگر اومیره عرض کرد که اگر حال چاره مرض نشود و دوا استعمال نگردد عاقبت کار
بهلاکت منجر خواهد گشت حضرت امپراطور در جواب وی فرمود که اگر بمیرم تسلی خاطرم
همانست که از مرگ من دولت انگلیس بزشت نامی ابدی مبتلا خواهند گشت که مرا بدین آب و

هوای ناسازگار گرفتار نمود و بدین جزیره فرستاد که در تحت اختیار فلان باشم و از این غربت
هلاک شوم باز حکیم معروض داشت که اگر بمعالجه اقدام نفرمایند خود را گرفتار چنگ اجل خواهید
نمود ناپلیون روی خود را بجانب آسمان نموده فرمود هرچه سرنوشت قضاست تغییر و تبدیل
نتوان داد و شماره ایام ما معین است بالجمله داکتر آنتومیره مزبور در اوایل ورود بجزیره
سنت هلینه هنگام معالجه هرچه در نزد ناپلیون گفت و شنود میشد بحاکم خبر میداد و لیک
پس از آنکه الفت و محبت وی در حضرت ناپلیون زیاده گردید ترک عادت سابق نمود
و بدین سبب مابین وی و سرهدسن لو کدورت روی داد و عاقبت بخصومت کشید و امنای
دولت انگلیس معروض داشت که داکتر آنتومیره با مباشرین ناپلیون که در پای تخت انگلیسند
بخفیه مراوده دارد و مطالب و نوشتجات ناپلیون و کسان وی را بخفیه بانگلستان میفرستند
چون امنای دولت را در دوست ناپلیون اهتمامی تمام بود و از فرار کردن وی واهمه عظیم
داشتند فی الحال حکیم مزبور را بانگلستان احضار نمودند ناپلیون از مفارقت وی بغایت
متأثر گشت و زبان بشکایت امنای دولت انگلیس گشود و فرمود که امنای دولت انگلیس را
منظور از احضار طبیب من اینست که من زودتر تلف شوم مورخ گوید بعد از رفتن حکیم
مزبور سرهدسن لو بجهت آنکه اختیار جان ناپلیون را نیز بقبضه تصرف خود درآورد حکیم
خود را بخدمت حضرت امپراطور فرستاد که بجای داکتر آنتومیره بمعالجه اقدام کند امپراطور را
اینمعنی پسند خاطر نیفتاده از سوء ادب وی برنجید و حکیم او را مطلقا بحضور خود راه نداد
بعد از چندی خواهش نمود که یکی از اطبای مملکت ایطالیا را دولت انگلیس اجازت دهد
که بجهت معالجه وی آورند امنای دولت انگلیس خواهش وی را قبول نموده یکی از اطبای ایطالیا را

بمعالجه

بمعالجه وی روانه ساختند حکیم مزبور پس از تشرفیابی حضور از احوال و اوضاع بازماندگان
ناپلیون که مدتها از ایشان بی خبر بود معروض داشت از جمله عرض کرد که همشیره جوانبخت
موم شاهزاده بارغیس تمنا نموده که حضرت امپراطور وی را احضار نماید که بجزیره سنت هلینه
آمده به پرستاری اشتغال ورزد فرمود که من خوش ندارم که وی باینجا آید و مرا بدین صورت ببیند
و از سوء رفتار انگلیس ایمن آگاه شود و چون حکیم مزبور از اهل جزیره کارسیکه که موطن اصلی
ناپلیون است بود از ملاقات وی بسیار مشعوف گشت و ویرا آنچه لطف در نزد خود نگاه
داشت بالجمله بامنای دولت انگلیس اظهار نمود که کیش از واعظان مذهب کاتولیک از پاپای
روم قدیم که خلیفه اعظم دین مسیحی است خواهند و بنزد وی فرستند خلیفه اعظم از آنجا
که خود اینمعنی را طالب بود بجای یکی دو تن از واعظان مذهب مزبور بنزد وی روانه
داشت و ورود ایشان بجزیره مزبور فرحی تازه حضرت ناپلیون را دست داد در باب
اعتقادات خود با ایشان بسیار گفت و شنود مینمود عاقبت عقیده خود را بایشان گفت
معلوم شد که میخواهد بمذهب اجداد خود از دنیا رحلت کند و فرمود که در باب دین و مذهب
نه فلسفی هستم نه کافر مطلق مورخ گوید که ناپلیون اظهار طلب نمودن واعظ مذهب کاتولیک
چنین بود که معتقد بمذهب مزبور باشد چنانچه نوشته اند که خلیفه دین مزبور را چند سال
باوضاع مختلف محبوس داشت و از وطن خود آواره نمود و بعنوان اکفت که وی بالمره
اعتقاد بواجب الوجود نداشته زیرا که در اغلب اوقات بعقیده خاص از صمیم قلب اظهار
مینمود که واجب الوجود هست و مجموع ادیان و مذاهب عاقبت راجع به دوست
و اختلافات و تکثرات راجع بظواهر میباشد بالجمله امر فرمود که گاه گاه مجالس وعظ در

عمارت لانق وُد بپا دارند دران اوقات دو سه نوبت اهالی فرنکستان بخفیه اتفاق نمودند
که ناپلیون را از جزیره سنت هلینه بیرون برند هیچیک مفید نیفتاد از جمله شخصی کشتی بنا کرده که بر
وی قرار کیرد و در زیر آب رود و هر وقت خواهد از آب برآید بدین طریق که جرم ثقیلی بران تعبیه
نموده که کشتی را بزیر آب برد تا زمانی که خود خواهد در زیر آب درنک نماید هنکامی که اراده
بروی آب آمدن کند آن جرم ثقیل را که کشتی پیفکند پس انکاه کشتی بضرورت بروی آب آید
و میخواست که چنین کشتی بسازد و بتش و نحوی بسنت هلینه برد که از انجا کشتی [illegible]
نسبت بیشتر رود و در انجا بزیر آب برود تا شب در زیر آب نکاه دارد و شب بالای
آب آورد و خود در انجزیره رساند و ناپلیون را که قبل از وقت مخبر نموده و تهیه بیرون
آوردن وی نموده بود بکشتی نشاند و فرار کند غافل از انکه شب نیز مانند روز از دست
زورقهای شبکرد انکلیس نتوان ایمن بود باجمله اکرچه فکر بدیعی نموده بود ولیک از روی
عدم تجربت در یکی از ان الکه که در کنار رودخانه تمس که از شهر لندن میکذرد واقع است و کشتی جنکی
و تجارتی در انجا میسازند ساخته میشود کشتی مزبور را بنا نهاد از اتفاق اهل انکلیس از وضع ساختن
کشتی مزبور بشک افتاده دولت انکلیس را اعلام نمودند امنای دولت امر بکرفتن ان کشتی
نمودند و آنرا کرفتند و در انجا حبس نمودند مجملا دران اوقات مزاج ناپلیون روز بروز بنای
تنزل نهاد و در عقل و هوش و خیال و خاطر وی فتور حاصل کشت دران احوال بجهت شغلت
دریاچه ساخت و ماهی فراوان دران افکند و مدام بتماشای آن ایام میکذرانید از اتفاق
تغییری در طعم آب بهم رسید و ماهیان دریاچه اندک اندک تلف شدند ناپلیون از ان
واقعه نیز بغایت متاثر کشت و در عالم تاسف و تالم فرمود که بدبختی چنان بمن روی آورده

که هرچه را

که هرچه را دوست دارم و بدان خود را خشنود کنم صدمات بران وارد کردد و فرمود خالق
و مخلوق بر نجش خاطر من متفق شده اند و از ضعف و ناتوانی خود ناله میکرد و میکفت روزکارم
کار بجائی رسانده که محل استراحت و مخیم خوابکاهم شده که انجا را تاج و نکین و اورنک
سلطنت روی زمین معاوضه میکنم و به کمانم که جهان پناه و بصیر بود حال کشودن شوانم
و فتنی چنان سخن و در کو با بودم که چندین محرر سریع القلم تقریرات مرا تحریر نتوانست
در آورد آن روز بالاستحقاق و الاستقلال ناپلیون بودم حال هیچ نیستم قوت
و قدرت و عقل و هوشم بکلی ترک مرا کفته و امید جانم مقطوع شده است مورخ کوید
در بیست و دویم ماه جلیو دری سال یکهزار و هشتصد و بیست و یک مطابق هجدهم ذو سنه
یکهزار و دویست و سی و شش هجری اندک مزاج وی قوت یافت و سعی نمود که شاید
بتفرج و کردش مرض را دفع کند سوار میکشت و باسب رانی اشتغال مینمود و بقدر
پنج شش میل راه در اطراف عمارت لانق وُد کردش نمود عاقبت از حرکت ضعف
بروی غالب و مرض استیلا یافت پس از معاودت فریاد برآورد و کفت توانائی
وزندکانی من در استعجال زوالست و سرحدسان لو حاکم جزیره مزبور کیفیت اشتداد
مرض وی را باولیای دولت انکلیس اعلام داشت و نوشت که چون ناپلیون اطبای
انکلیس و سرکردکان را برش خود بار نمیدهد بدین سبب ضعف و شدت مرض وی را
افواهی شنوم و نمی توانم محقق نمود که تا چه حد مرض بر وی استیلا یافته اولیای دولت
انکلیس و ولیعهد دولت مزبور بغایت متاثر شدند و متاسف کشتند و بحاکم مزبور
احکام و دستور العمل دادند که بهر طریق که توانند و هر قدر که وی را مقدور بود آن بزرکوار

دو فرد روز کار راستی خاطر دهد و از جانب ولیعهد مراسله مبنی بر تحقیق و استعلام احوالات
وی ارسال داشته شد و بسیار اظهار حزن و اندوه در آن باب نمودند و بحاکم نوشته شد که مدت
ناپلیون معلوم کنند که هر یک از اطبا را که خواهد نام وی را معین دارد در هر جا باشد حاکم
بحکم اولیای دولت او را احضار کند و نزد ناپلیون فرستند مورخ گوید که از اظهار این ادب
و مهربانی ولیعهد و اولیای دولت انگلیس مطلقا ناپلیون را خوشنودی حاصل نگشت حاکم جزیره
معروض داشت که داکتر شارت که از اطبای حاذق است وارد جزیره اگر اجازت فرمایید
بحضور آید ناپلیون عرض وی را مانند سایر تکالیف معزون بقبول نداشته و نمود که حاکم جزیره
میخواهد از احوال من آگاه شود و از اخبار کاذبه عموم فرنگستان را مملو کند هرگز کسیرا نزد
خود نخواهم که با حاکم مزبور مراوده کند و حکیم خود را ماذون نمود که با داکتر آرناط حکیم جوق
بیستم لشکر انگلیس شور و مصلحت نماید مورخ گوید با وجود اتفاق آن دو حکیم کاردان و تکلیف
نمودن ایشان ناپلیون را بمداوا باز قبول معالجه نکرد و یوما فیوما قوای وی سستی گرفت
و ضعف بر وی غلبه نمود از پانزدهم ماه اپریل تا بیست و نهم ماه مزبور مشغول وصیت گردید
در روز بیست و نهم چندان وصیت نمود که خسته گشت در بیست و هشتم اپریل از احوال خود
چنان استنباط و استخراج نمود که ساعتی دیگر رخت بعالم باقی خواهد کشید لهذا حکیم خود را
طلب نموده فرمود که بعد از نزع روان شکم مرا بشکاف و علت مرض مرا معلوم کن و تاکید
نمود که اطبای انگلیس را مگذار که دست بر جسد من نهند مگر هنگام تشریح که امداد از ایشان لازم
بود آنزمان داکتر آرناط ماذونست خود با تفاده بملاحظه جسد من حضور یابد و فرمود
بعد از تشریح قلب مرا بیرون آورده بقسمی که عیب در آن حاصل نشود بشیشه ریخته نزد زوجم

من ماریه لوئیزه برند مجددا بحکیم خود فرمود که از شدت فواق چنان دانم که مرض معده در
شکم من سرایت کرده در نهایت تأسف و تحسر خواهش نمود که شکم و معده مرا بدقت وارسی
نمایید عیب و علت آنرا تشخیص کنید و چگونگی آنرا با معالجه که لازمست نوشته نزد فرزند من فرستید
بعد فرمود سابق بر این اطبا در ناخوشی من که ماده مرض در شکم شرحی نوشته گفته اند
که این مرض موروثیست از پدر بفرزند رسد چنانچه از پدر بمن رسیده و نوشته ایشان را
چنان بخاطر دارم که نزد برادرم لوئیث بود آنرا نیز از وی گرفته با علامات امراضی که
شما در شکم من ملاحظه خواهید نمود مقابله نمایید و ما حصل آنرا نزد فرزندم ارسال دارید
بلکه وی عاقبت از این بلیه که من اکنون مبتلا گشته ام مستخلص شود مجملا پرستاران حضرت
امپراطور چون حالت نزع از سیمای وی مشاهده نمودند مضطرب گردیده در مقام آن
برآمدند که اطبای دیگر که در آن جزیره حاضرند نزد امپراطور [margin: امپراطور آورند و لکن چون ... نستند که حکم حضرت م] این است که در حالت نزع
بلکه پس از تسلیم نیز اطبای انگلیس کسیرا نزد وی بار ندهند مگر داکتر آرنوط را که اگر چاره
منحصر شود اذن هنگام نزع ببالین وی آورند اکنون ما را در قوه نیست که حضرت [margin: نگفته اند]
امپراطور هنگام سکرات اگرچه قادر بر تکلم نبود چشم خود را باز کند و نظاره نماید که
خلاف حکم از ما صدور یافته و از اطبای انگلیس کسی ببالین وی حاضر آمده و بدین سبب از
روی فقیر باز نگرد در آن حالت نیز ما را تاب معاودت نگاه خشم آلود وی نیست مجملا
در آنروز دو ساعت پس از هنگام ظهر واعظ مذهب کاتلیک ببالین امپراطور ناپلیون
حاضر شده آداب تلقین مذهب مزبور را بادی نمودند امپراطور از ایشان خواهش نمود
که جسد وی را در خانقاهی که جنازه ملوک در آن گذارند بآداب مذهب کاتلیک جنازه

ویرا در آنجا نهند و فانوسها در آن افروزند و بعد فرمود چنانچه قبل گفته‌ام من نه فلسفیم و نه حکیم
بخداوند عالم معتقدم و بدین آبا و اجداد خود می‌باشم چون در مذهب کاتلیک متولد شده‌ام
از آنجهت آداب آن مذهب را معمول میدارم و تلقین واعظان آن مذهب را قبول مینمایم
پس از آن روی خود را بسمت دکتر انتامرچی حکیم خود کرده فرمود چنان دانسته‌ام که شما
دهری مذهب می‌باشید و اعتقاد بوجود صانع حقیقی ندارید چگونه است که از مطلب این حد
دور افتاده اید آیا چگونه نمیتوانید اعتقاد بوجود واجب الوجودی که مجموع موجودات بوجود
وی گواهی دهند نمائید و حال آنکه اوصیا و اولیا و که فلسفیان اعصار سالفه اند یک یک اعتقاد
بوجود واجب نموده اند بالجمله یکروز قبل از آنکه آن فرید روزگار از این دار فنا ارتحال نماید باد
عظیمی وزیدن گرفت بشدتی که درختی بغایت تناور که اغلب اوقات وی بسایه آن
استراحت مینمود از پای در آورد و آن درخت عظیم بغایت تمام اطراف عمارت لانگ
وود را در هم شکست فردای روز مزبور که پنجم ماه می و چهاردهم ثور و روز وفات وی بود
طوفان عظیمی پدید گشت باد و باران چنان شدت نمود که بر تعجب اهل جزیره می‌افزود
مورخ گوید در آن انقلاب هوا و طوفان امپراطور ناپلیون در کشمکش اجل اشتغال داشت
و آن از انقلاب و طوفان عناصر در نزد وی سخت‌تر مینمود سخن آخر که دم واپسین از او
استماع آمد مشعر بر آن بود که حواس وی متوجه هجوم و تهور جنگی است که مغلوب گشتن وی
نزدیک است بالجمله قریب غروب منا آفتاب آسمان احتشام و اقتدار روی بعالم پایدار
نهاد و جان بجان آفرین سپرد محرمان خاص و مقربان درگاه وی بدان مصرف افتادند
که کفیه بدن ویرا تشریح نمایند بعضی که در حال حیات مقرر داشته بود معمول دارند

ولک

ولک سرهدسان لو حاکم جزیره و مستحفظ ناپلیون این فقره را مبدل است که اولیای دولت انگلیس
ضامن وجود ناپلیون بند و حفظ مقام دولت انگلیس در این باب لازمست هرگاه کفیه بدن ویرا تشریح
کنند و شهرت دهند که در محافظت و حیات از اولیای دولت شده و یا مستحفظین جزیره
قصد جان وی نمودند موجب نقص دولت خواهد بود لهذا اظهار نمود که اگر بخواهید ویرا احکام
تشریح بلاحظه آن راه ندهند و نگذارند اطبای انگلیس در آنجا حضور یابد بجهة حفظ نام دولت برو
لازم شود که بعنف و جبر در المقام حاضر گردد لهذا چند تن از محرمان امپراطور ناپلیون
و چند نفر از اطبای انگلیس و چند دیگر از سرکردگان عساکر بری و بحری انگلیس هنگام تشریح حاضر شدند
و علت مرض ویرا بقدر امکان مشخص نموده نوشتند که ماده در شکم وی بهم رسیده و موجب
هلاکت وی گردیده مجموع حضار مجلس آن نوشته را دستخط گذارده بدولت انگلیس فرستادند
مقربان حضرت امپراطور ناپلیون تمنا نمودند که قلب ویرا باایشان بسپارند که برسم امانت
نزد ایشان ماند و بنابر وصیتی که ناپلیون نموده نزد زوجه وی فرستند ولیک سرهدسان لو
حاکم جزیره در این باب عذر آورده گفت که از اولیای دولت انگلیس دستورالعمل ندارم نمیتوانم
عضوی از اعضای ناپلیون را از جسد وی جدا نمود بنا علیه عهد و قرار چنان شد که قلب
ویرا در حقه نقره گذارند و جوهر شراب بران ریزند که محفوظ ماند و در لحد نزد جسد ناپلیون
گذارند و کیفیت را باولیای دولت انگلیس اعلام کنند اگر اجازت دادند از لحد بر آورده در
حقه نقره بدیشان بسپارند که بنابر وصیت بجهت حرم وی فرستند مورخ گوید در باب مدفن
وی نیز مقربان او و مباشرین دولت انگلیس منازعه و مباحثه بسیار نمودند چون ناپلیون
وصیت نموده بود که نعش ویرا بمملکت فرانس برند و در کنار رود سین دفن کنند مباشرین دولت

انگلیس انجمنی را نیز مقرون بصلاح ندانستند زیرا که هنوز در ایطالیا و فرانس انقلاب خاطر مردم در
باب ناپلیون لسکین نیافته بود اندیشه نمودند که نعش وی نیز مایه اغتشاش شود بالجمله مدفن آن
یگانه آفاق را در جزیره سنت هلنه قرار نهادند مورخ گوید چون ناپلیون آگاه بود که اولیای دولت
انگلیس قالب بی جان وی را نیز نخواهند گذاشت بفرنگستان لهذا در آن جزیره مدفن بجهت خود
معین داشت و آن در محلی واقع بود که عبور و مرور مردم از آنجا کمتر میشد و چشمه از آنجا جاری
که از آب چشمه مزبور سه دفعه ناپلیون ظروف نقره مختص او را هر روزه مملو نموده بجهت صرف
وی میبردند و مکان مزبور بغایت سبز و خرم بود که بهتر از آن مکان در آن جزیره نبود
درخت شاوری که ناپلیون بدان تکیه مینمود و در سایه آن بر لب جوی می نشست در آن مکان
واقع بود بالجمله پس از آنکه آداب تکفین و تجهیز وی معمول آمد جنازه او را ملوکانه در مقام
خوابگاه وی نهادند بالاپوشی که در جنگ مارنقو بر دوش داشت بروی جنازه وی کشیدند
و در آنجا بزرگان تعزیت میرفتند تا آنکه در هشتم ماه مئی از آنجا بمدفن حمل و نقل نمودند
محرمان و مقربان وی گریه و افغان کنان در پیش جنازه میرفتند حاکم جزیره و امیر
جهازات جنگی و سایر بزرگان بقانون تعزیت در قفای کالسکه جنازه وی روان گشتند
عموم نظام تفنگهارا معکوس بدوش گرفته آلات و ادوات موسیقی را باهنگ تعزیت
زدن آغاز نمودند چون در نزدیک مدفن راه تنگ بود و کالسکه را وسعت گذر نبود
جمعی از بهادران افواج انگلیس طالب این سرافرازی گشتند که جنازه امپراطور فرانس را
بدوش گرفته بمدفن رسانند واعظان مذهب کاتلیک آداب دعا و تلقین را بقاعده
و قانون فرنگستان بجای آوردند و از جهازات جنگی توپها بجهت احترام نعش ناپلیون

انداختند

انداختند هنگامی که جسد وی را بقبر سرازیر می نمودند بجهت احترام سه نوبت متوالی
از پانزده عراده توپ هر یک پانزده تیر شلیک کردند و جسد وی را بمرقد نهادند
پس از آن سنگی عظیم بر مضجع وی نهاده در آن مکان محقر جسد بزرگواری که
صفحه وسیع ممالک فرنگستان بر وجود وی تنگ
بود جای دادند تمت الکتاب

بعون الله

وصیت نامه امپراطور ناپلیون در پانزدهم ماه اپریل سنه ۱۸۲۱ عیسوی که در سنت هلینه در عمارت لانگ وود مرقوم نموده و مشتمل است بر سه فقره

فقره اول

زیاده از پنجاه سال قبل از این

وصیت اول آنکه بدانید که من در دین رومن قدیم بودم آنچه از فرستادگان خداوند این
دین بمن رسیده است جان بجان آفرین تسلیم میکنم و در دین مزبور متولد شده‌ام
دویم آنکه تمنای من این است که جسم مرا بخاک فرنس مدفون کنند که جسد من در کنار
رود سین و در خاک فرنس بود زیرا که با اهل آن مملکت زیاده از حد محبت داشته‌ام
سیم آنکه همیشه از زوجه محترمه خود ماری لوئیزه راضی و خشنود بوده‌ام و تا دم واپسین از
وی رضامندی داشته‌ام و تمنا دارم که فرزند مرا تربیت کند و چون فرزندم کودک است
و خطر بسیار در پیش دارد باید وی را بدقت محافظت کند و نگذارد ضرری بوجود وی
عارض شود چهارم آنکه فرزند من باید فراموش نکند که در فرنس متولد شده و شاهزاده
فرنس است و او را وصیت میکنم که بسخن و صوابدید سه پادشاه متفق که منظورشان آنست
که در فرنگستان اساس ظلم پا کنند و اهل فرنگ را بجنگ آورند حرکت نکند و اسباب
کار ایشان نشود و هرگز امیری را قبول نکند که بمخالفت اهل فرنس لوای مخالفت افرازد
و باید با اهل آنجا اقدام کند و فرزندم را لازمست که در باب مملکت فرنس قول مرا شعار
خود سازد و رفتار و کردار مرا که از آن خیرخواهی اهل فرنس منظور بود پیشوای خود کند
و باید چنان کند که اهل فرنس در هر مواد از سایر فرقات مقدم بوده پنجم آنکه چون اجل من
در موعد اتفاق نیفتاد و بلکه بی هنگام رسید قاتل من دولت انگلیس است امیدوارم که
اهل فرنس انتقام مرا در اقرب زمان از ایشان بکشند ششم آنکه در آن دو نوبت که خصم بر

مملکت

مملکت فرنس مسلط گشتند از خیانت مرشل مرمونت و مرشل آجرو و جنرال برند و جنرال لافیتی
بود با وجود آن باز در این هنگام که این عالم را بدرود میکنم از جرم ایشان درگذشتم اهل فرنس
و اولاد و احفاد ایشان را نیز متوقعم که مانند من از تقصیر ایشان درگذرند هفتم آنکه من از مادر
و برادران و خواهران خود ممنونم و شکرگذارم که ایشان همیشه اوقات با من مهربان و غمخوار
بوده‌اند از برادرم لوئیس که در تاریخ یکهزار و هشتصد و بیست عیسوی مطابق یکهزار و دویست و سی و
شش هجری هنگامی که فقرات چند در باب منظورات من نوشته و باسمه زده چون بیان
واقع نبود از او رنجیده‌ام و او را غضب کردم اکنون که این عالم را وداع میکنم او را نیز عفو نمودم
و از جرم وی گذشتم هشتم آنکه آنچه در سنت هلینه در این شش سال از زبان من نوشته‌اند یا
گفته‌اند که این طریقه گفتار و کردار ناپلیون است و باسمه زده در فرنگستان منتشر ساخته‌اند بکلی
خلاف است و هرگز عادت زندگانی من چنان نبوده و چنان نبود که از زبان من نوشته‌اند
از جمله در باب امیر دانجین است که من او را مقید و محبوس نموده‌ام و بمقام اثبات تقصیر
در آورده‌ام این عمل بجهت سلامت اهل فرنس و سود ایشان لازم بود و جا داشت بدان روش
رفتار کنم زیرا که امیر دانجین نیز برادر وی باقرار خود چندین نفر را تحریک نمود که در شهر پاریس بخفیه
مرا بقتل رسانند در این صورت مرا واجب بود بجهت محافظت خود امیر مزبور را بعد از ثبوت
تقصیر بسزای خود رسانم فقره دویم اول آنکه تفصیل جمیع صندوق و نشان و سایر اسباب
از ظروف طلا و نقره و خوابگاه سفری و زین و یراق و مهمیز و ظروف طلا و نقره و غیره
عبادتگاه و کتاب و ملبوس غیره که مخصوص وجود من است از فرزند خود خواهشمندم که این
یادگار محقر را بسیار عزیز شمارد که آنان وی را از پدر یادآور خواهند شد و مجموع اهل عالم با وی

بعد از من در باب پدر او داستانها حکایت کنند دویم اینکه انگشتری دارم که آن را پاپ ششم
خلیفه اعظم روم قدیم بمن بیادگاری داده است آن انگشتر را با نوحالند من نیز بیادگار
داده ام آن انگشتر را بجاپیر بجانون مزبور بدهند سیم اینکه چهار کرور فرنک بکونت منتلان
ازمال من عطا کنند که نشانه نسبت از شناسائی رضامندی من از محبتهای وی که مانند پدر
فرزند در حق من معمول داشته است و زحماتی که در مدت شش سال توقف من در جزیره
سنت هلینه در مجاری خدمات بعمل آورده و این عوض خسارتی است که مادام توقف
وی نزد من در جزیره سنت هلینه بمال و دولت وی رسیده است چهارم اینکه بکونت برترنه
یک کرور فرنک عطا نمایند پنجم اینکه بمرچند پیش خدمت شخصی من چهار صد هزار فرنک بدهند
در عوض خدماتی که درین شش سال در این جزیره بمن نموده از وی صداقت و صدق
ظهور رسیده است و نشانی من آنست که وی همشیره بیوه صاحب منصب قراول قدیم را
بحباله نکاح خود در آورد ششم اینکه مصارف کلیسای سنت دنیس یکصد هزار فرنک
خرج کنند هفتم اینکه در کلیسای نادری یکصد هزار فرنک مصرف نمایند هشتم اینکه در کلیسای
پیران نیز یکصد هزار فرنک مخارج نمایند نهم اینکه در کلیسای ارجنادو نیز پنجاه هزار فرنک مصرف
رسانند دهم اینکه در کلیسای گربنار بیست هزار فرنک خرج نمایند یازدهم بچراغچی کلیسای مزبور
نیز بیست هزار فرنک عطا نمایند دوازدهم بنایب جلف نوسوم گنبش و یقال یکصد هزار
فرنک دهند که وی در حوالی شهر بانت نوذ کاشته عمارتی بجهت خود بنا نماید سیزدهم اینکه
بکونت لاکزش یکصد هزار فرنک و بکونت لوکت یکصد هزار فرنک و بلطری جواج بهشی
یکصد هزار فرنک دهند که وی آدمی است بغایت پرهیزکار چهاردهم بجنرال بریر و بجنرال

دوارت و بجنرال دسنوتز و بجنرال کمبرون هر یک یکصد هزار فرنک دهند و باولاد
جنرال مونتان نیز یکصد هزار فرنک و باولاد جنرال بریو یکصد هزار فرنک و باولاد جنرال
جوارد که در جنگ لیغنی کشته شد یکصد هزار فرنک عطا نمایند پانزدهم باولاد جنرال
مرچند یکصد هزار فرنک و باولاد جنرال تردوست یکصد هزار فرنک و بورثه جنرال
لابدوئر یکصد هزار فرنک و بکونت رئل یکصد هزار فرنک و ببارنامه کان کاشته شکیکه در
جزیره کارسکا است یکصد هزار فرنک و بجنرال کلوسل یکصد هزار فرنک و باولاد جنرال
رنوال یکصد هزار فرنک و ببارنان مولف کتاب مرنیت یکصد هزار فرنک دهند و بکولونل
مربات یکصد هزار فرنک عطا نمایند و از وی توقع دارم که در حواست لشکر فرنس
بهر قدر تواند اهتمام کند و معاندان ایشان را و آنانکه خلاف ایشان نموده اند و در جنگ ایشان قصور
ورزیده اند مشار الیه بسبب کوششهای خود مستاصل و پریشان کند شانزدهم برانلقان
یکصد هزار فرنک دهند و از وی متوقعم که تاریخ قانون نامه اهل فرنس را از تاریخ هزار و هفتصد و
نود و دو الی غایت هزار و هشتصد و پانزده عیسوی مرقوم دارد هفدهم بپاجی تمو یکصد هزار
و بامری طبیب دولت نیز یکصد هزار فرنک عطا نمایند هجدهم وجوهات نقد که تفصیل
مزبور وصیت نموده ام باید از دوازده کرور وجه نقد که هنگام خروج از شهر پاریس لاوخازن
خود گذارده ام داده شود و بحساب وی باید کونت مانتلان و کونت برترند و مرچند
برسند نوزدهم اینکه مبلغ مفصله که بهر یک از چاکران خود وصیت کرده ام ده کرور و
ششصد هزار فرنک است دوازده کرور با معامله شش ساله زیاد تر از آن مبلغ است که وصیت
نموده ام متوقعم که هر چه زیاده است در میان زخمداران جنگ واطرلو و با بن سرکردگان

وصالدات قوجی که در بوزیره الیه نزد من توقف نمودند برسم انعام تقسیم شود و تقسیم تنخواه
مزبور بعهده کونت مانتالان و کونت برتزند و جنرال دوروت و جنرال کمبرون و حکیم
باشی است که موافق عدالت ما بین ایشان تقسیم کنند بیستم انکه در باب انعام مزبور در صورتی
که اشخاص و افراد فوج مزبور مرده باشند باید باولاد و بیوه زنان ایشان برسد و اگر وارث
نداشته باشند وجه تقسیم وی باید بمال من راجع شود **فقره سیم** اول انکه بدانید که نقد و جنسی
که مال طلق من است هیچیک از اهل فرانس از آنها نتوانند غصب نمایند حساب آن با کنجور
من است از وی محاسبه اموال مخصوص مرا مطالبه نماید وجه نقد از قرار صورت مفصلی که
در صندوق من است چهار صد کرور فرنگ است زیرا که چهارده سال اوایل سرداری خود
در مملکت فرانس تا زمانی که بسلطنت رسیدم هر ساله بیست و چهار کرور مداخل من بود
دخلی بدولت فرانس که در ایام امپراطوری در تحت اختیار من بود نداشت منافع آن از آن زمان
که بدست کنجور خود داده ام بسیار میشود این مبلغ علاوه بر آنست از مجموع عمارات و املاک
که در فرانس و ایطالیا دارم با متعلقات عمارت که در روم قدیم و در فلارنس و تورین
مراست که مجموع از عین المال من ابتیاع شده و سایر اسباب و اوضاع عمارت من از
جواهر و ظروف طلا و نقره و فرش و سایر از مال مخصوص من است بهیچوجه مدخلیت
بمال دولت ندارد حساب آنها تماما جداید با شاهزاده یوجین و ناظر من رسیده شود
دوم انکه چهار صد کرور وجه نقد با منافع آن که تا حال بر آن نیز علاوه شده موجود
دارم دویست کرور آنرا وصیت میکنم که با نضمام منافع آن با نیمی از اسباب [illegible]
مرا لشکرکشان و تابینان سپاه فرانس که از تاریخ هزار و هفتصد و نود و دو الی غایت

هزار و هشتصد و پانزده عیسوی که بیست و سه سال میشود و در رکاب من بجهت عظمت و جلالت
و آزادی دولت فرانس جنگ نموده اند بصیغه انعام تقسیم کنند و نصف دیگر را بشهرها و نواحی
و بلوکات که در هجوم و لشکرکشی خصم خسارت بدیشان رسیده بدهند و مقرر میدارم که
کونت مانتالان و کونت برتزند و هر چند بوصیت نامه من عمل کنند از آنچه گفته ام تخلف
ننمایند و این وصیت نامه من که ناپلیون باشم تماما بدستخط خود نوشته و بدستهای خود در عالم
شعور و اختیار دستخط گذارده ام و ممهور داشته ام والسلام   تم الکتاب

[illegible]
فی ۱۲ شهر [illegible]
۱۳۱۹



ТАТАРОВСКОЙ ПИСЧЕБУМАЖНОЙ

ФАБРИКИ

№ Г.Г. НАСЛѢДНИКОВЪ 6½

ПРОТАСЬЕВЫХЪ.